(مجموعه خلفای راشدین)

۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه اول)

مؤلف :

دکتر علی صلابی

مترجم :

محمد ابراهیم کیانی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.
www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نـــام کتـــاب:	ابوبکر صدیق رضي الله عنه
نویســـــنده:	دکتر علی صلابی
تیـــــــراژ:	۳۰۰۰
سال چـاپ:	۱۳۸۸هـ ش برابر با ۱٤۳۱هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com
www.tabesh.net
www.sadaislam.com
www.islamhouse.com
www.bidary.net
www.sunni-news.net
www.farsi.sunnionline.us

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست عناوین

عنوان **صفحه**

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله محمد و علی آله و صحبه أجمعین

در جهان امروز که پاره‌ای از تفکرات و اندیشه‌های فریبنده‌ی غرب به نام آزادی‌خواهی و برابرطلبی، ابزار ستم قرار گرفته و توسعه‌ی آزادی و حقوق بشر، توجیه‌گر تمام وحشی‌گری‌ها بر ضد مسلمانان گشته، جای تأمل و پژوهش است که کدامین اندیشه و عمل، عدالت راستین اسلام را در پهنه‌ی گیتی، حاکم می‌کند و انسانیت را از تنگناهای کنونی به فراخنای دنیای حقیقت و عدالت اسلامی، رهنمون می‌گردد. قصد بنده از این دیباچه، شرح اوضاع و احوال جاهلیت قرن بیستم نیست؛ بلکه قصد آن دارم که گذشته‌ی آکنده از عزت و شوکت این امت را یادآوری کرده و به طرح این سؤال بپردازم که چرایی آن‌همه عزت و سرافرازی و این‌همه خفت و زبونی را در چه و کجا باید جستجو کرد؟ آیا این‌که چشم از واقعیت‌ها ببندیم و خود را به بوق تبلیغاتی غرب در مورد برابری حقوق انسان بسپاریم و هر دم و روز، اسلام خود را به رنگ و روی گرایش‌های غربی و طرح‌های تازه‌ی سیاسی و اجتماعی، درآوریم، گرهی از مشکلات کنونی مسلمانان، گشوده می‌شود؟ قطعاً چنین نیست. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ﴾ (بقره-۱۲۰) یعنی: «یهودیان و میسحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر آن‌که از آیین(تحریف‌شده و خواست‌های نادرست) ایشان، پیروی کنی...».

پس راه نجات چیست و چگونه می‌توان از این خفت و خواری رهایی یافت؟ خداوند متعال، در همین آیه، راه را نشان داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ یعنی: «تنها رهنمود الهی، هدایت است.»

این آیه، گرچه رسول‌خدا ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد، اما در حقیقت وظیفه‌ای همیشگی، فراروی مسلمانان در تمام زمان‌ها می‌نهد که نباید دنباله‌روی یهودی‌ها و مسیحیان باشند. اسلام، آن‌قدر کامل است که مسلمانِ پایبند به داده‌ها و احکامش را به سرمنزل هدایت و رستگاری رهنمون گردد. آن‌چه مایه‌ی عزت و قدرت نخستین مسلمانان شد، اجرای بی‌چون و چرا و بدور از فلسفه‌بافی در مورد آموزه‌های آیین راستین اسلام بود. اما متأسفانه

اینک ما، چنان به خود و دنیای بی‌خود خویش مشغول شده‌ایم که نه تنها از آن اصول، دور افتاده‌ایم، بلکه آن‌گونه که باید و شاید، از گذشته‌ی پرافتخار خود، چیزی نمی‌دانیم تا چه رسد به این‌که خواسته باشیم، داشته‌های گذشته را به دارایی‌هایی کنونی تبدیل کنیم! دیرزمانی است که مسلمانان به جای کاربست اصول و زیرساخت‌های فکری و عملی صحابه به پاره‌ای از اندیشه‌ها و قیل و قال‌های بیهوده پرداخته و از ارائه‌ی الگوهای راستین ایمانی غافل شده‌اند. بی‌گمان خلأ علمی و عملی در ارائه‌ی سیمای الگوسازان گذشته و سلف صالح این امت، زمینه‌ی مهمی در الگوگزینی مسلمانان و به‌ویژه جوانان، از داده‌های فکری غرب شده است. از این‌رو این وظیفه، فراروی دعوت‌گران و عالمان مسلمان قرار می‌گیرد که از نو به بازنگری و بازنگاری سیرت صحابه بپردازند تا به خواست خدای متعال، دیگربار جان‌فشانی و ازخودگذشتگی در راه حق، نمودار گردد و نسیم ایمان و یکتاپرستی، بوزد و پرتو ایمان، دل‌های مرده را زنده بگرداند.

نویسنده‌ی کتاب در مقدمه‌اش از چند و چون مطالب این نوشتار و ضرورت بازنگاری تاریخ و سیرت صحابه به اندازه‌ی کافی، نگاشته است. از این‌رو سخن، کوتاه می‌کنم و ضمن سپاس‌گزاری از خدای متعال که مرا به ترجمه‌ی این کتاب، موفق نمود، از او می‌خواهم که مؤلف، مترجم، ناشر و تمام کسانی را که در به انجام رساندن این کار، نقش داشته‌اند، در دنیا و آخرت موفق بدارد و این تلاش و خدمت را بپذیرد و برای همگان، مفید بگرداند. از استاد و برادر گرامی، دکتر حبیب الله ضیائی نیز کمال تشکر و امتنان را دارم که یاور بنده در برگردان این کتاب بوده است.

محمد ابراهیم کیانی

بیرجند ـ ۱۳۸۴/۶/۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌ی مؤلف

إنّ الحمدَ للهِ نحمَدُهُ و نستعینُهُ و نستهدیهِ و نستغفرُهُ و نعوذ باللهِ مِنْ شرور أنفسِنا و مِن سیئاتِ أعمالِنا مَن یهدِهِ اللهُ فلاَ مُضِلَّ لَهُ وَ مَن یُضْلِلْ فلا هاديَ لَهُ و أشهدُ أن لا إله إلاّ اللهُ وحده لا شریكَ لهُ وأشهدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ و رسولُهُ

خداوند متعال مـی‌فرمایـد: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢ ﴾ (آل عمران:۱۰۲)

ترجمه: «ای اهل ایمان! آن‌چنان که باید و شـاید، از خـدا بترسـید و شـما (همـواره سـعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان بناگاه فرارسد،) نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١ ﴾ (نساء:۱)

ترجمه: «ای مردم! از(خشم و عذاب) پروردگارتان بترسـید؛ پروردگـاری کـه شـما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر سـاخت. و از (خشـم و عـذاب) خـدایی بترسـید کـه همـدیگر را بـه او سـوگند می‌دهید و بپرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شـما است.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١ ﴾ (احزاب:۷۰و۷۱)

یعنی: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید(کـه در نتیجـه) خداونـد، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمـرزد و هـر کـس کـه از خـدا و پیـامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد.»

فَيَا رَبِّ لكَ الحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلاَلِ وَجهِكَ وَ عَظِيمِ سُلطَانِكَ، لَكَ الحَمْدُ حَتّى تَرْضَى وَ لَكَ الحمد إذَا رَضِيتَ.

از دوران کودکی، اشتیاق وافری به سیرت ابوبکر صدیق‌ﭬ داشتم؛ به‌گونه‌ای که شیفته و دل‌باخته‌ی مطالعه یا شنیدن سیرت آن بزرگوار بودم. روزها گذشت و سال‌ها سپری شد و خدای متعال، به من توفیق تحصیل در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره را عنایت فرمود. یکی از مواد درسی تاریخ اسلامی در دانشگاه، تاریخ خلفای راشدین بود. استاد این درس، به کتاب تاریخ اسلامی شیخ محمود شاکر، بسنده نکرد واز ما خواست که البدایه و النهایه از ابن‌کثیر و هم‌چنین الکامل از ابن‌اثیر را نیز مطالعه کنیم و در آموزه‌های درس تاریخ به‌کار گیریم. این رهنمود استاد و توفیق الهی، ما را بیش از پیش با شخصیت و دوران ابوبکر صدیق‌ﭬ، آشنا کرد. همین‌طور، هنگامی که پایان‌نامه دکترای خود را در دانشگاه اسلامی ام‌درمان تحت عنوان «**فقه التمکین فی القرآن الکریم و أثره فی تاریخ الامة**» ارائه کردم وبا توجه به این‌که این بحث، در سه بخش قرآن، سیرت نبوی وسیرت خلفا، بیش از ۱۲۰۰ صفحه شده بود، استاد راهنما پیشنهاد کرد که به همان بخش نخست، یعنی «**فقه التمکین فی القرآن الکریم**» بسنده کنم. این پیشنهاد و برنامه‌بندی استاد ناظر به تأیید شورای دانشکده و کمیته‌ی بررسی رسید و قرار بر آن شد که پس از بررسی کمیته، دو بخش دیگر را نیزدر بحث (**فقه التمکین فی السیرة النبویة و فقه التمکین عند الخلفاء الراشدین**) آغاز کنم و به انجام برسانم.

نگارش کتاب پیش روی شما، به توفیق الهی و با عنایت و توجه استاد ناظر بر پایان‌نامه‌ی دکترای بنده و هم‌چنین تشویق و راهنمایی عده‌ای از عالمان، دعوت‌گران و اندیشمندان، به انجام رسیده است که مایه‌ی دل‌گرمی و قوت قلب اینجانب بوده‌اند. به گفته‌ی یکی از همین بزرگواران، شکاف و فاصله‌ی زیادی میان مسلمانان امروزی و آن دوران شکوفا ایجاد شده و کار به جایی رسیده که اولویت‌بندی درستی در این زمینه صورت نگرفته و همین، موجب آمیختگی برنامه‌ریزی و ردیف‌بندی علمی و اصولی در پهنه‌ی سیره‌نگاری و سیرت‌پژوهی شده است. نمونه‌ی بارز آن، این‌که بسیاری از جوانان، بیش از آن‌که به مطالعه و بررسی زندگی و سیرت خلفای راشدین، بپردازند، به سیرت دعوت‌گران، علما و اصلاح‌گران روی آورده‌اند. این، در حالی است که سیرت خلفا، از غنا و پرباری قابل توجهی در زمینه‌های سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، فکری، جهادی و فقهی برخوردار است و ما نیز در حال حاضر، نیاز شدیدی به بررسی نظری و کاربردی زمینه‌های مذکور داریم و باید هم‌سو با حرکت رو

به جلوی زمان، در پی ایجاد مؤسساتی اسلامی در راستای سامان‌دهی امور قضایی، مالی و اقتصادی، حکومتی و نظامی و لشکری خود بر مبنا و الگوی نظام عصر خلفا باشیم که در آن زمان توانست رویاروی دو تمدن روم و ایران بایستد و حرکت فتوحات اسلامی را به پیش ببرد.

آغاز کار و قلم‌فرسایی در این زمینه، فقط یک فکر و اراده بود که به خواست و توفیق خداوند، تحقق یافت؛ خدای متعال، کمکم کرد و سختی‌های فرارویم را آسان نمود که توانستم به‌راحتی، به مراجع و منابع مورد نیاز دست یابم. انجام این کار که همواره فکر و حواس مرا به خود مشغول نموده و بر حواس و احساسات من غالب شده بود، مرا بر آن داشت که این کار مهم را در رأس کارها و اهداف خویش قرار دهم و در همین راستا نیز، بی‌پروا از سختی‌ها و گرفتاری‌ها، شب‌بیداری کشیدم و خدا را سپاس‌گزارم که به من، توفیقی این‌چنینی عنایت فرمود.

تاریخ خلفای راشدین، مملو و آکنده از درس‌ها، پندها و آموزه‌های گران‌بهایی است که در کتاب‌های مختلف و منابع و مراجع تاریخ، حدیث، فقه، ادبیات و تفسیر، پخش و پراکنده می‌باشد. این پراکندگی آموزه‌های تاریخ خلفا، نیازی شدید و کاری جدی، فراروی ما قرار می‌دهد که برای جمع‌آوری، ترتیب و نظم‌بخشی به آن و تحلیل و بررسی درست و اصولی سیرت خلفا، دست به‌کار شویم. چراکه عرضه‌ی درست و اصولی تاریخ خلافت، مایه‌ی تغذیه‌ی درونی انسان و تهذیب روح و روان است و اندیشه‌ها را روشن و اراده‌ها را قوی می‌گرداند و آن را به‌گونه‌ای پخته و پربار می‌کند که می‌توان در ایجاد و پرورش نسل‌های مسلمان بر مبنای روش و منهج پیامبر اکرم ﷺ از آن بهره جست. مطالعه و وارسی تاریخ خلافت، ما را در شناخت زندگانی و دوران صحابه کمک می‌کند. خدای متعال درباره‌ی اصحاب چنین فرموده است: ﴿ وَٱلسَّـٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَـٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَـٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾ (توبه:۱۰۰)

ترجمه: «خداوند، از سبقت‌گیرندگان و پیشگامان مهاجران و انصار (که در ایمان، مهاجرت و نصرت، بر دیگران پیشی گرفتند) و از کسانی که به‌نیکی، روش آن‌ها را پیمودند، خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند؛ و خداوند برای آنان، بهشت را آماده ساخته که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، رودخانه‌ها جاری است و (آنان) جاودانه در آن‌جا می‌مانند: این است رستگاری بزرگ.»

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا ﴾ (فتح:۲۹)

ترجمه: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کـافران، شـدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی صحابه فرموده است: (**خیر أمتی القرن الـذی بعثـت فـیهم...**)[۱] یعنی: «بهترین امت من، کسانی هستند که درمیان آنان مبعوث و برانگیخته شدم.»

عبدالله بن مسعود می‌گوید: هر که می‌خواهد از شخص دیگـری الگـو پـذیرد و بـه او اقتدا کند، پس راه و روش کسانی را در پیش بگیرد که درگذشته‌اند؛ چراکه شـخص زنـده، همواره ممکن است به فتنه مبتلا گردد. پیشینیانی که درگذشته‌اند و باید به آنـان اقتـدا نمـود، یاران محمد مصطفی ﷺ هستند که برترین افراد این امت می‌باشند. آنان، نیک‌ترین قلـب‌هـا را دارند و دانش آن‌ها از همه بیش‌تر است؛ آنان، کسانی هستند که خداونـد، آن‌هـا را بـرای هم‌راهی و هم‌صحبتی با پیامبرش و برپاداشتن دینش برگزیـد؛ پـس فضـل و بـرتـری آنـان را بشناسید و راه آنان را دنبال کنید و تا می‌توانید خود را به اخلاق و دین آن‌ها، آراسـته سـازید که آنان بر هدایت و راه درست و مسـتقیم بودنـد.»[۲] صـحابه، ضـمن بـه‌کـارگیری احکـام اسلام، آن را در دنیا گستراندند. دوران صحابه، بهترین دوران امت است؛آنان، قرآن و سـنت را به امـت رسـاندند. آری، تـاریخ صـحابه گنجینـه‌ی گـران‌بهـایی اسـت کـه ذخیـره‌هـا و اندوخته‌های فکری، علمی، فرهنگی، جهادی و خیزش و حرکت فتوحات اسلامی و تعامل و پیوند با دیگر اقوام و ملت‌هـا را در خـود جـای داده اسـت. نسـل‌هـا و اقشـار مختلـف امـت، می‌توانند در این تاریخ باشکوه، نشانه‌ها و نمونه‌هایی بیابند که آنان را در دست‌یابی بـه یـک زندگانی پربار بر اساس روش‌های درست و رهنمودهای استوار و هدفمند، یاری می‌رساند و در بازشناسی رسالت امت و نقش آن در جهان، به قشـرهای مختلـف امـت اسـلامی، کمـک می‌کند. دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسحیان، ماده‌باوران و... به تأثیر عمیق و وافر تـاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و هـم‌چـنین خیـزش و فـوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در

۱- روایت مسلم (۱۹۶۴/۴و۱۹۶۴)

۲- شرح‌السنة از بغوی (۲۱۴/۱و۲۱۵)

تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک وشبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و هم‌چنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پسِ این تلاش شوم، هویدا است. دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا تاریخ اسلام را به سمت و سویی بکشند که بتوانند آن را تحریف کرده و از آن، سیمایی زشت نشان دهند. دشمنان اسلام که چاره‌ی شکست اسلام و مسلمانان را در تحریف تاریخ پرافتخار امت دیدند، همواره سعی کردند تا بر ضد مسلمانان، برای نابودی اسلام و فروپاشی حکومت اسلامی و پایه‌های عقیدتی و دینی مسلمانان و پراکندگی و تفرقه‌ی آنان، دسیسه بچینند و برای رسیدن به این هدف شوم، اخبار و داستان‌هایی دروغین سر هم کردند. از جمله دسیسه‌گری‌های دشمن، می‌توان به شایعه‌پراکنی و توطئه‌چینی بر ضد خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفانه‌ؓ اشاره کرد؛ در آتش‌افروزی این فتنه‌ی بزرگ که به شهادت حضرت عثمانؓ منجر شد، عبدالله ابن سبای یهودی و پیروانش، نقشی فعال و اساسی داشته‌اند. تاریخ، دست پنهان این دشمنان را در برافروختن آتش فتنه در جنگ جمل (پس از گفتگوی صلح درمیان دو طرف)، برملا ساخته است. از این‌رو دست دسیسه‌گر و توطئه‌چین این گروه، در تمام جریان‌هایی که به قصد نابودی اسلام و مسلمانان شکل گرفت، مشهود می‌باشد. از دیگر سو، روایات ضعیف و موضوعی که در برخی گزارش‌های تاریخی آمده، سیمای صحابه را بد وانمود کرده است. مانند ماجرای حکمیت که با دروغ‌پردازی و متهم نمودن برخی از صحابه به فریب‌کاری و یا جاه‌طلبی، چهره‌ای زشت از آنان ترسیم می‌کند. قطعاً جریان شکل‌گیری چنین روایاتی، سمت و سویی توطئه‌آمیز دارد که می‌خواهد، غیرمستقیم، اسلام را بدنام و زشت بنماید. این جریان هدفمند از آن جهت شکل گرفته که اگر در مقام والای صحابه، شک و تردیدی ایجاد شود، اسلام نیز زیر سؤال می‌رود؛ چراکه کسی جز آنان، اسلام را به نسل‌های بعدی نرسانده است و ایجاد شک و شبهه در عدالت صحابه و عدم اعتماد به آنان، یعنی ایجاد تردید و شبهه درباره‌ی صحت و سلامت اسلام.

خاورشناسان و دنباله‌روان کور آن‌ها، همواره به بزرگ‌نمایی روایات ساختگی و دروغین پرداخته و با محور قرار دادن چنین مباحثی، گستراندن روایات دروغین را غنیمت دانسته‌اند تا از آن به عنوان ابزاری در جهت نکوهش و بد نمایاندن اسلام و ریختن آبرو و حرمت صحابه‌ی کرام، بهره گیرند.

دشمنان، همواره کوشیده‌اند تا شکل و ساختار تاریخ اسلام را مطابق اهداف شوم خود، ترسیم نمایند و متأسفانه، برخی از مورخان و تاریخ‌نگاران مسلمان نیز از روش‌ها و برنامه‌های هدفمند و جهت‌دار دشمنان اسلام، اثر پذیرفته‌اند و بدین ترتیب نوشتارهای آنان در موضوع

تاریخ در دهه‌های گذشته، برگردانی ازنوشته‌های دشمنان اسلام شده است. شاید دلیل این غفلت و اشتباه بزرگ، این باشد که تاریخ‌نگاران ما از حقیقت، روح و سرشت اسلام، تصور درستی ندارند. چراکه تاریخ‌نگاری اسلامی نیازمند شناخت حقیقت اندیشه‌ی اسلامی و درک نگرش دین بر زندگی، رخدادها و راست‌اندیشی باورهای اسلامی درباره‌ی ارزش‌ها و پایه‌های فکری و اخلاقی انسان‌ها می‌باشد؛ بنابراین تاریخ‌نگار باید از تأثیر اندیشه‌ی اسلامی بر روان و فکر آدمی آگاه باشد و بداند که چگونه حقیقت اسلام، شخصیت و هویت درونی و برونی انسان‌ها را شکل می‌دهد. البته وارسی و مطالعه‌ی شخصیت‌های اسلامی، پختگی ودانش زیادی می‌طلبد تا بر مبنای داده‌ها و باورهای اسلامی، بتوان از آنان رفع اتهام نمود که این مسأله در شکل‌گیری و جهت‌گیری منش‌ها درزندگی و برخورد با رویدادهای متفاوت،از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است: در پهنه‌ی شناسایی خمیره وسرشت باورهای اسلامی و زدودن اتهامات واردشده برشخصیت‌ها و الگوهای چهره و نمونه‌ی دینی، تنها نویسنده‌ای موفق است که با تمام وجود، باورهای اسلامی را پذیرفته و بر اساس داشته‌های درونی و باورهای ژرف و باطنی خویش، در تاریخ و شخصیت‌های اسلامی، سیر و پژوهش نماید نه بر پایه‌ی آن‌چه با ذهن سرد و خالی خویش، از بیرون دریافت کرده است.[1] البته به علت نبود این اسلوب درست، بسیاری ازنویسندگان، ادیبان و تاریخ‌نگاران معاصر، به زشت‌نمایی سیمای سلف این امت مبتلا گشته و صحابه را افرادی دنیاپرست و چپاول‌گر معرفی نموده‌اند که برای دست‌یابی به خواسته‌ها و اهدافشان و چیرگی بر دشمنان، از هیچ کاری و از جمله کشت و کشتار و خون‌ریزی، کوتاهی نکرده‌اند. آری کسانی که به چنین باورها و نمایه‌های زشتی درباره‌ی صحابه رسیده‌اند، از فهم و شناخت حقیقت آن نسل تربیت‌یافته در مدرسه‌ی محمد مصطفی ﷺ دور بوده و رنگ و روی اسلامی، عقیده‌ی اسلامی و اصول اسلامی نداشته‌اند. چنین نوشتارهایی، زمینه‌ی پیدایش نسلی بوده که از تاریخ گذشته‌اش، چیزی جز جنگ، خون‌ریزی و فریب و حیله‌گری، نمی‌شناسد و سیمای عموم صحابه را زشت و کریه، نشان می‌دهد. متأسفانه برخی از مسلمانان نیز بدون آن‌که حقیقت چنین دروغ‌هایی را بدانند، این دروغ‌ها و اراجیف را تکرار می‌کنند؛ در صورتی که این دروغ‌ها، بی‌آن‌که از صحت تاریخی برخوردار باشد، فقط در برخی از کتاب‌ها آمده و جای تأمل و بررسی دارد.[2]

۱- نگاه کنید به: مقدمه‌ی استاد سید قطب رحمه الله بر کتاب خالد بن ولید، نوشته‌ی شیخ صادق عرجون، ص۵

۲- نگاه کنید به: ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی محمد مال‌الله، ص۱۵

بازنگری تاریخ اسلامی به روشی درست و اصولی، برای امت اسلامی یک ضرورت گریزناپذیر است. از آن‌جا که خداوند، حامی و پشتیبان دین اسلام است، چنین خواسته تا برخی از پژوهش‌گران و نویسندگان، در جهت ریشه‌یابی مسایل تاریخی، دست به قلم ببرند و در پهنه‌ی تاریخ صحابه، به تحقیق و بررسی رخدادها و تصحیح اخبار و روایات تاریخی، همت گمارند و ساخته‌ها و پرداخته‌های دروغین اراجیف‌پردازان و دروغ‌گویان را برملا سازند. آری، این، از فضل خدای متعال است که امامان فقه و حدیث، به‌کثرت در نوشتارهای خود، به روایت‌های صحیح پرداخته و دروغ‌ها و تهمت‌های ساختگی دروغ‌پردازان را نقد و نفی نموده‌اند.[۱] بنده در نگارش این کتاب، شیوه‌ی آن بزرگان را در پیش گرفته و به همه‌ی منابع و مراجع قدیمی و جدید در موضوع تاریخ، سرکشیده‌ام؛ البته تلاش من بر این بوده که در بررسی دوران خلفای راشدین، صرفاً به کتاب‌های مشهور تاریخ و از جمله طبری، ابن‌اثیر و ذهبی بسنده نکنم و کوشیده‌ام به کتاب‌های تفسیر، حدیث و شروح آن و هم‌چنین به کتاب‌هایی که درباره‌ی بررسی اوضاع و احوال راویان، به نگارش درآمده، مراجعه کنم؛ بنده با بررسی و مطالعه‌ی این کتاب‌ها، موارد تاریخی ارزشمند و پرباری یافتم که دسترسی به آن، در کتاب‌های مشهور و متداول تاریخی مشکل می‌باشد. دلیل این‌که سیرت نگاری خلفا را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز کردم، این است که او، سرور و بزرگ خلفا است. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ما را به پیروی روش و سنت خلفا و ره‌یابی به وسیله‌ی رهنمودهای آنان دستور داده و فرموده‌اند: (**علیکم بِسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدینَ المهدیین من بعدی**)[۲] «بر شما باد (که از) سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من (اطاعت و پیروی کنید.)» ابوبکر رضی الله عنه پس از پیامبران، در والاترین و برترین مقام صدق و نیکی قرار دارد؛ وی، برترین صحابی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و عالم‌ترین و داناترین آنها می‌باشد. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه فرموده‌اند: (**لو کنت متخذًا خلیلاً لاتخذت أبابکر و لکن أخـی و صـاحبی**)[۳] «اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، قطعاً ابوبکر را به دوستی می‌گرفتم و اما او، برادر و یار من است.» هم‌چنین فرموده‌اند: (**اقتدوا باللَّذَیْنِ من بعدی: أبوبکر و عمر.**)[۴] «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر» عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره‌ی ابوبکر

۱- المنهج الإسلامی لکتابة التاریخ، دکتر محمد محزون، ص۴

۲- سنن ابی‌داود (۲۰۱/۴)؛ ترمذی (۴۴/۵)

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۶

۴- صحیح سنن الترمذی از آلبانی رحمه الله (۲۰۰/۳)

صـدیق چنـین گـواهی داده اسـت کـه: «تـو، آقـا و بهتـرین مـا هسـتی و از همـه در نـزد رسـول‌خـدا محبـوب‌تـر و دوسـت‌داشـتنی‌تـری»[۱] بـاری محمـد بـن حنیفـه از علـی بـن ابی‌طالب پرسید: «بهترین مردم، پس از رسول‌خدا چه کسی است؟» علی فرمود: «ابوبکر»[۲]

زندگانی ابوبکر، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ اسلامی است که پرتو آن، سراسر تاریخ را در برگرفته و همه را خیره و مبهوت نموده است. آن دوران بی‌نظیـری کـه تـاریخ جوامـع، هرگز چنان شوکت، عظمت، اخلاص، جهاد و دعوتی را به خود ندیده کـه تـا ایـن حـد، بـر پایه‌های ارزشمند فکری و عقیدتی استوار باشد. بنده در نگارش روایات واردشـده دربـاره‌ی ابوبکر و زندگانی و عصر وی، مراجع و منابع مختلف را مورد بررسی قرار دادم و مطـالبی را که پیرامون عصر و شخصیت صدیق در کتاب‌ها آمده بود، تخریج کرده و پـس از مرتـب نمودن مطالب، به تحلیل و بررسی آن پرداختم تا آن‌چه پیش رو دارید، بـرای دعـوت‌گـران، سخنوران، علما، سیاست‌مداران، روشن‌فکران و دانش‌پژوهان و دولت‌مردان، مفید واقع شـود و آنان بتوانند در زندگی و کارهـای‌خـویش، از نمونـه‌هـا و داده‌هـای ارزشـمند ایـن دوران، به‌خوبی الگوبرداری نمایند و بر همین اساس، راهی را در پیش بگیرند که مایـه‌ی موفقیـت و رستگاری دنیا و آخرتشان می‌باشد.

در این کتاب، به بررسی ویژگی‌ها و فضایل ابوبکر صدیق پرداختـه‌ام و ضـمن اشـاره به همراهی ابوبکر با رسول‌خدا و حضور وی در میادین جهاد، زندگانی آن بزرگـوار را در جامعه‌ی مدنی و هم‌چنـین مواضـع و نظـرات روشـن و اسـتوارش را در جریـان وفـات رسول‌خدا که منجر به ثبات امت شـد، بـه قلـم کشـیده و جریـان سـقیفه‌ی بنـی‌سـاعده و رایزنی و گفتگوی مهاجرین و انصار را در آن‌جا، بررسی کرده‌ام و شـبهات و دروغ‌هـایی را که به صورتی جهت‌دار درباره‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، ساخته و پرداخته شده، روشـن و بـرملا نموده‌ام. در این کتـاب، نظـر روشـن و قـاطع ابـوبکر دربـاره‌ی ارسـال لشـکر اسـامه و درس‌هایی که در این موضع مشخص از قبیل شورا، دعوت، سامان‌دهی امور، پیروی بی‌چون و چرا از رسول‌خدا، بازگشت به کتاب و سنت درمواقع اختلاف نظـر و هـم‌چنـین آداب جهاد و دیگرآموزه‌هایی که در فرستادن لشکر اسامه، وجود دارد، بیان شـده اسـت. مـاجرای ارتداد و اسباب شکل‌گیری آن و گونه‌های مختلف ارتداد و آغـاز پیـدایش آن در روزهـای

۱- روایت بخاری، شماره‌ی۳۶۶۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۱

پایانی حیات پیامبرﷺ، از دیگر مطالب این کتاب است که به بیان موضع صدیقؓ در برابر مرتدین و شیوه‌های آن بزرگوار برای رویارویی با مرتدها و سرکوب فتنه‌ی آنان می‌پردازد. در این مبحث شایستگی‌های ابوبکرؓ که به توفیق الهی جریان ارتداد را نابود کرد، بیان شده است. در کتاب پیش رویتان، دوران ابوبکر صدیقؓ و شاخص‌های حکومت اسلامی و هم‌چنین ویژگی‌های نسلی که به قیادت و پیشوایی ابوبکر، خلافت و حکومت اسلامی را شکل دادند، پردازش می‌شود و سیاست صدیقؓ در جریان رویارویی با دخالت بیگانگان در قلمرو خلافت اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته بنده در این کتاب به مهم‌ترین پیامدهای جریان ارتداد و برتری و تمایز اسلام بر دیگر باورها و منش‌ها پرداخته‌ام؛ در این مبحث، ضرورت وجود مرکزیت و پایگاهی استوار در قالب رهبری و قیادت جنبش‌ها و حرکت‌های فاتحانه و نیز ضرورت برخورداری پیشوا از دانشی عمیق و کاربردی، بیان شده است تا این سنت الهی که «حیله‌گری، دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود»، روشن گردد. استقرار نظامی سازمان‌یافته به عنوان دستاورد ابوبکر صدیقؓ پس از یک دوره آشفتگی، نشان‌دهنده‌ی شایستگی‌های او است. بنده، ضمن پرداختن به همه‌ی این موارد، از فتوحات ابوبکر و برنامه‌ها و اقدامات بزرگش در فتح عراق نوشته و قلم خود را با فرمانده‌ی بزرگ لشکر اسلام خالد بن ولیدؓ همراه کرده‌ام که شمال و جنوب عراق را در مجموعه‌ای از نبردها و جبهه‌ها، به سرزمین اسلام ضمیمه کرد. همان نبردهایی که در آن، قهرمانی‌های کم‌نظیر مثنی بن حارثه، قعقاع بن عمرو و خالد بن ولید و دیگر لشکریان پیروزمند، پدیدار گشت و نخستین گام برای تداوم فتوحات پس از ابوبکر صدیقؓ (در دوران خلافت عمرؓ و دیگر خلفا)، قرار گرفت تا تاریخ این امت را در پیام ارزنده و والایش برای نشر دین خدا و جهاد در راه او، درخشنده و افتخارآمیز بگرداند. در این کتاب، نامه‌های رد و بدل‌شده درمیان ابوبکر، خالد بن ولید و عیاض بن غنمؓ را درباره‌ی جنگ‌ها و فتوحات عراق، آورده و به اقدامات ابوبکر صدیقؓ در جریان فتوحات شام پرداخته‌ام که چگونه (با عزم و اراده‌ای استوار، مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه و فراخوان اهل یمن برای همراهی با لشکر اسلام به قصد فتح شام و رویارویی با روم)، دست به‌کار شد؛ رهنمودهای ابوبکرؓ به لشکریان و فرماندهان، بدرقه‌ی آنان به‌هنگام حرکت لشکر و گسیل قوای پشتیبانی و نیروهای انسانی به میادین نبرد و کمک‌رسانی به مجاهدان از طریق ارسال جنگ‌افزار و خواربار و مواد غذایی مورد نیاز رزمندگان، انتقال خالد بن ولیدؓ از عراق به شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک، از دیگر مسایل مورد بحث ما، در این کتاب می‌باشد. بنده از خلال پرداختن به فتوحات اسلامی دوران ابوبکر صدیقؓ، برخی از سیاست‌های خارجی

وی را مورد بررسی قرار داده‌ام که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها و تداوم جهادی که رسول‌خداص به آن فرمان داده‌اند، عدالت‌گستری و مهرورزی درمیان مردم مناطق فتح‌شده، برداشتن فشارها و تمام گونه‌های زور و اجبار از مردم، برچیدن عوامل فاصله‌انداز درمیان دعوت‌گران و عموم مردم تا با رفع چنین عواملی،پیوند و رابطه‌ای محکم و استوار درمیان تمام اقشار جامعه، برقرار گردد. در این کتاب، پاره‌ای از برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی و جهادی ابوبکرصدیقس را به نگارش درآورده‌ام؛ از جمله: پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن، توان بالای ابوبکر در فراخوان و بسیج نیروهای رزمنده، عملات منظم و پیوسته‌ی کمک‌رسانی به مجاهدان، هدفمند نمودن جنگ‌ها و افضل دانستن و برتر معرفی کردن حضور در صحنه‌ی جنگ و جهاد، عزل و نصب امیران و فرماندهان، ایجاد تحول و دگرگونی در شیوه‌ها و استراتژی‌های جنگی، و توجه وافر به این‌که ارتباط او با فرماندهان لشکرها همواره برقرار و در عین حال سالم و بدور از نفوذ جاسوس‌های دشمن باشد. بنده از خلال وصایا و سفارش‌های ابوبکر صدیقس به فرماندهان لشکرها به تبیین حقوق الهی پرداخته و از آخرین روزهای زندگی آن بزرگوار سخن گفته‌ام که چه اقداماتی برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود انجام داد و آخرین دعا و گفته‌ی ابوبکر را آورده‌ام که در واپسین لحظات حیاتش فرمود: ﴿ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ یعنی: «مرا در حال مسلمانی بمیران و به صالحان و نیکوکاران ملحق فرما.»

در این کتاب کوشیده‌ام، چگونگی شناخت صدیق اکبرس نسبت به اسلام را تبیین کنم و از کیفیت زندگی او در دنیا و چگونگی اثرگذاری وی بر جریان‌های دورانش، بنگارم. در این کتاب جنبه‌های مختلف شخصیت ابوبکر صدیقس را در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اداری بررسی کرده و از زندگیش در جامعه‌ی اسلامی به عنوان یکی از افراد آن و پس از آن‌که خلیفه‌ی رسول‌خداص شد، نوشته‌ام و بر نقش ابوبکرس به عنوان دولت‌مرد بی‌نظیری در دستگاه حکومت اسلامی تأکید کرده‌ام.. در این کتاب به مباحثی از قبیل سیاست‌های داخلی، خارجی و شیوه‌های اداری ابوبکرس در اداره‌ی خلافت اسلامی و تشکیل دستگاه‌های قضایی در دوران او اشاره شده تا به‌خوبی بتوانیم از تحولات و پیشرفت‌های دوران خلافت راشده و تاریخ اسلامی، بهره ببریم.

این کتاب، عظمت و جایگاه والای ابوبکرصدیقس را روشن می‌سازد و برای خواننده، ثابت می‌کند که او، در ایمان، علم، اندیشه، بیان، خلق‌وخوی و همین‌طور آثار و نتایجی که

به بار آورده، بزرگ و بی‌نظیر است و گویا تمام خوبی‌ها را در خود جمع کـرده و بـا فهـم و شناخت عمیقش از اسلام و پیوند با آن و رابطه‌ی بزرگش با خدای متعال و پیروی بی‌چون و چرا از رسول اکرمﷺ، شخصیت بزرگ و والایی از خود ایجاد نموده است.

ابوبکرؓ از آن دسته پیشوایانی است که سیرت و راه آنان به نگارش در می‌آید تا مردم، به اقوال و کرده‌هایشان در زندگی دنیا درآمیزند و آن را پیشه‌ی خود سازند. چراکـه سـیرت ابوبکرؓ، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. همین نکته، مرا بر آن داشت تا به‌قدر تـوان و گستره‌ی دانش خود، پیرامون شخصیت و دوران ابوبکرصدیقؓ قلم فرسایم که قطعاً در این پهنه، بی‌نقص و بدون خطا و لغزش نخواهم بود. این عمل را به قصد رضای خدا و بدون هیچ چشم‌داشت دیگری انجام داده‌ام و امید آن دارم که مشـمول ثـواب و بخشـش خداونـد قـرار گیرم. از الله متعال می‌خواهم که مرا در این مهـم یـاری رسـاند و ایـن اثـر را، مفیـد گردانـد. خداوند، بهترین اسمها را دارد و شنوای نیازهای ما است. ترتیب و بخش‌بندی کتاب حاضر به صورت زیر است:

مقدمه

فصل اول: ابوبکر صدیق ؓ در مکه

این فصل، شامل پنج مبحث می‌باشد:

۱ـ اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر(زندگانی ابوبکر در دوره‌ی جاهلیت)

۲ـ زندگانی ابوبکر پس از ظهور اسلام

۳ـ هجرت ابوبکر به همراه رسول خداﷺ به مدینه

۴ـ حضور و نقش ابوبکر صدیقؓ در میادین جهاد

۵ـ ابوبکر صدیقؓ در جامعه مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

فصل دوم: وفات رسول اکرمﷺ، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر اسامهؓ

این فصل شامل دو مبحث است:

۱ـ وفات رسول اکرمﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

۲ـ بیعت عمومی با ابوبکرؓ و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

فصل سوم: لشکر اسامهؓ و جهاد ابوبکر صدیقؓ با مرتدان.

این فصل، شامل پنج مبحث است:

۱ـ لشکر اسامهؓ

۲ـ جهاد ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه با مرتدان

۳ـ حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان

۴ـ مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی‌حنیفه.

۵ـ تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه در رویارویی با مرتدها

فصل چهارم: فتوحات ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن عمر فاروق‌رضی الله عنه

این فصل، شامل چهار مبحث می‌باشد:

۱ـ فتوحات ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه در عراق

۲ـ فتوحات ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه در شام

۳ـ تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه

۴ـ وفات ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق‌رضی الله عنه

این کتاب را پس از نماز عشای جمعه، ۵ ماه محرم ۱۴۲۲ هـ برابر با ۳۰ مارس ۲۰۰۱م، به پایان رساندم. به‌هر حال فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ ﴾ (فاطر:۲)

ترجمه:«خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان این مقدمه، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و اسمای نیکش،از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگانش، سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب گرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب

را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ (نمل : ۱۹) «پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان.

سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرك و أتوب إليك، و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمين.

فقیر عفو و بخشش و رضایت پروردگارش

علی محمد محمد الصلابی

۱۴۲۲/۱/۵هـ‌ق

فصل اول
ابوبکر صدیقﷺ در مکه

۱ـ اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر ﷺ (زندگانی ابوبکرﷺ در دوره‌ی جاهلیت)

۲ـ زندگانی ابوبکرﷺ پس از ظهور اسلام

۳ـ هجرت ابوبکرﷺ به همراه رسول خداﷺ به مدینه

۴ـ حضور و نقش ابوبکر صدیقﷺ در میادین جهاد

۵ ـ ابوبکر صدیقﷺ در جامعه‌ی مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

مبحث اول
اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر
(زندگانی ابوبکرس در دوره‌ی جاهلیت)

او، عبدالله پسر عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی است[1]. نسب او در پشت ششم یعنی مره بن کعب با نسب رسول‌خداص یکی می‌شود[2] و کنیه‌اش ابوبکر است. بکر، به معنای شتر جوان است که به رییس و سرآمد قبیله بزرگ نیز اطلاق می‌گردد[3]. ابوبکرس، القاب زیادی دارد که هر کدام به منزلت والا و عظمت و شأن و گوهرش، دلالت می‌کند:

۱ـ عتیق

رسول اکرمص، او را به این لقب نامیده‌اند و فرموده‌اند: (**أنت عتيق اللّه من النار**) یعنی: «تو، عتیق الله (بنده‌ی آزاده شده‌ی خدا) از آتش هستی.» ابوبکر، پس از آن عتیق نامیده شد.[4] درروایت عایشه رضی الله عنها آمده است: ابوبکرس به حضور پیامبر خداص رسید؛ رسول اکرمص، به او فرمودند: «تو را خوش خبری بادکه تو، عتیق خدا از آتش هستی.»[5] و از آن روز، ابوبکر به عتیق نام‌گذاری و ملقب شد.[6] البته مورخان و تاریخ‌نگاران، دلایل زیادی در مورد علت این لقب نگاشته‌اند. برخی گفته‌اند: او، به‌خاطر زیبایی چهره‌اش، عتیق نامیده شده‌است[7]. عده‌ای نیز گفته‌اند: نام‌گذاری او به عتیق، به خاطر این بوده که وی، دارای دیرینه و پیشینه‌ی زیادی در خیر و نیکی بوده‌است[8]. همچنین گفته شده که نجابت و جمال سیمایش، سبب این لقب‌گذاری می‌باشد.[9] البته دلیل دیگری برای نام‌گذاری ابوبکر به لقب

۱- الإصابة از ابن‌حجر (۱۴۴/۴و۱۴۵)

۲- سیرة و حیاة الصدیق از مجدی فتحی السید، ص۲۷

۳- ابوبکر الصدیق از علی طنطاوی، ص۴۶

۴- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان (۲۸۰/۱۵) اسناد این حدیث، صحیح است.

۵- روایت ترمذی به شماره‌ی۳۶۷۹ درالمناقب- السلسلة الصحیحة از آلبانی (۱۵۷۴)

۶- اصحاب الرسول، ازمحمود المصری(۵۹/۱)

۷- المعجم الکبیر از طبرانی، (۵۲/۱)

۸- الإصابة (۱۴۶/۱)

۹- المعجم الکبیر (۵۳/۱) و الإصابة (۱۴۶/۱)

عتیق آورده‌اند و آن، اینکه: هیچ یک از فرزندان مادر حضرت ابوبکر، زنده نمی‌ماند. زمانی که مادرش، او را به دنیا آورد، رو به کعبه دعا کرد: «خداوندا! این بچه، عتیق و رهایی یافته‌ی تو از مرگ است؛ پس او را به من ببخش و برایم زنده‌اش بدار.»[1] به هر حال هیچ مانعی برای جمع بین همه‌ی این دلایل، وجود ندارد؛ چراکه ابوبکر، زیباچهره و نیک‌نژاد بود و دیرینگی و پیشینه‌ی زیادی هم درخیر و نیکی داشت و بنا به اشاره و فرموده‌ی رسول‌خداص، عتیق الله و رهایی‌یافته از آتش جهنم نیز می‌باشد.[2]

۲ـ صدیق

رسول‌خداص، این لقب را بر ابوبکرس نهادند. در حدیث انسس آمده‌است: رسول‌خداص، به همراه ابوبکر، عمر و عثمانش بالای کوه احد رفتند. (بر فراز کوه که بودند، کوه لرزید) و آنان را تکان داد؛ رسول اکرمص فرمودند: (**أُثبُتْ أحد، فإنّما علیکَ نبیٌّ و صدّیقٌ و شهیدانِ**) یعنی: «ای احد! آرام و بی‌حرکت باش که بر فراز تو یک پیامبر، یک صدیق ودو شهید هستند.»[3]

یکی از دلایل ملقب شدن ابوبکرس به صدیق، این است که او، همواره رسول‌اکرمص را تصدیق می‌نمود. در این‌باره ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که رسول‌خداص، به مسجد الاقصی برده شد، با مردم از اسراء و معراجش سخن گفت؛ (این گفته، آن‌چنان عجیب بود که) عده‌ای از کسانی که قبلاً به او ایمان آورده بودند، مرتد شدند و از دین برگشتند. گروهی به نزد ابوبکرس رفتند و گفتند: «آیا می‌دانی که دوست و یارت (یعنی پیامبر) چه گفته و او را چه شده‌است؟ او، گمان می کند که او را به یک شب، به مسجد الاقصی برده‌اند!» ابوبکرس گفت: «آیا واقعاً ایشان چنین گفته‌اند؟» گفتند: آری، ابوبکرس فرمود: «اگر رسول‌خداص چنین فرموده‌اند، بی‌گمان راست گفته‌اند.» آن‌ها، به ابوبکرسگفتند: «تو واقعاً او را تصدیق می‌کنی که به یک شب به بیت المقدس رفته و پیش از سپیده‌دم بازگشته‌است؟!» فرمود: «بله؛ من، او را در آن‌چه بعیدتر و عجیب‌تر است، تصدیق

۱- الکنی و السماء از دولابی (۶/۱)

۲- تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین، از دکتر یسری محمد هانی، ص۳۶

۳- بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب فضل ابی‌بکر (۱۱/۵)

می‌کنم؛ من، او را به این‌که به صبحی یا شامی خبر از آسمان می‌آورد تصدیق کرده‌ام.» به همین خاطر، ابوبکرﷺ،ملقب به صدیق، شد.[۱]

امت، بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکرﷺ، از آن جهت صدیق لقب گرفت که همواره در تصدیق رسول‌خداﷺ، شتاب نمود و هرگز از او، هیچ بدی و بزهی دیده نشد.[۲]

شعرا نیز در مدح ابوبکرﷺ، شعر سروده و او را به صدیق، لقب داده‌اند؛ ابومحجن ثقفی می‌گوید:

و سمیت صدیقاً و کل مهاجر   سواک یسمی باسمه غیر منکر
سبقت الی الاسلام والله شاهد   وکنت جلیساً فی العریش المشهر[۳]

ترجمه: تو(ای ابوبکر)، صدیق نامیده شده‌ای و هر مهاجر دیگری غیر از تو، بدون انکار باسم خود، نامیده می‌شود. بی‌گمان تو، در پذیرش اسلام، از همگان سبقت گرفتی و خدای متعال، خودش شاهد و گواه است. تو همچنین در سایه‌بان[۴] با رسول‌خداﷺ، هم‌نشین بودی.

اصعمی (عبدالملك بن قریب باهلی) نیز چنین سروده است:

و لکنی أحب بکل قلبی   وأعلم أن ذاک من الصواب
رسول‌الله و الصدیق حباً   به أرجو غداً حسن الثواب[۵]

«من، با تمام وجودم، رسول‌خداﷺ و ابوبکرﷺ را دوست دارم و محبت آنان را از ته قلبم، درست و سزاوار می‌دانم و امیدوارم که فردای قیامت، به خاطر این محبت، پاداش نیکی بیابم».

۳ـ صاحب

لقب صاحب (یار و رفیق هم‌دل) را خداوند متعال در قرآن کریم، بر ابوبکرﷺ، نهاده‌است:
﴿ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ

۱- این حدیث را حاکم (۶۲/۳)، روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبی نیز با موافق است.
۲- الطبقات الکبری (۱۷۲/۲)
۳- أسدالغابة (۳۱۰/۳)
۴- منظور شاعر از سایه‌بان، اشاره به جنگ بدر است که ابوبکر در سایه‌بانی که برای رسول‌خداﷺ درست کردند، همراه ایشان بود تا از آن حضرت، در برابر حملات احتمالی دشمن، دفاع کند.(مترجم)
۵- ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص۴۹

تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ ﴾ (توبه-۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خدواند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او،نفر دوم از دو تن بود. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزندی، از سوی مشرکان برسد.) در این هنگام پیامبر، خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت.) و خداوند، پیامبرش را با سپاهیانی یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، باعزت و حکیم می‌باشد.»

علما بر این اجماع کرده‌اند که رفیق و همراه دل‌سوز پیامبر در سفر هجرت، ابوبکرصدیق بوده‌است. انس می‌گوید که ابوبکر چنین گفته‌است: هنگامی که در غار ثور بودیم، به پیامبر گفتم: «اگر یکی از این مشرکان به پایین پاهایش بنگرد، حتماً ما را می‌بیند!» پیامبر فرمودند: **(ما ظنک یا أبابکر باثنین اللّه ثالثهما)**[۱] یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومین آنها، خداست، چه می‌باشد؟»

حافظ ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین مناقب و فضایل ابوبکر، این است که خداوند در آیه ۴۰ سوره‌ی توبه، او را به صاحب و یار دل‌سوز پیامبر یاد فرموده که بدون هیچ تردید و اختلافی، منظور از از صاحب در این آیه، ابوبکر می‌باشد. احادیثی که به همراهی ابوبکر با رسول‌خدا در غار دلالت می‌کند، مشهور و بسیار است و کس دیگری به این فضیلت، دست نیافته‌است.[۲]

٤ـ اتقی

خداوند متعال، ابوبکر را در قرآن، **اتقی** نامیده‌است: ﴿ وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ﴾ (لیل-۱۷)
یعنی: «و پرهیزکارترین انسان‌ها، ازآن آتش هولناک، بدور داشته خواهدشد.»

۱- بخاری، شماره‌ی۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی ۵۳۸۱

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (۱۴۸/۴)

البته توضیح بیش‌تر این مطلب که خداوند، ابوبکر﵁ را پرهیزکارترین انسان‌ها خوانده است، در بحث فعالیت‌های ابوبکر﵁ برای آزادی بردگان مسلمانی که به‌دست مشرکان شکنجه می‌شدند، خواهدآمد.

۵ـ اوّاه (نرم دل و کسی که خدا را با تضرع و زاری بخواند)

ابوبکر﵁ به لقب اوّاه (نرم‌دل و زاری‌کننده)، نامیده‌شده که همین عنوان، دلیل خداترسی ابوبکر و فروهشتگی او در مقابل خدای متعال است. ابراهیم نخعی رحمه الله می‌گوید: «ابوبکر از آن جهت به لقب اوّاه، نامیده شده که بسیار نرم‌دل بوده است.»[۱]

زادگاه ابوبکر﵁ و ویژگی‌های ظاهری او

علما در این‌که ابوبکر﵁ پس از عام‌الفیل به دنیا آمده، اختلافی ندارند؛ اما بر سر این‌که تولد ابوبکر﵁ چند وقت، پس از عام‌الفیل بوده، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: ابوبکر﵁، سه سال پس‌از عام‌الفیل به دنیا آمده و عده‌ای، دو سال و نیم پس‌از عام‌الفیل را زمان تولد ابوبکر﵁ می‌دانند. برخی هم دوسال و چند ماه را بدون تعیین عدد ماه، موقع تولد ابوبکر دانسته‌اند.[۲] به هر حال ابوبکر﵁ در آغوش پدر و مادری که درمیان قومشان دارای حرمت و عزت بودند، به‌خوبی پرورش یافت و همین، باعث شد تا ابوبکر﵁ نیز درمیان قومش، محترم و سرآمد باشد.[۳]

شکل ظاهری ابوبکر﵁ را چنین بیان کرده‌اند: چهره‌ای سفید و جسمی نحیف و لاغر داشت؛ قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: ابوبکر﵁، شخصی لاغر اندام و سفید بود که گوشت کمی بر بدن داشت.[۴] سیرت‌نگاران، ویژگی‌های ظاهری ابوبکر﵁ را از زبان راویان، چنین گفته‌اند: وی، سفید آمیخته به زردی بود؛ قد و قامتی نیک و لاغر و چهره‌ای استخوانی با گونه‌های پرنشاط داشت؛ شلوارش، به کمر، بند نمی‌شد و پشتش، اندکی خمیده و گونه‌اش، شاداب و کم‌گوشت بود؛ چشمان فرورفته‌ای داشت و بینی‌اش، از وسط، برآمده و دارای سوراخ‌های کوچکی بود؛ ساق‌های باریکی داشت و با وجودی که

۱- الطبقات‌الکبری (۱۷۱/۳)

۲- سیرة و حیاة الصدیق، مجدی فتحی السید ص۲۹ و تاریخ الخلفاء، ص۵۶

۳- تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین ص۳۰

۴- الطبقات از ابن‌سعد (۱۸۸/۳)

ران‌هایش، کم‌گوشت بود، اما محکم و چابک به نظر می‌رسید؛ پیشانیش، بلند و کشیده بود و انگشتانش، استخوانی و یکنواخت؛ او، ریشش را با حنا و کتم[1]، رنگ می کرد.[2]

خانواده‌ی ابوبکر

پدرش، عثمان بن عامر بن عمرو با کنیه‌ی ابوقحافه بود که در فتح مکه، مسلمان شد؛ ابوبکر رضی الله عنه، پدرش را در فتح مکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم برد. رسول‌خدا فرمودند: «ای ابوبکر! چرا پیرمرد را نگذاشتی که ما به نزدش برویم؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «سزاوار بود که او، به حضور شما بیاید.» ابوقحافه رضی الله عنه در آن روز، مسلمان شد و با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم بیعت کرد.[3] روایت شده که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، مسلمان شدن ابوقحافه رضی الله عنه را به ابوبکر رضی الله عنه تبریک گفتند[4] و به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند: «سفیدی موهایش را تغییر دهید (وخضاب کنید) که سر ابوقحافه، مانند گیاه درمنه سفید شده‌است.»[5] در این فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، یک سنت و درس بزرگ درباره‌ی احترام گذاشتن به بزرگسالان، وجود دارد که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نیز تصریح کرده‌اند که: (**لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا**) یعنی: «کسی که به بزرگان ما احترام نگذارد و به کوچک‌ها مهر و شفقت نورزد، از ما نیست.»[6]

مادر ابوبکر، سلمی دختر صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم باکنیه‌ی ام‌الخیر است که از مسلمانان نخستین، به‌شمار می‌رود و ماجرای مسلمان شدنش در صفحات بعدی خواهد بود.

ابوبکر رضی الله عنه، چهار همسر داشته که از آنان، دارای سه پسر و سه دختر شده است؛ همسران ابوبکر، عبارتنداز:

١- نوعی گیاه

٢- بخاری، شماره‌ی٥٨٩٥ و مسلم، شماره‌ی٢٣٤١- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی مجدی السید، ص٣٢

٣- الإصابة (٣٧٥/٤)

٤- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص٥٧٧

٥- الإصابة (٣٧٥/٤)

٦- روایت ترمذی،کتاب البر، باب١٥

۱ــ قتیله دختر عبدالعزی بن اسعد بن جابر بن مالک

درباره‌ی مسلمان شدن قتیله، اختلاف نظر وجود دارد.[۱] او، مادر عبدالله و اسماء است. ابوبکر رضی الله عنه، پیش از ظهور اسلام، قتیله را طلاق داد. یک بار قتیله، به مدینه رفت و برای دخترش اسماء بنت ابی‌بکر رضی الله عنهما با هدایایی از قبیل کشک و روغن برد؛ اما اسماء رضی الله عنها، هدیه‌ی مادرش را نپذیرفت و حتی به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را هم نداد و شخصی را به نزد خواهرش ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها فرستاد تا از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بپرسد که آیا می‌تواند هدیه‌ی مادر نامسلمانش را بپذیرد و به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را بدهد؟ پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «او را به خانه‌اش ببرد و هدیه‌اش را بپذیرد.» خداوند متعال نیز این آیه را نازل فرمود: ﴿لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾﴾ (ممتحنه-۸)

یعنی: «خدا، شما را منع نمی‌کند از این‌که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین، با شما نجنگیده و شما را از شهر و دیارتان، بیرون نکرده‌اند؛ خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» این آیه در تفسیر المنیر، چنین معنا شده است که: «خداوند، شما را از نیکی و احسان، به کفاری از قبیل زنان و ضعیفان که با شما نجنگیده‌اند، باز نمی‌دارد و از پیوند خویشاوندی، پناه‌دادن پناهنده وپذیرایی از کسانی که شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، منع نمی‌کند. همین‌طور، خدای متعال، شما را منع نمی‌کند از این‌که در روابط خود با چنین کافرانی، عدالت را رعایت نمایید و حقوق و امانت‌هایشان را به آنان دهید یا به قراردادهای میان خود و آن‌ها، وفا کنید و بدون کم وکاست، قیمت آن‌چه را از آنان می‌خرید، بپردازید.»[۲]

۲ــ ام‌رومان دختر عامر بن عویمر

او، از قبیله‌ی بنی‌کنانه بن خزیمه است که شوهرش، حارث بن سخبره[۳] را در مکه از دست داد و پس از آن، به ازدواج ابوبکر رضی الله عنه درآمد. او، در مسلمان شدن، پیشینه‌ی زیادی دارد؛ با

۱- الطبقات از ابن‌سعد (۱۶۹/۳) (۲۴۹/۸)

۲- تفسیر المنیر از زحیلی (۱۳۵/۲۸)

۳- نویری، نام عبدالله بن حارث را به عنوان شوهر پیشین ام‌رومان ثبت کرده که از او، دارای فرزندی به نام طفیل بوده است. بنابراین، طفیل، برادر مادری عبدالرحمن و عایشه می‌باشد.(مترجم)

رسول‌خداﷺ بیعت کرد و به مدینه، هجرت نمود. ام‌رومان، مادر عبدالرحمن و عایشه رضی‌الله‌عنهما می‌باشد و در سال ششم هجری در مدینه‌ی منوره درگذشت.[١]

٣ـ اسماء دختر عمیس بن معبد بن حارث

او، از نخستین زنان مهاجر است و دیرینه‌ی زیادی در مسلمان شدن دارد و پیش‌از پناه بردن مسلمانان، به دارالاقم، مسلمان شد و با رسول‌خداﷺ بیعت نمود. وی، مادر عبدالله بن جعفرﷺ است و به همراه شوهر قبلی‌اش، یعنی جعفر بن ابی‌طالبﷺ به حبشه هجرت کرد. سپس همراه جعفرﷺ به مدینه هجرت نمود. شوهرش جعفرﷺ، در جنگ مؤته به شهادت رسید. پس از آن، ابوبکرﷺ، با او ازدواج کرد که دارای پسری به نام محمد شدند. صحابه‌ای چون: عمر، ابوموسی، عبدالله بن عباس و ام‌فضلﷺ از او روایت کرده‌اند؛ او، خویشاوندان خویش را بسیار اکرام و پذیرایی می‌نمود که از آن دسته می‌توان اشاره‌کرد به: رسول‌اللهﷺ، حمزه و عباس رضی الله عنهما.[٢]

٤ ـ حبیبه دختر خارجه بن زید بن ابی‌زهیر

حبیبه رضی الله عنها از انصار است و خزرجی؛ او، از ابوبکرﷺ، باردارشد که پس از وفات ابوبکر، دختری به نام ام‌کلثوم، به دنیا آورد. ابوبکرﷺ درسنح(خانه‌های بنی‌حارث در اطراف مدینه) با او سکونت کرده بود.

فرزندان ابوبکرﷺ

١ـ عبدالرحمن بن ابی‌بکر

عبدالرحمن، بزرگ‌ترین پسر ابوبکرﷺ می‌باشد که در روز حدیبیه، مسلمان شد و در اسلام، سابقه‌ی نیکی از خود به‌جای گذاشت و با رسول‌خداﷺ، همراهی نمود. وی، به دلیری و شجاعت، مشهور بوده و پس از مسلمان شدن، وضعیت خوب و نمونه‌ای در جنگ‌ها از خود نشان داده‌است.[٣]

١- الإصابة (٣٩١/٨)؛ برخی، وفات ام‌رومان را در ذی‌حجه‌ی سال چهارم یا پنجم هجرت گفته‌اند.(مترجم)

٢- سیرأعلام النبلاء (٢٨٢/٢)؛ اسماء بنت عمیس، خواهر مادری ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها می‌باشد.(مترجم)

٣- البداية و النهاية (٣۴۶/۶)

۲ـ عبدالله بن ابی‌بکر

وی، در جریان هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه، نقش فعالی ایفا نمود. او، روزها درمیان اهل مکه می‌ماند و با شنیدن سخنان اهل مکه و کسب اطلاعات، پنهانی به غار می‌رفت و شنیده‌ها و دیده‌هایش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش، گزارش می‌داد و سپیده‌دم برای کسب خبر و انتقال آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مکه باز می‌گشت. او، در جنگ طائف ، تیری خورد که جراحتش همواره او را همراهی کرد تا این‌که در مدینه‌ی منوره و در زمان خلافت پدرش، بر اثر جراحت همان تیر، شهید شد.[۱]

۳ ـ محمد بن ابی‌بکر

مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ محمد، در سال حجه‌الوداع به دنیا آمد و از جوان‌مردان قریش بود؛ در دامان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه زندگی کرد[۲] که توسط علی رضی الله عنه به سمت والی مصر گماشته شد و در همان‌جا به قتل رسید.[۳]

٤ ـ اسماء بنت ابی‌بکر

اسماء رضی الله عنها، از عایشه رضی‌الله عنها بزرگ‌تر بود؛ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم،او را ذات‌النطاقین نامیدند. ذات‌النطاقین یعنی: صاحب دو دامن؛ جریانش از این قرار است که اسماء رضی‌الله‌عنها، توشه‌ی سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در هجرت فراهم کرد و چون چیزی برای بستن توشه‌ی سفر نیافت، دامنش را دو قسمت کرد که از یک بخش آن، به عنوان دامن استفاده‌نمود و با دیگری دهانه‌ی کیسه را بست؛ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همان‌جا، او را ذات‌النطاقین نامیدند. اسماء رضی‌الله‌عنها با زبیر بن عوام رضی الله عنه ازدواج کرد و در حالی که عبدالله بن زبیر رضی‌الله‌عنهما را در شکم داشت، به مدینه هجرت نمود و اولین نوزادی که پس از هجرت در مدینه، زاده‌شد، عبدالله پسر زبیر و اسماء بود. اسماء رضی الله عنها، صد سال عمر کرد و دچار حواس‌پرتی و عارضه‌ی فراموشی پیرسالی هم نشد. پنجاه وشش حدیث از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما و پسران آن بانوی بزرگوار عبدالله و عروه و هم‌چنین عبدالله بن ابی‌ملیکه و غیره از او روایت نموده‌اند. اسماء رضی‌الله

۱- نسب قریش، ص۲۷۵

۲- علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه با مادر محمد بن ابوبکر رضی الله عنه یعنی: اسماء بنت عمیس ازدواج کرد و بدین ترتیب محمد، در دامان علی رضی الله عنه پرورش یافت.(مترجم)

۳- نسب قریش ص۲۷۷ و الإستیعاب(۱۳۶۶/۳)

عنها، اهل جود و بخشش بود و در سال ۷۳ هجری در مکه و پس از شهادت پسرش عبدالله بن زبیر رضی الله عنه درگذشت.[۱]

۵ ـ امالمؤمنین عایشه رضیاللهعنها

امالمؤمنین عایشه رضیاللهعنها که ملقب به صدیقه است، در شش سالگی به نکاح رسولخدا صلی الله علیه و سلم درآمد و در نهسالگی به خانهی آن حضرت رفت. عروسیاش در ماه شوال بود. او، عالمترین و داناترین زنان بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم، کنیهی امعبدالله را بر او نهادند. عایشه رضیاللهعنها، آنچنان نیک و شایسته بود که محبت پیامبر صلی الله علیه و سلم با او، نمونهی دوست داشتن همسر نیک و شایسته بود.[۲]

شعبی، میگوید: هرگاه مسروق، از امالمؤمنین، عایشه رضی الله عنها حدیث میگفت، چنین کلماتی را بر زبان میآورد که: «صدیقه دختر صدیق رضیاللهعنهما، آنکه در کتابخدا از تهمت و گناه، بری دانسته شد، حبیبهی حبیبالله صلی الله علیه و سلم، مرا اینچنین حدیث گفتهاست.» از عایشه رضی الله عنها، ۲۲۱۰ حدیث روایت شده که ۱۷۴ حدیث، متفقعلیه میباشد. ۵۴ حدیث او را بخاری رحمه الله، به تنهایی روایت کرده و۶۹ حدیث او را هم، امام مسلم رحمه الله نقل نموده است.[۳] حضرت عایشه رضیاللهعنها، شصت و سه سال و چند ماه، زندگی فرمود و درسال ۵۷ هجری بیآن که فرزندی داشته باشد، درگذشت[۴]

٦ـ امکلثوم بنت ابیبکر

مادر امکلثوم، حبیبه بنت خارجه رضیاللهعنها است. ابوبکر رضی الله عنه به امالمؤمنین عایشه رضیاللهعنها در بستر وفاتش دربارهی دو برادر و دو خواهر عایشه سفارش کرد و فرمود: «آنها، خواهران و برادران تو هستند.» عایشه رضیالله عنها درآن هنگام پرسید: «من، یک خواهر دارم که اسماء است؛ آن یکی، کیست؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «همسرم حبیبه دختر خارجه، باردار است و من، احساس میکنم که آنبچه، دختر خواهد بود.» و همینطور هم شد و امکلثوم بعد از وفات ابو بکر رضی الله عنه به دنیا آمد[۵]؛ طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه با امکلثوم بنت

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۸۷/۲)

۲- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین ص۳۴

۳- سیر أعلام النبلاء (۱۳۵/۲و۱۳۹)

۴- طبقات ابنسعد (...)؛ المنذر (۵/۴)

۵- طبقات (۱۹۵/۳)

ابی‌بکر ازدواج کرد؛ طلحه شوهر ام‌کلثوم در جریان جنگ جمل شهید شد. عایشه رضی الله عنها، خواهرش را به همراه خود در حالی که عده‌اش را می‌گذراند، برای زیارت خانه‌ی خدا به مکه برد.[۱]

آری، این، افراد خانواده‌ی مبارک و پرخیر ابوبکر صدیق بودند که خداوند، همه‌ی آنان را به اسلام مشرف فرمود. ابوبکر درمیان صحابه به این فضل الهی مختص گردیده که تمام خانواده‌اش مسلمان شوند. علما گفته‌اند: از یاران رسول‌خدا، هیچ خانواده‌ای نیست که چهار نسل آن، اسلام آورده و به شرافت هم‌صحبتی با رسول‌اکرم نایل شده باشند، مگر خانواده‌ی ابوبکر که عبارتند از عبدالله بن زبیر (نوه‌ی ابوبکر)، مادر عبدالله بن زبیر یعنی اسماء بنت ابی‌بکر و خود ابوبکر و پدرش ابوقحافه. این چهار نسل و هم‌چنین محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن ابی‌قحافه، همگی از یاران و اصحاب رسول‌خدا هستند.[۲]

درمیان صحابه، کسی جز ابوبکر نیست که پدر و مادر و تمام فرزندانش، مسلمان شده و دوران رسول‌خدا را دریافته باشند. محمد بن عبدالرحمن، نوه‌ی ابوبکر، دوره‌ی رسول‌خدا را به خود دیده و ابوبکر تنها کسی است که تمام نسلش، هم از طرف زنان و هم از جانب مردها، به پیامبر، ایمان آوردند و به افتخار هم‌صحبتی آن حضرت نایل شدند. بله، این، خانه‌ی صدیق است که تمام خانواده‌اش، ایمان آورده و هیچ منافقی، درمیان آن‌ها نبوده است؛ این، افتخاری است که از میان صحابه، فقط نصیب ابوبکر گردید.

در آن زمان، همواره بر سر زبان‌ها بود که: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق نیز خانه‌هایی؛ خانه‌ی ابوبکر از مهاجران، یکی از خانه‌های ایمان است؛ همان‌گونه که خانه‌های بنی‌نجار از انصار، جزو خانه‌های ایمان می‌باشد.[۳]

جایگاه اجتماعی ابوبکر و ویژگی‌های اخلاقی او در جامعه‌ی جاهلی پیش از اسلام

ابوبکر صدیق، در دوره‌ی پیش از اسلام، یکی از افراد برجسته و بلکه از اشراف و بزرگان قریش بود؛ درمیان قریشیان پیش از ظهور اسلام ، ده نفر از طوایف خاص، دارای وجاهت و شرافت ویژه‌ای بودند: *عباس بن عبدالمطلب از بنی‌هاشم، سقایت (آب رساندن)

۱- نسب قریش، ص۲۷۸؛ الإصابة (۴۶۶/۸)؛تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۳۵

۲- ابوبکر الصدیق، از محمد رشید رضا، ص۷

۳- ابوبکر الصدیق (۲۸۰/۱) از محمد مال الله برگرفته از منهاج‌السنة از ابن‌تیمیه(رح)

حج‌گزاران آن دوره را بر عهده داشت که این منصب، پس از اسلام نیز برایش ماندگار ماند. *ابوسفیان بن حرب از بنی‌امیه، پرچم‌دار قریش بود. *حارث بن عامر بن بنی‌نوفل، مسؤول اموالی بود که قریشیان در زمان جاهلیت جمع می‌کردند و به نیازمندان و درراه‌ماندگان، می‌دادند. *عثمان بن طلحه بن زمعه بن اسود از بنی‌اسد، مسؤول شورای قریش بود که اگر قریش، در مورد مسأله‌ای اتفاق نمی‌کردند، رأی و نظر او را اجرا می‌نمودند. *ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بنی‌تیم، مسؤولیت پرداخت دیه‌ها و بدهی‌های قریش را بر عهده داشت؛ او، همواره در این مورد، به‌قدری امین و مورد اعتماد قریشیان بود که در پرداخت خون‌بها یا تاوان و غرامت، با او همراهی می‌کردند و اگر شخصی غیر از ابوبکر، برای کسی خون‌بها و یا غرامتی تعیین می‌کرد، مورد قبول قریش واقع نمی‌شد. *خالد بن ولید رضی الله عنه از بنی‌مخزوم، مسؤولیت پشتیبانی مالی و عملیاتی لشکرها را عهده‌دار بود؛ قریش، پولی را جمع می‌کرد و مسؤل پشتیبانی، آن را برای تجهیز لشکر قریش، هزینه می‌نمود؛ پشتیبانی عملیاتی جنگ‌های قریش نیز با خالد رضی الله عنه بود که در دنباله‌ی لشکر به همراه دسته‌ای از سوارن حرکت می‌کرد. *عمر بن خطاب از بنی‌عدی، سفیر قریش در دوره‌ی جاهلی بود. *صفوان بن امیه از بنی‌جمح، مسؤول بخت‌آزمایی و چوبه‌های تیری بود که عرب‌ها، پیش از اسلام با آن، فال می‌گرفتند. *حارث بن قیس از بنی‌سهم، مسؤولیت امور اداری و مالی خدایان قریش را بر عهده داشت.[1]

ابوبکرصدیق رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام، یکی از بزرگان قریش و از سرآمدان آنان بود که برای رسیدگی به بسیاری از مسایل و یا مشکلاتشان از او کمک می‌خواستند. ابوبکر رضی الله عنه، آن‌قدر مهمان‌نواز بود که در مکه، مهمانی‌های بی‌نظیری می‌گرفت[2]

عوامل برجستگی شخصیت ابوبکر رضی الله عنه

عوامل و زمینه‌های شهرت و برتری ابوبکر رضی الله عنه عبارتنداز:

۱ـ نسب‌شناسی و آگاهی از نسب و تبار افراد

ابوبکر رضی الله عنه، یکی از نسب‌شناسان و تاریخ‌دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم‌گیری داشت که او را در رتبه‌ی استادی نسب‌شناسانی چون عقیل بن ابی‌طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب‌ها، محبوب و

۱- أشهر مشاهیر الإسلام (۱۰/۱)

۲- نهایة الأرب (۱۰/۱۹)؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة از یسری محمد، ص۴۶

دوست‌داشتنی می‌کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی‌گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب‌جویی و عیب‌گویی نمی‌کرد.[۱] ابوبکر رضی الله عنه بیش از سایر قریشیان، از اصل و نسب آن‌ها آگاه بود و خوب و بد هر تباری را می‌دانست.[۲] در این‌باره عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (**إنّ أبابكر أعلم قريش بأنسابها**) یعنی: «ابوبکر رضی الله عنه، داناترین فرد قریش در برشماری و توصیف اصل و نسب قریش می‌باشد.»[۳]

۲ـ تجارت و بازرگانی

ابوبکر رضی الله عنه، پیش از ظهور اسلام تاجر بود؛ وی، به قصد تجارت به بصری در سرزمین شام و سرزمین‌های دیگری سفر کرده‌است. سرمایه‌ی تجاری او، چهل هزار درهم بود؛ او، چنان سخاوتمندانه از ثروتش بذل و بخشش می‌کرد که در دوره‌ی جاهلیت نیز به سخاوت و بخشندگی معروف و مشهور شده بود.[۴]

۳ـ عزت و احترام ابوبکر در نزد دیگران

ابن‌اسحاق در سیرتش چنین نگاشته که خویشاوندان ابوبکر رضی الله عنه، دوستش داشتند و همواره به فضیلت و جایگاه والای او و هم‌چنین اخلاق سترگش اعتراف می‌کردند.[۵] هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه به قصد هجرت، از مکه بیرون شد، با شخصی به نام ابن‌دغنه ملاقات کرد؛ او، که ابوبکر رضی الله عنه را می‌شناخت، چنین گفت: «تو، به خوبی پیوند خویشاوندی را بر قرار داری و در سختی‌های ناگوار، دیگران را یاری می‌رسانی؛ به آسیب‌دیدگان و بلازده‌ها کمک می‌کنی و همواره، کارهای نیک و شایسته انجام می‌دهی.»[۶] ابن‌حجر رحمه الله پیرامون گفته‌های ابن‌دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه، چنین می‌گوید: «این از مناقب، فضایل و افتخارات ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که ابن‌دغنه، سردار قبیله‌ی قاره، ابوبکر رضی الله عنه را به همان ویژگی‌هایی توصیف کرده که خدیجه‌ی کبری رضی‌الله‌عنها، درباره‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به هنگام بعثت آن حضرت، گفته

۱- التهذيب(۱۸۳/۲)

۲- الإصابة(۱۴۶/۴)

۳- مسلم(۲۴۱۰)- طبرانی در الكبير به شماره‌ی (۳۵۸۲)

۴- ابوبكر الصديق از علی طنطاوی ص۶۶؛ التاريخ الإسلامی، الخلفاء الراشدون، ص۳۰

۵- السيرة النبويه از ابن‌هشام (۳۷۱/۱)

۶- بخاری، شماره‌ی۳۹۰۵

است؛ سخنان ابن‌دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و گفته‌های خدیجه رضی‌الله‌عنها درباره‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، بی‌آن‌که با هماهنگی و یا هم‌دستی قبلی باشد، هم‌سان و یک‌نواخت شد. همین، بیان‌گر نهایت آراستگی و فضیلت ابوبکر می‌باشد؛ چراکه ویژگی‌های رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم، همیشه برترین و کامل‌ترین صفات بوده‌است.[1]

٤ ـ ابوبکر رضی الله عنه، پیش‌از اسلام نیز شراب ننوشید

ابوبکر رضی الله عنه، در دوره‌ی جاهلیت پیش از اسلام، فرهیخته‌ترین و پاکدامن‌ترین مردم بود.[2] پرهیز ابوبکر رضی الله عنه از شهوات و پستی‌ها به حدی بود که پیش‌از اسلام نیز، شراب را بر خود حرام کرده بود. عایشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه، شراب را خود حرام کرده بود؛ او، نه در دوره‌ی جاهلیت و نه در زمان ظهور اسلام، شراب ننوشید. دلیل‌این‌که، ابوبکر رضی الله عنه شراب را بر خود حرام کرد، این است که یک بار مرد مستی را دید که دستش را در کثافت فرو می‌بُرد و به دهانش نزدیک می‌کرد، آن را می‌بویید و باز می‌گرداند؛ ابوبکر رضی الله عنه با دیدن آن صحنه، گفت: او نمی‌داند که چه می‌کند؟ و بدین ترتیب شراب را بر خود حرام نمود.»[3] در روایت دیگری از عایشه رضی الله عنها آمده‌است: ابوبکر و عثمان رضی‌الله‌عنهما، در دوره‌ی جاهلیت شراب‌نوشی را بر خود حرام کرده بودند.[4] شخصی از ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «آیا پیش‌از اسلام، شراب نوشیده‌ای؟» فرمود: «پناه بر خدا» گفت: چرا؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «من همواره به فکر حفظ آبرو و حیثیت خود بوده‌ام؛ چراکه هر کس، شراب بنوشد، آبرو و حیثیتش را در معرض نابودی قرار می‌دهد.» این گفتگو، به گوش رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رسید؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم دوبار فرمود: «ابوبکر راست گفته است.»[5]

٥ ـ ابوبکر رضی الله عنه ، در دوره‌ی جاهلیت، برای بت سجده نکرد

ابوبکر رضی الله عنه هرگز برای بتی سجده نکرده‌است. خود ابوبکر رضی الله عنه درمیان جمعی از صحابه فرمود: «هرگز برای بتی سجده نکردم؛ وقتی که اندکی بزرگ شدم، پدرم، دستم را گرفت و به اتاقکی برد که در آن تعدادی بت بود و رو به من کرد و گفت: این‌ها، خدایان تو هستند و

١- الإصابة (١۴٧/۴)

٢- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۴٨

٣- سیرة و حیاة الصدیق، مجدی فتحی، ص٣۴

۴- تاریخ‌الخلفاء از سیوطی، ص۴٩

۵- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص٢٩

مرا تنها گذاشت و رفت. من نزدیک بت رفتم و گفتم: من، گرسنه‌ام؛ به من غذا بده و پاسخم را نداد. گفتم: برهنه‌ام، پس به من لباس بده و باز هم پاسخی نشنیدم؛ سنگی روی بت انداختم که بت به جلو افتاد.»

آری! این‌چنین فکر روشن، خوی پسندیده و سرشت سالم و آگاه، ابوبکرﷺ را فراتر از هر عمل و منش جاهلانه‌ای قرار داد که کرامت و مقام والای انسانی را خدشه‌دار می‌کند و با فطرت سالم، سازگاری ندارد و با عقل درست و کمال راستین و حقیقی، در تناقض است.[١] بنابراین از چنین کسی، جای شگفت و تعجب نیست که با این منش و اخلاق سترگش به قافله‌ی دعوت حق بپیوندد و بلکه در رأس آن قرار گیرد و با مسلمان شدن، برترین شخص پس از رسول‌خداﷺ گردد. رسول‌اکرمﷺ فرموده‌اند: (**خيارکم فی الجاهلية خيارُكم فی الإسلامِ إذا فقهوا**) یعنی: «بهترین شما در دوره‌ی جاهلیت، بهترین شما در دوره‌ی اسلام هستند بدان‌گاه که دانشمند و فقیه گردند.»[٢]

استاد رفیق‌العظم درباره‌ی زندگانی ابوبکرصدیقﷺ چنین گفته‌است: واقعاً جای تعجب است که شخصی درمیان بت‌ها پرورش یابد و بدون وجود رهنما و رهبری، این‌چنین با اراده‌ی قلبی و وجدان خویش، بدون پروا، پرهیخته و جوان‌مرد باشد و به چنین جایگاه پرفضیلتی دست یابد؛... به شایستگی و با تمام وجود و از ته قلب، از اسلام استقبال نماید و نخستین مؤمن به پروردگار هدایت‌گر، شود و خیلی زود، اسلام را بپذیرد و بینی متکبران و سرکشان را به خاک بمالد و زمینه‌های ره‌یابی و هدایت‌یافتگی به دین استوار الهی را فراهم کند؛ آری، او، راهِ ره‌یابی به دین استوار الهی را نشان داد و چنان، الگویی است که اگرکسی، راه او را بپیماید و به رشته‌ی محکم و استوار او درآویزد، ریشه‌های رذالت و پستی از وجودش، کنده و ریشه‌کن می‌گردد.[٣]

آفرین و مرحبا بر ابوبکرصدیقﷺ که پیش‌از ظهور اسلام و در دوره‌ی جاهلی و در جامعه‌ی قریش، دارای ارزش‌های والا و اخلاق ستوده و نهاد و سرشتی نیکو بود که اهل مکه را بر آن داشت تا به تهور وتقدم وی در عالم اخلاق، ارزش‌ها و نمونه‌ها و الگوهای اخلاقی و رفتاری، گواهی دهند.ابوبکرﷺ آن‌چنان بزرگ و نیکونهاد، بود که هیچ یک از قریشیان بر او خرده نگرفت و آن‌گونه که بر مؤمنان ضعیف، عیب‌جویی می‌کردند، بر او

١- أصحاب الرسول از محمود المصری (٥٨/١)؛ الخلفاء از محمود شاکر، ص٣١

٢- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص٤٣

٣- أشهر مشاهير الإسلام (١٢/١)

عیبی نگرفته و خوارش نداشته‌اند. قریشیان، تنها عیب و خرده‌ای که به گمان خودشان بر ابوبکر، گرفتند، این بود که او، به خدا و رسولش ایمان آورد.[1]

۱- منهاج السنة از ابن‌تیمیه (۲۸۸/۴و۲۸۹). نقل از کتاب (ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافه) از محمد عبدالرحمن قاسم، ص۱۸و۱۹؛ عادت کفار قریش بر این بود که چنان‌چه شخصی، مسلمان می‌شد، اشتباهات دوره‌ی جاهلیتش را نُقل مجالس خود می‌کردند و به بدگویی از او می‌پرداختند. اما ابوبکر، چنان پیشینه‌ی خوبی داشت که قریشیان، هیچ نقطه‌ی ضعفی از گذشته‌اش سراغ نداشتند که به بدگویی از او بپردازند.(مترجم)

مبحث دوم
زندگانی ابوبکرﷺ پس از ظهور اسلام

مسلمان شدن ابوبکرﷺ

مسلمان شدن ابوبکرﷺ، زاده‌ی یک برنامه‌ی ایمانی در پهنه‌ی جستجوی دین حقیقی و راستینی بود که با فطرت و نهاد سالم، سازگاری می‌یابد و انگیزه‌ها و نیازهای انسانی را پاسخ می‌دهد. دین حق و راستینی که با اندیشه‌های کامل و بینش‌های، درست تطابق و هماهنگی دارد. ابوبکرﷺ، به ضرورت فعالیت تجاری‌خویش، بسیار سفر می‌کرد و به صحراها و روستاها و شهرهای عربستان و شبه‌جزیره‌ی عرب، رفت و آمد داشت و همین مسأله، زمینه‌ی دیدار و بلکه رابطه‌ی او با صاحبان ادیان دیگر و به‌ویژه مسیحیت را فراهم می‌نمود. او، در قبال سخنان موحدان و کسانی که پرچم توحید را برافراشته و در جستجوی دینی راستین و بدور از خرافه بودند، سکوت اختیار می‌کرد.[1] خودش می‌گوید: در کنار کعبه و در صحن مسجدالحرام نشسته بودم؛ زید بن عمرو بن نفیل نیز آن‌جا بود که امیه بن ابی‌الصلت به نزدش آمد و گفت: «چگونه‌ای ای طالب خیر و حقیقت؟» زید بن عمرو گفت: «خوبم.» امیه، ادامه داد: «به نتیجه‌ای هم دست یافته‌ای؟» و چون زید، پاسخ منفی داد، چنین سرود:

کل دین یوم القیامة إلا ... ما قضی الله فی الحقیقة بور[2]

و سپس افزود: «پیامبری که انتظارش می‌رود، یا از میان ما برانگیخته خواهد شد و یا از میان شما.» ابوبکرﷺ می‌گوید: پیش از آن، هرگز نشنیده بودم که شخصی، به پیامبری برانگیخته خواهد شد و یا کسی انتظار بعثتش را داشته باشد؛ برخاستم و به نزد ورقه بن نوفل رفتم. او، به آسمان زیاد می‌نگریست و ناله‌ای در سینه‌اش، موج می‌زد. (اشاره‌ای است به عبادت گزار بودن نوفل.) ماجرا را به او گفتم. به من گفت: «بله، ای پسر برادرم! ما، اهل کتاب و دارای علم و دانش هستیم؛ آن پیامبر که انتظار بعثتش می‌رود، از میان عرب‌های پاک‌نژاد و شریف، مبعوث می‌شود. من، نسب‌شناس نیز هستم و می‌دانم که قوم تو، نسب برجسته‌ای دارند.» گفتم: ای عمو! آن پیامبر، چه می‌گوید؟ گفت: «همان چیزی را می‌گوید

۱- مواقب الصدیق مع النبی بمکة، از دکتر عاطف لماضه، ص۶

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۳۱؛ ترجمه: هر دینی، در روز قیامت، تباه و بی‌نتیجه خواهد بود مگر آن دینی که خداوند، به آن حکم کرده و بنایش را بر حق و حقیقت، نهاده است.

که به او وحی می‌شود؛ او، چنان شخصیتی دارد که ستم نمی‌کند و بر کسی ستم روا نمی‌دارد.» ابوبکرﷺ می‌افزاید: زمانی که رسول‌خداﷺ، مبعوث شدند، به آن حضرت ایمان آوردم و تصدیقش کردم.[1]

ابوبکر صدیقﷺ، دوره‌ی جاهلی را با بصیرت، عقل و اندیشه‌ای روشن و با استعدادی درخشان، تیزهوشی، ذکاوت و اندیشه‌ی استواری که تمام وجودش را در بر گرفته بود، سپری کرد. تیزهوشی و فراست ابوبکرﷺ، این امکان را برایش فراهم آورد که بتواند اشعار و اخبار زیادی را درمورد بعثت پیامبری جدید، به خاطر بسپارد. یک بار رسول اکرمﷺ، از گروهی از صحابه که ابوبکرﷺ نیز درمیان آن‌ها بود، پرسیدند: «چه کسی از شما سخنان قس بن ساعده را در بازار عکاظ، حفظ است؟» صحابه ساکت بودند که ابوبکرﷺ گفت:«من، کلام قس را حفظ هستم؛ آن روز من، در بازار عکاظ بودم که قُس، بر شتر خاکستریش، ایستاد و گفت: ای مردم! گوش کنید و آگاه باشید تا فایده ببرید؛ همانا همه، روزگاری زندگی می‌کنند و روزی هم مرگشان، فرامی‌رسد؛ آن کس که بمیرد، فرصتش پایان می‌یابد. بی‌گمان در آسمان، خبرهایی است که ما از آن بی‌خبریم و در زمین اتفاقات قابل پندی در جریان است؛ زمین، به‌سان فرش گسترده و آسمان، همانند سقفی برافراشته است؛ ستارگان، در گردش هستند و دریاها، هرگز نمی‌خشکند؛ شبها، تار و تاریک است و آسمان، دارای برج‌ها، باروها و ستارگان بی‌شمار!

قُس، خطاب به مردم سوگند یاد نمود که خداوند، دینی دارد که از دین شما بهتر و دوست‌داشتنی‌تر است و سپس چنین سرود:

فی الذاهبین الأولیــ ـــن من القرون لنا بصائر
لـما رأیـت مـوارداً للمـوت لیس لها مصادر
و رأیت قومی نحوها یسعی الأکابر والأصاغر
أیقنت أنی لامحـــا لة حیث صارالقوم صائر[2]

یعنی: «در مردمانی که پیش از این رفته‌اند، پندها و عبرت‌های زیادی برای ما وجود دارد.

آن‌گاه که مرگ‌های زیادی دیدم، دانستم که مرگ، وقت و زمان مشخصی ندارد.

١- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص٥٢

٢- مواقف الصدیق مع النبی بمکة، ص٨

من، خویشان نزدیک و دور خود را از کوچک و بزرگشان دیدم که به سوی مرگ می‌روند و بدین ترتیب یقین کردم که من نیز به همان‌جا می‌روم که آنان رفتند».

ابوبکرصدیقؓ با حافظه‌ای استوار و بلندمدت، توانست گفته‌های قس بن ساعده را برای رسول‌خداﷺ و یارانش، بازگو کند.[۱]

باری، ابوبکرصدیقؓ در سفر شام، خوابی دید؛ آن خواب را برای بحیرای راهب، تعریف کرد. بحیرا، پرسید: «تو از کجایی؟» ابوبکرؓ فرمود: «از مکه؛» بحیرا پرسید: «از کدامین طایفه؟» ابوبکر، پاسخ داد: «از قریش.» بحیرا دوباره سؤال کرد: «چه کاره هستی؟» ابوبکر جواب داد: «تاجرم.» بحیرا گفت: «اگر خداوند، خوابت را به حقیقت تبدیل کند، پیامبری از قوم تو برمی‌انگیزد که تو در حیات آن پیامبر، وزیر و معاون او خواهی بود و پس از او خلیفه و جانشینش خواهی شد.» ابوبکرؓ، این گفته‌های بحیرا را همواره پیش خود نگه داشت و فاش نکرد.[۲]

ابوبکرؓ، پس از جستجو و انتظاری طولانی که پیامبرخداﷺ از قریشیان مبعوث شد، اسلام آورد. شناخت عمیق ابوبکر از محمدﷺ و رابطه‌ی استوارش با ایشان در زمان جاهلیت مردم مکه، او را بیش از هر چیز دیگری برای لبیک گفتن به دعوت حق، یاری رساند. آن هنگام که بر پیامبرﷺ وحی شد، ایشان، شروع به دعوت مردم به سوی خداوند یکتا نمود و نخستین انتخاب و گزینش آن حضرتﷺ برای دعوت به اسلام، یار و رفیق دل‌سوزش ابوبکر بود که او را پیش از بعثت، به نرم‌خویی و پاک‌نهادی می‌شناخت؛ همان‌طور که ابوبکرؓ نیز پیامبرﷺ را به صداقت، امانت و اخلاق سترگش شناخته بود و می‌دانست، چنین شخصی که نمی‌تواند، بر مردم دروغ ببافد، هرگز بر خداوند نیز دروغ نمی‌بندد.[۳]

رسول‌خداﷺ، دعوتشان را به ابوبکر عرضه کردند و ابوبکرؓ نیز بدون درنگ و دودلی، قدم پیش نهاد و مسلمان شد و با رسول‌خداﷺ، پیمان یاری بست و به پیمانش عمل کرد. به همین خاطر، رسول‌اکرمﷺ، درباره‌ی ابوبکر، فرموده‌اند: (**إنَّ اللَّهَ بعَثَنی إلیکمْ فقلتُمْ کذبتَ و قال أبوبکر: صدق و واسانی بنفسِهِ و مالِهِ، فهل أنتم تارکوا لی صاحبی؟**) یعنی: «خداوند، مرا به‌سوی شما برانگیخت؛ شما (تکذیبم کردید و) گفتید: دروغ می‌گویی؛ اما

۱- مواقف الصدیق مع النبی بمکة ص۹

۲- الخلفاء الراشدون از محمود شاکر، ص۳۴

۳- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۴۴

ابوبکر (تصدیق نمود و) گفت: راست می‌گوید؛ او، مرا با جان و مالش یاری نمود.» و دوبار فرمودند: «پس آیا شما، یار و رفیق دلسوزم را (محض خاطر من) برایم می‌گذارید؟»[1]

ابوبکرﷺ اولین مرد آزادی بود که اسلام را پذیرفت. ابراهیم نخعی، حسان بن ثابت، ابن‌عباس و اسماء بنت ابی‌بکرﷺ گفته‌اند: اولین کسی که اسلام آورد، ابوبکربود. یوسف بن یعقوب می‌گوید: پدرم و مشایخ و اساتید ما اعم از: محمد بن منکدر، ربیعه بن عبدالرحمن، صالح بن کیسان، سعد بن ابراهیم و عثمان بن محمد،در این شک و تردیدی نداشتند که نخستین فردی که مسلمان شده، ابوبکر صدیقﷺ بوده است.[2]

ابن‌عباس رضی الله عنهما گفته‌است: نخستین کسی که نماز خواند، ابوبکر بود و سپس،اشعاری از حسانﷺ را در این‌باره آورد که:

إذا تذكرت شجوًا من أخي ثقة — فاذكر أخاک أبابکر بما فعلا

خير البرية أتقاها و أعدلها — بعد النبی و أوفاها بما حملا

الثانی التالی المحمود مشهده — وأول الناس منهم صدق الرسلا

والثانی‌اثنين فی‌الغارالمنيف‌و قد — طاف العدو به إذ صعد الجبلا

عاش حميداً لأمر اللّه متبعًا — هدى صاحبه الماضی و ما انتقلا

و كان حب رسول‌اللّه قد علموا — من البرية لم يعدل به رجلا[3]

ترجمه: «هرگاه خواستی از روی محبت، از یاران و دوستان، یادکنی و خاطره‌ی خوشی را به یاد آوری، برادرت ابوبکر را با کارهایی که (در راه اسلام و برای اسلام) کرده است، به یاد آور.

او، پس از رسول‌خداﷺ، بهترین، پرهیزکارترین و عادل‌ترین نیکوکاران می‌باشد و دیه‌ها را خوب پرداخته (و هر مسؤولیتی را که پذیرفته، به نیکی انجامش داده است.)

کسی که در هجرت، همراه پیامبر بود و همراهی‌اش با پیامبر در غار، در قرآن آمده و ستوده شده است؛ او، نخستین شخص این امت است که پیامبران را تصدیق نمود.

ابوبکر، در غار کوه بلند، ستبر و استوار به همراه پیامبر بود؛ در حالی‌که دشمنان، از کوه بالا رفته بودند و دور و بر غار می‌گشتند. ابوبکر، چه نیک، زندگی کرد؛ او، در زندگی

۱- بخاری کتاب فضائل اصحاب‌النبی شماره‌ی ۳۶۶۱

۲- صفة الصفوة(۲۳۷/۱)؛ روایت احمد، فضائل الصحابة (۱۲۰۶/۳)

۳- دیوان حسان بن ثابت به تحقیق ولید عرفات، (۱۷/۱)

همواره پیرو دستورهای خداوند بود و بر راه یار و دوستش رسول‌خداﷺ گام می‌نهاد و هیچ‌گاه در عرصه‌ی اطاعت از خدا و پیامبر، فروگذازی نکرد و منحرف نشد.

همه‌ی نیکان و نیکوکاران، می‌دانند که هیچکس به اندازه‌ی ابوبکر، رسول‌خداﷺ را دوست نمی‌دارد و محبت ابوبکر با رسول‌خداﷺ از محبت همه‌ی محبان پیامبر، بیش‌تر است».

علما، مسأله‌ی مسلمان شدن ابوبکرﷺ را مورد بررسی قرار داده‌اند که آیا ابوبکر، نخستین کسی است که اسلام آورد؟ عده‌ای در این‌باره نظر قطعی داده و ابوبکر را نخستین مسلمان این امت، دانسته‌اند؛ برخی نیز با نظریه‌ای قطعی، علیﷺ را نخستین مسلمان شناخته‌اند. عده‌ای گفته‌اند: زید بن حارثهﷺ، پیش از همه مسلمان شد. اما ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: «نخستین مسلمان از میان زنان و هم‌چنین مردان، خدیجه رضی‌الله‌عنها است؛ از غلامان آزادشده، زید بن حارثهﷺ و از افراد نابالغ، علیﷺ، پیش‌از دیگران مسلمان شدند. این‌ها، در آن موقع اعضای خانواده‌ی پیامبرﷺ بودند. و اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر صدیقﷺ بود که فواید و پیامدهای نیک مسلمان شدنش، بیش از افراد مذکور بود. چراکه او، به عنوان یکی از رؤسای قریش، جایگاه والا و ثروت زیادی داشت و از آن‌جا که مورد احترام و محبت همه بود، دعوتش در دیگران اثر می‌کرد؛ وی، دعوت‌گری بود که در راه خدا و رسولش، مال و ثروت خود را هزینه و صرف نمود.

ابن‌کثیر اضافه بر این می‌گوید: «ابوحنیفهﷺ، این اقوال را به‌خوبی جمع‌بندی نموده و گفته است: اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکرﷺ می‌باشد و نخستین زنی که اسلام آورد، خدیجه رضی‌الله‌عنها است؛ از میان غلامان، زید بن حارثهﷺ و از پسران نابالغ، علیﷺ، پیش از دیگران مسلمان شدند.»[1]

هنگامی که ابوبکرﷺ مسلمان شد، سرور و شادی تمام قلب پیامبرﷺ را در برگرفت؛ عایشه‌ی صدیق رضی الله عنها در این‌باره می‌گوید: «زمانی که سخنان پیامبرﷺ، پایان یافت، ابوبکرﷺ، اسلام آورد و پیامبراکرمﷺ، در حالی از نزد ابوبکر رفتند که از شادی و سرور مسلمان شدن ابوبکرﷺ، کسی در مکه، از ایشان، شادمان‌تر نبود.»[2]

ابوبکرﷺ گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرتﷺ قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛

۱- البداية و النهاية (۲۶/۳و۲۸)

۲- البداية و النهاية (۲۹/۳)

خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بـود، او را در نـزد همـه بـه‌گونـه‌ای محبـوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند. چراکه اخلاق ومنش نیک، عامل و عنصری مـؤثر در برقراری پیوند و الفت می‌باشد. او، همان است کـه رسـول‌خـدا صلى الله عليه وسلم، دربـاره‌اش فرمـوده‌انـد: (أرحم أمتی بأمتی أبوبکر) یعنی: «مهربان‌ترین فرد امـتم نسـبت بـه امـت مـن (و در قیـاس بـا دیگران)، ابوبکر است.»[1]

ابوبکر رضي الله عنه در تاریخ و نسب‌شناسی که در نزد عرب‌ها، مهم‌ترین علوم و دانش‌ها محسوب می‌شد، بیش‌ترین بهره را داشت و قریشیان نیز همواره به برتـری علمـی ابـوبکر رضي الله عنه در پهنـه‌ی این علوم اذعان می‌کردند و بـاور داشـتند کـه ابـوبکر رضي الله عنه از گذشـته‌ی خـوب و بـد قـریش و قریشیان، آگاهی و دانش وافری دارد. فرهیختگان قریش همواره در پی مجالس ابوبکر بودند تا با دانش وافر و گسترده‌ی او، عطش پژوهش و جوینـدگی خـود را فـرو خوابانند. جوانـان بیدار و تیزهوش، مجالس علمی ابـوبکر رضي الله عنه را دنبـال مـی‌کردنـد تـا از داشـته‌هـای علمـی او، استفاده کنند که این خود، نشان دیگری از مقام والای ابوبکر رضي الله عنه است. فعالان مالی و تجاری مکه نیز همواره به مجالس ابوبکر، رفت و آمد داشتند؛ چراکه گرچه ابوبکر رضي الله عنه، بزرگ‌تـرین بازرگان مکه نبود، اما از مشهورترین تجار و بازرگانان مکه محسوب می‌شـد. سـایر اقشـار و عموم مردم نیز همواره به‌خاطر برتری‌های اخلاقی و رفتاری ابوبکر رضي الله عنه، در مجالسش شـرکت می‌کردند و این‌چنین ابوبکر رضي الله عنه به سبب اخلاق سترگش، مهمان‌دار بزرگی بود کـه بـا دیـدن مهمانانش شادمان می‌شد و با آنان، انس و الفت می‌گرفت. طبقات و اقشار مختلف جامعـه‌ی مکی، هر کدام به سهم خود از ابوبکر رضي الله عنه استفاده مـی‌کردنـد. جایگـاه والای ادبـی، علمـی و اجتماعی ابوبکر در مکه، باعث شد که با مسلمان شدن ابوبکر رضي الله عنه و آغاز حرکت دعـوتی او، جمعی از برگزیدگان مکه، مسلمان شوند و در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار بگیرند.[2]

دعوت دادن ابوبکر رضي الله عنه به سوی اسلام

ابوبکر رضي الله عنه مسلمان شد و به همراه رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم، مسؤولیت دعوت را بر عهده گرفت؛ او از رسول‌اکرم صلى الله عليه وسلم، به خوبی یاد گرفت که اسلام، دین عمل، دعوت و جهاد است و ایمان مسلمان، زمانی کامل می‌شود که جان و بلکه تمام داشته‌های خود را برای پروردگار جهانیان

۱- صحیح الجامع الصغیر، از آلبانی (۸/۲)

۲- التربیة القیادیة (۱۱۶/۱)

نثار کند.[۱] خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣ ﴾ (انعام:۱۶۲و۱۶۳)

یعنی: «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است؛ پروردگاری که شریک ندارد و به همین دستور داده شده‌ام و من نخستین مسلمان (امت خود) هستم.»

ابوبکرس برای دعوت جدید، جنب و جوش و فعالیت زیاد و در عین حال خجسته و پربرکتی داشت، هر کجا که قدم می‌گذاشت و حرکت می‌کرد، پیامدهای زیادی بجای می‌نهاد و دستاوردهای بزرگی نصیب اسلام می‌کرد. او، واقعاً نمونه‌ی زنده و مصداق حقیقی فرموده‌ی الهی بود که: ﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦۖ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥ ﴾ (نحل-۱۲۵)

یعنی: «مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا، به راه پروردگارت دعوت بده و با ایشان به بهترین شیوه، گفتگو کن. همانا پروردگارت، بهتر می‌داند که چه کسانی ره‌یافته و هدایت‌شده می‌باشند.»

تلاش و فعالیت ابوبکرس در عرصه‌ی دعوت به الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می‌کند و این حقیقت را روشن می‌سازد که پذیرش دین‌خدا، قرار و آرام مؤمن را می‌گیرد و او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد تا این که در دنیای مردم، آن‌چه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکرس در پهنه‌ی دعوت تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.[۲]

اولین و مهم‌ترین نتیجه‌ی فعالیت‌های دعوتی ابوبکرس، مسلمان شدن کسانی بود که در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار گرفتند؛ افرادی از قبیل: زبیر بن عوام، عثمان بن عفان، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عثمان بن مظعون، ابوعبیده بن جراح، عبدالرحمن بن عوف، ابوسلمه بن عبدالاسد و ارقم بن ابی‌الارقمش. ابوبکرس، هریک از این بزرگواران را

۱- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۸۷

۲- الوحی و تبلیغ الرسالة، دکتر: یحیی یحیی،ص۶۲

جداگانه به حضور پیامبراکرم ﷺ بُرد؛ آن‌ها به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، اسلام آوردند و هر یک از آنان، به‌سان ستونی برای ساختمان عظیم دعوت شد؛ رسول‌اکرم ﷺ با مسلمان شدن این‌ها، قوت و توان بیش‌تری برای دعوت یافتند. خداوند متعال، با مسلمان شدن این افراد، رسول‌اکرم ﷺ،را قوت و توانی افزون عنایت کرد و به دنبال مسلمان شدن این افراد نام‌دار، عموم مردم اعم از از زنان و مردان، دسته دسته به اسلام گرویدند. یکایک افرادی که به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، مسلمان شدند، طلایه‌دار و پیشاهنگ دعوت اسلامی گردیدند و سبب شدند تا گروهای دیگری به شمار پیشگامان دعوت اسلامی بپیوندند و با وجود شمار اندکشان، گردان دعوت و دژ رسالت شکل بگیرد؛ آنان، به مقامی دست یافتند که هرگز هیچ‌کس، نتوانست و نخواهد توانست به چنان مقامی دست یابد.[1]

ابوبکر رضی الله عنه، در مسیر دعوت، خانواده‌اش را از یاد نبرد؛ بلکه با توجه و غم‌خوارگی ویژه برای آنان، باعث شد تا اسماء، عایشه، عبدالله، ام رومان و خدمت‌کارش عامر بن فهیره رضی الله عنهم مسلمان شوند. صفات پسندیده، اخلاق کریمانه و ویژگی‌های والای ابوبکر رضی الله عنه عامل مهمی در پذیرش دعوتش از سوی مردم بود؛ اخلاق سترگش، به‌سان دامی گسترده درمیان قوم و عشیره‌اش، آن‌ها را شکار و مجذوب خود می‌کرد و همن باعث می‌شد که دعوتش را بپذیرند و یا حداقل در مقابل او، شدت نشان ندهند. او یگانه‌ی نسب‌شناسی درمیان قوم خودش بود؛ ابوبکر، فردی سرامد، محترم و سخاوتمند که از مال و ثروتش، بذل و بخشش می‌نمود و در مکه، جلسات و مهمانی‌های بی‌نظیری داشت؛ او، سخنوری توانمند بود.[2]

آراستگی به چنین ویژگی‌هایی، نیاز و ضرورت گریزناپذیر داعیان و دعوت‌گران است؛ چرا که بی‌بهرگی از این ویژگی‌ها و نداشتن چنین صفاتی، دعوت دعوتگران را مانند فریادی در یک دره و دمی در خاکستر، می‌گرداند. سیرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه، روشن‌گر فهم و شناخت درست او از اسلام است و چگونگی زندگی او، نمونه و الگوی مناسبی برای دعوت‌گران می‌باشد تا در دعوت مردم به‌سوی خدا از او الگوگزینی نمایند.

سختی‌هایی که ابوبکر رضی الله عنه در مسیر دعوت متحمل شد

ابتلای انسان به پاره‌ای از سختی‌ها، یک سنت و تقدیر الهی است که درمیان افراد، گروه‌ها، امت‌ها، ملت‌ها و دولت‌های مختلف جریان می‌یابد. این سنت الهی، آن‌چنان درمیان

۱- محمد رسول‌الله، از عرجون (۵۳۳/۱)

۲- السيرة الحلبية (۴۲۲/۱)

صحابه‌ی کرام﷡ جریان یافت که آنان را متحمل سختی‌های زیادی کرد و آنان را به مصائبی آزمود که کوه‌های بزرگ و استوار را هم به زیر می‌کشد. اما صحابه، شکیبایی ورزیدند و جان‌ها و مال‌هایشان را در راه خدا نثار کردند. سختی‌هایی که آنان در راه اسلام کشیدند، به حدی بود که تنها خداوند، اندازه‌اش را می‌داند. مسلمانان اشراف‌زاده هم که درمیان قریش دارای وجاهت و شرافت بودند، از این مشکلات و سختی‌ها در امان نماندند. ابوبکر﷛ به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاك و خاکستر ریختند و در مسجدالحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که درمیان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.[1] عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: زمانی که اصحاب رسول‌اکرمﷺ به سی و هشت نفر رسیدند، ابوبکر﷛ با اصرار، از رسول‌خداﷺ درخواست کرد تا دعوتشان را آشکارا و علنی کنند. رسول‌خداﷺ فرمودند: «ای ابوبکر! ما اندکیم.» ابوبکر﷛ به‌قدری اصرار کرد که رسول‌خداﷺ خواسته‌اش را پذیرفتند. مسلمانان، در قسمت‌های مختلف مسجد پراکنده شدند و هر کدامشان، طوری جا گرفت که درمیان خویشاوندانش باشد. ابوبکر﷛، برخاست و شروع به دعوت کرد؛ در آن هنگام رسول‌اکرمﷺ، نشسته بودند؛ ابوبکر، نخستین خطیبی بود که به راه خدا و رسولش دعوت داد. مشرکان، بر ابوبکر﷛ و سایر مسلمانان شوریدند و ابوبکر﷛ را به شدت زدند و زیر لگد گرفتند. عتبه بن ربیعه، به ابوبکر﷛ نزدیک شد و شروع به زدن ابوبکر با دو کفش پاشنه‌دار کرد؛ عتبه، تیزی و لبه‌ی محکم کفش‌ها را به صورت ابوبکر﷛ می‌زد و خودش را روی شکم آن حضرت﷛ می‌انداخت. ابوبکر﷛ طوری زخمی و خونین شد که صورت و بینی‌اش، معلوم نمی‌شد. بنی‌تیم (خویشاوندان ابوبکر) برای دفاع از ابوبکر، به ستیز و دعوای مشرکان برخاستند که در نتیجه مشرکان، دست از زدن ابوبکر﷛ کشیدند؛ بنی‌تیم، ابوبکر﷛ را در پارچه‌ای گذاشتند و او را در حالی به خانه‌اش بردند که در مردنش، شکی نداشتند. بنی‌تیم دوباره به مسجد برگشتند و گفتند: «به خدا سوگند اگر ابوبکر بمیرد، حتماً عتبه بن ربیعه را می‌کشیم.» این را گفته، به خانه‌ی ابوبکر﷛ رفتند. ابوقحافه (پدر ابوبکر) و بنی‌تیم، با ابوبکر﷛ صحبت می‌کردند تا بلکه از او چیزی بشنوند؛ سرانجام ابوبکر پاسخ داد و در واپسین لحظات آن روز، دهان به سخن گشود و گفت: «حال رسول‌اللهﷺ چطور است؟» بنی‌تیم تعجب کردند و او را سرزنش نمودند که با این حال، چه جای این پرسش است؟ آنان، به مادر ابوبکر (ام‌خیر) گفتند: «حتماً به ابوبکر

۱- التمکین للأمة الإسلامیة، ص۲۴۳

چیزی بدهی که بخورد.» زمانی که مادر ابوبکر با او تنها شـد، بـا اصـرار از او خواسـت کـه چیزی بخورد؛ اما ابوبکرﷺ گفت: «حال رسول‌اللهﷺ چطور است؟» ام‌خیر گفـت: «بـه خـدا سوگند که من، از حال دوستت، خبری ندارم.» ابوبکرﷺ فرمود: «به نزد ام‌جمیل بنت خطاب برو و حال پیامبر را از او بپرس.» ام‌خیر به نزد ام‌جمیل رفت و گفـت: «ابـوبکر از تـو جویـای حال محمدبن‌عبدالله است.» ام‌جمیل گفت: «من، نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمدبن عبـدالله را؛ اما اگر دوست داری با تو به نزد پسرت می‌آیم.» ام‌خیر گفت: باشـد. و بـا هـم بـه خانـه‌ی ابوبکر رفتند؛ هنگامی که ام‌جمیل، ابوبکرﷺ را افتاده و زخمی دید، جلو رفت و گفـت: «بـه خدا سوگند کسانی که با تو چنین کرده‌اند، فاسق و کـافرنـد و مـن، امیـدوارم کـه خداونـد، انتقام تو را از آنان بگیرد.» ابـوبکرﷺ فرمـود: «حـال رسـول‌اللهﷺ چطـور اسـت؟» ام‌جمیـل رضی‌الله‌عنها گفت: «مادرت، اینجاسـت؛ مـی‌شـنود.» ابـوبکرﷺ گفـت: «از او بـه تـو آسـیبی نمی‌رسد.» ام‌جمیل رضی الله عنها گفت: «پیامبرﷺ صحیح و سالم هستند.» ابوبکرﷺ پرسید: «ایشان، کجا هستند؟ ام‌جمیل رضی الله عنها پاسخ داد: «در خانه‌ی ابن‌ارقم.» ابوبکر فرمود: «به خدا سوگند که تا زمانی که به نزد رسول‌خداﷺ نروم، چیزی نمی‌خورم و نمی‌نوشم.

ام‌خیر و ام‌جمیل رضی الله عنهما، صبر کردند تا مردم، به خانـه‌هایشـان برونـد و رفـت و آمدشان، قطع شود و سپس او را در حالی که به آن‌ها تکیه داده بود، به نـزد رسـول‌خـداﷺ بردند. رسول‌اکرمﷺ، با دیدن ابـوبکرﷺ، بـا شـتاب برخاسـتند و بـه سـوی او رفتنـد و او را بوسیدند. مسلمانان نیز با دیدن حال زار ابوبکرﷺ، به سوی او شـتافتند. دل رسـول‌اکـرمﷺ، به‌شدت، برای ابوبکر سوخت. ابوبکرﷺ فرمود: «ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدایت؛ طـوری نیست. فقط آن فاسق، با صورتم چنین کرده‌است. ای رسول‌خدا! این زن، مادر من اسـت؛ بـه فرزندش نیکی زیادی کرده و شما هم خجسته و بزرگوارید؛ پس او را به سوی خـدا دعـوت دهید و از خدا برایش طلب هدایت کنید تا بلکه خداونـد، او را بـه وسـیله‌ی دعـوت شـما، از آتش جهنم برهاند.» راوی می‌گوید: رسول‌خداﷺ برایش دعا کردنـد و او را بـه اسـلام فـرا خواندند و بدین ترتیب ام‌خیر(مادر ابوبکر) همان‌جا مسلمان شد.[1]

در این ماجرا، درس‌ها و آموزه‌هـای زیـادی بـرای هـر مسـلمانی کـه مشـتاق پیـروی از صحابه‌ی کرام است، وجود دارد. به برخی از این آموزه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- حرص و اشتیاق وافر ابوبکرﷺ بر این‌که اسلام را در برابر کفار، علنی و آشکار کند؛ این مسأله، نشان‌دهنده‌ی عمق ایمان و شجاعت صدیقﷺ می‌باشد. او، در راه دعوت، آن‌قدر

۱- السیرة النبویة، از ابن‌کثیر (۴۳۹/۱و۴۴۱)؛ البدایة و النهایة (۳۰/۳)

مورد آزار و شکنجه قرار گرفت که خویشانش، مرگش را قطعی پنداشتند. محبت خدا و رسولش، آن‌چنان در قلب ابوبکرؓ جای گرفته بود که پس از اسلام، چیزی جز برافراشتن رایت و پرچم توحید، برایش مهم نبود؛ او، به قیمت جانش هم که شده، خواهان این بود که بانگ **لا اله الا الله محمد رسول الله** بر کرانه‌های مکه، طنین‌انداز شود. آری ابوبکرؓ کاری کرد که نزدیک بود جانش را به خاطر عقیده و اسلامش، از دست بدهد.

۲- پافشاری ابوبکرؓ، بر علنی کردن دعوت اسلام در فضای تنگ و سرکش جاهلیت، به خاطر آگاهی دادن به مردم درباره‌ی اسلام و اطلاع‌رسانی به آنان درمورد دینی بود که تازگی و طراوتش، دل‌ها را تسخیر می‌کند. ابوبکرؓ این هدف را در حالی دنبال کرد که به یقین می‌دانست که او و دوستانش، مورد اذیت و شکنجه واقع می‌شوند.بنابراین چرایی و دلیل این پافشاری را باید در وارستگی ابوبکرؓ جستجونمود.

۳- محبت خدا و رسول، آن‌چنان در دل ابوبکرؓ نفوذ کرده بود که آنان را از خودش بیش‌تر دوست می‌داشت. برای درک درستی این نکته، همین دلیل بس‌که با وجود آن‌همه سختی و رنج و در حالی که امیدی به زندگیش نیست، حال پیامبرﷺ را جویا شد و پرسید: حال پیامبرخداﷺ چطور است؟! او، چیزی نخورد و سوگند یاد کرد که تا به نزد پیامبرﷺ، نرود از خورد و نوش، امتناع می‌کند.

آری، هر مسلمانی، باید این‌چنین باشد و خدا و رسولش را بیش‌از هر چیزی دوست بدارد؛ حتی اگر در این مسیر، مجبور شود از جان و مالش مایه بگذارد.[۱]

۴- عصبیت قومی و جانب‌داری خویشاوندی در آن زمان، نقش مهمی در شکل‌گیری و یا ایجاد دگرگونی و تحول در رخدادها و رفتارهای اجتماعی افراد داشت. این جانب‌داری، به حدی بود که حتی در صورت وجود اختلاف عقیده هم پدیدار می‌شد. چنان‌که بنی‌تیم (خویشاوندان ابوبکر) با وجودی که مسلمان نشده بودند، از ابوبکر جانب‌داری کرده و تهدید نمودند که اگر ابوبکر بر اثر جراحت، جان بازد، حتماً عتبه را می‌کشند.[۲]

۵- در این ماجرا، واکنش‌های جالب و شکوهمندی از ام‌جمیل بنت خطاب رضی الله عنها بروز می‌کند و او را به خیزش و حرکت به خاطر دین وامی‌دارد و میزان اشتیاق وی بر پاسداری از دین را نمایان می‌سازد. به‌طور مثال ام‌جمیل رضی الله عنها در پاسخ مادر ابوبکرؓ که حال رسول‌خداﷺ را پرسید، آگاهانه و باتدبیر گفت: «من، نه ابوبکر را

۱- استخلاف ابوبکر الصدیق، از دکتر جمال عبدالهادی، ص۱۳۱و۱۳۲

۲- محنة المسلمین فی العهد المکی، دکتر سلیمان سویکت، ص۷۹

می‌شناسم و نه محمدبن عبدالله را» این واکنش ام‌جمیل رضی الله عنها، یک منش و استراتژی هشیارانه و احتیاط‌آمیز بود؛ چراکه تـا آن هنگـام ام‌خیـر، مسـلمان نشـده بـود و ام‌جمیـل نیـز اسلامش را از ام‌خیر پنهان نمود و جای رسول‌خدا ﷺ را بـه او نشـان نـداد کـه مبـادا ام‌خیـر جاسوس قریشیان باشد.[1] ام‌جمیل با آن‌که خودش را نسبت بـه ابـوبکر و رسـول‌خـدا ﷺ، بی‌خیال و ناآشنا جلوه داد، موفق شد با فراست تمام بـه مـادر ابـوبکر بقبولانـد کـه بـه دیـدن ابوبکر برود و پس از آن‌که با ابوبکر ملاقات نمود، باز هم جوانـب احتیـاط را رعایـت کرد و در کمال هشیاری کوشید تا محل اختفای رسول‌خدا ﷺ را فاش نکند و در عین حال به ابوبکر، اطمینان خاطر بدهد که رسول‌خدا ﷺ، صحیح و سالم هسـتند.[2] جلـوه‌ی دیگـر احتیاط و هشیاری این‌ها برای حفظ اسرار مسلمانان، شگرد ام‌جمیل، ام‌خیر و ابوبکر به‌هنگـام رفتن به خانه‌ی ابن‌ارقم است که صبر مـی‌کننـد تـا رفـت و آمـدهـا، تمـام شـود و مـردم، بـه خانه‌هایشان بروند.[3]

۶- در این ماجرا میزان خیرخواهی ابوبکر صدیق بـرای مـادرش نمایـان مـی‌شـود کـه مشتاق مسلمان شدن مادرش بود و به رسول‌خدا ﷺ گفت: «این، مادر من است که نسبت بـه فرزندش نیکی زیادی روا داشته و می‌دارد؛ شما نیز بزرگـوار و پرخیـر هسـتید؛ پـس او را بـه سوی خدا دعوت دهید و از خدای متعال، برایش هدایت بخواهید تا او را به وسیله ی دعوت شما، هدایت کند و از آتش جهنم برهاند.» این، از ترس عـذاب الهـی و رغبـت و اشـتیاق بـه رضوان و بهشت پروردگار بود که ابوبکر صـدیق را بـر آن داشـت تـا از رسـول‌خـدا ﷺ بخواهد که مادرش را دعوت دهند و برایش دعای هدایت کنند. رسول اکـرم ﷺ نیـز بـرای هدایت مادر ابوبکر دعا کردند و دعایشان پذیرفته شد و بدین ترتیب مادر ابـوبکر، اسـلام آورد و در جرگه‌ی مسلمانانی قرار گرفت که برای نشر و گسترش دین خدای متعال، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌کردند. از این ماجرا درمی‌یابیم که خـدای متعـال، بـر بنـدگانش، مهر و رحمت بی‌کرانی فرو می‌فرسـتد و بـه درسـتیِ قـانون و سـنت «پـاداشِ پـس از رنـج و مشقت» پی می‌بریم و مشاهده می‌کنیم که هر مشقتی، پیامد و نتیجه‌ی درخور و شایسته‌اش را به دنبال دارد.

۱- السیرة النبویة، قراءة لجوانب الحذر و الحمایة، ص۵۰

۲- مرجع سابق، ص۵۱

۳- استخلاف الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص۱۳۲

۷- ابوبکر صدیق﷛ از آن‌جا که همراه و هم‌نشین خاص و همیشگی رسول‌خدا ﷺ بود، بیش از سایر صحابه در معرض اذیت و آزمایش قرار می‌گرفت؛ چراکه او همواره در جاهایی که به رسول‌خدا ﷺ تعرض می‌شد، همراه آن حضرت ﷺ بود و همین رابطه و همراهی همیشگی ابوبکر﷛ با پیامبر اکرم ﷺ، او را فدایی و جان‌نثار آن حضرت ﷺ کرده بود که برای دفاع از ایشان بپا می‌خاست و در حالی که خودش، از بزرگان قریش و چهره‌های معروف و نام‌دار بود، مورد اذیت و سفاهت کفار قرار می‌گرفت.[۱]

حمایت و پشتیبانی ابوبکر﷛ از پیامبر اکرم ﷺ

جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکر﷛ بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و هم‌چنین حمایت و پشتیبانی از رسول‌خدا ﷺ، از هیچ سرزنش و توبیخی متأثر نمی‌شد. عروه بن زبیر می‌گوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص خواستم که برایم از شدیدترین رفتارهای مشرکان با رسول‌خدا ﷺ، بگوید؛ او، گفت: پیامبر اکرم ﷺ در کنار کعبه نماز می‌خواندند که عقبه بن ابی‌معیط آمد و لباس را در گردن آن حضرت ﷺ آویخت و به‌قدری کشید که نزدیک بود رسول‌خدا ﷺ خفه شوند. ابوبکر﷛ به سوی عقبه شتافت، شانه‌هایش را گرفت و او را از پیامبر اکرم ﷺ دور کرد[۲] و گفت: ﴿أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ﴾ (غافر-۲۸)

یعنی: «آیا می‌خواهید مردی را بکشید به این خاطر که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟»

در روایت انس﷛ آمده است: باری مشرکان، رسول اکرم ﷺ را چنان زدند که آن حضرت ﷺ تا سرحد بیهوشی پیش رفتند. ابوبکر﷛ بپا خاست و گفت: «وای بر شما؛ (آیا کسی را به این خاطر می‌زنید و می‌خواهید بکشید که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟)»[۳]
در روایت اسماء رضی الله عنها آمده است: شخصی، فریادزنان، به نزد ابوبکر﷛ آمد و گفت: «دوستت را دریاب و به کمکش بشتاب.» اسماء رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر﷛ در حالی که چهار گیسو داشت، از میان ما برخاست و با شتاب به سوی پیامبر ﷺ رفت و فریاد

۱- محنة المسلمین فی العهد المکی، ص۷۵

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۵۸۶

۳- الصحیح المسند فی فضائل الصحابة از عدوی، ص۳۷

برآورد که: ((أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ)).. مشرکان با شنیدن فریاد ابوبکر، دست از آزار رسول‌خدا کشیدند و به سوی ابوبکر شتافتند و او را زدند. ابوبکر در حالی به خانه بازگشت که از شدت کتکی که به او زده بودند، هر یک از گیسوانش را که دست می‌زد، کنده می‌شد و در دستانش قرار می‌گرفت.[1]

یک بار علی بن ابی‌طالب در حال سخنرانی پرسید: «ای مردم! چه کسی شجاع‌تر و دلیرتر است؟» مردم گفتند: «شما، ای امیر مؤمنان!» فرمود: «من، با هر کس که جنگیده‌ام، شکستش داده‌ام؛ اما شجاع‌ترین مردم، ابوبکر است. ما برای رسول‌خدا سایه‌بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول‌خدا بماند تا مشرکی، به آن حضرت حمله نکند؟ به خدا سوگند تنها ابوبکر برای این کار قدم پیش نهاد و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و بالای سر پیامبر ایستاد و هر مشرکی را که به پیامبر نزدیک می‌شد، دور می‌کرد؛ پس ابوبکر، شجاع‌ترین مردم است.» علی افزود: «من، دیدم که قریشیان، رسول‌خدا را درمیان گرفته بودند و این ابوبکر بود که به شدت از آن حضرت دفاع می‌کرد و آنان را از ایشان دور می‌راند. قریشیان به پیامبر می‌گفتند: تویی که خدایان را منکر شده‌ای و به جای این همه معبود، به خدای واحدی معتقدی؟! در آن هنگام تنها ابوبکر بود که به آن حضرت نزدیک شد و در حالی که گفته‌ی مؤمن آل فرعون را بر زبان داشت، رویاروی مشرکان ایستاد و آنان را از پیامبر دور کرد. حال، شما را به خدا سوگند می‌دهم که مؤمن آل فرعون، بهتر است یا ابوبکر؟» مردم، ساکت بودند و چیزی نگفتند. علی فرمود: «قسم به خدا، اگر تمام زمین از امثال مؤمن آل فرعون پر شود، یک لحظه‌ی ابوبکر از همه‌ی آن‌ها بهتر است. زیرا مؤمن آل فرعون، ایمانش را پنهان کرده بود؛ اما این مرد (ابوبکر)، ایمانش را آشکارا بیان کرد.»[2]

این، وصف و جلوه‌ی روشنی از ابوبکر به زبان علی مرتضی می‌باشد که کشاکش میان حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را به تصویر می‌کشد و به‌خوبی روشن می‌سازد که ابوبکر در راه خدای متعال، چه‌قدر سختی و مشقت متحمل شد. بنابراین شخصیت و سیمای واقعی ابوبکر صدیق از لابلای نشانه‌ها و ویژگی‌های بی‌نظیرش، به گواهی و زبان امام علی شناخته می‌شود. علی پس از گذشت چندین سال در دوران خلافتش به ویژگی‌های ابوبکر اشاره می‌کند و به رادمردی و شجاعتش گواهی می‌دهد و

۱- منهاج السنة (۴/۳)؛ فتح‌الباری (۱۶۹/۷)

۲- البداية و النهاية (۲۷۱/۳و۲۷۲)

آن‌چنان به‌هنگام گفتن صفات ابوبکر رضی الله عنه متأثر و دگرگون می‌شود که هم خودش، مـی‌گریـد و هم دیگران را به گریه می‌اندازد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نخستین مسـلمانی اسـت کـه در راه خـدا مـورد شکنجه و آزار قرار گرفت. او، نخستین پشتیبان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و اولین دعوت‌گری بود که به سوی خدا فرا خواند.[1] او، بازوی راست رسول‌خـدا صلی الله علیه و سلم بـود کـه بـرای حمایـت از دعـوت و یاری پیامبر، تمام تلاشش را به‌کـار بسـت تـا آن حضـرت صلی الله علیه و سلم را در گرامیداشـت و تعلـیم و تربیت تازه‌مسلمانان، یاری برساند. ابوذر رضی الله عنه ضـمن بیـان داسـتان مسـلمان شـدنش مـی‌گویـد: ...ابوبکر رضی الله عنه به رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «به من اجازه دهید تا من، او را بـرای شـام پـیش خـود ببرم.» ابوبکر رضی الله عنه با کشمش طائف، از ابوذر رضی الله عنه پذیرایی کرد.[2] ابوبکر رضی الله عنه، بی‌پروا و بدون هـیچ ترس و هراسی در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم می‌ایستاد و همواره هر خطر بزرگ و کوچکی را کـه متوجه پیامبر می‌شد، دور می‌کرد و تـا آن‌جـا کـه مـی‌توانسـت از پیـامبر اکـرم صلی الله علیه و سلم در برابـر دشمنان، دفاع و پشتیبانی می‌نمود. او، مشرکان را دید کـه یقـه و گریبـان رسـول‌خـدا صلی الله علیه و سلم را گرفته‌اند؛ خودش را به میان آنان افکند و بانگ برآورد: «وای بر شما؛ آیا می‌خواهید او را به این خاطر که می‌گوید: پروردگارم، الله است، بکشید؟» مشـرکان، دسـت از رسـول‌خـدا صلی الله علیه و سلم کشیدند و شروع به زدن ابوبکر رضی الله عنه و کشیدن و کندن موهایش نمودند و او را به‌قدری کتک زدند که خونین و بی‌هوش شد.[3]

آزاد کردن غلامان

اذیت و آزار قریش بر رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و یارانش، موازی با گسـترش دعـوت اسـلام در مکـه، افزایش یافت و به نهایت خشونت بر ضد مسـلمانان و بـه‌ویـژه مسـلمانان ضـعیف و بـی‌کـس رسید. قریشیان، آزار و شکنجه‌ی مسلمانان را شدید و سخت کردند تا بلکه اهـل اسـلام را از عقیده و ایمانشان برگردانند و آنان را مایه‌ی عبرت دیگران قرار دهند و در عین حال بتواننـد آتـش خشـم و کینـه‌ای را کـه از اسـلام و مسـلمانان، بـه دل داشـتند و آزارشـان مـی‌داد، فروخوابانند.

۱- ابوبکر الصدیق، از محمد عبدالرحمن قاسم، ص۲۹

۲- فتح‌الباری (۲۱۳/۷)؛ الخلافة الراشدة از یحیی یحی، ص۱۵۶

۳- عبقریة الصدیق از عقاد، ص۸۷

بلال رضی الله عنه، یکی از همین مستضعفان بود که به شدت شکنجه می‌شد. او، هیچ پشتیبان و عشیره‌ای نداشت که از او حمایت کند و به دفاع از وی شمشیر بکشد. افرادی چون بلال رضی الله عنه، در جامعه‌ی جاهلی مکه، هیچ عددی محسوب نمی‌شدند و تنها حق و بهره‌ای که از زندگی داشتند، این بود که بیگاری کنند، اطاعت نمایند و مانند کالا و شتر، خرید و فروش شوند. بنابراین در چنان جامعه‌ای داشتن نظر، اندیشه، دعوت و یا پیوستگی به یک مکتب و جریان، برای بردگان بینوا، جرم بزرگی بود. آن هم پیوستگی و ارتباط با دعوتی که جامعه‌ی مکه را تکان داده و زیرساخت‌های فکری و باورهای کهن مردمش را زیر سؤال برده بود. دعوت جدید، جوانان زیادی را جذب خود کرده و آنان را رویاروی باورها و آداب و رسوم میراثی پدرانشان قرار داده بود. دعوت جدید، قلب این غلام به ظاهر بی‌چیز و ناچیز را تسخیر نمود و او را در پهنه‌ی زندگی، انسانی چون سایر افراد به شمار آورد.[1] مفاهیم ایمان، در اعماق وجود بلال رضی الله عنه نفوذ کرد و پس از مسلمان شدن وی و گرایش به دین جدید و پذیرش دعوت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیوستن به سایر برادران دینی‌اش در قافله‌ی بزرگ دعوت، سر برآورد. امیه بن خلف که مالک بلال رضی الله عنه بود، گاهی با تطمیع و گاهی با تهدید، در صدد آن برآمد که بلال رضی الله عنه را از راهی که در پیش گرفته بود، منحرف کند؛ اما وقتی که دید بلال رضی الله عنه بیش از تصورش سمج و استوار است و به کفر و جاهلیت باز نمی‌گردد، بر او خشم گرفت و او را بی‌آنکه یک شبانه‌روز، آب و غذا بدهد، به صحرا برد و در زیر تابش سوزان آفتاب نیم‌روزی، به پشت بر روی ریگ‌های داغ انداخت و به دیگر غلامانش دستور داد که سنگ بزرگی، روی سینه‌ی بلال رضی الله عنه بگذارند. دست‌های بلال را بستند و سنگ بزرگی، رویش نهادند. امیه بن خلف به بلال رضی الله عنه گفت: «یا همین‌طور می‌میری و یا به محمد (صلی الله علیه و سلم)، کافر می‌شوی و لات و عزی را می‌پرستی.» اما بلال رضی الله عنه، ثابت و استوار، احد احد می‌گفت. او، از عمق وجودش می‌گفت: «خدا، یکی است؛ خدا، یکی است.» امیه بن خلف، مدتی بلال رضی الله عنه را به همین طرز وحشتناک، شکنجه داد[2] تا این‌که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به محل شکنجه‌ی بلال رضی الله عنه رفت و به امیه گفت: «از خدا نمی‌ترسی که این بینوا را این‌چنین شکنجه می‌کنی؟! تا کی می‌خواهی به این کار ادامه دهی؟» امیه گفت: «تو، خودت او را خراب کردی و به این روز انداختی؛ اگر راست می‌گویی نجاتش بده.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «باشد؛ این کار را می‌کنم. غلام سیاهی دارم که بر دین توست و از بلال رضی الله عنه، قوی‌تر است. او را به جای بلال رضی الله عنه به تو

۱– التربیة القیادیة (۱۳۶/۱)

۲– عتیق العتقاء (ابوبکر الصدیق)، نوشته‌ی محمود بغدادی، ص۳۹

می‌دهم.» امیه نیز پذیرفت و ابوبکر رضی الله عنه، غلامش را به امیه داد و بلال رضی الله عنه را از او گرفت و آزاد کرد.[1] به روایت دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بلال رضی الله عنه را به چهل اوقیه طلا خرید.[2] به‌راستی بلال رضی الله عنه چقدر استوار و شکیبا بود! او، با صدق و اخلاص مسلمان شد و قلب پاکی داشت؛ صبر و شکیبایی بلال رضی الله عنه، او را در برابر آزار و شکنجه‌ی کفار، تسلیم‌ناپذیر کرد و خشم و عصبانیت کافران را برانگیخت. بلال رضی الله عنه، در برابر کفار پایداری کرد و هرگز با آنان کنار نیامد و دست از توحید و اسلام برنداشت؛ بلکه همواره با تمام تاب و توانش، بانگ توحید بر زبان داشت و در راه خدا چنان استقامتی کرد که به سرشکستگی کافران انجامید.[3] قطعاً در پسِ هر سختی و مشقتی، راحتی و گشایشی هست؛ بلال رضی الله عنه، از آزار و شکنجه‌ی کفار و از بند بردگی رهایی یافت و مانده‌ی عمرش را در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، سپری کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین‌سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می‌کرد. از آن دست مسلمانانی که توسط ابوبکر رضی الله عنه، آزاد شدند، می‌توان به این افراد اشاره کرد: *عامر بن فهیره که در جنگ‌های بدر و احد نیز حضور یافت و در بئرمعونه به شهادت رسید. *ام‌عبیس. *زنیره که هنگام آزادیش نابینا شد و کفار مکه گفتند: او، به گرفت و عذاب لات و عزی، گرفتار شده که بینایی‌اش را از دست داده است. زنیره رضی الله عنها گفت: «به خدا سوگند، آنان دروغ می‌گویند؛ چراکه لات و عزی نه می‌توانند به کسی ضرری برسانند و نه نفعی.» خدای متعال، بینایی زنیره رضی الله عنها را دوباره به او بازگرداند.[4] *نهدیه و دخترش که کنیزان زنی از بنی‌عبدالدار بودند؛ آن زن، نهدیه و دخترش را به آرد کردن گندم و گرداندن آسیاب دستی واداشته بود و می‌گفت: «به خدا که هرگز شما را آزاد نمی‌کنم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دیدن این صحنه و شنیدن قسم آن زن، فرمود: «تو، آخرش سوگندت را می‌شکنی.» زن گفت: «اگر راست می‌گویی، خودت این کار را بکن و این دو را آزاد نما که خودِ تو، آنان را خراب کرده‌ای.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هر

۱- السيرة النبوية از ابن‌هشام (۳۹۴/۱)

۲- التربية القيادية (۱۴۰/۱)

۳- محنة المسلمين فی العهد المکی، ص۹۲

۴- السيرة النبوية از ابن‌هشام (۳۹۳/۱)

دو را به چند می‌فروشی؟» آن زن، قیمتی تعیین کرد. ابوبکرصدیقﷺ نیز پذیرفت و فرمود: «آن دو را گرفتم و آن‌ها، پس از این آزاد هستند.» و سپس رو به نهدیه و دخترش کرد و گفت: «آرد و گندم این زن را به خودش بدهید.» نهدیه و دخترش پرسیدند: «آیا پس از اتمام کار، چنین کنیم؟» ابوبکرﷺ فرمود: «هر طور که می‌خواهید.»[١]

اندکی تأمل در این ماجرا، به ما نشان می‌دهد که اسلام، چگونه میان ابوبکرﷺ و آن دو کنیز، برابری ایجاد می‌کند تا آن‌ها، به‌گونه‌ای با ابوبکرﷺ صحبت کنند که شریکی، با شریکش سخن می‌گوید و اصلاً در گفتگوی میان آن‌ها، رابطه و مسایل آقایی و نوکری معنا ندارد. ابوبکر صدیقﷺ نیز با وجود آن‌همه بزرگی و مقام و با آن‌که نسبت به آنان خوبی کرده و آزادشان نموده، بی‌هیچ منتی به سخنانشان گوش سپرد. همین‌طور اسلام، نهدیه و دخترش را به چنان اخلاقی آراسته کرد که با وجودی که می‌توانستند گندم های آن زن را بگذارند و دست از کار بکشند، باز هم کارشان را نه به عنوان یک وظیفه که از روی لطف و احسان، ادامه دادند تا گندم‌ها و آردهای آن زن، خوراک حیوانات و پرندگان نشود و یا باد، آن را نبرد.[٢]

یک بار ابوبکر صدیقﷺ، کنیزی از بنی‌مؤمل از قبیله‌ی عدی بن کعب را دید که توسط عمر بن خطاب شکنجه می‌شد تا از اسلام برگردد. در آن زمان که عمرﷺ، هنوز مسلمان نشده بود، آن کنیز را به حدی زد که خودش خسته شد و گفت: «پوزش می‌خواهم که خسته شدم و دیگر نمی‌توانم ادبت کنم!» آن کنیز مسلمان گفت: «خداوند، با تو نیز چنین کند.» ابوبکرﷺ، این صحنه را دید، کنیز مسلمان را خرید و آزادش نمود.[٣]

ابوبکرﷺ، غلامان و کنیزان زیادی در راه اسلام آزاد کرد. او، شیخ اسلام و بزرگ‌مرد امت بود و درمیان قومش چنین شناخته شده بود که: «به نداران و بینوایان کمک می‌کند؛ با خویشاوندان، رابطه‌ی خویشی دارد؛ ناتوانان و یتیمان را سرپرستی می‌کند؛ مهمان‌نواز است و در سختی‌ها، یاور بلازدگان.» بله، ابوبکر صدیقﷺ در دوران جاهلیت نیز در گناه آشکاری غوطه‌ور نشد. او، آن‌چنان مهربان بود که همه، دوستش داشتند. از قلب ابوبکرﷺ بر ضعیفان و بردگان، مهر و محبت می‌بارید؛ وی، بخش زیادی از ثروتش را برای آزادی بردگان، هزینه کرد و آنان را در راه خدا و به خاطر خدا، آزاد نمود. البته زمانی که ابوبکرﷺ، چنین

١- مرجع سابق.

٢- السیرة النبویة از ابی‌شهبه (٣۴۶/١)

٣- السیرة النبویة از ابن‌هشام (٣٩٣/١)

کارهای بزرگ و سترگی می‌کرد، هنوز حکم و یا ترغیبی اسلامی در مورد آزاد کردن بردگان نازل نشده بود که به آزاد کردن برده‌ها، فرابخواند و به پاداش زیادی برای انجام چنین کاری نوید بدهد.[۱]

در مکه، کسی همانند ابوبکر رضی الله عنه که مالش را برای مستضعفان هزینه کند، به ندرت پیدا می‌شد و یا اصلاً یافت نمی‌شد. مستضعفان، در نگاه و باور ابوبکر رضی الله عنه، برادران دینی او بودند و ابوبکر رضی الله عنه کاملاً باور داشت که مؤمنان مستضعف، از تمام مشرکان و سرکشان زمین، بهترند. ابوبکر رضی الله عنه می‌دانست که وجود همین عناصر مؤمن و ظاهراً ضعیف است که دولت توحید را شکل می‌دهد و تمدن باشکوه اسلام را به‌وجود می‌آورد.[۲] ابوبکر صدیق رضی الله عنه، این رویه را خالصانه در پیش گرفت و هرگز به دنبال جاه و دنیا نبود و نمی‌خواست که مورد تعریف و تمجید دیگران قرار بگیرد؛ او، تنها خواهان رضایت و خشنودی خدای متعال بود. یک بار پدر ابوبکر، به او گفت: «من، تو را می‌بینم که با پولت برده‌های ضعیف را آزاد می‌کنی؛ تو که قصد آزاد کردن برده‌ها را داری، برده‌های قوی و نیرومند را آزاد کن تا به وقت نیاز، از تو دفاع کنند و به دردت بخورند.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «پدر! من، هرچه می‌کنم، فقط برای رضای خدای متعال است و بس.» بنابراین جای شگفت و تعجب نیست که خدای متعال، در قرآن، آیاتی دربارهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو فرستاد که تا قیامت، تلاوت می‌شود: ﴿ فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ۝٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ۝١٠ وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ۝١١ إِنَّ عَلَيۡنَا لَلۡهُدَىٰ ۝١٢ وَإِنَّ لَنَا لَلۡأٓخِرَةَ وَٱلۡأُولَىٰ ۝١٣ فَأَنذَرۡتُكُمۡ نَارٗا تَلَظَّىٰ ۝١٤ لَا يَصۡلَىٰهَآ إِلَّا ٱلۡأَشۡقَى ۝١٥ ٱلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۝١٦ وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ۝١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ۝١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ۝١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ۝٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ۝٢١ ﴾ (لیل، آیات ۵-۲۱)

یعنی: «کسی که (در راه خدا، دارایی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزکاری پیشه نماید و خوب و خوبی را تصدیق کند، پس او را (به انجام نیکی‌ها، موفق می‌کنیم و) آماده و مهیای رفاه و آسایش می‌گردانیم و اما کسی که بخل ورزد و خود را (از توفیق خدا و پاداش

۱- السیرة النبویة از ابی‌شهبه (۳۴۵/۱)

۲- التربیة القیادیة (۳۴۲/۱)

الهی در دنیا و آخرت) بی‌نیاز بیندارد و پاداش خوب و خوبی را قبول نداشته باشد، او را مهیای سختی و مشقت می‌کنیم (و در زندگی دنیا یا آخرت، به سختی و عذاب دچار می‌نماییم.) آن هنگام که (به قبر یا دوزخ) سقوط کند، ثروتش، هیچ سودی به حالش ندارد. قطعاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت) بر عهده‌ی ما است و همین‌طور آخرت و دنیا، از آنِ ما می‌باشد. من، شما را از آتشی بیم می‌دهم که زبانه می‌کشد و تنها بدبخت‌ترین انسان‌ها به آن داخل می‌شود و می‌سوزد؛ همان کسی که (حقیقت را) تکذیب می‌کند و (به آیات و دین خدا) پشت می‌نماید. و اما پرهیزکاترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که ثروتش را (در راه خدا) در حالی می‌دهد که خود را تزکیه و پاک می‌دارد. او، کسی است که هیچ کس، بر او نعمت و حقی ندارد (که این شخص پرهیزکار را بر آن دارد تا به او بذل و بخشش کند و بدین‌وسیله) سپاس گفته (و پاسخ حق او داده) شود. بلکه هدف او فقط جلب رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش می‌باشد که قطعاً (خداوند نیز با کارهای نیکی که چنین بنده‌ای کرده،) راضی خواهد شد.»

ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه بیش از همه، اموالش را در راه‌هایی صرف می‌کرد که خشنودی خدا و رسولش را در پی داشت. این مسؤولیت‌پذیری همه‌جانبه درمیان مسلمانان صدر اسلام، مایه‌ی تمام نیکی‌ها بود. بردگان و غلامان که پیش از ظهور و پذیرش اسلام، از معمولی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، با پذیرش اسلام و بـه برکـت اسـلام، از حـق داشـتن عقیـده و اندیشـه، برخوردار شدند و به خاطر دفاع از افکار و عقایدشان، رویاروی دیگران قرار گرفتـه و بلکـه در راه عقیده، جهاد و مبارزه نمودند. اقدام ابوبکر صـدیق‌ رضی الله عنه بـرای خریـداری و آزاد کـردن برده‌ها، دلیل و نشانه‌ی عظمت این دین و جایگاه آن در وجود آن بزرگوار می‌باشد که او را بر آن داشت تا بدین اندازه از وجود و دارایی خود برای دین، مایه بگذارد. اینک مسـلمانان، به‌شدت نیازمند احیـای ایـن ارزش‌هـا و احساسـات ارزشـمند هسـتند تـا هـم‌زیسـتی و پیونـد اجتماعی آنان بهبود یابد و شعور غم‌خوارگی و پشتیبانی از یکدیگر درمیـان آن‌هـا بـه جـایی برسد که ایشان را برای رویارویی همه‌جانبه با دسیسه‌های گسـترده‌ی دشـمنان کـه بـه منظـور براندازی عقیده و دین مسلمانان، می‌کوشند، بیش از پیش آماده سازد.

ماجرای نخستین هجرت ابوبکر رضی الله عنه (هجرت به حبشه)

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از آن وقت که به سن تشخیص رسیده و پدر و مادرم را به یاد می‌آورم، آن‌ها را مسلمان و بر دین اسلام، به خاطر دارم؛ هیچ روزی بر ما نمی‌گذشت مگـر آن‌که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، صبح و شام به خانه‌ی ما می‌آمدند. زمانی که اذیت و آزار کفار بر ضد

مسلمانان، شدت گرفت، ابوبکرﷺ به قصد هجرت به حبشه از مکه بیرون شد، در محل (برك الغماد) با رییس قبیله‌ی (قاره) از بنی‌هون بن خزیمه یعنی ابن‌دغنه[1] ملاقات کرد. ابن‌دغنه که ابوبکرﷺ را خوب می‌شناخت، پرسید: «کجا می‌روی؟» ابوبکرﷺ فرمود: «قوم من، مرا بیرون کرده‌اند و می‌خواهم در زمین، گشت و گذار نموده، در جایی سکونت کنم که بتوانم پروردگارم را عبادت نمایم.» ابن‌دغنه گفت: «ای ابوبکر! برای امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون شوند و نه زیبنده است که کسی، آن‌ها را بیرون کند؛ چراکه تو، دستِ ندار را می‌گیری؛ صله‌ی رحم می‌کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می‌نمایی؛ مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، یاور مصیبت‌زدگانی؛ من، تو را پناه می‌دهم و تحت امان و حمایت خود، اعلام می‌کنم. پس بازگرد و خدایت را در شهر خودت عبادت کن.» ابوبکرﷺ به همراه ابن‌دغنه به مکه بازگشت. ابن‌دغنه، شبانگاه به ملاقات سران قریش رفت و گفت: «ابوبکر، کسی نیست که امثال او، وطنشان را ترک کنند و یا آن‌ها را از شهرشان بیرون برانند. مگر می‌خواهید کسی را از شهرش اخراج کنید که به بینوایان و مستمندان، یاری می‌رساند و پیوند خویشاوندی را پاس می‌دارد؛ سرپرستی یتیمان را عهده‌دار می‌شود و بار زندگیشان را بر دوش می‌کشد و به بلازدگان کمک می‌نماید؟»

سران قریش، پناه‌دهی ابن‌دغنه را پذیرفتند و گفتند: «به ابوبکر بگو: خدایش را در خانه‌اش عبادت کند، همان‌جا نماز بگزارد و هرچه می‌خواهد، قرآن بخواند؛ اما ما را با نماز و عبادتش نیازارد و این کارها را آشکارا انجام ندهد. ما، از این می‌ترسیم که نماز و عبادت ابوبکر، زنان و فرزندانمان را در فتنه بیندازد و باعث شود که آن‌ها، از دین جدید متأثر شوند.» ابن‌دغنه، خواسته‌ی قریش را با ابوبکر صدیقﷺ، درمیان گذاشت. ابوبکر صدیقﷺ، مدتی را به همین منوال، سپری نمود و فقط در خانه‌اش عبادت می‌کرد و آشکارا و بیرون از خانه‌اش نماز نمی‌خواند تا این‌که به این پنهان‌کاری، تاب نیاورد و به قصد دعوت و جلب دیگران به اسلام، در صحن ورودی خانه‌اش، جایی برای سجده و نماز و تلاوت قرآن درست کرد. زمانی که ابوبکرﷺ در پیشگاه خانه‌اش، به عبادت می‌پرداخت، زنان و فرزندان مشرکان، اطرافش جمع می‌شدند و با شگفت و تعجب به او نگاه می‌کردند. ابوبکرﷺ، شخص نرم‌دل و گریانی بود که هنگان تلاوت قرآن، نمی‌توانست جلویش را بگیرد و به‌قدری می‌گریست که دل‌های زنان و کودکان نظاره‌گر را نرم و متأثر می‌کرد. از این‌رو کفار قریش، در هراس افتادند و برای ابن‌دغنه پیام فرستادند که : «ما، پناه‌دهی تو درباره‌ی

---

[1]- گفته شده که نام ابن‌دغنه، حارث بن یزید یا ربیعه بن رفیع بوده است.

ابوبکر را پذیرفتیم مشروط به این‌که فقط در خانه‌اش عبادت کند؛ اما ابوبکر، این شرط را رعایت نکرده و در صحن خانه‌اش، جایی برای سجده و عبادت، ساخته و آشکارا در آن‌جا به خواندن نماز و تلاوت قرآن می‌پردازد. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان، به فتنه افتند و از او متأثر شوند. بنابراین ابوبکر را از ادامه‌ی این کار باز دار؛ اگر بخواهد، می‌تواند در خانه‌اش، خدایش را عبادت کند و اگر حاضر به پذیرش این شرط نشد، از او بخواه که عهد و امان تو را بازپس دهد که ما، نه دوست داریم عهد و پیمان تو را بشکنیم و نه حاضریم که ابوبکر، آشکارا، خدایش را عبادت کند.»

ابن‌دغنه، نزد ابوبکر رفت و گفت: «تو، از پیمانی که به خاطرت با قریش بسته‌ام، آگاهی؛ اگر حاضری به شروط آن پیمان عمل کنی، پس خدایت را در خانه‌ات عبادت کن و گرنه آن پیمان را فسخ نما و از امان من بیرون بیا که من، پس از این هیچ تعهدی نسبت به تو نمی‌دهم. زیرا دوست ندارم، قریش به تو تعرضی کنند و درمیان عرب‌ها، شایع شود که ابن‌دغنه، در مورد کسی قرار پناهندگی بسته و پیمانش، شکسته شده است.» ابوبکر فرمود: «امان و پیمانت را به تو برمی‌گردانم و به امان و پناه خدا، راضی و خرسندم.»[1]

هنگامی که ابوبکر، از امان ابن‌دغنه درآمد، یکی از سفیهان و سبک‌سران قریش، ابوبکر را دید که به سوی کعبه می‌رود. آن شخص جاهل و سبک‌سر، بر روی ابوبکر صدیق، خاک ریخت. ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از آن‌جا می‌گذشت که ابوبکر صدیق به او فرمود: «این احمق را می‌بینی که با من چه می‌کند؟» ولید یا عاص گفت: «تو، خودت با خود، چنین کرده و این بلا را بر سر خود آورده‌ای.» ابوبکر صدیق فرمود: «خداوندا، چقدر صبرت زیاد است! خداوندا، چه‌قدر بردبار و حلیم هستی!»[2]

درس‌ها و آموزه‌های این ماجرا

۱ـ ابوبکر، پیش از بعثت رسول اکرم، از چنان عزت و جایگاهی درمیان قومش برخوردار بود که ابن‌دغنه به او می‌گوید: «امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون شوند و نه زیبنده است که کسی، آن‌ها را بیرون کند؛ چراکه تو، دستِ ندار را می‌گیری؛ صله‌ی رحم می‌کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می‌نمایی؛ مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، یاور مصیبت‌زدگانی...» بنابراین ابوبکر، درمیان قومش از چنان جایگاهی برخوردار بوده که

۱– فتح‌الباری (۲۷۴/۷)

۲– البدایة و النهایة (۹۵/۳)

هیچ دلیلی به‌جا نمی‌ماند که او، به خاطر جاه‌طلبی و یا سلطه‌جویی، مسلمان شده باشـد. قطعاً مسلمان شدن ابوبکر رضي الله عنه، فقط به خاطر خدا و رسـولش بـوده کـه در پـی آن، بـه سـختی‌هـای زیادی، آزموده شده است. به عبارت دیگر ابوبکر صدیق رضي الله عنه، از مسلمان شـدن، هـیچ قصـد و چشم‌داشتی جز رضای خداوند، نداشته است؛ چراکه پس از مسـلمان شـدن، نـاگزیر شـد تـا برای عبادت پروردگارش، خانواده و زادگاه و خویشانش را ترک کند.[۱]

۲ـ توشه‌ی ابوبکر رضي الله عنه برای دعوت، قرآن کریم بود. از این‌رو برای حفظ، فهمیدن و عمل کردن به قرآن، کوشش زیادی نمود و همین توجه بسـیار بـه قـرآن و آمـوزه‌هـای قرآنـی، از ابوبکر رضي الله عنه، دعوت‌گری ساخت که نه به زبان، بلکه بـا تـلاوت قـرآن، بـه‌طـرز شـگفت‌آوری دعوت داد تا بُنِ افکار و ژرفای اندیشه‌ها را هدف دعوتش قرار بدهد و ضمن در نظر داشتن اوضاع و احوالِ شنوندگان و ارائـه‌ی دلایـل محکـم و علمـی، موضـوع دعـوتش را عمیـق و زنجیروار، عرضه نماید.[۲]

ابوبکر صدیق رضي الله عنه، هنگام تلاوت قرآن، دگرگون و گریان مـی‌شـد کـه ایـن، دلیـل یقـین کامل و حضور قلبش با خدا و آیاتی است که تلاوت می‌نمود. بستر و انگیزه‌ی گریـه، انـدوه شدید و یا شادی بسیار است. مؤمن واقعی نیز همواره از هـدایت و رهنمـود الهـی، شـادمان و خرسند می‌باشد و در عین حال از این می‌ترسد که مبادا ذره‌ای از راه راسـت منحـرف شـود. تلاوت قرآن، هر مؤمنی را که همانند ابوبکر رضي الله عنه، دارای احساس زنده و فکر بیدار باشد، به یاد آخرت و حساب و کتاب آن جهان و همچنین عذاب و پاداش آن‌جا می‌انـدازد و نشـانه‌اش، در خشـوع و فروهشـتگی بـدن و سـرازیر شـدن اشـک، پدیـدار مـی‌گـردد و در بیننـدگان و نظاره‌گران، اثر می‌کند. مشرکان مکه، از این ترسیدند که مبادا گریه‌های ابوبکر رضي الله عنه، در زنـان و بچه‌هایشان اثر بگذارد و باعث گرایش آنان به اسلام شود.[۳]

ابوبکر رضي الله عنه، دست‌پرورده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود؛ او، کتاب خدا را حفـظ کـرد، آن را در زندگیش به‌کار بست و در آن تأمل و اندیشه‌ی بسیاری نمود. او، هیچ گاه بدون دانش سخن نمی‌گفت؛ یک بار که از او درباره‌ی یکی از آیات قـرآن، سـؤالی کردنـد و او، پاسـخش را نمی‌دانست، فرمود: «کدامین زمین، مرا در خود جای می‌دهد و کدامین آسمان، بر مـن سـایه

۱- استخلاف ابی‌بکر الصدیق، ص۱۳۴

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۸۸

۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۲۰۹/۱۹)

می‌افکند و مرا در زیر چترش، جا می‌دهد که من، درباره‌ی کتاب خدا، چیزی بگویم که منظور و خواست خدا از آن، چیز دیگری بوده است؟»[1]

سخنان زیادی از ابوبکر رضی الله عنه نقل شده که نشان‌گر تدبر و تفکر او در آیات قرآن است؛ از جمله: «خداوند متعال، در قرآن سخن از کسانی به میان آورده که آن‌ها را به بهترین اعمالشان، پاداش می‌دهد و بدی‌هایشان را می‌آمرزد؛ شخصی می‌گوید: من، کجا و این‌ها کجا؟ و دیگری می‌گوید: من، از این‌ها نیستم. در حالی که او از جرگه‌ی آنان می‌باشد.»[2] ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هرگاه در فهم آیه‌ای با مشکل روبرو می‌شد، با کمال ادب و احترام از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌اش پرس و جو می‌کرد. آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی نساء نازل شد و خداوند متعال فرمود: ﴿ لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ ﴾

یعنی: «(فضیلت و برتری و بهشت و نعمت‌های آن،) نه به آرزوهای شما است و نه به آرزوهای اهل کتاب؛ هر کس که کار بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی جز خدا را یار و یاور نخواهد یافت.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول‌خدا! این‌که مصیبت و کمرشکن است؛ مگر کسی از ما هست که گناهی نکرده باشد؟» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: (یا أبابکر، **ألست تنصب؟ ألست تحزن؟ ألست تصیبک الأواءُ؟ فذلک مما تجزون به**)[3] یعنی: «ای ابوبکر! آیا رنجور و آزرده نمی‌شوی؟ آیا تو را حزن و اندوه نمی‌گیرد؟ آیا به تو سختی و ناراحتی نمی‌رسد؟ همین‌ها، کیفر اعمال شما است.»

ابوبکر رضی الله عنه مفسر قرآن نیز بود و برخی از آیات قرآن را تفسیر کرده است: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠ ﴾ (فصلت:۳۰)

یعنی: «همانا کسانی که می‌گویند: پروردگار ما، خدا است و سپس استوار و پابرجا (بر این عقیده) می‌مانند، (در واپسین لحظات زندگیشان،) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و به

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۱۱۷؛ این روایت، منقطع می‌باشد.

۲- الفتاوی از ابن‌تیمیة (۲۱۲/۶)

۳- روایت احمد (۱۱/۱)؛ شیخ شاکر، سند این روایت را ضعیف دانسته که البته صحت آن، بنا بر طرق و شواهد دیگر، محرز می‌گردد. نگاه کنید به: مسند امام احمد، شماره‌ی۶۸

آن‌ها مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را مژده باد به بهشتی که (در دنیا به آن) وعده داده می‌شدید.»

ابوبکرﷺ، درباره‌ی این آیه فرموده است: «آنان، کسانی هستند که هیچ‌گاه توجهشان، از جانب خدا به چپ و راست نمی‌گردد و دل‌هایشان، هرگز متوجه غیر او نمی‌شود؛ آن‌ها، تنها بر خدا توکل می‌کنند و بر غیر او توکل و اعتماد نمی‌نمایند؛ فقط خدا را دوست دارند و کسان دیگری را در محبت با خدا، شریک نمی‌کنند؛ آنان، کسانی هستند که نه از روی منفعت‌طلبی و یا دفع مضرت، بلکه خالصانه، دل‌داده‌ی خداوند متعال شده و تنها به او دل بسته‌اند و از غیر او نمی‌هراسند و نگاه و توجه قلوبشان، به سوی غیر خدا نمی‌رود.»[۱]

دعوت‌گران و داعیان الی الله همواره باید با قرآن، انس داشته باشند، تلاوتش کنند، در آن بیندیشند و گنج‌ها و معارف آن را برای مردم بیرون کشند و جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن اعم از بلاغت و اعجاز علمی و تشریعی آن را برای مردم تشریح کنند و راه‌کارهای ارائه‌شده در قرآن را برای رهایی انسان‌های معذب در جنگ‌ها و گرفتار در انواع غم و غصه، با شیوه‌ای درست و مناسب و موازی و همگام با پیشرفت در ابزار دعوت و ارتباطات، بیان کنند. ابوبکر صدیقﷺ، چه خوب و بجا دریافته بود که تلاوت و قرائت قرآن درمیان قریشیان و به‌طور علنی، یکی از مؤثرترین راه‌ها و ابزارهای دعوت الی الله می‌باشد.[۲]

گشت و گذار ابوبکرﷺ درمیان قبایل عرب و عرضه‌ی دعوت

پیش از این دانستیم که ابوبکرﷺ، نسب‌شناس بود و در پهنه‌ی نسب‌شناسی، دانش زیادی داشت. سیوطی رحمه الله می‌گوید: من، در نوشتارهای حافظ ذهبی رحمه الله دیده‌ام که از جمله کسانی که در فن و دانش زمان خود، یگانه‌ی دوران بوده‌اند، ابوبکرﷺ می‌باشد که در نسب‌شناسی، یگانه‌ی زمان خویش بوده است.[۳] ابوبکرﷺ از این دانش خود در راه دعوت استفاده کرد و بدین‌سان اسوه‌ی همگان قرار گرفت تا به همه‌ی کارداران و کارشناسان بفهماند که باید از دانش، تخصص و شغل خود، در هر رشته و پایه‌ای که باشد -چه در پهنه‌ی علوم نظری و چه در عرصه‌ی علوم تجربی و یا مشاغل مهم در سطح جامعه و ساختار اجتماعی- در راه خدا استفاده کنند و برای گسترش دعوت اسلامی به‌کار گیرند.[۴] در سطور

۱- الفتاوی (۲۲/۲۸)

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص۹۵

۳- تاریخ الخلفاء، ص۱۰۰؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة، ص۹۵

۴- تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص۹۶

بعدی خواهید خواند که ابوبکر صدیقﷺ همراه رسول‌خداﷺ به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به‌کار می‌گرفت. ابوبکرﷺ، سخنور نام‌دار و توانمندی بود که کلمات و معانی را به‌خوبی به هم پیوند می‌داد و در بود و نبود رسول اکرمﷺ، در مورد آن حضرت و بعثتشان، سخن می‌گفت. رسول‌خداﷺ در موسم حج، برای دعوت مردم به سوی اسلام، به میان قبایل می‌رفتند. در این گشت و گذارها، ابوبکر صدیقﷺ، بی‌آن‌که قصد پیش‌دستی و گستاخی در حضور پیامبر اکرمﷺ را داشته باشد، پیش از ایشان دهان به سخن می‌گشود و مقدمه‌چینی می‌کرد تا کار آن حضرتﷺ را در ارائه‌ی دعوتش، آسان‌تر نماید.[1] توانایی و دانش ابوبکرﷺ در شناخت نسب و ریشه‌ی قبایل، زمینه‌ی مناسبی برای برقراری ارتباط با آنان و معرفی رسول‌خداﷺ و دعوت ایشان بود. علی بن ابی‌طالبﷺ می‌گوید: زمانی که خدای متعال، به پیامبرش دستور داد تا خودش را به قبایل عرب، معرفی کند، من و ابوبکرﷺ به همراه آن حضرتﷺ به سوی قبایل عرب حرکت کردیم تا این‌که به جمعی از عرب‌ها رسیدیم که با متانت و وقار نشسته بودند. ابوبکرﷺ جلو رفت و سلام کرد و گفت: «شما از کدام قبیله هستید؟» گفتند: «ما، از قبیله‌ی بنی‌شیبان بن ثعلبه هستیم.» ابوبکرﷺ، رو به رسول‌خداﷺ کرد و گفت: «پدرم و مادرم، فدایت شوند؛ این‌ها، بزرگان این قوم هستند.» در آن جمع، شخصی به نام مفروق حضور داشت که از لحاظ جمال و سخنوری، برتر از دیگران بود و دو گیسوی بافته‌اش را بر روی سینه انداخته و از همه به ابوبکرﷺ نزدیک‌تر بود. ابوبکرﷺ از او پرسید: «تعداد افراد قبیله‌ی شما، چقدر است؟» مفروق پاسخ داد: «بیش از هزار نفر و جمعی هزار نفره، هرگز به خاطر کم‌بودنشان، شکست نمی‌خورند.» ابوبکرﷺ دوباره سؤال کرد: «وضعیت جنگی و دفاعی شما چگونه است؟» مفروق گفت: «شدیدترین خشم ما، زمانی است که با دشمن روبرو می‌شویم و شدیدترین نبرد ما، هنگامی است که خشمگین می‌گردیم. ما، اسب‌های تیزرو را بر فرزندان خود ارجح می‌دانیم و اسلحه و ابزار جنگی را بر شتران شیرده، ترجیح می‌دهیم. پیروزی در جنگ را خدا رقم می‌زند؛ گاهی ما، بر دشمن پیروز می‌شویم و گاهی نیز دشمن، بر ما پیروز می‌گردد. شاید شما، قریشی هستید.» ابوبکر صدیقﷺ، فرمود: «اگر شما از بعثت پیامبری درمیان قریش اطلاع یافته‌اید، آن پیامبر، همین است.» مفروق گفت: «به ما خبر رسیده که شخصی، درمیان قریش ادعای پیغمبری کرده است.» و سپس رو به پیامبر اکرمﷺ کرد و ادامه داد: «ای برادر قریشی! به چه دعوت می‌دهی؟» رسول اکرمﷺ

۱- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی محمد عبدالرحمن قاسم، ص۹۲

فرمودند: «شما را به این دعوت می‌دهم که گواهی دهید که خدایی، جز الله نیست؛ او، یگانه و یکتا است و شریکی ندارد و به این‌که من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم، اقرار کنید، مرا درمیان خود جا دهید و از من پشتیبانی نمایید؛ زیرا قریشیان، در مخالفت با دین خدا از یکدیگر حمایت می‌کنند و پیامبر خدا را تکذیب می‌نمایند. آنان، در باطل فرو رفته و خود را از حق بی‌نیاز می‌دانند؛ در صورتی که تنها خدا، بی‌نیاز و قابل ستایش است.» مفروق پرسید: «دیگر به چه دعوت می‌دهی؟» رسول‌خدا ﷺ، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ ۞ قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ۝١٥١ ﴾ (انعام-۱۵۱)

یعنی: «بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان، بر شما حرام نموده است؛ این‌که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر، نیکی نمایید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگ‌دستی، نکشید که ما، شما و ایشان را روزی می‌دهیم و به گناهان بزرگ نزدیک نشوید؛ خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را به‌ناحق نکشید که خداوند، آن را حرام کرده است. این‌ها، اموری است که خداوند، شما را به آن توصیه می‌کند تا باشد که شما بفهمید و عاقلانه عمل کنید.»

مفروق با شنیدن دعوت رسول‌خدا ﷺ، گفت: «ای برادر قریشی! دیگر به سوی چه دعوت می‌دهی؟ به خدا سوگند که این‌ها، سخنان زمینیان نیست؛ چراکه اگر این‌ها، کلام زمینیان بود، ما حتماً زمینی بودن آن را درک می‌کردیم.» رسول اکرم ﷺ در پاسخ مفروق، این آیه را تلاوت کرد:

﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ۝٩٠ ﴾ (نحل:۹۰)

یعنی: «خداوند متعال، به عدل و نیکوکاری و هم‌چنین بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای زشت و ناشایست و نیز سرکشی و ستم‌گری باز می‌دارد؛ خداوند، شما را اندرز می‌دهد تا باشد که پند بگیرید.»

مفروق به پیامبر اکرم ﷺ گفت: «ای برادر قریشی! به خدا سوگند که شما، به اخلاق کریمانه و اعمال نیک دعوت می‌دهید؛ قومی که تو را تکذیب کرده و بر ضد تو متحد شده‌اند، سبک‌سر و بدور از حق هستند.» مفروق در آن هنگام مناسب دید که هانی بن قبیصه نیز در این گفتمان، شرکت کند و افزود: «این شخص، هانی بن قبیصه یکی از بزرگان قبیله و پیشوای دینی ما است.» هانی به رسول‌خدا ﷺ گفت: «ای برادر قریشی! سخنانت را شنیدم و آن را تأیید می‌کنم؛ اما چنین می‌پندارم که اگر به همین یک جلسه و دیدار، دین خود را رها کنیم و به دین تو درآییم، کار عاقلانه‌ای نباشد؛ چراکه هنوز درباره‌ی دعوتت و عواقب آن نیندیشیده‌ایم و همین، سبک‌سری و بی‌تدبیری است و قطعاً عجله و شتاب‌زدگی، پیامدی جز خطا و انحراف ندارد. گذشته از این قبیله‌ای داریم که مناسب نمی‌دانیم بدون نظر آن‌ها، پیمانی ببندیم. البته پیشنهاد می‌کنم که فعلاً شما برگردید و ما هم برمی‌گردیم تا بیش از این بیندیشیم.» هانی، مثنی بن حارثه را نیز در این گفتگو شریک کرد و گفت: «مثنی، یکی از بزرگان قبیله و مسؤول امور جنگی است.» مثنی، رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: «سخنانت را شنیدم که چه نیک، سخن گفتی و مرا به شگفت و تعجب انداختی؛ اما جواب من نیز، همان جواب هانی بن قبیصه است؛ ما، درمیان دو سرزمین ساحلی قرار گرفته‌ایم؛ یکی (یمامه) و دیگری (سماوه).» رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی این دو سرزمین پرس و جو کردند. مثنی گفت: «یکی، قسمت‌های ساحلی سرزمین عرب و اطراف آن است ودیگری، سرزمین فارس و نهرهای کسری؛ ما، با کسری (حکومت فارس) پیمان بسته‌ایم که نه خودمان، در این منطقه، جریانی را به راه بیندازیم و نه مجرمی را در این منطقه پناه دهیم. بنابراین شاید دعوت شما، از همان مواردی باشد که پادشاهان نمی‌پسندند. عرب‌ها عادت دارند که عذر خطاکار را بپذیرند؛ اما عادت مردم فارس و مناطق اطراف آن، این است که عذر خطاکار را نمی‌پذیرند. لذا اگر بخواهید شما را در برابر عرب‌ها یاری می‌کنیم؛ اما در برابر اهل فارس، هیچ تعهدی به شما نمی‌هیم.» رسول اکرم ﷺ فرمودند: «شما، پاسخ بدی ندادید و حقیقت را به‌صراحت بیان کردید. اما تنها کسی، به حمایت و جانب‌داری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» آن حضرت ﷺ افزودند: «مدت زمان زیادی بر شما نخواهد گذشت که خداوند، سرزمین‌ها و دارایی‌های اهل فارس را به شما خواهد داد و دخترانشان را کنیزان و هم‌بستران شما خواهد نمود. پس آیا خدا را به پاکی یاد نمی‌کنید؟» نعمان بن شریک که از همان قبیله بود و آن‌جا حضور داشت، گفت: «ای برادر قریشی! خدا کند که برای تو نیز چنین شود.»

آموزه‌ها و نکات قابل توجه در این ماجرا

۱ـ همراهی همیشگی ابوبکرس با رسول‌خداص سبب شد تا ابوبکر، تمام ابعاد و جوانب اسلام را بشناسد و خدای متعال، او را چنان پرورش دهد که عالم‌ترین و داناترین صحابی رسول‌خداص نسبت به دین خدا شود. وی، حقیقت اسلام را از رسول‌خداص فراگرفت و در حضور آن حضرتص و به دست ایشان، معانی و مفاهیم دینی را به‌خوبی آموخت و از منهج الهی سرشار گشت و بدین‌سان خدایش را، راز وجودش را، حقیقت هستی را و نهاد و درون‌مایه‌ی زندگی را شناخت و درک کرد که مفهوم قضا و قدر چیست و پس از مرگ چه‌ها خواهد دید. او، به کنه قصه‌ی شیطان و آدم پی برد و حقیقت کشاکش حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را دریافت. همراهی و ارتباط همیشگی ابوبکرس با رسول‌خداص، باعث شد تا محبت عبادت، در او جای بگیرد و او را دوست‌دار نماز شب، ذکر خدا و تلاوت قرآن، بار بیاورد و اخلاقش را به اوج نیکی برساند و وجود و روحش را پاک و پاکیزه بگرداند.

۲ـ ابوبکر صدیقس از طریق همراهی همیشگی‌اش با رسول‌خداص به هنگام عرضه‌ی دعوت، بهره‌های زیادی برد و آموخت که یاری و نصرتی که پیامبرص، از سران قبایل برای دعوت اسلام درخواست نمود، یاری و نصرتی فراگیرنده و همه‌جانبه بود که یاری‌گران را ملزم به شکستن تمام قراردادهایی می‌کرد که قبلاً با دیگر قبایل و حکومت‌ها بسته بودند؛ قراردادها و پیمان‌هایی که با نهاد و سرشت دعوت اسلامی، مغایر و ناسازگار بود و رییسان قبایل را از آزادی عمل در پهنه‌ی دعوت، بازمی‌داشت. پناه‌دهی رؤسا و سرکردگان چنین قبایلی به اهل دعوت و یا حمایت و پشتیبانی آنان از دعوت و دعوت‌گران، نه تنها مفید نبود که خطر بزرگی برای دعوت اسلامی و منافع آن به شمار می‌رفت؛ چراکه قراردادهای میان قبایل و حکومت ایران، به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که هر آن امکان داشت سرکردگان قبایل را به رویارویی با اهل دعوت ملزم نماید.[1]

حمایت و پشتیبانی مشروط و جزئی بنی‌شیبان از اسلام و مسلمانان، هدف و غایت دعوت را محقق نمی‌ساخت؛ چراکه بر اساس قرارداد بنی‌شیبان و اهل فارس، اگر حکومت فارس، خواهان تسلیم و تحویل رسول‌خداص می‌شد، قبیله‌ی بنی‌شیبان بدون هیچ واکنشی، خواسته‌ی هم‌پیمانش را می‌پذیرفت. زیرا بنی‌شیبان، خود را ملزم به رعایت قراردادهایی می‌دانست که قبلاً با اهل فارس بسته بود و وجود همین پیش‌شرط، باعث شد تا مذاکرات و

۱– الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة، محمد هیکل (۴۱۲/۱)

گفتگوهای رسول‌خدا ﷺ با سران بنی‌شیبان، بدون نتیجه پایان یابد و به توافقی نهایی دست نیابند.[1]

۳ـ هنگامی که مثنی بن حارثه به رسول‌خدا ﷺ، پیشنهاد کرد که در مقابل عرب‌ها از آن حضرت پشتیبانی می‌کند و هیچ تعهدی به ایشان در مورد ایرانیان نمی‌دهد، رسول اکرم ﷺ، پیشنهادش را رد کردند و فرمودند: «تنها کسی، به حمایت و جانبداری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» دورنگری سیاسی رسول‌خدا ﷺ در این ماجرا برای کارشناسان سیاسی کاملاً مشهود است و نشان می‌دهد که آن حضرت ﷺ آن‌چنان آینده‌ی دوری از اسلام و مسلمانان را می‌دیدند که به‌راحتی قابل سنجش و پیش‌بینی نیست.[2]

۴ـ موضع بنی‌شیبان در برخورد احترام‌آمیزشان با پیامبر اکرم ﷺ، نشان‌دهنده‌ی گشاده‌خویی، بزرگ‌منشی و رادمردی آنان است که خیلی صریح و آشکار، میزان جانب‌داری و حمایتشان را بیان کردند و به این نکته نیز اذعان نمودند که پادشاهان هم‌پیمانشان، از جریان دعوت اسلام، ناخرسند هستند. به‌هر حال خداوند متعال، پس از ده سال و یا بیش‌تر، مقدر فرمود که نور ایمان در قلوب بنی‌شیبان بتابد و آنان را در لشکر اسلام برای نخستین بار، رویاروی ایرانیان قرار دهد و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی رضی‌الله‌عنه، پهلوان جنگاورشان، یکی از فرماندهان لشکر اسلام در فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه شود. مثنی بن حارثه و قبیله‌اش که روزگاری در دوره‌ی جاهلیت از ایرانیان می‌ترسیدند و هرگز به جنگ با آنان نمی‌اندیشیدند، پس از پذیرش اسلام، از دلیرترین مجاهدان مسلمان در مقابل اهل فارس شدند. آری بالاخره این‌ها که روزگاری دعوت پیامبر ﷺ را بدین بهانه که پذیرش اسلام، ممکن است آنان را رویاروی اهل فارس قرار دهد، اسلام را پذیرفتند و در برابر ایرانیان جهاد کردند تا بر همگان معلوم شود که آیین راستین اسلام، آن‌قدر بزرگ است که مسلمانان را در همین دنیا، به‌گونه‌ای رفیع و والا می‌گرداند که حکمرانان زمین می‌شوند و از این فراتر، این‌که در آخرت نیز آنان را از نعمت‌های همیشگی در بهشت‌های پرنعمت و جاوید، بهره‌مند می‌سازد.[3]

۱- التحالف السیاسی فی الإسلام، منیر غضبان، ص۵۳

۲- مرجع سابق، ص۶۴

۳- التاریخ الإسلامی (۶۹/۳)؛ التربیة القیادیة (۲۰/۲)

مبحث سوم
هجرت ابوبکرس به همراه رسول‌خداص به مدینه

اذیت و آزار کفار قریش بر ضد مسلمانان به اندازه‌ای شدت گرفت که برخی از مسلمان‌ها را بر آن داشت تا به حبشه هجرت کنند. پس از آن، هجرت به مدینه آغاز شد. تاریخ به وضوح گزارش داده است که ابوبکرس از رسول‌خداص اجازه‌ی هجرت خواست؛ پیامبر اکرمص به او فرمودند: (**لا تعجل، لعل اللّه يجعل لک صاحبًا**)[1] یعنی: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» خود ابوبکر صدیقس امیدوار بود که سفر هجرت را در کنار رسول‌خداص و همراه ایشان، آغاز کند. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها درباره‌ی هجرت پیامبر اکرمص و پدرش، می گوید: رسول‌خداص هر روز صبح و شام به خانه‌ی ابوبکر تشریف می‌آوردند. روزی که خداوند، به پیامبرشص، اجازه‌ی هجرت و ترک مکه و رفتن از میان قومش را داد، رسول‌خداص، بر خلاف گذشته، هنگام ظهر به خانه‌ی ما آمدند. زمانی که ابوبکرس آن حضرتص را دید، گفت: حتماً اتفاق تازه و کار مهمی پیش آمده که رسول‌خداص، الآن تشریف آورده‌اند. زمانی که پیامبرص وارد خانه شدند، ابوبکرس از روی تختش عقب‌تر رفت و رسول‌خداص، کنار او نشستند. در آن هنگام من و خواهرم اسماء در خانه بودیم. رسول‌خداص فرمودند: «کسانی را که این‌جا هستند، از خانه بیرون بفرست (که می‌خواهم مسأله‌ی مهمی را با تو درمیان بگذارم.)» ابوبکرس عرض کرد: «پدرم و مادرم، فدایت؛ این‌ها، دختران من هستند.» رسول‌خداص فرمودند: «خداوند متعال، به من اجازه‌ی هجرت و خروج از مکه را داده است.» ابوبکرس گفت: «ای رسول‌خدا! می‌خواهم (در سفر هجرت) با شما همراه شوم.» رسول اکرمص، فرمودند: «تو، در این سفر همراه من، هستی.» عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این‌که ابوبکرس را دیدم که (از فرط شادی به خاطر همراهی با آن حضرتص در سفر هجرت) گریست.» ابوبکرس پس از آن گفت: «ای رسول‌خدا! این دو شتر را از پیش، برای چنین روزی آماده کرده‌ام.» پیامبر خداص، عبدالله بن اریقط را که مشرک بود و از قبیله‌ی بنی‌الدیل بن بکر، به عنوان راهنما استخدام کردند. مادر عبدالله بن اریقط، از قبیله‌ی بنی‌سهم بن عمرو بود. پیامبر اکرمص و ابوبکرس، شترها را

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۰۷

در اختیار عبدالله بن اریقط گذاشتند؛ او، شترها را می‌چرانید تا آن‌که زمان هجرت و خروج از مکه فرارسید.[1]

در روایت امام بخاری رحمه الله به نقل از حضرت عایشه رضی الله عنها، حدیث بلندی آمده که به تفصیل، جریان هجرت را بیان می‌کند.. در بخشی از این حدیث آمده است: در حالی که ما، سرِ ظهر در خانه‌(ی ابوبکر) نشسته بودیم، شخصی به ابوبکر رضي الله عنه گفت: «رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، در حالی که سرشان را پوشانده‌اند، به این‌جا می‌آیند.» آمدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم، (به وقت نیم‌روز و) زمانی بود که پیش از آن عادت نداشتند، در چنان موقعی به خانه‌ی ابوبکر رضي الله عنه بیایند. ابوبکر رضي الله عنه گفت: «پدر و مادرم، فدای او باد؛ به خدا سوگند که اتفاق مهمی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را (در این وقت) به این‌جا کشانده است.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و اجازه‌ی ورود خواستند. به داخل خانه دعوت شدند؛ وارد شده، به ابوبکر رضي الله عنه فرمودند: «کسانی را که این‌جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر رضي الله عنه گفت: «پدر ومادرم، فدایت؛ این‌ها، خانواده‌ی من هستند.» فرمودند: «به من اجازه‌ی خروج داده شده است.» ابوبکر رضي الله عنه گفت: «پدرم، فدایت؛ یکی از این شترها را برای سفر قبول کنید.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «(باشد؛ البته)در قبال پرداخت قیمتش.» عایشه می‌افزاید: با عجله، مقداری توشه و خوراکی برایشان آماده کردیم و در کیسه‌ای چرمی گذاشتیم؛ اسماء رضی الله عنها بخشی از دامنش را برید و دهانه‌ی کیسه را بست و از همان‌جا، (ذات‌النطاقین) یعنی: صاحب دو دامن، نامیده شد. پس از آن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضي الله عنه، به غار ثور رفتند و سه روز در آن‌جا پنهان شدند. عبدالله بن ابی‌بکر رضی الله عنهما که جوانی زرنگ و فهمیده بود، شب‌ها را نزد آنان در غار می‌گذراند و صبح زود یا هنگام سحر به میان اهل مکه می‌رفت و به هر حیله و توطئه‌ای که بر ضد پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضي الله عنه می‌چیدند، گوش داده و آن را پس از تاریک شدن هوا، به پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضي الله عنه، منتقل می‌کرد. عامر بن فهیره رضي الله عنه، که غلام (خدمت‌کار) ابوبکر رضي الله عنه بود، گوسفندان شیرده را پس از گذشت پاسی از شب به سمت غار می‌برد و بدین ترتیب، آن‌ها، شب را درمیان گله می‌گذراندند و در شیر گوسفندان، سنگ داغ انداخته و آن را جوشانده و می‌نوشیدند؛ عامر رضي الله عنه هنگام سپیده‌دم گوسفندان را هَی می‌کرد و از آن‌جا می‌بُرد. خدمت‌کار ابوبکر رضي الله عنه در هر سه شب، این کار را کرد. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضي الله عنه، راهنمای ماهری از بنی‌دیل که از طایفه‌ی بنی‌عبد بن عدی بود، استخدام کردند و به او که بر دین کفار قریش و هم‌پیمان بنی‌سهم (خاندان عاص بن وائل سهمی) بود، اعتماد نمودند.

۱- السیرة النبویة از ابن‌کثیر (۲۳۳/۲)

رسول‌خداﷺ و ابوبکرؓ، شترهای سفرشان را به راهنما دادند و با او قرار گذاشتند که پس از سه شب، خود را هنگام پگاه، در غار ثور به آنان برساند. عامر بن فهیرهؓ و راهنما به همراه پیامبرﷺ و ابوبکرؓ، از ساحل و کناره‌های دریا، راه هجرت را در پیش گرفتند.[۱]

کسی جز علی بن ابی‌طالب، ابوبکر و خانواده‌اشؓ، از زمان حرکت رسول‌خداﷺ به سوی مدینه خبر نداشت. موعد مقرر، فرارسید و رسول‌خداﷺ و ابوبکرؓ از پنجره‌ی کوچکی که در پشت خانه‌ی ابوبکرؓ بود، بیرون شدند تا قریشیان، متوجه آن‌ها نشوند و آنان را از این سفر خجسته و مبارك باز ندارند. آنان، با راهنمایشان عبدالله بن اریقط قرار گذاشتند که پس از سه شب، در غار ثور به آن‌ها بپیوندد.[۲] رسول اکرمﷺ هنگام خروجشان از مکه، دعا کرده و سپس فرمودند: (و الله إنک لخیر أرض الله و أحب أرض الله إلی الله، و لولا أني أخرجت منک ماخرجت)[۳] یعنی: «به خدا سوگند که تو، بهترین زمین خدایی و خداوند، تو را از تمام سرزمین‌ها، بیش‌تر دوست دارد؛ اگر من، مجبور به ترک تو نبودم، از این جا نمی‌رفتم.»

رسول‌خداﷺ و ابوبکرؓ از مکه، خارج شدند؛ کفار قریش در جستجوی آنان و به دنبال رد پایشان، به کوه ثور رسیدند، از آن بالا رفتند و خود را به غار رساندند و چون بر دهانه‌ی غار، تارهای عنکبوت را دیدند، گفتند: «اگر کسی داخل غار می‌رفت، تارهای عنکبوت، این‌طور سالم نمی‌ماند و پاره می‌شد.»

بدون شك تارهای عنکبوت، از سربازان و مأموران الهی بود تا مهاجران را یاری دهد:

﴿ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ﴾ (مدثر:۳۱)

یعنی: «لشکریان پروردگارت را جز او، کسی نمی‌داند.»

رسول اکرمﷺ به‌رغم استفاده از اسباب و به‌کارگیری آن‌ها، هرگز به اسباب ظاهری تکیه و اعتماد نفرمود. بلکه تنها به خدای متعال، امید بست؛ چراکه آن حضرتﷺ، اطمینان کاملی به خدا داشت و به یقین می‌دانست که خداوند، او را نصرت و یاری می‌فرماید. از این‌رو همواره با امید به نصرت الهی، به همان شکلی که خدایش، به او آموزش داده بود، دعا

۱- بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبیﷺ، شماره‌ی۳۹۵

۲- خاتم‌النبیین از ابوزهره (۶۵۹/۱)؛ السیرة النبویة از ابن‌کثیر (۲۳۴)

۳- روایت ترمذی (۷۲۲/۵)

مـی‌کـرد کـه: «﴿رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ٨٠﴾» (إسراء-۸۰)

یعنی: «پرودگارا! مرا صادقانه (به هر کاری) وارد کن و صادقانه (از آن) بیـرون بیـاور (و آغاز و پایان کارم را نیکو و صادقانه بفرما) و از جانـب خـود، قـدرتی بـه مـن عطـا کـن کـه مددکار من باشد.»

خدای متعال، در این آیه‌ی کریمه، دعایی به پیامبرش آمـوزش داد تـا بـا آن خـدایش را بخواند و امتش نیز، چگونگی دعا و توجه به سوی خدا را یاد بگیرند. دعایی که در آن، آغاز و پایان نیك و صادقانه‌ی کارها، طلب می‌شود و به صداقت و راستی در اول و آخر هر کـار و در حین انجام هر عملی، اشاره می‌گردد. طلب صدق و راستی در سفر هجرت از آن جهت بود که مشرکان در تلاش بودند تا پیامبر خدا ﷺ را به کنار گذاشتن دعوت و دروغ بستن بر خدا و شرك ورزیدن به پروردگار متعال، وادار کنند. ثبـات و پایـداری بـر حـق، اطمینـان و آرامش و همین‌طور یقین کامل و باور درونی، اخلاص و پاك‌داشت نیت از هرگونـه شـائبه، در مفهوم صـدق و صـداقت مـی‌گنجـد؛ و امـا ایـن‌کـه رسـول‌خـدا ﷺ دعـا کـرد و گفـت: «﴿وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ٨٠﴾»، به این مفهوم می‌باشد که به من، توان و قدرتی عنایت کن که در راه حق مددکار من باشد و بتوانم بر توان زمینی و فناپذیر مشرکان، غلبه کنم. این‌که در دعا فرمود: ﴿مِن لَّدُنكَ﴾ میزان عمق پیونـد و نزدیکـی بـا حضـرت و جلال الهی را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که باید مستقیماً و بدون واسطه، از خدا، مـدد خواست و تنها به پناه و حمایت او، دل بست.

هر دعوت‌گری باید تنها از خداوند، مدد و قوت بخواهـد و جـز از قـدرت خـدا نترسـد. داعی و دعوت‌گر، باید بی‌آن‌که به حاکم و صاحب قدرتی، پناه ببرد، به خدایش روی بیاورد و تمام توجهش را به سوی پروردگار قادر و متعـال، بگردانـد. ایـن از فضـل الهـی اسـت کـه گاهی دعوت، قلوب قدرتمندان و صاحب‌منصبان را به‌گونه‌ای تسخیر مـی‌کنـد کـه سـرباز و خدمت‌گزار دعوت می‌شوند و به رستگاری می‌رسند. اما اگر دعوت و یا حرکت و جنبشـی، در خدمت قدرتمندان و دولت‌مردان قرار بگیـرد، هرگـز فرجـام نیکـی در انتظـارش نیسـت؛ چراکه دعوت، امری است دینی و خدایی که بالاتر و فراتر از هر صـاحب قـدرت و منصـبی می‌باشد.[1]

۱- فی ظلال القرآن (۲۴۷/۴)

هنگامی که مشرکان، پیرامون غار می‌گشتند و نزدیک بود که مهاجران را ببینند، پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه اطمینان خاطر دادند که: «خدا، با ما است.» ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: در غار، به رسول‌خدا ﷺ گفتم: «اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند.» رسول اکرم ﷺ فرمودند: (**ما ظنک یا أبابکر باثنین اللّه ثالثهما**)[1] یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومینشان، خدا است، چه می‌باشد؟»

خدای متعال، در قرآن کریم ماجرای غار را چنین ثبت فرموده است: ((إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾))

(توبه:۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خدواند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، نفر دوم از دو تن بود. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزندی، از سوی مشرکان برسد.) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت.) و خداوند، پیامبرش را با سپاهیانی یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله جل جلاله و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، باعزت و حکیم می‌باشد.»

پیامبر اکرم و رفیق دل‌سوزش، پس از گذشت سه شبانه‌روز و بعد از آن‌که مشرکان از یافتن آن‌ها، ناامید شده و دست از گشت‌های جستجوگرانه برداشته بودند، از غار بیرون شدند و به سوی مدینه حرکت کردند. پیش از این گفتیم که پیامبر و ابوبکر، به عبدالله بن اریقط اعتماد کرده و شترهایشان را به او سپردند و با او قرار گذاشتند پس از گذشت سه شب، در غار ثور به آن‌ها بپیوندد. عبدالله نیز به وعده‌اش عمل کرد و در موعد مقرر، سرِ قرارش حاضر شد و بی‌راهه را برای سفر انتخاب کرد تا کفار قریش، ردی از آنان نیابند.[2] رسول‌خدا ﷺ

۱- بخاری، شماره‌ی۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی۵۳۸۱

۲- المستفاد من قصص القرآن، زیدان (۱۰۱/۲)

در مسیر راه و در وادی (قدید)، جایی که خانه‌های خزاعه قرار داشت، با ام‌معبد (عاتکه بنت کعب خزاعی)[1] ملاقات کردند. او، خواهر حبیش بن خالد خزاعی است که درباره‌اش، قصه‌ی مشهوری روایت شده و راویان و سیرت‌نگاران، آن را نقل کرده‌اند. ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: «قصه‌ی این زن، مشهور می‌باشد و به طرق مختلف که برخی از آن‌ها، بعضی دیگر را قوت می‌بخشد، روایت شده است.»[2]

قریشیان، در اطراف مکه، جار زده بودند که هر کس، زنده یا مرده‌ی محمد(صلی الله علیه وسلم) را بیاورد، صد شتر، پاداش می‌یابد. این خبر، درمیان قبایل عرب اطراف مکه، پخش شد. سراقه بن مالک بن جعشم، به طمع دست‌یابی به جایزه‌ای که قریش برای دستگیری پیامبر صلی الله علیه وسلم، تعیین نموده بود، به جستجو پرداخت تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دستگیر کند و تحویل قریشیان دهد. اما خداوند متعال، با قدرت همیشه غالبش، چنان نمود که سراقه پس از تلاش بسیار به قصد دستگیری رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، به مدافع و پشتیبان آن حضرت تبدیل شود.

مسلمانان مدینه که از حرکت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به سوی شهرشان باخبر شده بودند، هر روز صبح، به محلی به نام (حره) می‌رفتند و تا ظهر به انتظار آن حضرت صلی الله علیه وسلم و استقبال از ایشان، می‌نشستند. روزی مسلمانان مدینه پس از انتظاری طولانی، به خانه‌هایشان بازگشته بودند. در آن روز یکی از یهودیان، برای انجام کاری، بالای قلعه‌ای رفته بود که چشمش، به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم افتاد؛ همراهان آن حضرت صلی الله علیه وسلم که لباس سفید بر تن داشتند، در سراب و بازتاب نور خورشید، دیده نمی‌شدند. آن یهودی، نتوانست خودش را کنترل کند و با صدای بلند بانگ برآورد: «ای عرب‌ها! رییس و سرداری که انتظارش را می‌کشیدید، آمد.» مسلمانان، فوراً سلاح‌هایشان را برداشتند و به استقبال رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شتافتند و در حره، با ایشان ملاقات کردند. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم تغییر مسیر داده و همراه مسلمانان، به محله‌ی بنی‌عمرو

۱- ابن‌کثیر، نام ام‌معبد را عاتکه بنت کعب ثبت کرده و به نقل از ابن‌اسحاق آورده که نامش، عاتکه بنت خلف بن ربیعة بن اصرم بوده است. اموی نیز نام ام‌معبد را عاتکه بنت تبیع گفته و سهیلی، نام این بانو را عاتکه بنت خلد (خالد) از طایفه‌ی بنی‌کعب (قبیله‌ی خزاعه)، دانسته است.[مترجم]

۲- البداية و النهاية (۱۸۸/۳)؛ ماجرای ام‌معبد از این قرار است که چون رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در مسیر هجرت با او ملاقات کردند، ام‌معبد گفت: «به خدا سوگند که ما، هیچ غذا و حیوان شیردهی نداریم؛ گوسفندان ما، شیرده نیستند.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم از او خواستند تا گوسفندانش را بیاورد و سپس دست مبارک را بر پستان گوسفندان کشیده و دعا کردند که در پی آن پستان‌ها،پر از شیر شد؛ آن‌گاه به ام‌معبد فرمودند: «از این شیر بنوش.» شرح داستان ام‌معبد را نگاه کنید در: دلائل النبوة (۴۹۱/۲)، طبقات ابن‌سعد (۲۳۰/۱) و البداية و النهاية (۱۵۲/۳) چاپ دار احیاء التراث بیروت.[مترجم]

بن عوف رفتند. ورود پیامبر ﷺ به مدینه و استقبال مسلمانان از ایشان، در روز دوشنبه[۱] و در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست.[۲] ابوبکر رضی الله عنه برای مردم برخاست و رسول اکرم ﷺ نشسته بودند. انصار، گروه گروه به ملاقات ایشان می‌آمدند؛ اما کسانی که پیامبر ﷺ را پیش از آن ندیده بودند، به ابوبکر رضی الله عنه خوشامد می‌گفتند تا این‌که نور آفتاب، بر رسول‌خدا ﷺ افتاد و ابوبکر رضی الله عنه برای آن‌که آن حضرت ﷺ، زیر سایه قرار بگیرند، عبایش را بالای سر ایشان گرفت و بدین ترتیب مردم، پیامبر ﷺ را شناختند.[۳]

روزی که رسول‌خدا ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه به مدینه رسیدند، روز شادی بود؛ روز هیجان و روز سرور؛ روزی که مدینه هرگز مانند آن را به خود ندیده بود. مردم، بهترین لباس‌هایشان را پوشیده بودند و گویی، روز عید بود و واقعاً هم عید بود. چراکه در آن روز اسلام از فضای تنگ و بسته‌ی مکه به مدینه‌ی فراخ و باز، انتقال یافت تا آن سرزمین مبارک، مرکز نشر و گسترش اسلام شود و آیین محمد مصطفی ﷺ به دیگر بلاد و سرزمین‌ها انتشار یابد. مردم مدینه، آن فضل و احسانی را که خداوند، بر آنان نموده بود، دریافتند و احساس کردند که خداوند، واقعاً آنان را دوست داشته که ایشان را به چنین افتخاری، مفتخر و مخصوص گردانیده است. آنان، به این می‌بالیدند که شهرشان، پذیرای رسول‌خدا ﷺ و یاران مهاجرش و مرکز نصرت و یاری اسلام شده تا زودزمانی پایگاه و پایتخت نظام اسلامی همه‌جانبه‌ای گردد که بنیادی بس محکم دارد و از ارزش‌هایی بس والا برخوردار است. به همین خاطر بود که مردم مدینه در کمال شادی و هیجان و با ندای لا اله الا الله به استقبال پیامبر اکرم ﷺ رفتند و به اشکال گوناگون، به آن حضرت ﷺ خوشامد گفتند و سلام کردند.[۴] پس از این استقبال باشکوه و بزرگی که مانند آن، در تاریخ انسانیت یافت نمی‌شود، رسول‌خدا ﷺ به راه افتادند و در خانه‌ی ابوایوب انصاری رضی الله عنه، منزل گزیدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مهمان خارجه بن زید انصاری رضی الله عنه شد.

با وجودی که سفر رسول‌خدا ﷺ با مشکلات و سختی‌های زیادی همراه بود، اما ایشان بر تمام سختی‌های فراروی خود در جریان هجرت، پیروز شدند تا هجرتشان، طلیعه‌ی

۱- حافظ ابن‌حجر می‌گوید: گفته‌ی صحیح درباره‌ی روز ورود رسول‌خدا ﷺ به مدینه، دوشنبه می‌باشد و این‌که عده‌ی اندکی، روز جمعه گفته‌اند، نادرست به نظر می‌رسد. (الفتح،۵۴۴/۴)

۲- الهجرة فی القرآن الکریم، ص۳۵۱

۳- مرجع سابق، ص۳۵۲

۴- الهجرة فی القرآن، ص۳۵۳

آینده‌ای درخشان برای امت و حکومتی باشد که توانست تمـدن انسـانی شکوهمندی را بـر پایه‌ی ایمان، تقوا، نیکی و عدالت و دادگستری، بـه‌وجـود آورد و بـر دو قـدرت جهـانی آن زمان، یعنـی فـارس و روم غلبـه کنـد[۱]. صـدیقس از هنگـام طلـوع دعـوت تـا وفـات رسـول اکرمص، بازوی آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به‌خوبی از منابع و چشمه‌های نبـوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هـم‌نشـینی و هم‌راهی ابوبکرس با رسول‌خداص، ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستـی، آگـاهی و بیـداری، صـفا و صـمیمیت، عـزم و اراده‌ی آهنـین، اخلاص و فهم درست از دین و.... واکنش‌های درست و بجای ابوبکرس در جریـان وقـایع پس از رسول‌خداص (در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، گسیل لشـکر اسـامهس و جنـگ بـا مرتـدها)، نمادِ تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکرس را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و هم‌بستـگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند. هجرت ابوبکرس به همـراه رسول‌خداص، آموزه‌ها و نکات قابل پندی دارد؛ از جمله:

الف) خداوند متعال، می‌فرماید: «إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٠» (توبه:۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خدواند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت). هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزندی، از سوی مشرکان برسد.) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت.) و خداوند، پیامبرش را با سپاهیانی یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله‌ﻷ و سخن (و شریعت) الهی،

۱- الهجرة فی القرآن، ص۳۵۵

بالا و برتر است و خداوند، باعزت و حکیم می‌باشد.».. در این آیه، دلایلی در مورد فضیلت و جایگاه والای ابوبکرﷺ وجود دارد که می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱ــ خدای متعال، در این آیه به صراحت بیان می‌کند که کافران و مشرکان، رسول‌خداﷺ را از مکه بیرون راندند. بنابراین خروج و بیرون شدن ابوبکرﷺ به همراه پیامبر اکرمﷺ نیز واقعیتی است تاریخی که نشان می‌دهد، فشار مشرکان بر مؤمنان و از جمله ابوبکرﷺ سبب شده که ناگزیر به ترک مکه شوند.

۲ـ ابوبکرﷺ در این آیه، **صاحب** یعنی یار دل‌سوز پیامبر نامیده می‌شود. او، تنها یار رسول‌خداﷺ و یکی از آن دو نفری است که سومینشان، خدای متعال بود و در آن هنگام که نصرت و یاری الهی، بر پیامبرﷺ نازل شد، همراه ایشان بود. ابوبکر صدیقﷺ، از میان صحابهﷺ، تنها کسی است که به همراهی پیامبرﷺ در مواقع خاص مفتخر گردیده است. مواقعی از قبیل: *سفر هجرت. *همراهی با پیامبرﷺ و نگهانی از ایشان در سایه‌بانی که در جنگ بدر برای آن حضرتﷺ درست کردند. *همراهی با رسول‌خداﷺ به هنگام عرضه‌ی دعوت به قبایل عرب در موسم حج و.... تمام سیرت‌شناسان به این اذعان کرده‌اند که تنها ابوبکرﷺ در مواقع خاص و البته پرافتخار به همراهی پیامبر اکرمﷺ مفتخر شده است.

۳ـ بنا بر نص قرآن، ابوبکرﷺ تنها یار و همراه رسول‌خداﷺ در غار بود و از این‌رو «یار غار» نامیده می‌شود. بخاری و مسلم رحمهما الله از انسﷺ روایت کرده‌اند که ابوبکر صدیقﷺ فرموده است: هنگامی که در غار بودیم، به پاهای مشرکان نگریستم که بالای سرمان بودند؛ گفتم: «ای رسول‌خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند.» رسول‌خداﷺ فرمودند: (**یا أبابکر ما ظنک باثنین اللّه ثالثهما**)[۱] یعنی: «**ای ابوبکر!** گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومینشان، خدا است، چه می‌باشد؟» تمام اهل حدیث (حدیث‌شناسان)، این حدیث را صحیح دانسته‌اند و حتی دو نفر از آنان هم در مورد صحت و درستی این حدیث، با یکدیگر اختلاف ندارند. نص قرآن نیز، درستی این حدیث را تأیید می‌کند.[۲]

۴ـ ابوبکرﷺ، یار همیشگی رسول‌خداﷺ بوده است. آن چه در آیه، از ابوبکر به یار غار تعبیر می‌کند، بدین معنا نیست که ابوبکرﷺ، فقط یار غار پیامبر بوده و بس. بلکه ابوبکر

۱- بخاری، شماره‌ی۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی ۵۳۸۱

۲- منهاج السنة (۲۵۲،۲۴۱/۴)

صدیق، یار مطلق و همیشگی رسول‌خدا بوده و از چنان سابقه‌ای در هم‌صحبتی با رسول اکرم برخوردار است که به اتفاق نظر سیرت‌شناسان، شخص دیگری چنان سابقه‌ای در هم‌صحبتی با پیامبر ندارد. برخی از علما به این نکته تصریح کرده‌اند که: «فضایل و مناقب ابوبکر، ویژگی‌های خاص خود او و منحصر به فرد بوده و ابوبکر، در برخورداری از آن‌همه فضایل و ویژگی‌ها، شریک و همانندی ندارد.»[1]

۵ـ ابوبکر، یار دل‌سوز رسول‌خدا بوده است. لفظ ((لَا تَحْزَنْ)) که در این آیه به نقل از رسول اکرم خطاب به ابوبکر آمده، نشان می‌دهد که ابوبکر، دوست‌دار و یاور شفیق و دل‌سوز آن حضرت بوده است. ابوبکر از این ناراحت و دل‌نگران بود که مبادا رسول‌خدا کشته شوند و اسلام، از میان برود. به همین خاطر در سفر هجرت، گاهی پیشاپیش پیامبر حرکت می‌کرد و گاهی پشت سر آن حضرت؛ پیامبر اکرم دلیل این کارش را پرسیدند. ابوبکر گفت: «وقتی به فکر می‌افتم که ممکن است کفار، پیشاپیش ما کمین کرده باشند، جلو حرکت می‌کنم و هنگامی که به یاد تعقیب و جستجوی آن‌ها می‌افتم و این مسأله به خاطرم می‌رسد که ممکن است دشمن از پشت سر برسد، عقب حرکت می‌کنم (تا خطری متوجه شما نباشد و به شما آسیبی نرسد.)»[2] امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: ابوبکر گاهی پشت سر پیامبر راه می‌رفت و گاهی جلو و پیشاپیش آن حضرت؛ رسول‌خدا به او فرمودند: «تو را چه شده که چنین می‌کنی؟» ابوبکر گفت: «ای رسول‌خدا! (وقتی) از این می‌ترسم که کفار، از جلوی شما درآیند، پیشاپیش شما حرکت می‌کنم (و همین‌طور بر عکس.)» زمانی که به غار رسیدند، ابوبکر گفت: «ای رسول‌خدا! همین‌جا بمانید تا من، داخل غار را تمیز کنم.» ابوبکر وارد غار شد و در آن سوراخی دید و پایش را آن‌جا نهاد و سوراخ را بست و گفت: «ای رسول‌خدا! چنین کردم تا اگر گزنده‌ای در سوراخ باشد، پای مرا نیش بزند (و شما در امان باشید.)»[3]

آری، برای ابوبکر این‌که او زنده بماند و رسول‌خدا، کشته شوند، قابل تحمل نبود؛ به همین خاطر ابوبکر تمام داشته‌ها و جان و مالش را فدای آن حضرت کرد تا به همه‌ی مؤمنان، این درس بزرگ را آموزش دهد که هر مؤمنی، موظف به انجام چنین کار

۱- منهاج السنة (۲۵۲،۲۴۵/۴)

۲- ابوبکر الصدیق افضل الصحابة و احقهم بالخلافة، ص۴۳

۳- منهاج السنة (۲۶۲/۴)

سترگی است و بدون تردید که ابوبکرﷺ شایسته‌ترین مؤمنی بود که جان و مالش و بلکه تمام داشته‌هایش را در راه دعوت و دفاع از رسول‌خداﷺ نثار کرد.[۱]

۶ـ پیامد همراهی ابوبکرﷺ با رسول‌خداﷺ، این شد که به معیت و همراهی خدای متعال، مشرف و مفتخر گردد. وی، یگانه شخصیتی است که در قرآن کریم به معیت و همراهی خدا با او، تصریح شده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾. این کلمات، خیلی صریح به مشارکت ابوبکر صدیقﷺ با رسول‌خداﷺ در سفر هجرت و در معیت و یاری خدا، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که ابوبکرﷺ، تنها کسی است که به افتخاری این‌چنینی، مفتخر گردیده است. این آیه، بیان می‌دارد که خداوند متعال، رسول‌خداﷺ و ابوبکرﷺ را در برابر دشمنانشان یاری رسانده و آنان را همراهی می‌فرماید. رسول اکرمﷺ در غار، به ابوبکر صدیقﷺ اطمینان خاطر دادند که خداوند، من و تو را نصرت می‌کند و در مقابل دشمنان، به ما محبت کرده و عزیزمان می‌دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ۝٥١ ﴾ (غافر:۵۱)

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (همچنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، بپا خیزند، یاری می‌کنیم.»

آری! این، انتهای ستودگی ابوبکر صدیق است. چراکه رسول‌خداﷺ به او می‌گویند: «خدا، با ما است». و گویی درباره‌اش گواهی می‌دهند که او، در کنار آن حضرتﷺ از چنان ایمانی برخوردار است که نصرت و معیت الهی را در پی دارد؛ آن هم در موقعیتی که تنها مؤمنان راستین، از سوی خدا یاری می‌شوند و سایر مخلوقات خدا، مشمول نصرت و یاری پروردگار نمی‌گردند.[۲]

دکتر عبدالکریم زیدان، ضمن اشاره به معیتی که در این آیه آمده، می‌گوید: این معیت که در ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ به آن اشاره شده، والاتر و ارزشمندتر از آن معیتی است که خدواند، در مورد پرهیزکاران و نیکوکاران، فرموده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ۝١٢٨ ﴾ یعنی: «بی‌گمان خداوند، همراه تقواپیشگان و نیکوکاران است.».. معیتی که در ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ به آن اشاره شده، عبارت است از نصرت، رحمت و مدد

۱- منهاج السنة (۲۶۳/۴)

۲- منهاج السنة (۲۴۲/۴)

الهی که تنها رسول‌خدا ص و یارش ابوبکر صدیق س، به آن مختص گردیده‌اند. معیتی که در آیه‌ی «﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾» به آن اشاره شده، مقید به شرایطی چون تقواپیشگی و نیکوکاری می‌باشد؛ اما معیتی که خدای متعال، بهره‌ی پیامبر اکرم ص و یارش نمود، نوعی از همراهی الهی بود که صرفاً مخصوص این دو بزرگوار بود و در قالب نشانه‌های خارق‌العاده و فراتر از حد تصور نمودار گشت.[1]

۷ـ بر اساس این آیه، کاملاً روشن می‌شود که ابوبکر س، به هنگام نزول سکینه و آرامش و نصرت الهی، همراه پیامبر اکرم ص بوده است. آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید: «﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا﴾»

اگر به دو نفر که همراه یکدیگرند و یکی از آنان را هراس برداشته، نصرت و آرامشی برسد، بی‌گمان شخص هراسان، با حضور در آن‌جا بهره‌ی وافری از نصرت و آرامش نازل‌شده، می‌برد. آن‌چه در آیه به بیان حزن و هراس ابوبکر س می‌پردازد، فقط به خاطر بیان وضع و حال وی نمی‌باشد. چراکه وقتی رسول‌خدا ص کاملاً آرام و آسوده‌خاطر بودند، دیگر ضرورتی برای نزول سکینه بر ایشان وجود نداشت. از این‌رو این آیه، ضمن این‌که به وضع و حال ابوبکر س اشاره می‌کند، به بیان نزول آرامش و تأیید و نصرت پیامبر اکرم ص نیز می‌پردازد تا روشن شود که ابوبکر صدیق س نیز از این آرامش و نصرت نازل‌شده بهره‌مند بوده است. بنابراین نزول سکینه و آرامش و هم‌چنین نصرت و امداد غیبی برای یار و همراه پیامبر ص، بسی بزرگ‌تر و فراتر از کمک‌های غیبی برای دیگران می‌باشد. چنین طرز بیانی، از بلاغت قرآن و ساختار فصیح و رسای کلام خدا و شیوه‌ی تأمل برانگیز آن است.[2]

ب) برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی رسول‌خدا ص و ابوبکر صدیق س، در جریان هجرت، نکته‌ی قابل توجه و نمایانی است. هر کس در ماجرای هجرت پیامبر و یارش، بیندیشد، به وجود یک برنامه‌ریزی منظم و دقیق در جریان هجرت و هم‌چنین تدارک مقدمات سفر از آغاز تا پایان آن، پی می‌برد. بازبینی جریان هجرت، نشان می‌دهد که هدفمندی و برنامه‌ریزی، یکی از مسایل مهم و مورد توجه رسول‌خدا ص در تمام فعالیت‌هایش بوده که از طریق وحی، قوت می‌گرفته و سامان‌دهی می‌شده تا دست‌یابی به اهداف خجسته‌ی فراروی پیامبر ص عملی و ممکن گردد. برنامه‌ریزی در کارها و فعالیت‌ها، بخشی از سنت رسول اکرم ص است و این وظیفه را فراروی هر مسلمانی می‌نهد که در انجام

۱- المستفاد من قصص القرآن (۲/۱۰۰)

۲- منهاج السنة (۴/۲۷۲)

مسؤولیت‌هایش، به آن توجه نماید. کسانی که می‌پندارند برنامه‌ریزی، ردیف‌بندی و مقدمه‌چینی و سنجش‌گری در انجام کارها، سنت نیست، و یا گمان می‌کنند که باید هر کاری را بی‌پروا و بدون برنامه، انجام داد و گذاشت تا هر کاری، روالش را طی کند، قطعاً به اشتباه رفته و نسبت به خود و دیگران، بد روا داشته‌اند.[1]

هنگامی که وقت هجرت، فرارسید و به پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه داده شد تا این سفر خجسته را آغاز کند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقداماتی در این زمینه انجام دادند که نشان‌گر برنامه‌ریزی دقیق و منظمی می‌باشد تا این سفر مهم، با وجود سختی‌ها و پسامدهای سخت و شدید، با موفقیت کامل به انجام برسد. هر یک از مسایل مربوط به هجرت، با دقت تمام، مورد بررسی قرار گرفت که برای مثال، نمونه‌های زیر را می‌توان نام برد:

۱ـ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، بر خلاف عادت گذشته‌اش، سرِ ظهر و هنگام نیم‌روز به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت که هوا، بسیار گرم بود و کسی هم در کوچه‌های مکه رفت و آمد نمی‌کرد تا کسی، ایشان را نبیند و قصد آن حضرت در مورد هجرت، به‌سان یک راز، پوشیده بماند.

۲ـ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مطابق رسم آن زمان، چهره‌شان را پوشاندند تا شناخته نشوند. پوشیدن سر و صورت در آن زمان، شیوه‌ای کاربردی و مناسب بود که افراد برای عدم شناحته شدن، در پیش می‌گرفتند.

۳ـ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به ابوبکر فرمودند: «کسانی را که این‌جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد که این‌ها فرزندان من هستند. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در حضور خانواده‌ی ابوبکر، صرفاً از فرمان و اجازه‌ی خدا درباره‌ی هجرت سخن گفتند و جزئیات هجرت را در حضور همه، بیان نکردند.

۴ـ خروجشان از خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه، شبانه و از درب یا پنجره‌ی پشت منزل بود.

۵ـ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، در سفر هجرت و در تمام جنبه‌ها، کاملاً محتاط و هشیار عمل کردند؛ از بی‌راهه رفتند و راهنمایی خبره و کارآزموده به‌کار گرفتند که راه‌ها و گذرگاه‌های مختلف بیابان را یاد داشت. از آن‌جا که آن راهنما مشرک بود، این نکته روشن می‌شود که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، از دانش و توانمندی‌های غیرمسلمانان تا زمانی که مصلحتی در آن بود، استفاده می‌کرده‌اند. آقای عبدالکریم زیدان، به ضابطه‌ی مهمی درباره‌ی کمک خواستن از مشرک یا به خدمت گرفتن وی اشاره کرده و گفته که در این مورد، اصل بر عدم جواز است ولی این اصل، استثنا نیز دارد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را با شرایط مشخصی،

۱- الأساس في السنة، نوشته‌ی سعید حوی...

روا می‌کند. این شرایط، عبارتند از: *مصلحتی در کمک گرفتن از غیرمسلمان وجود داشته باشد؛ به عبارتی مصالح کمک‌خواهی از غیرمسلمان، بر خطرات احتمالی آن غالب باشد. *کمک گرفتن از غیرمسلمان، هیچ آسیب و یا خطری برای دعوت و ارزش‌های آن نداشته باشد. *غیرمسلمانی که از او کمک خواسته می‌شود، کاملاً قابل اعتماد باشد. *ضرورتی شدید وجود داشته باشد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را ناگزیر گرداند. باید دانست که در صورت نبود هر یک از شرایط مذکور، کمک گرفتن از غیرمسلمان، جایز نیست.[۱]

ابوبکر صدیقﷺ فرزندانش را به اسلام دعوت داد و به فضل الهی از این کار بزرگ، موفق و سربلند درآمد. او، خانواده‌اش را در خدمت اسلام گماشت و از هر یک از آنان برای به انجام رسیدن هجرت پیامبرﷺ کار گرفت. وی، در برنامه‌ی هجرت با شرح مسؤولیت هر یک از فرزندانش، آنان را در اجرای نقشی فعال و مهم و حضوری عملی در این جریان مبارک و فرخنده‌ی تاریخی، سهیم کرد:

۱ـ نقش عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنهما در سفر هجرت

عبداللهﷺ نقش خبررسانی به پیامبرﷺ و ابوبکر صدیقﷺ را ایفا کرد. وی، روزها برای کسب اطلاعات از تحرکات و اقدامات قریش، به میان آن‌ها می‌رفت و اطلاعات به دست آمده را به پیامبرﷺ گزارش می‌داد. عبدالله بر محبت دین و تلاش برای یاری دین، پرورش یافته و در پهنه‌ی فعالیت دعوتی، دارای بصیرت، هوش و ذکاوت بالایی بود. این‌ها، نشان‌دهنده‌ی توجه و غم‌خوارگی ابوبکرﷺ نسبت به تربیت عبداللهﷺ می‌باشد. ابوبکر، نقش پسرش را در هجرت مشخص نمود و او نیز به‌خوبی از عهده‌ی مسؤولیتش برآمد. عبداللهﷺ به میان قریشیان می‌رفت و پس از کسب اطلاعات از گفته‌ها و تحرکات آن‌ها، شبانگاه به غار رفته و پیامبرﷺ و پدرش را از دسیسه‌ها و برنامه‌های اهل مکه باخبر می‌کرد. عبداللهﷺ به‌خوبی از پسِ این مسؤولیت برآمد و چنان هوشمندانه، این کار را انجام داد که هیچ یک از کفار مکه به او شک نکرد. وی، شب‌ها را در کنار غار به پاسبانی می‌پرداخت و سپیده‌دم به مکه بازمی‌گشت تا کسی به خاطر نبودش در مکه، شک نکند.[۲]

۱- المستفاد من قصص القرآن (۱۴۵/۲،۱۴۴)

۲- السیرة الحلبیة (۲۱۳/۲)؛ البدایة و النهایة (۱۸۲/۳)

۲ـ نقش عایشه و اسماء رضی الله عنهما در سفر هجرت

حضور فعال و مؤثر اسماء و عایشه رضی الله عنهما در سفر هجرت پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه، ناشی از تربیتی بود که بر اساس آن، به دست پدر بزرگوارشان پرورش یافته بودند. آنان، هنگام رفتن رسول‌خدا ﷺ به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه از فرمان هجرت، اطلاع یافتند و بلافاصله برای رسول‌خدا ﷺ و پدرشان، زاد و توشه‌ی سفر و غذا آماده کردند. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «من و اسماء، فوراً برای رسول‌خدا ﷺ و پدرمان، بار و بُنه‌ی سفر (و غذا) آماده کردیم و آن را در یک کیسه‌ی چرمی گذاشتیم؛ اسماء، تکه‌ای از دامنش را جدا کرد تا دهانه‌ی کیسه را ببندد و از آن‌جا به (ذات‌النطاقین= صاحب دو دامن) نامیده شد.»[1]

۳ـ رازداری اسماء رضی الله عنها

اسماء رضی الله عنها در جریان هجرت، نقش مسلمان فهیمی را ایفا کرد که حقیقت و طبیعت دینش را شناخته است. او، اسرار دعوت را فاش نکرد و به همین خاطر متحمل اذیت و آزار فراوانی شد. خودِ اسماء رضی الله عنها می‌گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون شدند، عده‌ای از قریشیان و از جمله ابوجهل بن هشام، به خانه‌ی ما آمدند و درِ خانه ایستادند. من، بیرون خانه رفتم؛ آنان، از من پرسیدند: ای دختر ابوبکر! پدرت کجا است؟ گفتم: به خدا نمی‌دانم، اینک پدرم کجاست؟ ابوجهل که آدم پلید و بدی بود، چنان بر صورتم نواخت که از شدت سیلی‌اش، گوشواره‌ام افتاد....»[2]

اسماء رضی الله عنها به تمام زنان مسلمان در همه‌ی زمان‌ها، این درس بزرگ را آموخت که باید اسرار مسلمانان را از دشمنان پنهان بدارند. او، در مقابل سرکش تبه‌کاری چون ابوجهل، استوار و پابرجا ایستاد و اسرار هجرت و دعوت را فاش نکرد.

٤ـ نقش اسماء رضی الله عنها در برقراری آرامش در خانه

ابوبکر رضی الله عنه با تمام دارایی‌اش که مانده‌ی ثروت پیشینش بود_معادل پنج یا شش‌هزار درهم_ به همراه رسول‌خدا ﷺ هجرت کرد. ابوقحافه، به خانه‌ی پسرش رفت تا به نوه‌هایش سر بزند و احوال آنان را بپرسد. او که بینایی‌اش را از دست داده بود، گفت: «به خدا سوگند، گمان من، این است که ابوبکر، گذشته از جفایی که در حق خود کرده، تمام ثروتش را با خود برده و شما را هم در مشقت انداخته است.» اسماء رضی الله عنها گفت: «نه، پدربزرگ؛ بلکه

۱- البداية و النهاية (۱۸۴/۳)

۲- الهجرة النبوية المباركة، ص۱۲۶

پدر، برای ما خیر[1] زیادی گذاشته است.» ماجرا را از زبان خود اسماء رضی الله عنها دنبال می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «مقداری سنگریزه در طاقچه‌ای گذاشتم که پدرم، پول‌هایش را آن‌جا می‌گذاشت و پارچه‌ای رویش انداخته و دست پدربزرگم را گرفتم و گفتم: دستتان را روی این پول‌ها بگذارید. او، دستش را روی پارچه گذاشت و گفت: «حالا که ابوبکر، برای شما پولی گذاشته، مشکلی نیست؛ با این پول‌ها، گذران شما می‌شود.» اسماء رضی الله عنها می‌افزاید: «به خدا قسم که پدر، چیزی برایمان نگذاشته بود و من، فقط می‌خواستم پدربزرگ پیرم را آرام کنم.»[2]

آری، اسماء رضی الله عنها، با هوشِ سرشارش، حرمت پدرش را در نزد پدربزرگش حفظ کرد و به او نگفت که ابوبکر، تمامِ مالش را با خود برده است؛ بلکه پیرمرد را آرام کرد و به او اطمینان خاطر داد که در نبود پدرشان، مشکلی ندارند. اسماء رضی الله عنها دروغ نگفته بود؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه واقعاً برای آن‌ها خیر فراوانی گذاشته بود؛ او، برایشان ایمانی چون کوه گذاشته بود که هرگز نلرزید و در برابر طوفان سختی‌ها، تکان نخورد؛ ایمانی که دارایی و نداری، در آن تأثیری نمی‌گذاشت. آری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خانواده‌اش، یقین و باوری استوار به جای نهاد که قابل وصف و اندازه نیست. ابوبکر رضی الله عنه در وجود فرزندانش، آن‌چنان همت و اراده‌ی بزرگی ایجاد نمود که تنها به ارزش‌های والا می‌اندیشیدند و به امور معمولی و پیش پاافتاده و بی‌ارزشی چون دنیا، هیچ توجهی نداشتند. ابوبکر رضی الله عنه خانه و خانواده‌ای نمونه ایجاد کرد که پیدایش دوباره‌ی چنان خانواده‌ای، دور از امکان به نظر می‌رسد و یافتن خانواده‌ای، هم‌سان و همانند خانواده‌ی ابوبکر رضی الله عنه مقدور و میسر نیست.

اسماء رضی الله عنها با این مواضع و نشانه‌های روشن و پرافتخاری که در جریان دعوت و حرکت اسلامی از خود نشان داده، الگویی مناسب برای زنان و دختران مسلمانی قرار گرفته که اینک بیش از هر زمانی، نیازمند الگوگزینی از این بزرگ‌بانوی مسلمان هستند و باید راه و منش او را در پیش بگیرند. اسماء رضی الله عنها در مکه ماند و هیچ‌گاه از سختی‌ها و تنگناهای زندگی شکایت نکرد و به مخلوقی، عرض نیاز ننمود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، زید بن حارثه و ابورافع رضی الله عنهما را با دو شتر و پانصد درهم به مکه فرستادند تا این‌ها، دختران

۱- کلمه‌ی خیر به معنای مال و ثروت (پول) نیز می‌باشد و ابوقحافه، از این سخن نوه‌اش پنداشت که منظور اسماء، پول است.

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۰۲/۲)

آن حضرت ﷺ (فاطمه و ام‌کلثوم) و همسر ایشان سوده بنت زمعه و هم‌چنین اسامه بن زید و برکه ملقب به ام‌ایمن را با خود از مکه به مدینه ببرند. عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه نیز خانواده‌اش را برداشت و بدین ترتیب خانواده‌ی ابوبکر رضی الله عنه، در مصاحبت و همراهی این‌ها، از مکه به مدینه هجرت کردند.[1]

۵ ـ نقش عامر بن فهیره، خدمت‌گزار و آزادشده‌ی ابوبکر در هجرت

معمولاً خیلی از مردم، نسبت به خدمت‌کارانشان، کوتاهی می‌کنند و به آنان اهمیتی نمی‌دهند. اما دعوت‌گران و مردمان نیک، چنین رویه‌ای ندارند؛ آن‌ها، تمام تلاششان را برای هدایت و راهنمایی دیگران به‌کار می‌برند. ابوبکر رضی الله عنه نیز خادمش عامر بن فهیره رضی الله عنه را تربیت دینی نمود و نسبت به آموزش او، توجه خاصی داشت. همین کوشش ابوبکر رضی الله عنه برای آموزش و پرورش عامر رضی الله عنه، او را جان‌فشانی بار آورد که حاضر بود برای اسلام و خدمت دین، از جانش بگذرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان هجرت، نقش مهمی به عامر رضی الله عنه داد؛ عامر رضی الله عنه، گوسفندان ابوبکر را در اطراف مکه می‌چراند و هشیارانه و بی‌آن‌که بی‌تدبیری نماید، گوسفندان را به سوی غار ثور می‌برد تا پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه از گوشت و شیر گوسفندان بخورند. کار دیگری که عامر رضی الله عنه می‌کرد، این بود که گوسفندان را به دنبال عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه به راه می‌انداخت تا رد پایی از عبدالله به‌جا نماند. این‌ها، نشانه‌ی فراست و ذکاوت عامر رضی الله عنه در انجام اموری است که موفقیت سفر هجرت را به دنبال داشت.[2]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همه آموخت که مسلمانان راستین، توجه خاصی به خدمت‌کارانشان می‌کنند و برایشان فرقی نمی‌کند که آن‌ها کجایی و چه رنگی باشند. ابوبکر رضی الله عنه به همه یاد داد که مسلمان، حقوق انسانی خدمت‌کارش را محترم می‌شمارد و او را آموزش اسلامی می‌دهد تا به خواست خدای متعال، خدمت‌گزار دین گردد و آن‌گونه که باید و شاید، عهده‌دار خدمت به دین و دعوت شود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خانواده‌اش را در جریان هجرت به‌سان سربازانی در خدمت رسول‌خدا ﷺ قرار داد. این نکته، بیان‌گر توجه ویژه‌ی ابوبکر رضی الله عنه به مسایل هجرت و دعوت و دوراندیشی وی در این زمینه می‌باشد که شیوه‌های درست و ظرفیت‌های مختلف را در مسیر خدمت به اسلام قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه در جریان دعوت به هر یک از افراد، مسؤولیت مناسب و بجایی داد و تمام شکاف‌هایی را که موجب آسیب‌پذیری دعوت می‌شد، بست و

۱- تاریخ طبری (۱۰۰/۲)؛ الهجرة النبویة المبارکة، ص۱۲۸

۲- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۱۱۵

با پوششی مناسب، تمام نیازهای دعوت را برآورده کرد و بدون زیاده‌روی، به نیروهای مشخص و معدودی بسنده نمود. رسول‌خدا ﷺ تا آن‌جا که توانستند، اسباب و ابزار را به خدمت دعوت گرفتند تا عنایت الهی نیز همان‌گونه که انتظارش می‌رفت، با اقدامات آن حضرت ﷺ همراه شود و هجرت را به سرمنزل مقصود برساند.[۱]

بهره‌گیری از اسباب، به عنوان امری کاملاً عادی و بلکه واجب، بدین معنا نمی‌باشد که انسان، همیشه به نتیجه‌ی مورد دل‌خواه خود دست خواهد یافت؛ چراکه بازدهی هر کاری به خواست و اراده‌ی خداوند، بستگی دارد و بی‌گمان توکل به خدا، به عنوان یکی از ابزار دست‌یابی به نتیجه، خیلی مهم و ضروری می‌باشد. رسول اکرم ﷺ نیز تمام اسباب و ابزار لازم را برای به نتیجه رساندن هجرت، در نظر گرفتند و در عین حال به خدای متعال توکل کردند و از او خواستند تا تلاششان را به نتیجه برساند. دعای آن حضرت ﷺ پذیرفته شد و تلاش و حرکت ایشان، به ثمر نشست.[۲]

ج) گریه‌ی شادمانی ابوبکر رضی الله عنه، نشان افتخار این سرباز نمونه:

نشانه‌ها و آثار تربیت نبوی بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برهه‌های مختلف پدیدار گشت و او را سربازی نمونه در خدمت پیامبر ﷺ و اسلام قرار داد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آهنگ هجرت نمود، پیامبر اکرم ﷺ به او فرمودند: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» ابوبکر رضی الله عنه پس از شنیدن این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ، برای هجرت مقدمه‌چینی و برنامه‌ریزی کرد و اسباب لازم را فراهم نمود. او، دو شتر خرید و در خانه‌اش نگه داشت تا هنگام هجرت، آمادگی کافی داشته باشد. در صحیح بخاری رحمه الله تصریح شده است که ابوبکر رضی الله عنه، دو شتر را به مدت چهار ماه، علوفه می‌داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رهواری و پیشوایی امت پرورش یافته بود و با هوش و فراست وافرش می‌دانست که لحظه‌ی هجرت، بنا بر مسایل و ضرورت‌هایش، آنی و ناگهانی خواهد بود و از این‌رو باید پیشاپیش، اسباب و وسایل مورد نیاز را فراهم آورد. به همین خاطر شترهای سواری را آماده کرد و به آن‌ها علوفه داد، توشه‌ی سفر را فراهم کرد و خانواده‌اش را برای خدمت به پیامبر ﷺ مهیا نمود. زمانی که رسول‌خدا ﷺ به ابوبکر خبر دادند که اذن و فرمان هجرت، نازل شده، ابوبکر از فرط شادی گریست. عایشه رضی الله عنها می گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این‌که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که (از فرط شادی

۱- أضواء علی الهجرة، نوشته‌ی توفیق محمد، ص۳۹۳-۳۹۷

۲- من معین السیرة، ص۱۴۸

به خاطر همراهی با آن حضرت‌ در سفر هجرت) گریست.» گاهی شادی، در قالب گریه نمودار می‌شود:

ورد الکتـاب من الحبیب بأنّه   سیزورنی فاستعبرت أجفانی
غلب السرور علیّ حتی إننـی   من فرط ما قد سرنی أبکانی
یا عین صار الدمع عندک عادة   تبکین من فرح و من أحزانی

ترجمه: «نامه‌ای از دوستم رسیده که به زودی به ملاقاتم می‌آیـد؛ بـه خـاطر شـنیدن ایـن خبر، پلک‌هایم، اشک‌آلود شده و شادی، چنان مرا در برگرفته که از این خبر مسرت‌بخـش، به گریه افتاده‌ام. ای چشم! اشک ریختن و گریستن، برای تو عـادت شـده و تـو، از شـادی و اندوه، می گریی».

ابوبکر با شنیدن فرموده‌ی رسول‌خدا دریافت که در سفر هجرت، به همراهـی آن حضرت، مفتخر خواهد شد و خواهد توانست در آن سـفر ده روزه، هـر آن‌چـه دارد، بـه آقا و حبیـبش، محمـد مصـطفی تقـدیم کنـد؛ چـه سـعادتی، بـالاتر از ایـن سـعادت کـه ابوبکر از میان تمام زمینیـان و از بـین صـحابه‌ی کـرام، در سـفر خجسـته‌ی هجـرت بـه همراهی آقای مخلوقات، مفتخر گردید؟[1]

یکی دیگر از نشانه‌های محبت خالصانه‌ی ابوبکر با رسول‌خدا، آن‌جا جلوه نمـود که با رسیدن مشرکان به اطراف غار، او را هراس برداشت که مبادا به پیامبر اکرم تعرضی کنند. ابوبکر به عنوان سرباز نمونه و راستین پیشوای امینش، سزاوار نشـان افتخـاری اسـت که با بروز خطر، فقط برای رسول‌خدا نگران شد و اصلاً خـود را از یـاد بـرد و بـه خـود نیندیشید. دلیل این‌که ابوبکر در آن لحظات حساس و پرخطر، فقط نگران رسول‌خدا بوده، این‌که چنان‌چه او، بر خود بیمناک بود، در این هجرت سرنوشت‌ساز و پرخطر، با پیامبر اکرم، همراه نمی‌شد؛ زیـرا او، بـه‌خـوبی مـی‌دانسـت کـه اگـر دسـتگیر شـود، کـم‌تـرین مجازاتش اعدام است.[2] قطعاً ابوبکر نگران رسول‌خدا و آینده‌ی اسلام بـود و فقـط از این ترسید که مبادا پیامبر اکرم به دست مشرکان گرفتار شوند و آینده‌ی اسلام، به خطـر بیفتد.[3] ابوبکر صدیق در سفر هجرت، تمام جنبه‌های امنیتـی را در نظـر گرفـت. چنـان‌چـه

۱- التربیة القیادیة (۱۹۲/۲،۱۹۱)

۲- در قرآن کریم، به حزن و اندوه یار غار اشاره شده است، نه به خوف و هراس. برای درک بهتر و بیش‌تر ایـن موضوع، به تفاوت واژه‌های (حزن) و خوف) توجه کنید.(مترجم)

۳- السیرة النبویة دروس و عبر، نوشته‌ی سباعی، ص۷۱

شخصی در مسیر راه، از ابوبکرؓ پرسید: «این مرد، کیست؟» ابوبکرؓ پاسخ داد: «ره‌نمایی است که راه را به من نشان می‌دهد.» بدین‌سان پرسش‌گر، گمان کرد که منظور ابوبکرؓ، این است که شخص همراهش (رسول‌خداﷺ) راهنمای راه‌ها و گذرگاه‌ها است. در صورتی که منظور ابوبکرؓ، این بود که همراهش محمد مصطفیﷺ، به راه‌های خیر و سعادت راهنمایی می‌کند. ابوبکرؓ بی‌آن‌که دروغ بگوید، خود را از تنگنای دروغ رهانید و راز رسول‌خداﷺ را برملا نکرد. وی، در پاسخ پرشس‌گر، توریه نمود و دوپهلو سخن گفت تا آموخته‌ی امنیتی خود را به اجرا درآورد و جریان سری هجرت را فاش نکند؛ چراکه رسول‌خداﷺ، از پیش، سری بودن جریان هجرت را برایش تبیین نموده بودند.[1]

زیرکی و با هوشی ابوبکر صدیقؓ در برقراری پیوند عمیق و روحی با دیگران

ژرفای محبت سیطره‌یافته بر قلب ابوبکرؓ با رسول‌خداﷺ، در سفر هجرت نمایان می‌گردد. البته نگاهی به سیرت رسول‌خداﷺ نمایان‌گر محبت و دل‌دادگی تمام صحابهؓ به آن حضرتﷺ می‌باشد. این محبت خدایی، محبتی است خالصانه که از دل سرچشمه می‌گیرد و محبتی منافقانه نیست که ریشه‌اش دنیوی باشد و منفعتی گیتیانه یا ترس از چیزی در خود نهفته داشته باشد. یکی از زمینه‌های این محبت و دل‌باختگی نسبت به رسول‌خداﷺ ویژگی‌های شایسته‌ی آن حضرت در پهنه‌ی رهبری امت است. او، آن چنان بزرگوار بود که بیداری می‌کشید تا دیگران راحت بخوابند؛ سختی‌ها را به جان می‌خرید تا دیگران راحت باشند و گرسنگی می‌کشید تا دیگران سیر شوند؛ از شادی آنان شاد می‌گشت و از غم و اندوهشان غمگین. پس هر کس که به رضای خدا راه پیامبرﷺ و صحابهؓ را درتمام امور زندگیش در پیش بگیرد و خودش را در غم‌ها و شادی‌های دیگران سهیم بداند، محبوب و مورد احترام دیگران واقع می‌شود. این واقعیت، درباره‌ی مسؤولان و صاحب‌منصبان نیز صادق است.[2]

پیشوایی و قیادت درست و صحیح، می‌تواند قبل از هر چیز بر روح و روان انسان‌ها حکم براند و با ضمیر و درون آن‌ها رابطه برقرار کند. هر چه‌قدر پیشوا، نیک و شایسته باشد، به همان نسبت رعیت و زیردستانش نیز نیک و شایسته می‌شوند و هر اندازه پیشوا، اهل بذل و

۱- السيرة النبوية از سباعی، ص۶۸

۲- الهجرة النبوية از ابوفارس، ص۵۴

بخشش باشد، بیش‌تر در نزد دیگران محبوب می گردد. رسول‌خداﷺ بـه قـدری نسبت بـه پیروان و یارانشان دل‌سوز و مهربان بودند که پـس از آن رهسـپار مدینـه شـدند کـه بـیش‌تـر صحابه هجرت کرده بودند و تنها مستضعفان، بینوایان و کسانی که در تدارک سفر هجـرت بودند و کار مهمی داشتند، در مکه ماندند.[۱]

قابل یادآوری است که محبت ابوبکرؓ با رسول‌خـداﷺ بـه خـاطر رضـای خـدا بـود؛ چراکه مهم‌ترین شناسه‌ی تشخیص محبت و دوستی برای خـدا کـه همـان اخـلاص و راسـتی است، در دوستی ابوبکرؓ با پیامبرﷺ نمودار می‌باشـد. از آن‌جـا کـه محبـت ابـوبکرؓ بـا رسول‌خداﷺ مبنایی خدایی داشت، مورد قبول واقع شد و آیـات سـوره‌ی الليـل دربـاره‌اش نازل گشت. ابوبکرؓ از غیر خدا – نه از پیامبرﷺ و نه از دیگران – پاداش نخواست؛ بلکـه ضمن ایمان آوردن به رسول‌خداﷺ نصرت و یاریش نمود تا به خداوند نزدیکـی جویـد، از او پاداش بگیرد و با عمل به اوامر و نواهی پروردگار و با امید و ترس از وعـده و وعیـدش از رسول‌خداﷺ حمایت نماید.[۲]

ابوطالب عموی پیامبر هم رسول خداﷺ را دوست مـی داشـت امـا ایشـان را بـه خـاطر خویشاوندی و هوای نفس یاری و نصرت می دادند بخاطر همین خداوند عزوجل دوسـتی و یاری ابوبکر را قبول کرده و یاری و دوسـتی ابوطالـب را قبـول نکردنـد بلکـه ایشـان را وارد جهنم کردند برای اینکه مشرک شدند و عملشان بخاطر غیر الله بـود ایـن در حـالی بـود کـه ابوبکر هیچگاه اجر و پاداشی از رسول الله نخواستند و نه از غیر ایشـان بلکـه بـه پیـامبر ایمـان آوردند و ایشان را دوست داشتند و ایشان را در راه دعوت یاری دادنـد در حـالی کـه ایشـان اجرشان را فقط از الله می خواستند.

بیماری ابوبکر صدیقؓ به هنگام رسیدن به مدینه

هجـرت پیـامبرﷺ و یـارانشؓ از مکـه بـه مدینـه قربـانی بزرگـی بـود؛ چـرا کـه شـخص رسول‌خداﷺ درباره‌ی مکه چنین فرموده‌اند: « به خدا سوگند که تو بهترین و محبوب‌تـرین سرزمین خدا در نزد خدا هستی؛ اگر من مجبور به بیرون شدن از تو نبودم، هرگز تو را ترک نمی‌کردم.[۳] عایشه می گوید: « زهاب[۴] مدینه، خوب نبود و آبی نامرغوب داشـت و بـه همـین

۱- الهجرة النبوية المباركة، ص۲۰۵

۲- الفتاوی از ابن‌تیمیة (۲۸۶/۱۱)

۳- روایت ترمذی، کتاب المناقب باب فضل مکة (۷۲۲/۵) شماره‌ی۳۹۲۵

۴- زهاب به آبی می‌گویند که از چشمه، دره و یا شکاف زمین بیرون می‌شود.

خاطر در مدینه بیماری، شایع بود؛ بنابراین هنگـامی کـه رسـول‌خـداصلی الله علیه وسلم بـه مدینـه رسـیدند، یارانشان بیمار گشتند و خدای متعال آن حضرت را از بیماری مصون داشت. ابوبکر، عامر بن فهیره و بلال‌رضی الله عنهم که در یک خانه سکونت داشتند نیز به شدت تب کردند؛ از رسـول‌خـداصلی الله علیه وسلم اجازه خواستم به عیادتشان بروم که اجازه فرمودند. به قصد عیادت به خانه‌ای رفتم که آن‌هـا در آن اقامت داشتند؛ در آن زمان حکم حجاب بر ما نازل نشده بود. آنان، چنـان بیمـار شـده بودند که تنها خداوند از شدت بیماریشان آگاه است. به ابوبکر نزدیک شـدم و گفـتم: پـدر! حال شما چطور است؟ فرمود:

کلّ امریء مصبح فی أهله و الموت أدنی من شراک نعله

یعنی: «مرگ، به هر شخصی که درمیان خانواده‌اش، قـرار دارد، از بنـد کفـش هـم بـه او نزدیک‌تر است و هر شخصی، در آستانه مرگ می‌باشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند (حال پدرم چنان خراب است) که نمی‌داند چه می‌گویـد. سپس به عامر بن فهیره‌رضی الله عنه نزدیک شدم و گفتم: حالت چطور است؟ گفت:

لقد وجدت الموت قبل ذوقه إن الجبان حتفه من فوقه

کـلّ امریء مجـاهد بطوقـه کالثور یحمی جلده بروقه

یعنی: « مرگ را پیش از آن‌که آن را بچشم و بمیرم، یافتم؛ مـرگِ ترسـو همـواره بـالای اوست و او از مرگ می‌هراسد. هر شخص تنومندی تمـام تـوان و تلاشـش را بـرای مقابلـه و رویارویی با مرگ به کار می‌گیرد و چون حیوانی که با شاخ‌هـایش از خـود دفـاع مـی‌کنـد، برای رهایی از مرگ دست و پا می‌نماید.»

گفتم: به خدا قسم عامررضی الله عنه نمی‌داند، چه می‌گوید. هر گاه تب بلال‌رضی الله عنه قطع مـی‌شـد، بـه کنار خانه تکیه می‌داد و صدایش را بلند می‌کرد:

ألا لیت شعری هل أبیتن لیلة بـواد و حولی إذخر و جلیـل

و هل أردن یوماً میاه مجنـة و هل یبدون لی‌شامة و طفیل

یعنی: « ای کاش می‌دانستم که آیا شبی دگر در وادی مکه در حالی بسر خواهم کرد که پیرامون من اذخر و جلیل باشد و آیا روزی دگر گذرم بـر چشـمه‌سـار مجنـه مـی‌افتـد و آیـا دوباره مکه را درمیان دو کوه شامه و طفیل خواهم دید»؟

رسول‌خدا ﷺ را از این ماجرا باخبر کردم؛ ایشان دعا فرمودند: «**اللهم حبب إلينا المدينة كحبنا مكة أو أشد؛ و صححها و بارک لنا فی مدها و صاعها و انقل حمّاها و اجعلها بالجحفة**»[1]

یعنی: «خدایا مدینه را برایمان محبوب گردان؛ آن‌چنان‌که مکه را محبوبمان کرده‌ای و بلکه بیش‌تر؛ خدایا مدینه را آکنده از صحت و سلامتی فرما و در صاع و مدّ مدینه[2] (محصولات و فرآورده‌هایش) برکت و فزونی عنایت کن و بیماری و مرض را از این‌جا بردار و در جحفه بیفکن.»

خداوند متعال، دعای پیامبرش را پذیرفت و پس از آن مسلمانان از این بیماری رهایی یافتند و خدا چنین خواست تا مدینه، وطن ممتاز و ویژه‌ی مهاجرانی گردد که از جاهای گوناگون رهسپار مدینه شده بودند.[3]

رسول‌خدا ﷺ پس از آن‌که در مدینه مستقر شد، شروع به پایه‌ریزی و تثبیت ارکان حکومت اسلامی نمود؛ درمیان مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار فرمود، مسجد ساخت، به قصد اتمام حجت و محکم‌کاری، با یهودیان پیمان‌هایی منعقد کرد، سپاهیانی برای سرایا و گسیل به جنگ‌ها فراهم نمود و به زیرساخت‌های اقتصادی، آموزشی و تربیتی توجه و اهتمام خاصی ورزید. ابوبکر رضی الله عنه به عنوان وزیر باصداقت رسول‌خدا ﷺ در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی همواره در کنار پیامبر بود و از بذل مالش و یا مشورت و پیشنهاد دریغ نورزید.[4]

۱- بخاری، کتاب الدعوات، باب الدعاء یرفع الوبا و الوجع شماره‌ی ۶۳۷۲ ؛ جحفه: نام مکانی است.

۲- در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه به روایت بخاری (شماره‌ی ۶۷۱۴) آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «خدایا! در پیمانه، صاع و مدّ مردم مدینه، برکت عنایت کن.» (مترجم)

۳- التربیة القیادیة، (۳۱۰/۲)

۴- تاریخ الدعوة إلی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین، ص۱۲۱

مبحث چهارم
حضور و نقش ابوبکر صدیقﷺ در میادین جهاد

تاریخ‌نگاران و سیرت‌شناسان چنین نگاشته‌اند که ابوبکرﷺ در بدر و تمامی جنگ‌ها حضور داشته و هیچ نبردی را از دست نداده است. او در جنگ احد، هنگام عقب‌نشینی سپاهیان مسلمان، در کنار رسول‌خداﷺ استقامت ورزید. وی، پرچم‌دار لشکر اسلام در جنگ تبوک بود.[1]

ابن کثیر می‌گوید: سیرت‌شناسان در این هیچ اختلافی ندارند که ابوبکرﷺ در تمام صحنه‌های جهاد و در همه‌ی غزوات با رسول‌خداﷺ همراه بوده است.[2]

زمخشری می‌گوید: نام ابوبکرﷺ برای همیشه در کنار نام رسول‌خداﷺ یاد می‌شود؛ او از کوچکی رفیق و هم‌صحبت پیامبرﷺ بود و در بزرگسالی، اموالش را در راه خدا و رسول بذل و بخشش نمود؛ وی توشه و سواری رسول‌خداﷺ را در سفر هجرت فراهم کرد و ثروتش را در طول زندگیش برای آن حضرت صرف نمود؛ دخترش –عایشه– را به ازدواج پیامبرﷺ درآورد در سفر و حضر، ندیم و همراه ایشان بود و چون رسول‌خداﷺ درگذشت، ایشان را در خانه‌ی دخترش عایشه که محبوب‌ترین همسر پیامبر اکرمﷺ بود، به خاک سپرد[3].

سلمه بن اکوعﷺ می‌گوید: به همراه پیامبرﷺ در هفت غزوه شرکت کردم؛ در نُه سریه نیز شرکت نمودم که یک بار ابوبکرﷺ امیرمان بود و یک بار دیگر اسامهﷺ.[4]

در این مبحث به بررسی زندگی جهادی ابوبکرﷺ می‌پردازیم که چگونه به همراه پیامبرﷺ با جان و مالش وپیشنهادهای بی نظیرش جهاد نمود تا دین خدا را یاری کرده باشد.

نقش ابوبکرﷺ در جنگ بدر

جنگ بدر در سال دوم هجری روی داد که ابوبکرﷺ در آن به اشکال مختلف نقش فعالی داشت؛ مهم‌ترین نقش‌آفرینی‌های ابوبکرﷺ در این غزوه عبارتند از:

۱- الطبقات الکبری (۱۲۴/۱)؛ صفوة الصفوة (۲۴۲/۱)

۲- أسد الغابة (۳۱۸/۳)

۳- خصائص العشرة الکرام البررة، ص ۴۱.

۴- بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبی أسامة، شماره‌ی ۴۲۷۰

۱ ـ پیشنهاد جنگیدن با کفار

هنگامی که خبـر گریـز کـاروان تجـارتی قـریش و پافشـاری اشـراف و رؤسـای مکـه بـرای جنگیدن با پیامبر ﷺ به آن حضرت رسید، با صحابه وارد رایزنی و مشورت شدند[۱] که آیا با قریشیان بجنگند یا نه؟ ابوبکر رضی الله عنه برخاست و گفت: «خوبست که با آنان بجنگیم.» عمر رضی الله عنه نیز همین نظر را داشت[۲].

۲ ـ نقش ابوبکر رضی الله عنه در کسب اطلاعات از لشکر قریش

رسول‌خدا ﷺ به همراه ابوبکر رضی الله عنه برای کسب اطلاعاتی درباره‌ی لشکر قریش، در اطراف به گشت‌زنی پرداختند؛ در این میان با پیرمـردی روبـرو شـدند واز وی دربـاره‌ی لشـکر قـریش جست و جو نمودند و (بـرای آن‌کـه شـک پیرمـرد برانگیختـه نشـود،) از او دربـاره‌ی لشـکر محمد ﷺ و یارانش نیز پرس و جو کردند. پیرمرد گفت: «تا به من نگویید که شما کیسـتید، هیچ گزارشی به شما نمی‌دهم.» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «تو آن‌چه می‌دانی به ما بگو تا ما نیز خود را به تومعرفی کنیم.» پیرمرد گفت: «به من چنین خبر رسیده کـه محمـد ﷺ و یـارانش، در فلان روز حرکت کرده‌اند که اگر این خبر درست باشد، آنان اینک بایـد در فـلان مکـان باشند. هم‌چنین به من خبر رسیده که قریشیان، در فلان روز به راه افتـاده‌انـد کـه در صـورت صحت این خبر، آن‌ها اکنون باید به فلان مکان رسیده باشند.» پیرمرد پس از آن افزود: «مـن، شما را از آن چه می‌خواستید، باخبر کردم؛ پـس اینـک بـه مـن بگوییـد کـه شـما کیسـتید؟» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «ما از آب هستیم.» وسپس به همراه ابوبکر رضی الله عنه آن‌جا را ترک کردنـد و رفتند. پیرمرد، که به فکر فرو رفته بود، با خود می‌گفت: «منظورش از آب چه بـود؟! شـاید منظورش از آب، آب عراق بود.»[۳]

از این ماجرا به خوبی نزدیکی ابوبکر صـدیق رضی الله عنه بـا رسـول‌خـدا ﷺ نمایـان مـی‌گـردد و واضح می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه چگونه از آموزه‌های آن حضرت ﷺ بهره‌مند می‌شود.

۳ـ پاسداری از رسول‌خدا ﷺ در سایه‌بان

هنگامی که رسول‌خدا ﷺ از دسته‌بندی و مرتب‌نمودن صفوف مجاهدان فارغ شدند، به مقر فرماندهی بازگشتند؛ مقر فرماندهی، سایه‌بانی بود که بر فراز تپه‌ای مشرف به میدان نبرد ایجاد

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۹۵۲

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۴۴۷/۲)

۳- سیرة ابن‌هشام (۲۲۸/۲)

کرده بودند و ابوبکرؓ نیز درآن‌جا درکنارپیامبرﷺ حضور داشت و عده‌ای از جوانان انصار به فرماندهی سعد بن معاذ از آن حراست می‌کردند[1]. باری حضرت علیؓ دراین‌باره درمیان مردم سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم! شجاع‌ترین مردم کیست؟» آن‌ها گفتند: «شما ای امیر مؤمنان! علیؓ فرمود: «هیچ کس، با من مبارزه نکرده مگر آن‌که او را شکست داده‌ام؛ اما شجاع‌ترین مردم، ابوبکرؓ است. ما برای رسول‌خداﷺ سایه‌بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول‌خداﷺ در سایه‌بان بماند تا کسی از مشرکان به پیامبرﷺ حمله نکند؟ به خدا سوگند کسی جز ابوبکرؓ برای این منظور قدم پیش نگذاشت؛ وی برای پاسداری از رسول‌خدا ﷺدر حالی که شمشیر از نیام بیرون کشیده بود، بالای سر ایشان ایستاد و به هر کافری که قصد حمله به پیامبرﷺ را می نمود، حمله‌ور می‌شد. پس ابوبکرؓ شجاع‌ترین مردم است.»[2]

٤ـ حضور ابوبکر در کنار رسول‌خداﷺ، هنگام نزول بشارت نصرت و پیروزی اهل بدر

پس از آن‌که اسباب ومقدمات جنگ فراهم شد، رسول‌خداﷺ دست به دعا برداشتند و از خدا پیروزی و نصرتی را طلبیدند که پیش از آن وعده داده بود؛ ایشان چنین دعا فرمودند: **(اللهمَّ أَنْجزْ لی مَا وَعَدتَنِي، اللهمَّ إنْ تهْلك هَذِهِ الْعصَابة مِنْ أهلِ الإسْلامِ فَلاَ تُعْبَد فی الأرْضِ أبَدًا)** «خدایا! آن چه را به من وعده فرمودی به انجام رسان؛ خداوندا! اگر همین گروه اندک از مسلمانان نابود شوند، پس از این هرگز در زمین پرستش نخواهی شد.» رسول‌خداﷺ آن چنان دعا می‌کردند و خدا را به نصرت می‌طلبیدند که ردای ایشان افتاد. ابوبکرؓ آن را بر شانه‌های پیامبرﷺ گذاشت و گفت: «ای رسول‌خدا! دیگر بس است که قطعاً خداوند، آن‌چه را به شما وعده فرموده، عملی می‌سازد[3]. خدای متعال، همان دم آیه فرو فرستاد که: ((إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ))[4]

۱- مرجع سابق (۲۳۳/۲)

۲- البدایة و النهایة (۲۷۱/۳-۲۷۲)

۳- مسلم، کتاب الجهاد، باب الإمداد بالملائکة ببدر، شماره‌ی ۱۷۶۳ (۱۳۸۴/۳)

۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی۹: «زمانی را که (در جنگ بدر) از پروردگار خود نصرت و یاری طلب می‌کردید، (به یاد آورید که) درخواست شما را پذیرفت....»

در روایت ابن‌عباس رضی الله عنه چنین آمده است که رسول‌خدا، روز بدر دعا کردند: «بارخدایا! از تو می‌خواهم که وعده و پیمانت را به انجام برسانی؛ خداوندا! اگر چنین بخواهی که این جمع اندک از مسلمانان نابود شوند، دیگر پرستش نخواهی شد.» ابوبکر رضی الله عنه دست رسول‌خدا ﷺ را گرفت و گفت: «خداوند، شما را کفایت می‌کند.»

رسول‌خدا ﷺ در حالی از سایه‌بان بیرون شدند که این آیه بر زبانشان جاری بود: ﴿سَيُهۡزَمُ ٱلۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ٤٥﴾ [1] رسول‌خدا ﷺ مدتی را با التهاب و نگرانی در سایه‌بان به‌سر بردند و سپس برخاستند و فرمودند: «ای ابوبکر! تو را بشارت باد که نصرت الهی برای تو فرا رسید؛ این جبرئیل عليه السلام است که افسار اسبش را گرفته واو را چنان برای نصرت مسلمانان می‌تازاند که گرد و غبار به هوا برخاسته است.» سپس رسول‌خدا ﷺ به نزد مسلمانان رفتند وآنان را به جنگ و جهاد برانگیختند.[2]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این ماجرا، این درس بزرگ را فرا گرفت که برای نزول نصرت ویاری الهی به خلوت و تنهایی خویش فرو رود وبا تمام وجود خدایش را فراخواند و با صدق و اخلاص پیشانی به پیشگاه پروردگارش بساید و دو زانو به آستان کبریای الهی بنشیند و عرض نیاز نماید. این صحنه در حافظه، قلب و درون ابوبکر رضی الله عنه ماندگار شد تا در چنان لحظاتی و در چنان موقعیت‌هایی به آقایش محمد مصطفی ﷺ اقتدا کند. بدون تردید در فریادخواهی رسول خدا ﷺ به پیشگاه پروردگار متعال، آموزه‌ای بس بزرگ برای حاکمان، زمامداران و مسؤولان وتمام کسانی که می‌خواهند از پیامبر ﷺ و صحابه‌ی بزرگوارش الگو بردارند، وجود دارد.

زمانی که تابش خورشید شدت گرفت و گرد و غبار میدان نبرد به فضا برخاست وچکاچک شمشیرها بلند شد، رسول‌خدا ﷺ مردم را به جنگی شجاعانه فراخواندند؛ مجاهدان با یاد و ذکر خدا رویاروی کافران ایستادند؛ خود پیامبر اکرم ﷺ نیز گام در میدان نبرد نهادند و مبارزه‌ی سخت و سنگینی نمودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در کنار رسول‌خدا ﷺ بود[3] واز خود شجاعت بی‌نظیری به نمایش گذاشت. صدیق اکبر رضی الله عنه آن‌چنان برای مبارزه با کفار آماده بود که تنها به سرفرازی اسلام می‌اندیشید و راضی بود برای این منظور با فرزندش نیز بجنگد؛ عبدالرحمن پسر ابوبکر رضی الله عنهما در جنگ بدر در جرگه و لشکر

۱- نگاه کنید به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قصة بدر (۶/۵) شماره‌ی۳۹۵۳

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۴۵۷/۲)، تاریخ الدعوة، ص۱۲۵

۳- البدایة و النهایة (۲۸۷/۳)

مشرکان قرار داشت و از جنگاورترین مردان قریش بود و در تیراندازی سرامد و مشهور. عبدالرحمن‌ﷺ پس از آن‌که مسلمان شد، به پدرش ابوبکرﷺ گفت: «در جنگ بدر شما در مقابل من قرار گرفتید و در تیررس من بودید، اما من جای دیگری رفتم و شما را نکشتم.» ابوبکر فرمود: «اگر تو درتیررس من قرار می‌گرفتی، حتماً تو را هدف قرار می‌دادم.»[1]

۵ ـ موضع ابوبکرﷺ در قبال اسیران بدر

ابن‌عباس‌ﷺ می‌گوید: زمانی که عده‌ای از کافران، در جنگ بدر اسیر شدند، رسول‌خداﷺ به ابوبکر و عمر فرمودند: **(ما ترون فی هؤلاء الأساری؟)** یعنی:«نظر شما درباره‌ی این اسیران چیست؟» ابوبکرﷺ گفت: «ای پیامبر خدا! این‌ها، با مسلمان‌ها خویشاوند و پسرعمو هستند؛ بنابراین پیشنهاد من این است که از آنان فدیه بگیریم و با آن، توان خود را در مقابل کفار بالا ببریم؛ علاوه بر این شاید خدا خواست که این‌ها نیز مسلمان شوند.» رسول‌خداﷺ فرمودند: «عمر! نظر تو چیست؟» عمرﷺ گفت: «نه ای رسول‌خدا، به خدا سوگند که با ابوبکرﷺ در این‌باره موافق نیستم؛ بلکه پیشنهاد می‌کنم به ما اجازه دهید تا گردن‌هایشان را بزنیم؛ به علی‌ﷺ اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند؛ به من اجازه دهید تا گردن نزدیکان خود را بزنم؛ چرا که هر یک از این‌ها رهبران و لشکریان کفر هستند.» رسول اکرمﷺ نظر ابوبکرﷺ را پذیرفتند. روز بعد رسول‌خداﷺ و ابوبکرﷺ را دیدم که نشسته‌اند و می‌گریند؛ علت را جویا شدم و گفتم: ای رسول‌خدا! چرا شما و یارتان گریه می‌کنید؟ به من بگویید تا اگر بتوانم با شما همدردی کنم و بگریم و اگر نتوانستم برای ابراز همدردی با شما به خود ظاهر گریستن بگیرم. رسول‌خداﷺ فرمودند: «به خاطر پیشنهادی که دوستانت به من کردند تا از اسیران فدیه بگیرم، عذاب خداوند، نزدیک‌تر از این درخت (درختی که نزدیک پیامبرﷺ قرار داشت) برایم نمایان شد». خداوند متعال این آیات را فرو فرستاد: ((مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْـَٔاخِرَةَ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَّوْلَا كِتَٰبٌ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا۟ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾)) (انفال:۶۷-۶۹)

یعنی: «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد مگر آن‌که خوب دشمن را ضعیف گرداند و بر او غالب آید. شما، کالای ناپایدار دنیا را می‌خواهید و خداوند، سرای

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۹۴

آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد و خداوند، عزیز و حکیم است. اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد،) عذاب بزرگی به شما در مقابل آن‌چه (به عنوان فدیه از اسیران) گرفتید، می‌رسید. اکنون از آن‌چه به عنوان فدیه گرفته‌اید، (بدون دغدغه) حلال و پاکیزه بخورید و (همیشه) از خدا بترسید. بی‌گمان خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است.»

خداوند، پس از نزول این آیات، استفاده از غنیمت جنگی را برای مسلمانان حلال فرمود.[۱]

در روایتی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین آمده است: روز بدر رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به صحابه فرمودند: «درباره‌ی این اسیران چه نظری دارید؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! این‌ها اقوام و خویشان شما هستند؛ پس این‌ها را بگذارید و مهلتشان دهید تا شاید توبه کنند و خداوند، توبه‌شان را بپذیرد.» عمر رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! این‌ها، شما را بیرون کردند و به قرابت و خویشاوندی شما با خود نیز توجه نکردند؛ پس آنان را گردن بزنید.» عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! آنان را در شیله‌ای پر از هیزم ببرید و آن‌ها را به آتش کشید.» عباس که در میان آن جمع بود، گفت: «قرابت و خویشاوندیت را نادیده می‌گیری که این چنین نظر می‌دهی». رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نسبت به این پیشنهادها هیچ واکنشی نشان ندادند. برخی از مردم معتقد بودند که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه عمل می‌کنند و عده‌ای می‌گفتند که آن حضرت به رأی عمر رضی الله عنه عمل خواهند نمود؛ بعضی هم بر این باور بودند که پیامبر صلی الله علیه و سلم نظر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اجرا می‌کنند. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم که قبلاً آن‌جا را ترک کرده بودند، بازگشتند و فرمودند: (**إنَّ اللهَ لیلینُ قُلوبَ رجال فیه حتّی تکون ألین من اللّبنِ** و **إنَّ** الله لیشدّ قلوب رجالٍ فیه حتی تکون أشد مِن الحجارةِ و إنّ مثلک یا أبابکرٍ کمثل عیسی إذ قال: ((إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾)) و إنّ مثلک یا عمر کمثل نوحٍ إذ قال: ((رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾)) و إنّ مثلک کمثل موسی إذ قال: ((رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمْوَٰلًا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا۟ عَن سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا۟ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾)))

۱- مسلم، کتاب الجهاد و السیر،شماره‌ی۱۷۶۳ (۱۳۸۵/۳)

یعنی: «خداوند، قلب برخی را چنان نرم می‌کند که از شیر نیز نرم‌تر و رقیق‌تر می‌گردد و دل بعضی را چنان سفت و سخت می‌گرداند که از سنگ نیز سخت‌تر می‌شود. ای ابوبکر! تو مانند عیسی هستی که گفت: ﴿ إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾ ﴾[1] و تو ای عمر! همانند نوح هستی که دعا کرد: ﴿ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ ﴾[2] و همانا مثال تو همانند موسی (عليه السلام) می‌باشد که گفت: ﴿ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمْوَٰلًا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا۟ عَن سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا۟ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾ ﴾[3] [مسند احمد (۳۷۳/۱)؛ تفسیر ابن‌کثیر (۳۲۵/۲)]

رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم همواره هنگام مشورت و رایزنی با یارانش، ابتدا با ابوبکر رضی الله عنه گمانه‌زنی و مشورت می‌فرمود؛ گاهی به مشورت با ابوبکر رضی الله عنه بسنده می‌کرد و گاهی با یاران دیگرش نیز مشورت می‌فرمود. البته عادت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بر این بود که معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر میان مشورت ابوبکر رضی الله عنه و پیشنهادهای دیگران، به مشورت ابوبکر رضی الله عنه عمل می‌کرد.[4]

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ های احد و حمراء الاسد

مسلمانان، در جنگ احد با سختی‌های شدیدی روبرو شدند و به خاطر غفلتی که از برخی از آنان سرزد، نظم و توانشان در میدان نبرد از هم پاشید و کار به جایی انجامید که از اطراف پیامبر صلی الله علیه وسلم پراکنده شدند؛ در میان لشکر شایع شد که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شهید شده‌اند؛ این شایعه، اثری منفی بر صحابه گذارد و با واکنش و پیامد بدی همراه گشت؛ میدان نبرد وسیع

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی۱۱۸: «اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه بخواهی درباره‌شان حکم می‌کنی؛) و اگر از ایشان گذشت کنی (باز هم خود دانی که تو دانا و توانایی.)»

۲- سوره‌ی نوح، آیه‌ی۲۶: «پرودگارا! هیچ کسی از کافران را بر روی زمین زنده مگذار.»

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی۸۸: «و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت و ثروت داده‌ای که عاقبتش این شده تا (بندگانت را) از راه بدر کنند و گمراهشان نمایند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و دل‌هایشان را سخت و محکم کن تا ایمان نیاورند مگر آن گاه که به عذاب دردناک گرفتار شوند (و آن هنگام بدانند که پشیمانی سودی ندارد.)»

۴- ابوبکر الصدیق، از محمد مال الله، ص ۳۳۵

بود و به سبب هیاهو و هرج و مرج حاکم بر میدان، دسترسی به یک خبر درست دربارهی شهادت پیامبر ﷺ ممکن نبود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی بود که خود را از میان صف‌ها به رسول‌خدا ﷺ رساند و پس از او ابوعبیده بن جراح، علی، طلحه، زبیر، عمر بن خطاب، حارث بن صمه، ابودجانه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم و عده‌ای دیگر از صحابه رضی الله عنهم خود را به پیامبر ﷺ رساندند و به همراه آن حضرت به قصد بازیابی و جمع و جورکردن توان مادی و معنویشان به سوی کوه احد شتافتند.[1]

هرگاه سخن از جنگ احد به میان می‌آمد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرمود: «آن روز همه‌اش از آنِ طلحه رضی الله عنه است؛ من در روز احد، نخستین کسی بودم که پس از بروز هرج و مرج در میان مسلمانان و پراکندگی آن‌ها دوباره به جنگ و کارزار با کافران روی آوردم؛ در این اثنا مردی را دیدم که مشغول نبرد با کفار بود؛ با خود گفتم: گویا او، طلحه رضی الله عنه است. درمیان من و مشرکان، کافری قرار داشت که او را نمی‌شناختم. من، به رسول‌خدا ﷺ نزدیک بودم که ناگهان چشمم به ابوعبیده رضی الله عنه افتاد؛ خود را به رسول اکرم ﷺ رساندیم. دندان پیشین آن حضرت شکسته و چهره‌ی مبارکش زخمی و خونین شده و دو حلقه از خود (کلاه آهنی) درصورتشان فرو رفته بود. رسول‌خدا ﷺ به ما فرمودند: «به یاری دوستتان بشتابید.» منظورشان طلحه رضی الله عنه بود که از شدت خونریزی ناتوان و بی رمق شده بود. ما، به قصد کمک و رسیدگی به رسول‌خدا ﷺ به گفته‌شان توجهی نکردیم. جلو رفتم تا حلقه‌های آهنین را از صورت آن حضرت بیرون بکشم؛ ابوعبیده رضی الله عنه مرا سوگند داد که بگذار من این کار را بکنم. من گذاشتم تا او حلقه‌ها را از صورت پیامبر ﷺ بیرون بکشد؛ وی، برای آن‌که رسول‌خدا ﷺ اذیت نشوند، حلقه‌ها را با دستش نگرفت؛ بلکه حلقه‌ها را به دندان گرفت و به هنگام بیرون کشیدن یکی از حلقه‌ها، آخرین دندان پیشینش با حلقه بیرون آمد. پس از رسیدگی به رسول‌خدا ﷺ به سراغ طلحه رضی الله عنه رفتیم و او را در حالی در چاله‌ای دیدیم که بیش از هفتاد جراحت بر اثر شمشیر، نیزه و ضربات وارد آمده، برداشته و یکی از انگشتانش نیز قطع شده بود.»[2] منزلت و جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه از آن جا هویدا می‌گردد که پس از پایان این جنگ ابوسفیان بانگ برآورد که: «آیا محمد (ﷺ) در میان شما است؟» رسول‌خدا ﷺ دستور دادند که کسی جوابش را ندهد. ابوسفیان سه بار همین پرسش را نمود و چون پاسخی نشنید، سؤال کرد: «آیا پسر ابوقحافه رضی الله عنه درمیان شما است؟» سه بار این سؤال

۱- مواقف الصدیق مع النبی ﷺ فی المدینة، از دکتر عاطف لماضة، ص ۲۷

۲- منحة المعبود (۱۹/۲)؛ نگاه کنید به تاریخ الدعوة الإسلامیة ص۱۳۰

را تکرار کرد و پاسخی نشنید؛ بنابراین سراغ عمرؓ را گرفت و پرسید: «آیا پسر خطاب درمیان شما است؟» ابوسفیان پاسخی نشنید؛ به میان قریشیان بازگشت و گفت: «این‌ها (محمدﷺ، ابوبکر و عمر) کشته شده‌اند[1]

این ماجرا، بیان‌گر این است که ابوسفیان، رسول‌خداﷺ، ابوبکر و عمر را پایه‌ها و رجال اصلی اسلام می‌دانست و به همین خاطر نیز برای آن‌که خیالش در مورد نابودی اسلام راحت شود، سراغ این سه نفر را گرفت تا مطمئن شود که آن‌ها کشته شده‌اند.[2]

زمانی که مشرکان اراده کردند، مسلمانان را نابود کنند وآن‌ها را ریشه‌کن نمایند، پیامبر گرامی اسلامﷺ با یک استراتژی و برنامه‌ی منظم و حساب‌شده، دسیسه‌شان را خنثی نمودند و به مسلمانان دستور دادند به تعقیب مشرکان بپردازند؛ مسلمانان، با وجود جراحات و تلفات شدیدی که در احد متحمل شده بودند، فرمان خدا و رسول را لبیک گفتند. عایشه رضی الله عنها به عروه بن زبیر چنین فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! خداوند متعال، در قرآن عده‌ای را ستوده و فرموده است: ﴿ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ١٧٢ ﴾ (آل‌عمران:۱۷۲) یعنی: «کسانی که پس از آن همه زخم‌ها و جراحت‌هایی که برداشتند، فرمان خدا و پیامبر را اجابت کردند (و هنوز زخم‌های جنگ احد التیام نیافته بود که در تعقیب مشرکان به سوی حمراءالاسد شتافتند، کار بس بزرگی نمودند که قابل ستایش است و)آن عده از ایشان که (چنین کار سترگ و) نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند، اجر و پاداش بزرگی می‌یابند.» ای خواهرزاده‌ام! پدرت زبیرؓ و هم‌چنین ابوبکرؓ از همین جرگه بودند؛ رسول‌خداﷺ روز احد و پس از آن‌که مشرکان رفتند، بدین خیال افتادند که مبادا مشرکان، برای ریشه‌کن کردن مسلمانان بازآیند؛ بنابراین فرمودند: « چه کسی به تعقیبشان می‌رود؟ » هفتاد نفر برای این کار آماده شدند که ابوبکر و زبیر از آن جمله بودند.[3]

حضور ابوبکرؓ در جنگ با بنی‌نضیر

رسول‌خداﷺ به محله‌ی بنی‌نضیر رفتند تا ازآنان در پرداخت خون‌بهای دو تن از کسانی که عمرو بن امیه از بنی عامر، آن‌ها را به اشتباه کشته بود، کمک بگیرند. زمانی که

۱- الفتح(۱۸۸/۶)، الفتح(۴۰۵/۷)

۲- مواقف الصدیق مع النبیﷺ فی المدینة، ص۲۸

۳- مسلم، شماره‌ی۲۴۱۸

رسول‌خدا ﷺ به نزد بنی‌نضیر رفتند و خواسته‌شان را مطرح نمودند، بنی‌نضیر گفتند: «ای ابوالقاسم! هر آن‌چه بخواهی و دوست داشته باشی، کمکت می‌کنیم.» دراین میان عده‌ای از آنان با برخی دیگر در خلوت بر ضد آن حضرت ﷺ توطئه چیدند و گفتند: «هرگز این مرد را در چنین حالتی نمی‌یابید که در کنار خانه‌ای از شما نشسته باشد؛ بنابراین چه کسی بالای بام می‌رود و سنگی بر او می‌افکند تا ما را از دستش راحت کند؟» عمرو بن جحاش بن کعب برای این کار اظهار آمادگی کرد و گفت: «من، بالای بام می‌روم و سنگی رویش می‌اندازم.» سپس برای اجرای این نقشه بالای بام رفت. رسول اکرم ﷺ در میان جمعی از یارانشان و از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم نشسته بودند که توسط وحی از توطئه‌ی یهودیان باخبر شدند و از جا برخاستند و آهنگ مدینه کردند. یاران رسول‌خدا ﷺ پس از مدت زمانی که آن حضرت تأخیر نمودند، در پی آن حضرت برخاستند و در راه مدینه شخصی را دیدند و از او درباره‌ی رسول‌خدا ﷺ پرسیدند؛ او گفت: «ایشان، در مدینه بودند.» صحابه به نزد آن حضرت ﷺ رفتند. رسول‌خدا ﷺ آنان را از خیانت یهود آگاه ساختند. آن‌گاه محمد بن مسلمه را پیش یهودیان فرستادند و پیام دادند از شهر من بیرون شوید. منافقان، در پی این ماجرا به یهودیان وعده‌ی یاری دادند و گفتند: «شما از سرزمین خود بیرون نشوید ودر قلعه‌های خود بمانید.» حیی بن اخطب به این وعده‌ی منافقان فریفته گشت و برای رسول‌خدا ﷺ پیام فرستاد که ما، مدینه را ترک نمی‌کنیم. رسول‌الله ﷺ بر ضد بنی‌نضیر فرمان جنگ صادر کردند وآنان را محاصره نمودند. رسول‌خدا ﷺ ابن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه را به نیابت از خویش در مدینه گذاشتند. این ماجرا، در ماه ربیع الاول بود. شراب نیز همان‌جا حرام شد. بنی‌نضیر در قلعه‌هایشان پناه گرفتند؛ رسول‌خدا ﷺ آنان را در محاصره گرفتند و دستور دادند نخل‌هایشان را قطع کنند یا بسوزانند. بنی‌نضیر پس از دیدن زور و قوت مسلمانان پذیرفتند که از شهر وسرزمین رسول‌خدا ﷺ بروند. رسول‌خدا ﷺ به آنان اجازه دادند هر کدامشان یک بار شتر به جز اسلحه با خود ببرد.سوره‌ی حشر نیز همان‌جا نازل شد.[۱]

حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بنی‌مصطلق

بنی‌مصطلق، آهنگ حمله به مدینه را نمودند. رسول‌خدا ﷺ دو شب گذشته از ماه شعبان سال ششم هجری به همراه هفتصد تن از یارانشان رهسپار دیار بنی‌مصطلق شدند؛ هنگامی که به آنان رسیدند، بیرق مهاجران را به ابوبکر رضی الله عنه یا عمار بن یاسر رضی الله عنهما دادند و بیرق

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی‌النضیر (۲۱۷/۵)؛ مغازی الواقدی (۳۶۳/۱)؛ البدایة و النهایة (۸۶/۴)

انصار را به سعد بن عباده﷛؛ سپس به عمر فاروق﷛ دستور دادند تا درمیان بنی‌مصطلق ندا دهد که: «لا اله الا الله بگویید و خود و اموالتان را نجات دهید.» آنان نپذیرفتند و شروع به تیراندازی کردند. رسول‌خدا ﷺ به مجاهدان فرمان حمله دادند و آنان نیز یک‌تن به بنی‌مصطلق یورش بردند و ده نفر از آنان را به هلاکت رساندند و بقیه‌شان را اسیر کردند. در این جنگ تنها یک مسلمان شهید شد.[1]

نقش ابوبکر﷛ در خندق و بنی‌قریظه

ابوبکر صدیق﷛ در دو جنگ خندق و بنی‌قریظه در رکاب رسول‌خدا ﷺ شرکت نمود. او در روز خندق با لباسش خاک جابجا می کرد و به همراه دیگر یاران پیامبر ﷺ می‌کوشید تا در کم‌ترین زمان ممکن کار حفر خندق به پایان رسد. چراکه در جنگ احزاب، حفر خندق مهم‌ترین راهکار و استراتژی رویاریی با احزاب و دسته‌های کفر بود که متفق و یک‌پارچه به جنگ اسلام آمده بودند.[2]

حضور ابوبکر﷛ در حدیبیه

رسول‌خدا ﷺ در ذی‌قعده‌ی سال ششم هجری به قصد زیارت خانه‌ی خدا به همراه عده‌ای از یارانشان عازم مکه شدند و ضمن بستن احرام با خود شتران قربانی نیز برداشتند تا اهل مکه گمان نکنند که ایشان به جنگ با آنان می روند و دریابند که خروج ایشان به سوی مکه فقط به قصد زیارت خانه‌ی خدا می‌باشد و بس؛ رسول‌خدا ﷺ جاسوسی از خُزاعه برای تجسس از احوال مکه گسیل فرمودند؛ او (که بسر بن سفیان خزاعی بود) پس از بررسی‌های لازم نزد رسول‌خدا ﷺ بازگشت و خبر داد که اهل مکه برآن شده‌اند تا آن حضرت و یارانش را از زیارت خانه‌ی خدا بازدارند. رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «ای مردم! نظر و پیشنهاد خود را بگویید.» ابوبکر﷛ گفت: « ای رسول‌خدا! ما به قصد خانه‌ی خدا بیرون شده‌ایم و اصلاً قصد جنگ و کشتار نداریم. بنابراین به راهی که در پیش گرفته‌ایم، ادامه دهیم و اگر کسی مانع ما از این سفر شد، با او بجنگیم.» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «با نام خدا برای ادای عمره آماده شوید.»

۱- البدایة و النهایة(۱۵۷/۴)

۲- مواقف الصدیق مع النبی فی المدینة، ص۳۲

قریش نیز مصمم شده بود که به هیچ عنوان به رسول‌خداﷺ اجازه‌ی ورود به مکه را ندهد. میان اهل مکه و رسول‌خداﷺ گفتگوهایی رد و بدل شد و آن حضرتﷺ تصمیم گرفتند چنان‌چه در گفتگوهایشان با اهل مکه نشانه‌هایی مبنی بر برقراری دوباره‌ی پیوند خویشاوندی ببینند، پاسخشان را بدهند و با آن‌ها به یک نتیجه‌ی نهایی برسند.[1]

نقش ابوبکرﷺ در مذاکرات اهل مکه و پیامبرﷺ

عده‌ای از قریشیان برای مذاکره با پیامبرﷺ به حضور آن حضرت رفتند. نخستین پیک قریش برای مذاکره با پیامبر شخصی از خزاعه به نام بدیل بن ورقاء بود؛ اما پس از آن‌که برایش تصمیم قطعی پیامبرﷺ و یارانش برای زیارت خانه‌ی خدا محرز شد، به مکه بازگشت. پس از او مکرز بن حفص، حلیس بن علقمه و عروه بن مسعود ثقفی یکی پس از دیگری حاملان پیام قریشیان بودند. گفتگو میان عروه بن مسعود و پیامبر اکرمﷺ آغاز شد؛ در این مذاکرات، ابوبکرﷺ و برخی دیگر از یاران پیامبر اکرمﷺ حضور داشتند.[2] عروه گفت: «ای محمد! تو ناکسان و فرومایگان را پیرامون خود جمع کرده و به آنان دل بسته‌ای و گمان می‌کنی می‌توانی به همراهشان وارد مکه شوی؛ بدان که قریشیان سوار برشترانی جوان به همراه زن و مرد و کوچک و بزرگشان بیرون شده و تصمیم گرفته‌اند تا تو را به هیچ عنوان به مکه راه ندهند؛ من سوگند یاد می‌کنم که این‌ها، به تو پشت می‌کنند و تنهایت می‌گذارند!!» ابوبکر فرمود: «بظر (چیز) لات[3] را بمَک و چنین مگو؛ ما رسول‌خداﷺ را تنها می‌گذاریم و از او می‌گریزیم؟!»[4] عروه گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر خوبی‌هایی که قبلاً در حقم نموده‌ای، ممنونت نبودم، حتماً جوابت را می‌دادم.» ابوبکر صدیقﷺ قبلاً به عروه، نیکی‌های زیادی کرده بود و به همین خاطر نیز عروه، جواب ابوبکرﷺ را نداد. برخی از علما بر مبنای این ماجرا جایز دانسته‌اند که به ضرورت یا مصلحتی شرعی می‌توان به طور صریح و رک، نام اندام تناسلی را بر زبان آورد و این عمل در فحش و دشنام غیر شرعی نمی گنجد.[5] عروه بن مسعود خواست تا جنگی روانی بر ضد مسلمانان به راه اندازد و آنان را دچار ضعف و شکست روحی کند؛ به همین خاطر سعی نمود توان نظامی قریش را بزرگ

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۳۶

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۳۷

۳- بظر، پاره‌گوشت میان فرج زن را گویند و لات، نام بت ثقیف بوده است.

۴- بخاری، کتاب الشروط فی الجهاد(۲۷۳/۳) شماره‌ی۲۷۳۲

۵-ابوبکر الصدیق از محمد مال الله، ص۳۵۰

جلوه دهد و چنان وانمود کند که پیروزی نهایی، از آن قریش است. او کوشید تا با فتنه‌گری، در صفوف مسلمانان رخنه افکند و با توصیف یاران و اطرافیان پیامبرﷺ به فرومایگی، فضای حاکم بر روابط پیامبرﷺ و یارانش را غیرقابل اعتماد نشان دهد و چنین وانمود کند که روزی یاران محمدﷺ، او را تنها می‌گذارند. واکنش ابوبکرؓ به‌گونه‌ای بُرنده و جدی بود که جنگ روانی عروه را در هم شکست. واکنش و موضع ابوبکرؓ در مقابل عروه در نهایت عزت و سرافرازی ایمانی بود؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ ﴾ (آل‌عمران:۱۳۹) یعنی: «سست وزبون نشوید که شما غالب و برترید اگر به راستی مؤمن باشید.»

موضع ابوبکرؓ در قبال صلح با کفار در حدیبیه

هنگامی که نتیجه‌ی مذاکرات مشرکان به سرکردگی سهیل بن عمرو با رسول‌خداﷺ بر این شد که با هم صلح کنند، ابوبکرؓ به طور کامل و بدون هیچ قیل و قالی توافق رسول‌خداﷺ را با مشرکان پذیرفت؛ با آن‌که شرایط صلح‌نامه به گونه‌ای بود که به ظاهر در حق مسلمانان ظلم و اجحاف شده بود، اما ابوبکرؓ به یقین می‌دانست که رسول‌خداﷺ خودسرانه و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و یقیناً خداوند، او را از فرجام کاری که می‌کند، آگاه کرده است.[1] تاریخ‌نگاران چنین نگاشته‌اند که عمر بن خطابؓ به‌قدری با شرایط و مفاد صلح حدیبیه مخالف بود که به رسول‌خداﷺ گفت: «مگر شما رسول خدا نیستید (که این چنین اجازه می دهید عنوان رسول الله را از بندهای قرارداد، حذف کنند؟)» رسول‌خداﷺ فرمودند:«بله؛» عمرؓ گفت: «مگر ما مسلمان نیستیم؟» فرمودند: «چرا؛» عمرؓ دوباره گفت: «مگر آن‌ها مشرک نیستند؟» رسول‌خداﷺ فرمودند: «بله، (آنان مشرکند.)» عمرؓ گفت: «پس چرا با وجودی که خدا به خاطر این دین به ما عزت داده، خفت و خواری را بپذیریم؟» رسول‌خداﷺ فرمودند: (**إنّی رسول اللّهِ و لست أعصیهِ**) یعنی:« من، پیامبر خدا هستم و خدایم را نافرمانی نمی‌کنم.» و به روایت دیگری فرمودند: (**أنا عبداللّه و رسولُه، لن أخالفَ أمرَه و لنْ یُضیعَنی**) یعنی: «من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم و با فرمان او مخالفت نمی‌ورزم و قطعاً او نیز مرا ضایع نمی‌کند.»[2] عمرؓ گفت: «مگر شما

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۳۸

۲- مرجع سابق؛ تاریخ طبری (۳۶۴/۲)

پیش از این به ما نمی‌گفتید که به طواف خانه‌ی خدا می‌رویم؟» رسول‌خداﷺ فرمودند: «بله (من به شما گفتم که به طواف خانه‌ی خدا مشرف می‌شویم؛) اما آیا گفتم، همین امسال؟» عمرؓ گفت: «نه» و سپس به نزد ابوبکرؓ رفت و همان گفته‌ها را تکرار کرد؛ ابوبکر صدیقؓ فاروق را نصیحت کرد و از او خواست تا از این قیل و قال دست بردارد و بدون چون و چرا به خواست خدا و رسول راضی شود. ابوبکر به عمر گفت: «بی‌چون و چرا این عمل رسول‌خداﷺ را بپذیر؛ چراکه او پیامبر خدا است و با حکم خدا مخالفت نمی‌ورزد و قطعاً خداوند نیز ضایعش نمی‌کند.»[1] با آن‌که ابوبکرؓ از پاسخ رسول‌خداﷺ به عمرؓ بی‌اطلاع بود، همانند گفته‌های رسول اکرمﷺ را برای عمرؓ تکرار نمود که این، نشان‌گر کمال وفاق و هم‌بستگی ابوبکرؓ با رسول‌خداﷺ می‌باشد. قطعاً ابوبکرؓ در این فضیلت، بر عمرؓ سبقت گرفته است؛ چراکه بر خلاف عمرؓ در مورد بندهای پیمان سازش، بی‌چون و چرا پیامبر معصوم را تأیید نمود وتنها به ظاهر مفاد قرارداد نگاه نکرد.[2]

صلح حدیبیه، مقدمه‌ی ظفر و پیروزی مسلمانان و بلکه پیروزی بزرگی بود که ابوبکر صدیقؓ درباره‌اش فرموده است: «در اسلام هیچ پیروزی و فتحی بزرگ‌تر از حدیبیه وجود ندارد؛ در آن روز ذهن و خرد مردم از درک آن‌چه میان محمدﷺ و خدایش می‌گذشت، بازماند و مردم، بر اساس عادت بشری خود، در این‌باره نیز زود قضاوت کردند؛ اما خدای متعال، همانند بندگانش عجله نمی‌کند و هر کاری را به‌موقع به سرمنزل مقصود می‌رساند. من، در حجه الوداع به سهیل بن عمرو نگریستم که در قربانگاه به بهانه‌ی نزدیک کردن شتر قربانی به رسول‌خداﷺ خودش را به آن حضرت نزدیک می‌کرد؛ رسول‌خداﷺ که به دست مبارک خویش شتر قربانی نمودند، به حلّاق (موی‌تراش) امر فرمودند که موهایشان را بتراشد. سهیلؓ موهای آن حضرت را برمی‌داشت و بر دیده‌هایش می‌نهاد. در آن هنگام به یاد روز حدیبیه افتادم که او از طرف اهل مکه برای بستن پیمان صلح آمده بود و از نوشتن **بسم الله الرحمن الرحیم** و **محمد رسول الله** در متن صلح‌نامه امتناع می‌ورزید؛ لذا خدا را شکر گفتم که او را به اسلام هدایت فرمود»[3] و از دوستداران و شیفتگان رسول‌خداﷺ قرار داد.

۱- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۳۴۶/۳)

۲- الفتاوی از ابن‌تیمیه (۱۱۷/۱۱)

۳- نگاه کنید به خطب ابی‌بکر از محمد احمد عاشور، ص۱۱۷

ابوبکر صدیقرضی الله عنه درمیان صحابه از خرد، فهم و هوش بیش‌تری برخوردار بود[۱] و مسایل را بهتر درک می‌کرد.

نقش ابوبکررضی الله عنه در جنگ خیبر

رسول‌خداصلی الله علیه وسلم برای جنگ با یهودیان خیبر آماده شدند و قلعه‌هایشان را به محاصره درآوردند. نخستین فرماندهی که برای فتح دژهای خیبر گسیل شد، ابوبکر صدیقرضی الله عنه بود. اما قلعه‌ها فتح نشد و ابوبکررضی الله عنه بازگشت. سپس عمررضی الله عنه گسیل شد و بی‌آن‌که قلعه‌ها فتح شوند، بازگشت. رسول‌خداصلی الله علیه وسلم فرمودند: (**لأعطينَّ الرايةَ غداً يحبُّ اللَّهَ** و رسولَه) یعنی: «فردا پرچم را به شخصی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد....» آن شخص علی بن ابی‌طالبرضی الله عنه بود.[۲] برخی از یاران پیامبرصلی الله علیه وسلم پیشنهاد کردند، نخل‌های یهودیان را قطع کنند تا در میانشان سستی بیفکنند؛ رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نیز این پیشنهاد را پذیرفتند. مسلمانان، به قصد بریدن نخل‌های خیبر حرکت کردند؛ اما ابوبکررضی الله عنه به حضور پیامبر اکرمصلی الله علیه وسلم رفت و پیشنهاد کرد که درختان خرما را قطع نکنند؛ چراکه معتقد بود چه با یهودیان صلح کنند و چه بر آنان ظفر یابند، این کار به ضرر خود مسلمانان است. رسول اکرمصلی الله علیه وسلم پیشنهاد ابوبکررضی الله عنه را پذیرفتند و درمیان مسلمانان بانگ برآوردند که درختان خرما را قطع نکنید.[۳]

فرماندهی ابوبکررضی الله عنه در سریه‌ی نجد

ایاس بن سلمه به نقل از پدرش می‌گوید: رسول‌خداصلی الله علیه وسلم ابوبکررضی الله عنه را به سریه‌ی نجد گسیل فرمودند و او را امیر ما تعیین نمودند. شبانه به گروهی از هوازن شبیخون زدیم. من به دست خود هفت تن از مشرکان را کشتم. در آن سریه شعارمان این بود: «بمیران، بمیران.»[۴]

فرماندهی ابوبکررضی الله عنه در جنگ با بنی‌فزاره

ایاس بن سلمهرضی الله عنه از پدرش چنین روایت کرده است: به همراه ابوبکررضی الله عنه برای جنگ با بنی‌فزاره حرکت کردیم؛ رسول‌خداصلی الله علیه وسلم در این جنگ ابوبکررضی الله عنه را به فرماندهی لشکر گماشتند. هنگامی که به آب آنان نزدیک شدیم، فرمان داد به قصد استراحت اندکی اردو

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۶۱

۲- فتوح البلدان (۲۶/۱)

۳- المغازی از واقدی (۶۴۴/۲)

۴- الطبقات الکبری (۱۲۴/۱) ؛ ابوداود(۴۳/۳)

بزنیم. چنین کردیم و پس از نماز صبح به ما فرمان حرکت و حمله داد؛ ما به کنار آب آمدیم و با بنی‌فزاره جنگیدیم. در این گیر و دار عده‌ای را دیدم که می‌خواهند با زن و بچه بـه کـوه پناه ببرند؛ ترسیدم پیش از من به کوه برسند و فرار کنند؛ تیری به میانشان انداختم و بـا دیـدن تیر ایستادند. آنان را به نزد ابوبکر رضی الله عنه بردم. درمیانشان زنی، پوسـتینی چرمـی بـه تـن داشـت و دختری از زیباترین عرب‌ها به همراهش بود. ابوبکر رضی الله عنه آن دختر را به من بخشید؛ من جامه از او برنداشتم وبا او نزدیکی نکردم تا این‌که به مدینه بازگشتیم. رسـول‌خـدا صلی الله علیه وسلم مـرا در بـازار دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من بده.» گفـتم: «ای رسـول‌خـدا! خیلـی شـیفته‌اش شده‌ام و هنوز جامه از او کنار نزده‌ام.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم دیگر، چیزی نگفتند و رفتند. روز بعـد نیز مرا دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من ببخش.» گفتم: «ای رسول خدا! هنوز بـه او دست نزده‌ام؛ اما این دختر را به شما بخشیدم.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آن دختر را بـه عنـوان فدیـه برای آزادی مسلمانانی که در اسارت کفار مکه بودند، به مکه فرستادند.[1]

همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عمره‌ی قضا

ابوبکر رضی الله عنه از آن دسته مسلمانانی بود که به همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم در عمره‌ی قضـا حضـور داشـت. این عمره را از آن جهت عمره‌ی قضا می‌نامند که به جای آن عمره انجام شد که مشرکان، به پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش اجازه‌ی ورود به مکه را ندادند.[2]

حضور ابوبکر رضی الله عنه در سریه‌ی ذات‌السلاسل

رافع بن عمرو طائی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم عمرو بن عاص رضی الله عنه را بر لشکر ذات‌السلاسـل گماشتند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز با این لشکر گسـیل فرمودنـد. آنـان، حرکـت کردند و در کـوه طـیء اردو زدنـد. عمـرو رضی الله عنه گفـت: «نگـاه کنیـد، شخصـی در راه اسـت و می‌آید.» گفتند:«گویا رافع بن عمرو است. او پیش از اسلام چنـان دزد تنومنـدی بـود کـه بـه تنهایی با دیگران درگیر می‌شد.» رافع می‌افزاید: پس از پایان جنگ و بازگشت بـه اردوگـاه، ابوبکر رضی الله عنه را دیدم و در او آثار و نشانه‌هایی یافتم که حاکی از شخصـیت والایـش بـود؛ وی، در آن وقت عبایی بر تن داشت کـه بـه هنگـام سوارشـدن بـر مرکـب جمعـش مـی‌نمـود. بـه حضورش رفتم و گفتم: من، شما را درمیان این افراد شاخص‌تر می‌بینم؛ به من چیزی یاد بـده که در صورت فراگیری آن، همانند تو شوم و طولانی هم نباشد که بتوانم آن را یاد بگیرم. به

۱- احمد (۴۳۰/۴)؛ طبقات(۱۶۴/۴)

۲- تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۱۴۲

من گفت: « پنج انگشتت را که می‌توانی بشماری؟» گفتم: آری؛ فرمود: «۱ ـ بگو: **أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدًاعبده و رسوله**؛ ۲ ـ پنج وقت نماز بخوان؛ ۳ ـ اگر ثروتمندی، زکات مالت را بده؛ ۴ ـ به حج خانه‌ی خدا برو؛ ۵ ـ ماه رمضان را روزه بگیر؛» و سپس پرسید: «این‌ها را حفظ کردی؟» گفتم: آری؛ فرمود: «یک چیز دیگر (هم به تو می‌گویم) وآن، این که امارت گروه دو نفره را هم قبول نکن.» گفتم: غیر از این است که فرمانروایی درمیان شما مرسوم است که در خانه‌های خشتی (و در شهر) زندگی می‌کنید؟ فرمود: «بعید نیست که روزی امارت و فرماندهی، به تو و یا افرادی برسد که در سطحی پایین‌تر از تو قرار دارند؛ خدای متعال، پیامبرش را مبعوث فرمود و مردم به اسلام گرویدند؛ عده‌ای به میل خود و رضای خدا مسلمان شدند و برخی هم به زور شمشیر؛ در هر حال همه‌ی این مسلمانان به سوی خدایشان بازگشته‌اند و در حمایت و پناه او هستند. امیری که زیردستانش به ظلم و جور روی آورند و او دادخواهی مظلومان را ننماید، مورد خشم و انتقام خدا قرار می‌گیرد. ممکن است شخصی از شما از روی حمیت و به خاطر گوسفندی چنان برای همسایه‌اش خشم بگیرد که رگ‌ها و ماهیچه‌هایش از عصبانیت برآمده و برجسته گردد و نداند که حق، چیز دیگری است و تنها خداوند، از پس پرده و حقیقت ماجرا آگاه می‌باشد.»[1]

در این نصیحت ابوبکرس درس‌ها و آموزه‌های زیادی برای مسلمانان وجود دارد؛ چرا که ابوبکرس پرورش‌یافته‌ی اسلام و مکتب رسول خداص است. مهم‌ترین آموزه‌های نصیحت ابوبکرس عبارتند از:

۱ـ اهمیت و جایگاه والای عبادات در اسلام: نماز، ستون دین است و زکات، روزه و حج از مهم‌ترین پایه‌های عبادی دین می باشد.

۲ـ عدم ذوق و اشتیاق برای رسیدن به امارت یا پست فرماندهی: رسول‌خداص ابوذر غفاریس را این چنین نصیحت نموده‌اند که: (**و إنّها أمانةٌ و إنّها یوم القیامةِ خزیٌ و ندامةٌ إلاّ مَن أخذها بحقِّها**)[2] یعنی:« امارت، امانتی است. و روز قیامت سبب رسوایی و ندامت می‌گردد (و تنها امیری رسوا و پشیمان نمی‌گردد که) امرات به بحق بگیرد و حق امارت را ادا نماید.» در روایت دیگری آمده است: (**و إنّه مَن یک أمیراً فإنّه أطول النّاسِ حساباً و أغلظهم عذابًا و مَن لا یکنْ أمیراً فإنّه مِنْ أیسر النّاسِ حساباً و أهونهم عذابًا**) یعنی: «هر کس امیر باشد، روز قیامت حسابش بیش از دیگران طول می‌کشد و بیش‌تر و شدیدتر از

۱- مجمع الزوائد (۲۰۲/۵)

۲- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی۱۸۲۵

آنان عذاب می‌گردد و هر کس امیر نباشد، آسان‌تر از دیگران از او حساب گرفته می‌شود و عذابش نیز سبک‌تر است.»[1]

فهم و شناخت ابوبکرﷺ از مقام امارت و پست فرماندهی چقدر دقیق است که عمرو طائیﷺ را از پذیرش امارت یک گروه دو نفره برحذر می‌دارد.

۳ـ خداوند، خودش ذره‌ای ظلم نمی‌کند و بندگانش را از ظلم و ستم باز می‌دارد و روا نمی‌داند نسبت به یکدیگر ظلم و جور پیشه نمایند. چراکه ظلم، تاریکی‌های روز قیامت را به دنبال دارد. در حدیثی قدسی چنین آمده است: **(مَن آذی لی ولیًا فقد آذنته بالحرب)** یعنی: «کسی که دوستی از من را بیازارد، با او اعلام جنگ می‌کنم.»[2] چراکه دوستان خدا، در پناه خدایند و به‌سان همسایگانش؛ بنابراین خداوند، از این‌که به دوستانش تعرض و ستمی گردد، خشم و غضب می‌گیرد.[3]

۴ـ امیران و زمام‌داران امت اسلامی، روزگاری از بهترین و برگزیده‌ترین مسلمانان بودند؛ اما زمانی فرارسید که امت، به ضعف و سستی گرایید و کسانی بر مسند حکومت و زمام‌داری نشستند که لایق و شایسته‌ی آن جایگاه نبودند.[4]

۵ ـ در جنگ ذات‌السلاسل موضع ممتاز و متمایز ابوبکرﷺ در قبال احترام و نکوداشت امیران و فرماندهان نمایان می‌گردد و به خوبی واضح و ثابت می‌شود که ابوبکرﷺ از توان روحی و درونی وافری برای تعامل با دیگران و حفظ حرمت و مقام آنان برخوردار بود.[5] عبد الله بن بریده می‌گوید: رسول‌خداﷺ عمرو بن عاصﷺ را به جنگ ذات‌السلاسل گسیل نمود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز تحت فرماندهی عمروﷺ به این جنگ فرستاد؛ زمانی که لشکر، به میدان نبرد نزدیک شد، عمرو (فرمانده‌ی لشکر) دستور داد، هیچ آتشی روشن نکنند. عمرﷺ خشم گرفت و خواست به فرمانده اعتراض نماید؛ اما ابوبکرﷺ او را از این کار باز داشت و توجیهش نمود که رسول‌خداﷺ از آن جهت عمرو بن عاصﷺ را امیر تعیین کرده‌اند که به مسایل جنگی، دانش و اشراف بیشتری دارد. عمرﷺ نیز توجیه شد و آرام گرفت.

۱- استخلاف ابی‌بکر، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص۱۳۹

۲- مسند احمد (۲۵۶/۶)

۳- استخلاف ابی بکر از جمال عبدالهادی، ص۱۴۰

۴- همان منبع.

۵- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۸۲

جلوه‌هایی از حضور ابوبکر رضی الله عنه در فتح مکه

چرایی حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در سال ۸ هجری

ابن‌اسحاق دلیل خیزش لشکر اسلام را پس از صلح حدیبیه برای فتح مکه چنین آورده است: در صلح حدیبیه قرار بر این شد که هر کس به محمد (صلی الله علیه و سلم) بپیوندد و در عقد و پیمانش درآید یا به قریش بپیوندد و در عقد و پیمان قریش داخل گردد، مختار است. خزاعه، با هم رایزنی نمودند و گفتند: ما در عهد و پیمان محمد صلی الله علیه و سلم داخل می‌شویم؛ بنی‌بکر نیز به عهد و پیمان قریش در آمدند. هفده یا هجده ماه بر همین منوال گذشت. افرادی از بنی‌بکر که تحت پیمان قریش بودند با همکاری عده‌ای از سران قریش، شبانگاه و در محلی به نام وتیر در نزدیکی مکه بر خزاعه (هم‌پیمانان پیامبر) شبیخون زدند؛ قریشیان گفتند: شب است و بی‌آن‌که محمد بفهمد، این کار را می‌کنیم و کسی هم ما را نمی‌بیند. بنابراین ضمن کمک تسلیحاتی و دادن اسلحه، اسب و ابزار جنگی به بنی‌بکر، خود نیز همراهشان شدند و به خاطر دشمنی و کینه‌توزیشان با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به هم‌پیمانان آن حضرت یورش بردند. عمرو بن سالم خزاعی خود را به مدینه رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا صلی الله علیه و سلم به عمرو بن سالم فرمودند: «تو ای عمرو، از جانب ما نصرت و یاری می‌شوی.»[1]

رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و صحابه برای حرکت به سوی مکه آماده شدند و ضمن پوشاندن خبر حرکت به سوی مکه، از خدای متعال نیز خواستند حرکتشان را بر قریشیان پوشیده دارد تا آن‌ها ناگهانی و بدون آمادگی و اقدام قبلی با لشکر اسلام روبرو شوند. خود قریش می‌دانست که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است؛ بنابراین ابوسفیان را به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاد تا علاوه بر تحکیم پیمان حدیبیه، مدت آن را نیز افزایش دهد. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به ابوسفیان فرمودند: «چرا به این‌جا آمده‌ای؟ حتماً آن‌چه رخ داد، (ماجرای شبیخون بر هم‌پیمانان پیامبر) از سوی شما بوده است؟» ابوسفیان گفت: «پناه بر خدا، ما بر پیمان و صلح خویش پایبندیم و نمی‌خواهیم آن را زیر پا بگذاریم...». سپس به سوی صحابه رفت تا بلکه آنان، برای تمدید پیمان صلح میان او و رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم میانجی‌گری کنند.[2]

ملاقات ابوسفیان با ابوبکر رضی الله عنه به قصد تمدید پیمان حدیبیه

ابوسفیان از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا براساس صلح حدیبیه تجدید پیمان نماید و مدت قرارداد را افزایش دهد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «حرف من، همان حرف رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم است؛ به خدا

۱- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۴۴/۴)

۲- التاریخ السیاسی و العسکری از دکتر علی معطی، ص۳۶۵؛ طبری (۴۳/۳)

سوگند که اگر مورچه‌ای را ببینم با شما می‌جنگد، حتماً او را در مقابل شما یاری مـی‌کـنم.»
این چنین فراست و دانش سیاسی ابوبکرس نمایان می‌گردد که بـدون هـیچ واهمـه‌ای اعـلام می‌کند، آماده است با تمـام تـوانش بـا قـریش بجنگـد؛ آری، ایمـان قـوی ابـوبکرس هویـدا می‌شود و با صراحت تمام به ابوسفیان می‌گوید که اگر مورچه‌ای را رویارو و در کـارزار بـا قریش بیند، حتماً یاریش می‌نماید.[1]

آن‌چه میان ابوبکر و ام‌المؤمنین عایشه پیش از حمله به مکه گذشت...

ابوبکر صدیقس به خانه‌ی رسول‌خداص رفت. عایشه رضی الله عنها مشـغول غربـال کـردن گندم بود؛ البته رسول‌خداص به عایشه دستور داده بودند، تمیز کردن گندم‌ها و آماده نمودن غذا را به نحوی انجام دهد که کسی متوجه نشود. ابوبکرس بـه عایشـه رضـی الله عنهاگفـت: «دخترم! چرا ایـن همـه خـوراکی آمـاده مـی‌کنـی؟» عایشـه سـکوت نمـود و چیـزی نگفـت. ابوبکرس ادامه داد: «حتماً رسول‌خداص آهنگ غزوه‌ای نموده اند؟» عایشـه رضـی الله عنهـا چیزی نگفت. ابوبکرس افزود: «شاید قصـد جنـگ بـا رومیـان را دارنـد؟» بـاز هـم عایشـه‌ی صدیقه پاسخی نداد. ابوبکر صدیقس فرمود: «شاید هم قصد جنگ با اهل نجد را دارنـد؟» و چون از عایشه جوابی نشنید، دوباره پرسید: «حتماً رسول‌خداص می‌خواهنـد بـه مکـه حملـه کننـد؟» عایشـه رضـی الله عنهـا چیـزی نگفـت. در همـین بحبوحـه رسـول‌خـداص آمدنـد؛ ابوبکرس پرسید: «ای رسول‌خدا! آیا می‌خواهید به قصد جهاد، بیرون شوید؟ » فرمودند: «بله» پرسید: «آیا قصد حمله به رومیان را دارید؟ » فرمودند: «خیر» دوباره سؤال کرد: «حتماً هـدف شما نجد است؟» فرمودند: «نه» بار دیگر پرسید: «شاید مـی‌خواهیـد بـه قـریش حملـه کنیـد؟» فرمودند: «آری» ابوبکر عرض کـرد: «ای رسـول‌خـدا! مگـر میـان شـما و آنـان پیمـان صـلح نیست؟» رسول‌خداص فرمودند: «مگر نمی‌دانی که آن‌ها با بنی‌کعب (از قبیله‌ی خزاعه) چـه کرده‌اند؟»

ابوبکرس سراپا تسلیم امر رسول‌خداص شد و خودش را آمـاده نمـود تـا در انجـام ایـن وظیفه‌ی مهم در خدمت پیشوایش محمد مصطفیص باشد. وی، به همـراه تمـام مهـاجران و انصار به انجام این مهم پرداخت و هیچ یک از آنان از غزوه‌ی فتح تخلف نورزید.[2]

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۴۵

۲- مغازی واقدی (۷۹۶/۲)

ابوبکر صدیقس هنگام ورود به مکه

رسول‌خداص به هنگام فتح مکه در حالی وارد آن‌جا شدند که ابوبکرس در کنارشان بود و زنان، با پارچه و روسری‌هایشان اسب‌ها را زده و هَی می‌کردند؛ رسول‌خداص با لبی خندان به ابوبکرس فرمودند: «ای ابوبکر! حسان چه شعری سروده؟» ابوبکرس شعر حسانس را شروع به خواندن نمود که:

عدِمنا خَیلنا إن لم تروْها — تُثیر النَّقع مَوْعدُها کداءُ

یبارین الأسنَّة مُصغیات — علی أکتافِها الأسلُ الظِباءُ

تظلُّ جیادُنا متمطّرات — تلطمهنَّ بالخُمرِالنساءُ[1]

یعنی: «ما، هیچ اسب و خیلی نداشته باشیم اگر شما شاهد به هوا برخاستن گرد و غبار تاخت و تاز اسب‌هایمان در مسیر کداء- نام یکی از دروازه‌های مکه- نباشید. اسب‌های ما در حالی به سوی شما می‌تازند که گویی با نیزه‌ها(یی که بالای سرشان قرار دارد،) در مسابقه هستند و بر پشت خود، نیزه‌های تیز و تشنه به خون دشمن را حمل می‌کنند. آن‌ها، پشت سر هم و باشتاب در حالی به سوی شما می‌تازند که زن‌ها با روسری‌هایشان، آن‌ها را می‌نوازند و غبارشان را پاک می‌کنند».[2]

پس از آن‌که ابوبکرس شعر حسانس را خواند، رسول‌خداص فرمودند: «از همان‌جا که حسان گفت، به مکه وارد شوید.»[3] با مسلمان شدن ابوقحافه ـ پدر ابوبکر ـ در آن شرایط، نعمت‌های الهی بر ابوبکرس به تمام و کمال رسید.[4]

نقش ابوبکرس در حنین

مسلمانان، در حنین تجربه‌ی سختی را پشت سر گذاشتند؛ زیرا در همان آغاز جنگ به گونه‌ای غافل‌گیر شدند که هر کدام به سمتی گریختند و به تعبیر امام طبری: چنان سریع از معرکه بِدَر شدند که پشت سرشان را هم نگاه نکردند و هیچ کسی متوجه دیگری نبود.[5]

۱- حاکم، در المستدرک روایت کرده و سندش را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافقت کرده است.(۷۲/۳)

۲- این شعر با اندکی اختلاف الفاظ در صحیح مسلم، شماره‌ی ۲۴۹۰ آمده است. در این شعر، تصویر زیبا و بلیغی از چگونگی تاخت و تاز اسب‌ها بیان شده و نووی رحمه الله، غبارروبی زنان از اسب‌ها را، نشانه‌ی قدر و ارزش اسب‌ها دانسته است.(مترجم)

۳- مستدرک حاکم (۷۲/۳)؛ تاریخ طبری (۴۲/۳)

۴- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۱۴۷

۵- تاریخ الطبری (۷۴/۳)

رسول‌خداﷺ بانگ برآوردند: «ای مردم! کجا می‌روید؟ به سوی من بیایید؛ من رسول خدا هستم؛ من محمد بن عبدالله هستم. ای گروه انصار! منم، بنده و رسول خدا.» سپس به عمویش عباس که صدای بلندی داشت، فرمود: «ای عباس! بانگ بر آور: ای گروه انصار! ای اصحاب سمره!»[1] حالت مسلمانان در ابتدای جنگ چنان بود که همه جز اندکی گریختند و پیامبر خدا را تنها گذاردند. ابوبکر صدیقؓ پیشاپیش آن گروه اندکی قرار داشت که در آن حالت سخت در کنار پیامبرﷺ ماندند و استقامت ورزیدند و پس از آن تجربه‌ی تلخ خداوند متعال، مسلمانان را نصرت و یاری فرمود.[2]

مهم ترین نقش آفرینی های ابوبکرؓ در جنگ حنین عبارت است از:

۱ـ اظهار نظر ابوبکر صدیقؓ در حضور رسول‌خداﷺ در مورد یک مسأله

ابوقتادهؓ می‌گوید: روز حنین مسلمانی را دیدم که با مشرکی درگیر بود؛ مشرکی دیگر آن مسلمان را از پشت سرش گرفته بود تا هم‌رزمش او را بکشد؛ به سرعت خود را به مشرکی رساندم که آن مسلمان را گرفته بود؛ شمشیرش را به قصد من بالا برد و من هم بلافاصله دستش را زدم و قطع کردم؛ سپس مرا گرفت وخود را محکم به من چسباند که مرا ترس برداشت؛ اما سست شد ومن نیز بلافاصله او را پس زدم و کشتم تا آن‌که مسلمانان عقب‌نشینی کردند و من هم به همراهشان گریختم. در همین گیر و دار عمر بن خطابؓ را دیدم؛ به او گفتم: مردم را چه شده؟ گفت: «امر و خواست الهی است که چنین شده‌اند.» مردم دوباره پیرامون پیامبرﷺ جمع و جور شدند. رسول‌خداﷺ پس از پایان جنگ فرمودند: «هر کس دلیلی بیاورد که کسی را کشته، کالاها (لباس و اسلحه‌ی)آن کشته از آنِ او است.» من به جستجوی دلیلی برای اثبات کشتن شخصی که پیش از آن، او را کشته بودم، پرداختم؛ اما هیچ کس و چیزی نیافتم که گواه ادعایم باشد. دوباره در حضور رسول خداﷺ نشستم و ماجرا را بازگفتم. یکی از حاضران در آن جلسه، گفت: «اسلحه‌ی کشته‌ای که ابوقتاده می گوید، پیش من است. پس ای رسول‌خدا! او را از طرف من راضی کنید تا این اسلحه را به من بدهد.» ابوبکرؓ که آن‌جا حضور داشت، فرمود: «هرگز رسول‌خداﷺ این اسلحه را به او نمی‌دهند؛ زیرا او قریشی ضعیفی است که شیری از شیران خدا را که برای خدا و رسول می‌جنگد، رها می کند وتنها می گذارد. » ابوقتاده می‌افزاید: رسول‌خداﷺ

۱- مسلم،کتاب الجهاد و السیر، باب فی غزوة حنین (۱۳۹۸/۳) شماره‌ی۱۷۷۵؛ سمره، نام درختی است که صحابه، زیر آن با حضرت رسولﷺ بیعت نمودند. این بیعت، به بیعة الرضوان نیز مشهور می‌باشد.(مترجم)

۲- مواقف الصدیق مع النبی فی المدینة، ص۴۳

رفتند و آن شخص نیز اسلحه را به من داد که از پول فروش آن، باغی خریدم و این، نخستین ثروتی بود که در اسلام فراهم نمودم.[۱]

ابوبکر صدیقؓ از این دست اظهارنظرها در حضور رسول‌خداﷺ بسیار دارد؛ بلکه گاهی در صدور فتوا، اظهارنظر و پاسخ‌دهی به دیگران با توجه به فضای ایمانی حاکم بر زندگی صحابه از کلمات توبیخی و سرزنش‌آمیز نیز استفاده می‌کرد که با تأیید رسول اکرمﷺ نیز همراه می‌شد. ابوبکرؓ تنها شخصیتی بود که از این امتیاز برخوردار بود.[۲] اگر در روایت پیشین دقت کنیم، کاملا واضح است که ابوقتاده‌ی انصاریؓ برای نجات برادر مسلمانش و کشتن کافری که در صدد قتل برادرش بود، سرعت عمل و تلاش زیادی به خرج داد. ابوبکر صدیقؓ نیز پس از پایان جنگ برای احقاق حق ابوقتادهؓ و دفاع از او، موضعی واضح و روشن اتخاذ نمود. این موضع گیری ابوبکرؓ برای دفاع از ابوقتادهؓ نشانه‌ی ایمان راسخ و یقین ژرف و عمیق وی برای برقراری و حفظ اخوت اسلامی است و جایگاه رفیع و والای ابوبکرؓ را در پهنه‌ی روابط اسلامی نمایان می‌کند.[۳]

۲ ـ ابوبکر صدیقؓ و شعر عباس بن مرداس

پس از آن‌که غنایم جنگ حنین تقسیم شد، عباس بن مرداس سهم خودش را از غنایم اندک و ناچیز پنداشت و در قالب شعری رسول‌خداﷺ را سرزنش و نکوهش نمود. او در شعرش چنین سروده بود که:

كانــت نهـــــابًا تلافيتُـــــها — بكرِّى على المُهرِفى الأجْــــرَع
وَ إيقاضى القوم أن يرقـــــدوا — إذا هجـــع النـاس لم أهجـــــع
فَأصْبحَ نَهْبى و نهبُ العبيــــدِ — بيـن عيينةَ و الأقـــــــــــرعِ
و قد كنتُ فى الحربِ ذا تُدْرء — فَلَـمْ أُعـطَ شيئًا و لــــم أُمنَـعِ
إلا أفـــــائل أعطيتهـــــــــا — عديد قوائمــها الأربـــــــــع
و ما كان حصــــنٌ و لا حابسٌ — يفوقـــانِ شيـــخى فى المجمع
و ما كنـــتُ دون امرىءٍ منهما — و من تضــع اليـــــومَ لا يُرفَعِ[۴]

۱- بخاری، کتاب المغازی (۱۱۹/۵) شماره‌ی۴۳۲۲
۲- الریاض النضرة فی مناقب العشرة از ابوجعفر محب الدین، ص۱۸۵
۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۲۶/۸)
۴- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۴۷/۴)

یعنی: «سوار بر اسب در میدان جنگ، تاختم و غنیمت جنگی به دست آوردم.

آن‌گاه که مردم در خواب و غفلت بودند، من هشیار و بیدار بودم و آنان را به جنگ برمی‌انگیختم.

با این حال سهم من و اسبم از غنایم جنگی میان عیینه بن حصن و اقرع بن حابس تقسیم شد.

با وجودی که من در میدان نبرد جنگاور و دلیر بودم، سهم قابل توجهی از غنایم نگرفتم و تنها شتران کوچکی به من داده شد که تعدادشان اندک و ناچیز بود.

نه حصن، بر پدرم برتری و شرفی داشته که پسرش عیینه نسبت به من سهم بیش‌تری از غنایم ببرد و نه حابس، برتر از پدرم بوده تا سهم پسرش اقرع از من بیش‌تر باشد. خود من نیز کم‌تر و پایین‌تر از عیینه و اقرع نبوده‌ام که سهمی ناچیز از غنایم ببرم؛ به هر حال هر کس که امروز خوار و نادیده تلقی گردد، دیگر مورد توجه قرار نمی‌گیرد و والا و ارجمند نمی‌شود.»

رسول‌خدا ﷺ فرمودند: (... **فاقطعوا عنّی لسانَه**) یعنی: «زبانش را از نکوهش من قطع کنید.» لذا به او آن‌قدر از غنایم دادند که راضی شد. منظور رسول‌خدا ﷺ از قطع کردن زبان عباس بن مرداس، این بود که به‌قدری از غنایم به او بدهید که راضی شود و دهان، از نکوهش آن حضرت ببندد.[1] عباس بن مرداس نزد رسول‌خدا ﷺ آمد؛ رسول‌خدا ﷺ به او فرمودند: «تو گفته‌ای: **فَأَصْبَح نهبی وَ نهبُ العبیدِ بَیْنَ الْأَقْرَعِ و عیینةَ؟**» ابوبکر گفت: «(عباس بن مرداس بنابر حفظ قواعد شعر و رعایت وزن، عیینه را بر اقرع مقدم داشته و گفته:) **بین عیینة و الأقرع**» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «(چه فرقی می‌کند؟) هر دو، یکی است.» ابوبکر گفت: «گواهی می‌دهم، شما همان‌گونه هستید که خداوند متعال درباره‌ی شما فرموده است: ﴿وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ﴾[2] (یس:۶۹) یعنی: «ما به پیامبر شعر نیاموخته‌ایم و شعرسرایی، سزاوار او نیست؛ این (کتاب نیز که بر او نازل شده) تنها یادآور (و پند و اندرز) و قرآنی روشن‌گر است.»

نقش ابوبکر در جنگ طائف

عده‌ای از اصحاب، در حصار طائف زخمی و برخی هم شهید شدند. پیامبر اکرم ﷺ دست از محاصره‌ی طائف برداشتند و به مدینه بازگشتند. یکی از شهدای این غزوه عبدالله پسر

۱- مرجع سابق.

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۴۷/۴)

ابوبکر رضی الله عنهما بود؛ وی در این جنگ، هدف تیری قرارگرفت که در مدینه و پس از وفات رسول اکرمﷺ در اثر جراحات همان تیر به شهادت رسید.[۱]

پس از مدتی گروهی از اهل طائف رو به سوی مدینه نهادند تا مسلمان شوند. ابـوبکر﵁ هنگام نزدیک شدن ثقیف (اهل طائف) به مدینه، دریافت که آنان اسلام آورده‌اند و نخستین کسی بود که مژده‌ی مسلمان شدن طائفیان را به اهل مدینه رسـاند.[۲] رسـول‌خـداﷺ پـس از اسلام آوردن اهل طائف، وظایفشان را تشریح فرمود و چون اراده نمود، امیری برایشان تعیین کند، ابوبکر﵁ با اشـاره بـه عثمـان بـن ابوالعـاص﵁ کـه از همـه جـوان‌تـر بـود، گفـت: «ای رسول‌خدا! من این جوان را مشتاق‌تر از دیگران برای تفقه در اسلام ودانش‌پژوهی و فراگیری قرآن می‌بینم.»[۳] عـادت عثمـان بـن ابوالعـاص﵁ بـر ایـن بـود کـه بـه وقـت خـواب نیمـروز همراهانش، به نزد رسول‌خداﷺ می‌رفت و قرآن و آموزه‌هـای دینـی را فـرا مـی گرفـت تـا آن‌که آموخته‌هایش افزایش یافت و به رشد علمی مطلـوبی دسـت یافـت. وی، ایـن رویـه را بدون آن‌که همراهانش بدانند، ادامـه مـی‌داد و چنـان‌چـه رسـول‌خـداﷺ خـواب بودنـد، از داشته‌های علمی ابوبکر﵁ بهره مـی‌جسـت. ایـن رویـه‌ی عثمـان بـن ابوالعـاص﵁ و شـوق و اشتیاقش برای دانش‌اندوزی، رسول‌خداﷺ را شـگفت‌زده کـرده و باعـث شـده بـود تـا آن حضرتﷺ او را دوست داشته باشند.[۴]

به ماجرای تیر خوردن عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما باز مـی‌گـردیم؛ پـس از آن‌کـه ابوبکر﵁ تیراندازی را که سبب شهادت پسرش عبدالله﵁ شده بود، شناخت، کلماتی بر زبان آورد که نشانه‌ی ایمان راسخ و والای او می‌باشد. قاسم بن محمد می‌گوید: عبدالله بن ابوبکر در غزو طائف مورد اصابت تیری قرار گرفـت کـه در اثـر جراحـات آن چهـل شـب پـس از وفات رسول‌خداﷺ جان باخت. روزی، هیأتی از طائفیـان بـه نـزد ابـوبکر﵁ آمدنـد؛ هنـوز تیری که عبدالله﵁ با آن شهید شده بود، پیش ابوبکر﵁ بود؛ ابوبکر﵁ تیـر را بـه آنـان نشـان داد و گفت: «آیا کسی از شما این تیر را می‌شناسد؟» سعد بن عبید گفت: «این تیری است که خودم برآن پَر گذاشتم و پرتاب کردم.» ابوبکر﵁ فرمود: «این، همان تیری اسـت کـه پسـرم عبدالله را از پای در آورد؛ الحمد لله که خداوند، او را به دست تو به مقام شهادت رساند و تو

۱- تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۱۵۱

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۹۳/۴)

۳- تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۱۵۲

۴- تاریخ الإسلام از ذهبی، المغازی، ص۶۷۰

را به دست او در حالت کفر نکشت که ناکام و خوار می‌گشتی؛ خداوند به هر دوی شما فضل زیادی نموده است.»[1]

نقش ابوبکرس در جنگ تبوک

رسول‌خداج با لشکری بزرگ و بالغ بر سی‌هزار رزمنده به قصد جنگ با رومیان شام، رهسپار تبوک شدند. رسول‌خداج پس از بسیج عمومی صحابه برای جنگ تبوک، امیران و فرماندهان را تعیین فرمود و پرچم‌ها را به آنان داد؛ پرچم اصلی و بزرگ را به ابوبکرس سپرد.[2] برخی از مواضع و نقش‌آفرینی‌های ابوبکرس در جنگ تبوک عبارتند از:

۱ـ آن‌چه ابوبکرس در خاک‌سپاری عبدالله ذوالبجادینس گفت...

عبدالله بن مسعودس می‌گوید: در غزوه‌ی تبوک در تاریکی شب بیرون شده بودم که آتشی برافروخته در کناره‌ای از لشکر مشاهده کردم؛ به سمتش رفتم و آن‌جا، رسول‌خداج را به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دیدم؛ عبدالله ذوالبجادین مزنیس وفات کرده بود و آنان، برایش قبری کنده بودند؛ رسول‌خداج در قبر بودند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جنازه‌ی عبداللهس را پایین می‌دادند؛ رسول‌خداج فرمودند: «برادرتان راپایین دهید.» ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عبداللهس را پایین دادند. رسول اکرمج زمانی که او را در لحد گذاردند، فرمودند: (اللهمَّ إنّی أمسیتُ راضیًا عنه فارض عنه) یعنی:«خدایا! من از او راضیم؛ تو هم از او راضی باش.» ابوبکرس در آن هنگام گفت: «ای کاش من صاحب این قبر بودم».[3]
ابوبکرس هرگاه مرده‌ای را در قبر می‌گذاشت، چنین می‌گفت: «**بِسمِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رسولِ اللهِ وَ بِالیَقینِ و بالبعثِ بعدَ المَوْتِ.**»[4]

۲ـ درخواست ابوبکرس از رسول‌خداج برای دعا کردن در حق مسلمانان

عمر بن خطابس می‌گوید: در سوز گرما به قصد تبوک بیرون شدیم؛ در میانه‌ی راه در جایی اردو زدیم و به قدری عطش و تشنگی بر ما غالب شد که سرهایمان سنگینی می نمود و احساس می‌کردیم که هر آن، از گردن‌هایمان جدا می‌شود؛ حتی برخی شتر خود را

۱- خطب ابی‌بکر، ص۱۱۸

۲- صفة الصفوة (۲۴۳/۱)

۳- صحیح السیرة النبویة، ص۵۹۸

۴- مصنف عبدالرزاق (۴۹۷/۳)؛ نگاه کنید به موسوعة فقه الصدیق، ص۲۲۲

کشتند، شکمبه‌اش را فشردند و آب بیرون‌آمده از آن را نوشیدند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! خداوند متعال، همیشه دعای شما را به نیکی پاسخ داده و پذیرفته است؛ پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا تو چنین می‌خواهی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارک را نینداخته بودند که باران خفیفی شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آن‌چه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران، دیدیم که فقط محدوده‌ی لشکر، باران باریده است و بس.[۱]

۳ـ پشتیبانی مالی ابوبکر رضی الله عنه از جهاد و مجاهدان در جنگ تبوک

شرایط جنگ تبوک از لحاظ کثرت دشمن و دوری مسافت به‌گونه‌ای بود که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را بر آن داشت تا از مسلمانان بخواهند که از داشته‌های مالی خود در این جنگ مایه بگذارند و از جانب خدا وعده دادند که هر کس مال و ثروتش را در این جنگ هزینه نماید، اجر و پاداش وافری خواهد یافت. هر کس به اندازه‌ی توانش در این جنگ مایه گذاشت؛ عثمان رضی الله عنه گوی سبقت را در تجهیز لشکر اسلام ربود و بیش از همه کمک مالی نمود.[۲] عمر بن خطاب رضی الله عنه نیمی از ثروتش را برای این جنگ انفاق نمود و در عین حال گمان می‌کرد که خواهد توانست در این امر از ابوبکر رضی الله عنه پیشی بگیرد؛ بیان ماجرا را به خود عمر فاروق رضی الله عنه واگذار می‌کنیم که می‌فرماید: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به ما امر فرمودند که از دارایی خود، (برای تجهیز لشکر اسلام) مایه بگذاریم؛ آن روز با خود گفتم: اگر امروز بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، از او پیش افتاده‌ام. بنابراین نصف ثروتم را به حضور رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آوردم. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» عرض کردم: همین‌قدر که به این‌جا آورده‌ام. ابوبکر رضی الله عنه تمام داراییش را آورده بود؛ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «خدا و رسولش را برای آنان گذاشته‌ام.» آن‌جا بود که گفتم: من هرگز نمی‌توانم در انجام نیکی‌ها بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم.[۳]

۱- ابن‌حبان، کتاب الجهاد، باب غزوة تبوک شماره‌ی۱۷۰۷

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص۶۱۵

۳- سنن ابی‌داود، کتاب الزکاة (۳۱۲،۳۱۳/۲)

کار عمرﷺ نوعی رقابت در انجام نیکی‌ها است که مباح می‌باشد. اما نکته‌ی قابل توجه در این ماجرا، این است که ابوبکرﷺ بدون نظرداشت تنافس و رقابت در نیکی‌ها و صرفاً به رضای خدای متعال، تمام ثروتش را در راه خدا بذل و بخشش نمود.[1]

ابوبکر صدیقﷺ امیر حج در سال ۹ هجری

نظام پرورشی جامعه و ساختار حکومتی در عهد رسالت، در تمام جنبه‌های عقیدتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و عبادی در اوج و بالاترین نقطه‌ی ممکن قرار گرفته بود. فریضه‌ی حج، در سال‌های گذشته انجام نشده بود و تنها در سال ۸ هجری حجی صورت گرفته بود که مسلمانان و مشرکان در آن حضور داشتند[2] و هنوز آیات برائت نازل نشده بود. موسم حج، فرا رسید و رسول‌خداﷺ آهنگ گزاردن حج نمودند؛ اما فرمودند: «هنوز مشرکان، عریان و برهنه برای طواف خانه می‌آیند و من، دوست ندارم در چنین حالتی حج گزارم.» بنابراین ابوبکرﷺ را به عنوان امیرحج در سال ۹ هجری به مکه گسیل فرمودند. پس از خروج ابوبکرﷺ و سایر حج‌گزاران، سوره‌ی برائت نازل شد. رسول‌خداﷺ علی مرتضیﷺ را فرا خواندند و به او دستور دادند خود را به ابوبکرﷺ برساند. علیﷺ سوار بر مرکب رسول‌خداﷺ به نام عضباء در محلی به نام ذوحلیفه به کاروان ابوبکرﷺ ملحق شد؛ ابوبکرﷺ از علیﷺ پرسید: «رسول‌خداﷺ تو را به عنوان امیر فرستاده‌اند یا مأمور؟» علیﷺ پاسخ داد: «من، به عنوان مأمور آمده‌ام تا تحت امارت تو انجام مسؤولیت کنم.» ابوبکرﷺ همانند گذشته با مردم در ماه ذی‌الحجه حج گزارد و آن‌گونه که گفته شده حج آن سال، در ماه ذی‌القعده نبوده است. ابوبکرﷺ در روز ترویه (هشتم ذی‌الحجه)، روز عرفه (نهم ذی‌الحجه)، روز نحر (دهم ذی‌الحجه) و پس از بازگشت حاجیان از منی، سخنرانی کرد و مناسک حج را به آنان آموزش داد. علیﷺ نیز ضمن قرائت نخستین آیات سوره‌ی برائت در مکان‌های مختلف، ضمن لغو پیمان‌ها، در میان مردم ندا می‌داد که :«تنها انسان مؤمن، به بهشت داخل می‌شود؛ هیچ برهنه‌ای، حق طواف خانه را ندارد؛ پس از امسال به هیچ مشرکی اجازه‌ی حج داده نمی‌شود.»[3]

۱- الفتاوی از ابن‌تیمیة (۷۲،۷۳/۱۰)

۲- دراسات فی عهد النبوة از عماد الدین خلیل، ص۲۲۲

۳- صحیح السیرة النبویة، ص۶۲۵

ابوبکر صدیقس ابوهریرهس را با گروهی فرستاد تا بـه علـیس در انجـام مـأموریتش کمک کنند.[۱]

رسول‌خداص به علی مأموریت دادند تا بـه گـوش مشـرکان برسـاند کـه پیمـان‌هـای پیشین، دیگر اعتباری ندارد و مُلغی است. درمیان عرب‌ها انعقـاد قـرارداد و یـا لغـو آن بـر عهده‌ی بزرگ قبیله یا نماینـده‌ی وی بـود؛ ایـن عـادت عـرب‌هـا، هـیچ منافـاتی بـا اسـلام نداشت؛ بنابراین رسول‌خداص به علیس مأموریت دادند تا برای تبلیغ سوره‌ی برائـت بـه کاروان حاجیان بپیوندد و با نظر و سرپرستی ابوبکرس مأموریتش را به انجام برساند.[۲]

ابوبکرس در مراسم حج کاملاً واضح و روشن کرد که دوره‌ی بت و بت‌پرستی پایـان یافته و دوران جدیدی آغاز شده است و اینک همه باید به شریعت ناب و توحیدی اسـلام روی بیاورند. پس از اعلان و ابلاغ عمومی ابوبکرس کـه خبـرش، بـه تمـام قبایـل رسـید، همگان باورشان شد که قضیه کاملاً جدی است و دوران بت‌پرستی به پایان رسـیده اسـت. بنابراین قبایل، هیأت‌ها و نمایندگان خود را به حضور پیامبرص فرستادند تـا اعـلان کننـد که مسلمان شده و به دین توحیدی گرویده‌اند.[۳]

حضور ابوبکرس در حج وداع

اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما می‌گوید: با رسول‌خداص به قصد حج بیرون شدیم تـا این‌که به وادی (عرج) رسیدیم؛ رسول‌خداص در آن‌جا اتراق نمودند و عایشه رضـی الله عنها کنار آن حضرتص نشست. شتر بارکش ابوبکرس به همراه غلامـش بـود؛ بنـابراین ابوبکرس به انتظار غلامش نشست تا از راه برسد. غلام ابوبکر بی‌آن‌که با او شـتری باشـد، رسید. ابوبکرس از او سراغ شتر را گرفت و پرسید: «شترت کجا اسـت؟» غلامـش گفـت: «دیشب گُمش کـردم.» ابـوبکرس فرمـود: «یـک شـتر را (نتوانسـتی نگـه داری و) گمـش کردی؟!» و سپس شروع به زدنش کرد. رسـول‌خـداص در حـالی کـه لبخنـد مـی‌زدنـد، فرمودند: «به این محرِم نگاه کنید که چه می‌کند؟!»[۴]

۱- السیرة النبویة از ابوشهبة (۵۳۷/۲)

۲- نگاه کنید به صحیح السیرة النبویة، ص۶۲۴ و هم‌چنین السیرة النبویة از ابوشهبه (۵۴۰/۲)

۳- قراءة سیاسیة للسیرة النبویة از قلعجی، ص۲۸۳

۴- مسند احمد (۳۴۴/۶)

مبحث پنجم

ابوبکر صدیقس در جامعه‌ی مدنی و برخی از صفات و فضایلش

زندگانی ابوبکرس در مدینه آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که با برخورداری از الگوها و نمونه‌های زنده و بی‌نظیر، ما را در شناخت هر چه بیش‌تر اسلام و بکارگیری این دین در تمام جنبه‌های زندگی یاری می‌دهد. شخصیت ابوبکر صدیقس بر مبنای صفات و ویژگی‌های بی‌نظیری، متمایز و برجسته می‌گردد که رسول‌خداص در بسیاری از احادیث و فرموده‌های گهربارش به تعریف از او می‌پردازد و فضیلت و پیش‌افتادگی او را بر یاران دیگرش آشکار می‌سازد.

برخورد ابوبکرس با فنحاص (یکی از علمای یهود)

یک بار ابوبکرس به کنشت (معبد) یهودیان رفت؛ عده‌ای از آنان پیرامون شخصی به نام فنحاص که از علمای یهود بود، جمع شده بودند؛ ابوبکرس به فنحاص گفت: «وای بر تو از خدا بترس و مسلمان شو؛ به خدا سوگند که تو خوب می‌دانی که محمدص فرستاده‌ی خدا است و به حق و راستی از جانب او به سوی شما آمده و ویژگی‌ها و نشانه‌هایش در انجیل و تورات بیان شده است.» فنحاص به ابوبکرس گفت: «ای ابوبکر! به خدا که ما آن‌گونه که محمد(ص)می‌گوید، به خدا نیازی نداریم و خدا است که محتاج ما می‌باشد؛ ما از او بی‌نیازیم و او به ما نیازمند؛ ما به او تضرع و زاری نمی‌کنیم و اوست که به ما زاری می‌کند و از ما قرض می‌خواهد. مگر نه این است که دوستت محمد(ص)در سخنانی که از خدایش نقل می‌کند، از مردم برای خدا قرض نیکو می‌طلبد؟ و غیر از این است که خدایش، از ربا نهی می‌کند و خودش به ما در قبال آن قرض یا صدقات، ربا می‌دهد (و می‌گوید: صدقات را فزونی می‌بخشد)؟ اگر خدا، غنی و بی نیاز بود که به ماآن‌گونه که محمد(ص)می‌گوید در قبال قرض دادن، وعده‌ی ربا و فزونی اموال نمی داد.» ابوبکرس به قدری ناراحت شد که به شدت بر صورت فنحاص زد. فنحاص برای شکایت به نزد رسول‌خداص رفت و گفت: «ای محمد! بنگر که دوستت ابوبکر با من چه کرده است.» رسول‌خداص از ابوبکر پرسیدند: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» ابوبکرس عرض کرد: «ای رسول‌خدا! دشمن خدا، سخن سنگین و بزرگی گفت که مرا تاب نیامد وبه خاطر خدا او را زدم؛ او گمان می‌کند که خداوند متعال، فقیر است و این‌ها، بی‌نیازند.» فنحاص این ماجرا را منکر شد و گفت که من چنین نگفته‌ام. خداوند متعال، در رد فنحاص و تأیید ابوبکرس این آیات را فرو فرستاد:

﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ۝١٨١﴾ (آل‌عمران:۱۸۱)

یعنی: «(برخی از یهودیان گفتند: خدای محمد فقیر است و از ما درخواست قرض می‌کند؛) بی‌گمان خداوند، سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آن‌چه را که گفتند و این‌که (گذشتگانشان)، پیامبران را به ناحق کشتند، خواهیم نوشت و (همه‌ی این‌ها ثبت و ضبط می‌شود تا بدان‌گاه که) به ایشان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را.»

خداوند متعال، درباره‌ی ابوبکرؓ و خشمی که در راه خدا گرفت، آیه فرو فرستاد[1] که:

﴿۞لَتُبۡلَوُنَّ فِيٓ أَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ۝١٨٦﴾ (آل‌عمران:۱۸۶)

یعنی: «حتماً شما از لحاظ جان و مال خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و از سوی کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و هم‌چنین از سوی مشرکان، سخنان آزاردهنده‌ای می‌شنوید؛ و اگر بردباری و تقوا پیشه کنید، (کار شایسته‌ای کرده‌اید که) این‌ها، امور مهمی است که باید برای دستیابی و بکارگیری آن‌ها کوشید».

حفظ راز رسول‌خدا ﷺ

عمر بن خطابؓ می‌گوید: دخترم حفصه رضی الله عنها پس از وفات شوهرش خنیس بن حذافهؓ که از بدریان بود، بیوه شد؛ عثمان بن عفانؓ را دیدم و به او پیشنهاد کردم: اگر بخواهی حفصه را در نکاح تو در می‌آورم. عثمانؓ گفت: «تا ببینم و فکر کنم» و پس از مدتی مرا دید و گفت: «فعلاً قصد ازدواج ندارم.» به دیدن ابوبکرؓ رفتم و همین پیشنهاد را به او گفتم. او سکوت کرد و چیزی نگفت؛ از او بیش‌تر از عثمانؓ دل‌گیر شدم. مدتی گذشت و رسول‌خدا ﷺ از حفصه رضی الله عنها خواستگاری نمود و من نیز حفصه را به نکاح آن حضرت ﷺ درآوردم. ابوبکرؓ مرا دید و به من گفت: «شاید موقعی که به تو پاسخی ندادم، از من دل‌گیر شدی.» گفتم: بله، همین طور است. فرمود: «هیچ چیز مانع من از

---

[1] - تفسیر قرطبی (۲۹۵/۴)

پذیرش پیشنهادت نشد جز این که من از رسول‌خدا ﷺ شنیده بودم که قصد ازدواج با حفصه را دارد و من نخواستم راز رسول‌خدا ﷺ را فاش کنم؛ بنابراین به تو چیزی نگفتم تا اگر رسول‌خدا ﷺ قصد دیگری نمود و با حفصه رضی الله عنها ازدواج نکرد،من از حفصه خواستگاری کنم.»[1]

ابوبکر صدیق و آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی جمعه

جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ در روز جمعه مشغول خطابه و سخنرانی بودند که کاروان حامل مواد غذایی به مدینه آمد. اصحاب برای تأمین نیازهایشان به سوی کاروان شتافتند و کسی جز دوازده نفر با رسول‌خدا ﷺ نماند. خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿ وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا ۚ قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِ ۚ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴾ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جزو آن دوازده نفر بودند.[2] ترجمه‌ی آیه از این قرار است: «(برخی از یارانت، در یکی از جمعه‌ها که مشغول سخنرانی بودی،) هنگامی که تجارت یا لهوی[3] دیدند، از اطرافت پراکنده شدند و تو را ایستاده رها کردند؛ بگو: آن‌چه، پیش خدا است، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند، بهترین روزی‌رسان می‌باشد.»

رسول‌خدا ﷺ کبر و غرور را از ابوبکر بدور دانست...

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمودند: (**مَنْ جَرَّ ثوبَه خيلاء لم‌يَنْظُرِ اللَّهُ إليهِ يومَ القيامة**) یعنی:«خداوند، در روز قیامت به کسی که شلوارش را از روی تکبر بلند بگیرد (که برآمدگی پایش را بپوشاند)، نگاهِ (رحمت) نمی‌کند.» ابوبکر عرض نمود: «یکی از نیمه‌ها (پاچه‌ها)ی شلوارم، فرو می‌افتد؛ مگر آن‌که آن را محکم بگیرم.» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «تو که این کار را از روی تکبر نمی‌کنی.»[4]

۱- الفتح (۸۱/۹)؛ الطبقات الکبری (۸۲/۸)

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان (۳۰۰/۱۵)؛ مسلم، شماره‌ی۸۶۳

۳- برخی از مفسران، لهو را سرگرمی‌ها و بازیچه‌های دنیا معنا کرده‌اند و بعضی هم گفته‌اند منظور از لهو در این آیه، طبلی است که هنگام ورود کاروان‌های تجارتی به شهرها به صدا درمی‌آوردند.(مترجم)

۴- بخاری، شماره‌ی۳۶۶۵

دقت نظر ابوبکرﷺ در خوردن حلال

قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: ابوبکرﷺ غلامی داشت که هرگاه خوراکی یا غـذایی مـی‌آورد، ابوبکرﷺ از او پرس و جو می‌کرد؛ اگر دوست داشت و سزاوار می‌دید، از آن غذا می‌خورد و در صورت ناخوشایند بودن آن غذا برایش از لحاظ راهی کـه بـه دسـت آمـده بـود، آن را نمی‌خورد. یک شب فراموش کرد و از غلام نپرسید که آن غـذا را چگونـه بـه دسـت آورده است؛ اما پس از آن‌که مـیلش نمـود، در ایـن‌بـاره از غلامـش پـرس و جـو کـرد و چـون راه کسبش را ناخوشایند دید، دستش را به دهان برد و آن‌قدر استفراغ کرد که چیزی از آن غـذا در معده‌اش نماند.[1]

بله این نشانه‌ی دقت نظر ابوبکرﷺ در خورد و نوشش می‌باشد تا آن‌چه می‌خورد، کاملاً حلال باشد و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نباشد. قطعاً این باریک‌بینی و دقت نظر ابـوبکرﷺ، نمایان‌گر کمـال تقـوا و پرهیختگـی او اسـت. بـر هـیچ کـس پوشـیده نیسـت کـه بـر اسـاس آموزه‌های دینی، پاکی و حلال بودن خوراک، پوشـاک و نوشـیدنی‌هـا رابطـه‌ای مسـتقیم بـا اجابت دعا دارد.[2] در حـدیثی بـه شـخص مسـافری اشـاره شـده کـه بـا سـری ژولیـده و تنـی غبارآلود، دست به دعا برمی‌دارد و خـدا را فـرا مـی‌خوانـد؛ امـا چـون خـوراک، پوشـاک و نوشیدنیش حرام است و با حرام تغذیه کرده، دعایش پذیرفته نمی‌شود.[3]

مرا در دعوایتان شرک کردید، پس...

باری ابوبکرﷺ به دیدن رسول‌خداﷺ رفت و آن حضـرتﷺ و عایشـه رضـی الله عنهـا را دید که مانند هر زن و مرد دیگری که ممکـن اسـت دعـوا کننـد، دعوایشـان شـده و عایشـه، صدایش را در مقابل رسول‌خداﷺ بلند کرده است؛ ابوبکرﷺ که از صدابلندی عایشه رضی الله عنها در مقابل رسول‌خداﷺ ناراحت شد، به دخترش نزدیـک شـد تـا او را بزنـد و بـه او گفت: «تو را می‌بینم که صدایت را بر رسول‌خداﷺ بلند کرده‌ای!» اما رسول‌خداﷺ جلوی ابوبکرﷺ را گرفتند و نگذاشتند، عایشه رضی الله عنها را بزند. ابوبکر با ناراحتی خانه را ترک کرد. رسول‌خداﷺ به همسرشان عایشه رضی الله عنها فرمودند: «دیدی که چگونـه تـو را از کتک خوردن رهانیدم؟» مدتی گذشت و ابوبکرﷺ از رسـول‌خـداﷺ اجـازه‌ی شـرف‌یـابی

۱- الزهد از امام احمد، ص۱۱۰ نگاه کنید به التاریخ الإسلامی از حمیدی (۱۳/۱۹)

۲- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۱۳/۱۹)

۳- حدیث از این قرار است: «ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ: يَا رَبِّ! يَا رَبِّ! وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ» روایت مسلم، شماره‌ی۱۰۱۵ (۷۰۳/۲)

خواست. وقتی ابوبکر رضی الله عنه دید که آنان با هم آشتی کرده‌اند، گفت: «مرا آن‌گونه که در دعوایتان شریک کردید، در آشتی خود نیز داخل کنید.» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «باشد، چنین کردیم.»[1]

توجه ابوبکر رضی الله عنه به امر به معروف و نهی از منکر

ابوبکر رضی الله عنه در یکی از عیدها به خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت؛ دو دختربچه‌ی انصاری دید که در حضور عایشه رضی الله عنها آواز می‌خواندند؛ فرمود: «آیا در خانه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بانگ شیطان بپا است؟!» رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم که رویشان را از جانب آن دو دختربچه‌ی آوازخوان به سوی دیوار برگردانده بودند، خطاب به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: (**دعْهما یا أبابکرٍ، فإنَّ لکلِّ قومٍ عیدًا و هذا عیدُنا أهلِ الإسلامِ**)[2] یعنی: «ای ابوبکر! کاری به آن دو نگیر؛ هر قومی عید و سروری دارند و این، عید ما مسلمانان است.» در این حدیث، به روشنی بیان شده که گوش دادن به آوازها و سرودها عادت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و صحابه نبوده است و این، از خصلت نیکان و صالحان است که به سرگرمی‌های مباح نیز مشغول نمی‌شوند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همین اساس سرودخوانی آن دو دختربچه یا کنیزکان انصاری را بانگ شیطان نامید. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز ضمن حذرداشت ابوبکر رضی الله عنه از ایجاد ممنوعیت برای آن خواننده‌های کوچک، روز عید را که روز شادی و سرور است، دلیل این امر خواندند. البته باید دانست که در آوازخوانی بچه‌ها در اعیاد و شادی‌ها رخصت وجود دارد و در حدیث نیز آمده است: (**لیعلمَ المشرکونَ أنَّ فی دینِنا فسحَةً**)[3] یعنی: «تا مشرکان بدانند که در دین ما فراخی است.» عایشه رضی الله عنها دوستان کم‌سن و سالی داشت که به نزد او می‌رفتند و با هم بازی می‌کردند. در حدیث چنین نیامده که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آوازخوانی آن‌ها گوش می‌دادند؛ بلکه تنها آن‌جا حضور داشتند و صدای آواز به گوش آن حضرت می‌رسید. از این روایت، چنین برداشت می‌کنیم که پرداختن به برخی سرگرمی‌ها از قبیل آوازخوانی با شرایط مشهورش روا است.[4]

۱- ابوداود شماره‌ی۴۹۹۹؛ آلبانی، این حدیث را ضعیف دانسته است؛ سیرة الصدیق از مجدی سید، ص۱۳۶

۲- روایت مسلم در صلاة العیدین، شماره‌ی۸۹۲

۳- الفتاوی (۳۰۸/۱۱)؛ مسند احمد (۱۱۶،۲۳۳/۶) به نقل از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها

۴- مرجع سابق (۱۱۸/۳۰)؛ در این روایت و روایاتی این‌چنین، جواز سرودخوانی برداشت می‌شود و نه پرداختن به ترانه‌ها و سرودهایی که همراه آن، آهنگ و موسیقی نیز نواخته می‌گردد.(مترجم)

مهمان‌نوازی ابوبکرﷺ

عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما می‌گوید: اصحاب صفه، مردمانی فقیر بودند. یک بار رسول‌خداﷺ فرمودند: «کسی که غذای دو نفر را دارد، سه نفر را مهمان کند و کسی که غذای چهار نفر را دارد، پنج نفر را با خود ببرد». ابوبکرﷺ سه نفر را با خود به خانه آورد.... ابوبکرﷺ به خاطر محبت وافرش با رسول‌خداﷺ شب را با آن حضرت گذراند و چون پاسی از شب گذشته بود، به خانه آمد. همسر ابوبکرﷺ گفت: «چه چیزی مانع آمدن تو به نزد مهمانانت شد؟» ابوبکرﷺ فرمود: «مگر به آنان شام نداده‌ای؟» همسرش گفت: «برایشان غذا بردند، اماآن‌ها شام نخوردند و منتظر ماندند تا تو بیایی.» عبدالرحمنﷺ می‌گوید: پنهان شدم که مبادا ابوبکرﷺ دعوایم کند؛ اما دعوایم کرد و مرا تنبل و نادان خواند که غذای مهمانان را نداده بودم. ابوبکرﷺ به مهمانان گفت: «بخورید، نوش جانتان؛ ببخشید که از حلاوت افتادید.» بعد سوگند یاد کرد که خودش از آن غذا نخورد. اما مهمان‌ها نیز قسم خوردند تنها در صورتی که ابوبکرﷺ شام بخورد، آنان نیز شام خواهند خورد. ابوبکرﷺ گفت: «این قسم از جانب شیطان بود» و سپس از اهل خانه خواست تا غذا را بیاورند و با مهمان‌ها شروع به خوردن کرد. به خدا سوگند، هیچ لقمه‌ای برنمی‌داشتیم مگر آن‌که از پایین بیش‌تر می‌شد؛ به هر حال همه، سیر شدند و غذا از اولش هم بیش‌تر شده بود. ابوبکرﷺ نگاهی به غذا انداخت و چون دید که از اولش بیش‌تر است، خطاب به همسرش گفت: «ای ام‌رومان! این چیست؟!» ام رومان با شادی و مسرت زیاد گفت: «قطعاً این غذاها از اولش نیز بیش‌تر است.» ابوبکرﷺ لقمه‌ای دیگر خورد و غذا را نزد رسول‌خداﷺ برد. ما، دوازده دسته شدیم و با هر کدامشان تعداد دیگری نیز بودند که تنها خداوند، تعدادشان را می‌داند و همه از آن غذا سیر خوردند.[1]

آموزه‌ها و درس‌های این ماجرا

۱ـ اشتیاق وافر ابوبکر صدیقﷺ به مهمان‌نوازی و عمل کردن به آیات و احادیثی که به اکرام مهمان، تشویق می‌کنند: ﴿ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ٢٧ ﴾ (ذاریات:۲۷)

یعنی: «پس غذا را نزدیک ایشان گذاشت و گفت: آیا غذا نمی‌خورید؟»

۱- مسلم، کتاب الأشربة، شماره‌ی ۲۰۵۷

رسول اکرم نیز فرموده‌اند: (مَن کانَ یُؤْمنُ بالله و الیومِ الآخِرِ فَلْیُکْرِمْ ضیفَهُ) یعنی: «هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد.»[۱]

۲ـ در این داستان، کرامتی برای ابوبکر صدیق نمایان می‌گردد که در غذا آن‌چنان فزونی و برکتی می‌افتد که تعداد زیادی از آن سیر می‌خورند و حتی غذا از اولش هم بیش‌تر می‌شود. این کرامت، به برکت پیروی و اتباع همیشگی ابوبکر از رسول‌خدا نصیب وی می‌گردد و همین نکته، نشان می‌دهد که ابوبکر از اولیای خدا است؛ همان دوستان و اولیایی که همیشه به رسول‌خدا اقتدا می‌کنند و همواره به اوامر و نواهیش توجه می‌نمایند؛ خداوند متعال، نیز دوستانش را با فرشتگان یاری می‌رساند و در قلوبشان، نور و روشنی می‌افکند و به آنان کراماتی می‌بخشد که با آن، ایشان را گرامی می‌دارد.[۲]

۳ـ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر هرگز سوگند خود را نشکسته بود، تا آن‌که خدای متعال، حکم کفاره‌ی قسم را نازل فرمود؛ خود ابوبکر چنین گفته است که: «اگر درباره‌ی چیزی سوگند یاد کنم و بهتر را در غیر آن قسم ببینم، همان بهتر را اختیار می‌کنم و کفاره‌ی سوگندم را می‌دهم.»[۳] بنابراین عادت ابوبکر بر این بود که هرگاه سوگند یاد می‌کرد و بعد به این نتیجه می‌رسید که باید قسمش را بشکند،همین کار را می‌کرد و کفاره می‌داد.[۴] در این قصه چنین آمده بود که ابوبکر ابتدا سوگند یاد کرد که از شام آن شب نخورد؛ اما به خاطر مهمانانش، قسمش را شکست تا به خاطر اکرام آنان، به همراهشان شام بخورد.[۵] و در روایات دیگر آمده است که ابوبکر کفاره‌ی قسمش را ادا نمود.

گواهی اسید بن حضیر درباره‌ی خاندان ابوبکر

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: همراه رسول‌خدا در یکی از سفرها رفته بودیم که گردن‌بندم در بیابان، گم شد؛ رسول‌خدا و یارانش برای پیدا کردن گردن‌بند به جستجو پرداختند؛ آن‌جا آب نبود و همراه خود نیز آب نداشتیم. مردم، به ابوبکر گلایه کردند که می‌بینی، عایشه چه کرد و ما را در چه مشقتی انداخت؟ رسول‌خدا سر بر پایم

۱- مسلم (۱۳۵۳/۳)

۲- الفتاوی (۱۵۲/۱۱)

۳- سنن بیهقی (۳۴/۱۰)؛ نگاه کنید به موسوعة فقه ابی‌بکر، ص۲۴۰

۴- مصنف ابن‌ابی‌شیبه (۱۵۸/۱)

۵- موسوعة فقه ابی‌بکر، ص۲۴۱

نهاده و خوابیده بودند که ابوبکرؓ آمد و به من گفت: «تو رسول‌خدا ﷺ و مردم را گرفتار کردی؛ با خود آب نداریم و این‌جا هم آب نیست.» عایشه می‌افزاید: او، مرا سرزنش می‌کرد و به پهلویم می‌زد که در اثرش تکان می‌خوردم؛ اما در عین حال سعی می‌نمود که پایم تکان نخورد تا مبادا مزاحم استراحت آن حضرت ﷺ شود. به هر حال به همین منوال گذشت و خداوند، آیه‌ی تیمم را فرو فرستاد: ﴿ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ (نساء:۴۳) یعنی: «...با خاک پاک تیمم کنید.»

اسید بن حضیرؓ پس از نزول این آیه گفت: «ای خانواده‌ی ابوبکر! این، نخستین بار نیست که شما مایه‌ی خیر و برکت می‌شوید.» عایشه می‌گوید: «هنگامی که حرکت کردیم، گردن‌بند را زیر همان شتری دیدیم که من، بر آن سوار بودم.»[1]

این داستان، ادب و رفتار مؤدبانه‌ی ابوبکرؓ را نسبت به رسول‌خدا ﷺ نشان می‌دهد و به خوبی روشن می‌سازد که ابوبکرؓ چه‌قدر نسبت به هر چیزی که مایه‌ی گرفتاری و درد سر آن حضرت ﷺ می‌شد، حساس بود. برای ابوبکرؓ فرق نمی‌کرد که چه چیزی یا چه کسی مایه‌ی درد سر آن حضرت ﷺ شود؛ هرچند کسی چون عایشه رضی الله عنها باشد که از همه به رسول‌خدا ﷺ نزدیک‌تر بود و برای آن حضرت، بسیار محبوب و دوست‌داشتنی. آری ابوبکرؓ برای همه‌ی دعوت‌گران، الگویی است که کمال ادب را نسبت به خود، رسول‌خدا ﷺ و همه‌ی مسلمانان به تصویر می‌کشد.[2]

جانب‌داری رسول‌خدا ﷺ از ابوبکرؓ

بسیاری از احادیث صحیح نشان می‌دهد که رسول‌خدا ﷺ بارها از ابوبکرؓ دفاع کرده و مردم را از مخالفت و ستیز با ابوبکرؓ برحذر داشته‌اند. ابودرداءؓ می‌گوید: با رسول‌خدا ﷺ نشسته بودم که ابوبکرؓ در حالی آمد که یک طرف لباسش را گرفته و زانویش نمایان شده بود. رسول‌خدا ﷺ با دیدن ظاهر ابوبکرؓ فرمودند: «گویا دوستتان دعوا کرده است.» ابوبکرؓ سلام کرد و گفت: «میان من و عمر مسأله‌ای پیش آمد؛ من با او تندی کردم و بعد پشیمان شدم. به همین خاطر از او عذرخواهی کردم، اما او نپذیرفت. اینک پیش شما آمده‌ام تا ماجرا را به شما بگویم.» رسول‌خدا ﷺ سه بار به ابوبکرؓ فرمودند: «خدا، تو را ببخشد.» پس از این عمرؓ نیز نادم و پشیمان به خانه‌ی ابوبکرؓ رفت و پرسید:

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۲

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية، ص۴۰۳،۴۰۲

«آیا ابوبکر این‌جا است؟» و چون ابوبکر را آن‌جا نیافت، به نزد رسول‌خدا آمد و سلام کرد. چهره‌ی رسول‌خدا با دیدن عمر دگرگون شد؛ ابوبکر که ترسید رسول‌خدا واکنش شدیدی از خود در مقابل عمر نشان دهند، گفت: «ای رسول‌خدا! به خدا سوگند (تقصیر من است و) من، زیاده‌روی و بی‌حقی نموده (و اول دعوا را شروع کردم.) » رسول‌خدا فرمودند: (**إنَّ اللَّهَ بعَثَنى إليكمْ فقلتُمْ كذبتَ و قال أبوبكر: صدق و واسانى بنفسِهِ و مالِهِ، فهل أنتم تاركوا لى صاحبى؟**) یعنی: «خداوند، مرا به سوی شما مبعوث کرد؛ شما (ابتدا تکذیبم کردید و) گفتید: دروغ می‌گویی؛ اما ابوبکر (همان اول تصدیقم کرد و) گفت: راست می گوید و مرا با جان و مالش یاری نمود (و دستم را در مالش باز گذاشت و مرا در مالش هم‌سان خود قرار داد.) پس آیا شما، دوستم را (محض خاطر من) برایم می‌گذارید؟» رسول‌خدا این گفته را دو بار تکرار نمودند. پس از آن ابوبکر هرگز مورد بی‌حرمتی یا اذیت قرار نگرفت.[1] در این ماجرا، درس‌های قابل پندی وجود دارد؛ از جمله: * سرشت و نهاد بشری در صحابه نیز سبب می‌شد که گاهی چون دیگر انسان‌ها با هم درگیر شوند. اما لَجوج و لج‌باز نبودند؛ بلکه خیلی زود به اشتباه خود پی برده و از برادرشان عذرخواهی می‌کردند. * این ماجرا، نشان‌گر دوستی و یک‌رنگی صحابه با هم‌دیگر است. * از این ماجرا جایگاه والای ابوبکر در نزد رسول‌خدا و صحابه نمایان می شود. و....

ماجرای ربیعه‌ی اسلمی و ابوبکر صدیق

ربیعه‌ی اسلمی می‌گوید: من به رسول‌خدا خدمت می‌کردم؛ آن حضرت به من زمینی دادند. همین طور به ابوبکر نیز زمینی بخشیدند تا این‌که میان من و ابوبکر بر سر درخت خرمایی اختلاف پیدا شد؛ من مدعی بودم این درخت در محدوده‌ی زمین من است و ابوبکر می‌گفت: در زمین من است و این بگو مگو ادامه یافت و ابوبکر به من سخنی گفت که خودش، آن را ناپسند دانست و پشیمان شد و به من گفت: «ای ربیعه! مانند آن‌چه به تو گفتم، تو نیز به من بگو تا قصاص کرده باشی.» گفتم : من، هرگز چنین جسارتی نمی‌کنم. ابوبکر فرمود: «اگر قصاص نکنی، به رسول‌خدا شکایت می‌کنم.» اما من باز هم از قصاصش سر باز زدم؛ ابوبکر آن‌جا را به قصد عرض شکایت به رسول‌خدا ترک کرد. عده‌ای از خویشانم گفتند: «تعجب است؛ خودش، به تو ناسزا گفته و باز می‌خواهد از

۱- بخاری شماره‌ی ۳۶۶۱

تو، به رسول‌خداﷺ شکایت کند!» گفتم: می دانید او کیست؟ او، ابـوبکر صـدیق‌ﷺ اسـت؛ یارغار پیامبرﷺ و شیخ و بزرگ مسـلمانان کـه عمـرش را در خـدمت اسـلام سـپری کـرده است. نبینم کسی از شما بخواهد به خاطر من بر او گستاخی کنـد و مایـه‌ی نـاراحتیش شـود؛ چراکه رسول‌خداﷺ به ناراحت کردن ابوبکرﷺ ناراحت می‌شوند و ناراحتی پیـامبر، خشـم خدا را به دنبال دارد. آنان گفتند: «می‌گویی چه کار کنیم؟» گفتم: هیچ کار، بازگردید. مـن، به دنبال ابوبکرﷺ به نزد رسول‌خداﷺ رفتم. ابوبکرﷺ ماجرایی را که میان من و او گذشت، بازگو کرد. رسول‌خداﷺ سرشان را به سوی من بلند کردند و فرمودند: «ای ربیعه! میان تو و صدیق چه گذشت؟» من، ماجرا را بازگو کردم و گفتم که در خلال بگو مگویی که میان من و ابوبکر رخ داد، او، به من ناسزا گفت و پشیمان شد و از من خواست تا قصاص کنم. اما من قصاص نکردم. رسول‌خداﷺ فرمودند: «بله، این‌طور جوابش را نده؛ بلکه بگـو: ای ابـوبکر! خدا تو را ببخشد.» من نیز مطابق امر رسول‌خداﷺ به ابوبکر گفتم: خدا تو را ببخشد. حسـن بصری می‌گوید: «ابوبکرﷺ در حال گریه آن‌جا را ترک کرد.»[۱]

واقعاً جای شگفت و تعجب است که ابوبکرﷺ، چه وجدان بیدار و درون پـاکی داشـت که او را وادار کرد تا بلافاصله از برادر مسلمانش بخواهد که در مقابل گفته‌اش، او را قصاص کند و یا او را ببخشد! ابوبکرﷺ به حدی از فضیلت، بزرگ‌منشی، ادب و شـعور رسـیده بـود که به خاطر خطای زبانی کوچکی، سراسر وجودش آکنده از غم و اندوه می‌شـود و تنهـا بـه قصاص و یا بخشش آرامش می‌یابد![۲]

قطعاً حرف ابوبکرﷺ به ربیعه‌ﷺ سخنی معمولی بوده است؛ اما ابـوبکرﷺ از ایـن ترسـید که شاید ربیعـه‌ﷺ بـه سـبب همـان سـخن معمـولی آزرده‌خـاطر شـده باشـد؛ بنـابراین ضـمن عذرخواهی از ربیعه، از او تقاضا کرد تا قصاص نماید. ربیعه‌ﷺ که ابـوبکرﷺ را خـوب مـی شناخت و مقام او را در اسلام پس از رسول‌خداﷺ مـی‌دانسـت، از قصـاص امتنـاع ورزیـد. بدون تردید امکان ندارد سخن ابوبکرﷺ به ربیعـه‌ﷺ فحـش ویـا دشـنام بـوده باشـد؛ چراکـه اخلاق سترگ ابوبکرﷺ به او چنین اجازه‌ای نمی‌داد. ابوبکرﷺ کسی بود که پیش از اسلام و در دوره‌ی جاهلیت نیز فحش و ناسزا بر زبانش نمی‌آمد.[۳]

۱- مسند احمد (۵۸/۴، ۵۹)

۲- أشهر مشاهیر الإسلام (۸۸/۱)

۳- خلفاء الرسول، از خالد محمد خالد، ص۱۰۳

ابوبکرؓ از این ترسید کـه بـه گفـتن آن سـخن، گنهکـار شـده باشـد؛ بنـابراین بـه نـزد رسول‌خداﷺ رفت وشگفت این‌جا است که او، مـاجرای زمـین و اخـتلافش بـا ربیعـهؓ را فراموش کرد وتنها به این اندیشید که چرا چنان سخنی به ربیعه گفت؟! او به خوبی می‌دانست که باید در آن‌چه به حقوق بندگان مرتبط است، از حق‌دار (صاحب حق)، پـوزش بخواهـد.[1] در این عمل‌کرد ابوبکرؓ پند و آموزه‌ی بزرگی برای علما، دعوت‌گران، حاکمان و همـه‌ی مردم وجود دارد و آن، این‌که چگونه خطاهایشان را جبـران نماینـد و یـا بـه حقـوق دیگـران احترام بگذارند و پایمالش نکنند.

خویشاوندان ربیعهؓ این عمل ابوبکرؓ را که به قصد شکایت بـه نـزد رسـول‌خـداﷺ رفت از آن جهت ناپسند می‌پنداشتند که همانند ابوبکر نمی‌دانستند کـه بایـد اختلافـات را بـا یک قضاوت درست ودست‌یابی به نتیجه‌ی مورد قبول طرفین درگیر، پایـان داد تـا در همـین دنیا کدورت‌هاو آزردگی‌ها برطرف گردد و انسـان را در روز قیامـت در معـرض حسـاب و بازخواست الهی قرار ندهد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، این‌که به رغم راضی شدن ربیعهؓ در پی توجیه رسول‌خداﷺ باز هم ابوبکرؓ از ترس و خشیت الهی گریسـت و ایـن، نشـان‌دهنـده‌ی ایمـان قـوی ویقـین راسخ ابوبکرؓ می‌باشد.

موضع ربیعه بن کعب اسلمیؓ در تجلیل و بزرگ‌داشت ابوبکر صدیقؓ نیـز در خـور توجه است؛ چراکه او، در مقابل ابوبکرؓ هیچ واکنشی نشان نداد واین، برگرفته از شـناخت او نسبت به فضیلت و برتری ابوبکرؓ و احترام به وی وبلکه نشانه‌ی خردمنـدی و دیـن‌داری شخص ربیعهؓ می‌باشد.[2]

تلاش و تکاپوی ابوبکرؓ در انجام نیکی‌ها

ابوبکر صدیقؓ به صفات والا، اخلاق پسندیده و شـتاب و تـلاش بـرای انجـام نیکـی‌هـا بـه گونه‌ای شناخته شده است که در مکارم اخـلاق و نیکـی‌هـا الگـو و نمونـه مـی‌باشـد؛ او، در پرداختن به نیکی‌ها از خود اشتیاق وافری نشان می‌داد ومی‌دانست که دنیا، جای عمـل اسـت وهر لحظه از آن فرصتی برای انجام نیکی‌ها؛ اما آخرت هنگام حسـاب اسـت و دیگـر جـای عمل نمی‌باشد. وی، این اصل مهم را به خوبی می‌دانسـت کـه امـروز، روز عمـل اسـت و نـه

۱- التاريخ الإسلامی (۱۶/۱۹)

۲- التاريخ الإسلامی (۱۶/۱۹)

حساب؛ و فردا، هنگام حساب است و نه عمل. بنابراین در انجام نیکی‌ها درنگ نمی‌کرد. از ابوهریرهس روایت شده که یک روز رسول‌خداص فرمودند: (**مَنْ أصبح منکم صائمًا؟**) یعنی:«چه کسی از شما امروز، روزه است؟» ابوبکرس گفت: من. رسول‌خداص فرمودند: (**فمن تبع منکم الیوم جنازة**) یعنی:«چه کسی از شما امروز در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده است؟» ابوبکرس گفت: من. رسول‌خداص دوباره سؤال کردند: (**فمن أطعم منکم مسکینًا؟**) یعنی: «چه کسی از شما امروز به مسکینی غذا داده است؟» ابوبکرس گفت: من. رسول اکرمص پرسیدند: (**فمن عاد منکم الیوم مریضًا**) یعنی: «چه کسی امروز به عیادت مریضی رفته است؟» ابوبکرص گفت: من. رسول‌خداص فرمودند: (**مَا اجتَمَعْنَ فی امریء إلاّ دخل الجنة**) یعنی: «این اعمال، در شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این‌که آن شخص، به بهشت داخل می‌شود.»[1]

خویشتن‌داری و کنترل عصبانیت

ابوهریرهس می‌گوید: ابوبکرس با رسول‌خداص نشسته بود؛ شخصی، به ابوبکرس ناسزا گفت و ابوبکرس هیچ پاسخی نداد؛ رسول اکرمص شگفت‌زده، لبخند می‌زدند. آن شخص، به‌قدری به ابوبکرس ناسزا گفت که ابوبکرس را به واکنش واداشت و باعث شد تا ابوبکرس برخی از گفته‌های دشنام‌دهنده را پاسخ دهد. رسول‌خداص ناراحت شدند و آن‌جا را ترک کردند. ابوبکرس خود را به آن حضرتص رساند و گفت: «ای رسول‌خدا! تا وقتی او به من ناسزا می‌گفت (و من، ساکت بودم)، شما نشسته بودید؛ اما وقتی از حد گذراند و من، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتم، ناراحت شدید و برخاستید!» رسول‌خداص فرمودند: (**إنّه کان معکَ ملَکٌ یرد عنک، فلمّا رددتَ علیهِ بعضَ قولِهِ وقع الشیطانُ فلم أکن لأقعدَ مع الشیطانِ**) یعنی: «فرشته‌ای با تو بود که از طرف تو پاسخ می‌داد؛ اما وقتی تو برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتی، شیطان به میان آمد و برای من سزاوار نیست که با شیطان در یک‌جا بنشینم.» و سپس افزودند: (**یا أبابکرٍ ثلاثٌ کلُّهنَّ حقٌّ: ما مِنْ عبدٍ ظلم بمظلمة فیغضی عنها للّهِ عزَّو جلَّ إلاّ أعز اللّهُ بها نصرهُ، و ما فتح رجلٌ بابَ عطیة یرید بها صلةً إلاّ زاده اللّهُ بها کثرةً، و ما فتح رجلٌ بابَ مسألة یرید بها کثرة إلاّ زاده اللّهُ بها قلّةً**) یعنی: «ای ابوبکر! سه چیز حق است: *هر بنده‌ای که مورد ستم قرار بگیرد و بر آن، صبر و خویشتن‌داری پیشه

۱- صحیح مسلم شماره‌ی۱۰۲۸

سازد، خدای متعال، به خاطر خویشتن‌داری و صبرش، او را یاری کرده و گرامی می‌دارد؛ *هیچ شخصی در بذل و بخشش را به قصد پیوند خویشاوندی نمی‌گشاید مگر این‌که خدای متعال، به جای آن در مالش، کثرت و فزونی می‌نهد؛ *و هیچ شخصی، از روی زیاده‌خواهی و افزون‌طلبی، در گدایی را نمی‌گشاید مگر که خدای متعال، به جای آن (در مالش) نقص و کمی می‌افکند.[۱]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره خشمش را فرو می‌برد و خویشتن‌دار بود. اما به گمان این‌که اگر پاسخ آن دشنام‌گو را بدهد، ساکتش می‌کند، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفت. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر رضی الله عنه را به صبر و بردباری ترغیب دادند و او را راهنمایی کردند تا به وقت عصبانیت، شکیبایی پیشه کند. چراکه شکیبایی و خویشتن‌داری، انسان را در چشم مردم عزیز می‌کند و قدر و منزلتش را در نزد خدا بالا می‌برد.

از این داستان، واضح می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه را هراس برداشت که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شده باشند؛ بنابراین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافت تا ایشان را از ناراحتی درآورد و خشنودشان گرداند. آموزه‌های دیگر فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر رضی الله عنه در حدیث گذشته ازاین قرار است: * نکوهش عصبانیت و برحذر داشتن از آن؛ * دوری انبیا از مجالسی که شیطان در آن حضور دارد؛ * بیان فضیلت مظلومی که با هدف خشنودی خدا و کسب اجر و پاداش از او، شکیبایی می‌ورزد؛ * تشویق به بخشندگی و برقراری پیوند خویشاوندی؛ * و نکوهش تکدی‌گری و گدایان.

ابوبکر رضی الله عنه به‌قدری شکیبا و خویشتن‌دار بود که به نرم‌خویی و حلم شناخته شده بود و این، بدین معنا نیست که ابوبکر رضی الله عنه اصلاً ناراحت نمی‌شد؛ بلکه به خاطر خدا خشم می‌گرفت و وقتی می‌دید، محارم و دستورهای الهی می‌شکند، به شدت عصبانی می‌شد.[۲]

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ ۞ وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ ﴾

(آل عمران: ۱۳۴،۱۳۳)

۱- الدر المنثور از سیوطی (۷۴/۲)؛ مجمع الزوائد (۱۹۰/۸)

۲- سیرة و حیاة صدیق از مجدی فتحی سید، ص۱۴۵

یعنی: «و (با انجام اعمال شایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنای آن، (مانند) آسمان‌ها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است؛ آن کسانی که در خوشی و ناخوشی (و در توان‌گری و نداری)، بذل و بخشش می‌کنند و آنان که خشمشان را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.»

ابوبکرﷺ زندگیش را با تأمل و تدبر در این فرمایش الهی و نیز در عمل به آن سپری می‌کرد.

ابوبکرﷺ خواهان مغفرت و آمرزش الهی بود...

ابوبکرﷺ خرجی مسطح بن اثاثه را می‌داد؛ اما وقتی مسطحﷺ ناخواسته و همانند برخی از مؤمنان دیگر در فتنه‌ی افک و تهمت شاخ‌داری که در اثر دسیسه‌ی منافقان، بر ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها بسته شد، سخنان ناشایستی بر زبان آورد و به آن ماجرا دامن زد، ابوبکرﷺ را بر آن داشت تا سوگند یاد کند که دیگر به او خرجی ندهد؛ خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿ وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢ ﴾ (نور:۲۲)

یعنی: «کسانی از شما که اهل فضیلتند و توان‌گر، نباید سوگند بخورند که بذل و بخشش خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا باز می‌گیرند و باید عفو و گذشت پیشه نمایند. آیا مگر دوست ندارید که خداوند، شما را بیامرزد؟ (پس، از لغزش‌های دیگران درگذرید و به بذل و بخشش ادامه دهید تا مورد غفران خداوند واقع شوید.) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

ابوبکرﷺ پس از نزول این آیه فرمود: «به خدا سوگند که من دوست دارم خدا مرا بیامرزد.» و دوباره بذل و بخشش بر مسطح را شروع کرد و سوگند یاد نمود که هرگز خرجیش را قطع نکند.[1] ابوبکرﷺ از این آیه چنین برداشت کرد که مسلمان باید همواره به اخلاق اسلامی آراسته باشد و از لغزش‌ها و خطاهای دیگران درگذرد تا مورد عفو و آمرزش خداوند قرار گیرد و بر دیگران پرده پوشی نماید تا به نسبت خیر و نیکی به دیگران مشمول

۱- بخاری شماره‌ی ۴۷۵۰

لطف و توجه واقع شود. این آیه، واضح و صریح بیان نمود که همان‌طور که دوست دارید، خداوند متعال از گناهانتان درگذر فرماید، از زیردستانتان درگذرید. درآیه‌ی مذکور به روشنی بیان شده که هر کس بر انجام ندادن عملی سوگند یاد کند و سپس انجام آن را بهتر ببیند، سوگندش را بشکند و کفاره دهد. برخی از علما گفته‌اند: این آیه از آن جهت که بندگان خدا را با این گفتار به تدبر وا می دارد که «آیا دوست ندارید، خداوند شما را ببخشد؟»، امیدبخش‌ترین آیه‌ی قرآن می‌باشد.[1]

این آیه، ابوبکر رضی الله عنه را در مقامی قرار می‌دهد که پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم جای می‌گیرد؛ چراکه خداوند متعال در این آیه صفات شگفت‌آوری از ابوبکر رضی الله عنه بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی شأن برجسته‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد. امام فخر رازی در تفسیرش، از این آیه چهارده ویژگی برای ابوبکر رضی الله عنه استنباط نموده که به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «خداوند متعال، در این آیه، به طور مطلق و بدون هیچ قیدی ابوبکر رضی الله عنه را اهل فضیلت می‌خواند؛ در این توصیف، فضیلت و برتری بر دیگران نیز می‌گنجد. به عبارت دیگر ابوبکر رضی الله عنه به طور مطلق شخص فاضلی بود که با این آیه برتر از دیگران خوانده شد.» فخر رازی در تفسیر همین آیه افزوده است: «از آن‌جا که خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را در این آیه با صیغه ی جمع و ساختاری عمومی و فراگیرنده ستوده است، بنابراین بایسته است که بگوییم: او، انسان وارسته‌ای بود که معصیت در او راه نداشت؛ لذا امکان ندارد کسی که تا این حد به برازندگی و نیکویی مورد مدح واقع شود، جهنمی باشد.»[2]

سفر تجارتی ابوبکر رضی الله عنه به شام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به قصد تجارت، به بُصری در سرزمین شام رفت. او با وجودی که دوست داشت، همواره درکنار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باشد، از این سفر تجارتی منصرف نشد و خودِ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نیز با وجود محبت زیادشان نسبت به ابوبکر رضی الله عنه او را از این سفر باز نداشتند[3] تا اهمیت کسب و کار برای مسلمان، مشخص شود و دریابد که باید منبع درآمدی داشته باشد تا مجبور نشود دست گدایی پیش خلق دراز کند و بدین‌سان هر مسلمانی بداند که باید با انجام کاری درآمدزا، نیازمندان را یاری رساند و گره از مشکلات دیگران بگشاید و در باب انفاق در راه خدا که مورد پسند خدا است، شتاب کند.

١- تفسر المنیر (١٩٠/١٨)

٢- تفسیر رازی (٣٥١/١٨)

٣- فتح الباری (٣٥٧/۴)؛ نگاه کنید به الخلافة الراشدة و الدولة الأموية، ص١۶٣

غیرت ابوبکر صدیقﷺ

عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می‌گوید: عده‌ای از بنی‌هاشم، از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها که همسر ابوبکرﷺ بود، دیدن کردند؛ ابوبکرﷺ به خانه آمد و آنـان را آن‌جـا دید و ناراحت شد (که در نبود او به خانه اش آمده‌اند). این ماجرا را به رسول‌خداﷺ گفت. آن حضرتﷺ فرمودند: «خدای متعال همسرت را از بـدی پـاک داشـته اسـت.» و در عـین حال، آن حضرتﷺ برمنبر رفته و چنین فرمودند: (**لا یدخل رجل بعد یومی هذا علی مغیبة إلاّ و معه رجل أو رجلان**) یعنی: «هیچ مردی از امروز به بعد بر زن تنهایی که شویش نیست، وارد نشود مگر آن‌که یک یا دو نفر با خود داشته باشد.»[1]

خوف و خشیت ابوبکرﷺ از خداوند متعال

خوف و هراس از خدای متعال، نعمت باارزشی است که انسان را از مصیت بدور می‌دارد و سبب می‌شود تا آدمی، در نهان و آشکار همواره خدا را به یاد داشته باشد. قطعاً چنین حالتی، زمینه‌ی رشد، زیبایی و باروری اعمال انسان می‌گردد. خداوندمتعال، می‌فرماید: ﴿ يَـٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ وَإِيَّـٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠ ﴾ (بقره:۴۰)

یعنی: «ای بنی‌اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشته‌ام و به عهد من (که همان ایمان و کردار نیک است،) وفا کنید تا به پیمان شما (یعنی پاداش نیک و بهشت برین) وفا کنم و تنها از من بترسید.»

خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطۡغَوۡاْۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٢ ﴾ (هود:۱۱۲)

یعنی: «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای(در راه دعوت) استقامت کن به همراه کسانی که با تو، به سوی خدا برگشته‌اند و (از حدود خدا) تجاوز نکنید که قطعاً خدا به آن‌چه انجام می‌دهید، بصیر و آگاه است.»

بنده‌ای که از خدای متعال بترسد، پاداش بزرگی می‌یابد: ﴿ وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ٤٦ ﴾ (الرحمن:۴۶)

۱- الریاض النضرة فی مناقب العشرة از ابوجعفر احمد طبری، ص۲۳۷

یعنی: «و هر کس از مقام (عظمت و کبریایی) پروردگارش بترسد، باغ‌هایی (در بهشت) دارد.»

انسؓ می گوید: روزی رسول‌خداﷺ برای ما چنان سخنرانی و موعظه‌ای کردند که هرگز مانند آن را نشنیدم؛ آن حضرتﷺ فرمودند: (**لو تعلمونَ ما أعلـمُ لضـحكتم قلـيلاً و لبكيتم كثيرًا**) یعنی: «اگر آن‌چه من می‌دانم، شما می‌دانستید، قطعًا کم مـی‌خندیدیـد و بسیار می‌گریستید.» اصحاب رسول‌خداﷺ (با شـنیدن سـخنان آن حضـرت، بـه قـدری دگرگـون شدند که سر در گریبان نهادند و) چهره‌هایشان را پوشـانده و (چنـان گریسـتند کـه هـق هـق می‌کردند و) صدای گریه‌شان شنیده می‌شد.[1]

ابوبکر صدیقؓ که میان خوف و رجاء (ترس و امید) جمع کرده بود، نمونه‌ی عملی هر مسلمانی اعم از حاکم و رعیت و امیر و مـأمور اسـت کـه خواهـان سـعادت و رسـتگاری در آخرت می‌باشد.[2] محمد بن سیرین رحمه الله می‌گوید: «پـس از رسـول‌خـداﷺ هـیچ کسـی ترساتر از ابوبکرؓ نیست.» قیس می‌گوید: «ابوبکرؓ را در حالی دیدم که کناره‌ی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گنـاه و عـذاب گرفتـار مـی‌سـازد.»[3] ابوبکر صدیقؓ فرموده است: «بگریید و اگر شما را گریه نمـی‌آیـد، بـه خـود حالـت گریـه بگیرید.»[4] میمون بن مهران می‌گوید: «زاغی بزرگ‌بال بـه نـزد ابـوبکرؓ آوردنـد؛ او، آن را وارونه کرد و گفت: «هیچ شکاری به دام نمی‌افتد و هیچ درختـی بریـده نمـی‌شـود، مگـر بـه خاطر آن‌که تسبیح و یاد خدا را باید و شاید نکرده است.»[5] از ابوبکرؓ چنین نیز روایت شده است که: «به خدا سوگند دوست داشتم، درختی می‌بودم که از میوه‌ام مـی‌خوردنـد و یـا مـرا قطع می‌کردند[6] (و بر من حساب و کتابی نبود.)» هم‌چنین فرموده است: «کـاش مـویی از تـن مؤمن بودم.»[7]

١- بخاری، کتاب التفسیر، باب لاتسألوا عن أشیاء (۶۸/۶)؛ در حدیث، به نوعی گریه اشاره شده که با صدای بینی همراه است.

٢- تاریخ الدعوة إلی الإسلام از یسری محمد، ص۳۹۶

٣- صفة الصفوة (۲۵۳/۲)

۴- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص۱۰۸

۵- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص۱۱۰

۶- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص۱۱۲

۷- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص۱۰۸

مهم‌ترین صفات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ابوبکرصدیق رضی الله عنه شخصیت برجسته و متمایزی دارد که در قالب صفاتی بزرگ و خدایی نمودار شده است. برخی از این صفات را به طور اجمالی و بعضی را هم به تفصیل بررسی می‌کنیم. صفات و ویژگی‌های مهمی از قبیل: اعتقاد پاک و راستین به باورهای دینی، برخورداری وافر از دانش شرعی، اطمینان و اعتماد به خدای متعال، برخورداری از صفات والا و نیک، صدق و اخلاص، لیاقت و شایستگی در تمام جنبه‌های زندگی و دینی، شجاعت و رادمردی، زهد و تقوا، جان‌فشانی و قربانی در راه خدا، گزینش درست و مناسب همکاران و مشاوران و کارگزاران حکومتی، صبر و شکیبایی، بلند همتی و اراده‌ی قوی و آهنین، توانمندی در رویارویی با مشکلات و حل آنان، توانایی در انتقال داشته‌های علمی و دینی به دیگران و پرورش شخصیت‌های برجسته و ایجاد زمینه‌ی مناسب برای رشد و بالندگی نخبگانی که به وقتش زمام امور را به دست گیرند و بسیاری از صفات برجسته‌ی دیگر، بخشی از خصوصیات ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در دوران مکی و در هم‌صحبتی و همراهی با رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و در جامعه‌ی مدنی از طریق همیاری با آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حضور در میادین جنگ به دست آورده بود. البته بسیاری از ویژگی‌ها و توانمندی‌های ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی خلافتش نمودار گشت و او توانست با توفیق الهی و توانایی‌هایی که خدای متعال به او ارزانی داشته بود، پایه‌های حکومت اسلامی را در شرایط بحرانی زمان خودش قوت بخشد و ضمن رویارویی با مرتدان، به فضل و توفیق خداوند گام‌های استواری در راهبری امت بردارد. در این پهنه برخی از صفات بارز ابوبکر رضی الله عنه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

عظمت و استواری ایمان ابوبکر رضی الله عنه

باور و ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت و کلمه‌ی توحید، به گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربرگرفت که نشانه‌هایش، در عملکرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر رضی الله عنه بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از کُنش پست و فرومایه در او یافت نمی‌شد. ابوبکر رضی الله عنه همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه وسلم تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش سبب حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرفرازی بود. او، از یقین وایمان بی‌مانندی برخوردار

بود که هیچ یک از صحابه‌رضی الله عنهم را نمی‌توان در ایمان و یقین در حد و پایه‌ی او دانست. ابـوبکر بن عیاش می‌گوید: «ابوبکر‌رضی الله عنه به کثرت نماز و روزه از صـحابه‌رضی الله عنهم پـیش نیفتـاد و بلکـه او بـه خاطر ایمان و یقینی بر صحابه سبقت گرفت که در قلبش رسوخ کرده بود.»[۱] به همین خـاطر گفته‌اند: «اگر ایمان ابوبکر‌رضی الله عنه در مقابل ایمان تمام مؤمنان مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد، ایمان ابوبکر‌رضی الله عنه برتری می‌یابد.» باری رسول‌خدا‌صلی الله علیه وسلم از صحابه‌رضی الله عنهم پرسیدند: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» شخصی گفت: «من خواب دیـدم ترازویـی از آسـمان فـرو آمـد و شـما وابوبکر‌رضی الله عنه در آن ترازو وزن شدید و کفه‌ی شما برتر از ابوبکر‌رضی الله عنه گردیـد؛ سـپس ابـوبکر و عمر رضی الله عنهما سنجیده شدند و ابوبکر‌رضی الله عنه سنگین‌تر شد؛ بعد از آن عمر و عثمان رضـی الله عنهمـا وزن شـدند و کفـه‌ی عمـر‌رضی الله عنه سـنگین‌تـر شـد و سـپس تـرازو بـه آسـمان رفـت.» رسول‌خدا‌صلی الله علیه وسلم این خواب را بدین‌گونه تعبیر فرمودند: «(این خواب، نشانه‌ی) خلافـت نبـوت است (که نوع حکومت پس از پیامبر، خلافتی بر منهج او می‌باشد) و سپس خداوند، ملـک و پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد.»[۲]

ابوهریره‌رضی الله عنه می‌گوید: یک بار رسول‌خـدا‌صلی الله علیه وسلم پـس از نمـاز صـبح رو بـه مـردم کـرده و فرمودند: (**بینما رجل یسوق بقرة له، قد حمل علیها التفتت إلیه البقرة فقالت: إنّـی لـم أخلـق لهذا، إنّما خلقت للحرث.**) یعنی:«شخصی بر پشت گاوش بار نهاده بود و او را به جلو می‌راند؛ گاو رو به صاحبش کرد و گفت: من، برای این خلق نشده‌ام؛ بلکـه بـرای شـخم‌زدن آفریـده شده‌ام. » مردم از روی شگفت و تعجب گفتند: سبحان‌الله! آیا می‌شود گاوی سـخن بگویـد؟ رسول‌خدا‌صلی الله علیه وسلم فرمودند: (**فإنّی اؤمن به و أبوبکر و عمر و بینا راعٍ فی غنمه عدا علیه الذئبُ فأخذ منها شاةً فطالبه الراعی حتّی استنقذها منه، فالتفت إلیه الذئبُ فقال لـه: مـن لهـا یـوم السبعِ، یوم لیس لها راعٍ غیری؟**) یعنی: «این، برای من و ابوبکر و عمر قابل باور است.» و باز فرمودند: «چوپانی درمیانً گوسفندانش بود که گرگی به میان گوسفندان جست و گوسفندی گرفت؛ چوپان در پی گرگ رفت و گوسـفند را (از چنگـالش) رهانیـد. گـرگ، بـه چوپـان گفت: چه کسی روز سبع[۳] را در پیش دارد؟ همان روزی که چوپانی جز مـن نیسـت.» مـردم

۱- فضائل الصحابة از امام احمد (۱۷۳/۱)

۲- ابوداود، شماره‌ی ۴۶۳۴؛ ترمذی، شماره‌ی۲۲۸۸

۳- اهل لغت و شارحان حدیث در مورد کلمه‌ی سبع نظرات متفاوتی داده‌اند. برخـی گفتـه‌انـد: سـبع، بـه معنـای رستاخیز و روز قیامت است؛ البته بکاربردن این معنا در این حدیث صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه در روز قیامت گرگی وجود ندارد. البته سبع به روزی اطلاق می‌گردد که ترس و هراس شدیدی در آن وجـود دارد؛ امـا بـه هـر

گفتند: «سبحان‌الله! گرگی سخن بگوید؟!»رسول‌خداﷺ فرمودند: (**فإنّی اؤمن به و أبوبکر و عمر. و ما هما ثمّ**) یعنی: «من و ابوبکر و عمر به این باور داریـم.در حالیکـه در آنجـا حضـور نداشتند»[1]

رسول‌خداﷺ ابوبکرﷺ را خیلی دوست داشتند؛ چراکه ابوبکرﷺ ایمان محکمی داشت و با صدق و اخلاص پایبند اسلام و شریعت خدا بود. محبت رسول‌خداﷺ با ابوبکرﷺ بیش از محبت آن حضرت با یاران دیگرش بود. عمرو بن عاصﷺ می گوید: رسول‌خداﷺ مـرا در جنگ ذات‌السلاسل امیر تعیین فرمودند؛ به نزد آن حضرتﷺ رفتم و از ایشان پرسـیدم: چه کسی در نزد شما از همه محبوب‌تر و دوست‌داشنی‌تر اسـت؟ فرمودنـد: «عایشـه». عـرض کردم: از مردها چه کسی را بیش‌تر دوست دارید؟ فرمودند: «پدر عایشه را» گفتم: سپس چـه کسی را؟ فرمودند: «عمر بن خطاب را» و همین طور عده‌ای را نام بردند.[2] ابوبکر صدیقﷺ به خاطر همین اخلاص و پایبندی به دین خدا و کوششی که برای نصرت اسلام به‌کار بسـت، از جانب رسول‌خداﷺ به بهشت بشارت داده شدکه تمـام دروازه‌هـای بهشـت، او را بـه سـوی خود فرامی‌خوانند. ابوموسی اشعریﷺ می‌گوید: روزی در خانه وضو گرفتم و با خود گفتم: امروز را در ملازمت و همراهی رسول‌خداﷺ سپری می‌کـنم. بـه مسـجد رفـتم و سـراغ آن حضرت را گرفتم. به من گفتند که به فلان طرف رفته‌انـد. بـه دنبـال آن حضـرتﷺ بـه راه افتادم و خودم را در محلی به نام چاه اریس به ایشان رساندم. صبرکردم تا آن حضرت قضای حاجت نمایند و وضو بگیرند. سپس بـه نـزد ایشـان رفـتم. آن حضـرتﷺ در دهانـه‌ی چـاه نشسته و پاهایشان را در حالی از چاه آویزان کرده بودند که شلوارشان را بالا کشیده بودند و ساق‌های ایشان نمایان شده بود. به ایشان سلام کردم و به سمت در باغ به راه افتادم و با خـود قصد کردم که آن روز دربان رسول‌خداﷺ باشم. شخصی در زد؛ پرسیدم: کیسـتی؟ گفـت: ابوبکر هستم. گفتم: اندکی صبر کـن و سـپس بـه رسـول‌خـداﷺ عـرض کـردم: ابـوبکرﷺ

حال هر یک از این معانی در مورد این حدیث دور از ذهن و نادرست به نظر می‌رسد و بهتر آن است که گفتار آن عده از شارحان حدیث را ترجیح دهیم که گفته‌اند: سبع، یکی از اعیاد دوره‌ی جاهلی اسـت کـه مـردم در آن بـه جشن و شادی، سرگرم می‌شدند و از گوسفندانشان غافل می‌گشتند و به همین خاطر نیـز گوسفندانشـان طعمـه‌ی گرگ می‌شد. شرح این حدیث را در صحیح مسلم بشرح النووی ج۸ ص۱۳۲ چـاپ دار الفکـر بـه سـال ۱۴۱۵ هجری بنگرید.(مترجم)

۱- روایت مسلم، شماره‌ی۲۳۸۸

۲- بخاری، شماره‌ی۳۶۶۲

اجازه‌ی حضور می‌خواهد. فرمودند: (إئذن له و بشره بالجنة) «به او اجازه بده وارد شود و او را به بهشت، خوش‌خبری و بشارت بده.» در را باز کردم و به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: بیا داخل که رسول‌خدا ﷺ تو را به بهشت بشارت می‌دهند. ابوبکر رضی الله عنه وارد شد و سمت راست رسول‌خدا ﷺ نشست و مانند آن حضرت شلوارش را بالا زد و پایش را از چاه آویزان کرد.... [۱]

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمودند: **(من أنفق زوجین مِن شیءٍ مِن الأشیاء فی سبیل الله دُعی مِن أبواب الجنة یا عبدالله هذا خیر، فمن کان مِن أهل الصلاة دعی مِن باب الصلاةِ و مَن کان مِن أهل الجهاد دعی مِنْ باب الجهادِ و من کان مِنْ أهل الصیامِ دعی مِن باب الریانِ و مَن‌کان مِن أهل الصدقةِ دعی مِن باب الصدقة)** یعنی: «کسی که دو چیز [۲] در راه خدا انفاق کند، از دروازه‌های بهشت فراخوانده می‌شود که ای بنده‌ی خدا! این، خجسته و نیکو است. (از این در وارد شو)؛ کسی که اهل نماز باشد، از در نماز به بهشت فراخوانده می‌شود و هر کس اهل جهاد باشد، از در جهاد. هر کس اهل روزه باشد، از دروازه‌ی ریان به بهشت فراخوانده می‌شود و هر که اهل صدقه باشد، از در صدقه.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «... آیا کسی هست که از تمام دروازه‌های بهشت به بهشت فراخوانده شود؟» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: **(نعم و أرجو أن تکون منهم یا أبابکر)** [۳] یعنی: «بله و من امیدوارم تو ای ابوبکر، یکی از آنان باشی (که از تمام درهای بهشت به بهشت فراخوانده می‌شوند.)»

گستره‌ی علم و دانش ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر رضی الله عنه از عالم‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترساترین آن‌ها بود و بیش از همه از خدا می‌ترسید. [۴] اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکر رضی الله عنه عالم‌ترین شخص امت است. دلیل این امر، این است که ابوبکر رضی الله عنه همواره ملازم و همراه رسول‌خدا ﷺ بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول‌خدا ﷺ می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرت ﷺ مجلس

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۴

۲- در روایت دیگری تصریح شده که منظور از دو چیز (زوجین)، دو اسب یا دو ناقه یا آزاد کردن دو غلام می‌باشد.(مترجم)

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۶۶۶

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۵۸

می‌کرد و با ایشان به قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می‌گفت که کم‌تر کسی به این افتخار مشرف می‌شد. خود رسول‌خداﷺ نیز هرگاه می‌خواستند با صحابه در مورد مسأله‌ای مشورت و رایزنی کنند، ابتدا با ابوبکرﷺ مشورت ورایزنی می‌فرمودند؛ گاهی به مشورت با ابوبکرﷺ بسنده می‌کردند و مشورت او را به اجرا می‌گذاشتند و گاهی پس از مشورت با ابوبکرﷺ با یاران دیگرشان نیز مشورت می‌نمودند و معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر در مشورت ابوبکرﷺ و دیگران، به مشورت ابوبکر عمل می‌کردند.[1] رسول‌خداﷺ ابوبکرﷺ را به سرپرستی نخستین حج گماشتند و به او مسایل حج را که حاوی باریک‌ترین و حساس‌ترین احکام می‌باشد، آموزش دادند؛ قطعاً اگر ابوبکرﷺ از علم وافر و گسترده‌ای برخوردار نبود، به سرپرستی آن حج حساس ومهم گماشته نمی‌شد. ابوبکرﷺ به جای رسول‌خداﷺ نیز در محراب نماز قرار گرفته که همین، بیان‌گر جایگاه علمی ابوبکرﷺ می‌باشد؛ چراکه تنها ابوبکرﷺ در حیات رسول‌خداﷺ به چنین افتخاری نایل شده است. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انسﷺ از ابوبکرﷺ فرا گرفته است. چراکه ابوبکر بیش ازدیگران به آموزه‌های پیامبرﷺ و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انسﷺ از ابوبکرﷺ را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است.[2] دانش ابوبکرﷺ در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی‌توان از ابوبکرﷺ حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت. این، در حالی است که دیگران در این پهنه دچار لغزش و خطا شده‌اند.[3] ابوبکرﷺ در حضور رسول‌خداﷺ فتوا می‌داد و قضاوت می‌نمود که عمدتاً مورد تأیید رسول‌خداﷺ نیز قرار می‌گرفت. ابوبکرﷺ تنها کسی است که در حضور پیامبرﷺ حکم و فتوا صادر می‌کرد. در صفحات پیشین به اظهار نظر یا حکم ابوبکرﷺ درباره‌ی غنیمت جنگی ابوقتادهﷺ در جنگ حنین و در حضور رسول‌خداﷺ اشاره کردیم. پختگی علمی و دانش وافر ابوبکرﷺ پس از وفات رسول‌خداﷺ نیز پدیدار و هویدا گشت؛ امت در دوران خلافت ابوبکرﷺ در هر مسأله‌ای که دچار اختلاف شد، با حل و فصل خلیفه‌ی مسلمانان پس از تبیین و تشریح مسأله‌ی مورد اختلاف بر مبنای کتاب و سنت به هماهنگی و یکنواختی رسید. این رویکرد ابوبکرﷺ در

۱- ابوبکر الصدیق، از محمد مال الله، ص۳۳۴ و ۳۳۵

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی۱۴۴۸

۳- ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص۶۰

تبیین و توضیح مسایل مورد اختلاف، نشانه‌ی کمال علمی وی و شناختش به دلایلی است که نزاع و قیل و قال را برطرف می‌سازد. مردم نیز در پی دلایل ابوبکر قانع می شدند؛ چراکه او را درست‌کار و راست‌گفتار می‌شناختند. ابوبکر در زمان بحرانی رحلت رسول‌خدا با موضعی استوار صحابه را به درک این حقیقت دردناک قانع نمود و ایمانشان را در آن غم جان‌سوز از آفت بی‌صبری مصون داشت. علاوه بر این جای دفن رسول‌خدا را بر اساس آن‌چه از خود آن حضرت شنیده بود، مشخص کرد و بر مبنای آموخته‌هایش از رسول‌خدا و به تأیید تعداد زیادی از صحابه، حکم مشخصی درباره‌ی میراث آن حضرت صادر نمود. او با وجود برخی مخالفت‌ها، بی‌درنگ با مرتدان و مانعان زکات جنگید و بر اعزام لشکر اسامه تأکید کرد. ابوبکر بر اساس فرموده‌ی رسول‌خدا برای صجابه تبیین نمود که خلیفه باید از قریشیان باشد. زمانی که رسول‌خدا به بنده‌ای از بندگان خدا اشاره کردند که در مورد دنیا و آخرت به او اختیار انتخاب داده شده، ابوبکر دانست که منظور پیامبر از آن بنده‌ی خدا، خودشان می‌باشد. در صفحات بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

رسول‌خدا در مورد ابوبکر خوابی دیدند که از آن به علم ابوبکر تعبیر شد؛ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول‌خدا فرمودند: (**رأیت کأنّی أعطیت عسًّا، فشربت منه حتّی تملأت فرأیتها تجری فی عروقی بین الجلد و اللحم، ففضلت منها فضلة فأعطیتها أبابکر**) یعنی:«(در خواب) دیدم که کاسه‌ای پر از شیر به من داده شد و از آن به گونه‌ای سیر نوشیدمً که گویا آن را می‌دیدم که در رگ‌هایم و درمیان پوست و گوشتم جریان یافته است؛ مقداری از آن شیر زیاد آمد؛ آن مقدار اضافه را به ابوبکر دادم.» صحابه عرض کردند: «ای رسول‌خدا! این، همان علمی است که خدای متعال به شما داده و شما از آن سرشار گشته و مقداری را نیز به ابوبکر داده‌اید.» رسول‌خدا فرمودند: «درست تعبیر کردید.»[1]

ابوبکر صدیق چنین باور داشت که خواب، حق است و در تعبیر خواب نیز توانمند بود. او معمولاً پس از نماز صبح از مردم می‌خواست تا هر کس خواب خوبی دیده، تعریف کند؛ او همواره می‌گفت: «خواب خوب مسلمانی که با وضو خوابیده، در نزد من از خیلی چیزها بهتر است.»[2] ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی نزد رسول‌خدا آمد و گفت:

۱- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان (۲۶۹/۱۵)

۲- خطب ابی‌بکر ص ۱۵۵

«شب در خواب، سایبانی را دیدم که از آن روغن و عسل برمی‌دارند؛ برخی مقدار زیادی از روغن و عسل جمع می کردند و برخی هم مقدار کمی؛ در این میان ریسمانی دیدم که از آسمان به زمین آویخته بود؛ شما را دیدم که از آن بالا رفتید؛ سپس شخص دیگری ریسمان را گرفت و از آن بالا رفت؛ آنگاه شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سرانجام شخص دیگری ریسمان را گرفت تا بالا برود، اما ریسمان پاره شد؛ پس از آن دوباره ریسمان به حالت اولش درآمد. ابوبکرﷺ گفت: «ای رسول‌خدا! پدرم فدایت شود؛ شما را به خدا بگذارید تا من این خواب را تعبیر کنم.» رسول‌خداﷺ به ابوبکرﷺ اجازه دادند تا آن خواب را تعبیر کند. ابوبکرﷺ گفت: «آن سایبان، اسلام است و روغن و عسلی که از آن چکیده، به معنای قرآن می‌باشد که برخی (با تلاوت قرآن)از شیرینی و حلاوت آن زیاد بهره می‌برند و برخی هم کم و اندک. اما ریسمان آویخته از آسمان به زمین، همان حق و حقیقتی است که شما بر آن هستید و به وسیله‌ی آن خدا، شما را بالا می‌برد و سپس شخصی پس از شما نیز آن ریسمان (دین حق و آموزه‌های کتاب و سنت) را می‌گیرد و بالا می‌رود. سپس شخص دیگری به همین منوال و وسیله بالا می‌رود. سپس شخص دیگری آن را می‌گیرد، اما ریسمان پاره می‌شود و دوباره وصل می‌گردد و او هم به وسیله آن بالا می‌رود». ابوبکرﷺ پس از تعبیر خواب به رسول‌خداﷺ گفت: «پدرم فدای شما ای رسول‌خدا، بفرمایید که آیا درست تعبیر کردم یا اشتباه؟» رسول‌خداﷺ فرمودند: «قسمتی را درست گفتی و مقداری هم اشتباه کردی.» ابوبکرﷺ گفت: «به خدا سوگند به من بگویید کجا اشتباه گفتم.» رسول‌خداﷺ فرمودند: «سوگند نخور».[1]

یک بار عایشه رضی الله عنها در خواب دید که سه ماه تابان در خانه‌اش قرار گرفتند. خوابش را برای ابوبکرﷺ تعریف کرد. ابوبکرﷺ خواب عایشه رضی الله عنها را چنین تعبیر فرمود: «اگر خوابت به حقیقت بپیوندد، در خانه‌ات سه نفر از بهترین بندگان خدا دفن خواهند شد.» پس از آن‌که رسول‌خداﷺ رحلت فرمودند، ابوبکرﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمود: «ای عایشه! این بهترین ماه تابانی است که در خانه‌ات قرار گرفت.»[2] ابوبکرﷺ پس از رسول‌خداﷺ در تعبیر خواب، علم و دانش بیش‌تری از دیگران داشت.[3] البته ابوبکرﷺ با وجودی که درمیان صحابه از همه عالم‌تر بود، در عین حال بیهوده سعی نمی‌کرد درباره‌ی

۱- بخاری، کتاب التعبیر، شماره‌ی ۷۰۴۶

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۱۲۹

۳- مرجع سابق، ص۱۳۰

چیزی که نمی‌داند، اظهار نظر کند. روایت شده کـه یـک بـار ابـوبکرؓ آیـه‌ی ۳۱ سـوره‌ی عبس ﴿وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ۝٣١﴾ را خواند؛آن‌جا این سؤال مطرح شد که منظور از «أب» در این آیه چیست؟ هر کس به‌گونه‌ای اظهار نظر کرد. ابوبکرؓ فرمود: «این، تکلـف و اظهـار نظـر نابجا است که ندانسته چیزی گفته شود؛ کدامین زمین مرا در خود جای مـی‌دهـد و کـدامین آسمان مرا در زیر سقفش می‌گنجاند که درباره‌ی کتاب خدا چیزی بگویم که می‌دانم؟»[1]

دعا و زاری ابوبکرؓ به پیشگاه الهی

دعا، دروازه‌ی بزرگی است رو به غفران و رحمت الهی که هرگاه بر بنده‌ای گشوده شود، خیر و برکت زیادی به سوی آن بنده سرازیر می‌گردد. هم‌چنین دعا، یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عوامل پیروزی بر دشمن است. ابوبکرؓ پیوند و رابطه‌ی خوبی با خدا داشت و به کثرت دست به پیشگاه الهی دراز می کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۝٦٠﴾ (غافر:۶۰)

یعنی: «پروردگارشما می گوید: مرا (برای رفع نیازها و مشکلاتتان) به فریاد بخوانید تا (خواسته‌تان را) بپذیرم (و نیازتان را برآورده سازم). همانا کسانی که از عبادت (دعای)من سرباز می‌زنند (و خود را از کمک من بی‌نیاز می‌پندارند)، با خفت و خواری در جهنم داخل خواهند شد.»

هم‌چین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ۝١٨٦﴾ (بقره:۱۸۶)

یعنی: «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند (که من دورم یا نزدیک، بگو:) من نزدیکم و دعای دعاکننده را هرگاه که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس آنان هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا هدایت یابند.»

ابوبکرؓ پیوسته همراه رسول‌خداﷺ بود و می‌دید که آن حضرت چگونـه خداونـد را به فریادرسی و کمک می‌طلبد و از او درخواست یـاری مـی کنـد. ابـوبکرؓ کیفیـت دعـا و عبادت را از رسول‌خداﷺ فرا گرفت و همواره می کوشید تا دعا و تسبیحش به همان شـکل و ساختاری باشد که آن حضرت به او آموزش مـی‌دادنـد. همـین‌جـا ایـن نکتـه را یـادآوری

۱- فتح الباری (۲۵۸/۱۳)؛ در سند روایت، میان ابراهیم نخعی و ابوبکر صدیق، انقطاع وجود دارد.

می‌کنیم که سزاوار نیست هیچ مسلمانی صرفاً به خاطر جمله‌بندی‌های زیبا، دعاها و اذکار وارد شده در سنت صحیح را ترک کند یا به سلیقه‌ی خود صیغه و ساختاری در ذکر خدا یا درود بر پیامبرﷺ بکار گیرد که در سنت نیامده است؛ چراکه رسول‌خداﷺ معلم و آموزگار خوبی‌ها است و با آموزش خوبی‌ها به دیگران، راه درست و مستقیم را تبیین فرموده است و از همگان، بیش‌تر می‌دانسته که چه بهتر و کامل‌تر می‌باشد.[۱]

در صحیحین آمده است: ابوبکرﷺ به رسول‌خداﷺ عرض کرد: «به من دعایی آموزش دهید که در نمازم با آن دعا کنم.» رسول‌خداﷺ فرمودند: «بگو: **اللهم إنّی ظَلَمتُ نَفسی ظُلمًا کثیراً و لا یغفِرُ الذنوبَ إلا أنتَ فاغفِرْ لی مغفرةً مِن عندکَ و ارحَمنی إنّک أنتَ الغفورُ الرحیمُ**»[۲] یعنی: «خداوندا! من به خودم ظلم زیادی کردم و کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد؛ پس مرا به آمرزشی از نزد خود بیامرز و مرا مورد رحمتت قرار بده که تو آمرزنده و مهربان هستی.»

در این دعا بنده با اظهار گنهکاری خویش و اذعان به قدرت خداوند برای آمرزش و بخشایش و هم‌چنین اعتراف به این‌که مغفرت گناهان فقط در قدرت خدا است، به درگاهش عرض نیاز و تقاضای آمرزش و مغفرت می‌کند و صریح و بی‌واسطه خواسته‌اش را مطرح می‌نماید تا پذیرفته گردد. ثنا و ستایش خداوند به وقت دعا، از کامل‌ترین انواع طلب و عرض نیاز به درگاه الهی است[۳] و در این دعا خداوند نیز به صفاتی چون آمرزندگی و بخشندگی ستوده می‌گردد.

در روایتی آمده است که ابوبکر صدیقﷺ به رسول‌خداﷺ عرض کرد: «ای رسول‌خدا! به من دعایی یاد بدهید که صبح و شام آن را پیشه‌ی خود سازم.» رسول‌خداﷺ فرمودند: «بگو: (**اللهمَّ فاطرَ السمواتِ و الأرضِ عالمَ الغیبِ و الشهادة ربَّ کلِّ شیءٍ و ملیکهُ أشهد أن لا إله إلا أنت أعوذُ بکَ مِن شرِّ نفسی و مِن شرِّ الشیطانِ و شرکِه و أن أقترفَ علَی نفسی سوءًا أو أجرَّهُ إلی مسلم**) این را هنگام صبح و شام و وقتی که (خواستی بخوابی و) پهلو بر بستر نهادی، بگو.»[۴] معنی دعا چنین است: «ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای دانای هر نهان و آشکار! ای پروردگار و ای مالك همه چیز! گواهی می‌دهم که خدای برحقی جز تو نیست

۱- ابوبکر صدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص۲۰۷

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۷۰۵؛ بخاری، شماره‌ی ۸۴۳

۳- الفتاوی (۱۴۶/۹)

۴- روایت ابوداود در الأدب، شماره‌ی ۵۰۶۷؛ ترمذی در الدعوات، شماره‌ی ۳۵۲۹

و به تو پناه می‌برم از شر نفس خود و از شر شیطان و از دامش و به تو پناه می‌جویم از این‌که در حق خود بدی نمایم و گناه کنم یا آن را به مسلمان دیگری روا دارم».

ابوبکرؓ از رسول‌خداﷺ یاد گرفت که هیچکس نباید خودش را از توبه و انابت به خداوند متعال و از استغفار و طلب آمرزش بی‌نیاز بپندارد؛ بلکه هر شخصی همیشه به توبه و استغفار نیاز دارد. خداوند متعال، می فرماید: ﴿ إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ وَٱلۡمُشۡرِكَٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمَۢا ﴿٧٣﴾ ﴾ (أحزاب:۷۲، ۷۳)

یعنی: «ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و این‌ها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، این امانت را به دوش گرفت (و مقامی بس بزرگ یافت؛ اما برخی از) انسان‌ها (قدر این مقام رانمی‌دانند و) واقعاً ستم‌گر و نادانند. خداوند (این امانت را بر دوش انسان نهاد تا افراد بشر را بیازماید و) با این هدف که مردان و زنان منافق و مشرک را عذاب دهد و بر مردان و زنان مؤمن ببخشاید و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

اگر انسان، ارزش و مقامش را نشناسد، جهالت کرده و نسبت به خود ستم نموده است. البته فرجام مؤمنان، بخشش و رضای الهی است. خداوند متعال، در قرآن مجید تصریح می‌فرماید که توبه‌ی بندگان نیکش را می‌پذیرد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. در صحیحین حدیثی روایت شده که رسول‌خداﷺ فرموده اند: (**لن یدخلَ الجنّةَ أحدٌ بعملِهِ**) یعنی: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد.)» صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول‌خدا؟ آن حضرت فرمودند: (**و لا أنا إلاّ أن یتغمدنی اللهُ برحمتِهِ**) «و من هم (به ازای عملم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل خدا که مرا در برگیرد، وارد بهشت می‌شوم.»[1] در این حدیث به این نکته تصریح شده که دخول به بهشت در ازای اعمال نیک بنده نیست و تنها به فضل و رحمت خدا است که بنده‌ای در بهشت داخل می‌شود. این حدیث، هیچ تعارضی با آیه‌ی **۲۴** سوره‌ی حاقه ندارد که خدای متعال در آن سبب بهره‌مندی بهشتیان را از بهشت، اعمال نیکی بیان می‌فرماید که بهشتیان، در

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۴۶۳

دنیا کرده‌اند؛ خداوند متعال، در این آیه می‌فرماید: ﴿ كُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ هَنِيٓـًٔۢا بِمَآ أَسْلَفْتُمْ فِى ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾ ﴾ یعنی: «به سبب کارهای نیکی که در ایام گذشته(دنیا) انجام داده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید.» میان حدیث رسول‌خداﷺ و این آیه، هیچ تعارضی نیست؛ چراکه در حدیث، میزان اعمال نیک در قیاس با نعمت‌های بهشت ناچیز تلقی گردیده و بیان شده که هیچکس در مقابل عمل یا هم‌سان کرده‌ی نیکش وارد بهشت نمی‌شود و اصلاً نیکی‌هایش در آن حد و جایگاه نیست که با نعمت دخول در بهشت برابری کند و تنها فضل و رحمت خداست که بنده را دستگیری می‌نماید و به بهشت می‌برد؛ آیه‌ی **۲۴** سوره‌ی حاقه که سبب بهره‌مندی بهشتیان از نعمت‌های بهشت را اعمال نیک گذشته بیان می‌کند، مفسران قرآن و شارحان حدیث را بر آن داشته تا بدین نکته تصریح کنند که هرگاه خداوند متعال، بنده‌ای را دوست بدارد، به او توفیق توبه و استغفار می‌دهد و اصرار و تداوم بر گناه را از او سلب می‌فرماید. قطعاً این پندار که تداوم و اصرار بر گناه به گنهکار ضرری نمی‌رساند، پنداری است خام و بلکه منحرف و مخالف با کتاب و سنت و اجماع سلف و ائمه؛ زیرا هر کس، ذره‌ای نیکی داشته باشد، نتیجه‌اش را می‌بیند و هر کس، ذره‌ای بدی داشته باشد، سزایش را می‌چشد.[۱]

ابوبکرؓ همواره در یاد خدا و توجه به سوی او بود و بسیار تضرع و زاری می‌نمود و اوقاتش را در دعا و راز و نیاز با خداوند متعال سپری می‌کرد. این‌جا به پاره‌ای از دعاهایی که از ابوبکرؓ روایت شده، اشاره می‌کنیم:

الف) أَسأَلُکَ تَمَامَ النِّعمة فی الأشْیاءِ كُلِّها وَ الشُّكْرَ لَکَ عَلَیْها حَتَّی تَرضَی وَ بَعْدَ الرِّضا وَ الخیرةَ فَی جَمیعِ ما تکونُ إلیهِ الخیَرةُ بجمیعِ میسورِ الأمورِ كُلِّها لا بِمَعسورِها یا کریمُ[۲]

یعنی: «خداوندا! من از تو می‌خواهم که نعمتت را در همه چیز بر من تکمیل بفرمایی و توفیقم دهی که براین نعمت‌ها شکرگزارت باشم تا راضی شوی، و پس از آن‌که راضی و خرسند شدی نیز به من توفیق سپاس‌گزاری عنایت کن؛ ای خدای کریم! از تو می‌خواهم که به من توفیق انتخاب و انجام برگزیده‌ترین و بهترین اعمال عنایت فرمایی تا بتوانم راه‌ها و کارهای ممکن و آسان را در انجام نیکی‌ها در پیش بگیرم، نه آن‌که راه‌های سخت و مشکل فرارویم قرار گیرد.»

۱- الفتاوی (۱۴۲/۱۱)

۲- الشکر از ابن‌ابی‌الدنیا، شماره‌ی۱۰۹ ؛ نگاه کنید به خطب ابی‌بکر، ص۳۹

ب) اللهمَّ إنّی أسألُکَ الَّذی هو خَیْرٌ لِی فِی عاقِبَةِ الْخَیْرِ؛ اللهمَّ اجْعَلْ آخِرَ ما تُعْطِینی مِنَ الْخیرِ رِضوانَکَ وَ الدرَجاتِ الْعُلی مِنْ جَنّاتِ النَّعیم[1]

یعنی: «خداوندا! من از تو همان چیزی را می‌خواهم که در عاقبت و فرجام نیک، برایم خیر و نیکی باشد؛ خداوندا! از تو می‌خواهم که آخرین نعمت و داده‌ی نیکت را به من، رضوان و رضایتت و درجات والا در بهشت‌های پرنعمت قرار دهی.»

ج) اللّهم اجْعَلْ خَیْرَ عُمری آخِرَه و خیرَ عملی خواتمَه و خیرَ أیامی یومَ ألقاکَ[2]

یعنی: «خداوندا! بهترین دوران زندگانیم را واپسین لحظات آن قرار بده و بهترین کرده‌ام را پایانی‌ترین عملم بنِه؛ و بهترین روزم را آن روزی مقرر بفرما که تو را در آن روز ملاقات می‌کنم.»

د) ابوبکرﷺ هرگاه می‌دید یا می‌شنید که دیگران، از او تعریف می‌کنند، چنین دعایی بر زبان می‌آورد: اللّهم أنتَ أعلمُ بی مِنّی و أنا أعلمُ بنفسی مِنهم؛ اللهم اجْعلْنی خیراً ممّا یَظُنّونَ و اغْفِرْ لی ما لا یعلمونَ و لا تؤاخِذْنی بما یقولونَ[3]

یعنی: « بارخدایا! تو نسبت به من از خودم آگاه‌تری و من نیز نسبت به خود از این‌ها، بیش‌تر خبر دارم؛ خداوندا! مرا بهتر از گمان نیکشان نسبت به من قرار بده و گناهانم را که آنان از آن بی‌خبرند، بیامرز و مرا به آن‌چه ایشان درباره‌ام می‌گویند (و مرا نیک می‌پندارند)، بازخواست نفرما.»

گذری کوتاه و مختصر بر پاره‌ای از صفات و فضایل ابوبکرﷺ نمودیم؛ در صفحات بعد به بررسی آثار و پیامدهای تربیت نبوی بر ابوبکرﷺ خواهیم پرداخت که چگونه به فضل و توفیق الهی، توانست مقام و جایگاهی بی‌نظیر بیابد و بتواند بر مبنای ایمان راسخ، پختگی علمی و شاگردی در مکتب پیامبرﷺ سربازی نمونه در خدمت آن حضرت گردد و مراحل و درجات مختلف آن سربازی مقدس را در رکاب رهبرش سپری کند و پس از آن‌که در مقام خلیفه و جانشین پیامبرﷺ قرار بگیرد، به خوبی از عهده‌ی راهبری امت برآید و به‌رغم طوفان‌های شدید و امواج متلاطم، کشتی اسلام را به پیش ببرد و آن را از فتنه‌های مواج و تارِ دوره‌ی بحرانی پس از وفات رسول‌خداﷺ برهاند و به کرانه‌های امن و سلامت برساند.

۱- خطب ابی‌بکر، ص۱۳۹
۲- کنزالعمال، شماره‌ی ۵۰۳۰
۳- أسد الغابة (۳۲۴/۳)

فصل دوم

وفات رسول اکرم ﷺ، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

۱ـ وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

۲ـ بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

مبحث اول
وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

وفات رسول اکرم ﷺ

ارواح پاک ودرون‌مایه‌های بی‌آلایش، می‌توانند برخی از امور پنهان وپشت پرده را به خواست و قدرت الهی درک کنند؛ دل‌های پاک و سرشار از ایمان نیز گاهی صاحبانشان را از رخدادهای آینده خبردار می‌سازند؛ عقل‌های بافراست و اذهان تیزهوش و آکنده از نور ایمان، می‌توانند حقایقی را که در پسِ الفاظ و رویدادها نهفته می‌باشد، به اندک اشاره‌ای دریابند. پیامبر بزرگوار ما محمد مصطفی ﷺ بیش‌ترین بهره را از این ویژگی‌ها داشته و در حد و پایه‌ی بی‌مثالی در این پهنه بوده‌اند. البته یادآوری این نکته نیز ضروری است که آیات قرآنی بر این حقیقت تأکید دارد که رسول‌خدا ﷺ از لحاظ ویژگی‌های بشری همانند دیگر انسان‌ها هستند و مانند دیگر انسان‌ها و بلکه مثل انبیای گذشته، طعم مرگ را می‌چشند و از این دنیا می‌روند. رسول اکرم ﷺ پس از نزول برخی از آیات فهمیدند که زمان رحلتشان نزدیک شده و بر همین مبنا در بعضی از فرموده‌هایشان به نزدیک شدن اجل خویش اشاره کردند؛ برخی از گفته‌های آن حضرت ﷺ در مورد نزدیک شدن اجلشان، صریح بود و برخی هم غیرصریح که تنها بعضی از بزرگان صحابه از جمله ابوبکر، عباس و معاذ رضی الله عنهم نزدیک شدن رحلت آن حضرت ﷺ را درک کردند.

آغاز بیماری رسول‌خدا ﷺ

رسول‌خدا ﷺ پس از بازگشت از حج وداع در ماه ذی‌الحجه، مانده‌ی آن ماه و ماه‌های محرم و صفر سال یازدهم[1] هجری را در مدینه گذراندند و در این مدت لشکری از عموم مسلمانان و از جمله مهاجرین و انصار به قصد بلقاء و فلسطین به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنهما که هجده ساله بود، فراهم آوردند. برخی فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر لشکری که در آن مهاجران و انصار حضور داشتند، از آن جهت که اسامه رضی الله عنه غلام‌زاده و کم‌سن و سال بود، نادرست می‌پنداشتند که اعتراضشان مورد قبول رسول‌خدا ﷺ قرار نگرفت.[2] رسول

۱- مؤلف، به اشتباه سال دهم هجری نگاشته است؛ در صورتی که سال یازدهم هجری صحیح می‌باشد. نگاه کنید به: طبقات ابن‌سعد، مبحث سریه‌ی زید بن حارثه رضی الله عنه و وفات رسول اکرم ﷺ.(مترجم)

۲- نگاه کنید به: السیرة النبویة الصحیحة (۵۵۲/۲)

اکرم ﷺ در پاسخ این اعتراض فرمودند: (**إن یطعنوا فی إمارته فقد طعنوا فی إمارة أبیهِ و ایم اللّهِ إن کان لخلیقًا للإمارةِ و إن کان مِن أحبِّ النَّاسِ إلیَّ و إنَّ ابنَهُ هذا لمِنْ أحبِّ النّاسِ إلیَّ بعدهُ**)[1] یعنی: «تنها در مورد امارت اسامه اعتراض نمی‌کنند، بلکه در مورد امارت پدرش نیز خرده می‌گرفتند؛ به خدا سوگند که پدر اسامه شایسته‌ی فرماندهی بود[2] و از محبوب‌ترین مردم در نزد من؛ این فرزندش نیز پس از او در نزد من از محبوب‌ترین مردم است.» زمانی که مردم در حال آماده شدن برای جهاد در لشکر اسامه بودند، بیماری رسول‌خدا ﷺ آغاز شد. در فاصله‌ی بیماری آن حضرت ﷺ و وفاتشان هر یک از این مسایل روی داد: * رفتن پیامبر ﷺ به احد واستغفار برای شهدای آن و نماز بر آنان.[3] * اجازه خواستن آن حضرت ﷺ از همسرانش که دوره‌ی بیماریش را در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها سپری کند و شدت‌گرفتن بیماری ایشان.[4] * وصیت رسول‌خدا ﷺ مبنی بر بیرون کردن مشرکان از جزیرة العرب.[5] * زنهار و برحذرداشتن از این‌که بر قبر آن حضرت ﷺ سجده شود یا آن را مسجد کنند.[6] * وصیت رسول‌خدا ﷺ مبنی بر داشتن حُسن ظن به خدای متعال[7] * سفارش رسول‌خدا ﷺ در مورد پایبندی بر نماز و رعایت حقوق غلامان و زیردستان[8] * بیان این نکته که مژده‌های نبوت (بشارت‌هایی که از طریق وحی به پیامبر و پس

۱- بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی ﷺ (۲۱۳/۴) شماره‌ی۴۴۶۹

۲- شایستگی زید پدر اسامه رضی الله عنهما به حدی بوده که رسول اکرم ﷺ در چند سریه او را به فرماندهی لشکر گماشتند؛ از جمله: سریه‌ی زید به بنی‌سلیم در ربیع‌الثانی سال ششم هجری، سریه‌ی زید به منطقه‌ی عیص به قصد شبیخون بر کاروان تجارتی قریش در جمادی‌الاولی سال ۶ هجری، گسیل وی به منطقه‌ی طَرَف برای حمله به مشرکان بنی‌ثعلبه در جمادی‌الثانی سال ۶ هجری، سریه‌ی زید به حسمی در جمادی‌الثانی سال۶ هجری، سریه‌ی وادی القری در ماه رجب سال ۶ هجری و سریه‌ی دیگری به وادی القری در رمضان سال ۶ هجری؛ نگاه کنید به: مغازی واقدی، طبقات ابن‌سعد و سیره‌ی ابن‌هشام.(مترجم)

۳- بخاری، کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الشهید، شماره‌ی۱۳۴۴

۴- صحیح السیرة النبویة، ص۶۹۵

۵- بخاری، کتاب الجهاد و السیر، شماره‌ی۳۰۳۵

۶- صحیح السیرة النبویة، ص۷۱۲؛ بخاری، کتاب الصلاة، شماره‌ی۴۳۵

۷- مسلم، کتاب الجنة؛ منظور از حُسن ظن به خداوند متعال این است که بنده‌ی مؤمن از رحمت خداوند ناامید نگردد و همواره به عفو و بخشش الهی امید داشته باشد و در عین حال از سوء خاتمه و عذاب پروردگار بلند مرتبه بترسد.(مترجم)

۸- سنن ابن‌ماجه، کتاب الوصایا (۹۰۰/۲و۹۰۱) شماره‌ی۲۶۹۷

از آن توسط پیامبر به مردم ابلاغ می‌شود)، پایان می‌یابد و تنها خواب‌های نیک و صادق به جا می‌ماند.[۱] * سفارش رسول‌خداﷺ در مورد احترام و نکوداشت انصارش[۲] * رسول اکرمﷺ در دوران بیماری خویش خطبه‌ای بدین مضمون ایراد فرمودندکه: (**إنّ اللّـهَ خَيَّـرَ عبدًا بينَ الدّنيا و بينَ ما عندَاللّهِ فاخْتَارَ ذلکَ العَبدُ ما عندَاللّهِ**) یعنی: «خداوند متعال، بنده‌ای را در میان دنیا و آن‌چه نزد خداست، مخیّر فرموده وآن بنده نیز آن‌چه را که در نزد خداست، انتخاب نموده است.» ابوبکرس با شنیدن این سخنان رسول‌خداﷺ گریست؛ ابوسعید خدریس می‌گوید: ما از این تعجب کردیم که چرا ابوبکرس با شنیدن فرموده‌ی رسول‌خداﷺ گریست؟! اما ابوبکرس از همه‌ی ما داناتر بود و (منظور رسول‌خداس را درک کرد و دانست که آن بنده‌ی مخیّر، خودِ آن حضرتﷺ می‌باشند.)؛ رسول اکرمﷺ فرمودند: (**إنَّ أمنَّ النّاسِ عليَّ في صُحبتِهِ و مالِهِ أبوبكرٍ و لو كنتُ متَّخِذًا خليلاً غيرَ ربّي لاتَّخَذْتُ أبابكر خليلاً ولكنّ أخوة الإسلامِ و مودته، لايبقينّ في المسجدِ بابٌ إلاّ سُدَّ إلاّ باب أبي‌بكر**)[۳] یعنی: «آن‌که بیش از همه‌ی مردم مرا با جان و مالش همراهی نمود، ابوبکرس است و اگر می‌خواستم کسی غیر از خدایم را به دوستی برگزینم، ابوبکرس را به دوستی برمی‌گزیدم؛ ولی دوستی و برادری اسلامی کافی است. همه‌ی درهایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید مگر در خانه‌ی ابوبکرس را.»

حافظ ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: گویا ابوبکرس بنا بر این دلیل و قرینه که رسول‌خداﷺ در حالت بیماری خود بیان کردند که بنده‌ای در میان دنیا و آخرت مخیّر شده، به راز و کنه فرموده‌ی آن حضرتﷺ پی‌برد و دانست که منظور رسول‌خداﷺ، خود ایشان می‌باشد و به همین‌خاطر هم گریست.[۴] بیماری رسول‌خداﷺ شدید شد؛ وقت نماز فرا رسید و بلالس اذان داد؛ رسول اکرمﷺ فرمودند: (**مُروا أبابكر فَلْيُصَلِّ**) یعنی: «به ابوبکرس بگویید: (جلو شود و) نماز بگزارد.» اهل خانه (عایشه) به آن حضرتﷺ گفتند: ابوبکرس شخصی رقیق‌القلب است و هنگامی که به جای شما در محل نماز (محراب) قرار بگیرد، تاب نمی‌آورد و نمی‌تواند برای مردم امامت دهد. رسول‌خداﷺ دوباره تأکید کردند که ابوبکرس پیش‌نماز شود و همان گفته‌ی قبلی تکرار شد و در نهایت رسول‌خداﷺ

۱- مسلم، کتاب الصلاة (۳۴۸/۱)

۲- بخاری، کتاب مناقب الأنصار، شماره‌ی۳۷۹۹

۳- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی۳۶۵۴

۴- فتح الباری (۱۶/۷)

فرمودند: (إنَّكنَّ صواحبُ یوسف مُروا أبابكر فَلْيُصَلِّ بالنّاسِ) یعنی: «شما مانند زنانِ دور و برِ یوسف علیه السلام هستید.[1] به ابوبکر رضی الله عنه بگویید که برای مردم امامت دهد.» پس از آن‌که ابوبکر رضی الله عنه به قصد امامت به مسجد رفت، رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم احساس کردند که حالشان اندکی بهتر است؛ بنابراین در حالی که دو نفر زیر بغلشان را گرفته بودند و پاهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم از شدت بیماری به زمین کشیده می‌شد، به مسجد تشریف بردند؛ ابوبکر پس از آن‌که متوجه حضور رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شد، از محراب عقب آمد تا آن حضرت صلی الله علیه و سلم در محراب نماز قرار گیرند. اما رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم با دستشان به ابوبکر رضی الله عنه اشاره کردند تا در جایش بماند و خود ایشان نیز در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشستند. باری در حضور اعمش گفته شد که ابوبکر رضی الله عنه در آن نماز به رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم اقتدا کرد و مردم به ابوبکر رضی الله عنه! اعمش سرش را به نشانه‌ی تأیید این گفته پایین انداخت.[2] امامت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای بعدی نیز ادامه یافت تا این‌که روز دوشنبه فرا رسید. در نماز صبح روز دوشنبه، مردم در حال ادای نماز به امامت ابوبکر رضی الله عنه بودند که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از اتاق عایشه رضی الله عنها با کنار زدن پرده به مسلمانان نگریستند که در پیشگاه خدایشان ایستاده بودند؛ آن حضرت صلی الله علیه و سلم دیدند که درخت دعوت و جهادشان به ثمر نشسته و امتی پرورش یافته‌اند که در بود و نبود ایشان بر نماز پایبندی می‌کنند. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم با دیدن آن منظره‌ی زیبا و موفقیتی که برای هیچ پیامبر و دعوت‌گر دیگری به دست نیامده بود، به قدری شادمان شدند که برق شادی در چشمانشان نمایان شد. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم مطمئن شدند که پیوند این امت با دین و عبادت خدای متعال، پیوندی است همیشگی که با وفات پیامبرش گسسته نمی‌گردد؛ به همین سبب به اندازه‌ای وجودش آکنده از سرور و شادی گشت و شادمانی در چهره‌ی نورانی و تابناکش نمایان شد که تنها خداوند از حد و اندازه‌اش خبر دارد.[3] برخی از صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند: رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم پرده‌ی خانه‌ی عایشه را کنار زدند و در حال ایستاده به ما نگاه‌کردند و بر چهره‌ی ایشان تبسم و لبخند شادی نقش بسته و چیزی نمانده بود که ما با دیدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن حالت، از شدت خوشحالی از خود بی‌خود شویم؛ ما گمان‌کردیم که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم برای نماز از اتاق بیرون

۱- رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از آن جهت اطرافیان خود و از جمله ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها را به زنان دور و برِ یوسف علیه السلام تشبیه کردند که بر خلاف آن‌چه به ظاهر گفتند که ابوبکر رضی الله عنه نمی‌تواند در جای نماز رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم بایستد، در دل و درون خود خیلی دوست داشتند که ابوبکر رضی الله عنه به چنین افتخار بزرگی نایل شود.

۲- بخاری، کتاب الأذان، شماره‌ی ۷۱۲

۳- السیرة النبویة از ندوی، ص ۴۰۱

می‌شوند و به مسجد می‌آیند؛ اما به ما اشاره فرمودند که نمازتان را تمام کنید و به داخل حجره رفتند و پرده را پایین انداختند.[۱] صحابه که تا آن روز نگران حال پیامبرﷺ بودند، احساس کردند که حال آن حضرت بهتر شده و برخی از آنان، به سراغ کارهایشان رفتند. ابوبکرﷺ نزد دخترش عایشه رضی الله عنها رفت و گفت: «گویا حال رسول‌خداﷺ خوب شده؛ امروز نوبت حبیبه بنت خارجه است.» خانه‌ی حبیبه که یکی از همسران ابوبکر بود، در منطقه‌ای بیرون از مدینه (حومه‌ی مدینه) به نام سُنح قرار داشت؛ ابوبکرﷺ سوار اسب شد و به خانه‌اش در سنح رفت.[۲]

رسول‌خداﷺ به حال احتضار در آمدند؛ اسامهﷺ نزد آن حضرت رفت؛ رسول اکرمﷺ دیگر توان سخن گفتن نداشتند و تنها دستشان را به سوی آسمان بلند می‌کردند و سپس آن را بر اسامهﷺ می‌نهادند؛ اسامهﷺ فهمید که رسول خداﷺ برای او دعا می‌کنند؛ عایشه رضی الله عنها سر آن حضرتﷺ را بالای سینه‌اش نهاده بود؛ در آن هنگام عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنهما در حالی که مسواکی به دست داشت، وارد شد؛ نگاه رسول‌خداﷺ به مسواک خیره شده بود؛ عایشه رضی الله عنها از رسول‌خداﷺ پرسید: «آیا می‌خواهید مسواک را برای شما بگیرم؟» رسول‌خداﷺ با اشاره‌ی سر فرمودند: بله. عایشه رضی الله عنها مسواک را از برادرش گرفت و آن را با دندانش جوید و نرم کرد و سپس آن را به رسول‌خداﷺ داد؛ رسول‌خداﷺ با آن مسواک به بهترین نحو مسواک زدند و همواره بر زبانشان این کلمات جاری بود: «**في الرفيق الأعلى**»[۳] در کنار رسول‌خداﷺ ظرف یا تشت آبی بود که آن حضرت دستشان را در آب فرو برده و سپس به صورتشان می‌کشیدند و می گفتند: (**لا إله إلا الله...إنَّ للمَوْتِ سكرات**) یعنی: «مرگ، سختی‌ها(ی زیادی) دارد.» و سپس دستشان را بلند کردند و فرمودند: (**في الرفيق الأعلى**) یعنی:«(مرا در بهشت) در جوار رفیق بزرگ و بلندمرتبه قرار بده.» و سرانجام روح از تن جدا شد و دست مبارک افتاد.[۴] در روایتی آمده است که رسول‌خداﷺ در واپسین لحظات حیاتشان چنین دعا فرمودند: (**اللهم أعِنّي على سكرات الموت**)[۵] یعنی: «بارخدایا! مرا بر سختی‌های مرگ یاری فرما.»

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی۴۴۴۸

۲- نگاه کنید به: السيرة النبوية از ابی‌شهبه (۵۹۳/۲)

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی۴۴۳۷

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی۴۴۴۹

۵- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی۹۷۸

در روایت ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده است: رسول‌خدا ﷺ پیش از وفات به پشت تکیه داده بودند (و چیزی می‌گفتند)؛ خوب گوش کردم؛ می‌فرمودند: **(اللهمَّ اغْفِر لِی وَ ارْحَمْنی و أَلْحِقْنی بالرفیقِ الأعلی.)**[1] یعنی: «خداوندا! مرا بیامرز و مرا مورد رحمت خویش قرار بده و مرا به رفیق اعلی و بلندمرتبه ملحق فرما.»

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات رسول‌خدا ﷺ چنین گفت: «ای وای که پدرم، دعوت پروردگارش را اجابت کرد؛ وای پدرم (وفات کرد؛) بهشت برین، جایگاه اوست؛ پدر جان، (وای بر ما که وفات کردی) و به جبرئیل خبر مرگ تو را می‌دهیم.» پس از آن‌که رسول‌خدا ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه رضی الله عنها به انس رضی الله عنه فرمود: «چگونه حاضر شدید (و توانستید) بر رسول‌خدا ﷺ خاک بریزید؟»[2]

رسول‌خدا ﷺ از دنیا در حالی رحلت کردند که شبه‌جزیره‌ی‌عربستان تحت سیطره‌ی آن حضرت در آمده بود و پادشاهان آن دوران، از گسترش اسلام می‌هراسیدند؛ یاران رسول‌خدا ﷺ آن‌چنان شیفته‌ی وی بودند که از فدای جان‌ها، مال‌ها و فرزندانشان برای آن حضرت ﷺ دریغ نمی‌ورزیدند. رسول‌خدا ﷺ بی‌آن‌که درهم و دیناری بر جای گذارند یا غلام و کنیزی از ایشان بماند، از دنیا رفتند و تنها استری سفید از ایشان ماند و سلاح و زمینی که آن را برای درراه‌ماندگان قرار دادند.[3] زره ایشان نیز هنگام وفاتشان در قبال سی صاع گندم در رهن یک یهودی بود.[4] رسول‌خدا ﷺ در سن ۶۳ سالگی[5] در روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری به وقت نیمروز دار فانی را وداع گفتند؛[6] آن روز، تاریک‌ترین، اندوه‌بارترین و پرمصیبت‌ترین روز مسلمانان و بلکه مصیبتی بزرگ بر تمام بشریت بود؛ همان‌طور که در مقابل، روز ولادتش، خجسته‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرد.[7] انس رضی الله عنه می‌گوید: «روزی که رسول‌خدا ﷺ وارد مدینه شدند، از فرخندگی و خجستگی آن روز، همه جا آکنده از روشنی و پرتو روشنایی گشت؛ اما روز وفاتش، همه جا

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۴۰
۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۶۲
۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۶۱
۴- السیرة النبویة از ندوی، ص۴۰۳
۵- مسلم، کتاب فضائل (۸۲۵/۴)
۶- البدایة و النهایة (۲۲۳/۴)
۷- السیرة النبویة از ندوی، ص۴۰۴

را ظلمت و تاریکی فرا گرفت.»[۱] ام‌ایمن رضی الله عنها پس از وفات رسول‌خداﷺ می‌گریست؛ به او گفته شد که چرا برای رسول‌خداﷺ می‌گریی؟! وی، پاسخ داد: «من می‌دانستم که رسول‌خداﷺ روزی از دنیا می‌روند و اینک بدین خاطر می‌گریم که رشته‌ی وحی گسست و وحی از ما برداشته شد.»[۲]

موضع ابوبکرس در قبال فاجعه‌ی وفات رسول‌خداﷺ

ابن‌رجب می‌گوید: زمانی که رسول‌خداﷺ از دنیا رفتند، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربرگرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی‌توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به طور کلی منکر وفات رسول‌خداﷺ شدند!»[۳]

قرطبی، ضمن بیان عظمت این مصیبت می‌گوید: «بزرگ‌ترین مصیبت، مصیبتی است که در دین برمسلمانان وارد می‌گردد.... رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: (**إذا أصابَ أحدکم مصیبة فلْیذْکُرْ مصابَهُ بی فإنّها أعظم المصائب**)[۴] یعنی: «هرگاه به یکی از شما مصیبتی رسید، پیشامد ناگوار (موت) مرا به یاد آورد که آن، بزرگ‌ترین مصیبت است.» رسول‌خداﷺ راست و درست فرموده‌اند؛ چراکه مصیبت از دست دادن آن حضرتﷺ از تمام مصایبی که به هر مسلمانی تا روز قیامت می‌رسد، بزرگ‌تر است؛ با وفات آن حضرتﷺ وحی منقطع گردید و نبوت خاتمه یافت؛ وفات ایشان، سرآغاز ظهور فتنه و ارتداد برخی از عرب‌ها و غیرعرب‌ها بود و بلکه با رحلت ایشان، خیر و نیکی گسسته شد و نخستین کمبود و کاستی دامن‌گیر امت اسلام گشت.»[۵]

ابن‌اسحاق می‌گوید: «با وفات رسول‌خداﷺ مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرمﷺ چنین به

۱- ترمذی (۵۴۹/۵) شماره‌ی۳۶۱۸

۲- مسلم (۱۹۰۷/۴)

۳- لطائف المعارف، ص۱۱۴

۴- السلسلة الصحیحة از آلبانی رحمه الله، شماره‌ی۱۱۰۶

۵- تفسیر قرطبی (۱۷۶/۲)

من رسیده که: (با وفات رسول‌خداج برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری گردن‌کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، بـا از دسـت دادن پیامبرشـان چـون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند.)»[۱]

قاضی ابوبکر بن العربی[۲] می‌گوید: «... با مرگ رسول‌خداج وضعیتی آشفته و پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛ علیس در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمانس به خاطر این مصیبت بند آمد و عمرس چنان بهم ریخته بود که این کلمات بر زبانش جاری شد که: (رسول‌خداج نمرده است؛ بلکه چون موسیu به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌بُرد.)»[۳] زمانی که خبر وفات رسول‌خداج به ابوبکر صدیقس رسید، بلافاصله خودش را از سنح به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن‌که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و به سراغ رسول‌خداج رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرتج کشیده‌اند؛ ابوبکرس پارچه را از صورت رسول‌خداج کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»[۴] ابوبکرس به مسجد رفت؛ عمرس ایستاده بود و می‌گفت که رسول‌خداج نمرده‌اند.... ابوبکرس گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمرس هم‌چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکرس برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمدج را عبادت می‌کرده، بداند که محمدج وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل‌عمران را تلاوت نمود که: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

۱- ابن‌هشام (۳۲۳/۴)

۲- ابن‌عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبـدالله، معروف به ابن‌العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال ۵۴۳هـ وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار اسـت کـه شرحی بر سنن ترمذی به نام (عارضة الأحوذی فی شرح سنن الترمذی) دارد و (العواصم من القواصم) و هم‌چنـین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن‌عربی (بدون الف و لام)، معـروف بـوده است. وی، محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن‌عربی صوفی است که در سـال ۶۳۸هــ وفـات کـرده اسـت. صوفیان، محیی‌الدین ابن عربی صوفی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند.(مترجم).

۳- العواصم من القواصم، ص۳۸

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۲

قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زیانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکرﷺ مردم باورشان شد که واقعاً رسول‌خداﷺ وفات کرده‌اند و پس از آن زار گریستند.[1]

عمرﷺ می‌گوید: «به خدا سوگند زمانی که ابوبکرﷺ آن آیه را تلاوت کرد، فهمیدم که رسول‌خداﷺ واقعاً وفات کرده‌اند؛ دیگر پاهایم، تاب مرا نیاورد و به زمین افتادم.»[2]

قرطبی می‌گوید: «این آیه و موضعی که ابوبکرﷺ به هنگام وفات رسول‌خداﷺ اتخاذ نمود، نشان شجاعت و دلیرمردی ابوبکرﷺ می‌باشد؛ چراکه شاخص شجاعت و دلیری، این است که انسان به وقت بروز مشکلات و سختی‌ها ثبات و استقامت ورزد و شجاعت و دانش ابوبکرﷺ در بحرانی‌ترین مشکل، یعنی در مصیبت وفات رسول‌خداﷺ هویدا گشت. در آن مصیبت بزرگ برخی چون عمرﷺ خود را چنان باختند که به طور کلی وفات پیامبرﷺ را انکار کردند؛ زبان عثمانﷺ بند آمد و علیﷺ نیز سر به زانوی غم نهاد و اصلاً یارای سخن گفتن و نشستن با دیگران را نداشت. اضطراب و پریشانی، همه را در بر گرفت؛ اما ابوبکرﷺ با تلاوت آیه‌ی قرآن، حقیقت وفات رسول‌خداﷺ را تبیین نمود و به آن وضع بحرانی پایان داد.»[3]

ابوبکرﷺ به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی از پیامبرﷺ و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس؛ ابوبکرﷺ به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفیﷺ نیز هم‌چنان پابرجا و ماندگار است.[4] ابوبکرﷺ ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجا

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی۳۶۶۸

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی۴۴۵۴

۳- تفسیر قرطبی (۲۲۲/۴)

۴- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص۱۶۰

است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری مـی‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نمـوده و هدایت‌گر محمد مصطفی ﷺ بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلـق خـدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی(شمشیرهای مؤمنان مجاهـد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را بـه زمـین نمـی‌گـذاریم؛ بلکـه همـان‌طـور کـه همـراه پیامبر ﷺ جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»[1]

وفات رسول‌خدا ﷺ مصیبتی بزرگ و آزمایشی سـخت بـود کـه در خـلال آن مصـبیت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان راهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود.[2] انوار یقین چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید کـه حقـایق ایمـانی در سراسـر وجـودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقـت نبـوت و حقیقـت مـرگ را بـرایش نمایـان کـرد تـا حکمت و فرزانگیش در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خـدا، همیشـه زنـده اسـت و هرگز نمی‌میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر ﷺ تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که به خاطر مصیبت وفات پیامبر ﷺ از یاد برده بودند.[3] عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم این آیه را فراموش کرده بودند تا این‌که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تـلاوت کـرد و گویـا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند... .»[4]

ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

پس از آن‌کـه صـحابه واقعیـت وفـات رسـول‌خـدا ﷺ را بـاور نمودنـد، انصـار در سـقیفه‌ی بنی‌ساعده در روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری گرد آمدند تا از میان خـود کسـی را به جانشینی رسول‌خدا ﷺ برگزینند.[5]

۱- دلائل النبوة از بیهقی (۲۱۸/۷)

۲- أبوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص۲۵

۳- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، ص۱۶۰

۴- بخاری، کتاب الجنائز، شماره‌ی۱۲۴۱

۵- التاریخ الإسلامی (۲۱/۹)

انصارﷺ پیرامون رییس خزرجیان سعد بن عبادهؓ جمع شـدند؛ خبـر اجتمـاع انصـار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکرؓ برای انتخاب جانشین پیـامبرﷺ گـرد آمده بودند.[۱] برخی از مهاجران گفتند: با هم به نزد برادران انصار برویم که آنـان نیـز در ایـن امر، حق و سهمی دارند.[۲] عمرؓ می‌گوید: «ما به قصـد پیوسـتن بـه انصـارﷺ رهسـپار محـل اجتماع آن‌ها شدیم؛ به نزدیکی آنان رسیده بودیم که عویمر بن ساعده و معن بن عدی رضی الله عنهما که مردانی نیک و از انصار بودند، ما را دیدند و ما را از آن‌چه انصـار بـر آن اتفـاق کرده بودند، باخبر ساختند. آنان از ما پرسیدند: قصد کجا دارید؟ گفتیم: می‌خـواهیم بـه نـزد آن دسته از انصار برویم که (در سقیفه‌ی بنی‌ساعده) جمع شده‌اند. آن دو گفتند: شما بـه نـزد آنان نروید؛ بلکه خود شما مهاجران، درباره‌ی تعیین امیر تصمیم بگیرید. من در پاسخ پیشنهاد آن دو انصاری گفتم: به خدا سوگند که ما به نزد برادران انصار می‌رویم. سپس به راه افتادیم و در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آن جا گرد آمـده بودنـد و شخصـی جامه به‌خودپیچیده، درمیانشان بـود (کـه بـه خـاطر پوششـی کـه داشـت، شـناخته نمـی‌شـد.) پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عبادهؓ است. گفتم: او را چه شده (که چنین خـودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشسـتیم؛ پـس از انـدکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خـداییم و دسته‌ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجرین! جماعتی از مـا مسـلمانان هسـتید؛ امـا عده‌ای از قوم و قبیله‌ی شما آمده‌اند تا ما را از اساس حذف کنند (ما را در ایـن امـر دخـالتی ندهند) و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنـگ آن کردم تا در حضور ابوبکرؓ سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ امـا تا حدودی در حضور ابوبکرؓ مدارا می‌کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکرؓ که صبر و حوصله‌ی بیش‌تری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشـت و سـپس خـود شروع به سخن نمود؛ به خدا سوگند ابوبکرؓ هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده‌تر و آراسته‌تر از سخنانی بود که من قصـد گفتـنش را داشـتم؛ او (در بخشـی از سـخنانش) چنـین گفت: «آن‌چه، از فضایل و خوبی‌هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته‌ی آن هسـتید. امـا امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگـاه قبیلـه‌ای از همـه برتر است؛ من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم؛ بـا هـر کدامشـان کـه مـی‌خواهیـد،

۱– عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص۴۰

۲– مرجع سابق، همان صفحه

بیعت کنید.» و سپس دست من و ابوعبیده بن جراح رضي الله عنه را گرفت؛ ابوبکر رضي الله عنه در آن وقت بین من و ابوعبیده رضي الله عنه نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر رضي الله عنه را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیش‌تر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر رضي الله عنه درمیانشان بود، داده نشود. چراکه اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم...».

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی[1] هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجرا است)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان! » (عمر رضي الله عنه) می‌گوید: «همهمه بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد؛ من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجرین و انصار نیز با او بیعت نمودند.»[2]

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ...ابوبکر رضي الله عنه سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می دانید که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: (**لو سلکَ النّاسُ وادیًا و سلکت الأنصارُ وادیًا سلکتُ وادی الأنصارِ**) یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم.» تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: (**قریش، ولاةُ هذا الأمرِ فَبَرُّ النّاسِ تبعٌ لِبَرِّهم و فاجرُ النّاسِ تبعٌ لفاجرِهم**) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زمامداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آن‌ها به نیکی پیروی می‌کند و بدترین و تبهکارترینشان نیز پیرو تبهکار و فاجر ایشان می‌باشد».[3] سعد بن عباده رضي الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ ما وزیر هستیم و شما امیر.»[1]

۱- در متن، چنین آمده است: أنا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب؛ جذیل و عذیق، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که در میانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد.[مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- در احادیثی که امام مسلم رحمه الله در باب الناس تبع لقریش روایت کرده، مفهوم این حدیث به خوبی روشن می شود؛ یکی از احادیثی که امام مسلم در این باب آورده، این است که: «مردم، در خیر و شر، پیرو قریش هستند.» نووی در شرح این حدیث با استناد به حدیث دیگری که به تبعیت مردم از قریش در اسلام و کفر، دلالت می کند، گفته است: معنای حدیث از این قرار است که مردم در اسلام و جاهلیت، تابع قریش هستند. چراکه

نکات درخورِ توجه در ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

چگونگی برخورد ابوبکرؓ با مردم و توانایی وی در قانع‌کردن آن‌ها

از روایت امام احمد رحمه الله چنین برمی‌آید که ابوبکرؓ توانست در درون و روان انصارؓ نفوذ کند و بی‌آن‌که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیقؓ به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت. البته باید دانست که تعریف از مخالف، راه‌کاری شرعی برای رعایت انصاف و دادگری در حق مخالف است تا بدین طریق خشمش فرو کِشد و زمینه‌های خودخواهی و خودپسندی وی از میان برود و برای پذیرش حق آماده گردد. در رهمنودهای رسول‌خداﷺ نیز نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی تعریف از مخالف می‌باشد. ابوبکرؓ، با فراست تمام به بیان فضیلت انصار پرداخت تا از خلال آن، این حقیقت را روشن سازد که فضیت و جایگاه والای انصار بدین معنا نیست که آنان، سزاوار امر خلافت می‌باشند.[2] ابن‌العربی مالکی می‌گوید: ابوبکرؓ با روشی منطقی ضمن بیان سفارش رسول خداﷺ درباره‌ی انصار مبنی بر انتخاب و انجام کُنش نیک نسبت به آنان، این نکته را ثابت کرد که خلافت، باید به قریش واگذار شود. ابوبکرؓ در بخشی از سخنانش به این نکته اشاره کرد که: «خداوند، ما (مهاجرین) را الصَّـٰدِقُون نامیده و شما (انصار) را الْمُفْلِحُونَ». اشاره‌ی ابوبکرؓ به آیات ۸ و۹ سوره‌ی حشر بود که خدای متعال می‌فرماید: ﴿ لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَـٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ ﴿٨﴾ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَـٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ

قریش پیش از اسلام نیز در جایگاه ریاست بر قبایل عرب قرار داشت و زمامدار امور حج و هم‌جوار حرم بود و به همین سبب قبایل عرب به موضع قریشیان در قبال اسلام می‌نگریستند و با مسلمان شدن قریش، قبایل عرب نیز به اسلام گرویدند.... پس از اسلام نیز این رویه ادامه یافت و قریشیان، زمامدار امر خلافت بودند و مردم در گستره‌ی حاکمیت دینی، تابع و پیرو قریشیان. در صفحات بعد مباحثی پیرامون این دسته از احادیث مطرح شده است.(مترجم)

۱- مسند أحمد (۵/۱)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص۵۰

۲- التاریخ الإسلامی (۲۴/۹)

إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ۝٩ ﴾

یعنی: «غنایم، از آن فقرای مهاجرین است که از کاشانه و اموال خویش بیرون رانده شدند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌رسانند؛ این‌ها، صادقان (و مؤمنان راستین) هستند. و آنانی که پیش از (رسیدن) مهاجران، خانه و کاشانه (برای ایشان) آماده کردند و (سرای) ایمان را، (از این صفات برخوردارند که) دوست می‌دارندکسانی را که به نزد ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون به آن‌چه مهاجران داده شده‌اند، احساس نیاز و رغبت نمی‌کنند و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند؛ هرچند که خودشان سخت نیازمند باشند و کسانی که از بخل نفس و آز درون، رهایی (و وارستگی) یابند، رستگارند (و همین نیز، خوی انصار است).»

ابوبکرﷺ پس از آن‌که بر اساس آیات قرآن، مهاجران را الصَّٰدِقُون (و مؤمنان راستین) نامید، به استناد آیه‌ی ۱۱۹ سوره‌ی توبه که اهل ایمان را به همراهی و همگامی با صادقان و راستان فرا می‌خواند، چنین گفت: «(از آن‌جا که خداوند، ما مهاجران را صادق نامیده،) شما را به همراهی و همگامی با ما فرا خوانده است؛ چراکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝١١٩ ﴾ یعنی: «ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و با **صادقان** همراه باشید».

ابوبکرﷺ علاوه بر این سخنان بجا، دلایل دیگری ایراد نمود که انصار را بر آن داشت تا نصوص شرعی را در این‌باره به یاد آورند و در برابر دلایل ابوبکرﷺ گردن نهند و آن را بپذیرند.[1] ابوبکرﷺ در خطابه‌ای که ایراد نمود، این نکته را به خوبی روشن کرد که یکی از صلاحیت‌ها و شایستگی‌های ضروری در عهده‌دار شدن خلافت، این است که نامزد یا داوطلب این منصب باید از قوم و قبیله‌ای باشد که سایر قبایل عرب به فرمان‌پذیری از آن قبیله، تن دهند تا در پی آن، ساختار حکومتی شایسته‌ای استقرار یابد و کسی بر مسند خلافت ننشیند که سایر قبایل به حکومتش راضی نشوند و در نتیجه فتنه و آشوب، دامن‌گیر مسلمانان گردد. ابوبکرﷺ این قضیه را نیز به خوبی توضیح داد که اقوام عرب، تنها حکومت مسلمانان

۱- العواصم من القواصم، ص۱۰

قریشی را می‌پذیرند؛ چراکه رسول‌خداﷺ قریشی بوده‌اند و علاوه بر این، قریش از جایگاه والا و قابل احترامی در نزد قبایل عرب برخوردار بود.

سخنان روشن‌گر ابوبکرؓ انصارؓ را قانع کرد تا همانند دوره‌ی رسول‌خداﷺ به‌سان وزیران و سربازانی مخلص در خدمت اسلام باشند و برادران مهاجر خویش را در پهنه‌ی حاکمیت دینی یاری رسانند و بدین‌گونه یک‌پارچگی مسلمانان از گزند تفرقه مصون ماند.[۱]

بی‌رغبتی عمر و ابوبکر به نشستن بر مسند خلافت و اشتیاق همگانی مسلمانان برای حفظ وحدت و یک‌پارچگی

ابوبکرؓ پس از سخنرانی در سقیفه، عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما را برای خلافت پیشنهاد کرد. اما این پیشنهاد به قدری برای عمرؓ ناخوشایند بود که خودش به آن تصریح نموده و گفته است: «اگر گردنم را می زدند، برایم خوشایندتر بود از این‌که با وجود ابوبکرؓ به مسند امارت گماشته شوم.»[۲]

از آن‌جا که عمرؓ میل و رغبتی به خلافت نداشت و ابوبکرؓ را بیش از خود شایسته‌ی خلافت می‌دانست، از ابوبکرؓ خواست تا دستش را برای اخذ بیعت دراز کند؛ ابوبکرؓ دستش را دراز کرد. عمر فاروقؓ می‌گوید: «من، با ابوبکرؓ بیعت کردم و سپس مهاجرین و انصار نیز با او دست بیعت دادند.» در روایتی چنین آمده که عمرؓ به انصار فرمود: «ای گروه انصار! مگر نمی‌دانید که رسول‌خداﷺ به ابوبکرؓ دستور دادند تا برای مردم امامت دهد؟ پس کدام یک از شما به این راضی می‌گردد که بر ابوبکرؓ تقدم بجوید و خود را جلوتر از او بپندارد؟!» انصارؓ گفتند: «پناه بر خدا از این‌که خواسته باشیم نسبت به ابوبکرؓ جسارت کنیم و خود را جلوتر از او بدانیم.»[۳]

عمرؓ با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکرؓ در روزهای پایانی حیات رسول اکرمﷺ، فرمان آن حضرتﷺ را در مورد امامت ابوبکرؓ نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکرؓ بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. شیوه‌ی سخن گفتن عمرؓ درباره‌ی این موضوع، در کمال ادب و تواضع و خالی از هرگونه منفعت‌خواهی یا جاه‌طلبی بود. بی‌رغبتی ابوبکرؓ نیز برای پذیرش مسؤولیت خلافت، از سخنرانیش نمایان می‌گردد که در مورد قبول این مسؤولیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم

۱- التاریخ الإسلامی (۲۴/۹)

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب المحاربین، شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- مسند أحمد (۲۱/۱)

و هیچ‌گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز ـ نه در نهان و نه آشکارا ـ از خدا نخواستم که مرا بـر مسند امارت بنشاند؛ بلکه همواره از این می‌ترسیدم که بـه ایـن آزمـایش مبـتلا شـوم؛ مـن در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی‌بینم وآن را مسؤولیت بزرگی می‌دانم که بـر گـردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می‌دانم مگرکـه خـدای متعـال یـاریم رسـاند و تـوانم بخشد تا از عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی‌تر از مـن بـه جایم بر این جایگاه می‌نشستند.»[1]

در روایت دیگری چنین آمده که ابوبکر صدیق فرموده است: «در سقیفه‌ی بنی‌ساعده دوست داشتم، مسؤولیت خلافت را بر گردن ابوعبیده یا عمر رضی الله عنهما بیندازم و خودم بـه عنـوان وزیـری در خـدمت آنـان باشـم.»[2] ابـوبکر صـدیق در بسـیاری از خطابـه‌هـا و سخنرانی‌هایش نسبت به پذیرش خلافت، ابراز اندوه و بی‌میلی نموده و خواهان کنـاره‌گیـری از این پُست پرمسؤولیت شده است. از آن جمله این‌که یک بار ابوبکر صدیق فرمـود: «ای مردم! امر خلافت را به شما واگذار می‌کنم تا هـر کـس را کـه بخواهیـد، بـر ایـن مسـؤولیت بگمارید و من هم چون یکی از شما (تحت فرمان و در خدمت خلیفه‌ی اسلامی) باشـم.» امـا مردم این‌گونه به ابوبکر پاسخ گفتند که: «ما، به امـارت و خلافـت تـو راضـی هسـتیم؛ تـو کسی هستی که با رسول‌خدا در غار و در سفر هجرت همراه بودی.»[3]

ابوبکر بارها در دوران خلافتش خواست تـا در صـورت وجـود هرگونـه مخـالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره‌گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کـارش اسـتعفا دهـد؛ بـاری خطـاب بـه مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان اسـت کـه بـا مـن بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بـن ابـی‌طالـب در حـالی کـه بـا خـود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر نزدیک شد؛ یـک پـایش را بـر پلـه‌ی منبـر نهـاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی‌شوریم و تو را کنـار نمـی‌زنـیم؛ تـو کسـی هسـتی کـه رسول‌خدا تو را (برای نماز) جلو کردند. پس چه کسی به خود جسارت می‌دهد کـه تـو را پس بزند؟!»[4] ابوبکر تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسـؤولیت‌هـای سـنگین

۱- المستدرک (۶۶/۳)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است..

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، نوشته‌ی حامد محمد الخلیفه، ص۱۰۸؛ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۹۱

۳- الخلافة الراشدة از عمری، ص۱۳

۴- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۰۸

رغبتی نداشت؛ بلکه بی‌رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می‌سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی‌رغبتی صحابهﷺ نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان‌گر اشتیاق وافر انصارﷺ به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این‌باره می‌باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می‌کند. انصار آن هنگام که اطمینان یافتند با سر کار آمدن ابوبکرﷺ دعوت اسلامی تداوم می‌یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکرﷺ درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک‌پارچگی صحابهﷺ می باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می‌پندارند و می‌نگارند که صحابهﷺ در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ‌گونه سازگاری و تطابقی نمی‌یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آن‌که اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکرﷺ بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجرین اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکرﷺ تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکرﷺ در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟![1]

بازخوانی تاریخ آن دوران، بیان‌گر اشتیاق و تلاش وافر انصارﷺ برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ یک از انصار و بلکه هیچ یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکرﷺ امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجرین و انصار با هم اختلاف پیدا کردند.[2]

۱- مرجع سابق، ص۱۰۹

۲- مرجع سابق، همان صفحه

موضع رییس خزرجیان (سعد بن عبادهس) در قبال خلافت ابوبکرس

سعد بن عبادهس پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکرس بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاریس (پسرعموی سعد بن عبادهس) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیقس بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ نگاران، بیان‌گر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی درمیان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آن‌چه در میان ابوبکر، عمر و ابوعبیده در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول‌خداص در چنگ خویش آورند!![1] قطعاً ابوبکر، عمر و ابوعبیدهش آن‌قدر خداترس و تقواپیشه بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عبادهس چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آزِ تمام با مهاجرین رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عبادهس بازگردیم و آن را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول خداص می‌بینیم که به طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خدا است که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعدس پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول‌خداص بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعدس را از بند اسارت رهانید. سعد بن عبادهس در غزوه‌ی بدر حضور یافت[2] و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول‌خداص درباره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی دادند. سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد در نزد رسول‌خداص بودند؛ رسول‌خداص در جنگ خندق، با سعد بن عباده و

۱- إستخلاف أبی‌بکر، ص۵۰

۲- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب (۵۹۴/۲)

سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کردند که آیا ثلث (یک‌سوم) محصول خرمای مدینه را به عیینه بن حصن بدهند تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباده و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول‌خداﷺ برگرفته از ایمانی عمیق و جان‌فشانی بزرگی بود.[۱] نقش سعد بن عبادهﷺ در صحنه‌های مختلف دوران رسول‌خداﷺ کاملاً مشهود و هویدا است. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول‌خداﷺ به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عبادهﷺ با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصبیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان، به پست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعدﷺ پس از آن‌که ابوبکرﷺ به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی‌خواند، حج نمی‌گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد![۲] بدون تردید این‌ها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی‌باشد؛ چراکه از روایات صحیح ثابت می‌شود که سعد بن عبادهﷺ با ابوبکر صدیقﷺ بیعت نموده است؛ ابوبکرﷺ در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، فضایل انصار را برشمرد و فرموده‌ی رسول‌خداﷺ را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من آن راهی را می‌پیمایم که انصار در پیش گرفته‌اند). ابوبکرﷺ پس از بیان فضایل انصارﷺ در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول‌خداﷺ را به یاد سعد بن عبادهﷺ انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می‌دانی و نشسته بودی که رسول‌خداﷺ فرمودند: «قریش، والیان و زمام‌داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می‌کند و بدترین و تبهکارترین مردم نیز پیرو تبهکاران قریشی می‌باشد.» سعدﷺ ضمن تأیید گفته‌های ابوبکرﷺ گفت: «راست می‌گویی؛ شما امیر هستید و ما وزیر.»

۱– الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۸ – عیینه بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول‌خداﷺ با سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی الله عنهما مشورت کردند تا با دادن ثلث خرمای مدینه به عیینه بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کنند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول‌خداﷺ گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می‌باشد، ما پیشنهاد می‌کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن‌سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج۲/ص۹۰، نشر نو(۱۳۶۹)[مترجم]

۲– الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۴۹

لذا تمام مردم و از جمله سعدؓ با ابوبکرؓ بیعت کردند.[۱] کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار در مورد بیعت با ابوبکرؓ اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند؛ بنابراین معنا ندارد که همواره به روایاتی دروغین درآویزیم؛ چراکه چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عبادهؓ) خواسته باشد درمیان مسلمانان تفرقه بیفکند و قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعدؓ در مورد جهاد و نصرت و یاری مهاجرین دارد. فراتر و بزرگ‌تر از این، دروغ شاخ‌داری است که بر اسلام و مسلمانی سعدؓ خدشه وارد می‌کند که وی، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفته است: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این‌که سعدؓ چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمین جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چراکه راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»[۲] ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید.»[۳] گذشته از آن‌که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عبادهؓ و فضایل وی و هم‌چنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکرؓ می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.[۴]

تحلیلی بر اختلاف عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما

آن‌چه، در مورد کشاکش و بگومگوی عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما در سقیفه‌ی بنی‌ساعده روایت شده، بنا بر قول راجح صحیح نمی‌باشد؛ چراکه عمرؓ از دوران رسول‌خداﷺ با حباب بن منذرؓ درگیر نشد. دلیل این مطلب این است که عمر فاروقؓ می‌فرماید: «...از آن‌جا که در دوران رسول‌خداﷺ میان من و حباب بن منذرؓ دعوایی به وجود آمد و رسول‌خداﷺ مرا از بگومگو با حبابؓ نهی فرمودند، سوگند یاد کردم که

۱- الأنصار فی العصر الراشدی،ص۱۰۲

۲- میزان الإعتدال فی نقد الرجال (۲۹۹۲/۳) ؛ نگاه کنید به: مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، نوشته‌ی دکتریحیی یحیی، ص۴۵و۴۶

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۱)

۴- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۰۲و۱۰۳

هرگز به حبابؓ سخنی نگویم که او را ناراحت کند.»[۱] همین‌طور این روایت که در سقیفه میان عمر و حباب رضی الله عنهما کشمکش و ستیزی به وجود آمده، بر خلاف واقعیت است؛ چراکه حبابؓ در برخورد با مسایل رویه‌ی درستی داشت و طوری به خردمندی و صاحب‌نظری در امور شناخته شده بود که لقبش را در زمان رسول‌خداﷺ، ذی‌رأی (یعنی خردمند و صاحب‌نظر) گذاشته بودند؛[۲] حبابؓ کسی بود که پیشنهادهایش در بدر و خیبر پذیرفته شده بود.[۳] حتی پیشنهاد حبابؓ در سقیفه‌ی بنی‌ساعده که گفت: (یک نفر از انصار امیر باشد و یکی هم از مهاجرین)، به خوبی روشن می‌سازد که حبابؓ اصلاً قصد آن نداشته که خودش، به خلافت برسد. بلکه وی می‌گوید: «به خدا سوگند که ما هرگز نمی‌خواهیم به خلافت شما رشک ببریم یا آن را از شما بگیریم؛ بلکه ما از این می‌ترسیم که کسانی به خلافت برسند که ما، پدران و برادرانشان را (پیش از این در میدان نبرد کفر و ایمان) کشته‌ایم.» قطعاً عذر حبابؓ در نزد مهاجرین پذیرفته بود؛ به خصوص که مهاجرین نیز در کشتن مشرکان با انصار شریک بوده‌اند.[۴]

موضع انصار در قبال حدیث الأئمّةُ مِن قریش

این حدیث که (امامان و زمام‌داران امور مسلمانان، قریشی هستند)، در بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث به الفاظ مختلف روایت شده است. در صحیح بخاری چنین آمده است: **(إنَّ هذا الأمر فی قریش لایعادیهم أحدٌ إلاّ أکبه اللّه فی النّارِ علی وجههِ ما أقاموا الدّینَ)**[۵] یعنی: «این امر (خلافت)، در قریش است و هیچ کسی با آنان تا زمانی که دین را بپا می‌دارند، دشمنی نمی‌ورزد مگر که خدای متعال، او را سرنگون می‌کند (و یا به چهره‌اش در آتش می‌افکند.)» در صحیح مسلم نیز روایت شده که رسول‌خداﷺ فرموده‌اند: **(لایزال الإسلامُ عزیزاً بخلفاء کلّهم مِن قریش)**[۶] یعنی: «اسلام، همواره به خلفایی که همه‌ی آن‌ها از قریش هستند، غالب و عزیز خواهد بود.» عبدالله بن عمر می‌گوید که رسول‌خداﷺ

۱- مرجع سابق، ص۱۰۰

۲- الإستیعاب (۳۱۶/۱)

۳- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۰۰

۴- مرجع سابق، همان صفحه

۵- بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی۷۱۳۹

۶- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی۱۸۲۱

فرموده‌اند: (**لایزال هذا الأمر فی قریش ما بقی منهم إثنانِ**)[۱] یعنی: «امر خلافت، تا زمانی که دو قریشی وجود داشته باشند، در قریش است (و به قریش اختصاص دارد).» هم‌چنین فرموده‌اند: (**النّاسُ تبعٌ لقریش فی هذا الشأنِ، مسلمهم لمسلِمِهم و کافرُهم لکافرِهم**)[۲] یعنی: «مردم، در این‌باره پیرو قریش هستند؛ مسلمانشان، پیرو مسلمان قریشی است و کافرشان، تابع کافر قریشی.» بکیر بن وهب جزری می‌گوید: انس بن مالک انصاری به من گفت: «آیا می‌خواهی به تو حدیثی بگویم که آن را به هر کسی نمی‌گویم؟ ما، در خانه‌ای از انصار نشسته بودیم که رسول‌خدا تشریف آوردند ؛کنار در ایستادند و دو طرف چارچوب را گرفتند[۳] و فرمودند: (**الأئمّةُ مِن قریش، إنَّ لَهم علیکم حقًّا و لکمْ علیهم حقًّا مثل ذلک، ما إن استرحموا فرحموا و إنْ عاهدوا أوفوا و إنْ حکموا عدلوا**) یعنی: «امامان (و زمام‌داران امور مسلمین) قریشی هستند؛ آنان بر شما حقوقی دارند و شما نیز هم‌سان ایشان بر آنان حقوقی دارید؛ (بر شما اطاعت ایشان واجب است تا آن‌گاه که) اگر از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و چون قول و قراری بندند، به آن وفا کنند و هرگاه حکمی نمایند، عدالت را بپا دارند.»[۴]

ابن‌حجر رحمه الله در فتح‌الباری احادیث زیادی در این‌باره از کتاب‌های مختلف حدیث آورده است. احادیثی که درباره‌ی موضوع امارت قریش، روایت شده به حدی است که تقریباً در همه‌ی کتاب‌های حدیث آمده و با وجود اختلاف الفاظ بر این نکته تأکید دارد که خلافت شرعی، از آن قریش است و در سایر موارد همه‌ی مسلمانان برابرند.[۵] البته یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که گرچه احادیث نبوی، بر این تأکید دارد که خلافت، از آن قریش است، در مقابل از پیروی کورکورانه نیز برحذر می‌دارد؛ چنان‌چه در حدیث نخست، وجوب فرمانبرداری از حاکمان قریشی، مشروط به این بود که آنان، دین‌دار و در خدمت دین باشند. در حدیثی که از انس بن مالک روایت شده، به برخی از این شرایط اشاره شده است: «(بر شما اطاعت ایشان لازم است، تا زمانی که) هرگاه از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و پایبند پیمان‌ها و قرارهای خویش باشند و در حکومت و قضاوت، عدالت

۱- بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی ۷۱۴۰

۲- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی۱۸۱۸

۳- الفتح الربانی از ساعاتی، باب الخلافة ج۵ ؛ ابن‌ابی‌شیبه (۵۴۴/۵)

۴- المصنف از ابن‌ابی‌شیبه (۵۴۴/۵)

۵- مرجع سابق

پیشه کنند و هر کس چنین نکند، مورد لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم قرار می‌گیرد.»[۱] احادیث پیامبر اکرمﷺ بر این دلالت می‌کند که نباید از قریش در صورت عدم هماهنگی با شرایطی که در حدیث پیشین آمد، اطاعت نمود؛ چراکه عدم اجرای احکام الهی، خطر بزرگی برای امت به دنبال دارد و به همین خاطر نیز در احادیث، به دوری از حاکمانی که بپادارنده‌ی دین نیستند، امر شده است. زیرا همراهی با چنین حاکمانی، خطرهای زیادی فراروی امت قرار می‌دهد. رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: (**إنّ هلاکَ أمّتی أو فساد أمّتی أغیلمة سفهاء مِنْ قریش**) یعنی: «همانا (سبب) هلاکت و تباهی امتم، (سرکردگان) بچه‌مانند و سبک‌سری از قریش هستند.»[۲] از آن حضرتﷺ پرسیدند: وظیفه‌ی ما در آن هنگام چیست؟ رسول‌خداﷺ فرمودند: «مردم باید ازآنان دوری کنند.»[۳]

بررسی این روایات، شرایط امارت قریش را روشن می‌سازد و بدون تردید انصارؓ با حفظ این اصول و شرایط، خلافت قریش را پذیرفتند. انصار با رسول‌خداﷺ عهد کرده بودند که: همواره از آن حضرتﷺ اطاعت و حرف‌شنوی نمایند و بر سختی‌ها، شکیبایی ورزند و بر سر زمام‌داری امور مسلمانان با اهل آن کشاکش نداشته باشند مگر آنکه از والیان امور، کفر آشکاری ببینند که درباره‌اش دلیل محکمی از سوی خدای متعال داشته باشند.[۴] انصارؓ تصور درست و کاملی از مسأله‌ی خلافت داشتند و آن‌چه در پندار خود درباره‌ی خلافت مجسم کرده بودند، مجهول و مبهم نبود؛ بلکه بسیاری از آنان، این حدیث را از رسول‌خداﷺ شنیده بودند و روایت می‌کردند که: (خلیفه از قریش است.) آن عده که این حدیث را نشنیده بودند، به روایت ابوبکرؓ قانع شدند و بر اساس دلایلی که ابوبکرؓ ارائه داد، بگومگو درباره‌ی مسأله‌ی خلافت را پایان دادند و بدین‌گونه به خواست و مشورت همگان و بر پایه‌ی عقل و نصوص شرعی، خلیفه، از میان قریشیان تعیین شد و انصار به طور کامل نتایج رایزنی‌های سقیفه را پذیرفتند.[۵] بنابراین بی‌اساسی این گفتار روشن شد که: قریش، به قصد به خلافت رساندن ابوبکرؓ حدیثِ (خلفا از قریش هستند) را شعار خویش

۱- مرجع پیشین

۲- بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی۷۰۸۵ – در صحیح مسلم حدیثی بدین مضمون آمده است که: «هلاکت و نابودی امت من توسط طایفه‌ای از قریش است.»(مترجم)

۳- دلائل النبوة از بیهقی (۴۶۴/۶) ؛ الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان، شماره‌ی۶۷۱۳

۴- بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی۷۰۵۶

۵- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۱۶

قرار دادند تا خلافت را از دست انصار بیرون کشند و ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برسانند. همین‌طور این گفتار نیز باطل است که: (حدیث مذکور، ساخته و پرداخته‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و اصلاً چنین حدیثی از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روایت نشده است.) برخی ضمن رد این حدیث، آن را ساخته و پرداخته و استراتژی قریش برای رسیدن به خلافت می‌دانند که بازتاب جایگاه قریش در جامعه‌ی عربی آن روز بوده است! بدون تردید چنین پردازشی از ماجرای سقیفه و حدیث صحیح و مشهور (الأئمةُ مِن قریش) شکلی از زشت‌نمایی و دروغ‌بافی است که تاریخ دوران خلفای راشدین و صدر اسلام، خلاف آن را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که شکل‌گیری نظام اسلامی به خاطر تلاش و مجاهدت اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بوده و بر اساس اخوت و برادری ژرف و استوار مهاجرین و انصار قوت گرفته است.

اشاره‌ی آیات قرآن به خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

در برخی از آیات قرآن به این نکته اشاره شده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد این امت برای خلافت و جانشینی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم است. آیات زیر از این دست می‌باشد:

۱- ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧ ﴾ (فاتحه:۶و۷)

یعنی: «ما را به راه راست راهنمایی فرما؛ راه کسانی که به ایشان نعمت داده‌ای، نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان.»

توضیح: در این آیه خداوند متعال، به بندگانش آموزش می‌دهد که از او بخواهند تا آنان را به راه راست، یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده، راهنمایی کند؛ خداوند متعال، در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی نساء، چهار دسته را نام می‌برد که به ایشان نعمت داده است؛ یکی از این گروه‌ها، صدیقین می‌باشند. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از جرگه‌ی صدیقین معرفی کرده و بلکه بر او لقب صدیق نهاده‌اند. بنابراین ابوبکر رضی الله عنه یکی از صدیقین است و البته جلودارتر از همه؛ وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکی از کسانی باشد که راهشان، همان راه راست و مستقیم است، کدامین عاقل در این‌که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص امت برای جانشینی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد، شک می‌کند؟[1] محمد بن عمر رازی رحمه الله می‌گوید:

۱- عقيدة اهل السنة و الجماعة فى الصحابة از ناصر حسن الشيخ (۵۳۲/۲)

«این آیات سوره‌ی فاتحه، بر خلافت ابوبکرﷺ دلالت می‌کند؛ چراکه راه راست در این آیات، راه کسانی تعریف می‌شود که خداوند، به آنان نعمت داده است و خداوند متعال، در آیات دیگر (۶۹ سوره‌ی نساء) بیان می‌کند که آنان، عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین. بدون شک ابوبکرﷺ در رأس صدیقین قرار دارد و به عبارتی مفهوم آیات سوره‌ی فاتحه از این قرار است که خدای متعال به ما دستور می‌دهد از او هدایتی را درخواست کنیم که ابوبکر صدیقﷺ و سایر صدیقین بر آن بوده‌اند. اگر ابوبکرﷺ شخص گمراهی بود، اصلاً اقتدا به او درست نبود؛ بنا بر آن‌چه آوردیم، این آیه، دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیقﷺ می‌باشد.[1]

محمد امین شنقیطی می‌گوید: «از این آیه، درستی خلافت ابوبکر صدیقﷺ برداشت می‌شود؛ چراکه ابوبکرﷺ در جرگه‌ی کسانی قرار دارد که خداوند متعال، در سوره‌ی فاتحه به ما یاد می‌دهد که از او هدایت و ره‌یابی به راه کسانی را بخواهیم که راهشان، راست و مستقیم است. خداوند، این نعمت‌یافتگان را معرفی نموده و صدیقین را از جمله‌ی آنان برشمرده است. قطعاً ابوبکرﷺ از جرگه‌ی صدیقین است و از این‌رو در جمع کسانی می‌گنجد که خداوند متعال، به آنان نعمت داده و به ما امر فرموده تا از خدای مهربان بخواهیم که ما را به راه چنین کسانی راهنمایی کند. لذا هیچ تردیدی به‌جا نمی‌ماند که ابوبکر صدیقﷺ بر راه راست بوده و خلافتش نیز حق می‌باشد.»[2]

۲ـ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ (مائده:۵۴)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که به کسی، چنین ویژگی‌هایی بدهد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، آگاه است و دارای فضل فراوان.»

۱- تفسیر رازی (۲۶۰/۱)

۲- أضواء البیان (۳۶/۱)

ویژگی‌هایی که در این آیه بیان شد، بر ابوبکر صدیقس و کسانی که او را در جنگ با مرتدان و از دین‌برگشته‌ها همراهی نمودند، منطبق می‌گردد. خداوند متعال، در این آیه، ابوبکرس و لشکریان مسلمانی را که رویاروی مرتدین ایستادند، به کامل‌ترین و برترین ویژگی‌ها ستوده است. این آیه از آن جهت دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیقس است که: «خداوند علیم می‌دانست که عده‌ای، پس از وفات رسول‌خداص از دین بر می‌گردند؛ خداوند متعال نیز وعده داد که در چنان زمانی، کسانی را رویاروی مرتدین قرار می‌دهد که در مقابل مؤمنان، فروتن و در برابر کافران، سخت و نیرومند هستند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از هیچ سرزنشی باک ندارند. پس از وفات رسول اکرمص این حادثه به وقوع پیوست و عده‌ای از دین برگشتند؛ خداوند متعال، نیز وعده‌اش را تحقق بخشید و ابوبکر صدیقس را برای جهاد با مرتدین بلند کرد و به صحابهش توفیق داد تا ابوبکرس را در انجام این مهم همراهی نمایند. ابوبکرس در انجام این وظیفه از هیچ سرزنشی نهراسید و بدین‌گونه حق، پیروز شد و وعده‌ی الهی درباره‌ی جهاد بندگان برگزیده‌اش با مرتدین به حقیقت پیوست و دلیل و حجتی برای جهانیان در مورد درستی خلافت ابوبکر صدیقس شد.»[1]

۳ـ ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٠﴾ (توبه:۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، (بدانید که) خدا (یاریش می‌کند، آن‌گونه که پیش از این) او را یاری کرد؛ آن هنگام که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو نفر بود (و ابوبکر را به همراهش داشت. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار بودند، (ابوبکر از این نگران بود که گزندی از سوی کفار به پیامبر برسد؛ به همین سبب) پیامبر، (او را اطمینان خاطر داد و) در آن هنگام خطاب به رفیق دل‌سوزش گفت: غم مخور که خدا با ما است. خداوند، آرامش خود را بر او فرو فرستاد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت و خداوند) پیامبر را با سپاهیانی یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید و سخن کافران (و توطئه‌ی آنان را درباره‌ی قتل پیامبر) فرو کشید و کلمه‌ی الله پیوسته بالا است (و نور توحید، همیشه بر کفر چیره می‌باشد) و خداوند، با عزت و حکیم است.»

۱- الإعتقاد از بیهقی، ص۱۷۳و۱۷۴

ابوعبدالله قرطبی می‌گوید: ﴿ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ ﴾ در این آیه، بر این دلالت دارد که ابوبکرؓ جانشین رسول‌خداﷺ است؛ چراکه خلیفه و جانشین به کسی اطلاق می‌شود که در جایگاه دوم و پس از زمام‌دار پیشین قرار می‌گیرد. از ابوالعباس احمد بن عمر چنین شنیده‌ام که: «ابوبکرؓ از آن جهت که پس از رسول‌خداﷺ در جایگاه زمام‌داری امت قرار گرفته، سزاوار این است که ثانی‌اثنین نامیده شود؛ زیرا رسول‌خداﷺ نخستین کسی بودند که راهبری امت را بر دوش کشیدند و ابوبکرؓ دومین نفر پس از آن حضرت در عهده‌داری این مسؤولیت محسوب می‌گردد. هنگامی که برخی از قبایل عرب، مرتد شدند، ابوبکرؓ مردم را به اسلام فراخواند و با کسانی که به اسلام پشت کردند، جنگید و در واقع رویه‌ی رسول‌خداﷺ را در دعوت به اسلام و جهاد با کافران در پیش گرفت و به همین خاطر نیز شایسته و سزاوار این شد که درباره‌اش گفته شود: ثانی اثنین».[1]

۴ـ ﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾ (توبه: ۱۰۰)

یعنی: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان راضی است و این‌ها نیز از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده کرده که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن، نهرها جاری است و ایشان در آن جاودان می‌مانند؛ این، رستگاری بزرگی است.»

این آیه نیز بر شایستگی ابوبکرؓ و حقانیت خلافت وی دلالت می‌کند؛ چراکه هجرت، عملی است که بر نفس سنگین تمام می‌شود و بر خلاف میل انسان می‌باشد. لذا هر کس که برای انجام چنین تکلیف مهمی پیش‌قدم شود، الگوی دیگران قرار می‌گیرد. پیش‌دستی در هجرت، سبب دل‌گرمی رسول‌خداﷺ و از میان رفتن پریشانی آن حضرت بود. همین‌طور پیشگامی در نصرت و یاری نیز مایه‌ی غمگساری رسول خداﷺ بود. بدون تردید کسانی که کمر به یاری و خدمت رسول‌خداﷺ بستند، به افتخار بزرگی نایل شدند. ابوبکر صدیقؓ از آن دست مردمانی است که برای هجرت پیشگام شدند و در هر جا و مکانی آستین همت به خدمت رسول اکرمﷺ بالا زدند؛ بنابراین پیشگامی ابوبکرؓ در هجرت و همراهی وی با رسول‌خداﷺ او را در رتبه‌ای از این افتخار قرار داد که نصیب هیچ کس

۱- تفسیر قرطبی (۱۴۷/۸و۱۴۸)

دیگری نشد. بر همین اساس ابوبکرﷺ از خدا خشنود گشت و خداوند متعال نیز از او اعلان رضایت نمود و قطعاً خشنودی خداوند، برترین و بالاترین فضل و دهشی است که نصیب بنده می‌گردد. بی‌گمان این آیه از مهم‌ترین دلایل فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و درستی خلافت آن دو بزرگوار می‌باشد.[1]

۵ ـ ﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ (نور:۵۵)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن‌گونه که پیشینیان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان، فاسقانِ (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند).»

این آیه، بر خلافت ابوبکر صدیقﷺ و سه خلیفه‌ی دیگر منطبق می‌گردد. پذیرش این نکته که ویژگی‌های بیان شده در این آیه با خلافت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علیﷺ) منطبق و برابر می‌گردد، دلیل حقانیت و شایستگی خلافت هر یک از این بزرگواران است.[2] یکی از بزرگان سلف، ضمن تلاوت این آیه گفته است: «حقانیت خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کتاب خدا بیان شده است.»[3]

۶ ـ ﴿ قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ فَإِن تُطِيعُواْ يُؤۡتِكُمُ ٱللَّهُ أَجۡرًا حَسَنٗاۖ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ﴿١٦﴾ ﴾ (فتح:۱۶)

۱- تفسر رازی (۱۶/۱۶۸و۱۶۹)

۲- تفسیر ابن‌کثیر (۵/۱۲۱)

۳- مرجع سابق

یعنی: «به عرب‌های بادیه‌نشینِ بازپس‌مانده (از جهاد) بگو: به زودی (برای نبرد) به سوی قومی جنگجو و پرقدرت فراخوانده خواهید شد؛ با آنان پیکار می‌کنید (و دو راه پیش رویشان می‌نهید: یا با شما می‌جنگند و) یا مسلمان می‌شوند.. اگر فرمان‌برداری کنید (و به جنگ این قوم بروید)، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد و اگر مانند گذشته سربتابید، خداوند به شما عذاب دردناکی می‌رساند.»ابوالحسن اشعری می‌گوید: این آیه بر درستی خلافت ابوبکرؓ دلالت می‌کند.

خداوند متعال، در سوره‌ی توبه در مورد کسانی که از همراهی رسول‌خداﷺ در جنگ تبوک سر باز زدند، می‌فرماید: ((فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ﴿٨٣﴾)) (توبه:۸۳)

یعنی: «هرگاه خداوند، تو را (از جنگ تبوک) به نزد گروهی از آنان بازگرداند (که تو را در این جنگ، همراهی نکردند) و آنان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو (در نبرد دیگری) خروج کنند، بگو: هرگز با من (برای جهاد) حرکت نخواهید کرد و همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ (چراکه من به شما اجازه‌ی همراهی با خودم را نخواهم داد). زیرا شما نخستین بار (که به همراهی من در جنگ تبوک امر شدید،) به کناره‌گیری و خانه‌نشینی راضی و خشنود گشتید؛ پس با خانه‌نشینان (پیرمردها، زنان، کودکان و ناتوانان) بنشینید.» خداوند متعال، در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح به پیشینه‌ی کسانی اشاره می‌فرماید که قبلاً در جهاد شرکت نکرده‌اند و با تغییر شرایط می‌خواهند به قصد دست‌یابی به غنایم، در جنگ شرکت کنند؛ فرمان و قانون الهی در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی توبه بیان شده که چنین کسانی نمی‌توانند با مؤمنان در میدان نبرد همراه شوند. به عبارتی در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح، مفهوم ((لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا)) تفسیر و پردازش شده است. خداوند متعال، در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح ضمن اشاره به رویارویی قریب‌الوقوع مسلمانان با لشکری قوی و نیرومند، بیان می‌فرماید که اگر هنگام فراخوان عمومی برای جهاد با کفار در آن برهه‌ی زمانی همانند گذشته از حضور در میدان نبرد سربتابید، به عذاب الهی گرفتار می‌شوید. مقایسه‌ی آیات سوره‌ی فتح و توبه، این موضوع را روشن می‌سازد که بنا بر آن‌چه در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح بیان شده، شخصی که در زمان رویارویی مسلمانان با کفار قوی و نیرومند، مردم را به بسیج عمومی بر ضد کافران فرا می‌خواند، کسی غیر از رسول اکرمﷺ است؛ چراکه خداوند در آیه‌ی ۸۳

سوره‌ی توبه و هم‌چنین در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح، قانونی تعیین می‌فرماید که بر اساس آن کسانی که در گذشته از همراهی رسول‌خدا ﷺ در جهاد سرتافته‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند در رکاب پیامبر ﷺ و همراه وی به جهاد بروند. لذا فراخوانی که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح بیان شده، از سوی کسی غیر از رسول‌خدا ﷺ می‌باشد و او، کسی جز ابوبکر رضی الله عنه نیست که پس از رسول‌خدا ﷺ همگان را به بسیجی عمومی بر ضد مسیلمه‌ی کذاب یا فارس و روم فرا خواند.[1] مجاهد و حسن بصری رحمهما الله بر این باورند که منظور از کفار قوی و نیرومند در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح، فارس و روم می‌باشند؛ بنا به روایتی ابن‌عباس رضی الله عنهما نیز همین نظر را داشته و به روایت دیگر، ابن‌عباس رضی الله عنه بر این باور بوده که منظور، بنوحنیفه (قوم مسیلمه‌ی کذاب) و رویارویی مسلمانان با آن‌ها در روز یمامه می‌باشد. در هر صورت این آیه، بر حقانیت خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت می‌کند؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه در دوران خلافتش مسلمانان را بر ضد مسیلمه و بنوحنیفه (اهل یمامه) بسیج نمود و از دیگر سو مسلمانان را به جنگ با فارس و روم نیز فراخواند. البته جنگ مسلمانان با فارس و روم در دوران عمر فاروق رضی الله عنه با پیروزی اسلام به نتیجه رسید و از آن‌جا که آغاز نبرد با فارس و روم در زمان ابوبکر رضی الله عنه بوده، این آیه، بیان‌گر خلافت ابوبکر رضی الله عنه است؛ اگر برداشت ما از این آیه، خلافت عمر رضی الله عنه باشد، باز هم حقانیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه از این آیه ثابت می‌شود؛ زیرا ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را به صلاح‌دید خود به عنوان خلیفه پیشنهاد کرد و پیشنهادش، مورد قبول شورا و اجماع صحابه واقع شد. این آیه، بر درستی خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دلالت می‌کند. بدون تردید از آن‌جا که درستی خلافت ابوبکر رضی الله عنه پس از رسول‌خدا ﷺ ثابت شد، این نکته نیز روشن می‌گردد که ابوبکر رضی الله عنه از همه‌ی مسلمانان افضل و برتر می‌باشد.[2]

۷ـ ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ (حشر:۸)

یعنی: «غنایم، از آنِ مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می‌جویند و (دین) خدا و پیامبرش را یاری می‌رسانند. آنان، راستان (و مؤمنان راستین) هستند.»

۱- تفصیل این بحث را نگاه کنید در: الإبانة عن أصول الدیانة، ص۶۷؛ مقالات الإسلامیین (۱۴۴/۲)

۲- الإبانة عن أصول الدیانة، ص۶۷

خداوند متعال، در این آیه، مهاجرین را صادقان و مؤمنان راستین نامیده است؛ قطعاً کسی که از سوی خداوند، صادق نامیده شود، در ورطه‌ی دروغ نمی‌افتد و کنش و رویه‌ی صادقانه‌اش، تداوم می‌یابد. چراکه خداوند از آینده‌ی هر کسی آگاه است و به صداقت کسی گواهی می‌دهد که بر راستی و صدقش، دوام می‌ورزد. ابوبکرؓ از جرگه‌ی مهاجران است؛ بنابراین جانشین رسول‌خداﷺ، به گواهی قرآن، مؤمنی صادق و راستین است.[۱] لذا این آیه، بیان‌گر صداقت و راستی ابوبکرؓ و درستی خلافت وی می‌باشد.[۲]

نشانه‌های خلافت ابوبکرؓ در احادیث

آن دسته از احادیث رسول اکرمﷺ که آشکارا یا به اشاره، به مسأله‌ی خلافت ابوبکرؓ می‌پردازند، مشهور و فراوان بوده و شهرت و تواتر این احادیث به حدی است که جایی برای انکار آن نمانده است.[۳] در این بخش به برخی از احادیث رسول اکرمﷺ در موضوع خلافت ابوبکرؓ می‌پردازیم:

۱ـ جبیر بن مطعمؓ می‌گوید: زنی نزد رسول اکرمﷺ آمد؛ رسول اکرمﷺ به او امر فرمودند که دوباره نزد ایشان بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (و شما از دنیا رفته بودید)، چه کنم؟ رسول‌خداﷺ فرمودند: (**إن لم تجدینی فأتی أبابکر**) یعنی: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو.»[۴]

ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: «در حدیث، بدین نکته اشاره شده که انجام وعده‌ها و قرارهای رسول اکرمﷺ بر عهده‌ی جانشین آن حضرتﷺ می‌باشد...».[۵]

۲ـ حذیفهؓ می‌گوید: در حضور رسول‌خداﷺ نشسته بودیم که آن حضرتﷺ فرمودند: (**إنّی لاأدری ما قدر بقائی فیکم فاقتدوا باللّذَیْنِ مِنْ بعدی...**)[۶] یعنی: «من، نمی‌دانم چه‌قدر درمیان شما می‌مانم؛ پس از دو نفری که پس از من هستند، پیروی کنید» و به ابوبکر و عمر اشاره کردند.

۱- منهاج السنة (۱۳۵/۱)؛ الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (۱۰۷/۴)

۲- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۵۳۸/۲)

۳- همان مرجع (۵۳۹/۲)

۴- مسلم (۱۸۵۶/۴و۱۸۵۷)؛ بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۹

۵- فتح الباری (۲۴/۷)

۶- سلسلة الأحادیث الصحیحة از آلبانی (۲۳۳/۳و۲۳۶)

رسول اکرمﷺ در این حدیث به صراحت بیان می‌کنند که بـه دو خلیفـه‌ی پـس از مـن (ابوبکر وعمر) اقتدا کنید و از آنان پیروی نمایید؛ رسول اکرمﷺ از آن جهت بـه پیـروی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دستور دادند که آنان، سیرتی نیک و باطنی درست داشتند؛ این حدیث، به مسأله‌ی خلافت نیز اشاره می‌کند.[1]

۳ـ رسول اکرمﷺ فرموده‌انـد: (**بینا أنا نائمٌ رأیتُ أنّی أنزع علی حوضی أسـقی النّـاسَ فجاءنی أبوبکرٍ فأخذَ الدّلْوَ مِن یدی لیروحنی فنزعَ الدّلوَیْنِ و فی نزعِهِ ضعفٌ و اللّهُ یغفر لهُ، فجاء ابن‌الخطابِ فأخذَ منه فلم‌أرَ نزع رجلٌ قط أقوی منهُ حتّی تولّی النّاس و الحوض ملآن یتفجر**)یعنی: «در خواب دیدم که از حوض خود آب می‌کشم و بـه مـردم مـی‌دهـم؛ (در ایـن بحبوحه) ابوبکر آمد و دلو را از دستم گرفت تا مـرا آسـوده کنـد (و بـه مـن کمـک نمایـد). ابوبکر دو دلو آب کشید و در کشیدن آب ضعیف بـود؛ خداونـد، او را مـورد مغفـرت قـرار می‌دهد. سپس عمر آمد و دلو را از ابوبکر گرفت؛ من هرگز ندیدم که کسی قوی‌تر از عمر، آب بکشد؛ مردم (پس از آن که سیراب شدند) رفتند و آب هم‌چنان می‌جوشید.»[2]

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «خواب انبیا، نوعی وحی است؛ در این‌که رسول‌خداﷺ فرمودند: (ابوبکرس در کشیدن آب ضعیف بود)، اشـاره‌ای اسـت بـه دوران انـدک خلافـت ابـوبکرس و مشـغولیت وی بـه جنـگ بـا مرتـدان و در نتیجـه عـدم دسـت‌یـابی بـه فتوحـات گسترده‌ای که در دوران دراز مـدت خلافـت عمـرس نصـیب مسـلمانان و خلافـت اسـلامی گردید.»[3]

۴ـ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول اکرمﷺ در بیماری ارتحال خـود بـه من فرمودند: (**أدعی لی أبابکر أباک و أخاک حتّی أکتب کتابًا فإنّی أخافُ أن یتمنّی متمنٍّ و یقول قائلٌ: أنا أولی. و یأبی اللّهُ و المؤمنونَ إلاّ أبابکر**) یعنی: «پدرت ابوبکر و برادرت را به نزد من بخوان تا وصیتی بنویسم؛ چراکه من از این می‌ترسم که کسی آرزوی خلافت در سـر بپروراند و به آن طمع ورزد و کسی ادعا کند که (برای خلافت) سـزاوارتر اسـت؛ در حـالی که خداوند متعال و مؤمنان، جز ابوبکر را (برای خلافت) نمی‌پسندند.»[4]

۱- تحفة الأحوذی بشرح الترمذی (۱۴۷/۱۰)

۲- روایت مسلم از ابوهریره (۱۸۶۱/۴و۱۸۶۲)

۳- الإعتقاد از بیهقی، ص۱۷۱

۴- مسلم (۱۸۵۷/۴)

این حدیث، فضیلت ابوبکر صدیقرضی الله عنه را کاملاً روشن می‌سازد و به مسایلی اشاره می‌کند که امکان وقوع آن پس از وفات رسول‌خداﷺ بر سر جانشینی آن حضرتﷺ وجود داشت و از این خبر می‌دهد که مسلمانان، به خلافت کسی جز ابوبکررضی الله عنه راضی نمی‌شوند. بنا بر اشاره‌ی حدیث، این امکان وجود داشت که در مورد جانشینی رسول‌خداﷺ اختلاف نظر به وجود آید که البته چنین نیز شد. اما پس از رایزنی، همه‌ی صحابه در مورد خلافت ابوبکررضی الله عنه به اتفاق نظر و اجماع رسیدند.[1]

۵ ـ عبیدالله بن عبدالله می‌گوید: به نزد عایشه رفتم و گفتم: آیا از بیماری رسول‌خداﷺ برایم می‌گویی؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: «بله؛ رسول‌خداﷺ بی‌حال شدند و پرسیدند: (**أصلّی النّاسُ**)یعنی: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستند. فرمودند: (**ضعوا لی ماءً فی المخضبِ**)یعنی: «برایم ظرفی را آب کنید.» چنان کردیم و آن حضرتﷺ وضو گرفتند و خواستند برخیزند که ضعف، بر ایشان چیره شد و بیهوش شدند؛ زمانی که به خود آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزاردند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستند. فرمودند: «برایم ظرف را آب کنید.» چنان کردیم و ایشان وضو گرفتند و خواستند برخیزند که دوباره سست و بیهوش شدند؛ وقتی به هوش آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ در انتظار شما هستند.. مردم در مسجد منتظر رسول‌خداﷺ بودند تا با ایشان نماز عشا را ادا کنند. رسول اکرمﷺ به ابوبکررضی الله عنه پیام فرستادند که برای مردم امامت دهد؛ پیک نزد ابوبکررضی الله عنه رفت و گفت: رسول‌خداﷺ دستور داده‌اند که با مردم نماز بگزاری. ابوبکررضی الله عنه که مرد نازک‌دلی بود، به عمررضی الله عنه گفت: «تو جلو شو و با مردم نماز بگزار». عمررضی الله عنه گفت: «تو، به این کار سزاوارتری.» در آن روزها ابوبکررضی الله عنه امامت می داد تا این که روزی رسول‌خداﷺ احساس سبکی و بهبود کردند و بر دو نفر که یکی از آنان عباسرضی الله عنه بود، تکیه دادند و برای ادای نماز ظهر به مسجد رفتند؛ در آن حال ابوبکررضی الله عنه برای مردم نماز ظهر را امامت می‌داد؛ ابوبکررضی الله عنه با دیدن رسول‌خداﷺ خواست عقب برود که رسول اکرمﷺ به او اشاره کردند عقب نرود و به آن دو نفر فرمودند تا ایشان را کنار ابوبکررضی الله عنه بنشانند؛ آن‌ها چنان کردند و ابوبکررضی الله عنه در حال ایستاده، به رسول اکرمﷺ که نشسته بودند، اقتدا کرده بود و مردم نیز به امامت ابوبکررضی الله عنه نماز می‌گزاردند.» عبیدالله می‌گوید: نزد ابن‌عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: آیا آن‌چه را که عایشه رضی الله عنها در مورد وفات رسول‌خداﷺ به من گفته، برایت بازگو کنم؟ ابن‌عباسرضی الله عنه گفت: بگو. من نیز گفته‌های عایشه را درباره‌ی

۱– عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۵۴۲/۲)

وفات پیامبر ﷺ برای ابن‌عباس رضی الله عنهما بازگو کـردم؛ ابـن‌عبـاس رضی الله عنه چیـزی از آن را انکار نکرد و گفت: «آیا عایشه رضی الله عنها مردی را که با عباس رضی الله عنه بود، نام بـرد؟» گفـتم: نه. ابن‌عباس رضی الله عنهما گفت: «آن شخص، علی رضی الله عنه بود.»[1]

نکاتی از این روایت برداشت می‌شود که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و برتری او بر تمام صحابه رضی الله عنهم.

ب) شایستگی ابوبکر رضی الله عنه وحقانیت خلافت وی.

ج) هرگاه امام جماعت، بنا بر عذری از حضور در مسجد باز بماند، شخصی که شـرایط برتر و بهتری دارد، به جایش امامت می‌دهد.

د) فضیلت عمر فاروق رضی الله عنه نیز از این روایت معلوم می‌شود و واضح می‌گـردد کـه او، در مقام پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه تنها به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد جلو شود و برای امامت به شخص دیگری روی نیاورد.[2]

۶ ـ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که رسول‌خدا ﷺ وفات نمودند، انصار پیشنهاد کردند یک امیر از ما تعیین شود و یک امیر هم از مهاجران؛ عمر رضی الله عنه در پاسخ پیشـنهاد انصـار چنین گفت: «ای گروه انصار! مگر نمی‌دانید رسول‌خدا ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند تا برای مردم امامت دهد؟ پس کدامین شـما ایـن را مـی‌پسـندد کـه خـودش را جلـوتر از ابـوبکر رضی الله عنه بداند؟» انصار گفتند: «پناه بر خدا از این‌که خواسته باشیم بـر ابـوبکر رضی الله عنه برتـری بجـوییم و یـا خود را برتر از او بدانیم.»[3]

۷ـ علی رضی الله عنه می‌گوید: «زمانی که رسـول‌خـدا ﷺ وفـات نمودنـد، جوانـب تعـیین امیـر را بررسی کردیم ودیدیم که رسول‌خدا ﷺ ابوبکر رضی الله عنه را برای نماز جلو کردند؛ لذا به این نتیجه رسیدیم که کسی را برای دنیایمان برگزینیم که رسول‌خدا ﷺ، او را برای دینمان برگزیدند؛ بنابراین ابوبکر رضی الله عنه را جلودار و امیر کردیم.»[4]

ابوالحسن اشعری رحمه الله می‌گوید: «پیش‌نمازی ابـوبکر رضی الله عنه بـه دسـتور رسـول‌خـدا ﷺ دلیلی است بر این که ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه رضی الله عنهم از همه عالم‌تر بوده و بـیش از دیگـران بـه دانش قرائت، آگاهی داشته است؛ چراکه در حدیث صحیح آمده اسـت: (یؤم القومَ أقـرؤهم

١- مسلم، شماره‌ی۴۱۸؛ بخاری، شماره‌ی۶۸۷

٢- شرح النووی (۱۳۷/۴)

٣- المستدرک (۶۷/۳)

۴- طبقات ابن سعد (۱۸۳/۳)

لکتاب اللّهِ فإن کانوا فی القراءة سواء فأعلمهم بالسنّةِ فإن کانوا فی السنّهِ سواء فأکبرهم سنًّا فإن کانوا فی السنِّ سواء فأقدمهم إسلامًا) یعنی: «داناترین هر قوم بـه کتـاب خـدا، آنـان را امامت می‌دهد و اگر همگی، در دانش قرائت یکسان بودند، کسی امامت می‌دهد که به سنت آگاه‌تر باشد و چنان‌چه در سنت‌شناسی نیز برابر بودند، کسی جلو می‌شـود کـه سـن بیشـتری دارد و اگر هم‌سن و سال بودند، کسی امامت می‌دهد که جلوتر مسلمان شده است.» ابن کثیر رحمه الله می گوید: «این سخن ابوالحسن اشـعری اسـت کـه بایـد آن را بـا آب طـلا نوشـت؛ چراکه تمام این ویژگی‌ها در ابوبکر صدیقؓ جمع شده بود.»[1]

اهل‌سنت در مورد این‌که آن‌چه در احادیث در مورد خلافت ابـوبکرؓ آمـده، صـریح است و یا پوشیده و از باب اشاره، دو گفتار و باور متفاوت دارند:

الف) برخی از جمله حسن بصری، احمـد بـن حنبـل و عـده‌ای از اهـل حـدیث[2] بـر ایـن باورند که احادیث وارد شده در موضوع خلافت ابوبکرؓ از نـوع پوشـیده و از بـاب اشـاره است. دلیل این دسته، این است که رسـول‌خـداﷺ ابـوبکرؓ را بـرای نمـاز جلـو کردنـد و دستور دادند تمام درهایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندند جز در خانه‌ی ابوبکر را.

ب) باور عده‌ای از جمله ابو محمد بن حزم و برخـی از اهـل حـدیث بـر ایـن اسـت کـه احادیث وارد شده در مورد خلافت ابوبکرؓ صریح می‌باشد و بـه احادیـث **۱،۲،۳**و**۴** اسـتناد می کنند که پیش از این آورده‌ایم.

بنده، در جمع‌بندی این موضوع به این نتیجه رسیده‌ام که رسول‌خـداﷺ مسـلمانان را بـه این دستور نداده‌اند که ابوبکرؓ باید در جایگاه خلافت و جانشینی ایشان قرار بگیـرد؛ بلکـه آن‌چه رسول‌خداﷺ در این‌باره فرموده‌اند، ساختاری خبری دارد که ایشان، از سوی خـدای متعـال، مسـلمانان را از ایـن خبـردار مـی‌کننـد کـه آن‌هـا، ابـوبکرؓ را بـه خـاطر صـفات و ویژگی‌های بی‌نظیرش که در قرآن و سنت بـه آن اشـاره شـده و او را بـر تمـام امـت محمـد مصطفیﷺ برتری داده است، به عنوان خلیفه برمی‌گزینند.[3]

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «آن‌چه از بررسی روایات برمـی‌آیـد، ایـن اسـت کـه پیـامبر اکرمﷺ در قالب اقوال و افعـال متعـددی، مسـلمانان را بـه ایـن رهنمـون شـدند کـه آن‌هـا، ابوبکرؓ را به خلافت می‌رسانند؛ اسلوب روایات، نشان می‌دهد که اشاره‌ی رسول‌خـداﷺ

۱- البدایة و النهایة (۲۶۵/۵)

۲- منهاج السنة از ابن تیمیة (۱۳۴/۱و۱۳۵)

۳- نگاه کنید به: عقیدة اهل السنة و الجماعة (۵۴۸/۲)

در مورد خلافت ابوبکرﷺ به‌گونه‌ای است که ایشان به خلافت ابـوبکرﷺ خرسـند هسـتند و خلافت وی را می‌ستایند؛ حتی خواسته‌ی رسـول‌خـداﷺ بـر ایـن بـود کـه بـه طـور صـریح ابوبکرﷺ را به جانشینی خود بگمارنـد؛ امـا بـدان سـبب کـه دانسـتند، مسـلمانان بـر خلافـت ابوبکرﷺ اجماع می‌کنند، از نوشتن حکم خلافت ابوبکرﷺ منصرف شدند... دلایل زیادی وجود داشت که بر خلافت ابوبکرﷺ تأکید می‌کرد و همین، صحابهﷺ را بر آن داشت تـا بـا درک و شناخت دلایل موجود در مورد خلافت ابوبکرﷺ، به جانشینی وی اتفاق کنند. عمـر بن خطابﷺ در حضور مهاجرین و انصار سخن گفت و چنین فرمـود: «درمیـان شـما کسـی نیست که به حد و پایه‌ی ابوبکرﷺ برسد یا از او پیش افتاده باشد.» نصوص بسـیاری، درسـتی خلافت ابوبکرﷺ را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که خداوند متعال و رسـول اکـرمﷺ ابوبکرﷺ را شایسته‌ی خلافت دانسته‌اند؛ مسـلمانان، بـا ابـوبکرﷺ بیعـت کردنـد و بـر پایـه‌ی فضایلی کـه از ابـوبکرﷺ در کتـاب و سـنت سـراغ داشـتند، وی را بـه خلافـت برگزیدنـد و بدین‌گونه ابوبکرﷺ بنا بر نص و به اجماع تمام صحابهﷺ به خلافت رسید. البته نصوص وارد شده در مورد خلافت ابوبکرﷺ بیان‌گـر ایـن اسـت کـه خـدا و رسـول، ابـوبکر را شایسـته‌ی خلافت دانستند و به حقانیت آن اشاره کردند؛ نصوص، صحابه را بر این ره نمود که خداوند متعال، خلافت ابوبکر را مقدر نموده و همین طور نیز شد. باید دانست که اشاره‌ی نصوص به خلافت ابوبکرﷺ از صدور حکم وی به عنوان خلیفه، رساتر و سرآمدتر بود و جلوه‌ی بهتری داشت؛ چراکه با صدور حکم در مورد خلافت ابوبکرﷺ، وی تنهـا بـر پایـه‌ی عهـد و پیمـان صحابه با خدا به خلافت می‌رسید؛ اما مسلمانان، ابـوبکرﷺ را بـدون حکـم یـا قـرار قبلـی بـر اساس نصوصی که این کار را درست و سزاوار می‌دانست، به عنوان خلیفه برگزیدنـد و ایـن، بیان‌گر این است که ابوبکرﷺ در حد و اندازه‌ای از فضیلت قرار داشت کـه او را از دیگـران متمایز ساخت و باعـث شـد تـا مسـلمانان، او را بـیش از دیگـران شایسـته و سـزاوار خلافـت بدانند ....[۱]

اجماع امت در مورد خلافت ابوبکر صدیقﷺ

اهل‌سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکرﷺ بیش از همه سـزاوار جانشـینی رسـول‌خـداﷺ بود؛ چراکه فضیلت و پیشـینه‌ی وی بـر کسـی پوشـیده نیسـت و رسـول اکـرمﷺ در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار دادند و امام جماعت نمودنـد؛ صـحابهﷺ کنـه

۱- منهاج السنة (۱۳۹/۱- ۱۴۱)؛ مجموع الفتاوی (۴۷/۳۵)

این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکرس اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکرس مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابهش بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکرس بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف‌شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکرس مخالفت نکرد.[1] از سعید بن زید سوال شد: «کی با ابوبکرس بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول‌خداﷺ وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند.»[2] صحابهش و هم‌چنین اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکرس سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.[3] اینک به برخی از اقوال علما در این زمینه می‌پردازیم:

الف) خطیب بغدادی رحمه الله می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر خلافت ابوبکر صدیقس اجماع کردند و او را خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ نامیدند و هیچ کس دیگری را بدین نام، صدا نزدند؛ گفته شده که رسول‌خداﷺ درمیان سی‌هزار مسلمان وفات نمودند؛ تمام این عده، به ابوبکرس، خلیفه‌ی رسول‌خدا می‌گفتند و پس از رسول اکرمﷺ ابوبکر را به خلافت برگزیدند.[4]

ب) ابوالحسن اشعری رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال، مهاجران و انصار و پیشگامان مسلمان را ستوده و در موارد مختلف از آنان تعریف کرده است؛ خداوند متعال، درباره‌ی کسانی که در زیر درخت با رسول‌خداﷺ بیعت کردند، چنین فرموده است:

﴿ ۞ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ ﴾ (فتح:۱۸)

یعنی: «به تحقیق که خداوند، از مؤمنان راضی گشت بدان‌گاه که زیر درخت با تو بیعت کردند...».

همین کسانی که خداوند آنان را ستوده است، بر خلافت ابوبکرس اجماع کردند، با او بیعت نمودند و او را خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ نامیدند؛ این‌ها، به فضیلت ابوبکرس به خوبی

۱- عقیدة اهل السنة فی الصحابة (۵۵۰/۲)

۲- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ از ابراهیم شعوط، ص۱۰۱

۳- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۵۵۰/۲)

۴- تاریخ بغداد (۱۳۰/۱۰)

آگاه بودند و او را در برخورداری از تمام ویژگی‌های نیک از قبیل علم، تقوا، درست‌اندیشی و راهبری امت، برتر از دیگران می‌شناختند.»[۱]

ج) عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق به اجماع صحابه تحقق یافت؛ صحابه‌ی کرام تمام تلاششان را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبر بکار بستند... آن‌چه در مورد بیعت نکردن علی در ابتدای امر گفته شده، دروغی بیش نیست؛ بله، علی در سقیفه حضور نداشت و از غم وفات رسول اکرم خلوت گزیده بود؛ اما در حضور دیدگان مردم و درمیان جمع زیادی با ابوبکر بیعت کرد.»[۲]

د) ابوبکر باقلانی رحمه الله در بحث اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق می‌گوید: «مسلمانان، در مورد خلافت ابوبکر و اطاعت از وی اجماع کردند و از این جهت اطاعت از ابوبکر صدیق بر همگان لازم و واجب شد. باری ابوبکر در خلال خطبه‌ای گفت: «مرا می‌توانید برکنار کنید؛ چراکه من، خودم را بهترین شما نمی‌دانم.» علی این گفته‌ی ابوبکر را چنین پاسخ داد: «ما، تو را عزل نمی‌کنیم و اصلاً چنین نمی‌خواهیم؛ چراکه رسول‌خدا تو را برای دینمان جلو کردند؛ پس ما چگونه به تو در امر دنیایمان راضی نشویم؟» اشاره‌ی علی به ماجرای امامت ابوبکر بود که رسول‌خدا به او دستور دادند با مردم نماز بگزارد. علی به امارت و سرپرستی ابوبکر در حج اشاره کرد و آن را دلیل دیگر شایستگی ابوبکر برای خلافت برشمرد: «و تو را بر ما امیر فرمود...» ابوبکر صدیق برترین، مؤمن‌ترین، آگاه‌ترین و داناترین شخص امت بود.»[۳]

۱- الإبانة عن أصول الديانة، ص۶۶

۲- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص ۳۶۱ – روایات صحیح، بیان‌گر این است که علی یک روز پس از وفات رسول‌خدا (روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الاول) با ابوبکر بیعت نموده است.(مترجم)

۳- الإنصاف فيما يجب إعتقاده ولا يجوز الجهل به، ص۶۵

مباحثی پیرامون خلافت اسلامی و خلیفه

خلافت اسلامی، شیوه‌ای است که امت اسلامی آن را برای زمام‌داری امور مسلمانان برگزیده و بر آن اجماع نموده تا از طریق آن، امور جامعه‌ی اسلامی را سامان بخشد و مصالح امت را تأمین نماید. پیدایش و شکل‌گیری خلافت اسلامی، ضرورت گریزناپذیر و ناگسستنی امت اسلامی است؛ همین نیاز شدید امت به تشکیل خلافت، دلیل شتاب صحابه برای تعیین جانشین رسول‌خداﷺ بود. امام ابوالحسن ماوردی می‌گوید: «خداوند، قدرتش را نمایان کرد و برای امت، کسی را به ریاست رسانید و جانشین پیامبرﷺ نمود که امت را گرد آورد و راهبری آن‌ها را عهده‌دار شد تا مصالح جامعه، توسط آموزه‌ها و قوانین دینی تأمین گردد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه بر اساس پیروی از خلیفه حفظ شود. بنابراین خلافت اسلامی شکل گرفت تا با پی‌ریزی پایه‌های حکومت اسلامی، مصالح عمومی مسلمانان سامان‌دهی شود و حقوق و خواسته‌های آحاد جامعه تحقق یابد و زمام‌داران و والیان مناطق مختلف قلمرو حکومت اسلامی، از سوی خلیفه مشخص شوند.»[1]

امت اسلامی، پس از وفات رسول‌خداﷺ با مشکلات زیادی روبرو شد؛ وضعیت آن برهه‌ی زمانی چنین ایجاب می‌کرد تا مسلمانان، زود و حکیمانه برای سامان‌دهی امور خویش اقدام کنند و هیچ عرصه و زمینه‌ای نگذارند که امت، دچار پراکندگی شود؛ چراکه با وفات رسول اکرمﷺ بیم آن می‌رفت که سستی و دودلی در برخی رخنه کند و گستره‌ی آن، به ارکان و پایه‌هایی که رسول‌خداﷺ بنا نمودند، آسیب برساند.[2]

شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرمﷺ می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده است.[3] گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین

۱- الأحکام السلطانیة، ص۳

۲- عصر الخلفاء الراشدین، نوشته‌ی دکتر فتحیه نبراوی، ص۲۲

۳- مرجع سابق، ص۲۳

و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.. تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.[۱]

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ ﴾ (نساء:۵۹)

یعنی: «ای اهل ایمان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و از از کارداران و فرمانروایان مسلمان خود فرمان‌برداری نمایید.»

همچنین می‌فرماید: ﴿ يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَـٰكَ خَلِيفَةً فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٌ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ﴿٢٦﴾ ﴾ (ص:۲۶)

یعنی: «(خداوند به داوود، فرمود) ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه‌ی خود ساختیم؛ پس درمیان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه حق منحرف می‌سازد. کسانی که از راه حق منحرف می‌شوند، به خاطر آن‌که روز حساب (قیامت) را فراموش می‌کنند، عذاب سختی (در پیش) دارند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند: (**مَنْ خلع یداً مِن طاعة لقی اللّهَ یوم القیامةِ لا حجةَ له و مَن مات و لیسَ فی عنقِهِ بیعة مات میتة الجاهلیة**)[۲] یعنی: «کسی که دست از اطاعت (حاکم عدل‌گستری که شرایع دینی را اجرا می‌کند) بکشد، روز قیامت هیچ دلیل (و عذر موجهی) ندارد و هر کس در حالی بمیرد که در گردن (و بر عهده‌اش) بیعتی نیست، بر مرگ جاهلی مرده است.»[۳]

در مورد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه این نکته در خور توجه است که صحابه رضی الله عنهم پیش از خاک‌سپاری رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم گرد آمدند تا به اتفاق هم خلیفه‌ای تعیین کنند؛

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۵۸

۲- مسلم (۱۴۷۸/۳)

۳- منظور از مرگ جاهلی، این است که مرگش بر صفت و ویژگی دوره‌ی پرهرج و مرج جاهلیت و بر ضلالت و گمراهی است.(مترجم)

ابوبکرﷺ نیز دلیل پذیرش مسؤولیت خلافت را ترس از بروز فتنه به سبب عدم تعیین خلیفه بیان نمود.[1]

شهرستانی در این‌باره می‌گوید: «نه در قلب ابوبکرﷺ و نه در قلب هیچکس دیگری، این نیامد که نبودِ حاکم برای مسلمانان درست باشد. همه‌ی دلایل، حاکی از آن است که صحابه‌ی کرام به عنوان مسلمانان صدر اسلام و کسانی که ایمان و باورهای دینیشان دست‌خوش دگرگونی نشده بود، بر ضرورت وجود خلیفه اتفاق نظر داشتند و بر پایه‌ی همین ضرورت، بر تعیین خلیفه اجماع کردند که خود، دلیل قاطعی بر وجوب تعیین خلیفه می‌باشد.»[2] بررسی دقیق و منصفانه‌ی جریان تعیین خلیفه، نادرستی این مسأله را روشن می‌سازد که شتاب صحابه برای تعیین خلیفه بلافاصله پس از وفات رسول‌خداﷺ به خاطر جاه‌طلبی بوده است![3]

ابن‌خلدون، خلافت را این چنین تعریف کرده است: «خلافت، عبارت است از زمام‌داری اموری که به خلیفه ارجاع می‌شود تا با نظرداشت مصالح دنیوی و اخروی همگان و بر مبنای دیدگاه‌ها و داده‌های شرعی به انجام رسد؛ با توجه به این‌که از دید شارع، اعتبار و حیثیت مسایل دنیوی بر اساس مصالح اخروی است، لذا خلافت، در حقیقت عبارت است از نمایندگی شارع برای حراست و پاسداری از دین و کاربرد راهبردهای دنیوی در این جهت.»[4]

علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیقﷺ بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است. با وجودی که برخی از این شرایط در کتاب پیش روی شما به صورت پراکنده بیان شده، برای جمع‌بندی کلی این شرایط به طور مختصر شرایط خلافت را از نگاه ندوی بازگو می‌کنیم:

الف) یکی از مواردی که ابوبکرﷺ را ممتاز و برجسته می‌نماید، این است که ابوبکرﷺ پس از پذیرش اسلام در تمام مدت زندگانیش، مورد اعتماد رسول‌خداﷺ بود و بارها خود

۱- الخلفاء و الخلفاء الراشدون، ص۵۹

۲- الملل و النحل (۸۳/۷)؛ نگاه کنید به: نظام الحکم از محمود خالدی، ص ۲۳۷ تا ۲۴۸

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۴۹

۴- المقدمة، ص۱۹۱

آن حضرتص بدین نکته گواهی دادند و ابوبکرس را به نیابت خود در ارکان اساسی دین گماشتند و در موارد زیادی در حیات خود بسیاری از امور مهم را به ابوبکرس واگذار کردند؛ ابوبکرس آن‌چنان مورد اعتماد رسول‌خداص بود که به مناسبت‌های مختلف و بلکه در برهه‌های حساس زندگانی پیامبر اکرمص با ایشان همراه گشت و در مواردی از سوی رسول‌خداص به افتخار همراهی با ایشان مفتخر گشت که تنها از افراد قابل اعتماد و مورد اطمینان درخواست همراهی می‌شود.

ب) دلیل دیگر تمایز و برجستگی ابوبکرس این است که او در مقابل جریان‌ها و طوفان‌های شدیدی که به قصد نابودی و ریشه‌کنی دین و از میان‌بردن زحمت‌ها و ثمرات دعوت رسول‌خداص شکل گرفت، چون کوهی استوار، پایداری ورزید؛ ابوبکرس در شرایطی رویاروی این جریان‌ها ایستاد که قلوب بسیاری از مؤمنان راستین لرزید؛ ابوبکرس در آن وضع آشفته و بحرانی، با صداقت و پایداری بی‌نظیرش، از عهده‌ی مسؤولیتش برآمد، پرده از چشم‌ها کنار زد و غبار از گوهر دین و عقیده‌ی صحیح زدود.

ج) چهرگی و تمایز ابوبکرس را می‌توان در فهم و شناخت درستش از اسلام جستجو کرد؛ آری می‌توان ابوبکرس را در دوره‌ی زندگانی پیامبر اکرمص برتر و برجسته‌تر از همه یافت که در حالات و موارد مختلف از دیگران متمایز می‌گردد.

د) یکی دیگر از ویژگی‌های ممتازابوبکرس این بود که بر حفظ و ماندگاری اصالت دین به همان شکل و ساختار زمان رسول‌خداص به گونه‌ای غیرت می‌ورزید که هیچ کسی بر آبرو، همسر، مادر و فرزندانش چنان غیرتی ندارد؛ ابوبکرس به اندازه‌ای برای حفظ و ماندگاری دین، همت و غیرت نشان می‌داد که هیچ چیزی او را از این مسیر باز نمی‌داشت و بی‌آن‌که از چیزی بترسد یا در چیزی طمع ورزد، تمام تلاشش را برای بقای دین به کار می‌برد و اگر یاران و نزدیکانش بنا به دلایلی که برای خود داشتند، او را همراهی نمی‌کردند، باز هم از هیچ تلاشی برای صیانت از آیین محمدی دریغ نمی‌کرد.

هـ) ابوبکر صدیقس خیلی باریک‌بین بود تا خواسته‌ها و سفارش‌های رسول‌خداص را اجرا کند؛ وی برای انجام خواسته‌های رسول اکرمص به اندازه‌ی مویی منحرف نشد و در این مسیر چانه‌زنی هیچ کسی را نپذیرفت و از هیچ سرزنشی نیز نهراسید.

و) امتیاز دیگر ابوبکرس این است که او نسبت به دنیا به قدری بی‌رغبت بود که تنها رسول‌خداص را می‌توان در بی‌رغبتی به دنیا، برتر و والاتر از او دانست و بس؛ چه دلیلی در مورد زهد ابوبکرس بالاتر از این‌که وی، هرگز نخواست سلسله‌ی زمام‌داری امت را همانند

حکومت‌های فارس و روم در خانواده‌اش موروثی کند و شالوده‌ی حکومت را در قالب خانواده‌ای سلطنتی بنا نماید.[۱]

تمام این ویژگی‌ها و شرایط در ابوبکرؓ وجود داشت و در شخصیت وی چه در زمان رسول‌خداﷺ و چه پس از آن‌که به خلافت رسید، به‌گونه‌ای پدیدار گشت که تردیدناپذیر و غیرقابل انکار می‌باشد....[۲] علاوه بر این باید دانست که بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده با ابوبکرؓ بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین‌سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکرؓ بیعت کردند.[۳] آن‌چه در سقیفه گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را تبیین نمود که می‌توان از آن دست، به این موارد اشاره کرد:

۱ـ تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.

۲ـ بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.

۳ـ باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.

۴ـ خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.

۵ ـ آن‌چه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.[۴]

۶ ــ فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.

۱- المرتضی، سیرة أبی‌الحسن علی بن أبی‌طالب، ص۶۵

۲- سیرة أبی‌الحسن علی بن أبی‌طالب، ص۶۷

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۶۶

۴- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۲۵۶

دکتر توفیق شاوی ضمن بررسی شورای صحابه در دوران خلفای راشدین، گفتمان سقیفه را مورد کنکاش قرار داده و چنین نتیجه‌گیری نموده که:

الف) نشست سقیفه، نشان داد که مشورت آزادانه و رایزنی در فضای باز به عنوان یکی از آموزه‌های صریح قرآن، مبنا و پایه‌ی تشکیل حکومت می‌باشد. پایبندی صحابه رضی الله عنهم به آموزه‌های دین، آنان را به اجماع و اتفاق نظر در مورد تعیین خلیفه رسانید؛ به عبارت دیگر محور اصلی اجماع صحابه در سقیفه، آیاتی از قرآن بود که به اصل شورا و مشورت دستور می‌دهد. اجماع صحابه در سقیفه، بیان‌گر و مؤکد این است که شورا، اصل و پایه‌ی تشکیل دولت اسلامی می‌باشد و نخستین اصل قانون اساسیِ مورد اجماع در حاکمیت دینی است که برگرفته از نصوص کتاب و سنت می‌باشد.

ب) سقیفه‌ی بنی‌ساعده، نشان می‌دهد که انتخاب رییس دولت یا حکومت اسلامی و تعیین اختیاراتش، بر اساس شورا و بیعت است؛ انتخاب و بیعت آزادانه و یا به تعبیر امروزی قانون اساسی، در قبال اختیاراتی که به رییس حکومت می‌دهد، شرایط و وظایفی نیز پیش رویش می‌نهد و می‌توان تفویض اختیارات و شرح وظایف حاکم اسلامی را اصل دیگری از قانون اساسی حکومت اسلامی دانست که در سقیفه مورد اجماع صحابه واقع شد.

ج) در سقیفه‌ی بنی‌ساعده بر مبنای دو اصل پیشین، ابوبکر رضی الله عنه به اجماع صحابه به جانشینی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم انتخاب شد تا به عنوان نخستین خلیفه‌ی دولت اسلامی، انجام وظیفه نماید.[1] البته انتخاب ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، جنبه‌ی معرفی داشت و تفویض نهایی خلافت به وی در روز بعد و پس از بیعت عمومی مردم با او در مسجدالنبی صلی الله علیه وسلم تحقق یافت.[2] در صفحات بعد، به بررسی بیعت عمومی مردم با ابوبکر رضی الله عنه خواهیم پرداخت.

۱- فقه الشوری و الإستشارة از دکتر توفیق شاوی، ص۱۴۰

۲- مرجع سابق، ص۱۴۲

مبحث دوم
بیعت عمومی با ابوبکرﷺ و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

بیعت عمومی با ابوبکر صدیقﷺ

روز پس از گردهمایی سقیفه و بیعتی که با ابوبکرﷺ صورت گرفت، مسلمانان برای بیعت عمومی با ابوبکرﷺ جمع شدند؛ عمر فاروقﷺ در آن روز نقش مهمی در بیعت عموم مسلمانان با ابوبکرﷺ داشت.[1] انس بن مالکﷺ می‌گوید: ابوبکرﷺ یک روز پس از آن‌که با وی در سقیفه بیعت شد، برمنبر نشست؛ عمرﷺ برخاست و پیش از ابوبکرﷺ سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی، چنین گفت: «ای مردم! من دیروز به فکر و اندیشه‌ی خود به شما سخنانی گفتم که نه از آن‌چه در کتاب خدا یافته‌ام، بود و نه از آن‌چه رسول‌خداﷺ به آن سفارش فرموده‌اند؛ چراکه من چنین می‌پنداشتم که رسول‌خداﷺ تا آخر درمیان ما می‌مانند و ما را راهبری می‌کنند.[2] خداوند متعال، در میان شما کتابی باقی نهاده که مایه‌ی هدایت و ره‌یابی است؛ پس اگر به این کتاب تمسک ورزید، خداوند بلند مرتبه، شما را به راه راست ره می‌نماید؛ همان‌طور که رسول‌خداﷺ را هدایت کرده است. خدای متعال، اراده‌ی شما را بر این هماهنگ فرموده تا زمام‌داری امور خویش را به بهترین خود یعنی یار دل‌سوز رسول‌خداﷺ و کسی که در سفر هجرت با پیامبرﷺ همراه بود، واگذار کنید؛ پس برخیزید و با ابوبکرﷺ بیعت کنید.» مردم برخاستند و به طور عمومی و همگانی با ابوبکر صدیقﷺ بیعت کردند. ابوبکرﷺ پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: «ای مردم! مرا در حالی به امارت خویش گماشتید که (گمان نمی‌کنم) بهترین شما باشم؛ پس اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار کردم، اصلاحم کنید. صداقت و راستی، (چون)امانت است (که خوب و کامل ادا شده) و دروغ، کمال خیانت؛ کسی که در بین شما ضعیف (و حق‌باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا، حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده)، در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به ذی‌حق بازپس دهم.) هیچ

۱- عصر الخلفاء الراشدین، ص۳۰

۲- عمر فاروقﷺ با این سخنان، به اشتباه خود در روز وفات رسول اکرمﷺ اذعان می‌کند که گفته بود: رسول‌خداﷺ نمرده‌اند و.... نگاه کنید به: نهایة الارب نویری.(مترجم)

قومی، جهاد در راه خدا را ترک نمی‌کنند مگر آن‌که خدای متعال، آن‌ها را خوار و ذلیل می‌گرداند و فحشا و بدکاری در هیچ قومی گسترش نمی‌یابد مگر که خدای متعال، همه‌ی آن‌ها را به بلا و عذابی عمومی گرفتار می‌سازد. از من تا زمانی که از خدا و رسولش اطاعت می‌کنم، فرمان پذیرید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول، سرتافتم، نباید از من اطاعت کنید. خداوند، شما را مورد رحمت خود قرار دهد؛ برای نماز برخیزید.»[۱]

در صحیح امام بخاری رحمه الله نیز به بیعت عمومی صحابه با ابوبکر صدیق اشاره شده است.[۲]

این خطبه‌ی شکوهمند با آن‌که مختصر و کوتاه می‌باشد، از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی‌امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان‌بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.[۳] بررسی سخنرانی‌ها و رخدادهای پس از وفات رسول اکرم، این زمینه را برای پژوهش‌گر فراهم می‌آورد تا سیمای حکومت اسلامی دوره‌ی خلافت راشده را بهتر بشناسد. آن‌چه در این پهنه ، بیش‌تر جلوه می‌نماید، موارد ذیل است:

۱ـ مفهوم بیعت

علما، تعریف‌های گوناگونی از بیعت ارائه داده‌اند. ابن‌خلدون، بیعت را این چنین تعریف کرده است: «بیعت، پیمانی است که بر اطاعت ولی‌امر و کاردار مسلمان بسته می‌شود.»[۴] برخی هم بیعت را هم‌پیمانی بر مبنای اسلام دانسته‌اند[۵] و عده‌ای بیعت را عهد و میثاق استوار برای حفظ و اقامه‌ی کتاب و سنت، تعریف کرده‌اند.[۶] مسلمانان، به هنگام بیعت با امیر و

۱- البداية و النهاية (۳۰۵/۶) – آن‌گونه که برخی از سیرت‌نگاران، نگاشته‌اند، منظور از نماز در این گفتار ابوبکر، نماز بر جنازه‌ی رسول‌خدا است.(مترجم)

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی۷۲۱۹

۳- التاريخ الإسلامی (۲۸/۹)

۴- المقدمة، ص۲۰۹

۵- نگاه کنید به: جامع الأصول من أحاديث الرسول (۲۵۲/۱)

۶- نظام الحکم فی الإسلام، ص۲۴۸

کاردار خود، به نشانِ بستن پیمانی استوار، دست در دستش می‌نهند. کلمه‌ی بیعت، آن‌گونه که معلوم است از ریشه‌ی بیع به معنای داد وستد گرفته شده و به جهت همانندی و تشابه با دست دادن فروشنده و خریدار، بدین اسم نامیده شده است.[۱]

آن‌چه از بیعت مسلمانان با ابوبکر صدیقس مشخص می‌شود، این است که هر گاه سرامدان امت با کسی که تمام شرایط زمام‌داری را دارد، بیعت کردند، بر دیگران نیز بیعت با وی لازم می‌گردد و بر آنان واجب می‌شود تا کاردار مسلمان را در مقابل سرکشان و آشوب‌گران یاری رسانند و برای حفظ یک‌پارچگی و پایداری امت در برابر دشمنان داخلی و خارجی خلیفه را همراهی کنند.[۲]

رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: (**مَن مات و لیسَ فی عنقهِ بیعة مات میتة الجاهلیةِ**)[۳] یعنی: «هر کس در حالی بمیرد که در گردنش بیعتی نیست، مرگش (بر صفتِ دوره‌ی) جاهلیت است.»

این حدیث، وجوب بیعت با کاردار مسلمان را روشن می‌کند و به بیان وعید سختی درباره‌ی ترک بیعت می‌پردازد که هر کس، در آن حال بمیرد، زندگی و مرگش بر ضلالت و گمراهی است.[۴]

رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: (**و مَن بایع إمامًا فأعطاه صفقة یده و ثمرة قلبه فلیطعه ما استطاع، فإن جاء آخر ینازعه فاضربوا عنقَ الآخر**)[۵] یعنی: «هر کس، با خلیفه‌ای پیمان اطاعت و یاری بست، پس تا می‌تواند از او اطاعت کند و اگر شخص دیگری با خلیفه درگیر شد (و بر سر خلافت با خلیفه تنازع نمود)، پس گردن آن شخص را بزنید.» از آن‌جا که این حدیث به کشتن فرد یا افراد درگیر با خلیفه دستور می‌دهد، بیان‌گر حرام بودن سرکشی از خلیفه و نزاع با وی می‌باشد؛ چراکه با وجود خلیفه‌ی اسلامی، بستن پیمان با شخص دیگری به معنای شوریدن بر خلیفه‌ای می‌باشد که اطاعت او بر مسلمانان واجب است.[۶]

۱- مرجع سابق، ص۲۵۰

۲- مرجع سابق، همان صفحه

۳- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی ۱۸۵۱

۴- نظام الحکم فی الإسلام، ص۲۵۰

۵- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی ۱۸۵۲

۶- نگاه کنید به: نظام الحکم فی الإسلام، ص۲۵۳

در مرکز حکومت، شخص خلیفه از مردم بیعت می‌گیرد و در سایر مناطق، نمایندگان وی از مردم بیعت می‌گیرند؛ چنان‌چه مردم مکه و طائف با نمایندگان ابوبکر صدیق بیعت کردند.

بیعت با خلیفه‌ی واجد شرایط بر سرآمدان قومی و علمی و امیران منطقه‌ای و اهل شورا واجب است و بیعت عمومی مردم با شخص خلیفه ضروری نیست؛ بلکه بیعت توده‌ی مردم با خلیفه، این است که تحت بیعت سرآمدان و اهل شورا در بیعت خلیفه داخل شوند.[1] البته برخی از علما بر این باورند که بیعت عمومی با خلیفه ضروری است؛ چراکه ابوبکر صدیق پس از بیعت همگانی مسلمانان، عهده‌دار خلافت اسلامی شد.[2]

بیعت به آن معنا که برای ابوبکر صدیق شکل گرفت، تنها به خلیفه‌ی اسلامی اختصاص دارد و با هیچ کس دیگری در بود و نبود حکومت اسلامی چنین پیمانی بسته نمی‌شود؛ چراکه این گونه‌ی بیعت، شرایط و احکام خاص خودش را دارد.[3] خلاصه این‌که: بیعت به معنای خاص آن، پیمانی است که با خلیفه در مورد اطاعت و حرف‌شنوی از او بسته می‌شود و در مقابل، او را ملزم به این می‌کند که در پهنه‌ی حکومت، مطابق شریعت الهی عمل کند. به عبارت دیگر، بیعت، پیمانی است دوطرفه که خلیفه در یک طرف آن قرار دارد و مسلمانان، در سوی دیگر آن هستند؛ بیعت، خلیفه را از یک سو به این ملزم می‌سازد که بر اساس کتاب و سنت حکومت کند و به طور کامل در برابر احکام و باورهای دینی گردن نهد و از دیگر سو مسلمانان را موظف می‌کند به این‌که در حدود شریعت، کاملاً تابع و فرمان‌بردار خلیفه باشند.

بیعت، از ویژگی‌های منحصر به فرد سیستم حکومتی اسلام درمیان نظام‌های حکومتی قدیم و جدید است و خلیفه و شهروندان را ملزم به پایبندی احکام و آموزه‌های شریعت می‌سازد و سزاوار و روا نمی‌داند که در قالب حکومت اسلامی، خلیفه یا شهروند از احکام و دستورات دینی پا فراتر بگذارند و یا قوانینی به تصویب برسانند که مخالف کتاب و سنت و اصول کلی شریعت می‌باشد و بلکه چنین رویکردی را خروج از دایره‌ی اسلام و ستیزه‌گری

۱- مرجع سابق

۲- فقه الشوری، ص۴۳۹؛ عصر الخلفاء الراشدین، ص۳۰

۳- نظام الحکم فی الإسلام، ص۲۵۴

با نظام حکومت اسلام می‌شناسد. خداوند متعال، کسانی را که چنین رویه‌ای در پیش می‌گیرند، بی‌ایمان و نامسلمان معرفی می‌کند.[1]

۲ـ مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیقؓ در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هر گاه از اطاعت خدا و رسول سرتافتم، پس نباید از من فرمان پذیرید.» از این فرموده‌ی ابوبکر صدیقؓ می‌توان چنین نتیجه گرفت که مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکرؓ از این قرار بوده است:

الف) قرآن کریم

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ١٠٥ ﴾ (نساء:۱۰۵)

یعنی: «ما، قرآن را به‌حق بر تو نازل کرده‌ایم تا در میان مردم طبق آن‌چه خدا به تو نشان داده، حکم کنی و مدافع خائنان نباش.»

قرآن کریم که حاوی احکام شرعی مربوط به امور زندگی است، نخستین منبع و مصدر تشریع و قانون‌گذاری می‌باشد. قرآن، دربردارنده‌ی اصول و پایه‌های مورد نیاز در اصلاح و به‌کرد تمام شاخه‌های زندگانی است و پایه‌های اساسی تشکیل حکومت را برای مسلمانان تبیین می‌کند.

ب) سنت نبوی

سنت رسول اکرمﷺ، دومین منبعی است که قانون اساسی حکومت اسلامی بر پایه‌ی آن تدوین می‌شود و از خلال آن این امکان فراهم می‌شود تا شیوه‌های اجرایی لازم برای پیاده‌کردن احکام قرآن، ارزیابی و تبیین گردد.[2] ساختار حکومت ابوبکر صدیقؓ نمونه‌ی کاملی از حکومت اسلامی بود که شریعت اسلامی و آموزه‌های ناب دینی، در آن فراتر و والاتر از هر قانونی به شمار می‌آمد. خلافت ابوبکرؓ این حقیقت را روشن ساخت که حکومت اسلامی، بهترین گونه‌ی حکومت است که تمام ساز و کارهای آن در خدمت اسلام می‌باشد؛ کسی که در این نوع حاکمیت در رأس قرار دارد، ملزم به اجرای دستورات

۱- مرجع سابق، ص۱۵۲

۲- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص۴۳۲

دینی در عرصه‌ی حکومت است و حق ندارد ذره‌ای از آن را پس و پیش نماید.[1] در حکومتی که ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه حاکم بود و شهروندانش، صحابه‌ی کرام‌رضی الله عنهم بودند، شریعت فراتر از همه بود و همگان ـ حاکم و شهروندان ـ در برابر دستورات دینی گردن می‌نهادند و بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه از مردم خواست تا تنها در محدوده‌ی اطاعت از خدا و رسول از او فرمان‌برداری کنند؛ آنان، این را به خوبی می‌دانستند که: «در معصیت خدا، هیچ اطاعتی نیست (و نباید در آن‌چه مایه‌ی نارضایتی خدا است، از امیر و هر کس دیگری اطاعت نمود) و تنها در نیکی‌ها باید اطاعت کرد.»[2]

۳ـ نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی

ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید.» این ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه است که نظارت بر خلیفه و پرسش‌گری وارزیابی عملکردش را حق تک‌تک افراد می‌شناسد و از مردم می‌خواهد تا در برابر اشتباهاتش بایستند و او را به انتخاب و انجام رویه‌ی درست ملزم کنند.[3] ابوبکر‌رضی الله عنه در نخستین خطابه‌اش، این مسأله را روشن کرد که حاکم نیز ممکن است رویه‌ی اشتباه و نادرستی در پیش بگیرد؛ بنابراین حق شهروندان است که در برابر اشتباهات وی بی تفاوت نباشند و او را همواره مورد ارزیابی قرار دهند. ابوبکر‌رضی الله عنه خلافت را برای خود امتیازی نمی‌دانست که به آن بهانه، خود را برتر از دیگران بپندارد؛ چراکه او می‌دانست با وفات رسول‌خدا‌صلی الله علیه وسلم نبوت خاتمه یافته و دیگر پیامبر معصوم در رأس حکومت نیست که به طور مستقیم و از طریق وحی، راهنمایی شود و هرگز به خطا نرود؛ ابوبکر‌رضی الله عنه می‌دانست که با وفات رسول‌خدا‌صلی الله علیه وسلم دوره‌ی عصمت پایان یافته و حکومت وی، بر مبنای انتخاب و بیعت مردم شکل گرفته است.[4] در فقه سیاسی ابوبکر‌رضی الله عنه مردم حق داشتند با نظارت بر عملکرد حاکمیت در اداره‌ی حکومت مشارکت کنند و بتوانند در جنبه‌های مختلف اداره‌ی امور از پرسش‌گری و نظارت گرفته تا خیرخواهی و حمایت از حاکمیت، نقش فعال و زنده‌ای داشته باشند. در حاکمیت دینی، مردم می‌توانند و بلکه باید حاکم را یاری رسانند تا شریعت الهی را به اجرا درآورد و در امور دین و جهاد، بازوی خلیفه باشند تا خلیفه احساس سرخوردگی

۱- نظام الحکم فی الإسلام، ص۲۲۷

۲- بخاری، شماره‌ی۷۱۴۵

۳- فقه الشوری و الإستشارة، ص۴۴۱

۴- فقه الشوری و الإستشارة، ص۴۴۱

و ناتوانی نکند و حقوقش محترم شمرده شود؛ چراکه جایگاه خلیفه از آن جهت که وظایف بزرگ و سنگینی چون اعلای شریعت الهی بر دوش اوست، بس والا ومحترم می‌باشد و این وظیفه را فراروی مردم قرار می‌دهد که در تکریم و احترام خلیفه کوتاهی نکنند. رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: (**إنّ مِن إجلال اللّهِ تعالی: إکرام ذی‌الشیبة المسلمِ و حامل القرآن غیر المغالی فیه و الجافی عنه و إکرام ذی‌السلطان المقسط**) یعنی: «همانا از بزرگ‌داشت خدای متعال است که: پیرمرد مسلمان مورد احترام قرار گیرد؛ حافظ قرآن که از حقوق قرآن تجاوز و غفلت نکرده، تکریم گردد و حاکم دادگستر و عادل، گرامی و محترم شمرده شود.»[1] مردم وظیفه دارند خیرخواه زمامداران خود باشند. رسول اکرمﷺ سه بار فرمودند: (**الدین النصیحة**) یعنی: «دین، عبارت است از نصیحت و خیرخواهی.» صحابه عرض کردند: «خیرخواهی برای چه کسی؟» رسول اکرمﷺ فرمودند: (**للّهِ ـ عز و جل ـ و لکتابِهِ و لرسولِهِ و لأئمة المسلمینَ و عامتهم**) یعنی: «برای خدا، برای کتاب خدا، برای پیامبرش و برای زمام‌داران مسلمانان و عموم مردم.»[2]صحابهرضی‌الله‌عنهم این را به خوبی دریافته بودند که بقا و

۱- صحیح سنن أبی داود، شماره‌ی۳۵۰۴

۲- مسلم، کتاب الإیمان، باب أن الدین النصیحة، شماره‌ی۵۵ – جایگاه این حدیث در نزد حدیث‌شناسان چنان والا است که برخی از شارحان حدیث، آن را حدیثی محوری دانسته‌اند که تمام امور دینی در آن نهفته است؛ مفهوم نصیحت آن چنان گسترده می‌باشد که برخی گفته‌اند: در زبان عربی، هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند مفهوم این واژه را دقیق بیان کند.... *نصیحت و خیرخواهی برای خدا، یعنی: ایمان به خدای یگانه و شرک نورزیدن به او، پاس‌داشت حرمت صفات الهی و دوری از الحاد در صفات، پاک دانستن خداوند متعال از تمام نقایص و کاستی‌ها، اطاعت و فرمانبرداری از خدای متعال و اجتناب از معصیتش، دوستی و دشمنی به خاطر خدا، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، جهاد با کافران، اذعان به نعمت‌های الهی و شکر و سپاس‌گزاری از خداوند متعال، و.... علاوه بر این باید دانست که فرآیند این نصیحت و خیرخواهی، متوجه خود انسان می شود؛ چراکه خداوند متعال از خیرخواهی این و آن بی‌نیاز است.. خیرخواهی برای کتاب خدا یعنی: ایمان به این‌که قرآن، کلام خدا است که به سوی بندگان فرو فرستاده شده، تلاوت قرآن با خضوع و خشوع، رعایت حرمت قرآن، فهمیدن آموزه‌های قرآن و تلاش برای نشر علوم قرآنی و.... خیرخواهی برای رسول خداﷺ یعنی: ایمان آوردن به رسالتش و پذیرش بی‌چون و چرای آن‌چه آورده (و از طرق صحیح – نه ساختگی و دروغین – به ما رسیده) است، اطاعت از آن بزرگوار و عمل به سنت صحیحش، تلاش و کوشش برای نشر دعوتی که به خاطر آن مبعوث شد، آراستگی به اخلاقش، محبت با خاندان و یارانش و.... خیرخواهی برای زمامداران مسلمانان یعنی: همکاری با آنان در راه حق و اطاعت و فرمانبرداری از ایشان در محدوده‌ی شریعت الهی، پند و اندرز دلسوزانه‌ی حاکمان و کارداران؛ البته برخی از شارحان حدیث، ائمه‌ی مسلمین را علمای دین معنا کرده‌اند .... خیرخواهی برای عموم

ماندگاری این امت در گرو پایداری حاکمان و زمامداران می‌باشد؛ از همین‌رو نیز این را از وظایف شهروندی می‌دانستند که همواره برای اصلاح و اندرز زمامداران کوشا باشند؛ واقعاً جای افتخار است که در آن زمان، وظایف و حقوق شهروندی از سیاست‌های راهبردی ابوبکرﷺ در خلافت اسلامی قرار گرفت و این سیاست وی، در قالب کمیته‌های ویژه و تخصصی و مجالس مشورتی نمودار گشت. در عین حال جای بسی اندوه و افسوس است که اینک کشورهای اسلامی، آن الگوی حکومتی را نادیده می‌گیرند و به سبب همین جاه‌طلبی حکام اسلامی، مصایب امت گسترش یافته است؛ بلکه عقب‌ماندگی کنونی مسلمانان، زاییده‌ی خودسری و دیکتاتورگری حاکمانی است که روح شجاعت و مشارکت خیرخواهانه‌ی امت را از بین برده و در عوض تخم بزدلی را کاشته‌اند تا نارضایتی، راه به جایی نبرد. نهادینه شدن نظارت همگانی بر حاکم در میان جامعه‌ی اسلامی، مایه‌ی گسترش دین به تمام دنیا و در نتیجه بازیابی قدرت وشوکت از دست‌رفته‌ی پیشین خواهد بود.[1]

٤ ـ عدالت و برابری در میان مردم

ابوبکر صدیقﷺ در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که درمیان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که درمیان شما قوی است (و حق دیگران خورده) در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم).»

یکی از اهداف حکومت اسلامی، ایجاد سیستم و نظامی اسلامی است که شکل‌گیری جامعه‌ی اسلامی را به دنبال داشته باشد؛ شورا، عدالت، برابری و آزادی از مهم‌ترین ابزار تشکیل نظام اسلامی مطلوب در جهت ایجاد جامعه‌ی اسلامی است که در نخستین سخنرانی ابوبکر صدیقﷺ در دوران خلافتش، کاملاً هویدا است. نقش شورا در چگونگی گزینش ابوبکرﷺ و بیعت با وی مشهود است؛ به مسأله‌ی عدالت نیز در سخنرانی وی تصریح می‌شود. بدون تردید عدالتی که در اندیشه‌ی ابوبکرﷺ بود و از آن سخن گفت، مهم‌ترین رکن جامعه و حکومت اسلامی است؛ زیرا در جامعه‌ای که جور و ستم حاکم است و عدالت را نمی شناسد، اسلام معنا ندارد.

مسلمانان یعنی: ارشاد و راهنمایی آنان به آنچه مصالح دنیا و آخرتشان، در آن است، تعلیم آموزه‌های دینی به آنان، فراخوانشان به نیکی‌ها و بازداشتن آن‌ها از بدی‌ها، از مال و آبروی آن‌ها چون مال و آبروی خود پاسبانی کردن و....(مترجم)

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۴۹

عدل و دادگری، امری معمولی و داوطلبانه نیست که به میل و خواسته‌ی حاکم یا فرمانروا باشد و هرگاه بخواهد، ترکش کند؛ بلکه عدالت و دادگستری درمیان مردم از نگاه دین، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وظایف دینی به شمار می‌آید و امت بر وجوب آن اجماع کرده‌اند.[1] این حکم، برگرفته از قرآن و سنت است. یکی از اهدافی که حکومت اسلامی دنبال می‌کند، تشکیل جامعه‌ای اسلامی است که عدالت و برابری بر آن حاکم باشد تا گونه‌های مختلف جور و ستم را ریشه‌کن سازد؛ جامعه‌ای که در فضایی باز، این امکان را برای همه فراهم آورد تا حقوق و خواسته‌های خود را به آسان‌ترین شکل ممکن و بدون هیچ هزینه‌ای مطالبه نمایند؛ جامعه‌ای اسلامی که تمام عوامل بازدارنده از دست‌یابی به حقوق و خواسته‌های شهروندی را از سر راه صاحبان حق بردارد تا همه بتوانند بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای به خواسته‌های شرعی خود دست یابند.

اسلام، این وظیفه را فراروی حکام قرار داده تا درمیان مردم به عدل و داد رفتار کنند و بدون توجه به زبان، وطن و جایگاه اجتماعی افراد، رویکرد عادلانه‌ای با ایشان داشته باشند. اسلام، به حاکمان و قاضیان دستور داده تا عدالت را رعایت کنند و درمیان مردم به عدل و داد حکم نمایند و اصلاً به این توجه نکنند که دادخواه، دوست آنان است یا دشمنشان؛ فقیر است یا ثروتمند؛ کارگر است یا کارفرما.[2] خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨ ﴾

(مائده:۸)

یعنی: «ای اهل ایمان! از کسانی باشید که در انجام واجبات الهی می‌کوشند و به عدالت و دادگری گواهی می‌دهند؛ و بغض و دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت را رعایت نکنید؛ (بلکه با دشمنان نیز) عدالت کنید که این عمل به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که همانا خداوند، از آن‌چه انجام می‌دهید، آگاه است.»

ابوبکرؓ چنان عادل و دادگر بود که در عدالت، الگوی بی‌نظیر و نمونه‌ای است که دل‌ها را می‌رباید و خردها را به شگفت وامی‌دارد. عدالت از نگاه ابوبکرؓ دعوت عملی اسلام بود که دل‌ها را برای پذیرش ایمان فتح می‌کرد؛ ابوبکرؓ در بخشش و دهش به

۱- نگاه کنید به: تفسیر رازی (۱۴۱/۱۰) و فقه التمکین فی القرآن الکریم ص۴۴۵

۲- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص۴۵۹

مردم، عدالت و برابری را رعایت می‌کرد و از مردم می‌خواست تا او را در عدالت و دادگستری یاری دهند؛ ابوبکرﷺ به حدی منصف و دادگر بود که خودش را از ترس الهی در معرض قصاص قرار داد[1]: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می‌گوید: ابوبکر صدیقﷺ در روز جمعه‌ای گفت: «فردا برای تقسیم شترهای زکات جمع شوید و (هنگام تقسیم شترها) کسی بدون اجازه نزد ما نیاید.» زنی، افساری به شوهرش داد و گفت: «این افسار را با خودت ببر؛ شاید به خواست خدا، شتری نصیبمان شود.» شوهر آن زن به مکانی رفت که شترها را تقسیم می‌کردند؛ آن‌جا ابوبکر وعمر رضی الله عنهما را دید که به میان شترها رفته‌اند؛ او نیز به نزد ابوبکر وعمر رفت. ابوبکرﷺ به آن مرد رو کرد و گفت: «چرا (بدون اجازه) نزد ما آمدی؟» و سپس افسار را از دستش گرفت و با آن، او را زد. ابوبکرﷺ پس از تقسیم شترها، آن مرد را صدا زد و افسار را به او داد و از او خواست تا قصاص کند. عمرﷺ که نظاره‌گر ماجرا بود، گفت: «به خدا که او قصاص نمی‌کند؛ تو هم این روش را پیاده نکن (که خلیفه مورد قصاص قرار گیرد.) » ابوبکرﷺ فرمود: «چه کسی مرا از بازخواست الهی در روز قیامت می‌رهاند؟» عمرﷺ پیشنهاد کرد تا ابوبکرﷺ آن مرد را راضی کند. بنابراین ابوبکرﷺ به غلامش دستور داد تا برای راضی کردن آن مرد، به او شتری با پالان و همچنین بالاپوشی مخملی و پنج دینار بدهد.[2]

اصل برابری و مساواتی که ابوبکرﷺ در خطبه‌اش به آن اشاره کرد، یکی از اصول و زیرساخت‌های مورد تأکید در اسلام برای ایجاد جامعه‌ی اسلامی است؛ اسلام، به حدی بر مساوات و برابری تأکید کرده که در این پهنه بر قوانین جدید عصر حاضر پیشی گرفته است. چنانچه الله ﷻ می فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ۝١٣ ﴾

(حجرات:۱۳)

یعنی: «ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است. بی‌گمان خداوند (از کردار و پندار شما) آگاه و باخبر است.»

همه‌ی مردم اعم از حاکم و شهروند، زن و مرد، عرب و غیرعرب وسفید و سیاه، از نگاه اسلام برابرند؛ اسلام، تمام تفاوت‌های جنسی، نژادی، نسبی و طبقه‌ای را بی‌اعتبار می‌داند و

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۴۱۰

۲- مرجع سابق، ص۴۱۱

همگان را هم‌سان و برابر می‌شناسد.[۱] بازنگاهی به گفتاری که پیش از این از ابوبکر صدیقؓ آوردیم و کنکاشی در عمل‌کرد وی، اصل برابری را در خلافت اسلامی روشن می‌سازد.

ابوبکر صدیقؓ در تقسیم اموال عمومی، مساوات و برابری را رعایت می‌فرمود؛ ابن‌سعد و دیگر سیرت‌نگاران، آورده‌اند: ابوبکرؓ در سُنح ـ محلی در حومه‌ی مدینه ـ جایی داشت که بیت المال در آن بدون هیچ نگهبانی نگهداری می‌شد. به ابوبکرؓ پیشنهاد کردند تا نگهبانی بر بیت المال بگمارد. ابوبکرؓ گفت: «بر بیت المال بیم سرقت نمی‌رود.» و دلیلش را قفلی که بر خزانه بود، دانست. به همین منوال ادامه یافت و ابوبکرؓ موجودی بیت المال را در میان مسلمانان تقسیم کرد؛ ابوبکرؓ از سنح که در حومه‌ی مدینه بود، نقل مکان کرد و در مرکز مدینه سکونت گزید و بیت‌المال را نیز به محل اقامتش منتقل نمود. مال زیادی از معادن جهینه به بیت المال سرازیر گشت و در دوران خلافتش، معدن بنی‌سلیم نیز راه‌اندازی شد. . . . ابوبکرؓ موجودی بیت‌المال را به‌طور مساوی درمیان مردم تقسیم می‌کرد و به همه ـ آزاد و غلام، زن و مرد، بزرگ و کوچک ـ سهم یک‌سانی می‌داد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکرؓ در سال اول به همه ـ مردان و زنان آزاد و همچنین غلامان و کنیزان ـ ده سهم داد و در سال دوم بیست سهم؛ عده‌ای به نزد ابوبکرؓ آمدند و گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! شما بیت‌المال را به طور مساوی در میان مردم تقسیم کردید و خود می‌دانید که از همین مردم، کسانی هستند که پیشینه‌ی بهتر و بیش‌تری در اسلام دارند؛ لذا پیشنهاد می‌کنیم به چنین کسانی سهم بیش‌تری بدهید!» ابوبکرؓ چنین پاسخ داد: «کسی منکر فضیلت و پیشینه‌ی این افراد نیست؛ اما پاداش آن‌ها با خدا است و این، مال عمومی و اسباب زندگانی است و باید همه را در آن برابر دانست.»[۲] دهش یک‌سان از بیت‌المال، رویه‌ی ابوبکر صدیقؓ در دوران خلافتش بود. باری عمر فاروقؓ به ابوبکر صدیقؓ گفت: «آیا در سهم بیت‌المال کسانی را که دو بار هجرت کردند و به سوی دو قبله نماز گزادند، با کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند، برابر می‌دانی؟» ابوبکرؓ پاسخ داد: «آنان، برای خدا عمل کردند و پاداششان نیز با خدا است؛ اما در نیازهای دنیوی، همه برابرند.»

عمر فاروقؓ در دوران خلافتش، رویه‌ی دیگری در تقسیم بیت‌المال در پیش گرفت و برای کسانی که پیشینه‌ی بیش‌تری در اسلام و جهاد داشتند، سهم بیش‌تری تعیین کرد. اما ایشان در واپسین روزهای خلافتش چنین فرمود: «اگر فرصت می‌داشتم، دیگر این رویه را

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص۴۶۰

۲- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص۱۸۷؛ طبقات ابن‌سعد (۱۹۳/۳)

دنبال نمی‌کردم و همان روش ابـوبکرﷺ را در پیش مـی‌گـرفتم و سـهم همـه را برابـر قـرار می‌دادم.»[1]

ابوبکرﷺ همواره اسب و شتر و سلاح جنگی می‌خرید و بـه مجاهـدان مـی‌داد تـا در راه خدا بکار گیرند. یک سال لباس‌های مخملی و گرم خرید و در زمسـتان میـان فقـرای مدینـه تقسیم کرد؛ ابوبکرﷺ تمام اموالی را که در دوران خلافتش به خزانه رسـید و دویسـت هـزار برآورد کرده‌اند، در راه‌های خیر صرف کرد.[2]

ابوبکرﷺ برای برقراری عدالت و برابری اجتماعی، شـیوه‌ای خـدایی در پـیش گرفـت و برای این منظور در برآورده ساختن حقوق ضعیفان و ناتوانان کوشش زیادی نمود. او، سـطح زندگانیش را در تراز طبقه‌ی مستضعف قرار داد تا بتواند به خوبی درد ناتوانان را از نزدیـک ببیند و بشنود. ابوبکرﷺ خودش را درمیان مستضـعفان و بلکـه فـردی از آنـان قـرار داد تـا از ایشان غافل نشود.... آری این اسلام بود کـه در دولـتِ نـامور ایـن مـردِ دردآشـنا حکومـت می‌کرد و او را بر آن می‌داشت تا ستم و بی‌عدالتی را به زیر کشد و درمیان مـردمش عـدل و داد، بگستراند و بدین‌گونه پایه‌های حکومتش را قوی گرداند و نقش حکومت را در رعایت حقوق ملت و امت پاس بدارد.[3]

ابوبکرﷺ از نخستین لحظه‌های خلافتش کوشید تا حکومتش را بر پایه‌ی زیرساخت‌های برابرخواهانه و دادگسترانه پی‌ریزی نماید و باید هم این‌گونه می‌بود که او، به خوبی می‌دانست عدالت، مایه‌ی سرافرازی و عزت حکومت و مردم است. همین امر، او را بر آن داشت تا استراتژی برابرخواهی را به اجرا درآورد و همواره فرمان الهی را به یاد داشته باشد که: ﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠ ﴾ (نحل:۹۰)

یعنی: «همانا خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان دستور مـی‌دهـد و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرک و زنا) و انجام کارهای ناشایست و ستم‌گری (و تجـاوز به حقوق دیگران) نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا پند بگیرید.»

ابوبکرﷺ همواره می‌خواست تا مسلمانان بر حکومت اسلام و دعـوت اسـلامی اطمینـان یابند؛ او خوب می‌دانست که این مهم تنها بر پایه‌ی عدالت و دوری حاکم از خودسری میسر

۱- الأحکام السلطانية از ماوردی، ص۲۰۱

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص۲۵۸

۳- ابوبکر رجل الدولة، ص۴۶

می‌گردد. حکومت عدل اسلامی چنین می‌طلبد که حاکم فراتر از عناوین فردی یـا باورهـای شخصی عمل کند و عدالت و رحمت را در حکومتش رعایت نمایـد. زیرساخت حکومـت ابوبکرﷺ انکار خویشتن بود و دوری از خودخواهی و خودسری تا بتواند بـه رضـای خـدا و رابطه‌ای عمیق و محکم با او، نیاز جامعـه و درد ضـعیفان را دریابـد و بـدور از خودخـواهی، عدل و داد بپا دارد و عدالت را قربانی خود و خانواده‌اش نکند و با کمال آگاهی و بیداری به انجام امور بزرگ و کوچک حکومت، بپردازد.[1]

آن‌جا که پرچم عدالت برافراشته گردد، مستضعفان، دست‌یابی بـه حقوقشـان را نـاممکن نمی‌دانند و باور می‌کنند که در سایه‌ی حکومت عدل، ضعف و بیچارگی پایان می‌یابـد و در جامعه، ضعیفی نمی‌ماند که به حقش نرسد یا حقش پایمال گردد؛ در جامعه‌ای کـه عـدالت، نهادینه شود، ستم ریشه‌کن می‌گردد و هیچ ظالمی نمی‌تواند بـا پشـتوانه‌ی منصـب، قـدرت و نزدیکی به رأس حکومت یا مسؤولان حکومتی بر کسی سـتم کنـد؛ و قطعـاً عـزت واقعـی و قدرت راستین همین است.[2]

ابن‌تیمیه رحمه الله چه زیبا فرموده کـه: «خداونـد متعـال، حکومـت عـادل و دادگسـتر را هرچند که کافر باشد، یاری می‌دهد؛ همان‌طور کـه حکومـت ظـالم را هرچنـد کـه مسـلمان باشد، نصرت نمی‌کند... بر پایه‌ی عـدالت اسـت کـه مـردم راه درسـت و شایسـته در پـیش می‌گیرند و ثروت‌ها فزونی می‌یابد.»[3]

۵ ـ صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیقﷺ در سخنرانیش تصریح کرد کـه : «صـدق و راسـتی، کمـال امانـت اسـت؛ و دروغ، کمال خیانت.» این فرموده، بیان یک برنامه و استراتژی مهم از سوی ابوبکرﷺ بود که بر پایه‌ی آن، صدق و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم قرار می‌گرفت و بر ایجاد فضای مورد اطمینان درمیان حاکمیت و مردم تأثیر مهمی می‌نهاد ومنجر به این می‌شد کـه پـل‌هـای ارتباطی مردم و حاکمیت، استوار و قابل اعتماد گردد. این گفتار ابوبکرﷺ یک منش سیاسی برگرفتـه از فراخـوان اسـلام بـه صـداقت و راسـتی بـود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ۝١١٩﴾ (توبه:۱۱۹)

۱- الصدیق، نوشته‌ی هیکل پاشا، ص۲۲۴

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۴۶

۳- السیاسة الشرعیة، ص۱۰

یعنی: «ای مؤمنان! از (خشم و عذاب) خدا بترسید و با صادقان و راستان (همگام) باشید.»

رسول اکرمص فرموده‌اند: (**ثلاثة لایکلّمهم اللّهُ یوم القیامةِ و لایزکّیهم و لاینظرُ إلیهم و لهم عذابٌ أليمٌ: شیخٌ زان، و ملِکٌ کذابٌ و عائل مستکبر**)[1] یعنی: «خداوند، در روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید (و از آنان رومی‌گرداند)؛ آنان را (به عفو خویش) پاک نمی‌فرماید (و نمی‌آمرزد) و به آنان نگاه (رحمت‌آمیز) نمی‌کند و بلکه عذاب دردناکی در انتظار این سه گروه می‌باشد: پیرمرد زناکار، پادشاه (حاکم) دروغ‌گو و فقیری که تکبر ورزد.»

این گفته‌ی ابوبکر صدیقس که صداقت و راستی را به‌سان امانتی دانست، معانی و مفاهیم زیادی در خود دارد و گویا از چنان درون‌مایه‌ای برخوردار است که به مردم، شهامت و نشاط می‌بخشد و آنان را به آینده‌ای درخشان نوید می‌دهد. ابوبکرس دروغ را خیانت برمی‌شمارد و معانی دقیقی از صداقت و دروغ ارائه می دهد تا همگان بدانند که حاکم دروغ‌گو، نماینده‌ی خیانت‌کاری است که نان ملت می‌خورد و آنان را می‌فریبد؛ چقدر بدبخت و نگونسار است آن حاکمی که دروغ به خورد مردم می‌دهد و نامش را چیز دیگری می‌نهد! ابوبکر صدیقس خیانت را صفت حاکمانی بیان می‌کند که به ملت دروغ می‌گویند تا همه دریابند که حاکم دروغ‌پرداز، نخستین دشمن ملت است.. آیا خیانتی بزرگ‌تر از این وجود دارد که حاکمی دشمن ملتش باشد؟ این موضع و تعبیر ابوبکر صدیقس از آن خبر می‌دهد که وی، اِشراف عجیبی بر دنیا داشته و این، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که در شمار توانمندی‌های حکومت‌گران قرار می‌گیرد و شگردی اساسی در پهنه‌ی حاکمیت به حساب می‌آید؛ اندک تأملی در نخستین سخنرانی ابوبکرس و عمل‌کرد وی در خلافت اسلامی، این حقیقت را روشن می‌سازد که ابوبکرس در عرصه‌ی سیاست و حکومت، جلو و پیشگام بود و همواره نهج و روش رسول اکرمص را مد نظر داشت.[2] اینک ملت‌های جهان، نیازمند چنین شیوه‌ای از نوع حکومت الهی هستند که تعامل حاکمیت و مردم را بر اساس راستی و اعتماد دوطرفه شکل دهد و چنان فضایی بر جوامع، حاکم کند که تقلب و دست‌اندازی در انتخابات را از میان ببرد و باعث شود تا رسانه‌های گروهی، ابزار شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی بر ضد مخالفان و منتقدان حکومت‌ها نباشند. دست‌یابی به چنین فضای باز و سالمی، نظارت همگانی بر حاکمیت را می‌طلبد تا حاکمان و مسؤولان حکومتی

۱- مسلم، کتاب الإیمان، شماره‌ی ۱۷۲

۲- أبوبکر رجل الدولة، ص۳۶

ناگزیر شوند در برابر مطالبات عمومی، صداقت و امانت پیشه نمایند و این امکان، برای شهروندان فراهم گردد که بتوانند با نهادینه شدن پرسش‌گری از حاکمان، مانع کجروی‌های کارداران خود شوند.[۱]

٦ـ جهاد در راه خدا، اولویت حکومت ابوبکرﷺ

ابوبکر صدیقﷺ در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر که خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند.»[۲] ابوبکرﷺ خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول‌خداﷺ فراگرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول‌خداﷺ را دریافته بود که فرموده‌اند: **(إذا تبايعتم بالعينة و أخذتم أذناب البقر و رضيتم بالزرعِ و تركتم الجهادَ سلّط اللّهُ عليكم ذلاً لاينزعه حتّى ترجعوا إلى دينكم)**[۳] یعنی: «هرگاه به عینه داد و ستد کنید و دُم گاوها را بگیرید[۴] و به کشت وزراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما برنمی‌دارد تا آن که به دینتان بازگردید.» از آن‌جا که ابوبکرﷺ به خوبی می‌دانست که پیامد ترک جهاد، خفت و خواری است، لذا یکی از اولویت‌های حکومتش را پرداختن به جهاد قرار داد.[۵] جهاد از آن جهت فرض شده که توان امت را برای ظلم‌ستیزی گرد آورد؛ مظلومان را از چنگال جور و ستم رهایی بخشد و غبار بیچارگی از آنان بزداید؛ برای محرومان، آزادی به ارمغان آورد؛ دعوت اسلام را به سراسر جهان گسترش دهد و تمام عواملی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از میان ببرد.

۷ ـ مبارزه با مفاسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت ابوبکرﷺ

ابوبکرﷺ با بیان این‌که پیامد گسترش فساد و بی‌بندوباری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرمﷺ را یادآوری کرد که فرموده‌اند: **(لم تظهر**

۱- فقه الشوری و الإستشارة، ص۴۴۲

۲- البداية و النهاية (۳۰۵/۶)

۳- سنن أبی‌داود، شماره‌ی۳۴۶۲؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است؛ بدین صورت که شخصی، کالایی را به کسی بفروشد و سپس همان کالا را با قیمت کمتری از او بخرد و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد. (مترجم)

۵- أبوبکر رجل الدولة، ص۷۳

الفاحشةُ فی قوم حتّی یعلنوا بها إلاّ فشا فیهم الطاعونُ و الأوجاعُ التی لـم‌تکـن مضـت فـی أسلافهم الّذین مضـوا...)[1] یعنـی: «هرگـز فحشـا و بـدکاری در قـومی بـه طـور علنـی نمایـان نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و بیماری‌هایی درمیانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگانشان نبوده و سابقه نداشته است...». فحشا و بدکاری، بیماری مهلکـی اسـت کـه جوامع را بـه نـابودی می‌کشد و آن‌ها را چنان نسبت به ارزش‌ها بی‌تفاوت می‌گرداند کـه دیگـر پـاکی و قداسـتی نمـی‌شناسـند و آن‌گونـه رو بـه پسـتی مـی‌نهنـد کـه غیرتشـان مـی‌رود و بـه هـر رذالتـی تـن می‌دهند.ابـوبکرﷺ در جایگـاه خلافـت از ارزش‌هـای اخلاقـی پاسـداری کـرد[2]و در پهنـه‌ی خلافت کوشید تا امت را هم‌چنان پاک بدارد و از بدی‌های اخلاقی و ضـد ارزش‌هـا، حفـظ کند؛ ابوبکرﷺ امت توانایی می‌خواسـت کـه تسـلیم شـیطان نشـوند و توانشـان در شـهوت و هواپرستی نفرساید؛ او، خواهان امتی بود که خیر و نیکی به بارآورد و فضیلت و کرامت را به جامعه‌ی بشری تقدیم کند.

جایگاه و نقش اخلاق در شکل‌گیری حکومت نمونه و پیدایش تمدن، بر کسی پوشـیده نیست. چراکه تباهی اخلاق و منش، مقدمه‌ی بربادی امت‌هـا اسـت و نتیجـه‌ای جـز تبـاهی و نابودی نخواهد داشت. بررسی آگاهانه‌ی تاریخ، چرایی و چگونگی پیـدایش تمـدن‌هـایی را که در زمان داوود، سلیمان، ذوالقرنین و ... بر پایه‌ی اخلاق و دین درسـت بـه وجـود آمـد، پاسخ می‌دهد و این حقیقت را روشن می‌سازد که هرگاه کِرم فساد و بدکاری به جان جامعـه یا تمدنی افتـاد، آن را در مقابـل شـیطان بـه زیـر کشـید و باعـث شـد تـا مردمـانش در برابـر نعمت‌هـای الهـی ناسپاسـی کننـد و در ورطـه‌ی بـلا و نـابودی بیفتنـد و تمدنشـان فروپاشـد.[3] ابوبکرﷺ از این قانون الهی آگاه بود و خوب می‌دانست که فرجام عیاشی، فسـاد و بـدکاری چیزی جز هلاکت و نـابودی نیسـت: ﴿وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ١٦﴾ (إسراء:۱۶)

یعنی: «و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارای آن را به اطاعت خدا و ترک معاصی فرمان می‌دهیم و چون آنان، فسق و معصیت ورزند، پس فرمان نزول عـذاب بر آن‌جا قطعی می‌گردد وآن‌گاه آن مکان را درهم‌می‌کوبیم (و ساکنانش را نابود می‌کنیم.)»

۱- صحیح آلبانی (۳۷۰/۲)؛ ابن‌ماجة، شماره‌ی۴۰۱۹

۲- أبوبکر رجل الدولة، ص۶۶

۳- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۵۲

در قرائت دیگری ((أَمَّرْنَا)) آمده که در این صورت، معنای آیه این چنین می‌باشد: «و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و شهوت‌ران آن‌جا را سردار و چیره می‌گردانیم...».

خوش‌گذرانی و شهوت‌رانی، حالتی نفسانی است که تاب و استقامت انسان را در شریعت الهی از بین می‌برد. البته باید دانست که توان‌گری و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی، در مفهوم ناز و نعمتی که در این آیه آمده، نمی‌گنجد[1] و منظور آیه، عیاشی، شهوت‌رانی و غفلت از یاد خدا می‌باشد.

اینک شایسته و زیبنده‌ی حاکمان و کارداران مسلمان است که سیاستی همچون سیاست ابوبکر صدیقﷺ برای مبارزه با مفاسد اجتماعی در پیش‌بگیرند. چراکه حاکم متقی، مدبر و عادل، حاکمی است که برای نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی درمیان امت می‌کوشد؛ پیامد چنین تلاشی این خواهد بود که بر ملتی حکم خواهد راند که طعم آدمیت را چشیده و خون انسانیت در رگ‌هایش جریان یافته است.. اما حاکم و کاردار بی‌تدبیر و بی‌خرد، به ارزش‌های اخلاقی بهایی نمی‌دهد و بلکه قدرت و توانش، ابزاری برای گسترش بی‌بندوباری و تصویب قوانینی می‌شود که هرزگی و فساد را وجاهت قانونی می‌بخشد. فرایند حکمرانی حاکمان فاسد و هرزه‌گر این است که ارزش‌های اخلاقی از میان می‌رود و مردم به سوی رذالت، پستی وحیوان‌صفتی سرازیر می‌شوند و سرگشتگانی می‌گردند که تنها به لذایذ و زیبایی‌های فریبنده می‌اندیشند؛ این‌ها، تازه‌به‌دوران‌رسیده‌هایی هستند که ذره‌ای مردانگی و شهامت در آنان یافت نمی‌شود و مصداق فرموده‌ی الهی می‌باشند که:

((وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا قَرۡيَةٗ كَانَتۡ ءَامِنَةٗ مُّطۡمَئِنَّةٗ يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا رَغَدٗا مِّن كُلِّ مَكَانٖ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ﴿١١٢﴾))

(نحل:۱۱۲)

یعنی: «خداوند، (برای آنان که عیاشی و کفران نعمت می‌کنند، داستان) مردمان شهری را مثال می‌زند که در امن و امان به سر می‌بردند و روزیشان به وفور از هر طرف به سویشان سرازیر می‌شد؛ اما آنان کفران و ناسپاسی نعمت خدا نمودند و خداوند هم به خاطر کاری که کردند، (آن نعمت‌ها را از ایشان گرفت و در عوض) به آنان لباس گرسنگی و هراس چشانید.»

۱- منهج کتابة التاریخ الإسلامی، نوشته‌ی محمد صامل، ص۶۵

آن‌چه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود؛ ابوبکر حدود مسؤولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است. آن‌چه در تشکیل خلافت اسلامی به ریاست ابوبکر صدیق و اتفاق نظر صحابه در باره‌ی خلافت در خور توجه می‌باشد، این است که صحابه خواهان ماندگاری سیستم و نظامی بودند که رسول‌خدا آن را بنیان نهادند. رسول اکرم از دنیا رفتند و مسلمانان، بر اساس رهنمودهای دین و قرآن که از رسول‌خدا به آنان رسیده بود، به تکلیف خود عمل کردند و با همبستگی و اتفاق نظری که از ایشان در روز وفات پیامبر پدیدار گشت، مشخص شد که آنان، هم‌چنان خواستار تداوم نظامی هستند که رسول اکرم بنا نمودند.[1] با آن‌که بهره‌مندی مسلمانان از حکومت ابوبکر زمان زیادی نبود، اما تعیین و تبیین میزان اختیارات حاکمیت از سوی ابوبکر در سخنرانی تاریخیش، نشان رشد و بالندگی اندیشه‌های سیاسی وی از آن زمان تا عصر حاضر می‌باشد. آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان برهه‌های مختلف تاریخ، کم‌تر سیاست و حکومتی چون حکومت شورایی ابوبکر در گستره‌ی تاریخ بشریت می‌یابند.[2] خلافت اسلامی را بهترین، داناترین، مؤمن‌ترین و زرنگ‌ترین شاگرد محمد مصطفی راهبری نمود و نشان داد که خلافت اسلامی، بهترین شیوه‌ی حکومت است.امام مالك رحمه الله مضامین و شرایط ارزشمندی را که در سخنرانی ابوبکر صدیق شرح دادیم، شرایط امام و حاکم اسلامی دانسته و گفته است: «تنها کسی، شایسته‌ی خلافت است که از این شرایط برخوردار باشد.»[3]

اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

ابوبکر صدیق پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولتش، از صحابه‌ی کرام برای اجرای برنامه‌هایش، کمك گرفت؛ ابوبکر امین این امت (ابوعبیده بن جراح) را مسؤول امور مالی (وزیر دارایی) قرار داد؛ مسؤولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب

۱- دراسات فی الحضارة الإسلامیة، ص۲۱۰و۲۱۹
۲- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السیاسة، ص۱۲۰
۳- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۹۲

سپرد و خود نیز قضاوت می‌کرد[1]؛ زید بن ثابتؓ نیز عهده‌دار پست و ارتباطات شد؛[2] برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابی‌طالب و عثمان بن عفان ؆ نامه‌ها و دستورات حکومتی را می‌نگاشتند. مسلمانان، لقب **خلیفةالنبی**ﷺ را بر ابوبکرؓ نهادند و چنین صلاح دیدند که ابوبکرؓ تمام‌وقت، به اداره‌ی امور بپردازد و کار دیگری نکند. می‌دانیم که ابوبکرؓ تاجر بود و هر روز به بازار می‌رفت. عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما، ابوبکرؓ را پس از آن‌که به خلافت رسید، دیدند که مقداری پارچه بر دوش دارد و برای تجارت به بازار می‌رود.... به او گفتند: «این چه کاری است که می‌کنی؟! تو، کاردار و خلیفه‌ی مسلمانان هستی.» ابوبکرؓ فرمود: «از کجا خرجی خانواده‌ام را تأمین کنم؟» عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما به ابوبکرؓ پیشنهاد کردند: «بیا با هم به نزد برادران مسلمان برویم و برایت حقوقی تعیین کنیم....» در ریاض النضره آمده است: حقوقی که برای خلیفه تعیین کردند، **۲۵۰** دینار در سال و گوسفندی ـ بدون شکمبه و کله‌پاچه ـ بود. این مقدار، ابوبکرؓ و خانواده‌اش را کفاف نمی‌کرد. بنابراین ابوبکرؓ آن‌چه را از حقوقش مانده بود، در بیت‌المال گذاشت و به قصد تجارت به بازار رفت؛ عمرؓ عده‌ای از زنان را دید که نشسته‌اند؛ علت را جویا شد؛ آنان گفتند: «آمده‌ایم تا خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ در میان ما قضاوت کند.» عمرؓ دنبال ابوبکرؓ رفت و او را در بازار دید؛ دستش را گرفت و گفت: «برو و به امور مردم رسیدگی کن.» ابوبکرؓ فرمود: «دیگر نیازی به امارت شما ندارم؛ حقوقی برایم تعیین کردید که من و خانواده ام را کفاف نمی‌کند.» عمرؓ گفت: «حقوقت را زیاد می‌کنیم.» ابوبکر گفت: «**۳۰۰** دینار و گوسفند کاملی.» عمر گفت: «این‌قدر که نمی‌شود.» در همین گیر و دار علیؓ رسید و پیشنهاد کرد که خواسته‌ی ابوبکرؓ برآورده شود. عمرؓ رو به علیؓ کرد و گفت: «باشد؛ همان‌طور که تو می‌گویی، حقوقش را زیاد می‌کنیم.» ابوبکرؓ پس از آن ماجرا در جمع مردم سخنرانی کرد و چنین فرمود: «ای مردم! حقوق من پیش از این، **۲۵۰** دینار و گوسفندی ـ بدون سیرابی و کله‌پاچه ـ بود؛ عمر و علی، حقوقم را به **۳۰۰** دینار و گوسفند کاملی افزایش دادند؛ آیا شما هم به این راضی هستید؟» مردم نیز از افزایش حقوق خلیفه

۱- در صفحات بعد خواهید خواند که در دوران ابوبکرصدیقؓ بنا به دلایلی که بیان شده، نهاد مستقلی برای قضاوت وجود نداشت و قضاوت توسط شخص خلیفه، انجام می‌شد و عمرؓ مشاور قضایی ابوبکرؓ بود.(مترجم)

۲- فی التاریخ الإسلامی، ص۲۱۸

اعلان رضایت کردند.[1] این از آگاهی بالا و واقع‌نگری صحابه بود که برای خلیفه حقوقی تعیین کردند تا مجبور نشود برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش کار کند و وقت و فکرش به جای رسیدگی به امور مسلمانان، صرف کار و تأمین نیازهایش نگردد. این عمل کرد صحابه در تعیین حقوق برای حاکم، حرکت نو و بجایی بود که غرب، تا سده‌های اخیر از آن بیگانه بود؛ چراکه در غرب قوانین مالی به‌گونه‌ای بود که همه چیز را از آن پادشاه می‌دانست و به همین خاطر هم درفش چپاول حاکمان غربی همیشه برافراشته بود. بهترین و روشن‌ترین دلیل در مورد چپاول‌گری و انحصارخواهی شاهان غربی در زمینه‌ی مالی، ادعای مسخره‌ی لویس پانزدهم است که دولت و دارایی را در خود منحصر دانسته است. لویس، ثروتی انبوه از تاراج مردم بیچاره‌ی کشورش گرد آورد و آنان را به بدبختی و گرسنگی افکند؛ با این حال کسی به تاریخ پرننگ غرب در این زمینه توجهی نمی‌کند که شاهانی چون لویس چگونه قدرت و ثروت را در خود منحصر می‌دانستند و به بهانه‌ی برتری و چیرگی بر مردم، خونشان را می‌مکیدند؟![2]

اینک بشریت چه ادعایی در قبال آن همه شعور و فرزانگی صحابهش دارد و در چه حدی از آگاهی و بزرگ‌منشی آن بزرگواران است؟ از صحابهش که بگذریم، می‌بینیم که خزانه‌ی ملت‌ها و ثروت‌های ملل مختلف، به دست نااهلانی افتاده که هر طور بخواهند اموال عمومی را در خدمت خود و پذرفتاری‌هایشان، بی‌حد و حصر خرج می‌کنند! اینک بسیاری از حاکمان ملت‌های مستضعف، به قدری از ثروت‌های عمومی و ملی در خارج از کشورشان برای خود سرمایه‌گذاری می‌کنند که مایه‌ی اشتغال‌زایی و رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌پذیر شده است؛ برای مثال به فرجام شاه ایران بنگرید که با چپاول ثروت ملت، کاخ‌ها و ثروت‌ها برای خود در دیگر کشورها فراهم آورد و کارش به جایی کشید که با وجود آن همه دل‌باختگی به غرب و سرمایه‌گذاری در آن، هیچ کشوری پذیرایش نشد و به خواری و خفتی این‌چنینی دچار گشت و قطعاً گرفت الهی و حساب و بازخواست اخروی شدیدتر است.[3] آری، حکام اسلامی باید از ابوبکر صدیقس درس بگیرند که پس از وفات رسول‌خداص اداره‌ی حکومت اسلامی را به دست گرفت و وارسته و زیبا چنین فرمود: «همه می‌دانند که شغل من، نیازهای خانواده‌ام را تأمین می‌کرد؛ اما اینک به اداره‌ی امور

۱- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ص۲۹۱

۲- أبوبكر رجل الدولة، ص۳۵

۳- التاريخ الإسلامی، از محمود شاكر،ص۱۱

مسلمین مشغول شده‌ام و پس از این خانواده‌ام در ازای کاری که من برای مسلمانان می‌کنم، از بیت‌المال خواهند خورد.»[۱] ابوبکر صدیقﷺ این مضمون و آموزه‌ی پرارزش را ارائه می‌دهد که ولایت و ریاست، مال مفت و شخصیِ کسی نیست که هر طور بخواهد، از آن بهره جوید و حقوقی هم که از بیت‌المال می‌گیرد، به سبب مشغولیت وی در کارداری امت است که او را از کسب و کار بازمی‌دارد.[۲]قرن‌ها پیش ابوبکر و صحابهﷺ، صفحات تاریخ را به چنان اعمال واندیشه‌هایی آراستند که بشر ترقی‌خواه امروز، در سایه‌ی اندیشه‌های پیشرفت‌باوری آن را جستجو می‌کند و با وجود تلاش و تکاپوی زیاد در این زمینه هم‌چنان به گرد پای آن بزرگواران هم نرسیده و نتوانسته به چنان ارزش‌هایی دست یابد.[۳]ابوبکر صدیقﷺ پس از تشکیل خلافت اسلامی، تمام تلاشش را برای اداره‌ی امور داخلی به‌کاربست و کوشید تا هرگونه شکاف یا زمینه‌ای را که ممکن بود به ساختار به‌جامانده از رسول‌خداﷺ آسیب برساند، از بین ببرد و برای این منظور توجه خاصی به امور مسلمین مبذول کرد؛ ساختار قضایی جامعه را سامان‌دهی نمود؛ نظارت دقیقی بر مسؤولان و کارداران منطقه‌ای، اِعمال کرد و در تمام اقداماتی که انجام داد، منهج و روش رسول اکرمﷺ را مد نظر قرار داد.

مردمی بودن ابوبکرﷺ و حضور وی در جامعه

ابوبکرﷺ پس از آن‌که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشانش درمیان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانست تا تعالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکرﷺ بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند. برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱ـ شیردوشی ابوبکرﷺ در محله‌ی سُنح

ابوبکرﷺ پیش از خلافت، در دوشیدن گوسفندان با مردم همکاری می‌کرد؛ پس از خلافت به گوشش رسیدکه یکی از همسایگان گفته: حالا ابوبکرﷺ گوسفندانمان را نمی‌دوشد. لذا فرمود: «سوگند می‌خورم که گوسفندانتان را می‌دوشم و امیدوارم به خاطر مسؤولیتی که بر عهده‌ام نهاده شده، در خلق و خوی گذشته‌ام تغییری ایجاد نشود.» ابوبکرﷺ همواره

۱- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کسب الرجل و علمه، شماره‌ی۲۰۷۰

۲- أبوبکر رجل الدولة، ص۳۵

۳- مرجع سابق، ص۳۶

گوسفندان را می‌دوشید و هرگاه گوسفندان را برای دوشیدن به نزدش می‌بردند، سؤال می‌کرد: «ظرف را نزدیک بگیرم که شیر کف کند یا دور که کف نکند؟» و مطابق خواست همسایگان، شیر می‌دوشید. ابوبکر شش ماه را در سنح به همین منوال گذراند و سپس به مدینه نقل مکان کرد.[۱]

این داستان، تواضع و فروتنی بزرگ‌مردی چون ابوبکر را نشان می‌دهد که با وجود سن و سال زیادش و منزلت والایش که خلیفه‌ی مسلمانان می‌باشد، در دوشیدن گوسفندان همسایه، همکاری می‌کند! ابوبکر این را نمی‌پسندید که خلافت، دگرگونی و تغییری در اخلاقش ایجاد نماید. آموزه‌ی دیگر این داستان، رغبت و اشتیاق وافر صحابه به اعمال نیک است که می‌کوشیدند وقت و تلاش زیادی را صرف نیکی و احسان به دیگران کنند.[۲] این، همان ابوبکری است که با اراده‌ی راستین و پایداری شگفت‌انگیزش، شبه‌جزیره‌ی عرب را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد و مبارزان و مجاهدانی به سوی دو حکومت بزرگ آن روز گسیل نمود و بر آنان پیروز شد؛ آری ابوبکر با آن مقام و جایگاه والایش، گوسفندان همسایگان را می‌دوشد و می‌گوید: «امیدوارم به خاطر مقامی که یافته‌ام، در خلق و خویم تغییری ایجاد نشود.» مقامی که ابوبکر به آن رسید، مقامی کوچک و معمولی نبود؛ او به جای رسول‌خدا در جایگاه سیادت و حکم‌رانی بر مسلمانان قرار گرفته بود و لشکریانی را فرمان‌دهی می‌کرد که برای درهم‌شکستن شوکت ایران و روم رفته بودند تا عدالت و برابری را به جای آن دو ابرقدرت حکم‌فرما کنند و علم و تمدن را به بشریت عرضه نمایند. ابوبکر چه‌قدر بزرگ و فروتن بوده که با وجود چنین مقامی آرزو می‌کند در خلق و خویش دگرگونی نیاید و در عین حال گوسفندان مردم را می‌دوشد![۳]

۲ـ تواضع و فروتنی ابوبکر

تواضع و فروتنی، پیامد ایمان به خدا و اخلاق نیک و سترگی است که در وجود ابوبکر جای گرفته بود. ابوبکر به قدری متواضع بود که هرگاه افسار اسبش می‌افتاد، خودش پایین می‌شد و آن را برمی‌داشت؛ به او می‌گفتند: «اجازه می‌دادید تا ما افسار را به شما می‌دادیم.» و او می‌فرمود: «رسول‌خدا به ما دستور داده‌اند از مردم چیزی نخواهیم (و

۱- نگاه کنید به: طبقات ابن‌سعد (۱۸۶/۳)

۲- التاریخ الإسلامی (۸/۱۹)

۳- أبوبکر الصدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص۱۸۶

کارمان را بر دوش دیگران نیندازیم.)»[1] ابوبکرؓ حقیقت تواضع و فروتنی را دریافته بود و خوب می‌دانست مفهوم این فرموده‌ی خداوند متعال چیست که فرموده است: ﴿فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾

(قصص:۴۰)

یعنی: «پس ما، فرعون(متکبر) و سپاهیان(گردن‌کش) او را (به عذاب حود) گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم؛ پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بود.»

ابوبکرؓ نمونه و مصداق زنده‌ی فرموده‌ی رسول‌خداﷺ است که: (**ما نقصت صدقة مِن مال و ما زاد اللّهُ عبدًا بعفو إلاّ عزًّا و ما تواضع أحدٌ للّهِ إلاّ رفعه اللّـهُ**)[2] یعنی: «صدقه، مال و ثروت را نمی‌کاهد؛ خداوند، در ازای عفو و گذشت بنده، به عزتش می‌افزاید؛ و هیچکس به رضای خدا تواضع و فروتنی پیشه نمی‌کند مگر آن‌که خداوند، او را رفعت و برتری می‌بخشد.» اخلاق سترگ و تواضع ابوبکرؓ او را بر آن می‌داشت تا همواره در خدمت مسلمانان و بویژه نیازمندان و مستضعفان باشد. ابوصالح غفاری می‌گوید: عمر فاروقؓ عادت داشت شبانگاه به خانه‌ی پیرزن نابینایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کرد، برود تا کارهایش را انجام دهد و برایش آب ببرد؛ بسیار اتفاق می‌افتاد که می‌دید شخص دیگری کارهای آن پیرزن را انجام داده است؛ بنابراین عمرؓ برای آن‌که بفهمد چه کسی پیش از او به پیرزن رسیدگی می‌کند، زودتر از همیشه به خانه‌ی پیرزن رفت. آن شخص، کسی جز خلیفه (ابوبکرؓ) نبود که پیش از عمرؓ به خانه‌ی پیرزن می‌رفت تا کارهایش را انجام دهد.

۳ـ ملاقات ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با ام‌ایمن رضی الله عنها

انس بن مالکؓ می‌گوید: ابوبکرؓ پس از وفات رسول اکرمﷺ به عمرؓ گفت: «بیا با هم به دیدن ام‌ایمن برویم؛ رسول‌خداﷺ همواره به دیدن ام‌ایمن رضی الله عنها می‌رفتند.» هنگامی که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به نزد ام‌ایمن رضی الله عنها رفتند، او گریست. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به ام‌ایمن رضی الله عنها گفتند: «چرا می‌گریی؟ آن‌چه رسول‌خداﷺ در نزد خدا دارند، بهتر است.» ام‌ایمن رضی الله عنها گفت: «من می‌دانم که آن‌چه رسول‌خداﷺ در نزد خدا دارند، بهتر است؛ گریه‌ام از این جهت می‌باشد که (با

۱- التاریخ الإسلامی از محمود شاکر، ص۸

۲- مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، شماره‌ی۲۵۸۸

وفات رسول‌خداﷺ) نزول وحی از آسمان منقطع شده است.» ام‌ایمن باعث شد تا ابوبکر و عمر نیز بگریند....[۱]

٤ ـ نصیحت ابوبکرؓ به زنی که نذر کرده بود، سخن نگوید

ابوبکرؓ همواره از اعمال دوره‌ی جاهلیت و هم‌چنین بدعت و نوآوری در دین نهی می‌کرد و به اسلام و پایبندی به سنت حضرت رسول اکرمﷺ فرا می‌خواند.[۲] قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: ابوبکرؓ زنی به نام زینب از قبیله‌ی احمس دید که سخن نمی‌گفت؛ ابوبکرؓ علت سکوتش را پرسید. گفتند: او نیت کرده در حال سکوت، حج گزارد. ابوبکرؓ به آن زن گفت: «صحبت کن که ترک سخن، درست نیست و مربوط به دوره‌ی جاهلیت است.»[۳] آن زن، سخن گفت و پرسید: «تو کیستی؟» ابوبکرؓ پاسخ داد: «یکی از مهاجرین هستم.» آن زن دوباره سؤال کرد: «از کدامین مهاجرین؟» ابوبکرؓ فرمود: «از قریش.» آن بانو بار دیگر پرسید: «از کدامین قریشیان هستی؟» ابوبکرؓ گفت: «تو چقدر سؤال می‌کنی! من، ابوبکر هستم.» آن زن عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! چه چیزی ما را بر این امر شایسته که خداوند، پس از جاهلیت، نصیبمان کرد، ماندگار می‌کند؟» ابوبکر فرمود: «ماندگاری شما بر این وضع شایسته تا زمانی است که کارگزاران و زمام‌داران شما بر آن استقامت و تداوم ورزند.» آن بانو سؤال کرد: « منظور از کارداران چیست؟» ابوبکر چنین پاسخ داد: «آیا درمیان قوم و قبیله‌ات رییسان و بزرگانی نیستند که فرمان دهند و قبیله‌ات از آنان فرمان پذیرند؟» آن زن گفت: «چرا، چنین است.» ابوبکر فرمود: « همین‌ها زمام‌داران و فرمانروایان مردم هستند.»[۴]

خطابی رحمه الله می‌گوید: «یکی از اعمال دوره‌ی جاهلیت این بود که سکوت می‌کردند و شب و روزی را در حال سکوت می‌گذراندند؛ اما با آمدن اسلام از این عمل منع شدند و

۱- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی ۲۴۵۴

۲- صحیح التوثیق فی سیرة حیاة الصدیق، ص ۱۴۰

۳- ممنوعیت نذر سکوت، در صحیح بخاری (حدیث شماره‌ی ۶۷۰۴) آمده است؛ ابن‌عباسؓ می‌گوید: روزی رسول‌خداﷺ در حال سخنرانی، مردی را دیدند که ایستاده است. علتش را پرسیدند. به آن حضرتﷺ گفتند: او، ابواسرائیل است؛ نذر کرده که همواره بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و همواره روزه‌دار باشد.رسول اکرمﷺ فرمودند: «به او بگویید: حرف بزند، از سایه استفاده کند و بنشیند؛ اما روزه‌اش را (امروز) کامل کند (و از روزه‌ی دائمی خودداری نماید و فقط گاهی روزه بگیرد.)»(مترجم)

۴- نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۸۳۴

دستور یافتند به جای سکوت، سخنان نیک بگویند. از این گفتار ابوبکرؓ چنبن برمی‌آید که هرگاه شخصی سوگند بخورد که سخن نگوید، مستحب آن است که بر خلاف سوگندش سخن بگوید و البته کفاره بر او لازم نمی‌گردد. چراکه ابوبکر آن زن را به ادای کفاره دستور نداد. نکته‌ی دیگری که از این ماجرا برداشت می‌شود، این است که هر کس نذر کند سخن نگوید، نذرش از اساس باطل می‌باشد. چراکه بنا بر فرموده‌ی ابوبکرؓ چنین عملی ناروا و از اعمال دوره‌ی جاهلیت است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد. این گفته‌ی ابوبکرؓ برگرفته از آموخته‌های وی از رسول اکرمﷺ و در حکم مرفوع می‌باشد.»[1]

ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: «احادیثی که در فضیلت سکوت و کم‌گویی آمده، هیچ تعارضی با این روایت ندارد؛ چراکه منظور و مقصود هر دسته از این احادیث، متفاوت است. احادیثی که در فضیلت سکوت و کم‌گویی آمده، به ترک سخنان بیهوده و اجتناب از زیاده‌گویی فرا می‌خواند که پیامدی جز بیهوده‌گویی ندارد. سکوتی که در روایات، از آن منع شده، این است که انسان از گفتن سخن حق در صورت توانایی سکوت کند یا به طور کلی از گفتن سخنان مباح اجتناب نماید»[2]

۵ ـ توجه ویژه‌ی ابوبکرؓ به امر به معروف و نهی از منکر

ابوبکر صدیقؓ توجه ویژه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و همواره می‌کوشید تا قرائت‌ها و برداشت‌های نادرست مردم را از آموزه‌های دینی اصلاح کند. قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: باری ابوبکرؓ صدیق این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٠٥﴾ (مائده:۱۰۵)

یعنی: «ای اهل ایمان! خویشتن را بپایید (و با دوری از گناهان مواظب باشید تا آلودگی‌های جامعه شما را نیالاید و بدانید که هرگاه شما به وظایف دینی خود عمل کردید) و بر هدایت بودید، گمراهی گمراهان، به شما زیانی نمی‌رساند.»

ابوبکرؓ این آیه را تلاوت کرد و سپس فرمود: «من، از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمودند: (**إنّ القومَ إذا رَأوا المنكرَ فلمْ يغَيِّروهُ عمّهم اللّهُ بعقابٍ**) یعنی: «خداوند، قومی را که

۱- فتح الباری (۱۵۰/۷)

۲- فتح الباری (۱۵۱/۷)

منکری ببینند و تغییرش ندهند و از آن باز ندارند، به‌طور عمومی عذاب می‌کند.» به روایت دیگری ابوبکر چنین فرمود: «ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید و از آن برداشت نادرستی دارید؛ ما، از رسول‌خدا شنیدیم که فرمود: (**إنّ النّاسَ إذا رأوا الظالمَ فلمْ يأخذوا على يديه أوشک أن يعمّهم اللّهُ بعقاب**) یعنی: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و او را از ظلم باز ندارند، انتظار می‌رود که به‌طور عمومی به عذاب الهی گرفتار شوند.»[1] نووی رحمه الله می‌گوید: این آیه، هیچ تعارضی با وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ چراکه مفهوم آیه از این قرار است: تا زمانی که شما بر هدایت بودید و وظایف شرعی خود (و از جمله امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دادید، گمراهی دیگران به شما هیچ ضرری نمی‌رساند؛ مفهوم این آیه، همان است که خداوند در آیه‌ی دیگری بیان فرموده که هیچ کس، گناه دیگری را به دوش نمی کشد: ﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ﴾؛ امر به معروف و نهی از منکر، یکی از وظایف شرعی مسلمان است که در صورت انجام دادنش هیچ گناهی بر او نیست و بدی و گمراهی دیگران به او آسیبی نمی‌رساند....[2]

میمون بن مهران می‌گوید: شخصی بر ابوبکر سلام کرد و گفت: «سلام بر تو ای خلیفه‌ی رسول خدا.» ابوبکر گفت: «آیا از بین این همه تنها به من سلام کردی؟»[3] ابوبکر گاهی سنت را بدین قصد که مردم آن را فرض یا واجب نپندارند، ترک می‌کرد.[4] ابوبکر به‌قدری احترام پدرش را نگه می‌داشت که در این باره چنین روایت شده است: ابوبکر در رجب سال ۱۲ هجری برای ادای عمره رهسپار مکه شد؛ به خانه‌اش رفت و پدرش را دید که به همراه چند جوان، در خانه نشسته است. ابوقحافه برای پسرش برخاست؛ ابوبکر پیش از آن‌که شترش را بخواباند، به احترام پدرش، خود را از شتر پایین انداخت تا به پیش پدر برود. مردم برای عرض سلام و خوشامدگویی به نزد ابوبکر آمدند. ابوقحافه گفت: «ای عتیق! این‌ها، مردمان بزرگواری هستند؛ پس با آن‌ها به نیکی رفتار کن.» ابوبکر فرمود: «پدرجان، هیچ قدرت وتوانی جز به خواست خدا نیست؛ مسؤولیت بزرگی بر گردن من نهاده شده که از توان من خارج است و تنها به خواست و قدرت خدا

۱- این حدیث صحیح در سنن أبی‌داود به شماره‌ی۴۳۳۸ آمده است.

۲- عون المعبود شرح سنن أبی‌داود (۳۲۹/۱۱)

۳- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (۱۷۲/۱)، شماره‌ی۲۵۵

۴- نگاه کنید به روایتی که طبرانی در این زمینه در الکبیر آورده است: الکبیر، شماره‌ی۳۰۵۷

است که انسان، عزت و احترام می‌یابد.»[۱] ابوبکر به نماز خاشعانه اهمیت ویژه‌ای می‌داد و می‌کوشید تا عبادتش را به بهترین شکل ممکن انجام دهد؛ او، در نماز به چیز دیگری متوجه نمی‌شد.[۲] درمیان اهل مکه مشهور است که ابن‌جریج، کیفیت نماز را از عطاء فراگرفته و عطاء از ابن‌زبیر؛ ابن‌زبیر نیز نماز را از ابوبکر یاد گرفته است و ابوبکر از رسول‌خداﷺ. عبدالرزاق می‌گوید: «کسی ندیده‌ام که بهتر از ابن‌جریج نماز بخواند.»[۳]

انس می‌گوید: یک بار ابوبکرؓ در دو رکعت صبح، سوره‌ی بقره را به طور کامل خواند. عمرؓ پس از پایان نماز گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! آن قدر نماز را طولانی کردی که ما گمان کردیم خورشید طلوع کرده است.» ابوبکرؓ فرمود: «اگر خورشید طلوع هم می‌کرد، ما را در حال غفلت نمی‌یافت.»[۴]

ابوبکر همواره مردم را بر این تشویق می‌کرد که به هنگام مصیبت و سختی، صبر و شکیبایی پیشه‌کنند و به افراد مصیبت‌دیده‌ای که کسی از آنان می‌مرد، می‌فرمود: «با صبر و شکیبایی، مصیبتی نمی‌ماند و بی‌صبری و بی‌تابی فایده‌ای ندارد؛ مرگ، از آن‌چه پیش از آن است، آسان‌تر و از آن‌چه پس از آن است، سخت‌تر می‌باشد؛ غم وفات رسول‌خداﷺ را به یاد آورید که مصیبت را کوچک می‌نماید؛ خداوند، اجر و پادش شما را بزرگ گرداند.»[۵] باری فرزند خردسالی از عمرؓ وفات کرد؛ ابوبکرؓ این چنین به عمرؓ تسلیت گفت: «خداوند در مقابل فرزندی که از تو گرفت، به تو عوض دهد.»[۶] ابوبکرؓ از بدی‌هایی چون ستم، بدعهدی و فریب‌کاری برحذر می‌داشت و می‌فرمود: «هر کس سه ویژگی ستم‌گری، بدعهدی و فریب‌کاری در او باشد، به زیان خود او است.»[۷] ابوبکرؓ پیوسته مردم را اندرز می‌داد و یاد خدا را برایشان زنده می‌کرد. برخی از سخنان ابوبکرؓ در پند و اندرز مردم از این قرار است: «پنج چیز ظلمت و تاریکی است و پنج چراغ و روشنایی نیز وجود دارد: تاریکی دنیا که چراغش تقوا است؛ تاریکی گناه که چراغش توبه می‌باشد؛ تاریکی قبر که چراغش **لاإله إلا الله محمد رسول الله** است؛ تاریکی آخرت که چراغش عمل صالح

۱- صفة الصفوة (۲۵۸/۱)

۲- فضائل الصحابة از امام احمد (۲۵۴/۱)

۳- مرجع سابق (۲۵۵/۱)

۴- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ص۲۴۴

۵- عیون الأخبار (۶۹/۳)

۶- عیون الأخبار (۶۲/۳)

۷- مجمع الأمثال از میدانی (۲.۴۵۰)

می‌باشد؛ و تاریکی پل صراط که چراغش یقین است.»[1] ابوبکر صدیق از منبر جمعه نیز مردم را به صداقت، حیا و آزرم، و آمادگی حضور در پیشگاه الهی فرامی‌خواند و از فریفتگی به عوامل فریبنده برحذر می‌داشت. اوسط بن اسماعیل می‌گوید: یک سال پس از وفات رسول‌خدا از ابوبکر صدیق شنیدم که در حال خطبه چنین می‌فرمود: «رسول‌خدا در نخستین سالی که به مدینه تشریف آوردند، در همین جایی که من هستم، ایستادند...». راوی می‌گوید: ابوبکر از یاد و خاطره‌ی آن روز به قدری گریست که نتوانست سخن بگوید؛ سپس فرموده‌ی رسول خدا را چنین نقل نمود که: «ای مردم! از خداوند درخواست عافیت کنید که هیچ کس، پس از یقین، نعمتی بهتر از عافیت نیافته است؛ بر خود صداقت و راستی را لازم بگیرید که صداقت و راستی، همراه (و جزوی از) نیکی است و پیامدش بهشت می‌باشد و از دروغ برحذر باشید که دروغ، همراه (و بخشی از) فسق و گناه است و نتیجه‌اش، آتش جهنم می‌باشد؛ از هم نبرید و با هم اختلاف نکنید؛ به یکدیگر کینه و حسد نورزید و با هم برادر باشید و بندگان نیک خدا.»[2] ابوبکر در خطبه‌ای مردم را به شرم و آزرم از خدای متعال فراخواند.[3] عبدالله بن حکیم می‌گوید: ابوبکر برایمان سخنرانی کرد و چنین فرمود: «شما را به این سفارش می‌کنم که تقوای الهی پیشه کنید و همواره خدا را به آن‌چه شایسته‌ی او است، بستایید و بیم و امید را با هم درآمیزید و با زاری و نیاز دعاکنید؛ چراکه خداوند متعال از زکریا و خانواده‌اش چنین تعریف فرموده که: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠﴾ (انبیاء:۹۰)

یعنی: «آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی به پیشگاه ما دعا می‌کردند که رغبت و بیم داشتند و همواره فرمانبردار ما بودند (و تنها برای ما کرنش می‌کردند.)»

ابوبکر پس از تلاوت این آیه افزود: «ای بندگان خدا! بدانید که خداوند، از شما پیمان محکمی گرفته که حقوقش را پاس بدارید؛ خدای متعال، داشته‌های اندک و فناپذیر شما را در قبال نعمت‌های زیاد و جاودانه خریداری می‌کند. کتاب خدا در میان شما است، کتابی که شگفتی‌های پایان‌ناپذیری دارد و نورش، هرگز بی‌فروغ نمی‌گردد؛ پس

۱- فرائد الکلام للخلفاء الکرام از قاسم عاشور، ص۲۹

۲- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص۱۷۹

۳- نگاه کنبد به: مرجع سابق، ص۱۸۲

فرموده‌های خدا را تصدیق کنید و از کتاب خدا پند پذیرید و از انوارش برای روز تاریکی بهره‌بگیرید. خدای متعال، شما را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و بر شما فرشتگانی گمارده که اعمالتان را می‌دانند و می‌نویسند. ای بندگان خدا! بدانید که شما در حالی روزگار می‌گذرانید که از لحظه‌ی مرگ خود خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید اعمال نیک و مورد پسند خدا را پیشه‌سازید تا مرگتان در حال انجام نیکی فرارسد و بدانید که تنها به داد و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که فرصت دارید، به سوی نیکی‌ها بشتابید تا مرگتان در حین ارتکاب گناه فرا نرسد. برخی خود را به گونه‌ای از یاد برده‌اند که گویا تنها دیگران می‌میرند؛ شما بکوشید تا این چنین نباشید. پس تلاش کنید و برای رهایی از مرگ بد بشتابید که آمدنی است و خیلی زود فرا می‌رسد.» به روایت دیگری فرمود: «کجایند برادرانی که می‌شناختید؟ کجایند دوستانتان؟ آنان، نتیجه‌ی اعمالشان را یافته و به فرجام آن‌چه در دنیا کرده‌اند، رسیده‌اند؛ برخی سزاوار سعادت و بعضی سزاوار بدبختی شده‌اند. کجایند ستم‌گرانی که شهرها بنا نهادند و دور و برش دیوار کشیدند؟ آنان به گودال قبر و زیر سنگ و خاک رفته‌اند. کجایند کسانی که به زیبایی و جوانی خود شگفت‌زده شدند؟ کجایند پادشاهان و پیروزمندان میادین جنگ؟ آری، روزگار، خوارشان کرد و آنان را به تاریکی قبرها فروانداخت. در سخنی که رضای خدا نباشد، خیری نیست؛ مالی که در راه خدا خرج نشود، خیری ندارد؛ کسی که حلم و عقلش بر ناآگاهی و جهلش غالب نباشد، هیچ خیری ندارد؛ در شخصی که در راه خدا و اطاعت از او، از سرزنش می‌هراسد نیز هیچ خوبی و خیری وجود ندارد. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد که بدین سبب به او خیر برساند و یا بدی و شری را از او دور کند؛ بلکه تنها اطاعت از خدا و پیروی دستوراتش، مایه‌ی جلب نیکی و دفع بدی است؛ آن‌چه به ظاهر خیر است و در پسش آتش، خیر نیست و آن‌چه به ظاهر بد است و بهشت را به دنبال دارد، شر نیست. بدانید از جمله اعمالی که می‌توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می‌کنید و بدین‌سان پروردگارتان را اطاعت کرده و حق خود را مصون داشته‌اید. به شما سفارش می‌کنم که در فقر و فاقه از خدا بترسید و همواره خدا را به آن‌چه او را سزد، بستایید و از او آمرزش طلبید که او، آمرزنده است. سخن من با شما این بود که گفتم؛ در پایان برای خود و شما از خدای متعال عفو و بخشش می‌طلبم.»[1]

۱- مصنف ابن أبی شیبة (۱۴۴/۷)؛ صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص۱۸۱

ابوبکر توجه و غم‌خوارگی ویژه‌ای به جامعه‌ی اسلامی داشت و در همین جهت نیز همواره مسلمانان را پندو اندرز می‌داد، به انجام نیکی تشویقشان می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود. آن‌چه در سطور گذشته به آن اشاره کردیم، نمونه‌ی اندکی از توجه و غم‌خوارگی وافر ابوبکر به جامعه و تلاش وی در جهت نهادینه کردن ارزش‌ها درمیان توده‌ی مردم بود.

ساختار قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق

دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق از آن جهت که آغاز دوره‌ی خلافت راشده و متصل به دوران رسول اکرم ﷺ می‌باشد، از اهمیت و جایگاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشده به‌طور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول‌خدا ﷺ و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به طور کامل تداوم یافت و نصوص و مصادیق قضایی دوران رسول‌خدا ﷺ در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشده به اجرا درآمد. ساختار قضایی خلافت، دارای دو ویژگی اساسی بود:

الف) پایبندی کامل به دستورات و قوانین قضایی عهد نبوی.

ب) تنظیم دستورات و برنامه‌های قضایی جدید بر مبنای زیرساخت‌های قضایی دوره‌ی نبوی به قصد پاسخ‌گویی به مسایل نوینی که در زمان خلافت به وجود آمد تا ارکان حکومت پهناور اسلامی محکم و استوار گردد.[1]

در زمان ابوبکر ساختار قضایی، به صورت نهاد مستقلی درنیامده‌بود و سازمان قضایی ویژه‌ای وجود نداشت؛ چراکه شالوده‌ی زندگی مردم به خاطر نزدیکی به دوران رسول‌خدا ﷺ هم‌چنان بر اساس رهنمودهای اسلام و کاربست عملی دین در عرصه‌ی زندگانی بود و از همین جهت نیز حجم اختلافات به آن حد نبود که موجب تشکیل نهاد یا سازمان قضایی خاصی گردد. ابوبکرصدیق خودش درمیان مردم قضاوت می‌کرد و از عمر فاروق نیز در پهنه‌ی قضاوت کار می‌گرفت؛ البته عمر در قضاوت دارای استقلال نبود و همکاری او با خلیفه در قضاوت جنبه‌ی مشاوره‌ای داشت.[2] ابوبکر صدیق قاضیان و کارگزاران زمان رسول‌خدا ﷺ را هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود؛ برخی از آنان فقط

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام از زحیلی، ص ۸۳و۸۴

۲- وقائع ندوة النظم الإسلامیة (۳۶۶/۱)

مسؤولیت قضایی داشتند و برخی هم به عنوان والی و کاردار، قضاوت نیز می‌کردند[۱] که در صفحات بعد، ضمن معرفی کارگزاران و والیان دوره‌ی خلافت ابوبکرؓ عملکردشان را بررسی خواهیم کرد. مصادر قضایی دوران خلافت ابوبکرؓ از این قرار بود:

۱ـ قرآن کریم.

۲ـ سنت نبوی.

۳ـ اجماع از طریق مشورت و رایزنی با اهل علم و فتوا.

۴ـ اجتهاد و ارائه‌ی نظر شخصی در صورت عدم وجود حکمی صریح در قرآن و سنت یا اجماع صحابه.[۲]

عادت ابوبکرؓ بر این بود که هنگام قضاوت ابتدا به کتاب خدا مراجعه می‌کرد و در صورت نیافتن حکمی درباره‌ی مسأله‌ی مورد نظرش، در سنت رسول‌خداﷺ می‌نگریست تا حکم مورد نظر را بیابد و چنان‌چه در سنت، حکمی درباره‌ی موضوع مورد قضاوت نمی‌یافت، از مردم جست و جو می‌کرد که آیا از رسول‌خداﷺ حکمی در آن‌باره سراغ دارند یا نه؟ گاهی پاسخش را از مردم می‌شنید که رسول‌خداﷺ درباره‌ی این مسأله چنین قضاوت فرمودند و بر همان اساس نیز قضاوت می‌کرد و می‌فرمود: «الحمد لله که درمیان ما کسی بود که از حکم رسول‌خداﷺ خبر داشته باشد.» البته در صورتی که پس از پرس و جو از مردم نیز به حکمی از سنت دست نمی‌یافت، با علما مشورت و رایزنی می‌کرد و در صورت دست‌یابی به اجماع و اتفاق نظر درباره‌ی مسأله‌ی مورد بحث، حکم قضایی صادر می‌نمود.[۳] نکته‌ی دیگری که از رایزنی ابوبکرؓ با اهل شورا مشخص می‌شود، این است که ابوبکرؓ نظر مورد اجماع شورا را بر خود لازم می‌دانست؛ چراکه مخالفت با اجماع شورا برای خلیفه و کاردار، درست نیست و این، همان چیزی است که درباره‌ی ابوبکر صدیقؓ روایت شده و نشان می‌دهد که او، نظر مورد اجماع شورا را بر خود و تمام مسلمانان لازم‌الاجرا می‌دانسته و مطابق مشورت اهل شورا قضاوت می‌کرده است. به طور مثال هنگامی که خالد بن ولیدؓ را به عنوان نیروی کمکی به سوی عمرو بن عاصؓ فرستاد، برایش پیام داد که: «با آنان مشورت نما و با مشورتشان مخالفت نکن.»[۴] ابوبکرؓ هر سخنی را

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام، ص۱۳۴

۲- وقائع ندوة النظم الإسلامیة (۳۹۰/۱)

۳- موسوعة فقه أبی‌بکر، ص۱۵۵

۴- مرجع سابق، ص۱۵۶

نمی‌پذیرفت و همواره برای پذیرش روایات شتاب نمی‌کرد و دلیل می‌خواست تا صحت روایت، برایش روشن گردد؛ قبیصه بن ذؤیب می‌گوید: پیرزنی به نزد ابوبکرس آمد و خواهان سهم ارثش از میراث نوه‌اش بود. ابوبکرس فرمود: «من، در کتاب خدا سهمی برای تو نمی‌بینم و نمی‌دانم که آیا رسول‌خداص سهمی برای تو معین کرده‌اند یا نه.» ابوبکرس درباره‌ی این موضوع که مادربزرگ از نوه‌اش ارث می‌برد یا نه، از مردم جست‌وجو کرد. مغیرهس گفت: «من دیدم که رسول‌خداص به مادربزرگ، یک ششم را دادند.» ابوبکرس پرسید: «کسی با تو هست که گواهی دهد؟» ابن‌مسلمه، گفته‌ی مغیره را تأیید کرد و ابوبکر صدیقس نیز بر همین اساس، سهم یک‌ششم برای مادربزرگ تعیین نمود.[1] ابوبکرس بر این باور بود که قاضی نباید تنها بر پایه‌ی دانش خود قضاوت کند مگر در صورتی که گواه دیگری نظرش را تأیید نماید. ابوبکر صدیقس فرموده است: «اگر شخصی را مستوجب اجرای حد شرعی ببینم، او را تنها پس از اقامه‌ی دلیل یا وجود شاهد و گواهی که مرا تأیید کند، مجازات می‌کنم.»[2]

برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیقس

۱ـ قصاص

علی بن ماجده‌ی سهمی می‌گوید: با شخصی درگیر شدم که در اثنای دعوا قسمتی از گوشش قطع شد. ابوبکرس برای حج آمده بود که آن شخص شکایت به نزدش برد؛ ابوبکرس به عمرس فرمود: «نگاه کن که آیا بریدگی گوشش به حدی رسیده که حکم قصاص بدهیم؟» عمرس گفت: «باشد؛ باید حجامی (رگ‌زنی) بیاورم که اندازه بگیرد.» ابوبکرس گفت: از رسول‌خداص شنیدم که فرمودند: «من، غلامی به خاله‌ام دادم که امیدوارم برایش مایه‌ی خیر باشد؛ از خاله‌ام خواستم که او را حجام(رگ‌زن)، قصاب و یا آهنگر بار نیاورد.»[3]

۱- تذکرة الحفاظ از ذهبی (۲/۱)

۲- تراث الخلفاء الراشدین از دکتر صبحی محمصانی، ص۱۸۶

۳- اخبار القضاة (۱۰۲/۲)؛ نگاه کنید به: تاریخ القضاء از زحیلی، ص۱۳۶

۲ـ نفقه‌ی پدر

قیس بن حازم می‌گوید: در حضور ابوبکر صدیقؓ بودم که شخصی آمد و گفت: «پدرم، تمام مالم را از من می‌خواهد و نابودش خواهد کرد.» ابوبکرؓ به پدر آن شخص فرمود: «حق تو، از مال فرزندت همان اندازه است که تو را کفاف کند.» پیرمرد گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! مگر رسول‌خداﷺ به شخصی نفرمودند که: (أنت و مالک لأبیک) یعنی: «تو، با مال و دارایی‌ات، از پدرت هستی»؟ ابوبکرؓ فرمود: «به رضای خدا راضی باش.» که بنا بر روایت منذر بن زیاد منظورش این بود که به نفقه‌ای که خدا به حد کفاف برایت مقرر نموده، راضی باش.[1]

۳ـ دفاع مشروع

روایت شده که فردی، دست کسی را دندان گرفت؛ آن شخص، نیز در دفاع از خود باعث شد تا دندان آن فرد بشکند؛ ابوبکر صدیقؓ شکستگی دندان آن فرد را بی‌اعتبار و مباح دانست و حکم قصاص صادر نکرد.[2]

٤ـ حکم شلاق

شخصی را به نزد ابوبکر صدیقؓ بردند که با دختری زنا کرده و باردارش نموده بود. خود آن شخص که مجرد بود نیز به زنا اعتراف کرد؛ ابوبکرؓ دستور داد تا برای اجرای حد شرعی به او تازیانه بزنند و سپس او را به فدك تبعید کرد.[3] در روایت دیگری آمده که ابوبکرؓ برای دختر حکم تازیانه (شلاق) صادر نکرد؛ چراکه او به رضایت و خواسته‌ی خود زنا نکرده و به زور با او زنا شده بود. ابوبکرؓ آن دو را به ازدواج یکدیگر درآورد.[4]

۱- السنن الکبری (۴۸۱/۷): نگاه کنید به: تاریخ القضاء از زحیلی، ص۱۳۶ – این روایت، ضعیف و بلکه موضوع است.(إرواء الغلیل، ۳۲۹/۳) از آلبانی رحمه الله

۲- تاریخ القضاء، ص۱۳۷؛ چنین ماجرایی در زمان رسول‌خداﷺ نیز روی داد. یعلی بن امیهؓ می‌گوید: شخصی را به عنوان کارگر، به‌کار گرفتم؛ او، با شخص دیگری درگیر شد و آن شخص، دستش را گاز گرفت. کارگر من، دستش را از دهان او بیرون کشید و دندان‌های پیشین آن مرد را هم بیرون آورد. شخصی که دندانش شکسته بود، (برای شکایت) نزد نبی اکرمﷺ رفت. رسول‌خداﷺ شکسته شدن دندان‌هایش را مهدور دانستند و فرمودند: «آیا انتظار داری دستش را در اختیارت قرار دهد تا تو، آن را همانند شتر مست، بجوی.» نگاه کنید به صحیح بخاری، شماره‌ی۲۹۷۳(مترجم)

۳- الموطأ از امام مالک رحمه الله، کتاب الحدود، شماره‌ی۸۴۷

۴- مصنف عبدالرزاق، شماره‌ی۱۲۷۹۶

باری از ابوبکرﷺ درباره‌ی مردی پرسیدند که با زنی زنا کرده و در عین حال قصد دارد با او ازدواج کند؛ ابوبکرﷺ فرمود: «هیچ توبه‌ای بهتر از این نیست که با او ازدواج کند تا از زنا و هم‌خوابی نامشروع به نکاح و هم‌خوابی مشروع روی آورده باشد.»[۱]

۵ ـ حضانت (حق سرپرستی) فرزند

عمر بن خطابﷺ همسرش را که از او فرزندی به نام عاصم داشت، طلاق داد. عمرﷺ مدتی بعد عاصم را به همراه مادرش دید که از شیر باز شده بود و راه می‌رفت؛ دو دست عاصم را گرفت تا او را از مادرش جدا کند؛ در آن حال که هر کدام از پدر و مادر عاصم، او را به سوی خود می‌کشیدند، عاصم به سبب آزردگی ناشی از کشاکش پدر و مادرش گریست. عمرﷺ که مدعی بود به سرپرستی و نگهداری عاصم سزاوارتر است، به نزد ابوبکرﷺ رفت و خواهان حضانت عاصم شد. اما ابوبکرﷺ حضانت عاصم را به مادرش سپرد و به عمرﷺ فرمود: «برای عاصم بهتر آن است که در مهر و دامان مادرش باشد تا بزرگ شود و خودش تصمیم بگیرد که با تو باشد یا با مادرش.»[۲] به روایت دیگری فرمود: «مادر، باعاطفه‌تر، مهربان‌تر، نرم‌خوتر و دلسوزتر است و تا زمانی که ازدواج مجدد نکند، به حضانت و نگهداری فرزندش سزاوارتر می‌باشد.»[۳]

در سطور گذشته برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیقﷺ را بررسی کردیم و اینک به ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی احکام قضایی آن زمان، می‌پردازیم:

الف) زیرساخت قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیقﷺ همان ساختار و احکام قضایی زمان رسول‌خداﷺ بود؛ شیوه‌ای که با توجه به پایه‌های پرورش دینی و پیوند با ایمان و باورهای اسلامی و هم‌چنین تکیه بر داده‌های دینی و احکام قضایی دوره‌ی نبوی، سبب شده بود تا هم سیر رسیدگی به دعاوی، گسترده و دقیق باشد و هم زمان رسیدگی به دادخواست‌ها، کوتاه؛ البته وضع ایمانی و ریشه‌ای بودن ارزش‌های اسلامی در مردم آن زمان، تأثیر زیادی در کاهش دعاوی داشت.

ب) احکام قضایی دوره‌ی ابوبکرﷺ در حدی از سلامت و عدالت قرار دارد که همواره مورد توجه حقوق‌دانان و فقها بوده و در شمار مهم‌ترین مصادر قوانین حقوقی و قضایی در ادوار مختلف قرار داشته است.

۱- مرجع سابق

۲- مرجع سابق (۵۴/۷)؛ شماره‌ی ۱۲۶۰۱

۳- مرجع سابق، شماره‌ی ۱۲۶۰۰

ج) ابوبکرؓ و کارگزاران وی، توجه ویژه‌ای برای حل و فصل عادلانه‌ی ستیزها و اختلافات داشتند و در دوره‌ی ابوبکرؓ قضاوت و دادگستری زیر نظر مستقیم خلیفه قرار داشت.

د) نقش دوره‌ی ابوبکر صدیقؓ در پیدایش مصادر و منابع قضایی جدید درخور توجه و بررسی است؛ چراکه مصادر قضایی به سبب وفات رسول‌خداﷺ از کتاب و سنت به مواردی چون اجماع، قیاس، پیشینه‌های قضایی و احکام قضایی گذشته و هم‌چنین اجتهاد مبتنی بر شورا گسترش یافت.

هـ) چارچوب قضایی دوره‌ی ابوبکرؓ بر پایه‌ی حمایت از ضعیف، یاری مظلوم، برابری طرفین درگیر، اقامه‌ی حق و اجرای احکام شرعی بود و جایگاه اجتماعی افراد، هیچ تأثیری در چگونگی حکم نداشت و همگان ـ خلیفه و مردم ـ در برابر حق و احکام شرعی برابر بودند. در آن زمان معمولاً شخص قاضی، مجری احکام نیز بود و حکم صادر شده، بلافاصله اجرا می‌شد.

تعیین حکام و گارگزاران منطقه‌ای

ابوبکر صدیقؓ برای مناطق مختلف، کارگزارانی تعیین کرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سپرد. ابوبکرؓ در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول‌خداﷺ را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسول اکرمﷺ پیش از وفاتشان بر مناطق مختلف گماشته بودند، هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ یک را برکنار نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود.[1] استراتژی ابوبکرؓ در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤولیت‌های کارداران زمان رسول‌خداﷺ بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکرؓ در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤولیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول‌خداﷺ آنان را تعیین و نصب نموده بودند. اختیارات و وظایف کارداران در دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیقؓ از این قرار بود:

۱ـ اقامه‌ی نماز و امامت مردم، وظیفه‌ی اساسی کارداران و والیان بود؛ چراکه نماز، دارای معانی دینی و دنیوی گسترده‌ای است که اهداف سیاسی و اجتماعی مهمی در خود دارد و بدین سبب نیز مسؤولیت امامت مردم و به ویژه نماز جمعه بر عهده‌ی والیان و

۱– الولایة علی البلدان، از عبدالعزیز إبراهیم العمری (۵۵/۱)

کارداران بود؛ به عبارت دیگر والیان منطقه‌ای یا فرماندهان جنگی، مسؤول اقامه‌ی نماز نیز بودند.

۲ـ فرماندهان لشکرها، برای جهاد و گسترش قلمرو اسلام، به سرزمین‌های مختلف اعزام می‌شدند و در عین حال مسؤول اداره‌ی امور مناطق فتح‌شده نیز بودند؛ گاهی خود فرماندهان جهادی، اداره‌ی اموری از قبیل تقسیم غنایم و نگهداری اسیران جنگی را عهده‌دار می شدند و گاهی نیز افراد دیگری را به نمایندگی خود برای انجام این امور یا مسایل دیگری نظیر مذاکره و صلح با دشمن، تعیین می‌کردند. اختیارات و وظایف فرماندهان جهادی شام و عراق، هم‌سان و برابر بود و تفاوت چندانی با حدود اختیارات و وظایف فرماندهانی که به جنگ مرتدین یمن، بحرین و عمان گسیل شده بودند، نداشت؛ چراکه با وجود تفاوت در دلایل و انگیزه‌های جبهه‌های آن روز، عملیات جهادی، ساختار و چارچوبی هم‌سان داشت.

۳ـ اداره‌ی امور سرزمین‌های فتح‌شده و تعیین قاضیان و کارگزاران آن‌ها، معمولاً توسط فرماندهان لشکرها صورت می‌گرفت و به تأیید خلیفه می‌رسید و گاهی نیز ابوبکر رضی الله عنه از طریق مشورت و رایزنی، والیان مناطق فتح‌شده را تعیین می‌فرمود.[1]

۴ـ کارگزاران مناطقی از قبیل یمن، مکه و طائف و دیگر بلاد اسلامی، از مردم قلمرو حاکمیت خود برای خلیفه بیعت گرفتند.

۵ ـ کارداران منطقه‌ای، در پهنه‌ی امور مالی و اقتصادی نیز عهده‌دار جمع‌آوری زکات از ثروتمندان و توزیع آن درمیان فقرا یا گرفتن جزیه از غیرمسلمانان منطقه‌ی خود بودند؛ البته گاهی نمایندگان خلیفه یا کاردار منطقه، این مسؤولیت را در ادامه‌ی شیوه‌ی جمع‌آوری زکات و جزیه در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم انجام می‌دادند.

۶ ـ تجدید قراردادهایی که در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بسته شده بود، از کارهای انجام شده توسط کارگزاران ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که از آن جمله می‌توان به تجدید قراردادی اشاره کرد که در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و مسیحیان نجران بسته شده بود و والی نجران، بنا به درخواست مسیحیان آن‌جا، آن را تمدید کرد.[2]

۷ـ اقامه‌ی حدود و مجازات‌های شرعی و هم‌چنین برقراری امنیت در مناطق مختلف بر عهده‌ی والی و کاردار بود. کارداران برای اجرای احکام و قوانین در صورت نبود نص، به اجتهاد خود عمل می‌کردند که از آن دست می‌توان به عمل‌کرد والی صنعاء (مهاجر بن

۱- الولایة علی البلدان (۵۹/۱)

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۶۵/۳)

ابی‌امیه) در مورد دو زن اشاره کرد که در نکوهش رسول‌خداﷺ و ابراز شادمانی بر وفات آن حضرت، ترانه‌سرایی کرده بودند.[1]

۸ـ کارگزاران، نقش مهمی در آموزش مسایل دینی به مردم و گسترش آموزه‌های اسلامی در مناطق تحت حاکمیت خود داشتند. بسیاری از کارداران دوره‌ی خلافت ابوبکرﷺ بر اساس سنت رسول‌خداﷺ در مساجد کلاس‌های آموزش قرآن و احکام برپا می‌کردند. چراکه گسترش تعالیم و آموزه‌های دینی در اولویت حرکت رسول‌خداﷺ و خلافت ابوبکر صدیقﷺ قرار داشت. برای نمونه می‌توان به کلاس آموزشی کارگزار ابوبکرﷺ در حضرموت اشاره کرد.[2]

فعالیت‌های دینی کارگزاران ابوبکرﷺ نقش مهمی در گسترش اسلام داشت؛ برپایی کلاس‌های آموزشی، موجب شد تا ارزش‌های اسلامی و پایه‌های دینی، در سرزمین‌های فتح‌شده یا مناطقی که مرتد شده و با جهاد ابوبکرﷺ دوباره مسلمان شده بودند، محکم و استوار گردد؛ چراکه نومسلمانیِ برخی از مردم و عدم شناخت درست و بنیادین از آموزه‌های دینی، یکی از مهم‌ترین علل ارتداد بود. علاوه بر این باید دانست که فعالیت‌های دینی به مناطق تازه فتح‌شده یا نوبنیاد منحصر نبود و این فعالیت‌ها، در مناطقی چون مدینه، مکه و طائف که پیشینه‌ی مسلمانی بیش‌تری داشتند نیز وجود داشت و افرادی به دستور مستقیم خلیفه یا کارگزار وی، به مسؤولیت آموزش مناطق، گماشته می‌شدند.[3]

والی و کارگزار هر منطقه، به طور مستقیم، محدوده‌ی خود را اداره می‌کرد؛ البته در نبود وی جانشینش عهده‌دار اداره‌ی امور آن منطقه می‌شد. چنان‌چه مهاجر بن ابی‌امیه که از سوی رسول‌خداﷺ به امارت کنده گماشته شده بود و در زمان ابوبکرﷺ نیز مأموریت یافت که در همان پست، انجام وظیفه کند، پیش از رفتن به یمن، بیمار شد و نتوانست بلافاصله پس از دریافت حکمش به یمن برود؛ به همین سبب پیکی به نزد زیاد بن ولید فرستاد که تا بهبود حالش، اداره‌ی کنده را عهده‌دار شود؛ این کار مهاجر بن ابی‌امیه مورد تأیید ابوبکر صدیقﷺ قرار گرفت.[4]

۱- شرح این ماجرا در فصل سوم (مبحث جهاد ابوبکر صدیقﷺ با مرتدان) آمده است.

۲- الولایة علی البلدان (۶۰/۱)

۳- الولایة علی البلدان (۶۱/۱)

۴- الولایة علی البلدان (۵۵/۱)

ابوبکرؓ پیش از آن‌که کسی را به فرماندهی لشکر یا منطقه‌ای بگمارد، با دیگران مشورت و رایزنی می‌نمود. مشاوران اصلی ابوبکرؓ عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و برخی دیگر از صحابه‌ی بزرگوارؓ بودند.[۱] البته ابوبکر صدیقؓ با شخصی که قصد داشت او را به امارت بگمارد، مشورت می‌فرمود و هرگاه می‌خواست کاردار یا فرماندهی را به جای دیگری منتقل نماید، از خود آن فرد نیز نظر می‌خواست؛ چنان‌چه پیش از آن‌که عمرو بن عاصؓ را به فرماندهی لشکر فلسطین منتقل کند، از او نظر خواست و موافقتش را بدین منظور جلب نمود. ابوبکر صدیقؓ انتخاب ولایت حضرموت و یمن را بر عهده‌ی مهاجر بن ابی‌امیه نهاد و چون مهاجر، یمن را برگزید، ابوبکرؓ نیز او را والی یمن کرد.[۲]

ابوبکرؓ همانند رسول‌خداﷺ عادت داشت که شایستگان قبایل و اقوام را والی و کاردار امورشان کند. چنان‌چه در مورد طائف، شخصی از خود طائفیان را به امارت گماشت. ابوبکرؓ هنگام انتصاب امیران و کارگزاران، در حکمی که به کارگزارش می‌نوشت، حدود ولایتش را تعیین می‌کرد و حتی در بسیاری از موارد مسیر حرکت کارگزار به منطقه‌ی مأموریتش را مشخص می‌نمود. خلیفه‌ی اولؓ در پاره‌ای از موارد، برخی از ولایت‌ها و مناطق حکومتی را ضمیمه‌ی استان‌ها و مناطق دیگر کرد؛ به عنوان مثال ولایت کنده را به زیاد بن لبید بیاضی سپرد که والی حضرموت نیز بود و بدین ترتیب زیاد بن لبید هم‌زمان کاردار کنده و حضرموت بود.[۳]

برخورد و تعامل ابوبکر صدیقؓ با والیان و کارگزاران، رابطه و تعاملی احترام‌آمیز و در عین حال شفاف و روشن بود. کمیت و کیفیت ارتباط کاری و حکومتی کارگزاران و خلیفه، خوب و پیوسته بود. چنان‌چه والیان و کارداران به خلیفه نامه می‌نوشتند و از وی برای اداره‌ی امور راهنمایی می‌گرفتند؛ ابوبکر صدیقؓ نیز همواره کارگزاران را در اداره‌ی امور راهنمایی می‌کرد و درخواست‌هایشان را پاسخ می‌داد. فرماندهان و کارگزاران از طریق نامه و پیک به خلیفه گزارش کاری می‌دادند و خلیفه را از کم و کیف فعالیت‌های جهادی یا اداری خود آگاه می‌ساختند.[۴] امیران و کارداران جهادی و منطقه‌ای هم از طریق پیک یا ملاقات، با یکدیگر رابطه داشتند که می‌توان به روابط والیان یمن و حضرموت با هم و یا

۱- الولایة علی البلدان (۵۵/۱)

۲- مرجع سابق

۳- الولایة علی البلدان (۵۶/۱)

۴- الولایة علی البلدان (۵۷/۱)

ارتباط تنگاتنگ فرماندهان جنگی در شام اشاره کرد که در نشست‌های زیادی، مسایل جنگی و نظامی را با هم بررسی کردند. باید توجه داشت که بیش‌تر نامه‌های ابوبکر صدیقﷺ به والیان و فرماندهان، حاوی مطالبی بود که آنان را به زهد و بی‌رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت فرامی‌خواند. گاهی ابوبکرﷺ نامه‌ای مشترک به تمام فرماندهان و والیان می‌نوشت و آنان را پند و اندرز می‌داد.[1]

در دوره‌ی ابوبکر صدیقﷺ حکومت اسلامی به چندین ولایت و حوزه‌ی حکومتی تقسیم شده و برای هر ولایت، والی و کارگزاری از سوی خلیفه تعیین شده بود؛ مهم‌ترین حوزه‌های حکومتی دوره‌ی ابوبکرﷺ عبارتند از:

۱ـ مدینه: پایتخت حکومت اسلامی بود.

۲ـ مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول‌خداﷺ بدین سِمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکرﷺ بر پُستش باقی ماند.

۳ـ طائف: عثمان بن ابی‌العاص در زمان رسول‌خداﷺ به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیقﷺ او را بر این منصب باقی گذاشت.

۴ـ صنعاء: مهاجر ابی امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن‌جا منصوب شد.

۵ـ حضرموت: فرماندارش، زیاد بن لبید بود.

۶ـ زبید: فرماندارش، ابوموسی اشعریﷺ بود.

۷ـ خولان: یعلی بن ابی‌امیه به امارت آن گماشته شد.

۸ـ جند: معاذ بن جبلﷺ والی آن بود.

۹ـ نجران: امیر آن، جریر بن عبداللهﷺ بود.

۱۰ـ بحرین: علاء بن حضرمیﷺ والی آن بود.

۱۱ـ جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.

۱۲ـ عراق و شام: فرماندهان لشکرهایی که بدین مناطق گسیل می‌شدند، زمام‌داری این مناطق را نیز عهده‌دار بودند.

۱۳ـ عمان: حذیفه بن محصنﷺ والی آن بود.

۱۴ـ یمامه: سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.[2]

۱- مرجع سابق، همان صفحه

۲- الدول العربیة الإسلامیة از منصور حرابی، ص۹۶و۹۷

موضع علی و زبیر رضی الله عنهما در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه

روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی‌طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت صحیحی از ابن‌عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودند، از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه عقب ماندند.»[1] جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابه رضی الله عنهم در آن شرایط مصیبت‌بار وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در خانه‌ی دختر آن حضرت صلی الله علیه وسلم امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می‌گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در تدارک غسل و خاک‌سپاری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودند؛ از روایت سالم بن عبید رضی الله عنه نیز همین نکته روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه از خانواده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و از جمله علی رضی الله عنه خواست تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را غسل دهند و برای خاک‌سپاری آماده کنند.[2]

زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: آن روز که ابوبکر رضی الله عنه بر منبر نشست و به میان جمع نگریست، زبیر بن عوام رضی الله عنه را در میانشان ندید؛ لذا زبیر رضی الله عنه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای پسرعمه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم که از خواص و نزدیکان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودی! آیا می‌خواهی اتحاد مسلمانان را درهم شکنی؟» زبیر رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! تو را ملامتی نیست.» و سپس برخاست و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد. ابوبکر رضی الله عنه که علی رضی الله عنه را درمیان جمع نیافته بود، به حضور خواست و فرمود: «ای پسرعمو و ای داماد رسول‌خدا! آیا می‌خواهی همبستگی مسلمانان را از بین ببری؟» علی رضی الله عنه فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! تو را ملامتی نیست.» و برخاست و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.[3] اهمیت این حدیث از آن‌جا معلوم می‌شود که امام مسلم رحمه الله به نزد استادش امام محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمه الله رفت و درباره‌ی این حدیث پرسید؛ ابن‌خزیمه رحمه الله این حدیث را برای مسلم رحمه الله بازگفت و آن را به او آموزش داد. مسلم رحمه الله به استادش گفت: «این حدیث با شتر و یا گاو قربانی، برابری می‌کند.» ابن‌خزیمه فرمود: «ارزش این حدیث، فراتر از شتر یا گاوی است که به قربان‌گاه می‌برند؛ این حدیث، با ده‌هزار دینار برابری

۱- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص۹۸

۲- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص۹۸

۳- نگاه کنید به: البدایة و النهایة (۲۴۹/۵)؛ ابن‌کثیر این روایت را صحیح دانسته است.

می‌کند و گنج گران‌بهایی است.» ابن‌کثیر رحمه الله در شرح این حدیث گفته است: سند این حدیث، صحیح است و از آن، این نکته‌ی باارزش، روشن و ثابت می‌شود که علی بن ابی‌طالبؓ در همان روز وفات رسول‌خداﷺ یا روز بعد با ابوبکرؓ بیعت نموده است؛ قطعاً علی بن ابی‌طالبؓ هیچ‌گاه با ابوبکر صدیقؓ مشکلی نداشته که با او قطع رابطه کند و یا از او دوری گزیند؛ علیؓ هرگز از اقتدا به ابوبکرؓ در نماز جماعت امتناع نکرده است.[1] در روایت حبیب بن ابی‌ثابت چنین آمده است: علی بن ابی‌طالبؓ در، خانه‌اش بود که به او خبر رسید ابوبکرؓ برای اخذ بیعت بر منبر نشسته است؛ علیؓ با شنیدن این خبر با پیراهنی که به تن داشت و بی‌آن‌که ازار و ردایی بپوشد، با شتاب به سوی مسجد رفت تا در بیعت با ابوبکرؓ تأخیر نکرده باشد....[2] باری عمرو بن حریث از سعید بن زیدؓ پرسید: آیا تو در وفات رسول اکرمﷺ حضور داشتی؟

ـ گفت: آری.

ـ پرسید: کی با ابوبکرؓ بیعت شد؟ سعیدؓ گفت: همان روزی که رسول‌خداﷺ رحلت فرمودند، مسلمانان با ابوبکرؓ بیعت کردند تا مانده‌ی آن روز را در جماعتی یک‌پارچه سپری کنند و از جماعت جدا نباشند.

عمرو بن حریث دوباره پرسید: آیا کسی از بیعت با ابوبکرؓ امتناع کرد؟

سعیدؓ گفت: جز مرتدین و از دین‌برگشته‌ها، همه با او بیعت کردند؛ برخی هم که با ارتداد فاصله‌ای نداشتند، در ابتدای امر از بیعت با ابوبکرؓ سرتافتند. خدای متعال، در آن روز انصارؓ را از خطر ارتداد رهانید و همه‌ی آن‌ها را بر بیعت با ابوبکرؓ گردآورد.

عمرو سؤال کرد: آیا از مهاجرین کسی بود که با ابوبکرؓ بیعت نکند؟

سعید بن زیدؓ فرمود: نه؛ بلکه تمام مهاجرین با او بیعت کردند.[3]

علیؓ نه تنها هیچ‌گاه از ابوبکرؓ جدا نشد و از جماعت وی نبرید که همواره مشاور ابوبکرؓ بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می‌کرد.[4] ابن‌کثیر و برخی دیگر بر این باورند که علی بن ابی‌طالبؓ شش ماه پس از نخستین بیعتش با ابوبکرؓ، یعنی پس از

۱- البداية و النهاية (۲۴۹/۵)

۲- الخلفاء الراشدون از خالدی، ص۵۶

۳- الخلفاء الراشدون، ص۵۶

۴- همان مرجع

وفات فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها، با ابوبکر رضی الله عنه تجدید بیعت نمود که در این‌باره روایات صحیحی آمده است.[۱]

علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمین را ارزیابی می‌کرد و آن‌چه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. یکی از مهم‌ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یک‌پارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه خواست تا شخصاً به ذی‌القصه[۲] برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدین بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هرگونه آسیبی که به ابوبکر رضی الله عنه می‌رسید، کیان اسلامی در خطر می‌افتاد.[۳] ماجرا بنا به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رضی الله عنه رو به ذی‌القصه نهاد و بر اسبش سوار شد، علی رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روز احد فرمودند: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت.[۴]

اینک جای سؤال است که اگر علی رضی الله عنه از دل، به خلافت ابوبکر رضی الله عنه راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکر رضی الله عنه اتفاقی می‌افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می‌شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه مشکلی داشت و می‌خواست برای همیشه از او راحت شود، می‌توانست آن‌گونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می‌کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر رضی الله عنه را از پای درآورد و.... اما قطعاً علی رضی الله عنه بزرگ‌تر از این حرف‌ها بود و علاوه بر این هیچ مشکلی هم با ابوبکر رضی الله عنه نداشت.[۵]

۱- البدایة و النهایة (۴۹/۵)

۲- نام مکانی است.

۳- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

۴- البدایة و النهایة (۳۱۴/۶و۳۱۵)

۵- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

حکم میراث رسول‌خداﷺ

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما به نزد ابوبکرؓ رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خداﷺ خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکرؓ در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمودند: (**لانورث، ما ترکنا صدقة، إنّما يأكل آل‌محمد من هذا المال**)یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد(ﷺ) فقط از این مال می‌خورند.»[۱] به روایتی ابوبکر صدیقؓ فرمود: «من، عملی را که رسول‌خداﷺ انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرتﷺ را رهاکنم، گمراه شوم.»[۲]

در روایتی آمده است که: زنان رسول‌خداﷺ پس از وفات آن حضرتﷺ قصد کردند تا عثمان بن عفانؓ را به نزد ابوبکرؓ بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرمﷺ درخواست کنند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خداﷺ نفرموده‌اند: (**لانورث، ما ترکنا صدقة**) یعنی: «کسی از ما ارث نمی‌برد؛ آن‌چه ما پیامبران از خود می‌گذاریم، صدقه است.»[۳] احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را دربردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی‌برد. به همین خاطر ابوبکر صدیقؓ میراث رسول خداﷺ را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می‌کنم که رسول‌خداﷺ کرده‌اند و چیزی از آن را ترک نمی‌کنم.»[۴] یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول‌خداﷺ انجامش دادند، وانمی‌گذارم و انجامش می‌دهم.»[۵] آن‌چه از روایت معلوم می‌شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد . ابن‌قتیبه رحمه الله می‌گوید: «کسی منکر این نسیت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول‌خداﷺ با ابوبکرؓ اختلاف پیدا کرده است؛ چراکه آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی‌خبر بود

۱- بخاری، شماره‌ی۶۷۲۶

۲- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی ۱۷۵۹) آورده است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۷۳۰؛ مسلم، شماره‌ی۱۷۵۸

۴- مسلم، شماره‌ی۱۷۵۸

۵- بخاری، شماره‌ی۶۷۲۶

که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی ﷺ) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول‌خدا ﷺ نخواست.[۱]

قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین‌که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر را درباره‌ی میراث رسول‌خدا ﷺ پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول‌خدا ﷺ این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول‌خدا ﷺ از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندانش، پس از آن خواهان میراث رسول‌خدا ﷺ شده باشند؛ علی مرتضی در دوران خلافتش، عمل‌کرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول‌خدا ﷺ را تقسیم نکرد.[۲]

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌چه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول‌خدا ﷺ خواهان سهم خود از میراث آن حضرت ﷺ بودند؛ اما پس از آن‌که ابوبکر و عده‌ای از صحابه گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول‌خدا ﷺ چنین نمی‌فرمودند که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول‌خدا ﷺ را تقسیم می‌کردند؛ چراکه سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول‌خدا ﷺ میراث آن حضرت را درمیان خانواده‌ی پیامبر و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول‌خدا ﷺ ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آنِ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت ﷺ بودند.[۳]

این‌که برخی روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

۱ـ بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر به عیادت فاطمه رفت؛ علی به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی به نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی فرمود:

۱- تأویل مختلف الحدیث، ص۱۸۹

۲- نگاه کنبد به: شرح صحیح مسلم از نووی (۱۲.۳۱۸)

۳- البدایة و النهایة (۲۵۲/۵و۲۵۳)

«آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکررضی الله عنه را به حضور پذیرفت؛ ابوبکررضی الله عنه به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که دربارهی ارث رسول‌خداﷺ به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.[1] چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکررضی الله عنه سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیقرضی الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول‌خداﷺ را از پیوند با نزدیکان خود بیش‌تر دوست دارم!» [2] آن‌چه ابوبکررضی الله عنه در مورد میراث رسول‌خداﷺ انجام داد، پیروی و اتباع از فرمودهی رسول‌خداﷺ بود.[3]

۲ـ فاطمهی زهرا رضی الله عنها در غم جان‌سوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بندهی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربرگرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند چون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفهی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمین و جنگ با مرتدین بود؛ فاطمهی زهرا رضی الله عنها می‌دانست که به زودی به پدرش می‌پیوندد؛ او بنا بر فرمودهی رسول‌خداﷺ خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می‌بندد و به دیار باقی می‌رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی‌اندیشد تا چه رسد به فاطمهی زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما هم‌دیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه‌نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکررضی الله عنه در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده‌اند که فاطمه با ابوبکررضی الله عنه قهر نموده و بر او خشم گرفته است.[4]

علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیقرضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آن‌که بنا به فرمودهی رسول‌خداﷺ احکام میراث را در اموال فدک یا باقی‌ماندهی خمس خیبر اجرا کند، حق خانوادهی پیامبرﷺ (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است. از محمد بن علی بن

۱- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، ص۱۰۹

۲- بخاری، شمارهی۴۰۳۶

۳- العقيدة فی اهل البيت بين الإفراط و التفريط، از دکتر سالم سحیمی، ص۲۹۱

۴- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، ص۱۰۸

حسین(امام محمد باقر) و هم‌چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن‌ها گفته‌اند: «از سوی ابوبکرس هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»[۱]

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرمص وفات نمود؛ رسول‌خداص به او خبر داده بودند که او، نخستین فردی است که از اهل بیت به ایشان می‌پیوندد و به او فرموده بودند که: (**أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة**)[۲] یعنی: «آیا دوست نداری بزرگ و خانم زنان بهشت باشی؟» فاطمه رضی الله عنها در شب سوم رمضان سال ۱۱ هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوفش در آن‌جا حضور داشتند. هنگامی که جنازه‌اش را برای نماز گذاشتند، علیس از ابوبکرس خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکرس فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری.» علیس گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی‌گزارد.» ابوبکرس نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است: ابوبکرس بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.[۳] البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی‌طالبس بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.[۴]

رابطه‌ی ابوبکر صدیقس با اهل بیت و خاندان رسول‌خداص، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زیبنده‌ی ابوبکرس می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی نیز علیس یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.[۵] علاوه بر این علی مرتضیس پس از وفات ابوبکر صدیقس، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد....[۶]

۱- شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج‌البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص۹۰و۹۱

۲- المرتضی از ندوی، ص۹۴

۳- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۹۴؛ الطبقات الکبری (۲۹/۷)

۴- مسلم، شماره‌ی۱۷۵۹

۵- المرتضی از ندوی، ص۹۸

۶- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص۹۸

فصل سوم
اعزام لشکر اسامهس و جهاد ابوبکر صدیقس با مرتدان

۱ـ اعزام لشکر اسامهس

۲ـ جهاد ابوبکر صدیقس با مرتدان

۳ـ حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان

۴ـ مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی‌حنیفه

مبحث اول
اعزام لشکر اسامهس

امپراطوری روم، یکی از دو قدرتی بود که در زمان رسول‌خداص قلمروش تا شبه‌جزیره‌ی عربستان پیش رفته بود و بخش زیادی از شمال شبه‌جزیره را در اشغال خود داشت؛ امیران مناطق شمالی شبه‌جزیره از سوی حکومت روم تعیین می‌شدند و دست‌نشانده و تابع آن بودند.

رسول اکرمص در حیات خود عده‌ای را برای دعوت به این مناطق فرستادند؛ از آن جمله می‌توان به دحیه‌ی کلبیس اشاره کرد که حامل نامه‌ی رسول‌خداص به هرقل (هرکول) پادشاه روم بود که او را به اسلام فراخوانده بودند.[1] اما هرقل، عناد ورزید و نخوت و جاه‌طلبی، او را از پذیرش اسلام بازداشت. این اقدام رسول‌خداص برای قبایل عرب، نشانه‌ی درهم‌شکستن شکوه و اقتدار حکومت روم بود؛ رسول‌خداص در سال ۷ هجری، لشکری به مناطق تحت اشغال رومیان گسیل فرمودند؛ در این جنگ که به جنگ مؤته مشهور است، مسلمانان با مسیحیان عرب و رومی درگیر شدند و فرماندهان لشکر اسلام (زید بن حارثه، جعفر بن ابی‌طالب و عبدالله بن رواحهش) یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند؛ پس از شهادت این بزرگوران، خالد بن ولیدس فرماندهی لشکر را عهده‌دار شد و با لشکر اسلام به مدینه بازگشت.[2] رسول‌خداص در سال ۹ هجری با لشکر بزرگی به سوی شام حرکت کردند و به تبوک رسیدند؛[3] اما در تبوک، سپاه مسلمانان با رومیان و قبایل عرب درگیر نشدند و کفار به دادن جزیه تن دادند؛ این لشکر پس از بیست روز اقامت در تبوک به مدینه بازگشت.[4] در سال ۱۱ هجری لشکری به فرماندهی اسامهس به قصد بلقاء و فلسطین فراهم آوردند که بزرگان مهاجرین و انصار نیز در آن حضور داشتند.[5] حافظ ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: لشکر اسامهس دو روز پیش از وفات رسول‌خداص آماده شده بود؛ البته رسول‌خداص در اواخر ماه صفر و پیش از آن‌که بیمار شوند، دستور تشکیل این لشکر را برای جنگ با روم صادر کرده بودند؛ آن حضرتص اسامه بن زید رضی الله عنهما را به

۱- بخاری، کتاب الوحی، شماره‌ی۷

۲- السيرة النبوية الصحيحة (۴۶۷/۲تا ۴۷۰)

۳- مسلم، کتاب الفضائل (۴۷۸۴/۴)

۴- السيرة النبوية الصحيحة (۵۳۵/۲)

۵- قصة بعث جيش أسامة، از دکتر فضل إلهی، ص۸

حضور خواستند وبه او فرمودند: (**سر إلى موضع مقتل أبیک فأوطئهم الخیل فقد ولیتک هذا الجیش**)[1] یعنی: «به محل شهادت پدرت برو و آنان را زیر سُم اسب‌ها بگیر که من، تو را فرمانده‌ی این لشکر ساخته‌ام.» برخی از مردم درباره‌ی فرماندهی اسامه رضی الله عنه اعتراض کردند؛ اما رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم چنین پاسخ دادند که: (**إن تطعنوا فی إمارته فقد طعنتم فی إمارة أبیهِ مِن قبل و ایم اللّهِ إن کان لخلیقًا للإمارةِ و إن کان لمِن أحبِّ النَّاسِ إلیَّ و إنَّ ابنَهُ هذا لمِنْ أحبِّ النّاسِ إلیَّ بعدهُ**)[2] یعنی: «تنها در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه خرده نمی‌گیرید؛ قبلاً بر فرماندهی پدرش نیز اعتراض کردید؛ در حالی که به خدا سوگند که او، لایق و شایسته‌ی فرماندهی بود و در نزد من از همه محبوب‌تر؛ پس از او پسرش نیز برای من از همه محبوب‌تر است.» به هر حال دو روز پس از آمادگی کامل لشکر اسامه رضی الله عنه بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شدید شد و این لشکر نتوانست حرکت کند و هم‌چنان در «جُرف» اردو زده بود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم وفات نمودند و لشکریان اسامه رضی الله عنه از اردوگاه به مدینه آمدند.[3] با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اوضاع دگرگون شد و به تعبیر و فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها: «با وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم بسیاری از قبایل عرب از دین برگشتند و نفاق و تزویر فزونی یافت؛ به خدا سوگند اگر مصیبتی که با وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر من ـ به روایت دیگری بر پدرم ـ فرود آمد، بر کوه‌ها نازل می‌شد، آن‌ها را تکه‌پاره می‌کرد؛ یاران محمد صلی الله علیه و سلم در آن روز چون گوسفندانی بودند که در جایی پر از گرگ و درنده، در شبی تار و بارانی دچار طوفان‌زدگی شده باشند.»[4] ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه روز پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمان داد تا درمیان مردم جار بزنند که لشکر اسامه رضی الله عنه زودتر باید آماده‌ی حرکت گردد؛ هیچکس از لشکر اسامه نباید در مدینه بماند و باید به اردوگاه لشکر در جرف بپیوندد.[5]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مردم خطبه‌ای بدین مضمون ایراد فرمود: «ای مردم! من نیز همانند شمایم؛ نمی‌دانم، شاید شما از من همان انتظاری را داشته باشید که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم یارای انجامش را داشتند؛ بدانید که خدای متعال، محمد صلی الله علیه و سلم را از میان جهانیان برگزید و او را از آفات و گناهان مصون داشت؛ من تابع و پیرو رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم هستم و از خود بدعت و

۱- فتح‌الباری (۱۵۲/۸)

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۶۹

۳- السیرة النبویة الصحیحة (۵۵۲/۲)؛ السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص۶۸۵

۴- البدایة و النهایة (۳۰۹/۶)

۵- البدایة و النهایة (۳۰۷/۶)

نوآوری نخواهم کرد؛ پس اگر راه راست پیمودم، از من اطاعت کنید و اگر از راه راست لغزیدم و خطا کردم، مرا به راه راست آورید و اصلاحم کنید؛ رسول‌خداﷺ در حالی از دنیا رفتند که هیچ کس از این امت بر آن حضرتﷺ شکایتی حتی به اندازه‌ی ضربه‌ی یک تازیانه و کم‌تر از آن هم نداشت؛ مرا شیطانی است که گاهی مرا می‌لغزاند؛ پس هرگاه آن شیطان پیشم بود (و شما از حالتم دانستید که ناراحتم) ، از من دوری کنید که در کارتان دخالتی نکنم و مایه‌ی ناراحتی شما نشوم. شما در حالی شب و روز را سپری می‌کنید که از زمان مرگتان خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید عمر خود را در اعمال نیک بسر کنید و بدانید تنها با کمک و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که مهلت دارید و پیش از آن‌که مرگتان فرا رسد و کار از دستتان بیرون شود، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ برخی مرگ خود را از یاد برده‌اند و پرداختن به نیکی‌ها را طوری به تأخیر می‌اندازند که فرصت انجامش را نخواهند یافت؛ شما از این افراد نباشید؛ بلکه برای رهایی از مرگ بد تلاش کنید، شتاب نمایید و به فکر نجات خود باشید؛ برای مرگ آماده باشید که شتابان در پی شما می‌آید؛ از مرگ پدران، برادران و فرزندان عبرت بگیرید.» همچنین ابوبکرﷺ برخاست و ضمن سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود: «خداوند از اعمال، تنها عملی را می‌پذیرد که به رضای او انجام شود؛ پس در کارهای خود تنها خدا را در نظر داشته باشید و بدانید که عمل خالصانه، به هنگام فقر و نیازتان در آخرت به‌کار می‌آید. ای بندگان خدا! از مرگ درگذشتگان خود پند بگیرید و درباره‌ی کسانی که پیش از شما بودند، بیندیشید؛ آنان دیروز کجا بودند و امروز کجایند؟ ستم‌گران و جبارانی که همواره از کشتن و پیروزی در میادین جنگ سخن می‌گفتند، کجایند؟ روزگار، ایشان را خوار کرد و اینک استخوان‌های پوسیده و خاک شده‌اند؛ جاه و مقامشان فنا یافت و عبرت روزگار شدند. زنان ناپاک، برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاکند. شاهانی که زمین را گرفتند و آباد کردند، کجا رفتند؟ مردند و از یاد رفتند و ناچیز گشتند؛ خدای متعال، عواقب اعمالشان را بارشان کرد و آنان را از شهوات و داشته‌های دل‌پذیرشان جدا کرد؛ آنان از دنیا رفتند و تنها اعمال خود را بردند و دنیایشان، دنیای دیگران شد؛ ما از پس ایشان آمدیم و اگر از آنان عبرت بگیریم، رستگار می‌شویم و اگر راه ایشان را بپیماییم، همانند آنان می‌گردیم. کجایند خوب‌رویانی که به جمال و جوانی خود فریفته و شگفت‌زده گشتند؟ آنان مردند، خاک شدند و کوتاهی‌هایشان، مایه‌ی حسرت و افسوسشان شد. کجایند پادشاهانی که شهرها بناکردند، پیرامونش دیوار کشیدند و در آن شگفتی‌ها نهادند؟ همه را برای دیگران گذاشتند و رفتند؛

خانه‌هایشان هم اکنون خالی است و خودشان، اینک اسیر ظلمت گورند. ﴿وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزَۢا ٩٨﴾[1] کجا رفتند پدران و فرزندانتان؟ عمرشان بسر رسید و نتیجه‌ی اعمالشان را دیدند و بر پایه‌ی اعمالشان سزاوار شقاوت و بدبختی یا سعادت و رستگاری شدند. بدانید که خدای متعال را شریک و همانندی نیست و میان او و بنده‌اش، رابطه و سببی جز اطاعت و فرمانبرداری بنده از خدایش وجود ندارد که باعث شود خدا به بنده‌اش خیری لطف کند و یا بدی و شری را از او دور نماید. بدانید که شما بندگان خدایید و باید حق بندگی ادا کنید؛ آن‌چه در پیش خدا است، تنها با اطاعت و فرمانبرداری از او دست‌یافتنی است. آیا برای هر یک از شما وقت آن نیست که از آتش جهنم دوری گزیند و از بهشت، دور نگردد؟»[2] در این سخنرانی ابوبکر پندها و آموزه‌هایی است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱ـ خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ در مقام جانشینی آن حضرت ﷺ است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیرمعصوم که یارای آن‌چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر به این اشاره نمود که در سیاستش راه رسول‌خدا ﷺ را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم ﷺ را به اجرا خواهد گذاشت.[3]

۲ـ بیان مسؤولیت و وظیفه‌ی امت در مورد نظارت بر حاکم اسلامی تا مجری احکام دین باشد و با خودسری و خودرأیی از راه رسول‌خدا ﷺ بیرون نشود. وظیفه‌ای که سبب می‌شود تا هر شهروندی، بازوی حاکم در راستی و شایستگی او گردد و از طریق نظارت و پرسش‌گری، مایه‌ی اصلاح عملکرد حاکم (و مسؤولان) شود.

۳ـ از سخنرانی ابوبکر صدیق این نکته روشن می‌گردد که رسول‌خدا عدالت و برابری را درمیان امت برپاداشته‌اند و بدین سبب نیز کسی هیچ حق و شکایتی بر آن حضرت ﷺ ندارد. معنای این گفتار، این است که ابوبکر با بیان این نکته آهنگ آن نمود تا در ادامه‌ی راه رسول‌خدا ﷺ عدالت و برابری را پیشه نماید و از جور و ستم دوری گزیند؛

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی۹۸: «پیش از این‌ها نسل‌های فراوانی (را بر اثر کفر و گناه) نابود کرده‌ایم؛ آیا کسی از ایشان را حس می‌کنی یا کوچک‌ترین صدایی از ایشان می‌شنوی؟»

۲- البداية و النهاية (۳۰۷/۶و۳۰۸)

۳- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۴۲۳

او، خواهان همکاری امت برای رسیدن به چنین مهمی بود و به همین خاطر نیز از مردم درخواست کرد که هر کس، او را خشمگین و ناراحت دید، از او دوری کند تا مایه‌ی ناراحتی کسی نشود و بر خلاف منهج رسول‌خداﷺ که به کسی ناراحتی و ستمی روانمی‌داشتند، عمل نکند.[۱]

شیطانی که ابوبکر صدیقﷺ از آن سخن گفت، با هر انسانی هست؛ چراکه رسول‌خداﷺ فرموده‌اند: (**ما مِن أحدٍ إلاّ و قد وکل به قرینه و من الملائکة و قرینه و من الجن**)یعنی: «هیچ کسی نیست مگر که همدمی از فرشتگان و همراهی از جن‌ها (از سوی خدای متعال) با او شده‌است. (فرشته‌ی همراه انسان به نیکی فرامی‌خواند و شیطان همراه بشر، به بدی وسوسه می‌کند.)» از آن حضرتﷺ پرسیدند: «آیا این جن با شما نیز همراه است؟» رسول‌خداﷺ فرمودند: (**و أنا إلاّ أنّ اللّه أعاننی علیه فأسلم فلا یأمرنی إلاّ بخیر**) یعنی: «و من هم (چنین همراهی دارم و البته) خدای متعال، مرا بر آن جن، یاری داده و آن جن، اسلام آورده است و مرا تنها به خیر و نیکی فرامی‌خواند.»[۲] در روایتی آمده است: رسول خداﷺ در حال صحبت کردن با همسرشان صفیه رضی الله عنها بودند که دو نفر انصاری از آن‌جا گذشتند؛ رسول‌خداﷺ به آنان فرمودند: (**علی رسلکما، إنها صفیة بنت حیی**) و سپس افزودند: (**إنی خشیت أن یقذف الشیطان فی قلوبکما شیئًا، إن الشیطان یجری مِن ابن آدم مجری الدم**)[۳] یعنی: «آرام باشید (و زود و بد قضاوت نکنید). آن زن، همسرم صفیه دخت حیی بن اخطب بود.. من، از این ترسیدم که شیطان، در دل شما چیزی بیفکند (و شما را به بدگمانی وادارد)؛ همانا شیطان در آدمی همانند خون جریان می‌یابد.» ابوبکر صدیقﷺ نیز ضمن اشاره به شیطانی که آدمی را وسوسه می‌کند، این حقیقت را تبیین فرمود که او مانند رسول‌خداﷺ معصوم نیست.[۴]

۴ـ سخنرانی ابوبکر صدیقﷺ بیان‌گر آن است که وی به پند و اندرز مردم توجه خاصی داشت؛ آنان را به یاد مرگ می‌انداخت؛ احوال گذشتگان را برای مردم یادآوری می‌کرد و آنان را به انجام اعمال نیک تشویق می‌نمود تا پیش از مرگ برای دیدار خدای متعال و سفر

۱- مرجع سابق

۲- مسلم (۲۱۶۷/۴و۲۱۶۸)

۳- بخاری، کتاب بدء الخلق (۱۲۴/۴)

۴- أبوبکر الصدیق، ص۱۹۷

آخرت آماده شوند و در زندگی خود به شریعت و دین خدا عمل کنند.[۱] ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه از قدرت بیان بالایی برخوردار بود و با کلماتی کوتاه، مطالب مهمی را بیـان مـی‌نمـود و همـین ویژگی، او را پس از رسول‌خداصلي الله عليه وسلم از برجسته‌ترین سخنوران کرده بود. استاد عقاد درباره‌ی توانایی ادبی ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه می‌گوید: سخنان ابوبکررضي الله عنه در بالاترین تراز از لحـاظ ترکیـب جمله‌بندی و ساختار ادبی قرار دارد؛ در سخنان ایشان نمونه‌هـای بـی‌نظیـری وجـود دارد کـه دربردارنده‌ی کلماتی است که در کوتاه‌ترین عبارات، مفاهیم بزرگ و ژرفی بیان می‌گردد و همین بلاغت کلامی وی، نمایان‌گر توان و دانش ادبی او است؛ سخنانش، هماننـد خوشـه‌ای است که دانه‌های زیادی در خود نهفته دارد. برای درک بلاغت سـخنان ابـوبکررضي الله عنه و دانـش ادبی آن بزرگوار کـافی اسـت در ایـن فرمـوده‌اش بیندیشـید کـه: «آرزومنـد مـوت بـاش تـا زندگانی به تو ارزانی گردد.» یا این فرموده‌اش که: «صبر، نصف ایمان است.» و «یقین، تمـام و کمال ایمانمی‌باشد.» سخنان ابـوبکررضي الله عنه دارای ایـن ویژگـی اسـت کـه در کمـال اختصـار، مفاهیم بزرگی را بیان می‌کند، بلیغ و رسا می‌باشد و حسن تعبیر و دیگر آرایه‌های ادبی را در خود دارد و از اصل و کانی خبـر مـی‌دهـد کـه از آن نشـأت گرفتـه اسـت؛ خلاصـه ایـن‌کـه ابوبکررضي الله عنه سخنوری بلیغ بود و بی‌آن‌که سخنانش را با مفاهیم ادبـی و صـنایع بلاغـی، مشـکل نماید، در کمال بلاغت و چیرگی، منظورش را به دیگران می‌رسـاند و همـین نیـز، مقصـود و محتوای اصلی بلاغت و آرایه‌های ادبی است.[۲]

تأکید ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه بر گسیل لشکر اسامه‌رضي الله عنه

برخی از صحابه‌رضي الله عنهم به ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه پیشنهاد کردند که لشـکر اسـامه‌رضي الله عنه اعـزام نشـود و در مدینه بماند؛ آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه‌رضي الله عنه هستند؛ آن‌گونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها پیمان خود را با تو شکسته‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسـلمانان را از دور و بـرت پراکنده کنی.»[۳]

اسامه‌رضي الله عنه ، عمر بن خطاب‌رضي الله عنه را از اردوگاه لشکر در جرف، نزد ابوبکررضي الله عنه فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه‌رضي الله عنه را برسـاند کـه: «بیشـتر مسلمانان و بزرگانشان همراه مـن هسـتند و مـن، بـیم آن دارم کـه مشـرکان بـه خلیفـه، حـرم

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۴۲۳

۲- عبقریة الصدیق، ص۱۳۹

۳- البدایة و النهایة (۶/۳۰۸)

رسول‌خدا ﷺ و مسلمانان حمله‌ور شوند.»[۱] اما ابوبکر ﷺ ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق ﷺ از یک‌سو تأکید می‌کرد تا هرچه زودتر لشکر اسامه ﷺ حرکت کند و از سوی دیگر صحابه ﷺ سعی می‌کردند تا ابوبکر ﷺ را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق ﷺ عموم مهاجرین و انصار ﷺ را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر ﷺ و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه ﷺ بررسی شد؛ عمر بن خطاب ﷺ در آن نشست، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه ﷺ را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر ﷺ از این بود که مبادا خلیفه، حرم رسول‌خدا ﷺ و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق ﷺ برای گردهمایی مهاجرین و انصار ﷺ پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه ﷺ پافشاری می‌کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می‌پنداشتند.[۲] ابوبکر ﷺ به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه ﷺ بیان کنند.[۳] ابوبکر ﷺ مردم را به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند؛ او در این گردهمایی از صحابه ﷺ خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول‌خدا ﷺ را که به گسیل هرچه سریع‌تر لشکر اسامه ﷺ تأکید کرده بودند، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر ﷺ بر اجرای فرمان رسول‌خدا ﷺ به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه گفت که او لشکر اسامه ﷺ را اعزام می‌کند، هرچند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.[۴] ابوبکر ﷺ با عزم و اراده‌ای آهنین چنین فرمود: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها، مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه ﷺ را آن‌گونه که رسول‌خدا ﷺ فرمان داده‌اند، گسیل می‌کنم.»[۵]

باید دانست که ابوبکر ﷺ با وجود مخالفت عموم مسلمانان، رویه‌ی درستی در مورد اعزام لشکر اسامه ﷺ در پیش گرفت؛ چراکه فرمان رسول‌خدا ﷺ در این مورد، صریح بود؛ علاوه بر این، گذشت روزگار و رخدادهای بعدی، درستی تصمیم ابوبکر ﷺ را ثابت کرد.[۶]

۱- الکامل از ابن‌اثیر (۲/۲۲۶)

۲- الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تمیمی، ص۸۲و۸۳

۳- ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامیة، ص۲۵۷

۴- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۳

۵- تاریخ طبری (۴/۴۵)

۶- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۳

انصار عمر بن خطاب را به نزد ابوبکر فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن‌تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر به ابوبکر صدیق گفت: «انصار خواهان این هستند که مرد سال‌خورده‌تری را فرمانده‌ی ایشان کنی.» ابوبکر که پیش از این نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول‌خدا، اسامه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!» عمر پیش مردم رفت؛ گفتند: چه کردی؟ عمر فرمود: «بروید؛ مادرانتان به عزایتان بنشینند که به خاطر شما از خلیفه‌ی رسول خدا چه‌ها دیدم.» ابوبکر صدیق به نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند؛ ابوبکر صدیق پیاده راه می‌رفت و اسامه سوار بود. سواری ابوبکر را عبدالرحمن بن عوف با خود می کشید. اسامه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می‌شوم.» ابوبکر صدیق فرمود: «نه تو باید پیاده شوی و نه من سوار می‌شوم. مگر چه می‌شود که پاهایم را در راه خدا غبارآلود کنم؟» ابوبکر صدیق در پایان بدرقه به اسامه فرمود: «اگر صلاح می‌دانی اجاز بده تا عمر بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند.» اسامه نیز درخواست ابوبکر را پذیرفت.[1] ابوبکر رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آن‌ها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی می گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. هم‌چنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهاییشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید.»[2] ابوبکر به اسامه وصیت کرد اوامر و فرمان‌های رسول‌خدا را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آن‌چه را که رسول‌خدا به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل[3] برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول‌خدا کوتاهی نکن....»[4] اسامه با لشکرش حرکت

۱- تاریخ طبری (۴۶/۴)

۲- تاریخ طبری (۴۶/۴)

۳- آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.

۴- تاریخ طبری (۴۷/۴)

کرد و مطابق فرمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت.[۱] رفت و برگشت لشکر اسامه‌رضی الله عنه چهل روز طول کشید.[۲]

گسیل لشکر اسامه‌رضی الله عنه به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک‌پارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامه‌رضی الله عنه شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر این‌ها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی‌فرستادند.»[۳] پیامد دلهره‌ای که از گسیل لشکر اسامه‌رضی الله عنه در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.[۴]

نکات آموزنده در گسیل لشکر اسامه‌رضی الله عنه از سوی ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه

الف) دگرگونی اوضاع و شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم، بر کسی پوشیده نیست؛ شرایط سختی که کاملاً متفاوت با چندی پیش از آن بود. قبایل عرب، در سال نهم هجری به شکلی چنان گسترده، نمایندگان و دسته‌هایی برای پذیرش اسلام به مدینه گسیل کردند که آن سال را عام الوفود نامیده‌اند. اما این شرایط دگرگون و برعکس شد و کار به جایی کشید که پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم بیم آن می‌رفت که قبایل عرب، به مدینه‌ی منوره حمله‌ور شوند و مرکز اسلام را اشغال کنند و به گمان باطل خود، اسلام و مسلمانان را برای همیشه از بین ببرند.[۵] نباید از این همه تحول و دگرگونی تعجب کرد؛ چراکه خدای پاک و بلندمرتبه هر آن‌چه بخواهد، می‌کند و این، از سنت‌های الهی است که گردش روزگار ثابت نیست و همواره در تحول و دگرگونی می‌باشد. الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ ﴾ (آل‌عمران:۱۴۰)

یعنی: «و ما، این روزها را درمیان مردم دست به دست می‌گردانیم (که روزی، ظفر است و به کام و روزی نیز شکست و سختی)».

۱- همان مرجع
۲- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۱
۳- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة، ص۱۴
۴- الكامل (۲/۲۲۷)
۵- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة، ص۱۸

رازی در تفسیرش در ذیل این آیه می‌گوید: مفهوم آیه، این است کـه روزگـار دنیـا، در بین مردم می‌چرخد و خوشی و ناخوشی آن، دوامی ندارد. روزی، شـادی و پیـروزی نصـیب انسان است و در مقابل شکست و اندوه، دامن‌گیر دشمن می‌گردد و روزگـاری دگـر قضـیه، عکس می‌شود. اوضاع و احوال دنیا همیشه یک‌سان و یک‌نواخت نیست.[۱]

فعل «﴿ نُدَاوِلُهَا ﴾» که به معنای «می‌گردانیم» می‌باشد و در این آیه آمده، فعـل مضـارع است و از آن‌جا که بر دوام و تکرار دلالت می‌کند، این نکته را روشن می‌نماید کـه گـردش روزگار، سنت و قانونی الهی، در مورد تمام امت‌ها و زمان‌هـا مـی‌باشـد.[۲] ایـن‌جـا اسـت کـه گفته‌اند: گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در مصایب و سختی‌هـا، صـبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطـف و رحمـت الهـی ناامیـد نباشـند کـه: «رحمـت پروردگـار بـه نیکوکاران نزدیک است.»[۳] عملکرد ابوبکر رضی الله عنه در شـرایط سـخت و بحرانـی پـس از وفـات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هـر سـختی، آسـایش و گشایشـی هست.»[۴] رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند:**(عجبًا لأمر المؤمن إنّ أمرهَ كله خير و ليس ذلـك لأحـدٍ إلاّ للمؤمن، إن أصابته سراء شكر فكان خيراً له و إن أصابته الضراء صبر فكـان خيـراً لـه)**[۵] یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چراکه تمام امورش، به خیر اوست و ایـن وضـعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گـزار اسـت و ایـن، بـه نفـع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر او است.»

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه ایـن اسـت کـه مصـایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنـان راسـتین را از انجـام امـور دینـی بازنمی‌دارند. رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجـام وظـایف و مسـؤولیت‌هـای دینی بازنداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضی الله عنه در آن شـرایط سـخت، لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام نکند. چراکه ابوبکر رضی الله عنه از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم یاد گرفته بود کـه پـرداختن

۱- تفسیر رازی (۱۵/۹)؛ تفسیر قرطبی (۲۱۸/۴)

۲- نگاه کنید به: تفسیر أبی‌السعود (۸۹/۲)؛ روح المعانی (۶۸/۴)

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی۵۶

۴- شرح، آیه‌ی۵

۵- مسلم (۲۲۹۵/۴)

به امور دینی و غم‌خوارگی بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابـوبکرﷺ در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.[1]

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول‌خداﷺ در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی در ماجرای گسیل لشکر اسامهﷺ نشان می‌دهد کـه حرکـت دعـوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیقﷺ با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکـت اسـلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا ـ رسول اکرمﷺ ـ تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صـدیقﷺ بـا اعـزام لشـکر اسـامهﷺ ثابـت کـرد؛ ابـوبکرﷺ در سـومین روز درگذشـت رسول‌خداﷺ فرمان داد تا لشکریان اسـامهﷺ بـه ادوگـاه خـود در جـرف برونـد و هـر چـه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیقﷺ پیش از صدور این فرمـان، در نخسـتین خطبـه‌اش بـر این تأکید کرده بود که تمام تلاشـش را بـرای خـدمت بـه اسـلام بکـار خواهـد گرفـت.[2] در روایتی آمده است که ابوبکر صدیقﷺ در بخشی از آن سـخنرانی چنـین فرمـود: «ای مـردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتـان پایبنـد باشـید و بـر پروردگارتـان توکـل کنیـد. همانـا دیـن خداوند، پابرجا است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خـدای متعـال، ناصـران دیـنش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسـیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شـوند؛ چراکـه شمشـیرهای الهـی(شمشـیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبرﷺ جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خـواهیم جنگیـد؛ پـس هر کس، سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»[3]

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که از اعزام لشکر اسامهﷺ برداشت مـی‌شـود، ایـن اسـت کـه مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمان‌بردار رسول‌خداﷺ باشند. ابوبکر صـدیقﷺ ایـن نکته را به خوبی نشان داد که او، محکم واستوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول‌خداﷺ ماند و اوامر آن حضرتﷺ را کاملاً اجرا کرد.

۱- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۲۴

۲- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۲۹

۳- البدایة و النهایة (۲۱۳/۵و۲۱۴)

جلوه‌هایی از پایبندی ابوبکر به رهنمودها و اوامر رسول‌خدا ﷺ در اعزام لشکر اسامه

۱ـ مسلمانان با توجه به شرایط سخت آن برهه، از ابوبکر خواستند تا لشکر اسامه را گسیل ندارد. اما ابوبکر صدیق آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه را آن‌گونه که رسول‌خدا ﷺ فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم.»[1]

۲ـ اسامه با نظرداشت شرایط آن موقع و هراس از این‌که قبایل مرتد، به مدینه حمله‌ور شوند، از ابوبکر صدیق اجازه خواست تا به همراه لشکر از اردوگاهش به مدینه بازگردد. اما ابوبکر صدیق اعلام کرد که برای اعزام لشکر تصمیم قطعی گرفته و چنین فرمود: «اگر سگ‌ها و گرگ‌ها، بخواهند مرا بدرند، کاری را که رسول‌خدا ﷺ مقرر کرده‌اند، تغییر نخواهم داد.»[2] موضع ابوبکر صدیق شرح عملی این آیه بود که: ﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦ ﴾ (احزاب:۳۶)

یعنی: «هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد.»

۳ـ عمر فاروق بنا به درخواست انصار از ابوبکر صدیق درخواست کرد تا فردی مسن‌تر از اسامه را فرمانده‌ی لشکر کند؛ اما ابوبکر صدیق از این‌که عمر به خود جرأت داده تا حامل چنین پیامی باشد، به شدت ناراحت شد و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول‌خدا ﷺ اسامه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!»

۴ـ ابوبکر صدیق به هنگام بدرقه‌ی اسامه و لشکر، به پیامبر بزرگوار ﷺ اقتدا کرد. رسول‌خدا ﷺ هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن فرستادند، در حالی او را بدرقه کردند که معاذ سوار اسب بود و رسول‌خدا ﷺ پیاده؛ ابوبکر صدیق نیز اسامه را پیاده و در

۱- تاریخ طبری (۴۵/۴)

۲- تاریخ طبری (۴۶/۴)

حالی بدرقه کرد که اسامه‌ﷺ سوار اسب بود.[۱] امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: رسول‌خداﷺ معاذ بن جبل‌ﷺ را به یمن فرستادند؛ معاذﷺ هنگام حرکت به سوی یمن، سوار اسب بود و رسول‌خداﷺ او را پیاده، بدرقه و نصیحت می‌کردند. شیخ احمد البنا در شرح این روایت می‌گوید: ابوبکر صدیق‌ﷺ با پای پیاده، اسامه‌ﷺ را که جوان و کم‌سن بود، بدرقه کرد. رسول‌خداﷺ پیش از وفاتشان، اسامه‌ﷺ را به فرماندهی لشکر منصوب کردند؛ رسول‌خداﷺ وفات نمودند و لشکر اسامه‌ﷺ پس از وفات آن حضرتﷺ حرکت کرد؛ ابوبکر صدیق‌ﷺ با اقتدا به رسول‌خداﷺ که معاذ بن جبل‌ﷺ را پیاده بدرقه کردند، اسامه‌ﷺ را پیاده بدرقه نمود و اسامه‌ﷺ، در آن وقت بر اسب سوار بود.[۲]

۵ـ جلوه‌ی دیگر اقتدای ابوبکر صدیق‌ﷺ به رسول خداﷺ، این است که او هنگام بدرقه‌ی لشکر اسلام، برابر سنت و عمل رسول‌خداﷺ لشکریان را نصیحت نمود. رسول‌خداﷺ معمولاً هنگام خداحافظی با مجاهدان، آن‌ها را به برخی از امور سفارش می‌کردند. بیش‌تر سفارش‌های ابوبکر صدیق‌ﷺ به مجاهدان، برگرفته از فرموده‌های رسول‌خداﷺ به لشکریان بود.[۳] علاوه بر این ابوبکر صدیق‌ﷺ فرمانده‌ی لشکر (اسامه‌ﷺ) را نیز به انجام اوامر رسول‌خداﷺ سفارش کرد و به او تأکید نمود که در انجام دستورات رسول‌خداﷺ کوتاهی نکند.[۴] ابوبکر صدیق‌ﷺ در این‌باره به اسامه‌ﷺ چنین فرمود: «آن‌چه را رسول‌خداﷺ به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول‌خداﷺ کوتاهی نکن....»[۵] صحابه‌ﷺ نیز دستور ابوبکر صدیق‌ﷺ را پذیرفتند و بدین‌گونه فرمان رسول‌خداﷺ انجام شد. خدای متعال، سینه‌هایشان را برای پذیرش حق گشود و توفیقشان داد تا برای اجرای فرمان رسول‌خداﷺ تمام تلاش و توان خود را بکار گیرند. پیامد اجرای فرمان رسول اکرمﷺ این شد که خدای متعال، لشکر اسلام را نصرت نمود؛ غنایم زیادی نصیبشان کرد؛ ترس و هیبتشان را در دل کفار افکند و آنان را از کید و شر دشمنان، مصون و محفوظ داشت.[۶]

۱- قصة بعث أبي‌بکر جيش أسامة، ص۳۰و۳۱
۲- بلوغ الأماني (۲۱/۲۱۵)
۳- قصة بعث أبي‌بکر جيش أسامة، ص۳۲
۴- همان مرجع
۵- تاريخ طبری (۴/۴۷)
۶- قصة بعث أبي‌بکر جيش أسامة، ص۳۶

توماس آرنولد، درباره‌ی گسیل لشکر اسامه چنین گفته است: ابوبکر() لشکری را که محمد() به قصد اعزام به سوی شام آماده کرده بود، پس از وفات پیامبر گسیل کرد؛ در آن موقعیت برخی از مسلمانان به سبب وضع بغرنج و خطرناک آن زمان، مخالف اعزام لشکر اسامه بودند. ابوبکر، آنان را با این سخن ساکت کرد که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه را آن‌گونه که رسول‌خدا فرمان داده‌اند، گسیل می‌کنم.»[1] اعزام آن لشکر، نخستین حرکت از مجموعه حملاتی بود که عرب‌ها، سوریه، فارس و شمال آفریقا را فتح کردند و حکومت قدرتمند آن روز ایران را از بین بردند و بسیاری از بهترین مناطق زیر سلطه‌ی امپراطوری روم را فتح کردند.[2]

خلاصه این‌که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول‌خدا قرار داده است؛ هر کس، از رسول‌خدا پیروی نماید، نصرت و قدرت می‌یابد و هر کس، از رسول‌خدا نافرمانی کند، خوار و ذلیل می‌گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمان‌پذیریش از خدای متعال و پیروی از رسول‌خدا تفسیر می‌شود.[3]

ج) مرجع حل اختلاف درمیان مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد درمیان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه این اختلاف نظر درمیان صحابه به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه بگومگوهایی صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچ کس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد.[4] ابوبکر صدیق در آن موقع، برای حل و فصل اختلاف به فرمان رسول‌خدا در مورد اعزام لشکر اسامه مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول‌خدا غفلت و کوتاهی نمی‌کند. صحابه نیز پس از توضیح و روشن‌گری ابوبکر پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول‌خدا لشکر اسامه اعزام شود؛ باید

۱- الدعوة إلی الإسلام، ص۶۳

۲- مرجع سابق

۳- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۳۹

۴- همان مرجع، ص۴۷و۴۸

دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری نـدارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول‌خداﷺ درباره‌ی لشـکر اسـامهﷺ پـس از روشن‌گری ابـوبکر صـدیقﷺ گـردن نهادنـد. آنـان، پـیش از روشـن‌گـری ابـوبکرﷺ دلیـل می‌آوردند که قبایل عرب، شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامهﷺ باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود.[1] نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودنـد، مورد قبول ابوبکر صدیقﷺ قرار نگرفت. بلکـه ابـوبکرﷺ برایشـان روشـن کـرد کـه فرمـان رسول‌خداﷺ از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم‌تـر و البتـه انجـامش، واجـب‌تـر اسـت. لـزوم مراجعـه بـه نصـوص کتـاب و سـنت بـرای حـل و فصـل مـوارد اختلافـی، در جریـان وفـات رسول‌خداﷺ نیز کاملاً هویدا است؛ عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمرﷺ می‌پنداشـتند که رسول‌خداﷺ وفات نکرده‌اند و اندکی نیز از جمله ابـوبکر صـدیقﷺ بـاور داشـتند کـه رسول‌خداﷺ وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقیت ابوبکر صدیقﷺ با مراجعه به نـص قرآن، این فهم نادرست را کـه رسـول‌خـداﷺ نمـرده‌انـد، روشـن و برطـرف کـرد.[2] حـافظ ابن‌حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول‌خداﷺ مـی‌گویـد: «از آن‌چـه پـس از وفات رسول اکرمﷺ روی داد، چنین معلوم می‌شود کـه در مباحـث اجتهـادی و مشـورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یـا نظـری کـه موافقان کم‌تری دارد، نادرست است؛ بر همین مبنا، اکثریت آرا، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست.»[3] خلاصه این‌که بر اساس مـاجرای گسـیل لشـکر اسـامهﷺ کثـرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.[4] البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود کـه صحابهﷺ در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشن‌گـری ابـوبکرﷺ کـه اصـل اعـزام لشـکر و فرمانـدهی اسـامهﷺ را بـر مبنـای فرمـوده‌هـای رسـول‌خـداﷺ تبیـین نمود، گردن‌نهادند.[5]

د) به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیـت‌هـای دینـی، نکتـه‌ی آموزنده‌ی دیگـری اسـت کـه از مـاجرای اعـزام لشـکر اسـامهﷺ در زمـان خلافـت ابـوبکر صدیقﷺ روشن می‌شود. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهـد کـه ابـوبکر صـدیقﷺ تنهـا بـه

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۰

۲- مرجع سابق، ص۴۴

۳- فتح الباری (۱۴۶/۸)

۴- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۴۶

۵- مرجع سابق، ص۵۲

اجرای فرمان رسول‌خداﷺ و ابقای اسامهﷺ در پست فرماندهی بسنده نکرد و بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامهﷺ را برابر فرمان رسول‌خداﷺ رسمیت بخشید:

۱ـ ابوبکرﷺ که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامهﷺ سوار اسب بود. گرچه اسامهﷺ از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل بـه او اجـازه دهـد تـا پیـاده شـود، امـا ابـوبکر صدیقﷺ هم‌چنان با پای پیاده، اسامهﷺ و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا بـه طـور عملی، به فرماندهی اسامهﷺ بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به منِ ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ هستم و باز هم به نشان احترام اسـامهﷺ و تأیید فرماندهیش با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شـما بـه خـود آییـد کـه چگونـه جـرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول‌خداﷺ بدین منصب گماشـته شـده است؟![1]

۲ـ با آن‌که ابوبکرﷺ در آن شرایط به کسی چون عمرﷺ نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دست‌یارش باشد، باز هم به اسامهﷺ دستور نمی‌دهد کـه عمـرﷺ را در مدینـه بگـذارد و بـه همراه لشکر نبرد؛ بلکه از اسامهﷺ اجازه می‌خواهد کـه بـه صـلاح‌دیـد خـود، عمـرﷺ را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابـوبکرﷺ از اسامهﷺ، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامهﷺ بود و درسی برای لشکریان که تـابع و فرمان‌بردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیقﷺ دعوت و عمل را با هم درآمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرامـی‌خواننـد و خود را از یاد می‌برند، تـوبیخ نمـوده و فرمـوده اسـت: ﴿ ۞ أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤ ﴾ (بقره:۴۴)

یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فرامـوش مـی‌کنیـد؟ در حـالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن‌که گفتـار و کـردارش مخالف باشد، می‌بینید.) پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست برنمی‌دارید)؟»

از این ماجرا، جایگاه والای جوانـان در خـدمت بـه اسـلام و فعالیـت‌هـای دینـی نمایـان می‌گردد. رسول‌خداﷺ اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشتند که برای رویـارویی

۱- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة، ص۶۶

با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیقﷺ نیز به‌رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامهﷺ را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن‌می‌سازد و بلکه بازبینی تاریخ دعوت اسلامی، بیان‌گر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند.[۱]

هـ) جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیقﷺ به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیقﷺ به هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول‌خداﷺ فرمانده‌ی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکرﷺ به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را ببینند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شوند؛ چراکه:

۱ـ لشکر اسلام، بر خلاف جنگ‌جویان چپاول‌گر، ثروت و دارایی مردم را به یغما نمی‌برد؛ پایبند پیمان‌ها است و عهدشکن نیست.

۲ـ لشکر اسلام، حقوق انسان را رعایت می‌کند و حتی اجساد کشته‌های دشمن را محترم‌می‌شمارد و جایز نمی‌داند که اجساد، مثله شوند. سپاهیان اسلام، وظیفه دارند کاری به کودکان دشمن نداشته باشند و بلکه نسبت به آنان مهر ورزند؛ با پیران و ناتوانان دشمن، محترمانه برخورد بکنند و حرمت و آبروی زنان دشمن را پاس بدارند.

۳ـ وقتی مردم ببینند که لشکر اسلام، ثروت‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی سرزمین‌های زیر سلطه‌اش را نابود نمی‌کند و درختان، مزارع و کشتزارها را به آتش نمی‌کشد، درمی‌یابند که جهاد اسلامی، خواهان قلدرگری نیست و بلکه منادی عزت و پیام‌آور عدالت و حفظ ارزش‌های انسانی است و به همین خاطر نیز در برابر خوبی‌های اسلام و جهاد اسلامی تسلیم می‌شوند.

۴ـ لشکر اسلام، گذشته از آن‌که حقوق انسان‌ها را ارج می‌نهد و به مزارع و کشتزارها آسیبی نمی‌رساند، از نابود کردن حیوانات نیز در جریان جنگ برحذر می‌دارد و از کشتن آن‌ها جز برای خوردن منع می‌کند. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا جنگ‌افروزان

۱- مرجع سابق، ص۷۰

کافر، به چنین ارزش‌هایی پایبند هستند؟ و آیا غیر از این است که پیامد جنگ‌هایی که از سوی کفار ایجاد شده، چیزی جز تباهی و نابودی ملت‌ها نبوده است؟ به عنوان مثال به پیامد اشغال‌گری شوروی در افغانستان بنگرید یا به جنایاتی که صرب‌ها در بوسنی مرتکب شدند، توجه کنید؛ جنایت‌های هندوها بر ضد مسلمانان کشمیر نیز بر کسی پوشیده نیست؛ وضع کنونی چچن، افغانستان و عراق نیز مشخص است؛ تروریسم دولتی اسرائیل را هم که در مورد فلسطین بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که فرق بزرگ و زیادی میان جنگ‌افروزی ملحدان بی‌دین و جهاد مبارزان مسلمان وجود دارد.

۵ـ لشکر اسلام به عقاید و باورهای ادیان گذشته نگاهی احترام‌آمیز دارد و به همین سبب است که به راهبانی که در صومعه‌ها عزلت گرفته‌اند، کاری ندارد.. آری، این، دعوت عملی اسلام است که نشان عدالت و آزادی در اسلام می‌باشد؛ اسلام، رویاروی کسانی قرار می‌گیرد که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازند و سزای آنان را که به جنگ حق می‌روند، مرگ و نابودی می‌داند تا مایه‌ی عبرت دیگران شوند.

آن‌چه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان لشکر اسامه رضی الله عنه گفت، بیان و سفارشی معمولی نبود که توسط خلیفه ایراد شود و بس؛ بلکه سخنان ابوبکر رضی الله عنه، اصولی کاربردی بود که در دوران خلافت آن بزرگوار و بلکه پس از آن نیز دارای کاربست بوده و همواره مورد توجه مجاهدان راستین در تمام زمان‌ها قرار گرفته است.

و) آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از آن‌که ترس و دلهره‌ی زیادی درمیان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنایم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهیانی را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این‌که سپاهیان اسلام، در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند. رومیان، مبهوت و شگفت‌زده گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک‌پارچه‌اند و به سرزمن ما حمله می‌کنند!»[1] قبایل عرب نیز از

۱- تهذیب ابن‌عساکر (۱۲۵/۱)؛ تاریخ ابن‌عساکر (۴۳۹/۱)

قدرت مسلمانان متحیر و مبهوت شده و در هراس افتادند.[۱] زمانی که لشکر اسامهﭬ به مدینه بازگشت، ابوبکر صدیقﭬ به همراه بزرگان مهاجرین و انصار و مردم مدینه، شادمان و مسرور از پیروزی لشکر اسلام، به استقبال مجاهدان رفتند. اسامهﭬ وارد مدینه شد، به مسجدالنبیﷺ رفت و برای شکر و سپاس از خدای متعال نماز گزارد. پیامد پیروزی لشکر اسامهﭬ بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و هم‌چنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامهﭬ به دنبال داشت، فراتر و بیش‌تر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدینی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از خیزش و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌بشکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامهﭬ کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آن‌که مجاهدان از جنگ بازگشته، سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدین و کفار هراس انداخت.[۲] آری بدون تردید اعزام لشکر اسامهﭬ پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامهﭬ بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامهﭬ و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیقﭬ آگاهی و توانایی بیش‌تری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.[۳]

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۷۰

۲- عبقریة الصدیق، ص۹۵

۳- حرکة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص۱۶۸

مبحث دوم
جهاد ابوبکر صدیق رضي الله عنه با مرتدان

مفهوم ارتداد

نووی رحمه الله، ارتداد را چنین تعریف کرده است: «گسستن از اسلام به قصد و یا گفتار و کردار کفرآمیز؛ فرقی نمی‌کند که گفتار و کردار کفرآمیز، به قصد استهزاء باشد یا از روی عناد و انکار آگاهانه‌ی اصل و حقیقتی دینی یا از روی اعتقاد و باور به آن گفتار و کردار کافرانه. انکار خدا یا پیامبران، تکذیب یک پیامبر، حلال دانستن حرامی که بر آن اجماع شده، حرام دانستن حلالی که به اجماع، حلال است، آهنگ و قصد کفر نمودن و شک و تردید درباره‌ی درستی اسلام، همه کفر است و خروج از دایره‌ی اسلام.»[1]

علیش مالکی ارتداد را چنین تعریف کرده که عبارت است از: «کافر شدن مسلمان به گفتار صریح کفرآمیز یا بر زبان آوردن الفاظ کافرانه و یا انجام کرداری که متضمن کفر می‌باشد.»[2] ابن‌حزم می‌گوید: «مرتد، به کسی اطلاق می‌شود که پس از آن‌که اسلام را پذیرفته، از اسلام برگردد و به دین اهل کتاب یا دینی غیرآسمانی روی‌آورد و یا به طور کلی منکر دین شود.»[3] عثمان حنبلی می‌گوید: «ارتداد، از نظر لغوی به معنای بازگشت است و از لحاظ دینی به کسی مرتد گفته می‌شود که پس از پذیرش اسلام، از او کاری سربزند که موجب کفر است.»[4] به طور کلی مرتد، کسی است که اصل و حقیقتی دینی از قبیل نماز، زکات، نبوت و دوستی با مؤمنان را انکار کند یا چیزی بگوید و کاری بکند که جز کفر، قابل تأویل به چیز دیگری نباشد.[5]

ارتداد، از نگاه قرآن

خداوند متعال در قرآن، تعابیر زیادی از ارتداد و مرتدین فرموده که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: بازگشت به عقب، بازگشت به خسران و زیانباری، دگرگونی و محوشدن

۱- شرح محمد الزهری الغمراوی بر متن منهاج شرف‌الدین نووی، ص۵۱۹

۲- أحکام المرتد از سامرائی، ص۴۴

۳- المحلی (۱۱/۱۸۸)

۴- أحکام المرتد، ص۴۴

۵- حرکة الردة از دکتر علی عتوم، ص۱۸

چهره‌ها، دست بر دهان نهادن (مسخره‌کردن دعوت انبیا و عدم پذیرش نصایح و رهنمودهای پیامبران)، شک و دودلی، سیاه‌شدن چهره‌ها و...[۱]

خدای متعال می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَـٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَـٰسِرِينَ ١٤٩ ﴾ (آل‌عمران:۱۴۹)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کافران فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان‌دیده (از سوی ایمان به کفر و خسران) برمی‌گردید.»

هم‌چنین می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَـٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبۡلِ أَن نَّطۡمِسَ وُجُوهٗا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدۡبَارِهَآ أَوۡ نَلۡعَنَهُمۡ كَمَا لَعَنَّآ أَصۡحَـٰبَ ٱلسَّبۡتِۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولًا ٤٧ ﴾ (نساء:۴۷)

یعنی: «ای کسانی که کتاب (آسمانی) به ایشان داده شده، ایمان بیاورید به آن‌چه (بر محمد)نازل کرده‌ایم و تصدیق‌کننده‌ی چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید، پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو و دگرگون کنیم (و بر صورت‌هایتان، چشم، گوش، بینی و ابرویی نگذاریم) و آن‌ها را برگردانیم یا پیش از آن‌که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همان‌گونه که یاران شنبه را (یعنی کسانی که روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین و نابود کردیم. و فرمان خدا، انجام‌شدنی است.»

در تفسیر ابن‌کثیر آمده است: «منظور از دگرگونی یا محوشدن چهره‌ها، نابینا شدن می‌باشد. برگرداندن چهره‌ها نیز یعنی چشمان آن بندگان را پشت سرشان قرار می‌دهیم که این نوع مسخ‌شدن، بسی بدتر از هر گرفت و عقوبتی است. خدای متعال در این آیه مثال روگردانی از حق و بازگشت به باطل را بیان می‌کند و حال بندگانی را شرح می‌دهد که راه راست و روشن را رها می‌کنند و راه ضلالت و گمراهی را در پیش می‌گیرند و شتابان و پریشان رو به عقب می‌نهند.»[۲]

خدای متعال می‌فرماید: ﴿ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَـٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦ ﴾ (آل‌عمران:۱۰۶)

۱- مرجع سابق

۲- تفسیر ابن‌کثیر (۵۰۷/۱و۵۰۸)

یعنی: «روزی که برخی چهره‌ها، سفید و بعضی هم سیاه می‌شوند؛ و امـا (بـه) آنـان کـه روهایشان سیاه می‌شود، (می‌گویند) آیا پس از آن‌که ایمان آوردیـد، کـافر شـدید؟ پـس بـه سبب کفری که مرتکب شده‌اید، عذاب را بچشید.»

قرطبی، آرای مفسران و علما را در این باره آورده و این آیه را از نگـاه قتـاده، دربـاره‌ی مرتدان دانسته است. وی به استناد حدیثی از ابوهریره‌ﷺ می‌گوید: «این آیه، موضـوع ارتـداد را مطرح می‌کند.» حدیث ابوهریره‌ﷺ از این قرار است که رسول خداﷺ فرموده‌انـد: (**یـرد علی الحوض یوم القیامة رهط مِن أصحابی فیجلون عن الحـوض فـأقول یـا رب أصـحابی، فیقول: إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أدبارهم القهقری**) یعنی: «در روز قیامت عده‌ای از امت من به (نزدم در کنار) حوض می‌آیند؛ اما از آن‌جا رانده می‌شـوند. مـن می‌گویم که خدایا! این‌ها، یاران من هستند. خدای متعال (در پاسخم) می‌فرماید: تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟ آن‌ها، پس از تو به گذشته‌(ی جاهلی خود) بازگشتند.»[۱]

زمینه‌های پیدایش ارتداد

چرایی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکـه‌خـوردن افـراد بـه مصـیبت ناگهانی وفات رسول‌خداﷺ؛ عدم شناخت درسـت و اصـولی از اسـلام؛ وجـود زمینـه‌هـای جاهلیت، در قبایل و عدم گسـیختگی کامـل از آداب و باورهـای دوره‌ی جـاهلی؛ خـروج و برون‌رفت از پـذیرش حکومـت اسـلامی و شـورش و خیـزش بـر ضـد آن؛ تعصـب قـومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریـق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسـلام اعـم از یهودیـان، مسیحیان و مجوسیان.[۲]

ارتداد، چند نوع و گونـه‌ی متفـاوت داشـت: برخـی، اسـلام را کـاملاً رهـا کردنـد و بـه بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فروگذاشـتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نمـاز هـم مـی‌گزاردنـد؛ امـا از ادای زکـات امتنـاع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول‌خداﷺ به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند.

۱- تفسیر قرطبی (۱۶۶/۴)

۲- نگاه کنید به: حرکة الردة، ص۱۱۰ تا ۱۳۷

با وفات رسول اکرمﷺ عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.[1]

خطابی رحمه الله مرتدان را دو گونه دانسته است:

۱ـ گروهی که از اسلام و مسلمانی برگشتند و کافر شدند. وی، این گروه را نیز دو دسته دانسته: * پیروان مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی. * کسانی که از دین برگشتند و شرایع دینی را منکر شدند؛ نماز و زکات را واگذاشتند و به جاهلیت بازگشتند.

۲ـ گروهی از مرتدان، میان زکات و نماز از لحاظ تکلیف شرعی تفاوت گذاشتند و ضمن پذیرش فرض بودن نماز، زکات را انکار کردند و منکر وجوب ادای آن به خلیفه شدند.[2]

البته در آن میان کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و تنها بدین سبب از دادن زکات امتناع می‌کردند که سران و اشراف قبیله، آنان را از پرداخت زکات باز می‌داشتند.[3]

قاضی عیاض رحمه الله مرتدها را به سه دسته تقسیم کرده است:

۱ـ دسته‌ای که به بت‌پرستی پرداختند.

۲ـ گروهی که از مدعیان دروغین نبوت (مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی) پیروی کردند.

۳ـ کسانی که اسلام را قبول داشتند؛ اما زکات را انکار نمودند و آن را مخصوص زمان رسول‌خداﷺ دانستند.[4]

دکتر عبدالرحمن بن صالح، مرتدان را چهار دسته دانسته است:

*کسانی که چون گذشته‌ی خود به بت‌پرستی پرداختند.

*پیروان پیامبران دروغین (مسیلمه‌ی کذاب، اسود عنسی و سجاح)

*کسانی که زکات را به‌طور کلی انکار کردند.

*عده‌ای که زکات را منکر نشدند، اما از پرداخت زکات به خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ امتناع ورزیدند.[5]

۱- حركة الردة، ص۲۰

۲- شرح صحیح مسلم از نووی (۲۰۲/۱)

۳- مرجع سابق (۲۰۳/۱)

۴- فتح الباری (۲۷۶/۱۲)

۵- الحكم بغیر ما أنزل الله، ص۲۳۹

پیدایش ارتداد، در زمان پیامبر اکرمﷺ

سال نهم هجری با آن‌که عام‌الوفود بود و قبایل عرب، دسته‌ها و نمایندگان خود را بـه مدینـه فرستادند تا ابراز مسلمانی کنند، آغاز پیدایش ارتداد نیز می‌باشد. جریان ارتداد گرچه در آن موقع گسترده و هویدا نبود، اما با وفـات رسـول‌خـداﷺ پدیـدار گشـت و چـون آتـش زیـر خاکستر، سر برآورد. افعی‌های به کمین‌نشسته، سر از لانه‌هایشـان بیـرون آوردنـد و بـه خـود جرأت خیزش و قیام دادند. اسود عنسی، در یمن شورش کرد و مسیلمه‌ی کـذاب در یمامـه؛ طلیحه‌ی اسدی نیز در سرزمین خود بر ضد مسلمانان شورید.[1] در آن زمان بیش‌ترین خطر، از سوی اسود عنسی و مسیلمه‌ی کذاب متوجه اسلام بـود؛ چراکـه آنـان، تصـمیم قـاطع گرفتـه بودند تا راه انتخابی خود را در مسیر ارتداد بـا تمـام تـوان و امکانـات وافـری کـه در اختیـار داشتند، بپیماینـد و بـه هـیچ قیمتـی از آن برنگردنـد. البتـه خـدای متعـال، پیـام‌آورش محمـد مصطفیﷺ را از فرجام آن دو دروغ‌گوی کافر باخبر ساخت تا چشمان آن حضـرتﷺ و امتش را روشن کند و آنان را با نوید ظفر و پیروزی شادمان گرداند. باری رسول‌خـداﷺ از روی منبر چنین فرمودند: (...**رأیت فی ذراعی سوارَیْنِ مِن ذهب فکرهتهما فنفختهما فطـارا، فأولتهما الکذّابَیْنِ: صاحب الیمن و صاحب الیمامة**)[2] «...من، در خواب دیدم که دو دسـتبند طلا به دست دارم؛ از آن دو دستبند بـدم آمـد، بـه آن‌هـا فـوت کـردم و دسـتبندها بـه پـرواز درآمدند (و نابود شدند). تعبیر من از دو دستبند، دو دروغ‌گو است: یکی در یمـن و دیگـری در یمامه (که همانند دو دستبند نابود می‌شوند.)»

علما، در تعبیر و توضیح خواب رسـول‌خـداﷺ چنـین گفتـه‌انـد کـه: «فـوت کـردن آن حضرتﷺ، نشـان‌دهنـده‌ی ایـن بـود کـه خـود ایشـان بـا اسـود یمنـی و مسـیلمه‌ی کـذاب نمی‌جنگند و بلکه این دو کذاب، به فوتی از بین می‌روند. طلایی بودن دستبندها نیز بیـان‌گـر تزویر و دروغ اسود و مسیلمه بود؛ زیرا طلا، در اصـل آراینـده اسـت و چیـزی را بـر خـلاف ظاهر، زیبا جلوه می‌دهد و البته از آن‌جا که پادشاهان آن روز طـلا بـه دسـت مـی‌کردنـد، در خواب رسول‌خداﷺ ضمن تصریح خودشان، به این نکته نیز اشاره شده کـه آن دو دسـتبند، دو حکم‌ران هستند که ادعای دروغینی می‌کنند. این‌که دو دستبند به دسـتان رسـول‌خـداﷺ بود، چنین تعبیر می‌شود که ظهور اسود یمنی و مسیلمه، در برهه‌ای از زمـان، مسـلمانان را در سختی می‌افکند؛ چراکه دستبند، معمولاً مایه‌ی آزار دست است و بر مچ انسان تنگی می‌کند.

۱- حرکة الردة، ص۶۵

۲- بخاری، شماره‌ی۳۶۲۱؛ مسلم، شماره‌ی۲۲۷۳

پریدن دو دستبند با فوت رسول‌خداﷺ نشانه‌ی ضعف و ناتوانی پیامبران دروغین بود. دسیسه‌ی آن دروغ‌گویان با تمام بزرگیش، همانند کف و خاشاک روی آب بود که از سوی شیطان حمایت می‌شد و قطعاً راه شیطان، به جایی جز خفت و خواری نمی‌رسد. همین‌طور هم شد و حرکت اسود عنسی و مسیلمه‌ی کذاب با کم‌ترین حمله‌ی سازمان‌دهی شده‌ی مجاهدان راه خدا، به‌طرفه‌ای در هم کوبیده شد. زرین بودن دستبندها نیز نشانه‌ی هدف دنیاطلبانه‌ی اسود و مسیلمه می‌باشد. چراکه طلا، به‌سان افساری است که انسان‌های دنیاطلب و فریب‌خورده را به دنبال خود می‌کشد. البته در خواب رسول‌خداﷺ، اشاره‌ای بود به هدف شوم این دو پیامبر دروغین که خواهان نابودی اسلام از طریق سیطره‌ی همه‌جانبه بر آن بودند؛ زیرا خاصیت دستبند است که مچ انسان را از هر طرف احاطه می‌کند و همین نیز وجه تشابه مسیلمه و اسود با دستبند بود که می‌خواستند از هر طرف بر اسلام احاطه کنند و بر مسلمانان به طور کامل سیطره یابند.»[۱]

موضع ابوبکر صدیقﷺ برای رویارویی با مرتدان

با ظهور ارتداد و مرتد شدن برخی از قبایل عرب، ابوبکر صدیقﷺ درمیان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش پروردگار چنین فرمود: «تمام ستایش‌ها، مخصوص خدایی است که هدایتمان کرد و همواره ما را کفایت نمود؛ همان خدا که نعمت‌هایش را بر ما ارزانی داشت و بی‌نیازمان کرد. خداوند متعال، محمدﷺ را در زمانی مبعوث کرد که مردم، از علم بیگانه بودند؛ اسلام، درمیانشان ناآشنا و متروک بود و پایه‌های دین، ضعیف؛ مردم، از دین دورشده بودند و دوران دین‌داری سپری شده بود. خدای متعال، از اهل کتاب ناخشنود بود و خوبی و خیری که به آن‌ها می‌رساند، از روی خوبیشان نبود؛ خدای متعال، به خاطر کردار بد اهل کتاب، بدی را از ایشان دور نمی‌کرد. آن‌ها، کتاب خدا را تغییر دادند و چیزهای دیگری به آن افزودند. در زمان بعثت رسول‌خداﷺ عرب‌های جاهل نیز از خدا بی‌خبر بودند و خود را با دست خالی در امان خدا می‌پنداشتند؛ نه او را عبادت می‌کردند و نه دست نیاز به درگاهش برمی‌داشتند! زندگیشان، سخت بود و گمراه‌ترین دین را داشتند؛ در سرزمینی سخت و بی‌حاصل، زندگی می‌کردند تا این‌که خدای متعال، صحابهﷺ را پیرامون آن حضرتﷺ گردآورد و آنان را بهترین امت قرار داد و ایشان را نصرت و یاری نمود. اینک خدای متعال، پیام‌آورش را به سوی خود خوانده و شیطان نیز بر عرب‌ها سوار شده و دستشان را گرفته و

۱- حرکة الردة، ص۶۶

آنان را به سوی نابودی می‌برد. ((وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾)). آل عمران: ۱۴۴

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس، به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زیانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

ابوبکر صدیقؓ پس از تلاوت آیه افزود: «برخی از عرب‌های پیرامون شما از دادن زکات گوسفندان و شترهایشان امتناع کرده‌اند؛ آنان که اینک به دین گذشته‌ی خود برگشته‌اند، در گذشته هم با آن‌که مسلمان شدند، به دین آبا و اجدادشان تمایل بیش‌تری داشتند. امروز که شما از برکت پیامبرتان، محروم شده‌اید، چون گذشته بر دین اسلام، محکم و پایبند هستید؛ رسول‌خداﷺ از میان شما رفتند و شما را به خدایی سپردند که از هر لحاظ برای شما کافی است؛ همان خدایی که پیامبر را هدایت کرد و فقرش را به توان‌گری تبدیل فرمود؛ همان خدا که شما را از لبه‌ی پرتگاه دوزخ رهانید. به خدا سوگند، لحظه‌ای جهاد در راه خدا را فرونمی‌گذارم تا این‌که خدای متعال، وعده‌اش را تحقق بخشد و به عهدی که در حق ما کرده، وفا نماید. هر کس که کشته شود، بهشتی می‌گردد و هر که زنده بماند، خلیفه و وارث خدا در روی زمین می‌شود؛ حکم الهی، همیشه حق است و خداوند، هرگز خلاف وعده نمی‌کند: ((وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِى ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْـًٔا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ)) [1] (نور:۵۵)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان‌گونه که پیشینیان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم‌گران) پیش از آن‌ها کرد. خدای متعال، حتماً دینی را که برای ایشان می‌پسندد، برایشان پابرجا و قدرتمند می‌کند و خوف و هراسشان را به امنیت و آرامش تبدیل

۱- البدایة والنهایة (۳۱۶/۶)

می‌فرماید (تا بدون ترس و دلهره) مرا پرستش کنند و کسی را با من شریک ندانند؛ کسانی که بعد از این وعده‌ی راستین کافر شوند، فاسق (و مرتد) هستند (و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشند.)»

برخی از صحابه و از جمله عمر فاروقﷺ از ابوبکرﷺ خواستند تا کاری با مانعین زکات نداشته باشد و از آن‌ها دل‌جویی کند و صبر نماید تا ایمان، در دل‌هایشان جای بگیرد و خودشان، زکات بدهند. اما ابوبکر صدیقﷺ این پیشنهاد را رد کرد و نپذیرفت.[۱] ابوهریرهﷺ می‌گوید: زمانی که رسول‌خداﷺ وفات کردند و ابوبکر صدیقﷺ جانشین آن حضرتﷺ شد، برخی از عرب‌ها مرتد شدند. عمر بن خطابﷺ به ابوبکرﷺ گفت: «چگونه با مردم می‌جنگی که رسول‌خداﷺ فرموده‌اند: (**أمرت أن أقاتل النّاس حتی یشهدوا لا إله إلاّ اللّه، فمن قالها فقد عصم منّی ماله و نفسه إلاّ بحقّه**) یعنی: «من، مأموریت یافته‌ام با مردم بجنگم تا **لا اله الا الله** بگویند. پس هر کس **لا اله الا الله** بگوید، مال و جانش از طرف من در امان است مگر به حق و حقوق اسلام.» ابوبکرﷺ فرمود: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می‌جنگم؛ چراکه زکات، حق مال است. به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول‌خداﷺ می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آن‌ها می‌جنگم.» عمرﷺ می‌گوید: «به خدا سوگند بلافاصله یقین کردم که خدای متعال، سینه‌ی ابوبکرﷺ را برای جهاد گشوده (و او را برای این کار مصمم فرموده) و دانستم که درست و سزاوار نیز همین است.»[۲] عمر فاروقﷺ علاوه بر این فرموده است: «به خدا سوگند که ایمان ابوبکرﷺ بر ایمان تمام این امت در جنگ با مرتدان، برتری یافت.»[۳] ابوبکر صدیقﷺ یک مسأله‌ی مهم را برای عمر فاروقﷺ روشن کرد؛ عمرﷺ آهنگ آن نمود که به استناد فرموده‌ی رسول‌خداﷺ، ابوبکرﷺ را قانع کند که فعلاً از جهاد با مرتدان دست بردارد؛ اما ابوبکر صدیقﷺ به استناد همان حدیث، برای عمرﷺ ثابت کرد که حدیث مورد استنادش، دلیل وجوب جهاد با مانعین زکاتی می‌باشد که به زبان، وحدانیت خدا و رسالت رسول‌خداﷺ اقرار می‌کنند. چراکه در حدیث، تصریح شده است که: «پس هرگاه **لا اله الا الله** بگویند، جان‌ها و مال‌هایشان از طرف من در امان است مگر در برابر حقوق و تکالیف اسلام.» دیدگاه ابوبکرﷺ در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع

۱- البدایة و النهایة (۳۱۵/۶)

۲- بخاری، شماره‌ی۶۹۲۴؛ مسلم، شماره‌ی ۲۰؛ البدایة و النهایة (۳۱۵/۶)

۳- حروب الردة، نوشته‌ی محمد احمد باشمیل، ص۲۴

و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیقؓ به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.[۱]

شناخت دقیق ابوبکرؓ از اسلام و غیرت و غم‌خوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکیدکرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و ساختار اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول‌خداﷺ حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکرؓ به هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پرحجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید؛ پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!» عمر فاروقؓ می‌گوید: «من به ابوبکرؓ گفتم: ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! با مردم به الفت و نرمی رفتار کن.» ابوبکرؓ به من فرمود: «تو، در زمان جاهلیت خیلی دلیر بودی و اینک در اسلام بزدل شده‌ای؟! دین، کامل شد و وحی منقطع گشت؛ پس آیا در دین کمی بیاید و من زنده باشم؟!»[۲]

ابوبکرؓ دیدگاه‌های صحابه را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابهؓ بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیقؓ شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی هیچ‌گاه دامن‌گیر ابوبکرؓ نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانیش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد. سایر مسلمانان نیز نظر ابوبکرؓ را برای جهاد با مرتدان پذیرفتند و آن را درست و بجا دانستند.

دوراندیشی ابوبکر صدیقؓ از همه‌ی صحابهؓ بیشتر بود؛ وی، مسایل را بیش از دیگران درک می‌کرد و به همین سبب نیز در مورد جهاد با مرتدان، دلاور و استوار بود.[۳]

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۶

۲- مشکاة المصابیح، کتاب المناقب، شماره‌ی۶۰۳۴ – این فرموده‌ی ابوبکر صدیق بدین معنا است که هرگز اجازه نمی‌دهم در حیات من در دین کاستی بیاید؛ بلکه برای پاسداری از دین تا آخرین رمق می‌جنگم.

۳- حرکة الردة، ص۱۶۵

این‌جا است که گفته‌ی سعید بن مسیب رحمه الله را در باره‌ی ابوبکر یادآوری می‌کنیم که فرموده است: «ابوبکر در میان صحابه از همه داناتر و درست‌اندیش‌تر بود.»[۱]

آری، ابوبکر از تمام اطرافیانش بصیرت و آگاهی بیش‌تری داشت و باید هم این‌گونه می‌بود که ایمانش، فراتر از ایمان همه بود؛ ایمانی که ادای زکات را از اقرار به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم جدا نمی‌دانست. ایمان ابوبکر به او آموخته بود که هر کس **لا اله الا الله** بگوید، باید حقی را که خدا در مالش قرار داده، بپذیرد و زکات مالش را که در واقع، دادِ خدا است، بپردازد. ابوبکر می‌دانست که **لا اله الا الله** بدون زکات اعتباری ندارد و باید برای دفاع از فریضه‌ی زکات شمشیر زد؛ آن‌گونه که برای دفاع از **لا اله الا الله** جهاد می‌شود و همین، اسلام است و اسلام، چیزی جز این نمی‌گوید.[۲] خدای متعال می‌فرماید: ﴿ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٨٥﴾ ﴾ (بقره:۸۵)

یعنی: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر آن کفر می‌ورزید؟ مجازات هر کس از شما که چنین کند، چیزی جز خفت و رسوایی در این جهان نیست و (چنین کسانی) در روز قیامت به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند، از آن‌چه می‌کنید، بی‌خبر نیست.»

موضع ابوبکر صدیق در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت. ابوبکر از موضعش در قبال جهاد با مرتدان عقب ننشست و بدین‌سان سبب شد تا تا به خواست و توفیق خدای متعال، دین اسلام از گزند کاستی و دگرگونی در امان بماند و ناب و خالص، ماندگار گردد. همگان، اذعان دارند و تاریخ نیز گواه است که ابوبکر در رویارویی با مرتدان، از پیامبران الگو گرفت و همانند آنان اجازه نداد که در دین خدا کاستی و نقصی راه بیابد. ابوبکر در رویارویی با مرتدان، دسیسه‌ی نابودی اسلام را خنثی کرد؛ دسیسه‌ای که در پی آن بود تا ریسمان محکم دین را رشته رشته باز کند و از بین ببرد. راهی که ابوبکر در

۱- البدء و التاریخ از مقدسی (۱۵۳/۵)

۲- حیاة أبی‌بکر، نوشته‌ی محمود شلبی، ص۱۲۳

پیش گرفت، راه انبیا بود؛ چراکه او، در مقام جانشینی پیامبر قرار گرفته بود. خدا، از ابوبکر راضی باد که حق خلافت را ادا کرد و شایسته‌ی تعریف و دعای مسلمانان شد....

اقدامات ابوبکر صدیقﷺ برای دفاع از مدینه

برخی از قبایل عرب، نمایندگانی را به مدینه فرستادند تا ابوبکرﷺ را قانع کنند که از آن‌ها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیقﷺ ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکرﷺ عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. ابوبکر صدیقﷺ جایی برای چانه‌زنی درباره‌ی عدم گرفتن زکات نگذاشت؛ چراکه حکم اسلام، درباره‌ی زکات روشن و واضح بود. بدین‌سان نمایندگان قبایل نیز دانستند که ابوبکرﷺ بر گرفتن زکات مصمم است و اندکی هم از این موضع عقب نمی‌نشیند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم‌تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیقﷺ با واقع‌نگری و بی‌آن‌که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی نهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فراگرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شبیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی نبستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شبیخون بزنند.)»[1] ابوبکر صدیقﷺ برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، اقدامات زیر را انجام داد:

۱ـ به مردم مدینه دستور داد که تمام‌وقت در مسجد باشند تا نیروی دفاعی و بازدارنده‌ی مسلمانان در کمال آمادگی قرار بگیرد و همه، جمع و یک‌پارچه باشند.

۲ـ عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.

۳ـ امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعودﷺ.

۱- تاریخ طبری (۶۴/۴)

۴ـ ابوبکر صدیقؓ پیک‌هایی به نزد آن دسته از قبایل (اسلم، غفار، مزینه، اشجع، جهینه و کعب) فرستاد که بر اسلام پایبند مانده بودند و به آن‌ها دستور داد تا برای جهاد بـا مرتـدان آماده باشند؛ ایشان نیز فرمان ابوبکرؓ را پاسخ گفتند و مدینه، از مجاهدان آن قبایل پر شـد. مردانی از قبایل مسلمان با اسب‌ها و شترهای زیادی رهسپار مدینه شدند تا تحت فرمان ابوبکر صدیقؓ با از دین‌برگشتگان بجنگند. به طور مثال فقـط چهارصـد نفـر از قبیلـه‌ی جهینـه بـه همراه اسب و ستوران بارکش به مدینه رفتند یا عمرو بـن مـره‌ی جهنـی یـک‌صـد شـتر را بـه لشکر اسلام تقدیم کرد که ابوبکر صدیقؓ آن‌ها را درمیان مجاهدان تقسیم نمود.[1]

۵ ـ ابوبکرصدیقؓ برای مقابله با آن دسته از مرتدانی که از مدینه دور بودند، نامه‌هـایی به والیان مسلمان نوشت و به آنان دستور داد تا با مرتدان بجنگنـد. ابـوبکرؓ در نامـه‌هـایش، عموم مردم را به جنگ با مرتدان فراخواند. به طور مثال به اهل یمن نامه نوشت که با سپاهیان اسود عنسی که در یمن سر برآورده بود، بجنگند. ابوبکرؓ در نامه‌اش بـه مـردم یمـن چنـین نوشته بود: «...ابناء[2] را در مقابل دشمنانشان، یاری رسـانید و پیرامـون آن‌هـا گـرد آییـد و از فیروز، فرمانبرداری کنیـد و بـه همـراهش بـرای مبـارزه بـا دشـمنان بکوشـید کـه مـن، او را فرمانده‌ی شما کرده‌ام.»[3] نامه‌ی ابوبکرؓ پیامد مثبتی به دنبال داشت و مسلمانان ایرانی مهاجر در یمن (ابنـاء) بـه فرمانـدهی فیـروز، بـرادران عـرب و مسلمانشـان را در برابـر شورشـیان از دین‌برگشته یاری رساندند که در نتیجه، یمن به تدریج به آغوش اسلام بازگشت.

۶ ـ ابوبکر صدیقؓ برای مبارزه با مرتدینی از قبیل بنـی‌عـبس و ذبیـان کـه در نزدیکـی مدینه بودند، درنگ نکرد. مدینه، در آن هنگام شـرایط بحرانـی و سـختی داشـت؛ بـه همـین خاطر ابوبکر صدیقؓ زنان و کودکان را به دژها و مناطق امن انتقال داد تا از حمله‌ی مرتدان در امان باشند[4] و خودش به همراه دیگر مسلمانان، آماده‌ی جنگ با این دسته از مرتدان شد.

شکست و ناکامی مرتدان، در لشکرکشی به مدینه

سه روز پس از بازگشت نمایندگان مرتدان، برخی از افراد قبایل اسد، غطفان، عبس، ذبیان و بکر، شبانه به سوی مدینه حرکت کردند و عده‌ای هم در ذی‌حسی بـه آنـان پیوسـتند. گـارد حفاظتی مسلمانان، از تحرکات دشمن باخبر شـدند و ابـوبکر صـدیقؓ را از مـاجرا خبـردار

۱- الثابتون علی الإسلام فی أیام فتنة الردة، نوشته‌ی دکتر مهدی رزق‌الله، ص۲۱

۲- ابناء، عنوانی است که به اخلاف مهاجران ایرانی در یمن اطلاق شده است.

۳- البدء و التاریخ از مقدسی (۱۵۷/۵)

۴- حرکة الردة، ص۱۷۴

کردند. ابوبکرﷺ به دسته‌های حفاظتی اطراف مدینه پیام فرستاد که در جای خود هم‌چنان بمانند و آنان نیز مطابق دستور ابوبکر ﷺعمل کردند. ابوبکرﷺ به همراه مجاهدانی که از پیش در مسجد جمع شده بودند، برای پشتیبانی گارد حفاظتی مدینه حرکت کردند تا دشمن را غافل‌گیر کنند؛ مسلمانان، رد پای دشمن را که شبانه حرکت می‌کرد، گرفتند و در محل ذی‌حُسی به آنان رسیدند. کافران، در تعداد زیادی کوزه، سنگریزه ریخته بودند؛ آن‌ها با پاهیشان، کوزه‌های مملو از سنگریزه را در مقابل شترهای مسلمانان غلتاندند که از صدای آن، شترها رم کردند؛ مجاهدان، با آن‌که بر شترهایشان سوار بودند، نتوانستند آن‌ها را کنترل کنند. هیچ مسلمانی، هنگام رم کردن شترها نیفتاد و به هیچکس، آسیبی نرسید. دشمن که گمان کرده بود مسلمانان شکست خورده‌اند، به هم‌پیمانان خود در ذی‌قصه پیام داد که ما پیروز شده و مسلمانان را به هزیمت رانده‌ایم. اهل ذی‌قصه، خود را به مرتدانی رساندند که می‌پنداشتند مسلمانان را در ذی‌حسی شکست داده‌اند. خواست خدا نیز همین بود که مرتدان به خیال فرار مسلمانان، گرد هم بیایند و بیاسایند تا با حمله‌ی دوباره‌ی مسلمانان روبرو شوند؛ ابوبکر صدیقﷺ شبانگاه، لشکر را سامان‌دهی کرد و پس از آمادگی دوباره‌ی سپاهیان، در همان شب بی‌سر و صدا به سوی مرتدان حرکت کرد و پیش از سپیده‌دم به میان دشمن زد. دشمن، به گمان این که مسلمانان گریخته‌اند، سلاحش را زمین گذاشته بود؛ اما مسلمانان، مرتدان را غافل‌گیر کردند و بر آنان شبیخون زدند و پیش از برآمدن خورشید، شکستشان دادند و بیش‌تر بار و توشه‌ی آن‌ها را به غنیمت گرفتند. آنان گریختند و ابوبکرﷺ به دنبالشان رفت و در محل ذی‌قصه اردو زد و پس از چشاندن شکست و خواری به مشرکان، به مدینه بازگشت و نعمان بن مقرن را به همراه عده‌ای در ذی‌قصه گذاشت و این، نخستین فتح و پیروزی بود. بنی‌عبس و ذبیان، به مسلمانانی که میان ایشان بودند، حمله کردند و آن‌ها را کشتند. ابوبکر صدیقﷺ پس از قتل‌عام مسلمانان، توسط بنی‌عبس و ذبیان سوگند خورد که از مشرکان به تعداد مسلمانانی که کشته‌اند و بلکه بیش‌تر، خواهد کشت.[1] ابوبکرﷺ تصمیم قاطع گرفت که انتقام مسلمانان شهید را بگیرد و همین طور هم کرد. مسلمانانی که درمیان سایر قبایل بودند، بیش از پیش بر دینشان ثبات و استقامت ورزیدند و بدین ترتیب مشرکان را خفت و ذلت در برگرفت. اموال زکات از سوی قبایل به مدینه فرستاده شد و افرادی چون صفوان، زبرقان و عدی با اموال زکات قبایل خود رهسپار مدینه شدند؛ مأموران جمع‌آوری زکات نیز با اموال زکات به مدینه برگشتند و در یک شب، زکات شش قبیله به مدینه رسید.

۱- تاریخ طبری (۶۴/۴)

آن موقع طوری شده بود که هرگاه یکی از مأموران جمع‌آوری زکات از دور نمایان می‌شد، مردم می‌گفتند که معلوم نیست با خبر خوش می‌آید یا نه؟ و ابوبکر صدیقﷺ می‌فرمود: «قطعاً با خبرهای خوبی آمده است.» زمانی که اموال زکات به مدینه می‌رسید، مردم به ابوبکر صدیقﷺ می‌گفتند: مثل همیشه به ما مژده‌ی خوبی دادی.[1] در همین بحبوحه لشکر اسامهﷺ نیز با پیروزی و غنیمت به مدینه بازگشت؛ او، مأموریتش را برابر دستور رسول‌خداﷺ و سفارش ابوبکر صدیقﷺ به خوبی انجام داده بود.[2] ابوبکرﷺ، اسامهﷺ را در مدینه جانشین خود کرد و خودش به سوی ذی‌قصه حرکت کرد. مسلمانان به او گفتند: «شما را به خدا، خودتان را در معرض خطر نیندازید که اگر شما از بین بروید، برای اسلام و مردم، نظام و سامانی نخواهد ماند؛ بنابراین کس دیگری را به جای خود بفرستید و اگر جانشین شما کشته شود، کس دیگری را به نمایندگی از خود به میدان خواهید فرستاد.» ابوبکر صدیقﷺ پاسخ داد: «نه، به خدا که چنین نمی‌کنم؛ بلکه خودم نیز با شما می‌آیم.»[3] کان و گوهرِ وجودی ابوبکر صدیقﷺ در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. پیشوا، در نگاه اسلام و مسلمانان، باید الگوی عملی مردم باشد. همراهی ابوبکرﷺ با سپاهیان اسلام، مَنشی بود که سبب دل‌گرمی و قوت قلب مجاهدان برای جنگ با دشمنان اسلام شد و باعث گردید تا دستورات فرمانده و پیشوای خود را به طور کامل انجام دهند.[4]

ابوبکر صدیقﷺ به سوی ذی‌حسی و ذی‌قصه حرکت کرد و فرزندان مقرن (نعمان، عبدالله و سوید) با تنی چند از سپاهیان اسلام، او را همراهی می‌کردند تا این‌که به ربذه در ابرق[5] رسید؛ خدای متعال، شکست سختی به حارث و عوف چشاند و حطیئه نیز اسیر شد و بنی‌بکر و عبس، تار و مار شدند. ابوبکرﷺ پس از پیروزی بر بنی‌ذبیان، چند روزی در ابرق توقف نمود و فرمود: «پس از این بنی‌ذبیان حق ندارند در این سرزمین، تصرفی داشته باشند....»

۱- تاریخ طبری (۶۷/۴)

۲- الصديق أول الخلفاء، نوشته‌ی شرقاوی، ص۷۵

۳- تاریخ طبری (۶۷/۴)

۴- حركة الردة، ص۳۱۹

۵- ربذه، نام یکی از روستاهای مدینه در راه مکه می‌باشد و ابرق، منطقه‌ای گسترده در حجاز است که ربذه، بخشی از آن می‌باشد. نگاه کنید به: معجم البلدان یاقوت حموی.(مترجم)

سیرت ابوبکر صدیقﷺ بیان‌گر آن است که او، هرگز خودش را در هیچ امری جدا از پیروانش نمی‌دانست و در انجام تمام امور مهم، همراه و همگامشان بود. آشفتگی و پریشانی این امت، از آن زمان آغاز شد که برخی از مسلمانان، ریاست و فرمانروایی را ابزار سیطره‌طلبی و برتری‌جویی دانستند و آن را وسیله‌ی خودخواهی‌ها و منفعت‌طلبی‌های شخصی قرار دادند؛ پست و جاه خود را دلیل برتری بر دیگران پنداشتند و از ملت و مردم بریدند؛ تنها پیوندشان با مردم، سخنانی شد که برای ملت از طریق ابزار رسانه‌ای ایراد کردند و از حضور عملی در جمع مردم دوری گزیدند و در متن قضایا و مسایل مردم قرار نگرفتند که حضوری مؤثر و مشارکتی حقیقی در حل و فصل نیازها و مشکلات جامعه داشته باشند.[1] سه بار خروج پیاپی ابوبکر صدیقﷺ برای جهاد، نشان‌دهنده‌ی قربانی و جان‌فشانی آن بزرگوار است؛ مسلمانان، او را سوگند می‌دهند که در مدینه بماند و شخص دیگری را به جای خود، برای فرماندهی لشکر اعزام کند؛ اما نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «به خدا سوگند که چنین نمی‌کنم و خودم با شما می‌آیم.» فروتنی و جان‌فشانی ابوبکرﷺ چقدر زیاد بود که از تمام خوشی‌های شخصی برید تا به مصالح امت، توجه و غم‌خوارگی داشته باشد. او سه بار پیاپی در حالی برای جهاد خروج کرد که عمرش، از شصت هم گذشته بود و همین تلاش و جهاد خستگی‌ناپذیرش، سبب نشاط و سرزندگی صحابه شد و او را الگویی نیک و نمونه برای همگان قرار داد.

طلیحه‌ی اسدی سر به طغیان نهاد و عده‌ای را دور خود جمع کرد؛ این خبر به ابوبکر صدیقﷺ رسید. ضرار بن ازورﷺ می‌گوید: «هیچ کسی را پس از رسول‌خداﷺ ندیدم که چون ابوبکرﷺ در جنگ‌های پراکنده و پیاپی، پرتوان و خستگی‌ناپذیر باشد؛ ما به او از آشوب دشمنان خبر می‌دادیم و او، چنان بی‌هراس و پرتوان معلوم می‌شد که گویا به او نوید پیروزی داده‌ایم.» این، بیان‌گر یقین و باور راسخ ابوبکرﷺ است که به نصرت و یاری الهی اعتماد کاملی داشت و خوب می‌دانست که خدای متعال، دوستانش را بر دشمنان پیروز می‌کند و آنان را در زمین، خلیفه می‌سازد. برتری ابوبکرﷺ بر سایر صحابهﷺ بدان خاطر نبود که شب‌زنده‌داری‌ها و برخی از اعمال نیک این‌چنینی آن بزرگوار، از آنان بیش‌تر باشد! بلکه ابوبکرﷺ بدان سبب بر دیگران برتری یافت که یقین و باور راستینش بسی بیش‌تر و فراتر از سایر صحابهﷺ بود.[2] باری به ابوبکر صدیقﷺ گفته شد: «اگر آن سختی و مصیبتی

۱- حركة الردة، ص۳۲۱

۲- التاريخ الإسلامي از حميدى (۴۸/۹)

که بر شما فرود آمد، بر کوه‌ها نازل می‌شد، کوه‌ها را تکه‌پاره می‌کرد یا اگر بر دریاها فرود می‌آمد، آبشان را می‌خشکاند. اما با این حال ما، در شما ناتوانی و ضعفی نمی‌بینیم.» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «بعد از آن‌که در سفر هجرت با رسول‌خداﷺ در غار بودم، هیچ ترسی، به دلم راه نیافته است؛ رسول‌خداﷺ وقتی که مرا در غار، اندوهگین و دل‌نگران دیدند، به من فرمودند: «ای ابوبکر! نگران و اندوهگین نباش که خدای متعال، خودش عهده‌دار آن شده که این دعوت را به نتیجه برساند.»[1] ابوبکر صدیقﷺ گذشته از شجاعت فطری و طبیعی خود، شجاعتی دینی نیز داشت که زاده‌ی یقین و ایمان راسخ او به خدای متعال بود؛ او، یقین داشت که خدای متعال، مؤمنان را یاری می‌کند و بر دشمنان پیروز می‌گرداند. چنین شجاعتی تنها نصیب کسی می‌شود که قلبی قوی و باایمان داشته باشد؛ چراکه هر چه ایمان، قوی‌تر گردد، شجاعت و بی‌باکی مسلمان برای رویارویی با دشمن بیش‌تر می‌شود و اگر در ایمان، کمی و کاستی بیاید، شجاعت انسان نیز می‌کاهد. ابوبکر صدیقﷺ دلیرترین فرد صحابه بود و هیچکس در شجاعت و بی‌باکی با او برابری نمی‌کرد.[2]

۱- أبوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص۶۹

۲- مرجع سابق، ص۷۰

مبحث سوم
هجوم همه‌جانبه به مرتدان

ابزار و راه‌های رویارویی با مرتدان، گوناگون بود. کسانی که بر اسلامشان استقامت ورزیدند، در مقابل نزدیکان و اقوام از دین برگشته‌ی خود، از درِ سخن و نصیحت وارد شدند. گام نخست برای رویارویی با مرتدان، گفتمانی بود که از سوی مسلمانان، برای از دین برگشته‌ها مطرح شد و آنان را از عواقب راهی که در پیش گرفته بودند، برحذر داشت. درمیان قبایلی که مرتد شده بودند، افرادی وجود داشتند که بر اسلامشان ثبات ورزیدند و در هر فرصتی، اقوام خود را به فرجام بدی که در انتظارشان بود، هشدار دادند تا بلکه دوباره به آغوش اسلام بازگردند. بسیاری از دعوت‌گران مسلمان، مورد تحقیر و استهزای اقوام خود قرار گرفتند و برخی هم از قوم و قبیله‌ی خود رانده شدند؛ حتی بعضی به شهادت رسیدند. البته دعوت عده‌ای چون عدی بن حاتم و جارود، مؤثر واقع شد که در مباحث بعدی بررسی خواهیم کرد. آن دسته از مسلمانانی که در دعوت اقوامشان ناکام شدند، به سایر برادران مسلمانشان پیوستند تا راه‌کاری مناسب برای رویارویی با مرتدان، انتخاب کنند. دعوت و هشدار مسلمانان به مرتدان در چارچوب گفتمان به نتیجه رسید و باعث شد تا بسیاری از قبایل، به دو دسته‌ی مسلمان و مرتد تقسیم شوند؛ در این میان می‌توان به آن‌چه در بنی‌سلیم روی داد، اشاره کرد که در پی دعوت مسلمانان، بنی‌سلیم دو دسته شدند: *کسانی که پایبند اسلام ماندند *و کسانی که هم‌چنان بر کفر و ارتداد، سرسختی کردند. به هر حال طوری شد که مسلمانان و مرتدان قبایل، رویاروی هم قرار گرفتند و بر ضد هم شمشیر کشیدند. ابناء در یمن، در پی قتل اسود عنسی برآمدند که در صفحات بعد شرح ماجرا آمده است. مسعود یا مسروق قیسی، با اشعث بن قیس از در نصیحت وارد شد و او را از ارتداد برحذر داشت که بحث و گفتگویی طولانی درمیان آن‌ها جریان یافت. موضع مسلمانان برای ارشاد اقوام مرتدشان، سبب شد تا بسیاری از مرتدها بار دیگر به اسلام بازگردند و بار سنگینی که بر دوش مجاهدان برای رویارویی با مرتدان بود، سبک‌تر شود.[1] ابوبکر صدیق‌ﷺ برای فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، با توکل بر خدای متعال، استراتژی خود را بر این مبنا قرار داد که قبایل مسلمانی را که در مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عرب پراکنده بودند، به میدان دعوت مرتدان یا معرکه‌ی جهاد با آنان بکشاند. این سیاست ابوبکر صدیق‌ﷺ سبب شد تا افراد و

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۳۱۴

قبایلی که بر اسلام پایداری کرده بودنـد، نقشـی مهـم و اساسـی در ریشـه‌کـن کـردن فتنـه‌ی مرتدان داشته باشند...[۱]

باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه‌گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفـت، هـم‌چنـان بـر اسـلام مانـدگار ماندند.[۲] دکتر مهدی رزق‌الله این موضوع را به خوبی مورد بررسی قرار داده و به پاسخ‌گویی این پرسش برآمـده کـه آیـا فتنـه‌ی ارتـداد در زمـان ابـوبکر صـدیقس تمـام قبایـل عـرب و سرکردگانشان را در برگرفت یا فقط دارای پراکندگی جغرافیایی بود و شامل تمـام قبایـل و سران آن‌ها نمی‌شد؟ آقای مهدی رزق‌الله می‌گوید: «در منابع و مراجع مختلـف، هـیچ دلیلـی نیافتم که نشان دهد فتنه‌ی ارتداد در زمان ابوبکر صدیقس همه‌ی قبایل و رییسان طوایـف را در بر گرفته باشد. بلکه حکومت اسلامی، با تکیه بر آن دسته از جماعت‌ها و قبایل عرب کـه در مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عرب پراکنده بودند و بر اسلام پایداری کردند، به ریشه‌کنـی جریان ارتداد پرداخت.»[۳]

چگونگی رویارویی حکومت اسلامی با جریان ارتداد

پیش از این گفتیم که گام نخست برای مبارزه با جریان ارتداد، نفوذ به قبایل از دین برگشـته از طریق مسلمانان همان قبایل بود. رسول‌خداص در نخستین اقدام برای رویارویی با جریـان ارتداد که آغازش در زمان خود ایشان بود، نامه‌ها و پیک‌هایی به آن دسته از قبایل فرستادند که مدعیان دروغین نبـوت در آن‌هـا ظهـور کـرده بودنـد تـا کسـانی را کـه بـر اسـلام ثبـات ورزیده‌اند، گرد هم آورند و آن‌ها را بـرای مبـارزه بـا جریـان ارتـداد، آمـاده کننـد. ابـوبکر صدیقس نیز برای ریشه‌کن کردن جریان ارتداد، همین شیوه را در پیش گرفت و کوشید تـا با آگاهی دادن به مردم و روشن کردن هویت این جریان، عموم مسلمانان را بر ضـد مرتـدان بسیج کند؛ وی موفق شد با مسلمانانی که بر اسلام ایستادگی کردند، ارتباط برقرار کنـد و از طریق آنان، مقدمه‌ی لشکرکشی به سوی مرتدان را فراهم نماید. ابوبکر صدیقس در راستای همین استراتژی با سرکردگان مرتدان و هم‌چنین سرآمدان مسـلمان، نامـه‌نگـاری کـرد تـا از خلال مکاتبات و وقت‌کشی، برخی از اهداف از قبیل فـراهم شـدن وقـت مـورد نیـاز، بـرای بازگشت لشکر اسامهس، تحقق یابد. وی، همانند رسـول‌خـداص نامـه‌هـایی بـه اهـل یمـن و

۱- الثابتون علی الإسلام أيام فتنة الردة، ص۴

۲- مرجع سابق، ص۱۹

۳- مرجع سابق.

دیگران فرستاد و از آنان خواست تا تمام تلاش خود را برای رویارویی با مرتدان بکارگیرند. ابوبکر رضی الله عنه برای مسلمانان، مناطقی را تعیین کرد و به آنان دستور داد در محل‌های تعیین‌شده، گرد هم آیند تا فرمان نهایی او برای رویارویی با مرتدان به آنان برسد. این کار، مقدمه‌ی گسیل لشکرهای سامان‌دهی شده و منظم بود.[۱] در این میان، همراهی مسلمانان ثابت‌قدم بر توفیق حکومت برای مبارزه با مرتدان افزود. برخی از مسلمانان ثابت‌قدم مانند عدی بن حاتم طائی و زبرقان بن بدر تمیمی، زکات قبایل خود را به مدینه آوردند.[۲] مسلمانان ثابت‌قدم، توانستند حرکت قیس بن مکشوح مرادی را ناکام کنند و برخی از تجمعات مرتدها را در تهامه، سراة و نجران پراکنده سازند. نامه‌نگاری ابوبکر رضی الله عنه و نفوذ به قبایل مرتد، پیامدهای زیر را دربرداشت:

۱ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه توانست از این طریق، استراتژیش را در فراخوان عمومی بر ضد مرتدان و تقویت بنیه‌ی دفاعی و تهاجمی لشکر اسلام تحقق بخشد و وقت مورد نیاز برای این منظور را به دست آورد تا با امکانات و توانایی بیش‌تری به جنگ با مرتدها برود و به لشکر اسلامی، نظم و سامان کافی ببخشد.

۲ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق نامه‌نگاری، به بازپروری ایمانی مسلمانان ثابت‌قدم پرداخت و آنان را برای رویارویی با مرتدها به گونه‌ای آماده کرد که برخی از ایشان (مانند عدی بن حاتم رضی الله عنه در فتح عراق) در مقام فرماندهی فتوحات اسلامی قرار گرفتند.

۳ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق ارتباط با مسلمانان ثابت‌قدم درمیان قبایل مرتد، موفق شد در برخی از مناطق، لشکرگاه‌هایی از نیروهای مسلمان ایجاد کند که با رسیدن سپاهیان اسلام، به آن‌جا مایه‌ی قوت لشکر اسلام شدند.

۴ـ در فرصتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با قبایل مختلف ارتباط داشت، موفق شد در پاره‌ای از محدوده‌های جغرافیایی مانند جنوب شبه‌جزیره‌ی عرب، جریان ارتداد را متوقف کند.

گام بعدی برای مبارزه با مرتدها، گسیل لشکرهای منظم به مناطق از دین برگشته بود. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از چهل روز یا دو ماه از جهاد بازگشت و پس از رسیدن این لشکر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با مرتدان، رو به ذی‌قصه نهاد. صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که فرد دیگری را به فرماندهی لشکر بگمارد و خودش به مدینه بازگردد و به اداره‌ی امور مسلمانان بپردازد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه شمشیر به

۱- دراسات فی عهد النبوة، ۳۱۹

۲- دراسات فی عهد النبوة، ۳۱۹؛ نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص۱۰

دست گرفت و سوار بر اسب، روی به ذی‌قصه نهاد. علی بن ابی‌طالب افسار اسب ابوبکر را گرفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا روز احد فرمودند:[1]: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت، منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام، نظام و سامانی نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر به پیشنهاد علی به مدینه بازگشت.[2] ابوبکر صدیق یازده پرچم برای قشون اسلامی بست و برای هر لشکری، یک فرمانده تعیین کرد.[3] وی به فرماندهان لشکرها دستور داد تا در مسیر حرکت خود، دیگر مسلمانان را نیز به خروج در راه خدا فرا خوانند. این لشکرها عبارتند از:

۱ـ لشکر خالد بن ولید که به سوی بنی‌اسد، بنی‌تمیم و سپس به یمامه اعزام شد.

۲ـ لشکر عکرمه پسر ابوجهل، به سوی مسیلمه‌ی کذاب (بنی‌حنیفه) و پس از آن عمان، مهره، حضرموت و یمن گسیل شد.

۳ـ لشکر شرحبیل بن حسنه به دنبال عکرمه به یمامه گسیل شد و مأموریت یافت تا به حضرموت نیز برود.

۴ـ لشکر طریفه بن حاجز به سوی بنی‌سلیم از هوازن فرستاده شد.

۵ ـ لشکر عمرو بن عاص به قضاعه گسیل شد.

۶ ـ جیش خالد بن سعید بن عاص به اطراف شام اعزام شد.

۷ـ لشکر علاء بن حضرمی رهسپار بحرین شد.

۸ ـ لشکر حذیفه بن محصن غلفانی به سوی عمان گسیل شد.

۹ـ لشکر عرفجه بن هرثمه به مهره اعزام شد.

۱۰ـ لشکر مهاجر بن ابی‌امیه به یمن (صنعاء و سپس حضرموت) فرستاده شد.

۱۱ـ لشکر سوید بن مقرن به تهامه‌ی یمن اعزام شد.

روستای ذی‌قصه، پایگاه گسیل لشکرها به سوی مناطق عملیاتی قرار گرفت. چگونگی برنامه‌ریزی ابوبکر در دسته‌بندی و گسیل لشکرها، بیان‌گر دانش جغرافیایی و خبرگی

۱- منظور علی، فرموده‌ی رسول‌خدا به ابوبکر در جنگ احد است که می‌خواست با پسرش عبدالرحمن که در آن جنگ در صف مشرکان بود، بجنگد؛ اما رسول‌خدا به ابوبکر دستور دادند تا شمشیر در غلاف کند و به جای خود بازگردد.

۲- البداية و النهاية(۳۱۹/۶)

۳- التاريخ الإسلامی (۴۹/۹)

دقیق و بی‌نظیر وی می‌باشد. بازنگاهی به عمل‌کرد ابوبکر صدیقرضی الله عنه در جریان گسیل لشکرها، این نکته را روشن می‌کند که ابوبکررضی الله عنه شناخت جغرافیایی زیادی به شبه‌جزیره‌ی عرب داشته و پستی و بلندی‌ها، پراکندگی جمعیت و راه‌های ارتباطی آن را طوری می‌شناخته است که گویا نقشه‌ی آن سرزمین را پیش روی خود داشته و بر همان مبنا نیز عملیات سرکوبی مرتدها را سامان‌دهی می‌کرده است. بررسی مسیر حرکت لشکرهای اعزامی ابوبکررضی الله عنه و چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با یکدیگر یا جدایی و پراکندگی آن‌ها از هم، نشان می‌دهد که لشکر اسلام دارای پوشش و آرایش نظامی شگفت‌انگیز و بی‌نظیری در تمام نواحی و مناطق شبه‌جزیره بوده و توانایی و قابلیت زیادی برای برقراری ارتباط و ایجاد هماهنگی میان لشکرهای مختلف داشته است. ابوبکررضی الله عنه همواره از موقعیت لشکرها باخبر بود و گزارش تحرکات و اقدامات لشکرها، دقیق و زود به او می‌رسید و بدین‌سان می‌توانست با دریافت اخبار جبهه‌های مختلف، دستورات لازم را صادر کند. ابوبکر صدیقرضی الله عنه همواره از طریق پیک‌های نظامی، از اوضاع و احوال جبهه‌ها باخبر بود. برخی از افرادی که به عنوان پیک نظامی، درمیان لشکرها و مقر فرماندهی در آمد و شد بودند، عبارتند از: ابوخیثمه‌ی نجاری انصاری، سلمه بن سلامه، ابوبرزه‌ی اسلمی و سلمه بن وقش.[1]

لشکریان ابوبکر صدیقرضی الله عنه جنگاور بودند و به همین سبب نیز برخورد نظامی با مرتدان، یکی از مؤثرترین اقدامات حکومت اسلامی برای رویارویی با مرتدها بود. خبرگی فرمانده‌ی کل و سامان‌دهی درست و شایسته‌ی لشکرها از سوی وی، بر توانایی نظامی لشکریان افزود و لشکر ابوبکر صدیقرضی الله عنه را قوی‌ترین نیروی نظامی شبه‌جزیره‌ی عرب کرد. جنگاوری و توان بالای سربازان اسلام در میدان نبرد و جهاد، پیامد حضورشان در جنگ‌ها و غزوه‌های زمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم بود که در مناطق مختلف شبه‌جزیره روی داد.[2] خالد بن ولیدرضی الله عنه که توانایی و خبرگی جنگی بالایی داشت، در جنگ با مرتدها و در فتوحات اسلامی سرآمدترین فرمانده‌ی لشکریان اسلام بود.

دسته‌بندی و تقسیم لشکر اسلام، استراتژی نظامی مهمی بود که بلافاصله پس از ظهور جریان ارتداد و به سبب پراکندگی مناطق از دین برگشته، انجام شد تا هرگونه فرصتی را از قبایل مرتد بگیرد و مانع از آن شود که مرتدها با هم متحد و یک‌جا شوند. به همین خاطر هم، جریان ارتداد در مدت زمان اندکی (چیزی حدود سه ماه) سرکوب شد. ابوبکر

۱- فی التاریخ الإسلامی از شوقی ابوخلیل، ص۲۲۶

۲- من دولة عمر إلی دولة عبدالملک، نوشته‌ی ابراهیم بیضون، ص۲۸

صدیق در حملاتی پیاپی، مرتدها را غافل‌گیر کرد تا هیچ فرصتی برای یک‌پارچگی و اتحاد با هم، بر ضد مسلمانان نیابند. ابوبکر صدیق برای سرکوب مرتدها درنگ نکرد تا آن‌ها، گرد هم نیایند و فتنه و آشوبشان بر ضد مسلمانان، خطرناک و دشوار نگردد؛ ابوبکر هرگونه فرصتی را از مرتدها سلب کرد تا نتوانند سر بر آورند و گزندی به کیان اسلامی برسانند.

ابوبکر صدیق حجم جریان ارتداد و بزرگی ابعاد پرخطرش را دریافت و دانست که اندکی درنگ در رویارویی با مرتدها، به زبانه‌کشیدن آتش زیر خاکستر می‌انجامد و هر تر و خشکی را می‌سوزاند و کیان اسلامی را نابود می‌کند. بدون تردید ابوبکر صدیق سیاست‌دان خبره و نظامی کارآزموده‌ای بود که توانست از عهده‌ی امور برآید و با برنامه‌ریزی درست و شایسته‌اش، مشکلاتی آن‌چنانی را حل و فصل کند. ابوبکر با برافراشتن پرچم جهاد، بیرق توحید را به اهتزاز در آورد تا بانگ توحید و خداپرستی از ژرفای دل‌های آکنده از ایمان و عظمت پروردگار، بر زبان‌هایی جاری گردد که همواره به ذکر و نام خدا جنبیده است. خدای متعال، دعاهای خالصانه‌ی ابوبکر و سربازان اسلام را لبیک گفت و نصرت و یاریش را بر آنان فرو فرستاد و دین و شریعتش را غالب و پیروز کرد تا در زمانی اندک و کم‌تر از چند ماه، تمام شبه‌جزیره‌ی عرب در برابر اسلام گردن نهند.[1]

ابوبکر صدیق پیش از آن‌که با مرتدها بجنگد، نامه‌ای به تمام قبایل مرتد فرستاد و آنان را به اسلام فرا خواند تا دوباره به اسلام بازگردند و آن را ناب و بی‌آلایش، در زندگی خود بکار گیرند. وی، مرتدان را از عاقبت و فرجام بد ارتداد در دنیا و آخرت برحذر داشت و آنان را از پایان راهی که در پیش گرفته بودند، به شدت ترساند. چراکه مرتدها، بر رویه‌ی باطل خود سرسختی می‌کردند و انحراف و کج‌رویشان به حدی شدید بود که بیم و تهدید شدیدی را می‌طلبید تا شاید سرکردگان قبایل مرتد را به خود آورد و پیروی کورکورانه را از اذهان توده‌ی مردم بزداید و آنان را متوجه و آگاه کند که نباید کورکورانه از رییسان خود فرمان پذیرند.[2]

۱- التاریخ الإسلامی (۵۱/۹)

۲- التاریخ الإسلامی (۵۵/۹)

متن نامه‌ی ابوبکر صدیقﷺ به مرتدها

ابوبکر صدیقﷺ پس از برنامه‌ریزی دقیق و آمادگی کامل لشکریان اسلام، برای اتمام حجت و فراخوان دوباره‌ی مرتدها به اسلام، نامه‌ای به عموم مردم اعم از کسانی که هم‌چنان بر اسلام مانده بودند و مرتدان و از دین برگشته‌ها نوشت و پیش از گسیل لشکرها، افرادی را به میان قبایل مختلف فرستاد تا نامه‌اش را در میان عموم مردم بخوانند؛ او، از مردم خواست تا مضمون نامه‌اش را به اطلاع دیگران نیز برسانند. ابوبکر صدیقﷺ در نامه‌اش روی سخن را به همه کرد و همگان را اعم از آنان که بر اسلامشان ماندگار ماندند و کسانی که از اسلام برگشتند، مخاطب قرار داد. متن نامه‌ی ابوبکر صدیقﷺ از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

ــ از ابوبکر، خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ به همه‌ی کسانی که این نامه، به آن‌ها می‌رسد؛ چه آنان که بر اسلام پایداری کرده‌اند و چه آنان که از دین برگشته‌اند.

سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش گرفت و پس از هدایت و ره‌یابی، به گمراهی و کوردلی بازنگشت. من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگاری که خدایی غیر از او نیست، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست و محمد ﷺ بنده و پیام‌آور او است و به آن‌چه آورده، اقرار می‌کنم و منکرانش را سزاوار تکفیر و جهاد می‌دانم. اما بعد: خدای متعال، محمد ﷺ را به‌حق و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌گری به سوی آفریده‌هایش فرستاد تا چون چراغی تابان به فرمان خدا، راه سعادت را به آنان بنمایاند و افراد عاقل و زنده‌دل را بیم دهد و حجت، بر کافران تمام شود و عذاب الهی بر آنان، قطعی گردد. خدای متعال، کسانی را که دعوتش را پذیرفتند، به راه راست هدایت کرد و رسول ﷺ به فرمان پروردگار، با کسانی که از او روی گرداندند، پیکار کرد تا آن‌که خواه و ناخواه اسلام را پذیرفتند. خدای متعال، پیامبرش را در حالی از ما گرفت که فرمان خدا را اجرا نمود، برای امتش خیرخواهی کرد و مسؤولیتش را به انجام رساند. خدای متعال، در کتابی که فرو فرستاده، رحلت محمد ﷺ را برای خود ایشان و تمام مسلمانان، بیان کرده و فرموده است: ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ﴾[1] هم‌چنین

۱- زمر – آیه‌ی ۳۰؛ یعنی: «(ای محمد! هیچ کسی ازواقعه‌ی مرگ، مستثنی نیست و) تو هم می‌میری و آنان نیز می‌میرند.»

فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤﴾[1] خدای متعال فرموده است: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾[2] بنابراین کسی که محمد ﷺ را عبادت می‌کرده، بداند که محمد ﷺ وفات کرده و هر کس، خدای یگانه و بی‌همتا را می‌پرستیده، بداند که خدای متعال، مراقب او است؛ او، زنده‌ی پاینده است و هرگز نمی‌میرد؛ چرت و خواب، او را نمی‌گیرد و او، حافظ و نگهبان دین خود می‌باشد و دشمنش را جزا و کیفر می‌دهد. من، شما را به ترس از خدا و تقواپیشگی سفارش می‌کنم؛ شما را وصیت می‌کنم به این‌که نصیب و بهره‌ی خود را از خدا و آن‌چه پیامبران آورده‌اند، بگیرید و هدایت و رهنمودهای الهی را پیشه سازید و به دین خدا چنگ بزنید و بدانید که هر کس را که خدا، راه ننماید، گمراه است و هر آن کس را که خدای متعال، عافیت ندهد، در بلا افتاده و کسی را که خدا یاری نرساند، خوار و زبون است؛ هر که را خدا هدایت کند، ره‌یافته و هدایت‌شده است و کسی را که خدا گمراه کند، ره‌گم‌کرده‌ای است که خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا ١٧﴾[3] هیچ یک از اعمال شخص گمراه در دنیا تا زمانی که به یگانگی خدا اقرار نکند، پذیرفته نمی‌شود و در آخرت نیز هیچ عذر و بهانه‌ای از او قبول نمی‌گردد. به من خبر رسیده که برخی از شما پس از پذیرش اسلام و عمل به تکالیف آن، از روی غرور و غفلت و ندانستن حکم خدا، دعوت شیطان را پاسخ گفته و از این دین روی گردانده‌اند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قُلۡنَا

۱- انبیاء – آیه‌ی۳۴؛ یعنی: «ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید و همیشگی نگذاشتیم؛ (بلکه هر کسی می‌میرد) پس اگر تو بمیری، آیا ایشان (یعنی کسانی که مرگت را پایان کار اسلام می‌دانند) جاودانه می‌مانند؟!»

۲- آل‌عمران – آیه‌ی۱۴۴؛ یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او نیز پیامبرانی بوده و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب برگردد (و کافر شود) هرگز کوچک‌ترین زیانی به خدا نمی‌رساند و خداوند، به سپاس‌گزاران پادش خواهد داد.»

۳- کهف – آیه‌ی۱۷؛ یعنی: «...هر کس را که خداوند، راهنمایی کند، ره‌یاب واقعی او است و هر که را گمراه نماید، هرگز دوست و رهنمایی برایش نخواهی یافت.»

لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ﴾[1]

همچنین می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦ ﴾[2]

من، فلانی را به همراه لشکری از مهاجرین و انصار و کسانی که به خوبی از ایشان پیروی می‌کنند، به سوی شما فرستاده و دستورش داده‌ام که با کسی پیکار نکند و کسی را نکشد مگر این‌که نخست او را به سوی خدا فرا بخواند؛ هر کس که دعوتش را بپذیرد و به یگانگی خدا اقرار کند و از کفر دست بردارد و عمل صالح و شایسته انجام دهد، از او بپذیرد و دستور داده‌ام با هر کس که سر بتابد و سرپیچی کند، جنگ نماید و بر چنین کسانی که دست یابد، کسی را نگذارد و او را بکشد و در آتش بسوزاند. دستور داده‌ام زنان و کودکان را اسیر کند و از هیچ کس جز اسلام نپذیرد. بنابراین هر کس از او پیروی کند، برای خودش خوب است و هر آن کس که دعوتش را نپذیرد، نمی‌تواند از سرزمین خدا بگریزد یا رشته‌ی کار از دست خدا بدَر کند و به او ضرری برساند. من، به فرستاده‌ام فرمان داده‌ام نامه‌ی مرا در تمام مجامع شما بخواند؛ نشانه‌ی مسلمانی، اذان است؛ لذا اگر کسانی اذان گفتند، دست از ایشان بدارید و اگر اذان نگفتند، در حمله به آن‌ها شتاب کنید و اگر اذان گفتند، از وظایف و تکالیف شرعیشان بپرسید که آیا عمل می‌کنند یا نه؟ اگر از انجام وظایف شرعی امتناع کردند، بدون درنگ بر آنان بتازید و اگر پذیرفتند، از آنان پذیرفته گردد».[3]

نامه‌ی ابوبکر صدیق‌ﷺ بر دو محور استوار بود:

۱- کهف – آیه‌ی ۵۰؛ یعنی: «(آغاز آفرینش انسان را به یاد آورید) آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه‌ی آن‌ها به جز ابلیس سجده کردند که او، از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندانش را با وجودی که دشمن شما هستند، به جای من دوست خود می‌گیرید؟! چه عوض و جایگزین بدی برای ستمکاران است!»

۲- فاطر – آیه‌ی۶؛ یعنی: «بی‌گمان شیطان، دشمن شما است؛ پس شما هم او را دشمن بدانید (و از وسوسه‌هایش پیروی نکنید.) او، پیروان خود را به این فرا می‌خواند که از اهل آتش سوزان جهنم شوند.»

۳- تاریخ طبری (۶۹/۴تا۷۱)

۱ـ دعوت و فراخوان مرتدان به رجوع دوباره به اسلام.
۲ـ بیان عاقبت ارتداد و فرجام کسانی که بر آن سرسختی کنند.[۱]

در نامه‌ی ابوبکر صدیق‌ﷺ بر موارد زیر تأکید شده است:

الف) نامه، متوجه همگان است تا همه، دعوت حق را بشنوند.

ب) خدای متعال، محمد مصطفی‌ﷺ را به حق مبعوث نموده است؛ بنابراین کسی که به پیامبری محمدﷺ اقرار کند، مؤمن است و منکرش، کافر می‌باشد و با او پیکار می‌شود.

ج) محمد مصطفی‌ﷺ چون دیگر افراد بشر از این دنیا می‌رود و تقدیر الهی در مورد وفات آن حضرتﷺ حق است؛ لذا مؤمن، عبادت‌گزار محمدﷺ نیست و تنها خدای یگانه و پاینده‌ای را می‌پرستد که هرگز نمی‌میرد. این روشن‌گری ابوبکر صدیق‌ﷺ هیچ عذر و بهانه‌ای برای مرتدها، به‌جا نگذاشت.[۲]

د) ارتداد، زاده‌ی عدم شناخت درست و اصولی اسلام و پذیرش دعوت شیطان است. پذیرش دعوت شیطان، به معنای دوستی با کسی است که دشمن انسان می‌باشد و این، ستمی است بزرگ در حق خود که انسان با پیروی از شیطان راه جهنم را در پیش بگیرد.

هـ) در جنگ با مرتدان، برگزیده‌ترین مسلمانان اعم از مهاجرین و انصار و تابعین حضور داشته‌اند تا دین اسلام را در برابر خفت‌گریِ از دین برگشته‌ها حفاظت کنند.

و) کسی که دست از ضلالت و گمراهی و جنگ با مسلمانان بکشد و دوباره به اسلام بازگردد و به تکالیف و وظایف دینیش عمل نماید، فردی از جامعه‌ی اسلامی است که تمام حقوق و وظایف مسلمانان متوجهش می‌گردد.

ی) هر آن کس که بر ضلالت و ارتداد، سرسختی ورزد و از پیوستن به صف مسلمانان امتناع کند، راه ستیزه‌گری با اسلام را در پیش گرفته و باید کشته و سوزانده شود و زنان و فرزندانش اسیر گردند؛ چنین شخصی، نمی‌تواند از عذاب الهی بگریزد که به هر جا فرار کند، در ملک و سرزمین خدا است.

ث) اذان، نشان مسلمانی است و وجه تمایز مرتدان از مسلمانان؛ لذا ابوبکر صدیق‌ﷺ دستور می‌دهد تا مجاهدان، دست از آنان‌که اذان می‌گویند، بدارند و بی‌درنگ بر آنان بتازند که اذان نمی‌گویند.[۳] ابوبکر صدیق‌ﷺ در نامه‌ی یک‌سانی که به فرماندهان لشکری و

۱- الدور السیاسی للصفوة فی صدر الإسلام، ص۲۶۲
۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص۲۹۰
۳- حركة الردة، ص۱۷۶

سربازان فرستاد، بر رعایت قوانین و ضوابط نامه‌ی پیشین تأکید کرد. متن نامه‌ی ایشان چنین بود: «...این، فرمان ابوبکر، خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ برای فلانی است که او را همراه دیگران به جنگ مرتدین می‌فرستد و دستورش می‌دهد تا آن‌جا که می‌تواند نهان و آشکارا از خدا بترسد و در دین خدا تلاش و جدیت داشته باشد و با آنان که دعوت حق را نپذیرفته و با روی‌گردانی از دین خدا به فریب شیطان فریفته گشته‌اند، جهاد و پیکار نماید و پیش از جنگ، آنان را به دین خدا فرابخواند؛ پس اگر پذیرفتند، دست از ایشان بدارد و اگر سرتافتند، از هر سو بر آنان بتازد تا تسلیم شوند و حق را بپذیرند؛ وانگهی آنان را از حقوق و وظایفشان آگاه سازد و آن‌چه را بر عهده‌ی آن‌ها است، از آنان بگیرد و آن‌چه را حق آنان است، به آنان بپردازد. البته به آنان فرصت بیهوده ندهد و مسلمانان را از جنگ با آن‌ها باز ندارد؛ هر کس فرمان خدا را بپذیرد و بر آن اقرار نماید، از او قبول کند و او را در انجام کارهای نیک و پسندیده یاری رساند؛ با کسانی باید جنگ کند که پس از اقرار به آن‌چه از سوی خدا آمده، کفر ورزیده‌اند و هر کس، دعوت را پذیرفت، دیگر در پی او نباشید (که آیا از دل ایمان آورده است یا نه؟) چراکه تنها خدای متعال از درون او آگاه است و او را بدان محاسبه می‌کند. با هر کس که دعوت حق را نپذیرد، پیکار نماید و او را بکشد؛ از کسی چیزی جز اسلام را نپذیرد و از کسی که دعوتش را پاسخ گوید، قبول کند و احکام دین را به او آموزش دهد؛ با سرکشان بجنگد و چون خدای متعال، او را بر آنان پیروز گرداند، آن‌ها را به سلاح یا آتش بکشد و غنایم را تقسیم کند مگر خمس آن را که باید به نزد ما بفرستد. یاران و هم‌رزمانش را از شتاب‌زدگی و تبه‌کاری باز دارد و درمیان سپاهیان، افراد ناشناس را وارد نکند که مبادا جاسوس باشند و خطری از سوی آن‌ها متوجه مسلمانان شود. پیوسته جویای حال مسلمانان باشد و در حرکت و توقف با آنان مدارا نماید و برخی را جلوتر از دیگران نفرستد و با مسلمانان، منش و گفتار نیک در پیش بگیرد.»[۱]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌ی یک‌سانی که به تمام امرا و فرماندهان نوشت، آنان را در جنگ با مرتدان به رعایت پاره‌ای از امور فرمان داد و صریح و بدون هیچ ابهامی دستور داد تا پیش از پیکار، مرتدها را به اسلام دعوت دهند و از جنگ با آنان که دعوت حق را می‌پذیرند، خودداری کنند و بر اصلاح بندگان از دین برگشته، حرص و اشتیاق وافر داشته باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهان لشکری را دستور داد تا پس از پذیرش دعوت حق از سوی مرتدها، با رویکرد دیگری غیر از جنگ با آنان برخورد کنند و به جای پیکار با آن‌ها،

۱- تاریخ طبری (۷۱/۴و۷۲)

آموزه‌های دینی را به آنان آموزش دهند و حقوق و وظایف دینیشان را برای آن‌ها روشن کنند. البته فرمان ابوبکر س دربارەی عدم درنگ مجاهدان صریح بود و به آنان دستور داد تا در پیکار با مرتدها تأخیر نکنند و پیش از پیروزی و غلبه بر آنان، دست از جنگ نکشند.

ابوبکر صدیقس به سپاهیان اسلام دستور داد تا دعوت را سرلوحه‌ی جهاد و پیکار خود قرار دهند و به محض پذیرش دعوت از سوی دشمن، دست از پیکار بکشند؛ چراکه هدف نهایی از جنگ با مرتدان، فراخوان آن‌ها به دینی است که از آن بیرون شده‌اند. ابوبکر صدیقس این فرمان را برای امیران لشکری صادر کرد و از لشکریان خواست تا اساس پیکارشان را بر مبنای دعوتی قرار دهند که هدفی واحد و یک‌سان با جهاد دارد که همان دفاع و پشتیبانی از اسلام می‌باشد.[1]

ابوبکر صدیقس هنر فرماندهی را از رسول‌خدا ص فراگرفت و در راهبری امت به آن حضرت ص اقتدا کرد. پیروزی هر پیشوا و فرماندهی، به میزان موفقیتش درمیان سربازانش بستگی دارد و ابوبکر صدیقس بهترین سرباز رسول‌خدا ص بود؛ دوستیش با آن حضرت ص بر اساس اخلاص قرار داشت و همواره می‌کوشید تا فرموده‌هایش را کاملاً اجرا کند و به همین خاطر نیز در تمام جنگ‌ها با رسول‌خدا ص شرکت کرد و از هیچ جان‌فشانی و مجاهدتی دریغ نکرد. می‌توان باریک‌بینی و دوراندیشی ابوبکر صدیقس را در سفارش‌هایش به امیران لشکری و بلکه برنامه‌ریزیش در رویارویی با دشمنان اسلام به وضوح دید.[2] نکات زیر در نخستین سفارش ابوبکر صدیقس به امیران و فرماندهان لشکری قابل لحاظ است:

۱ـ تأکید بر لزوم تقواپیشگی و ترس از خدا در نهان و آشکار. قطعاً تأکید بر تقوا، سیاست پخته و بجایی بود که سبب می‌شد تا مدد و نصرت الهی، به یاری و همراهی مجاهدان بیاید. چراکه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ (نحل:۱۲۸)

یعنی: «همانا خدا، با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و با آنان که نیکوکارند.»

۱- الدور السیاسی للصفوة، ص۲۶۳

۲- حرکة الردة، ص۱۷۹

۲ـ تأکید بر جدیت و تلاش مخلصانه در راه خدا که از صفات و ویژگی‌های بارز بندگانی است که مورد نصرت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرند[۱]: ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٦٩﴾ (عنکبوت:۶۹)

یعنی: «کسانی که در راه ما مجاهده و جهاد می‌کنند، آنان را به راه‌های خود راهنمایی می‌کنیم و قطعاً خداوند، با نیکوکاران است.»

۳ـ تنها چیزی که از مرتدها پذیرفته می‌شود، این است که دوباره به اسلام بازگردند و چون در مسایل عقیدتی، جای تساهل و آسان‌گیری نیست، عدم پذیرش دعوت، با مرگ برابر است.

۴ـ تقسیم غنایم جنگی با رعایت حقوق بیت‌المال که همان خمس می‌باشد.

۵ـ برحذرداشتن سپاهیان از شتاب‌زدگی در رویارویی با دشمنان تا در معرض شکست و نابودی قرار نگیرند.

۶ـ برحذرداشتن فرماندهان از این‌که هیچ بیگانه و ناشناخته‌ای را در سپاه اسلام راه ندهند که مبادا جاسوس باشد.

۷ـ دستور دادن فرماندهان به این‌که در حرکت و توقف، جویای حال سپاهیان باشند و برخی را جلوتر از بعضی دیگر نفرستند.

۸ـ دستور دادن امیران به این‌که منش و گفتار خوبی با سپاهیانشان در پیش بگیرند.[۲]

استراتژی عمومی ابوبکر صدیقؓ برای فرماندهی لشکرها در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱ـ همکاری و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرهای مختلف به گونه‌ای بود که با وجود استقلال فرماندهی لشکرها و دوری مناطق عملیاتی هر یک از لشکرها از یکدیگر، فعالیت تمام آن‌ها تحت یک فرماندهی کل قرار گرفته بود و خلیفه در مدینه، جریان پیکار و نبرد مسلمانان را فرماندهی می‌کرد؛ علاوه بر این، چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با هم و یا جدایی و پراکندگی آن‌ها از هم به عنوان یک استراتژی نظامی و عملیاتی، بیان‌گر پیوستگی و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرها با یکدیگر می‌باشد.

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۹۱

۲- حرکة الردة، ص۱۷۹

۲ـ ابوبکر صدیقرضی الله عنه برای حفظ مدینه‌ی منوره ـ مرکز خلافت ـ نیروی ویژه‌ای را بکار گرفت و در این‌باره با بزرگان صحابه نیز مشورت و رایزنی کرد و از آنان خواست تا او را در سیاست‌های راهبردی خلیفه در جریان جنگ و اداره‌ی امور راهنمایی کنند.

۳ـ ابوبکر صدیقرضی الله عنه از مسلمانانی که درمیان قبایل مرتد بودند، کار گرفت. او، برای بکارگیری مسلمانان تمام قبایل در رویارویی با جریان ارتداد از یک‌سو به فرماندهان لشکری دستور داد تا در مسیر حرکتشان به سوی مناطق عملیاتی، مسلمانان قبایل مختلف را همراه خود کنند و از دیگر سو فرمان داد که برخی از این مسلمانان، به عنوان نیروهای پشتیبانی، در مناطق خود بمانند و از مناطق تحت کنترل خود، در برابر حملات احتمالی مرتدها، دفاع کنند.

۴ـ ابوبکر صدیقرضی الله عنه برای عملیاتی کردن برنامه‌های جهادی خود بر ضد مرتدها، حیله‌های جنگی و غافل‌گیرانه‌ای در پیش گرفت؛ ابوبکر صدیقرضی الله عنه در گسیل لشکرها با حفظ اسرار و برنامه‌های نظامی خود به‌گونه‌ای هشیارانه و محتاط عمل می‌کرد که مقصد لشکرها، همواره پوشیده بود و سبب می‌شد تا دشمن غافل‌گیر شود.[1] چگونگی فرماندهی ابوبکر صدیقرضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، بیان‌گر دانش و پختگی سیاسی ابوبکررضی الله عنه و تجربه‌ی عملی و کارآزمودگی آن بزرگوار می‌باشد که نصرت و یاری خداوند متعال را به همراه داشت.

ماجرای اسود عنسی و فرجام کار او

نام اسود عنسی، عبهله بن کعب بن غوث است و کنیه‌اش، ذی‌خمار.[2] اسود عنسی، کاهن بود و مدعی دانستن غیب؛ وی در سخنوری نیز توان زیادی داشت و همین، باعث شده بود تا کاهنی حیله‌گر و تردست گردد و با حقه‌گری و شعبده‌بازی، مردم را بفریبد و قلوبشان را دربند و شکار کند. او برای اثرگذاری در مردم از مال و ثروت نیز به عنوان ابزار فریب‌دهنده،

۱- الأبعاد لمفهوم الأمن فی الإسلام، از مصطفی محمود منجود، ص۱۶۹

۲- الکامل فی التاریخ (۱۷/۲)؛ خمار، به معنای عمامه است و اسود را از آن جهت ذی‌خمار نامیده‌اند که همیشه عمامه‌ای بر سر داشته است. در صفحه‌ی ۳۶۴ کتاب عصر الخلافة الراشدة، دو دلیل در مورد سبب معروف شدن عبهله بن کعب به اسود آمده است: ❊اسود به معنای سیاه می‌باشد و از آن‌جا که عبهله (اسود عنسی)، سیه‌چهره بوده، به اسود نام‌گذاری شده است. ❊اسود به معنای شیر است و چون عبهله، تنومند و قوی بوده، به این اسم نامیده شده است.

استفاده می‌کرد.[۱] اسود عنسی هم‌زمان با بازگشت رسول‌خدا ﷺ از سفر حج و انتشار خبر بیماری آن حضرت ﷺ مرتد و مدعی پیامبری شد. او، مانند مسیلمه‌ی کذاب که خودش را (رحمان یمامه) نامیده بود، نام (رحمان یمن) را بر خود نهاد.[۲] اسود عنسی، بی‌آن‌که پیامبری محمد مصطفی ﷺ را انکار کند، مدعی پیامبری شد و ادعا کرد دو فرشته به نام‌های سحیق و شقیق یا شریق بر او وحی می‌آورند.[۳] اسود، پیش از آن‌که ادعای پیامبری کند، کسانی را که مناسب پذیرش چنین ادعایی می‌دانست، دور و برش جمع کرد تا پس از زمینه‌سازی، ناگهانی و آشکارا در میان مردم مدعی پیغمبری شود.[۴] نخستین کسانی که از اسود عنسی پیروی کردند، افراد طایفه‌اش (عنس) بودند؛[۵] مکاتباتی میان او و سران قبیله‌ی (مذحج) صورت گرفت که در پی آن، برخی از مردمان و بزرگان این قبیله به سبب ریاست‌طلبی و زیاده‌خواهی، دعوت و بلکه ادعای دروغین اسود را پذیرفتند. تعصب‌های قومی و قبیله‌ای نیز در پیشرفت اهداف اسود نقش زیادی داشت؛ چراکه اسود از طایفه‌ی (عنس) بود و عنس نیز شاخه‌ای از قبیله‌ی (مذحج) به شمار می‌رفت. بنی‌حارث بن کعب که نجرانی بودند و از روی میل و رغبت مسلمان نشده بودند، از اسود دعوت کردند تا به میان آن‌ها برود؛ اسود، دعوت بنی‌حارث را پذیرفت و در پی آن بنی‌حارث مرتد شدند. مردمان دیگری نیز،او را همراهی کردند. وی مدتی در نجران ماند و پس از آن‌که عمرو بن معدیکرب زبیدی و قیس بن مکشوح مرادی به او پیوستند، قوت گرفت و توانست فروه بن مسیک مرادی و عمرو بن حزم نجرانی را وادار به عقب‌نشینی کند. وی، پس از تسلط کامل بر نجران، قصد سیطره بر صنعاء را نمود و با ششصد یا هفتصد سوارکار که بیشترشان از بنی‌حارث بن کعب و عنس بودند، به سوی صنعاء حرکت کرد.[۶] در آن زمان امیر و والی صنعاء، شهر بن باذان فارسی بود که به همراه پدرش مسلمان شده بود. اسود در منطقه‌ای بیرون از صنعاء به نام (شعوب) با اهل صنعاء درگیر شد که در جریان جنگ شدیدی که در آن منطقه درگرفت، شهر بن باذان کشته شد و مردم صنعاء در برابر اسود شکست خوردند. اسود، وارد صنعاء شد و با گذشت

۱- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص۳۶۴

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۵۶

۳- البدء و التاریخ (۱۵۴/۵)

۴- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۵۷

۵- فتوح البلدان از بلاذری (۱۲۵/۱)

۶- نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص۱۵۱و۱۵۲

بیست و پنج روز از آغاز ظهورش، به کاخ (غمدان) رفت.[1] اسود، مسلمانان را شدیداً شکنجه می‌کرد. به طور مثال مسلمانی به نام نعمان را گرفت و اعضای بدنش را یکی‌یکی برید.[2] به همین سبب نیز بسیاری از مسلمانان مناطق تحت اشغالش، به ظاهر، او را پذیرفتند.[3] مسلمانانی که در محدوده‌ی حکومتی اسود قرار نداشتند، برای رویارویی با اسود عنسی گرد هم آمدند. فروه بن مسیک مرادی پس از شکست از اسود به مکانی به نام (احسیه)[4] رفته بود و برخی از مسلمانان به او پیوستند. فروه، ماجرای اسود عنسی را برای رسول‌خدا ﷺ مکاتبه کرد. ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل رضی الله عنهما نیز به حضرموت رفتند تا در کنار (سکاسک و سکون) از اسود در امان بمانند.[5] رسول‌خدا ﷺ نامه‌ای به مسلمانان ثابت‌قدم نوشتند و آنان را به فروخواباندن فتنه‌ی اسود فراخواندند و به آنان دستور دادند تا از طریق جنگ یا کشتن اسود، کارش را یک‌سره کنند. رسول‌خدا ﷺ پیک‌ها و نامه‌های خود را به سوی بزرگان (حمیر) و (همدان) فرستادند و به آنان فرمان دادند تا با یک‌پارچگی و هم‌یاری یکدیگر، (ابناء) را بر ضد اسود عنسی یاری رسانند.[6] ایشان، (وبر بن یخنس) را به سوی (فیروز دیلمی، جشیمش دیلمی و داذویه‌ی اصطخری) فرستادند و (جریر بجلی) را به سوی (ذی‌کلاع و ذی‌ظلیم) که حمیری بودند. (اقرع بن عبدالله حمیری) نیز به سوی (ذی‌زود و ذی‌مران) که همدانی بودند، گسیل شد. رسول‌خدا ﷺ با اعراب نجران و دیگر کسانی که در آن‌جا اقامت داشتند، مکاتبه نمودند.[7] (حارث بن عبدالله جهنی رضی الله عنه) نیز پیش از وفات رسول‌خدا ﷺ به یمن اعزام شد که پس از رسیدن به یمن، آن حضرت ﷺ رحلت نمودند.[8] در منابع و مراجع تاریخی نیامده است که مقصد حارث بن عبدالله رضی الله عنه کجا بوده است؛ اما از آن‌جا که معاذ بن جبل رضی الله عنه نامه‌ای از رسول‌خدا ﷺ دریافت کرده که برای سرکوبی جریان اسود عنسی مردانی را بسیج کند، چنین برمی‌آید که حارث رضی الله عنه به نزد معاذ بن جبل رضی الله عنه فرستاده شده است.[9]

۱- البدء و التاریخ (۲۲۹/۵)

۲- طبقات ابن‌سعد (۵۳۵/۵)

۳- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۵۸

۴- احسیه، نام مکانی در یمن است. نگاه کنید به: معجم البلدان (۱۱۲/۱)

۵- تاریخ طبری (۴۹/۴)

۶- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۱

۷- تاریخ طبری (۵۲/۴)

۸- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۱

۹- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۲

ابوموسی اشعری رضی الله عنه و طاهر بن ابی‌هاله نیز نامه‌ای از رسول‌خدا ﷺ دریافت کردند که به جنگ و کشتن اسود، مأموریت یافته بودند.[1] بزرگان (حمیر) و (همدان) با (ابناء) مکاتبه کردند و وعده دادند که با آنان برای رویارویی و جنگ با اسود همکاری می‌کنند. در همان زمان اهل نجران نیز در مکانی جمع شدند تا راه‌کار رویارویی و جنگ با اسود را بررسی کنند.[2] نامه‌هایی، به‌طور متوالی و پیاپی میان (حمیری‌ها) و (همدانی‌ها) و بین معاذ بن جبل رضی الله عنه و برخی از بزرگان یمن رد و بدل شد. البته احتمالاً مکاتباتی میان (ابناء) و (فروه بن مسیک) نیز صورت گرفته است؛ چراکه فروه بن مسیک نیز نقش مهمی در قتل اسود عنسی داشته است.[3] به هر حال باید دانست که (عامر بن شهر همدانی) نخستین کسی بوده که به اسود عنسی حمله کرده است.

بدین‌سان نیروهای اسلامی در یمن برای از بین بردن اسود عنسی، قوت گرفتند؛ البته از مجموع روایات چنین معلوم می‌شود که مسلمانان به این نتیجه رسیدند که برای از بین بردن این جریان، بهترین راه، آن است که شخص اسود را بکشند؛ زیرا آن‌ها، می‌دانستند که با کشته شدن اسود، نظم و سیستم پیروانش به هم می‌پاشد و غلبه بر آنان آسان می‌شود. به همین سبب نیز مسلمانان توافق کردند تا بنا بر پیشنهاد (ابناء) هیچ اقدامی نکنند و بگذارند تا خود ابناء از درون، دست به کار شوند و زمینه‌ی نابودی اسود را فراهم آورند.

فیروز و داذویه، توانستند قیس بن مکشوح مرادی را که از فرماندهان لشکری اسود عنسی بود، با خود همراه کنند تا کار اسود را یک‌سره نمایند. قیس بن مکشوح، همواره در هراس بود که از اسود عنسی به او آسیبی برسد و همین، سبب شد تا با فیروز و داذویه، برای کشتن اسود همکاری کند.[4] آنان، برای اجرای نقشه‌ی خود، همسر اسود عنسی را که نامش آزاد بود، با خود همراه کردند. آزاد، دخترعموی فیروز بود و همسر شهر بن باذان؛ اما اسود عنسی، شهر بن باذان را کشت و همسرش آزاد را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد که زنی مسلمان بود، همواره در این اندیشه به سر می‌برد که خودش را از چنگال دروغ‌گوی یمن برهاند و بدین‌سان به فیروز و داذویه وعده داد که در کشتن اسود با آنان همکاری می‌کند تا دین و ایمانش را از چنگال آن وحشی برهاند و مقدمات کشتن اسود را در بستر

۱- تاریخ طبری (۵۱/۴)

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۲

۳- مرجع سابق.

۴- نگاه کنید به: الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۲و۲۷۳

خوابش فراهم آورد.[۱] این نقشه، به ثمر رسید و اسود کشته شد؛ سرش را بریدند و درمیان سپاهیانش انداختند؛ ترس و هراس، بر پیروان اسود، چیره شد و آنان را فراری داد.[۲]

همان شب رسول‌خداﷺ از طریق وحی از کشته شدن اسود عنسی خبردار شدند و مژده دادند که: (**قتل العنسی البارحة، قتله رجل مبارک مِن أهل بیت مبارکین**) یعنی: «اسود، کشته شد؛ مردی خجسته از خاندانی فرخنده، او را کشت.» از ایشان پرسیدند که چه کسی اسود را کشت؟ فرمودند: «فیروز، فیروز موفق شد.»[۳]

عملیات کشتن اسود عنسی، عملیات جهادی ویژه‌ای بود که توسط جمعی از صحابه به انجام رسید[۴] و فیروز و داذویه و قیس بن مکشوح، به طور مشترک اداره‌ی امور صنعاء را عهده‌دار شدند تا این‌که معاذ بن جبلؓ به صنعاء رفت و این‌ها توافق کردند که معاذؓ امیرشان باشد. معاذ بن جبلؓ تنها سه روز با آن‌ها نماز گزارد که خبر وفات رسول‌خداﷺ به آنان رسید.[۵] خبر کشته شدن اسود عنسی پس از گسیل لشکر اسامهؓ به ابوبکر صدیقؓ رسید و این خبر، نخستین پیروزی برای ابوبکر صدیقؓ بوده است.[۶]

ابوبکر صدیقؓ فیروز دیلمی را در نامه‌ای به سمت والی یمن گماشت و از قیس بن مکشوح در اداره‌ی یمن کار نگرفت؛ چراکه قیس، از روی تعصب قومی یا ریاست‌طلبی به عنوان یکی از فرماندهان لشکری اسود، مرتد شده بود و عدم بکارگیری کسانی که پیشینه‌ی ارتداد داشتند، یکی از اصول مهم در نگاه ابوبکر صدیقؓ بود.[۷] بار دیگر اوضاع و احوال قیس، دگرگون شد و تصمیم گرفت بزرگان و سران ابناء را بکشد. داذویه به فرمان یا توسط شخص قیس بن مکشوح به قتل رسید. فیروز، از تصمیم قیس آگاه شد و به خویشانش در

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۳

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۳

۳- تاریخ طبری (۵۵/۴)

۴- نگاه کنید به: صور من جهاد الصحابة از دکتر صلاح خالدی، ص۲۱۱ تا ۲۲۸

۵- تاریخ طبری (۵۶/۴)

۶- فتوح البلدان (۱۲۷/۱)؛ قبلاً خواندید که رسول‌خداﷺ از طریق وحی، از کشته شدن اسود عنسی خبر دادند؛ تعارضی میان این روایت و رسیدن خبر کشته شدن اسود در زمان ابوبکرؓ و پس از گسیل لشکر اسامهؓ وجود ندارد. چراکه رسول‌خداﷺ از طریق وحی به صحابه مژده دادند که اسود کشته شده و پس از وفات ایشان نیز، پیک‌هایی از یمن به مدینه رسیدند که حامل خبر کشته شدن اسود عنسی بودند.(مترجم)

۷- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۵

(خولان) پیوست.[۱] غالباً تعصب نژادی، انگیزه‌ی خیزش قیس، بر ضد ابناء بود و بر اساس همین تعصب نژادی کوشید تا رؤسا و بزرگان قبایل عرب را بر ضد ابناء بشوراند و حکم‌رانی ابناء را ننگی بر قبایل عرب برشمارد. قیس، بر این باور بود که باید بزرگان ابناء را کشت و عموم آنان را از یمن بیرون کرد. اما بزرگان قبایل، اعلام بی‌طرفی کردند. قیس که با واکنش منفی رییسان و بزرگان قبایل برای نابودی ابناء مواجه شد، بار دیگر به بازماندگان اسود عنسی روی‌آورد و با پیروان شکست‌خورده‌ی اسود که میان صنعاء و نجران پراکنده شده یا به منطقه‌ی (لحج) گریخته بودند، مکاتبه کرد و از آنان خواست تا برای نابودی ابناء دوباره با هم متحد شوند. به هر حال قیس، پیروان پراکنده‌ی اسود را سامان‌دهی کرد و اهل صنعاء، زمانی متوجه عمق مسأله شدند که توسط پیروان اسود محاصره شده بودند.[۲] فیروز دیلمی پس از رسیدن به خولان، نامه‌ای به ابوبکر صدیقﷺ نوشت و او را از جریان قیس بن مکشوح باخبر کرد. ابوبکر صدیقﷺ نیز همانند رسول‌خداﷺ با بزرگان و سرآمدان قبایل مختلف مکاتبه کرد و در نامه‌هایش به صراحت، اعراب را به یاری ابناء فراخواند: «...ابناء را در مقابل دشمنانشان، یاری رسانید و پیرامون آن‌ها گرد آیید و از فیروز فرمان‌برداری کنید و همراهش برای مبارزه با دشمنان بکوشید که من، او را فرمانده‌ی شما کرده‌ام.»[۳]

ابوبکر صدیقﷺ دو هدف اساسی را در این شیوه‌ی رویارویی با مرتدها دنبال کرد:

۱- این، شیوه‌ی ابوبکرﷺ در براندازی جریان ارتداد و آشوب یمن، استراتژی جنگی شایسته‌ای بود؛ لشکر اسامهﷺ برای انجام مأموریتش به شام گسیل شده و خلیفه منتظر بود تا این لشکر بازگردد و در جبهه‌ی سخت و سنگینی که در اثر ارتداد در یمامه، بحرین، عمان و تمیم شکل گرفته بود، وارد عمل شود. ابوبکرﷺ خوب می‌دانست که نباید لشکر اسلام را در جبهه‌ی مبارزه با مرتدان یمن بکار گیرد؛ چراکه موج ارتداد در یمن خیلی ضعیف‌تر بود و این، امکان برای خلیفه وجود داشت که بتواند از طریق پیک و نامه، جریان ارتداد یمن را با بکارگیری نیروهای مسلمان و بومی آن‌جا کنترل و نابود نماید.

۲- هدف دیگر ابوبکرﷺ از این‌که لشکر اسلام را در یمن وارد عمل نکرد، این بود که مسلمانان ثابت‌قدم را در عرصه‌ی عمل وارد کند و صدق و راستی ایمانشان را محک بزنند و بدین‌سان آنان را در برابر این مسؤولیت قرار دهد که بدانند باید برای حفظ و ماندگاری اسلام

۱- تاریخ طبری (۱۴۰/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۴۰/۴)؛ الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۶۴

۳- تاریخ طبری (۱۴۱/۴)

و گسترش آن در سرزمین خود، عهده‌دار جهاد و جنبش باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این شیوه، راه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پیمود و با آن دسته از مسلمانان و بزرگان قبایل مکاتبه کرد که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفاتشان با آن‌ها تماس گرفته بودند. مسلمانان ثابت‌قدم و بزرگان قبایلی که با آنان مکاتبه شد، خواسته‌ها و دستورات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا کردند.[1] فیروز دیلمی با برخی از قبایل و در رأس آنان با بنی‌عقیل بن ربیعه بن عامر بن صعصعه تماس گرفت و آنان را به کمک ابناء فراخواند. سپس از قبیله‌ی (عک) نیز کمک خواست که البته پیش از او ابوبکر صدیق رضی الله عنه طاهر بن ابی‌هاله و مسروق عکی را که میان عک و اشعری‌ها بودند، به همکاری با ابناء فراخوانده بود. هر یک از این‌ها برابر دستوری که یافته بود، حرکت کرد تا پیش از عملیاتی شدن نقشه‌ی قیس که نابودی و اخراج ابناء از یمن بود، وارد عمل شود. آنان، رو به صنعاء نهادند و موفق شدند ابناء را از خطر قیس که پیروان شکست‌خورده‌ی اسود را پیرامونش جمع کرده بود، نجات دهند؛ در جنگی که میان آن‌ها و قیس درگرفت، قیس مجبور به ترک صنعاء شد و به سوی یاران شکست‌خورده‌ی اسود عنسی که درمیان نجران و صنعاء و لحج پراکنده و سرگردان بودند، گریخت و بار دیگر صنعاء، امن و آرام شد.[2]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیاست سرکوبی جریان ارتداد را از طریق نیروهای داخلی و بومی هر سرزمین دنبال کرد. این سیاست و استراتژی راهبردی ابوبکر رضی الله عنه را تاریخ‌نگارن چنین تعبیر کرده‌اند: سرکوبی مرتدها توسط کسانی که مرتد نشدند و بر اسلام پایداری کردند.[3]

ارتداد تهامه‌ی یمن، بدون مداخله و حضور مستقیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه و البته بر اساس سیاست‌ها و راهنمایی‌های وی، توسط مسلمانانی از خود تهامه از قبیل مسروق عکی که با مرتدهای قبیله‌اش جنگید، سرکوب شد. طاهر بن ابی‌هاله که از سوی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم والی بخشی از تهامه بود، در رأس کسانی قرار داشت که جریان ارتداد را در تهامه متوقف کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکاشه بن ثور دستور داد تا در تهامه مستقر شود و مردمان آن‌جا را گردآورد و پس از دریافت فرمان خلیفه، به انجام مأموریتش بپردازد.[4] ابوبکر صدیق رضی الله عنه جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را به (بجیله) بازگرداند و به او دستور داد تا مسلمانان بجیله را به مبارزه‌ی

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۵

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۴۲/۴و۱۴۴)

۳- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۷۷

۴- همان مرجع.

آن عده از بجلی‌ها فرابخواند که مرتد شده‌اند و البته به او فرمان داد تا با مرتدهای خشعم نیز بجنگد. جریررضی الله عنه مطابق فرمان ابوبکر صدیقرضی الله عنه مردم را به مبارزه با مرتدها فراخواند و جز اندکی او را همراهی نکردند. جریررضی الله عنه نیز با آنان پیکار کرد.[۱]

برخی از (بنی‌حارث بن کعب) در نجران از اسود عنسی پیروی کرده و پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نیز هم‌چنان متردد و دودل بودند. مسروق عکی آهنگ آن کرد که با آنان بجنگد. وی، آن‌ها را به اسلام فراخواند و آنان نیز بدون جنگ و درگیری، مسلمان شدند. مسروق، برای سامان‌دهی امور در نجران ماند و پس از برقراری امنیت و آرامش بود که مهاجر بن ابی‌امیهرضی الله عنه به او پیوست.[۲]

به هر حال سیاست ابوبکر صدیقرضی الله عنه در استفاده از نیروهای بومی هر منطقه برای پیکار با مرتدها نتیجه داد و ابوبکررضی الله عنه پس از بازگشت لشکر اسامهرضی الله عنه لشکرها را به مناطق از دین برگشته اعزام کرد.

لشکر عکرمهرضی الله عنه

عکرمهرضی الله عنه پس از مشارکت در سرکوبی مرتدهای عمان، به فرمان ابوبکر صدیقرضی الله عنه به همراه هفتصد سوارکار رو به (مهره) نهاد[۳] و البته تعدادی از قبایل عمان را پیرامون خود جمع کرده بود. زمانی که به منطقه‌ی مهره رسید، دید که منطقه‌ی مهره، میان دو تن از سران آن‌جا پس از جنگ و درگیری شدیدی تقسیم شده است؛ یکی از آن‌ها که شخریت نام داشت، شنزار ساحلی منطقه را به دست گرفته بود و از توان و تعداد کم‌تری نسبت به بخش دیگر از قلمرو حکومتی مهره برخوردار بود. سرکرده‌ی دیگر به نام مصبح، بر ارتفاعات منطقه سیطره یافته بود و قدرت و تعداد بیش‌تری داشت. عکرمهرضی الله عنه آن دو را به اسلام فراخواند و تنها حکم‌ران بخش ساحلی، دعوت عکرمهرضی الله عنه را پذیرفت. دیگری که به تعداد و قدرت نیروهایش فریفته گشت، از پذیرش اسلام سرتافت که در پی آن با جنگ و پیکار عکرمهرضی الله عنه به همکاری شخریت ـ حکم‌ران بخش دیگر مهره ـ روبرو شد. مصبح و تعداد زیادی از سپاهیانش کشته شدند. عکرمهرضی الله عنه برای سرو سامان دادن به امور در آن‌جا ماند که در پی آن تمام اهل مهره، اسلام را پذیرفتند و امنیت و آرامش در مهره برقرار شد.[۴]

۱- الثابتون علی الإسلام فی أیام فتنة الردة، ص۴۲

۲- تاریخ الردة، ص۱۵۶

۳- تاریخ الردة، ص۱۷۷

۴- تاریخ الردة، ص۱۵۵

عکرمهﷺ نامه‌ای از ابوبکر صدیقﷺ دریافت کرد و بـه موجـب آن فرمـان یافـت منتظـر مهاجر بن ابی‌امیهﷺ که از صنعاء حرکت کرده بود، بمانـد تـا بـه همـراه یکـدیگر بـه (کنـده) بروند. عکرمهﷺ به (ابین) رفت و آن‌جا به گردآوری (نخع) و (حمیر) پرداخت تا آنـان را بـر اسلام، استوار و راسخ گرداند و مهاجرﷺ نیز به او بپیوندد.[۱] رفـتن عکرمـهﷺ بـه (ابـین) تـأثیر زیادی بـر پیـروان شکسـت‌خـورده‌ی اسـود و در رأس آنـان قـیس بـن مکشـوح و عمـرو بـن معدیکرب داشت؛ قیس پس از شکست صنعاء و فرار از آن‌جـا، میـان نخـع و حمیـر و نجـران سـرگردان بـود. عمـرو بـن معـدیکرب[۲] نیـز چنـین داسـتانی داشـت و بـه بازمانـدگان لشـکر شکست‌خورده‌ی اسود در لحج پیوسته بود. با آمدن عکرمهﷺ قـیس بـه عمـرو پیوسـت تـا بـا همکاری یکدیگر در برابر لشکر عکرمهﷺ بایستند؛ دیرزمانی نگذشت که قـیس و عمـرو، بـا هم اختلاف پیدا کردند و از هم جدا شدند. با رسیدن مهـاجر بـن ابـی‌امیـهﷺ، عمـرو و قـیس جداگانه، خود را تسلیم کردند. مهاجرﷺ دست و پاهایشان را بست و آنان را به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیقﷺ قیس و عمرو را به شدت سرزنش فرمود. آن‌ها، پوزش خواستند و از کرده‌ی خود ابراز پشیمانی کردند؛ ابوبکر صدیقﷺ آنان را آزاد کـرد. خلاصـه ایـن‌کـه آن دو، توبـه کردند و راه درست را در پیش گرفتند.[۳]

آری، ایـن حرکـت عکرمـهﷺ[۴] از سـوی شـرق، نقـش مهمـی در سـرکوبی بازمانـدگان لشکرهای مرتدها در (لحج) چه از طریق جنگ و چه به خاطر ایجاد هراس و وحشت درمیـان مرتدها و در پی آن تسلیم شدن آن‌ها داشته است. البتـه نبایـد جبهـه‌ی شـمال را بـه فرمانـدهی مهاجرﷺ از یاد برد که سبب سرکوبی کامل مرتدها در این مناطق شد.[۵]

لشکر مهاجر بن ابی‌امیهﷺ

آخرین لشکری که برای سرکوب مرتدها از مدینه بیرون شد، لشکر مهاجرﷺ بود که تعدادی از مهاجرین و انصار را با خود به همراه داشت؛ خالد بن سعید که برادر امیـر مکـه (عتـاب بـن

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۸۱

۲- قیس بن مکشوح یکی از فرماندهان جنگی لشکر اسود بود و عمرو بن معدیکرب، عامل و جانشین اسـود در مذحج.(مترجم)

۳- طبقات ابن‌سعد (۵۳۴/۵و۵۳۵)

۴- خواننده‌ی گرامی، به این نکته توجه دارد که در چنین مواردی که سخن از فرماندهان لشکری به میان می‌آید، عملکرد تمام لشکر مورد نظر می‌باشد.

۵- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۸۲

سعید) بود، هنگام عبور این لشکر از مکه به سپاهیان پیوست. این لشکر، از طائف نیز گذشت و عبدالرحمن بن ابی‌العاص به همراه عده‌ای، به لشکر مهاجر رضی الله عنه ملحق شد. علاوه بر این لشکر مهاجر رضی الله عنه در نجران نیز جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را با خود همراه کرد. عکاشه بن ثور که تعدادی از اهل تهامه را با خود همراه کرده بود، به لشکر مهاجر رضی الله عنه همراه پیوست. لشکر مهاجر، در اطراف مذحج نیز فروه بن مسیک مرادی را به جمع خود افزود و هنگام گذر بر بنی‌حارث بن کعب در نجران، مسروق عکی را هم با خود کرد.[۱]

مهاجر رضی الله عنه در نجران، لشکرش را دو دسته کرد: گروهی به فرماندهی شخص مهاجر آهنگ آن کردند که بازماندگان لشکر اسود عنسی را که درمیان نجران و صنعاء پراکنده بودند، سرکوب نمایند. گروه دیگر که تحت فرمان برادر مهاجر (عبدالله) قرار گرفتند، مأموریت یافتند تا تهامه‌ی یمن را از مانده‌ی مرتدها پاک‌سازی کنند.[۲] مهاجر رضی الله عنه پس از آن‌که در صنعاء مستقر شد، نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت تا به او گزارش کار دهد و منتظر جواب ماند. در همان زمان معاذ بن جبل رضی الله عنه و دیگر کارگزاران یمن که در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به سمت کارداری آن‌جا منصوب شده بودند ـ به استثنای زیاد بن لبید ـ در نامه‌ای که به ابوبکر رضی الله عنه نوشتند، اجازه خواستند تا به مدینه بازگردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ درخواست معاذ و همکارانش، به آنان اختیار داد که اگر بخواهند در یمن بمانند و یا در صورت تمایل به مدینه بازگردند و کسانی را به جای خود تعیین کنند. این‌ها نیز برابر موافقت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه بازگشتند.[۳] مهاجر رضی الله عنه در پاسخ نامه‌اش مأموریت یافت تا به عکرمه رضی الله عنه بپیوندد و به همراه وی برای پشتیبانی زیاد بن لبید رضی الله عنه به حضرموت برود. ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌اش به مهاجر رضی الله عنه دستور داد تا به رزمندگانی که بین مکه و یمن جنگیده‌اند، اجازه‌ی بازگشت دهد و تنها کسانی را با خود ببرد که خودشان خواسته باشند جهاد را بر بازگشت به خانه‌هایشان ترجیح دهند.[۴]

زیاد بن لبید انصاری رضی الله عنه از سوی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به عنوان کارگزار کننده در حضرموت تعیین شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز او را بر این پست، ابقا کرد. زیاد رضی الله عنه شخصی قُد و سخت‌گیر بود و همین باعث شد تا حارثه بن سراقه براو بشورد. ماجرا از این قرار بود که زیاد رضی الله عنه به اشتباه

۱- تاریخ الردة، ص۱۵۴- ۱۵۸

۲- طبقات فقاء الیمن، ص۳۶

۳- مرجع سابق.

۴- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۸۳

شتری نر را که مال جوانی از کنده بود، هنگام تقسیم اموال صدقه، جزو اموال صدقه (زکات) حساب کرده و آن را به کسی داده بود. صاحب شتر، خواهان آن شد که به جای شتر از دست رفته‌اش، به او شتری بدهند؛ اما زیاد نپذیرفت. جوان به یکی از بزرگان قومش به نام حارثه بن سراقه پناه برد و از او کمک خواست. ابن‌سراقه از زیاد رضی الله عنه خواست تا بـه جـای آن شـتر، شـتر دیگری به جوان بدهد. اما زیاد رضی الله عنه بر موضع خود پافشاری کرد؛ حارثه، خشـمگین و عصـبانی شد و به زور افسار شتری را گرفت که در نتیجه یاران حارثه و سپاهیان زیاد رضی الله عنه بـا هـم درگیـر شدند و جنگ درگرفت. ابن‌سراقه شکست خورد و زیاد بن لبید، تعداد زیادی از افراد حارثـه بن سراقه را به اسارت درآورد. اسیران که در حال انتقال به مدینه بودنـد، از اشـعث بـن قـیس کمک خواستند و او نیز از روی تعصب قومی با جمـع انبـوهی، مسـلمانان را محاصـره کـرد.[1] زیاد رضی الله عنه پیکی به مهاجر و عکرمه رضی الله عنهما فرستاد و از آنان خواست کـه خیلـی زود بـه کمکش بشتابند. مهاجر و عکرمه در (مأرب) به هم پیوسته بودنـد. مهـاجر رضی الله عنه عکرمـه رضی الله عنه را بـه همراه لشکر در همان‌جا گذاشت و خودش به همراه سوارکاران به سوی زیاد رضی الله عنه حرکت کرد. او، محاصره را شکست و در پی آن کنده، به دژی به نـام (نجیـر) گریختنـد کـه سـه گـذرگاه داشت. زیاد رضی الله عنه یک گذرگاه را بست و مهاجر رضی الله عنه نیز گـذرگاه دیگـری را؛ گـذرگاه سـوم در تصرف کنده باقی ماند تا ایـن کـه عکرمـه رضی الله عنه از راه رسـید و بـدین‌سـان کنـده، از هـر سـو در محاصره قرار گرفتنـد. مهـاجر رضی الله عنه عـده‌ای را بـه سـوی قبایـل کنـده و کسـانی فرسـتاد کـه در سرزمین‌هـای پسـت و همـوار و یـا در ارتفاعـات، پراکنـده شـده بودنـد تـا آنـان را بـه اسـلام فرابخوانند و هر آن کس را که از پذیرش اسلام سرتافت، کشتند و کسی جز آنان که در قلعه محاصره شده بودند، نماند.[2]

لشکر زیاد و لشکر مهاجر در مجموع بیش از پنج‌هزار نفر بودند که در میانشـان برخـی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم نیز حضور داشتند. دو لشکر، به قدری محاصره‌ی قلعه را ادامه دادنـد کـه عده‌ای از افراد محاصره شده در دژ، دهان به شکوه و اعتراض بر رؤسای خـود گشـودند و از گرسنگی به قدری بی‌تاب شدند که مرگ را بر آن ترجیح دادند. بنـابراین بزرگانشـان توافـق کردند تا اشعث بن قیس را بـه نـزد مسـلمانان بفرسـتند و از آنـان امـان بگیرنـد.[3] البتـه اشـعث نتوانست از مسلمانان برای قومش امان بگیرد و آن‌گونه که از مجموع روایات برمی‌آیـد، ایـن

۱- الکامل فی التاریخ (۴۹/۲)؛ الثابتون علی الإسلام، ص۶۶

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۸۴؛ تاریخ طبری (۱۵۲/۴)

۳- تاریخ طبری (۱۵۲/۳)

است که اشعث برای تمام افرادی که در دژ بودند، امان نخواست و یا برای امان دادن به تمام افراد، پافشاری نکرد. بلکه بنا بر روایات، تنها بـرای هفـت تـا ده نفـر امـان خواسـت. یکـی از شرایط پذیرش امان‌خواهی، این بود که دروازهای قلعه‌ی نجیر باز شود. در جریان فتح قلعـه‌ی نجیر، هفتصد نفر از کنده کشته شدند و به فرجامی چون یهود بنی‌قریظه گرفتار گشتند.[1]

مرتدان کنده، سرکوب شدند و عکرمهﷺ بـه همـراه خمـس غنـایم و اسـیران و از جملـه اشعث بن قیس به مدینه رفت. اشعث در میان قومش و به ویژه زنان مورد تنفر واقع شد؛ چراکه همگان، او را سبب خفت و خواری خود می‌دانستند و پس از آن‌که با مسلمانان سازش کـرد، او را خیانت‌کار نامیدند.[2] ابوبکر صدیقﷺ با دیدن اشـعث در میـان اسـیران، فرمـود: «بـه نظـر خودت با تو چه کنم؟ تو خود می‌دانی چه‌ها کرده‌ای؟!» اشعث گفت: «انتظار دارم بر من منت نهی و مرا از زنجیر برهانی و خواهرت را در ازدواجم درآوری که من، اینک مسلمان شـده و از گذشته‌ام پشیمانم.» ابوبکر صدیقﷺ عذرش را پذیرفت و خواهرش (ام‌فروه) را بـه ازدواج او درآورد؛ اشعث، تا زمان فتح عراق در مدینه بود. در روایتی آمده است: اشعث که از حکـم شدیدی درباره‌ی خود می‌ترسید، گفت: به خاطر خدا بـه مـن خـوبی کـن؛ مـرا آزاد نمـا و از جنایتی که کردم، درگذر و مسلمان شدنم را بپذیر و با من همان‌گونه رفتار کن که با امثال من رفتار می‌شود و همسرم را به من برگردان که پس از این، مرا بهتـرین بنـده درمیـان اقـوامم در پایبندی بر دین خدای متعال خواهی یافت.. اشعث، پـیش از وفـات رسـول‌خـداﷺ و هنگـام شـرف‌یـابی بـه حضـور آن حضـرتﷺ از ام‌فـروه بنـت ابـی‌قحافـه ـ خـواهر ابـوبکرﷺ ـ خواستگاری کرد. قرار بر آن شد تا بار دیگر که اشعث به مدینه آمد، زنش را به خانه ببـرد تـا این‌که رسول‌خداﷺ رحلت کردند و اشعث، مرتکب اعمالی شد که پیش از این بیان کردیم. وی، به سبب ارتکاب چنان اعمالی از این می‌ترسید که ام‌فروه، او را جواب کنـد. امـا ابـوبکر صدیقﷺ اسلامش را پذیرفت و از خونش درگذشت و خانمش را به او داد و فرمـود: «بـرو و پس از این، تنها خبر خوب درباره‌ات به من برسد.» ابوبکر صدیقﷺ تمام اسیران را آزاد کـرد و سپس غنایم را تقسیم فرمود.[3]

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۸۶؛ تاریخ الردة، ص۱۶۷

۲- حرکة الردة، ص۱۰۷

۳- تاریخ طبری (۱۵۵/۴)

نکات و آموزه‌های قابل لحاظ در جهاد با مرتدان یمن

۱ـ نقش مثبت یا منفی زن در جریان‌های اجتماعی

در جریان جهاد با مرتدهای یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام، به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاک‌دامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دخترعموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. هر مسلمانی نوشت‌آورد آقای دکتر محمد حسین هیکل را زشت می‌داند که با شیوه‌ای نادرست، به‌گونه‌ای از نقش آزاد، در کشتن اسود عنسی سخن می‌گوید که گویا آزاد ایرانی به عنوان بانویی مسلمان، نه از روی غیرت دینی که به سبب تعصبی شهوانی و نفسانی در کشتن اسود مشارکت کرده است! وی می‌گوید: «...رگ قومی آزاد جنبید و تمام وجودش را کینه‌ی کاهن زشت (اسود عنسی) فراگرفت ؛ چراکه اسود بدچهره، شوهر جوانش را کشته بود؛ همسر جوانی که آزاد، او را از ژرفای وجودش دوست می‌داشت، به دست اسود به قتل رسید. اما آزاد، با خلق و خوی فریبنده و زنانه‌اش، کینه‌ی خود نسبت به اسود را پنهان نمود و از زن بودن خود، چنان کرم و سخاوتی به اسود ورزید که او را به خود و وفایش مطمئن ساخت!»[1]

بدون تردید این شیوه‌ی نوشتاری، نوعی کوته‌نگری و بدبینی نسبت به بانوی مسلمان ایرانی ایجاد می‌کند و چنین می‌نمایاند که آزاد، نه از روی غیرت دینی که از روی تعصب قومی و نژادی، در کشتن اسود عرب مشارکت کرده است و این، نوشتاری نادرست و نابجا درباره‌ی چنان بانوی بزرگواری می‌باشد. اسود عنسی، شوهر مسلمان این بانوی مسلمان و شایسته را کشت و این بانوی محترم را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد، اسود را کذاب و دروغ‌گو می‌دانست. وی درباره‌ی اسود چنین گفته است: «به خدا سوگند که خدای متعال، کسی را نیافریده که از اسود در نزد من منفورتر باشد؛ او به حق پایبند نیست و از ارتکاب هیچ حرامی خودداری نمی‌کند.»[2] خدای متعال، این بانو را سبب هلاکت اسود قرار داد و

۱- الصدیق أبوبکر، ص۷۹

۲- الکامل فی التاریخ (۳۱۰/۲)

اگر به خواست خدای متعال، تلاش و همکاری فرخنده‌ی این زن نبـود، فیـروز و همراهـانش نمی‌توانستند اسود را بکشند.[1] چیزی که سبب خیزش آن بانو برای انجام چنین عمـل بزرگـی شد که در صورت ناکامی، پیامدی جز مرگ نداشت، دین‌داری آن زن و محبتش به اسلام و عقیده‌ی پاک و ناب توحیدی بود که کینه‌ی اسود را در دلش پروراند. چراکه اسود، آهنگ آن کرده بود که اسلام را در یمن نابود کند. بلـه، ایـن تصـویر درخشـان و پرافتخـاری از زن مسلمان است که در یمن برای جهاد برمی‌خیـزد. امـا شـکل کریـه و ظلمـت‌بـار زن در یمـن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آن‌ها بودند، به تصویر کشیده شـد. ایـن تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول‌خدا ﷺ اظهار شـادمانی کردنـد؛ آن‌هـا، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودنـد و بـی‌شـرمانه، بـه فسـاد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه بـا زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر ایـن‌کـه برخـی از مـردم، از اسـلام دسـت کشیده‌اند، ابراز سرور و شـادمانی کننـد و بـه طغیـان و سرکشـی بـر ضـد اسـلام و مسـلمانان فرابخوانند. آن روسپی‌های زناکار، به‌سان مگس، به کثافت دوره‌ی جاهلیت برگشـتند تـا بـه گمان خود، آزادانـه بتواننـد فسـاد و بـدکاری نماینـد. پـیش از ظهـور اسـلام نیـز بـدکاری و خودفروشی، پیشه‌ی این زنان بدکار بود و به همین خاطر نیز با ظهور اسلام، خود را دربنـد و زندانی می‌دانستند؛ چراکه اسلام، آن‌ها را از ارتکاب بدکاری و زنا برحذر داشت. بنابراین با وفات رسول‌خدا ﷺ احساس کردند که دوباره از قفس آزاد شـده‌انـد و از ایـن‌رو در اظهـار شادی بر رحلت آن حضرت ﷺ دستانشان را حنا بستند و به رقص و ترانـه‌سـرایی پرداختنـد. آنان، گمان می‌کردند که به آرزوی خود رسیده و از نو آزاد شده‌اند. بـیش‌تـر ایـن زن‌هـا از اقوام و مردمان صاحب‌نام یمن و برخی هم یهودی بودند. از آن‌جا که پیدایش چنین جریانی، هستی و کیان اسلامی را تهدید می‌کرد، نباید منفعت‌طلبی و فرصت‌جویی اعـراب و یهـود را در پس این بدکاری‌ها نادیده گرفـت. ایـن جریـان کـه توسـط بـیش از بیسـت زن زناکـار و روسپی در مناطق مختلف حضرموت به راه افتاد، در تاریخ، به حرکت زناکاران شهرت یافته است. مشهورترین این زن‌ها، زنی یهودی به نام (هر بنت یامن) می‌باشد که از کثرت زنـا، بـه قدری درمیان عرب‌ها، مشهور و ضرب‌المثل شده که می‌گوینـد: زناکـارتر از هـرا! پیشـینه‌ی زناکاری این زن، به حدی است که بررسی تاریخ جاهلیت نشان می‌دهد کـه زناکـاران بـرای

۱-حرکة الردة، ص۳۰۸

تخلیه‌ی جنسی خود بر این زن، در نوبت قرار می‌گرفته‌اند...»[1] یکی از مسلمانان یمن، ابوبکر صدیق را از این جریان مطلع ساخت. ابوبکر نامه‌ای به کارگزار خود در یمن (مهاجر بن ابی‌امیه) فرستاد و به او چنین دستور داد: «وقتی نامه‌ام به تو رسید، با مردان سواره‌نظام به سوی آن زن‌ها حرکت کن و دستانشان را ببر و اگر کسی برای دفاع از آن‌ها رویارویت ایستاد، حجت بر او تمام نما و او را از بزرگی گناه و ستیزش (در دفاع از بدکاران)، آگاه ساز؛ پس اگر پذیرفت و بازگشت، تو نیز بپذیر (و کاری به او نداشته باش) و اگر از حمایت بدکاران دست برنداشت، او را بکش و بدان که خدای متعال، نیرنگ خیانت‌کاران را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند...».

مهاجر بن ابی‌امیه پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق به همراه رزمندگان و مجاهدان سواره‌نظام برای اجرای مأموریتش حرکت کرد. مردانی از کنده و حضرموت به دفاع از زنان بدکار برخاستند. مهاجر مطابق دستور ابوبکر صدیق با آنان اتمام حجت کرد که جمع انبوهی از آنان دست از پشتیبانی کشیدند و دیگران، هم‌چنان بر دفاع از روسپی‌ها و زنان بدکار پافشاری کردند. مهاجر با آنان جنگید و شکستشان داد و زنان بدکار را گرفت و دستانشان را برید که در نتیجه بیش‌تر آن‌ها مردند و برخی هم به کوفه کوچ نمودند.[2] زنان بدکار در دادگاه عدالت اسلام، به سزای عمل زشتشان رسیدند؛ کارگزار ابوبکر آن‌ها را گرفت و بر آنان، حکم ستیزه‌گری بر ضد اسلام را اجرا کرد.[3]

به ابوبکر صدیق گزارش دادند که دو زن حضرموتی در قالب اشعاری، رسول‌خدا ﷺ را دشنام داده و درباره‌ی مسلمانان نیز اشعار توهین‌آمیزی سروده‌اند. مهاجر بن ابی‌امیه که در آن هنگام، والی حضرموت بود، در سزای این کردار، دستانشان را قطع کرد و دندان‌های پیشینشان را کشید. ابوبکر صدیق این مجازات را کافی ندانست و آن را در برابر بزرگی جرمشان، کوچک شمرد. وی نامه‌ای در این‌باره به مهاجر بن ابی‌امیه فرستاد که: «به من خبر رسیده که تو، با زنی که درباره‌ی رسول‌خدا ﷺ اشعار توهین‌آمیزی سروده، چه کرده‌ای؟ اگر تو، پیش از فرمان من چنین نمی‌کردی، به تو دستور می‌دادم که او را بکشی؛ چراکه دشنام‌گویی به انبیا چنان سزای بزرگی دارد که به هیچ یک از حدود و مجازات‌های شرعی نمی‌ماند. اگر کسی با پیشینه‌ی مسلمانی به هجو و توهین به پیامبران

۱- نگاه کنید به: حركة الردة، ص۱۱۹
۲- حروب الردة، ص۱۸۴
۳- حروب الردة، ص۱۱۹

بپردازد، مرتد و از دین برگشته می‌باشد و اگر کافری ذمی و هم‌پیمان با مسلمانان چنین کند، راه خیانت و جنگ با مسلمانان را در پیش گرفته است.»[۱] ابوبکر صدیقﷺ درباره‌ی زنی که در شأن عموم مسلمانان اشعار توهین‌آمیزی سروده بود، چنین نوشت: «به من گزارش داده‌اند که تو دست زنی را که در نکوهش و دشنام مسلمانان، شعر سروده، قطع کرده و دندان‌های پیشینش را کشیده‌ای. اگر آن زن، از مدعیان مسلمانی بوده، بی‌آن‌که مثله‌اش کنی، تنبیهش کن و اگر از کافران ذمی و هم‌پیمان بوده، فقط به حسابش برس که از گناه بزرگ‌ترش که شرک باشد، گذشت شده (و جرم هجو و نکوهش مسلمانان، نسبت به شرک، کم‌تر است). اگر کسی را برای حساب‌رسی به جرم نکوهش مسلمانان، نزدت آوردند، (ضمن حساب‌رسی و بررسی موضوع،) ادعاها را مورد توجه قرار بده و از مثله و قطع اعضا درمیان مردم جز به خاطر قصاص برحذر باش که گناه دارد و نفرت‌انگیز است.»[۲]

۲ـ نقش دعوت‌گران در فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد در یمن

برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد برحذر داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکم‌رانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوت‌گرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. زمانی که عده‌ای از یمنی‌ها از دین برگشتند و بعضی از سبک‌سران و نادانان آن‌جا سخنان ناشایستی بر زبان آوردند، مران بن ذی‌عمیر درمیانشان سخنرانی کرد و فرمود: «ای همدانی‌ها! بخت و اقبال شما چنین بود که نه شما با رسول‌خداﷺ جنگیدید و نه ایشان، با شما پیکار کردند و بدین‌گونه از گناه و فرجام جنگ با پیامبرﷺ در امان ماندید و مورد لعنت و نفرین آن حضرتﷺ قرار نگرفتید که گذشتگانتان، رسوا و بی‌آبرو شوند و آیندگانتان، نابود و برباد. برخی از مسلمانان، در پذیرش اسلام از شما سبقت گرفتند و شما هم از بعضی دیگر در مسلمان‌شدن، جلو افتادید؛ بنابراین اگر بر اسلام پایداری کنید، به مسلمانانی می‌رسید که پیش از شما اسلام آوردند و اگر از اسلام دست بکشید، کسانی که از شما در پذیرش اسلام عقب ماندند، به شما می‌رسند.» دعوت مران به ثمر نشست و مورد اجابت و پذیرش همدانی‌ها قرار گرفت....[۳]

۱- تاریخ طبری (۱۵۷/۴)

۲- مرجع سابق.

۳- نگاه کنید به: الإصابة فی تمییز الصحابة (۲۲۳/۶) شماره‌ی ۸۴۰۰

یکی دیگر از دعوت‌گران، عبدالله بن مالک ارحبی بود. وی، از اصحاب و یاران رسول‌خدا است که همدانی‌ها را این چنین از خطر ارتداد نجات داد: «ای همدانی‌ها! شما که محمد را پرستش نمی‌کردید؛ بلکه شما خدای محمد را می‌پرستیدید که زنده است و هرگز نمی‌میرد و از رسول‌خدا تنها به خاطر اطاعت از خدای متعال، حرف‌شنوی داشتید. بدانید که او، شما را از آتش جهنم رهانید و خدای متعال، یاران محمد مصطفی را بر ضلالت و گمراهی گرد هم نمی‌آورد....»[۱]

تمام قبیله‌ی بنی‌معاویه (از کنده) از دادن زکات اموالشان امتناع کردند. شرحبیل بن سمط و پسرش در دعوت و فراخوان بنی‌معاویه به اسلام چنین گفتند: «شایسته‌ی آزادمنشان نیست که زود از حالی به حال دیگر شوند؛ بلکه بزرگان و بزرگ‌مردان، از ننگ و عار هم که شده بر اشتباه خود، سرسختی و کله‌شقی می‌کنند و راحت هر چیزی را نمی‌پذیرند! بنابراین ترک امری درست و زیبا و پیوستن به چیزی باطل و و زشت چگونه است؟ بارخدایا! ما اصلاً این کار قوم خود را که حق را واگذاشتند و به باطل پیوستند، نمی‌پسندیم و از آن بیزاریم.» شخصی به نام قیس بن عابس نیز با آنان بود. آن‌ها به او گفتند: «شبانگاه بر این‌ها حمله‌ور شو که عده‌ای از (سکاسک) و (سکون) و تعدادی از (حضرموت) به این‌ها پیوسته‌اند. اگر چنین نکنی، ترس ما از این است که مردم، از ما جدا شوند و به این‌ها بپیوندند.» قیس بن عابس پذیرفت و بدین‌سان به اتفاق هم بر بنی‌عمرو و بنی‌معاویه شبیخون زدند. آنان، در آن شب در باغ‌هایشان آتش برافروخته و گرداگرد آن جمع شده بودند و تعداد و توان زیادی داشتند....[۲]

۳ـ کرامات اولیا و دوستان خدا

اسود عنسی پس از آن‌که بر یمن دست یافت و ادعای پیغمبری کرد، ابومسلم خولانی را احضار نمود و به او گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من، پیامبر خدا هستم؟» ابومسلم گفت: «نمی‌شنوم چه می‌گویی؟» اسود پرسید: «آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟» ابومسلم گفت: آری. هرچند که اسود درباره‌ی پیامبری خود سؤال می‌کرد، ابومسلم خود را به کری می‌زد و جوابش همان بود که بار اول گفت. اسود، دستور داد آتش بزرگی برافروزند و ابومسلم را در آن بیندازند. اما آتش، هیچ آسیبی به ابومسلم نرساند. به اسود گفتند: «او را از خودت دور کن و به جای دیگری تبعیدش نما که پیروانت را بر ضد تو

۱- نگاه کنید به: دیوان الردة، ص۸۱

۲- نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ (۴۸/۲)

خراب می‌کند.» اسود به ابومسلم دستور داد که یمن را ترک کند؛ ابومسلم رحمه الله نیز رهسپار مدینه شد و زمانی به مدینه رسید که رسول‌خداﷺ وفات کرده بودند و ابوبکر صدیقﭬ جانشین آن حضرت شده بود. ابومسلم، شترش را در مسجد خواباند و وارد مسجد شد و کنار ستونی به نماز ایستاد. عمر بن خطابﭬ او را دید و پرسید: «از کدام قبیله‌ای؟» ابومسلم گفت: «از یمن هستم.» عمر فاروقﭬ سؤال کرد: «آن مردی که توسط دروغ‌گوی یمن به آتش افتاد، چه شد؟» ابومسلم عبدالله خولانی گفت: «او، همین بنده‌ی خدایی است که در لباسش پیش تو ایستاده.» عمرﭬ فرمود: «تو را به خدا سوگند که تو، همان مردی؟» عبدالله خولانی گفت: «آری، خدا می‌داند که من، همان شخصی هستم که اسود او را در آتش انداخت.» عمر فاروقﭬ او را در آغوش گرفت و گریست و سپس او را به نزد ابوبکر صدیقﭬ برد و او را میان خود و ابوبکرﭬ نشاند و فرمود: «خدا را شکر که مرا آن‌قدر زنده نگه‌داشت که در امت محمدﷺ کسی را ببینم که چون ابراهیم خلیل اللهﷺ در آتش افتاده و نسوخته است.»[1]

آری! این کرامت بزرگ‌مرد نیکی است که بر حدود و شریعت الهی استقامت ورزید و دوستی و دشمنیش را به رضای خدای متعال قرار داد و در هر حال و هر کاری بر او توکل نمود و بدین‌سان خدای متعال، او را در گفتار و کردارش درست و شایسته گردانید و در شرایطی سخت، به او آرامش و اطمینان بخشید و چنین کرامتی به او ارزانی داشت. خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٤﴾ (یونس: ۶۲-۶۴)

یعنی: «بدانید که بر دوستان خدا، ترسی نیست و غمگین نیز نمی‌شوند. آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت، مژده(ی رستگاری) است. سخنان خدا (و وعده‌هایی که از زبان پیامبران به مردم داده،) تخلف‌ناپذیر است. این (که بنده‌ای به وعده‌های الهی دست یابد،) رستگاری بزرگی است.»

۱- أسد الغابة (۳۰۴/۶) شماره‌ی۶۲۴۷؛ الاستیعاب (۱۷۵۸/۴)

٤ ـ عفو و گذشت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق دوراندیش بود و همواره عاقبت امور را مد نظر داشت و به همین خاطر نیز همواره تصمیم‌های درست و بجایی می‌گرفت و درست و به‌موقع، عفو و گذشت پیشه می‌کرد. وی، خیلی مشتاق بود تا تمام افراد و قبایل، زیر پرچم اسلام جمع شوند و از این‌رو از روی حکمت و فرزانگی، از جرم رؤسا و سرکردگان قبایلی که دوباره حق را پذیرفتند، درگذشت. ابوبکر صدیق پس از آن‌که قبایل از دین برگشته‌ی عرب را با عزم و اراده‌ای تسلیم‌ناپذیر، سرکوب کرد و توان و قدرت حکومت اسلامی را به رخ آن‌ها کشید، سزاوار دانست تا برخوردی نرم و آرام با رییسان و سرکردگان آشوب‌گر و از دین برگشته داشته باشد تا از نفوذشان درمیان قبایل برای مصلحت اسلام و مسلمانان استفاده کند و به همین خاطر نیز مجازات‌های سنگینی درباره‌ی آن‌ها اِعمال نکرد[1] و بلکه از اشتباهاتشان درگذشت و برخورد نیکی با آنان نمود. از آن جمله می‌توان اشاره کرد به قیس بن یغوث مرادی و عمرو بن معدیکرب که هر دو از بزرگان و سران عرب بودند و در شجاعت و سوارکاری زبانزد و نام‌آور. بر ابوبکر صدیق سخت و دشوار بود که به آن‌ها آسیبی برساند و یا آن‌ها را از بین ببرد؛ چراکه آن حضرت خیلی مشتاق بود که آنان، اسلام بیاورند و به برکت اسلام، از تباهی و نابودی رها شوند و از شک و دودلی در انتخاب اسلام و یا ارتداد، نجات یابند. ابوبکر صدیق به عمرو بن معدیکرب چنین فرمود: «تو از این خفت و خواری شرم نداری که هر روز دربند یا شکست‌خورده هستی؟! تو اگر یاری‌گر دین خدا بودی، خدای متعال نیز تو را بلند می‌کرد و جایگاه والایی به تو ارزانی می‌داشت.» عمرو گفت: «پس از این، حتماً دین خدا را یاری می‌کنم و هرگز از دین برنمی‌گردم.» ابوبکر صدیق عمرو بن معدیکرب را آزاد کرد؛ عمرو نیز هرگز از دین برنگشت و بلکه مسلمان خوبی شد که بعدها نقش زیادی در فتوحات اسلامی داشت. قیس هم از گذشته‌اش پشیمان شد و ابوبکر صدیق عفوش نمود. گذشت ابوبکر صدیق از این دو پهلوان نام‌دار یمن، پیامدهای نیکی به دنبال داشت که از آن جمله تسخیر دل‌های اقوام و نزدیکانشان بود که منجر به بازگشت دوباره‌ی آنان به اسلام شد. ابوبکر صدیق اشعث بن قیس را نیز بخشید[2] و این‌چنین توانست دل‌ها را شکار کند و آن‌ها را به تصرف خویش درآورد. پیامد گذشت

١- تاريخ الدعوة إلى الإسلام، ص۲۵۶

٢- الصديق أول الخلفاء، ص۱۱۵و۱۱۶

ابوبکر صدیقﷺ این شد که همین افراد، بعدها یاری‌گر اسلام و مسلمانان شوند و در پهنه‌ی قدرت اسلام و مسلمانان، تأثیر بسیاری داشته باشند.[۱]

سفارش ابوبکر صدیقﷺ به عکرمهﷺ و بازخواستش از معاذﷺ

ابوبکر صدیقﷺ عکرمه بن ابوجهل را برای جنگ با مسیلمه اعزام کرد و در پی او شرحبیل بن حسنهﷺ را نیز گسیل فرمود. عکرمهﷺ شتاب کرد و نتیجه‌اش، این شد که از بنی‌حنیفه شکست بخورد. عکرمهﷺ نامه‌ای به ابوبکر صدیقﷺ فرستاد و او را از ماجرا باخبر کرد. ابوبکرﷺ در پاسخ عکرمهﷺ چنین نوشت: «ای پسر مادر عکرمه! نه من، تو را بر این حال ببینم و نه تو مرا این چنین ببینی. اینک نیز برنگرد که مردم را سست و خوار می‌کنی؛ بلکه به راهت ادامه بده تا به قبایل (حذیفه) و (عرفجه) برسی و با اهل عمان و مهره بجنگی و چون به آن‌ها پرداختی، همراه لشکرت به راه خود ادامه بده و به هر قبیله‌ای که گذشتید، آن را (به جنگ یا اندرز) سرو سامان دهید تا شما و مهاجر بن ابی‌امیه در یمن و حضرموت به هم بپیوندید.»[۲]

آن‌چه در این‌جا قابل لحاظ است، این‌که ابوبکر صدیقﷺ برای نبرد با مسیلمه‌ی کذاب، دو لشکر را اعزام کرد؛ یکی به فرماندهی عکرمهﷺ و دیگری به فرماندهی شرحبیل بن حسنهﷺ که این، بیان‌گر خبرگی جنگی ابوبکر صدیقﷺ و شناخت وی از میزان قدرت جنگی دشمن می‌باشد. هنگامی که ابوبکر صدیقﷺ از شتاب‌زدگی عکرمهﷺ باخبر شد، او را از بازگشت، منع کرد که مبادا مسلمانان، به سستی و هراس دچار شوند و این نیز نشان‌دهنده‌ی دانش و توان جنگی ابوبکر صدیقﷺ است. برخورداری از روحیه‌ی قوی، تأثیر بزرگی در نتایج جنگ دارد و ابوبکر صدیقﷺ می‌دانست که بازگشت لشکر عکرمهﷺ، سبب شکست روحی و تضعیف قوای درونی افرادی می‌شود که همراه شرحبیلﷺ در پی عکرمهﷺ به همان مأموریت اعزام شده‌اند. چراکه سربازان لشکر عکرمهﷺ پس از دیدن توان جنگی دشمن، دچار ضعف و هراس شده بودند و بازگشت لشکر عکرمهﷺ، شکست روحی لشکر دیگر را به دنبال داشت.[۳] ابوبکر صدیقﷺ برای جلوگیری از چنین پیامدی، عکرمهﷺ و لشکرش را به مناطق دیگری اعزام کرد تا هم روحیه‌ی لشکر عکرمهﷺ سر جایش برگردد و هم روحیه‌ی

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۵۶
۲- الکامل فی التاریخ (۳۴/۲)؛ البدایة و النهایة (۳۳۴/۶)
۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۸۳/۹)

لشکر شرحبیلﷺ ضعیف و شکسته نشود. این عملکرد ابوبکر صدیقﷺ دورنگری جنگی او را روشن‌تر می‌سازد.

یکی از عادت‌های ابوبکر صدیقﷺ این بود که پس از پایان مأموریت هر یک از کارگزارانش، از آنان گزارش می‌خواست و آنان را مورد حساب‌رسی قرار می‌داد. زمانی که معاذﷺ از یمن بازگشت، همین رویه را با او در پیش گرفت و به او فرمود: «حساب پس بده که چه کرده‌ای؟» معاذﷺ گفت: «آیا باید هم به شما حساب پس بدهم و هم به خدا؟ به خدا سوگند که هرگز در هیچ کار و فرمان شما کوتاهی نمی‌کنم.»[1]

گردن نهادن یمنی‌ها در برابر شریعت و حکومت اسلام

پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم ادری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.[2] اهل یمن باورشان شد که ایمان، هیچ‌گونه پیوستگی و ارتباطی با اغراض و طمع‌ورزی‌های فردی ندارد و اصلاً اسلام، با جاهلیت، سازگار نیست. این شناخت برای مرتدها، پس از آن حاصل شد که خون زیادی به زمین ریخت و بسیاری از دو طرف (مسلمانان و مرتدها) کشته شدند.[3] خیلی از مرتدها، دوباره به آغوش اسلام بازگشتند و در زمان خلافت عمر فاروقﷺ در صف جهاد و مجاهدان قرار گرفتند. در جریان جنگ با مرتدها، برخی از آنان که بر اسلام ثبات ورزیدند، فرماندهان جهادی فرخنده و کارآزموده‌ای بار آمدند که بعدها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهای جدید، نقشی مهم و اساسی ایفا کردند. از آن دست فرماندهان می‌توان به کسانی چون: جریر بن عبدالله بجلی، ذی‌کلاع حمیری، مسعود عکی و جریر بن عبدالله حمیری و... اشاره کرد. نقش هر یک از این‌ها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهایی مانند کوفه و بصره در عراق و فسطاط در مصر، مهم و اساسی بوده است. البته نبرد با مرتدها، پرورش

۱- عیون الأخبار (۱۲۵/۱)

۲- الخلافة الراشدة و الخلفاء الراشدون از یوسف علی، ص۳۹

۳- ظاهرة الردة، ص۱۵۹

قاضیان و کارگزاران شایسته‌ای چون حشک عبدالحمید، سعید بن عبدالله اعرج و شرحبیل بن سمط کندی و... را در یمن و جاهای دیگر به دنبال داشت.[۱]

اهل یمن در برابر اسلام و خلافت اسلامی گردن نهادند و بعدها هنگامی که از سوی خلیفه به جهاد فراخوانده شدند، با میل و رغبت تمام فرمان خلیفه را پذیرفتند و به میادین جهاد شتافتند. آنان در جریان ارتداد، آن‌قدر پرورش یافتند که به خلیفه و حکومت اسلامی اطمینان یابند و در نتیجه بهترین سربازان و ناصران اسلام و مسلمانان شوند و یمن، امن و آرام گردد.[۲]

طلیحه‌ی اسدی و فرجام کارش

طلیحه‌ی اسدی، سومین شخصی بود که در اواخر زندگانی رسول‌خداصلی الله علیه وسلم ادعای پیغمبری کرد. طلیحه بن خویلد بن نوفل بن نضله‌ی اسدی، یکی از ده نفری بود که از قبیله‌ی اسد در عام الوفود در سال نهم هجری به حضور رسول‌خداصلی الله علیه وسلم رفتند و پس از سلام بر آن حضرت‌صلی الله علیه وسلم با منت گفتند: «ما به حضور تو آمده‌ایم که گواهی دهیم خدایی جز خدای یگانه نیست و تو، بنده و فرستاده‌ی او هستی. تو کسی را به جانب ما نفرستادی و خود ما آمدیم تا اسلام بیاوریم و از جانب قوم خود اظهار مسلمانی کنیم.» خدای متعال، درباره‌ی سخنان منت‌بار نمایندگان قبیله‌ی اسد که طلیحه نیز در زمره‌ی آنان بود، آیه فروفرستاد که:

﴿ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا ۖ قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَٰمَكُم ۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَٰنِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾ ﴾[۳]

پس از آن‌که نمایندگان اسد از مدینه بازگشتند، طلیحه مرتد شد و ادعای پیغمبری کرد.[۴] وی در مکانی به نام (سمیراء) لشکری گرد آورد و عده‌ی زیادی از توده‌ی مردم، از او پیروی کردند و کارش بالا گرفت. نخستین عاملی که سبب شد مردم به او فریفته شوند، این بود که او به همراه عده‌ای در بیابان بود؛ آن‌ها بی‌آب و تشنه شدند. طلیحه، در قالب کلماتی مسجع به

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۹و۲۹۱

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص۲۹۱

۳- سوره‌ی حجرات- آیه‌ی۱۷: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند! بگو: با مسلمان شدن خود، بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن، رهنمود گردیده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید.»

۴- أسد الغابة (۹۵/۳)

آنان سخنانی گفت که معنایش، از این قرار است: «سوار بر اسب شوید و مقداری کـه جلـوتر بروید، آب می‌یابید.» همراهانش چنـین کردنـد و اتفاقـاً آب هـم دیدنـد و همـین، سـبب شـد اعـراب در فتنـه بیفتنـد و چنـین بپندارنـد کـه طلیحـه، غیـب مـی‌دانـد.[۱] یکـی دیگـر از یاوه‌کاری‌هایش، این بود که سجده را از نماز برداشت و مدعی شد که از آسمان بـر او وحـی می‌شود. به عنوان مثال او ادعا کرد که بر من این کلمات نازل شده اسـت: «سـوگند بـه کبـوتر خانگی و کبوتر چاهی و سوگند به باز شکاری که سال‌هـا پـیش از شـما، ضـمانت شـده کـه پادشاهی ما، به عراق و شام خواهد رسید.»[۲] طلیحه، به خـود فریفتـه گشـت و کـارش نیـز بـالا گرفت. رسول‌خداﷺ با شنیدن خبر طلیحه، ضرار بن ازور اسدیؓ را به جنگ بـا طلیحـه‌ی اسدی فرستاد. اما از آن‌جا که قبایل اسد و غطفان به طلیحه پیوسته بودنـد، ضـرار نتوانسـت بـا طلیحـه روبـرو شـود.[۳] در دائـرة المعـارف اسـلامی دربـاره‌ی طلیحـه چنـین آمـده کـه او، در شعرسرایی و سخنوری به قدری توانمند بوده که ساعت‌هـا و بـدون آمـادگی قبلـی، راحـت و بدون هیچ، گیری، شعر می‌سروده و سخنرانی می‌کرده است. او که مدعی پـیش‌گـویی بـوده، صفات و ویژگی‌هایی چون فن شعر، خطابت و جنگاوری نیز داشـته و در رهبـری قبیلـه‌ای بـر اسـاس باورهـا و عـادت‌هـای دوره‌ی جاهلیـت، سـرآمد و توانـا بـوده اسـت.[۴] از ایـن نوشـتار دائرةالمعارف، بوی آن می‌آید که در پی تعریف و تمجیـد از طلیحـه مـی‌باشـد و بـا تکیـه بـر توانایی شعرسرایی و سخنوری وی به عنوان دو هنر باارزش درمیان اعراب آن روز می‌کوشـد تا طلیحه را شخصیتی بنام و سرآمد معرفی نماید که البته چنین شیوه‌ای، از ایـن دانشـنامه بعیـد نیست؛ چراکه با اندک توجهی در آن مـی‌تـوان دریافـت کـه ایـن دانشـنامه، اسـلوب و روش خاصی در جهت خرده‌گیری بر اسلام دارد....

رسول‌خـداﷺ پـیش از آن‌کـه غایلـه‌ی طلیحـه را از بـین ببرنـد، وفـات نمودنـد. ابـوبکر صدیقؓ به خلافت رسید و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌هـای جنگـی و تعیـین فرمانـدهان، لشکری را به فرماندهی خالد بن ولیدؓ برای سرکوبی طلیحه اعزام نمود. امـام احمـد رحمـه الله روایت کرده است: ...زمانی که ابوبکر صدیقؓ درفش خالدؓ را برای جنگ با مرتدها بست، گفت: من از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمودند: (**نِعْمَ عبدالله و أخو العشيرة خالـد بـن**

۱- حروب الردة، ص۷۹

۲- البداية و النهاية (۳۲۳/۶)

۳- أسد الغابة (۹۵/۳)

۴- دائرة المعارف الإسلامية زير كلمه‌ی طليحه

ولید، سیف مِن سیوف اللّه سلّه اللّه علی الکفار و المنافقین) یعنی: «خالد بن ولید، چه بنده‌ی نیکی برای خدا و چه آدم خوبی است. او، شمشیری از شمشیرهای خدا است که خداوند متعال، آن را بر ضد کفار و منافقان از نیام بیرون کشیده است.»[1] هنگام حرکت خالدﷺ از ذی‌قصه به سوی مقصدش، ابوبکر صدیقﷺ ضمن خداحافظی با او، برای ایجاد ترس و دلهره درمیان اعراب، چنان وانمود کرد که آهنگ خیبر دارد و به او خواهد پیوست. ابوبکر صدیقﷺ به خالدﷺ دستور داد تا ابتدا به سراغ طلیحه برود و سپس به سوی بنی‌تمیم روان شود. طلیحه در میان بنی‌اسد و غطفان بود و بنی‌عبس و ذبیان نیز به آنان پیوستند. وی، کسانی را به پیش جدیله و غوث که دو طایفه از طی بودند، فرستاد و از آن‌ها خواست تا به او بپیوندند. آنان دعوت طلیحه را پذیرفتند و عده‌ای از این دو طایفه، شتابان به طلیحه پیوستند. ابوبکر صدیقﷺ پیش از آن‌که خالدﷺ را اعزام کند، به عدی بن حاتم طائیﷺ فرمود: «سریع خودت را به قبیله‌ات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه برحذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکتشان خواهد بود.» عدیﷺ به سراغ قبیله‌اش (طی) رفت و از آنان خواست تا با ابوبکر صدیقﷺ بیعت کنند[2] و دوباره به دین خدا بازگردند. اما آنان از پذیرش بیعت با ابوبکر صدیقﷺ امتناع کردند. عدیﷺ آنان را از فرارسیدن لشکریان ابوبکرﷺ و فرجام بدِ راهی که در پیش گرفته بودند، به قدری ترسانید که نرم شدند. خالدﷺ از راه رسید و ثابت بن قیس بن شماسﷺ زیردست خالدﷺ و فرمانده‌ی آن دسته از انصار بود که در لشکر خالدﷺ بودند. خالدﷺ عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم را به عنوان پیش‌رو و جلودار لشکر فرستاد. طلیحه و برادرش، سلمه به همراه عده‌ای برای بررسی اوضاع و احوال بیرون آمده بودند که عکاشه و ثابت را دیدند و با آن‌ها درگیر شدند. عکاشه، حبال بن طلیحه را کشت؛ طلیحه بر عکاشه حمله‌ور شد و او را از پای درآورد. سلمه نیز ثابت بن اقرم را کشت. خالد بن ولیدﷺ و سپاهیانش رسیدند و دیدند که عکاشه و ثابت شهید شده‌اند. این موضوع بر مسلمانان سخت و سنگین تمام شد. هنگامی که خالدﷺ آهنگ بنی‌طی را کرد، عدی بن حاتمﷺ پیش خالدﷺ رفت و گفت: «به من سه روز مهلت بده. آنان از من خواسته‌اند که دست نگه‌داریم تا خویشاوندانشان را که قبلاً به طلیحه پیوسته‌اند، فرابخوانند و آنان را برگردانند؛ آن‌ها، از این می‌ترسند که چون به تو بپیوندند، طلیحه خویشاوندانشان را در اردوگاهش بکشد. بنابراین دست نگه‌دار که این، بهتر از آن است که در سرکوبی و کشتنشان

۱- مسند أحمد (۱۷۳/۱)؛ شیخ احمد شاکر، سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ترتیب و تهذیب کتاب البدایة و النهایة، خلافة أبی‌بکر، از دکتر محمد بن صامل سلمی، ص۱۰۱

شتاب کنی و آنان را به دوزخ افکنی.» عدیﷺ پس از گذشت سه روز به همراه پانصد تن از افرادی که به حق بازگشته بودند، به خالد ملحق شد و لشکر اسلام افزایش یافت. خالدﷺ به قصد طایفه‌ی بنی‌جدیله حرکت کرد. عدیﷺ گفت: «به من مهلت بده تا پیش آن‌ها بروم؛ شاید خدای متعال،آنان را نیز همانند طایفه‌ی غوث نجات دهد.»[1] عدیﷺ به نزد طایفه‌ی غوث رفت و آن‌قدر با آنان گفتگو کرد که دعوتش را پذیرفتند. عدیﷺ خبر مسلمان شدن غوث را برای خالدﷺ آورد و هزار سوار از ایشان به لشکر اسلام پیوستند. عدیﷺ بهترین و خجسته‌ترین کسی بود که در قبیله‌ی طی زاده شد و برای آنان مایه‌ی خیر و نیکی بود.[2]

جنگ بزاخه و پایان کار طلیحه‌ی اسدی

خالدﷺ لشکرش را در (اجأ) و (سلمی) برای نبرد، بسیج کرد و در (بزاخه) با طلیحه و همراهانش برخورد نمود. بسیاری از طوایف و قبایل عرب بی‌طرف ماندند تا ببینند نتیجه‌ی جنگ چه می‌شود. طلیحه، خود را در عبا پیچیده بود و به گمان باطلش برای مردم پیش‌گویی می‌کرد و از وحیی سخن می‌گفت که مدعی آن بود. عیینه بن حصن به همراه هفتصد نفر از بنی‌فزاره در لشکر طلیحه بود و به شدت می‌جنگید و هر از چند گاهی که جنگ شدت می‌یافت، پیش طلیحه می‌رفت و می‌پرسید: «آیا جبرئیل به نزدت آمد؟» و چون با پاسخ منفی طلیحه روبرو می‌شد، بازمی‌گشت و به جنگش ادامه می‌داد. بار دیگر که جنگ شدید شد، به نزد طلیحه رفت و گفت: «هنوز جبرئیل پیشت نیامده است؟» طلیحه پاسخ منفی داد و چون عیینه برای سومین بار نزد طلیحه رفت و همان پرسش را تکرار کرد، طلیحه از نزول جبرئیل به او خبر داد. عیینه پرسید: «جبرئیل به تو چه گفت؟» طلیحه‌ی دروغ‌گو چنین پاسخ داد که جبرئیل به من گفت: «تو را آسیاسنگی چون اوست و خبری که آن را از یاد نمی‌بری!» عیینه با شنیدن یاوه‌گویی‌های طلیحه برآشفت و گفت: «ای بنی‌فزاره! برگردید که این مرد، دروغ‌گو است.» مردم، از اطراف طلیحه پراکنده شدند و گریختند. با فرارسیدن مسلمانان، طلیحه نیز بر اسب سوار شد و همسرش نوّار را بر شتری نشاند و به سوی شام فرار کرد و بدین‌سان، عده‌ای از پیروانش کشته شدند و دیگران پراکنده گشتند و گریختند.[3]

خالدﷺ در نامه‌ای خبر شکست طلیحه را به ابوبکر صدیقﷺ گزارش داد. ابوبکر صدیقﷺ در جواب خالدﷺ چنین نوشت: «خداوند، علاوه بر نعمتی که به تو ارزانی داشته،

۱- البداية و النهاية، ترتیب و تهذیب محمد سلمی، ص۱۰۲

۲- البداية و النهاية (۳۲۲/۶)

۳- نگاه کنید به: البداية و النهاية (۳۲۲/۶)

به تو خیر بیش‌تری عنایت کند. در کار خود تقوای الهی پیشه کن و بدان که رحمت و نصرت خدا، با پرهیزکاران و نیکوکاران است. در مسؤولیت کوشا باش و سستی نکن. بر هر کس که از دشمنان خدا دست یافتی، او را بکش.» خالدﷺ یک ماه در بزاخه ماند و به سامان‌دهی امور پرداخت و در عین حال به تعقیب و پی‌گرد کسانی پرداخت که از سوی ابوبکر صدیقﷺ فرمان یافته بود تا آنان را در برابر جنایتی که در حق مسلمانان کرده بودند، بکشد. خالدﷺ نیز برابر فرمان ابوبکر صدیقﷺ انتقام خون مسلمانان را گرفت و برخی را به آتش سوزانید و بعضی را با سنگ کشت و عده‌ای را نیز از کوه پرت کرد تا فرجام این افراد، مایه‌ی عبرت اعراب ازدین‌برگشته گردد.[1]

درخواست بنی‌اسد و غطفان از ابوبکر صدیقﷺ برای برقراری صلح

نمایندگانی از بزاخه (بنی‌اسد و غطفان) به حضور ابوبکر صدیقﷺ رفتند و از ایشان درخواست صلح کردند. ابوبکر صدیقﷺ دو راه فرارویشان نهاد: یا جنگ و یا پذیرش شرایطی خفت‌بار. آنان به ابوبکر صدیقﷺ گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! جنگ را که تجربه کردیم و از عاقبت آن خوب خبر داریم. شرایط خفت‌بار چیست؟» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «خلع سلاح می‌شوید و اسبانتان مصادره می‌شود و تنها به شما اجازه‌ی شترچرانی می‌دهیم تا این‌که خلیفه و عموم مسلمانان، روزی عذر شما را بپذیرند. آن‌چه را که از ما به غنیمت گرفته‌اید، برمی‌گردانید و ما، چیزی از غنایمی را که از شما به دست آورده‌ایم، برنمی‌گردانیم. هم‌چنین اعتراف می‌کنید که کشته‌های ما، بهشتی هستند و کشته‌های شما جهنمی. البته شما باید دیه‌ی کشته‌های ما را بپردازید و ما، دیه‌ی کشته‌های شما را نمی‌دهیم.» عمر فاروقﷺ ابتدا گرفتن دیه‌ی شهدا را نادرست دانست و گفت: «این‌که گفتی باید دیه ی کشته‌های ما بدهند، دست نیست؛ چراکه آن‌ها به خاطر خدا کشته شده‌اند و دیه ندارند.» البته عمر فاروقﷺ از این موضعش عقب نشست و به ابوبکر صدیقﷺ عرض کرد: «بله، نظر شما درست است.»[2] ابوبکر صدیقﷺ پیشنهاد عمر فاروقﷺ را پذیرفت و بنی‌اسد و غطفان نیز به شرایط ابوبکرﷺ تن دادند.

۱- مرجع سابق.

۲- مرجع سابق.

ماجرای ام‌زِمل

پس از شکست طلیحه، عده‌ی زیادی از پیروان وی که از بنی‌غطفان بودند، پیرامون زنی به نام ام‌زمل ـ سلمی بنت مالك بن حذیفه ـ در منطقه‌ی (ظفر)[1] جمع شدند. ام‌زمل، همانند مادرش ام‌قرفه از زنان مشهور و سرآمد عرب بود. مادر سلمی، به سبب داشتن فزرندان بسیار درمیان عرب‌ها زبان‌زد بود و خانواده و قبیله‌اش، به شرف و بزرگی شناخته می‌شدند. پس از آن‌که عده‌ای از بنی‌غطفان به ام‌زمل پیوستند، او آن‌ها را به جنگ با خالدﷺ تشویق کرد. آنان نیز برای جنگ دوباره با خالدﷺ بپا خاستند و جمع دیگری از بنی‌سلیم، طیء، هوازن و اسد به آن‌ها پیوستند و لشکر بزرگی فراهم‌آوردند و بدین‌سان کار این زن بالا گرفت. خالدﷺ به سوی این‌ها حرکت کرد و جنگ شدیدی درگرفت. در آن هنگام ام‌زمل بر شتر مادرش سوار بود. خالدﷺ شترش را پی‌کرد و ام‌زمل را کشت و خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیقﷺ فرستاد.[2]

باور و اطمینان کامل ابوبکرﷺ به نصرت الهی و تجربه‌ی جنگی وی

ابوبکر صدیقﷺ به عدی بن حاتم طائیﷺ فرمود: «سریع خودت را به قبیلهات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه برحذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکتشان خواهد بود.» از این گفته‌ی ابوبکرﷺ به عدیﷺ چنین برمی‌آید که ابوبکر صدیقﷺ به نصرت و یاری الهی اطمینان کامل داشته و از همین جهت نیز از نتیجه‌ی جنگ که نابودی مرتدها می‌باشد، خبر داده است. ابوبکر صدیقﷺ به خالدﷺ دستور داد که از قبیله‌ی طیء شروع کند؛ این نکته نیز بیان‌گر استراتژی درست و بجای ابوبکرﷺ در جهاد با مرتدان می‌باشد. چراکه این برنامه‌ی جنگی ابوبکرﷺ باعث می‌شد تا به خاطر دوری طیء از اردوگاه طلیحه، هم از پیوستن طائی‌ها به طلیحه جلوگیری شود و هم آن دسته از افراد قبیله‌ی طیء که به طلیحه ملحق شده بودند، برای دفاع از قبیله‌ی خود از لشکر طلیحه جدا شوند. ابوبکر صدیقﷺ هنگام گسیل خالدﷺ چنان وانمود کرد که آهنگ خیبر دارد و به خالدﷺ خواهد پیوست. این کار ابوبکر صدیقﷺ نیز طرح نظامی درست و ورزیده‌ای بود که به قصد ایجاد رعب و وحشت، درمیان قبایل عرب مطرح شد. انتخاب ابوسلیمان خالد بن ولیدﷺ به عنوان فرمانده، نشان دیگری از ورزیدگی و کارآزمودگی جنگی ابوبکر صدیقﷺ می‌باشد. چراکه

۱- ظفر، نام مکانی در راه بصره به مدینه می‌باشد.

۲- البداية و النهاية (۳۲۳/۶)

خالدؓ در هیچ جنگی شکست نخورد و همواره پیروز میدان بود.[1] بازنگاهی به نامه‌ی ابوبکر صدیقؓ نشان می‌دهد که ایشان، از فعالیت خالدؓ تقدیر می‌کند و او را به تقوای الهی وصیت می‌فرماید. ترس خدا، انسان را از لغزش و پیروی هوا و هوس مصون می‌دارد. ابوبکر صدیقؓ به خالدؓ دستور داد که در کارش کوشا باشد و در برابر دشمنان، شدت نشان دهد. چراکه هنوز سرکشی و طغیانشان فوران می‌کرد. البته شدت عمل در برابر دشمنان، پیامد دیگری نیز داشت و باعث شد که هراس و وحشت، قبایل عرب را فرابگیرد؛ زیرا در آن زمان برخی از قبایل در انتخاب حق و باطل دودل و مردد بودند و نمی‌دانستند راه هدایت و ایمان را در پیش بگیرند یا راه ضلالت و کفر را. بنابراین شدت عمل خالدؓ با دشمنان، سبب فروکش کردن طغیان و سرکشی قبایل گردید و باعث شد تا اقوام و طوایف متردد، از فرجام بد ارتداد آگاه شوند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیقؓ بیان‌گر قدرت تصمیم‌گیری وی می‌باشد که همواره محکم و درست تصمیم می‌گرفت و به وقت شدت، شدت عمل نشان می‌داد و هنگامی که بایسته و شایسته بود، با نرمی و ملاطفت برخورد می‌کرد.

ابوبکر صدیقؓ پیشنهاد صلح بنی‌اسد و غطفان را نپذیرفت تا قدرت و شوکت اسلام را به رُخشان بکشد و به همین خاطر نیز شرایط خفت‌باری پیش رویشان نهاد و سخت‌ترین این شرایط، مصادره‌ی سلاح‌ها و اسبانشان بود. البته ابوبکر صدیقؓ از آن جهت این شرایط موقتی را پیش روی بنی‌اسد و غطفان قرار داد که کاملاً در برابر حکومت اسلامی گردن نهند و ثابت کنند که به راستی به آغوش اسلام بازگشته‌اند. به عبارت دیگر شرایطی که ابوبکر صدیقؓ پیش روی بنی‌اسد و غطفان نهاد، ضمانتی بود بر این‌که دوباره مرتد نشوند و سر به آشوب برندارند.[2]

جنگ روانی عدی بن حاتمؓ بر ضد قبیله‌اش

عدی بن حاتمؓ به دستور ابوبکر صدیقؓ خودش را به قبیله‌ی طیء رسانید و آنان را به رجوع به اسلام فراخواند. آنان قبول نکردند و از پذیرش بیعت با ابوبکرؓ سر تافتند. عدیؓ آنان را از رسیدن لشکر خالدؓ ترسانید که در پی آن، قبیله‌ی طیء، دعوت عدیؓ را پذیرفتند و به او گفتند: «تو پیش لشکر برو و آنان را از حمله به ما بازدار تا کسانی

۱- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۹/۶۳،۶۰)

۲- التاریخ الإسلامی (۹/۶۶)

را که از ما در بزاخه به طلیحه پیوسته‌اند، فرابخوانیم و آنان را از لشکرگاهش بیرون بیاوریم. چراکه اگر ما اینک که خویشاوندانمان در اردوگاه طلحه هستند، به مخالفت با وی برخیزیم، او، آنان را می‌کشد و یا آن‌ها را گروگان می‌گیرد. عدی خودش را در سنح به خالد رسانید و به او گفت: «سه روز به من مهلت بده تا برایت پانصد جنگجو بیاورم که به وسیله‌ی آن‌ها، دشمن را سرکوب کنی و این، بهتر از آن است که به این‌ها بپردازی و در جهنمی کردنشان شتاب نمایی.» خالد پذیرفت و عدی با خبر مسلمان شدن طیء و به همراه پانصد نفر از آنان، برگشت.[1] به هر حال عدی موفق شد بنی‌غوث و بنی‌جدیله را که دو طایفه از قبیله‌ی طیء بودند، به آغوش اسلام بازگرداند و آنان را از اردوگاه طلیحه جداکند و به لشکر خالد بن ولید ملحق نماید. نباید آثار و پیامدهای این موفقیت را در نتایج جنگ بزاخه نادیده گرفت. مسلمان شدن عدی بن حاتم از همان روز نخست، آگاهانه و از روی انتخاب بود. موفقیت عدی در بازگشت دوباره‌ی طیء به اسلام و افزایش توان نظامی لشکر خالد بر پیشینه‌ی درخشان عدی در آوردن اموال زکات به نزد ابوبکر صدیق در زمانی که مسلمانان شدیداً نیازمند کمک‌های مالی بودند، اضافه می‌گردد. عدی کاملاً مطمئن بود که پیروزی نهایی، از آنِ اسلام و مسلمانان است؛ چراکه رسول‌خدا همان روز که عدی مسلمان شد، به او چنین بشارتی دادند. ایمان محکم و راستین عدی سبب شد تا خویشانش، دست از یاری دشمنان اسلام بکشند. عدی قبیله‌اش را نسبت به جنگ مسلمانان و مرتدها، بی‌طرف نکرد که صبر کنند و به نتیجه‌ی جنگ بنگرند. بلکه او هزار و پانصد مبارز را از دو طایفه‌ی بنی‌غوث و بنی‌جدیله با لشکر اسلام همراه نمود و این، نشان‌دهنده‌ی نفوذ و اثرگذاری عدی درمیان قبیله‌اش می‌باشد.[2] در روایتی آمده که اقوام عدی که با بنی‌اسد هم‌پیمان بودند، از خالد درخواست کردند تا به جای جنگ با بنی‌اسد با قیس بجنگند. خالد در پاسخ درخواستشان فرمود: «به خدا که قبیله‌ی قیس، ضعیف‌تر نیست؛ حال با هر کدام از این دو قبیله که دوست دارید، بجنگید.» عدی گفت: «به خدا سوگند که اگر هر یک از خاندانم، این دین را ترک کنند، من با آنان می‌جنگم. پس چگونه به خاطر هم‌پیمانی با بنی‌اسد که از دین برگشته‌اند، با آنان جهاد نکنم؟!» خالد به عدی گفت: «با خواسته‌ی قومت مخالفت نکن که جنگ با هر کدام از این دو قبیله،

۱- التاریخ الإسلامی (۵۷/۹)

۲- التاریخ الإسلامی (۶۱/۹)

جهاد است؛ به سوی یکی از این دو قبیله حرکت کن و البته به جنگ آن قبیله‌ای برو که اقوامت در جنگ با آنان پرنشاط‌تر و فعال‌تر خواهند بود.»[۱]

این ماجرا، نشان‌دهنده‌ی ژرفای ایمان عدیﷺ و فراوانی دانش وی می‌باشد که با دوستان خدا دوستی می‌کند؛ هرچند که از لحاظ قوم و خویشی، از او دور باشند؛ او، چنان ایمان راستینی داشت که از دشمنان خدا و لو این‌که از نزدیکان و هم‌پیمانان او بودند، اعلان بیزاری نمود. البته از این ماجرا، ورزیدگی جنگی و نظامی خالد بن ولیدﷺ نیز نمایان می‌گردد که از عدیﷺ می‌خواهد با خواسته‌ی قومش مخالفت نکند و آنان را به جبهه‌ای ببرد که در جهاد و قتال، فعال‌تر و کوشاتر خواهند بود.[۲] نقش عدیﷺ در فراخوان قبیله‌اش به اسلام و پیوستن آن‌ها به لشکر خالدﷺ بسی بزرگ و مهم می‌باشد. چراکه طیءاز قوی‌ترین قبایل عرب بود و پیوستن هزار و پانصد نفر از دو طایفه‌ی آن به لشکر خالدﷺ نخستین شکستی بود که بر دشمنان وارد شد. قبایل مختلف، روی این قبیله حساب باز کرده بودند و آن را یکی از قوی‌ترین قبایل برمی‌شمردند که دارای قوت و نفوذ قبیله‌ای بودند؛ از این‌رو همسایگان طیء همواره می‌کوشیدند تا خود را به این قبیله نزدیک کرده و با آن هم‌پیمان شوند. پس از آن‌که کار دشمن، رو به ضعف و سستی نهاد، مسلمانان و مرتدها با هم درگیر شدند و به خواست خدای متعال، لشکر اسلام پیروز شد و بسیاری از افراد دشمن را نابود کرد و جمع زیادی را به اسارت درآورد؛ طلیحه، فرار کرد و عده‌ای از پیروانش تسلیم شدند و بعضی هم گریختند. پس از این ماجرا ضعف و سستی، قبایل مرتد را در سراسر شبه‌جزیره فراگرفت و لشکر اسلام در تمام جبهه‌هایش، راحت‌تر از همیشه دشمنان را شکست داد.[۳]

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه را می‌توان را در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱ـ مسلمانان، با ایمانی راسخ و باوری کامل به نصرت الهی می‌جنگیدند و آرزومند شهادت در راه خدا بودند و مرگ در راه خدا برای آنان، سلاح معنوی شکست‌ناپذیری بود. خالدﷺ به مرتدها چنین نوشت که: «من به همراه کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را

۱- تاریخ طبری (۷۵/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۶۱/۹)

۳- الحرب النفسیة من منظور إسلامی، از دکتر احمد نوفل (۱۴۳/۲و۱۴۴)

آن‌گونه دوست دارند که شما زندگانی را دوست دارید.»[1] خود دشمن نیز، این ویژگی رزمندگان اسلام را در خلال جنگ درک کرد. چنان‌چه طلیحه از پیروانش دلیل شکستشان را جویا شد و با تعجب پرسید: «وای بر شما! چه چیزی سبب شکستتان شد؟» یکی از پیروانش چنین پاسخ داد: «من، به تو دلیلش را می‌گویم؛ هر یک از ما دوست دارد که همراه و هم‌رزمش پیش از او کشته شود و هر یک از کسانی که ما دیدیم، دوست دارد پیش از همراه و هم‌رزمش کشته شود.»[2]

۲ـ پیوستن قبیله‌ی طیء به لشکر اسلام، سبب تقویت مسلمانان و ضعیف شدن دشمنانشان گردید. به شهادت رسیدن عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما نیز خشم مسلمانان را برانگیخت و آنان را برای جنگ با مرتدها مصمم‌تر نمود. توریه‌ی ابوبکر صدیق که وانمود کرد آهنگ خیبر دارد، تأثیر زیادی در عدم همکاری قبیله‌ی طیء با هم‌پیمانانش داشت و باعث شد تا طیء از موضع همکاری با دشمنان اسلام عقب بنشینند. توریه‌ی ابوبکر صدیق این وهم و گمان را در مردم انداخت که ایشان، به جای مأموریت اصلی‌ای که به لشکر محول کرده بود، آهنگ خیبر را دارد. گنجایشی که به قبیله‌ی طیء برای انتخاب جبهه داده شد و به آنان اجازه داد تا به جای جهاد با هم‌پیمانانشان (بنی‌اسد)، با قیس بجنگند، تأثیر زیادی در نتیجه‌ی جنگ داشت؛ چراکه اگر خالد مطابق خواسته‌ی عدی بن حاتم طائی قبیله‌ی طیء را به جنگ با بنی‌اسد می‌فرستاد، سبب می‌شد تا قبیله‌ی طیء در انجام مأموریتشان کوتاهی کنند.[3]

برخی از پیامدهای جنگ بزاخه

سرکوبی یکی از بزرگ‌ترین مدعیان پیغمبری و بازگشت دوباره‌ی جمع زیادی از اعراب به دایره‌ی اسلام، از مهم‌ترین پیامدهای جنگ بزاخه می‌باشد. چنان‌چه بنی‌عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی‌گردیم که از آن خارج شده‌ایم.» خالد نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی‌اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی‌عامر نیز بیعت گرفت. خالد بیعت هیچ یک از افراد اسد، غطفان، هوازن، سلیم و طیء را نپذیرفت مگر به آن شرط که افرادی را که در حال ارتداد، مرتکب آتش‌زدن و مثله‌کردن مسلمانان شده‌اند، بیاورند و تسلیم کنند و آنان نیز، این افراد را تحویل خالد دادند. خالد آنان را

۱- حرکة الردة، ص۲۸۹

۲- تاریخ الخمسین (۲۰۷/۲)؛ حرکة الردة، ص۲۸۹

۳- نگاه کنید به کتاب خالد بن ولید از شیت خطاب، ص۹۶و۹۷؛ حروب الردة از احمد سعید، ص۱۲۴

در برابر جنایاتی که مرتکب شده بودند، با آتش سوزانید، با سنگ کشت، از کوه‌ها پرت کرد، در چاه‌ها افکند و با تیر اعدام نمود. خالدؓ قرةبن هبیره را به همراه تعدادی از اسیران به مدینه فرستاد و برای ابوبکر صدیقؓ نامه نوشت که: «بنی‌عامر پس از روی‌گردانی از دین، دوباره به اسلام مسلمان روی‌آورده‌اند و من، از هیچ کسی که با من جنگیده یا با من صلح کرده، هیچ تقاضایی را نپذیرفته‌ام مگر این‌که کسانی را که به مسلمانان حمله کرده‌اند، پیش من بیاورند. من، آنان را به سختی کشتم و قره و هم‌دستانش را به حضور شما فرستادم.»[۱] عیینه بن حصن نیز درمیان اسیران بود. خالدؓ دستور داد تا او را به شدت ببندند و او را در حالی به مدینه فرستاد که دستانش، بر پشت گردنش بسته بود تا او را خوار بدارد و مایه‌ی عبرت دیگران شود. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسربچه‌های مدینه او را با دستان کوچکشان می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟!» عیینه، زیر مشت بچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.» او را به نزد ابوبکر صدیقؓ بردند. ابوبکرؓ دستور داد تا دستانش را باز کنند و از عیینه خواست که توبه نماید. عیینه نیز توبه کرد و از کرده‌هایش پوزش طلبید و مسلمان خوبی شد.[۲]

سرانجامِ طلیحه چنین شد که به میان قبیله‌ی (کلب) رفت و با شنیدن مسلمان شدن اسد، غطفان و عامر، اسلام آورد. او تا پایان وفات ابوبکر صدیقؓ همان‌جا ماند. البته یک بار در زمان خلافت ابوبکر صدیقؓ به قصد ادای عمره راهی مکه شد و چون از نزدیکی مدینه می‌گذشت، به ابوبکر صدیقؓ گفتند: این، طلیحه است. ابوبکر صدیقؓ فرمود: «با او چه کنم؟ کاری به او نداشته باشید که خداوند، او را به اسلام هدایت فرموده است.»[۳] ابن‌کثیر می‌گوید: طلیحه، پس از آن‌که ادعای پیغمبری کرد، دوباره مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر صدیقؓ به قصد عمره به مکه رفت و از ابوبکرؓ شرم داشت که با او روبرو شود. ابوبکر صدیقؓ در دوران خلافتش، به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه‌ی شرکت در فتوحات عراق و شام را نداد. احتمالاً این کار ابوبکر صدیقؓ از روی احتیاط بوده است؛ زیرا درباره‌ی افرادی که دارای سوء پیشینه در گمراهی و دسیسه بر ضد مسلمانان بودند، این بیم وجود داشت که تنها به خاطر شوکت و قدرت اسلام و از روی ترس، به اسلام بازگشته باشند. ابوبکر صدیقؓ از آن دسته پیشوایانی است که سیرتشان، الگوی

۱- تاریخ طبری (۸۲/۴)
۲- الصدیق أول الخلفاء، ص۸۷
۳- التاریخ الإسلامی (۵۹/۹)

عملی مسلمانان می‌باشد و مردم، در گفتار و کردارشان، به آن‌ها اقتدا می‌کنند. از این‌رو باید در مسایلی که رابطه‌ی مستقیمی با مصالح امت دارد، جنبه‌ی احتیاط را رعایت کرد؛ هرچند که چنین کاری، موقعیت برخی را فروتر قرار دهد.[1] روی‌کرد ابوبکر صدیقﷺ در عدم بکارگیری افرادی که دارای سوء پیشینه‌ی ارتداد بودند، این آموزه را به دنبال دارد که نباید اصل را بر اعتماد و اطمینان درباره‌ی کسانی قرار داد که سوء پیشینه در فعالیت‌های ضددینی داشته و بعدها به دین و اسلام پایبند شده‌اند. چراکه اطمینان کامل به چنین افرادی، در بسیاری از موارد امت را تا سرحد نابودی پیش برده و سبب بروز مشکلات زیادی برای عموم مسلمانان شده است. البته این، بدان معنا نیست که به‌طور کلی از این افراد سلب اطمینان شود و همواره نسبت به آنان نوعی بدبینی وجود داشته باشد. چراکه بررسی استراتژی ابوبکر در چگونگی تعامل با این افراد، این موضوع را روشن‌تر می‌کند.[2]

طلیحه، مسلمان خوبی شد و در زمان خلافت عمر فاروقﷺ برای بیعت پیش او رفت. عمرﷺ به او فرمود: «تو، قاتل عکاشه و ثابت هستی؛ به خدا قسم که هرگز تو را دوست ندارم.» طلیحه گفت: «ای امیرالمؤمنین! در مورد این دو شخص که خداوند، آن‌ها را به دست من گرامی داشته و آنان را به مقام شهادت رسانیده، مرا سرزنش نکن؛ خداوند، مرا به دست این‌ها خوار و زبون نکرد که اگر به دست این‌ها کشته می‌شدم، کافر و جهنمی بودم.» عمرﷺ از او بیعت گرفت و او، به پیش قومش بازگشت و پس از مدتی به عراق رفت.[3] او مسلمان خوبی شد و دیگر مورد سرزنش قرار نگرفت. خودش در قالب اشعاری بر کشتن عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما اظهار ندامت و پشیمانی کرد و ارتدادش را مصیبتی بزرگ‌تر از کشتن این دو بزرگ‌وار دانست. وی، در بخشی از شعرش چنین سرود:

و أنی من بعد الضلالة شاهد — شهادة حق لست فیها بملحد

بأن إله النـاس ربی و أننـی — ذلیل و أن الدین دین محمد

ترجمه: من، پس از آن‌که گمراه شدم، گواهی و شهادت حقی می‌دهم و در آن الحاد و بدکیشی نمی‌ورزم. گواهی می‌دهم که خدای تمام مردم، پروردگار من است و دین راستین و حق، دین محمدﷺ می‌باشد و اقرار می‌کنم که من، بنده‌ای خوار و ناچیز هستم.[4]

۱- التاریخ الإسلامی (۶۷/۹)

۲- مرجع سابق.

۳- التاریخ الإسلامی (۵۹/۹)؛ تاریخ طبری (۸۱/۴)

۴- نگاه کنید به: دیوان الردة، ص۸۶

ماجرای فجائه

فجائه، از بنی‌سلیم بود و نامش، ایاس بن عبدالله بن عبد یالیل بن خفاف. ابن‌اسحاق درباره‌اش می‌گوید: ابوبکر صدیق‌ﷺ فجائه را در بقیع مدینه سوزانید. سببش، این بود که فجاءه، نزد ابوبکرﷺ رفت و وانمود کرد که مسلمان شده است؛ او از ابوبکرﷺ لشکری درخواست کرد تا به جنگ مرتدها برود. چنین شد و به هر مسلمان و مرتدی که گذرش می‌افتاد، او را می‌کشت و مالش را برای خود برمی‌داشت. ابوبکر صدیق‌ﷺ لشکری به تعقیبش فرستاد تا او را دستگیر کنند. ابوبکرﷺ پس از دستگیری فجاءه، دستور داد دستانش را با ریسمان به پشتش ببندند و او را در آتش بیندازند. بنابراین او را دست و پا بسته در آتش سوزاندند.[1] کسی که فجاءه را در آتش انداخت، طریفه بن حاجز بود و این، نشان‌دهنده‌ی نقش مسلمانان سلیم در جنگ با کسانی است که در زمین فساد به پا کردند و یا از دین برگشتند.[2]

چنین حکمی از آن جهت برای فجاءه تعیین شد که او، برخی از مسلمانان را به آتش افکنده و کشته بود.[3]

داستان بنی‌تمیم، سجاح و کشته شدن مالك بن نویره

قبیله‌ی بنی‌تمیم در زمان ظهور ارتداد، چند دسته شدند؛ برخی از آنان از دین برگشتند و از دادن زکات امتناع نمودند. بعضی، زکات اموالشان را به مدینه فرستادند. برخی هم درنگ کردند تا ببینند که عاقبت چه می‌شود؟ در همان حال زنی مسیحی به نام سجاح بنت حارث بن سوید بن عقفان از قبیله‌ی بنی‌تغلب، ادعای پیغمبری کرد و به همراه پیروانش به قصد جنگ با ابوبکر صدیق‌ﷺ حرکت کرد. گذر سجاح بر سرزمین بنی‌تمیم افتاد و آنان را به سوی خود فراخواند. عموم بنی‌تمیم دعوتش را پذیرفتند. مالك بن نویره‌ی تمیمی، عطارد بن حاجب و برخی از اشراف و سران بنی‌تمیم به سجاح پیوستند و دیگران، با سجاح پیمان صلح بستند. اما مالك بن نویره، سجاح را به جنگ تحریك كرد و هنگامی که به مشورت و رایزنی پرداختند که جنگ را از کدامین قبیله آغاز کنند، سجاح با کلماتی آهنگین گفت: «اسب‌های جنگی و پرشتاب را آماده کنید و برای غارت مهیا شوید و بر طایفه‌ی رباب[4] شبیخون بزنید که مانعی، در برابر تاخت و تاز اسب‌ها نیست.» بنی‌تمیم، موفق شدند سجاح را

۱-ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، ص۱۶

۲- الثابتون علی الإسلام، ص۲۷

۳- نگاه کنید به: حرکة الردة، ص۱۸۵

۴- رباب، یکی از طوایف قبیله‌ی بنی‌تمیم می‌باشد.

قانع کنند که راهی یمامه شود و آن‌جا را از دست مسیلمه بن حبیب کذاب درآورند. سجاح، آهنگ یمامه کرد. اطرافیانش گفتند: اینک، کار مسیلمه بالا گرفته و قدرت و شوکت یافته است. سجاح گفت: «بر شما است که چون کبوتر به سوی یمامه پرواز کنید و بدانید که آن‌جا جنگ شدیدی روی می‌دهد و پس از آن هرگز ملامت و سرزنشی نمی یابید.» به هر حال سجاح و پیروانش تصمیم گرفتند با مسیلمه بجنگند. هنگامی که مسیلمه از قصد سجاح اطلاع یافت، بر خود و از دست دادن سرزمینش ترسید؛ چراکه در آن زمان با ثمامه بن اثال که از سوی لشکر مسلمانان به فرماندهی عکرمهﷺ پشتیبانی می‌شد، درگیر بود. لشکر عکرمهﷺ در آن موقع منتظر لشکر خالدﷺ بود. مسیلمه‌ی کذاب در آن شرایط کسی را به نزد سجاح فرستاد تا برایش امان بگیرد و از سوی مسیلمه به سجاح وعده دهد که نیمی از زمین را به او می‌دهد. مسیلمه گفته بود: «نیمی از زمین از ما است و اگر قریش، عادل بودند، نیم دیگر از آنان بود؛ اما خدا، تو را گرامی داشت و آن نیمه را به تو ارزانی کرد». سجاح در پاسخ مسیلمه درخواست نشست مشترکی با او را نمود و در پی آن، در خیمه‌ای به تنهایی گفتگو کردند.[1] مسیلمه پس از بگومگوهایی که میان او و سجاح رد و بدل شد، به سجاح گفت: «آیا دوست داری تو را به همسری بگیرم و به کمک قوم خود و قوم تو، بر عرب غالب شوم؟» سجاح پذیرفت و سه روز پیش مسیلمه ماند و سپس به نزد قومش بازگشت. سجاح، به آنان گفت که زن مسیلمه شدم. قومش پرسیدند: «چه چیزی مهریه‌ات کرد؟» گفت: هیچ. خویشانش گفتند: «برای زنی چون تو خیلی زشت است که بدون مهریه، به ازدواج کسی درآید.» سجاح از مسیلمه درخواست مهریه کرد. مسیلمه گفت: «مؤذنت را به نزد من بفرست.» سجاح، جارچی‌اش ـ شبث بن ربعی ریاحی ـ را پیش مسیلمه فرستاد. مسیلمه‌ی کذاب به جارچی (اذان‌گوی) سجاح گفت: «درمیان یارانت بانگ برآور که رسول‌خدا(!) مسیلمه بن حبیب، دو نماز از نمازهایی را که محمد بر شما مقرر کرده، برداشت. یکی نماز صبح و دیگری نماز عشاء.» خدا، لعنتشان کند که چنین چیزی را مهریه قرار دادند. سجاح، نیمی از مالیات یمامه را گرفت و به میان قوم خود بازگشت و آن، زمانی بود که به او خبر رسید خالدﷺ به سرزمین یمامه نزدیک شده است. وی، درمیان قبیله‌اش بنی‌تغلب ماند تا این‌که در زمان معاویهﷺ به همراه بنی‌تغلب به جای دیگری کوچ داده شد.[2]

۱- در منابع تاریخی چنین آمده که این دو پیغمبر دروغین (سجاح و مسیلمه) در آن خیمه با هم، جفت و هم‌بستر شدند. (مترجم)

۲- البدایة و النهایة (۳۲۴/۶و۳۲۵)

مالک بن نویره که قبلاً با سجاح ساخت و پاخت داشته بود، با بازگشت سجاح به جزیره، به خود آمد و از کارش پشیمان شد. مالک در منطقه‌ای به نـام بطـاح بـود.[۱] خالـدﷺ آهنـگ بطاح کرد وانصارﷺ از همراهی با او امتناع کردند و گفتند: «ما همان کاری را مـی‌کنـیم کـه ابوبکر صدیقﷺ به ما فرمان داده است.» خالدﷺ در پاسخشان فرمود: «چاره‌ای جز رفـتن بـه بطاح نیست و نباید این فرصت را از دست داد؛ هنوز فرمان ابوبکرﷺ به من نرسیده و مـن، از اوضاع و احوال، بهتر خبر دارم. اینک قصد بطاح دارم و شما را به آمدن مجبور نمی‌کنم.» بـه هر حال خالدﷺ به سوی بطاح حرکت کرد و پس از دو روز انصارﷺ تصمیم گرفتند که بـه خالدﷺ بپیوندند؛ لذا کسی را پیش خالدﷺ فرستادند که صبر کند تا به او برسند. زمـانی کـه خالدﷺ به بطاح رسید، دسـته‌هـایی را بـه آن‌جـا فرسـتاد تـا مـردم را بـه اسـلام فـرا بخواننـد. سرآمدان بنی‌تمیم، فرمان و خواسته‌های خالدﷺ را پذیرفتند و زکات اموالشـان را پرداختنـد. مالک بن نویره در آن زمان از میـان مـردم کنـار رفتـه و سرگشـته و متـردد بـود. فرسـتادگان خالدﷺ دستگیرش کردند و او را با عده‌ای از همراهانش به نزد خالدﷺ بردند. افرادی که به سراغ مالک و همراهانش رفته بودند، با هم اختلاف پیدا کردند؛ ابوقتاده ـ حـارث بـن ربعـی انصاری ـ گواهی داد که آن‌ها اذان گفتند ونماز خواندند و عده‌ی دیگری شهادت دادند کـه آن‌ها نه اذان گفتند و نه نماز خواندند. خالدﷺ دستور داد مالـک بـن نـویره و همراهـانش را ببندند. آن شب، بسیار سرد بود. خالدﷺ دستور داد اسیران را گرم کنند. مردم گمـان کردنـد که خالدﷺ دستور داده که اسیران را بکشند. به همین خاطر نیز اسیران را کشتند و مالک بـن نویره به دست ضرار بن ازور کشته شد. خالدﷺ با شنیدن سرو صدا از خیمه‌اش بیرون رفت و چون دید که سربازانش، کار اسیران را ساخته‌اند، فرمود: «وقتی خدای متعال، اراده‌ی کـاری کند، آن را به انجام می‌رساند.» خالدﷺ همسر مالک را که ام‌تمیم بنت منهال بود و زیبا، پس از پاکی به زنی گرفت. گفته شده که خالدﷺ مالـک بـن نـویره را سـرزنش کـرد کـه «چـرا سجاح را پیروی کردی و زکات را ترک نمودی؟ مگر نمی‌دانی که زکات نیز هماننـد نمـاز فرض است؟» مالک گفت: «پیامبر شما، چنـان مـی‌پنداشـت کـه بایـد زکـات داد!» خالـدﷺ فرمود: «مگر او، فقط پیامبر ما بود و نه پیامبر شما؟! ای ضرار! گردنش را بـزن.» و ایـن چنـین مالک کشته شد.

به دنبال گردن زدن مالک، میان خالد و ابوقتـاده رضـی الله عنهمـا بگومگـو درگرفـت و ابوقتاده، برای عرض شکایت به نزد ابوبکر صدیقﷺ رفت. عمرﷺ نیز دربـاره‌ی خالـدﷺ بـا

۱- بطاح، آبی است از بنی‌اسد در نجد.

ابوقتاده، هم‌نظر شد و به ابوبکر گفت: «خالد را از فرماندهی لشکر عزل کن که در شمشیرش، تیزی و شتاب است و او، سریع و نادرست، مردم را از دم شمشیر می‌گذراند.» ابوبکر صدیق فرمود: «شمشیری را که خدا بر کافران کشیده، در نیام نمی‌کنم.» در همین گیر و دار متمم بن نویره ـ برادر مالک ـ برای شکایت از خالد به نزد ابوبکر رفت. ابوبکر صدیق خون‌بهای مالک را از خودشان دادند.[1]

ماندگاری و پایداری برخی از افراد بنی‌تمیم بر اسلام

آن‌گونه که برخی از تاریخ‌نگاران معاصر، نگاشته‌اند تمام افراد، طوایف و بزرگان قبیله‌ی بنی‌تمیم از اسلام برنگشتند. واقعیت، این است که به خاطر ماندگاری و پایداری برخی از افراد و بزرگان بنی‌تمیم بر اسلام بود که مالک بن نویره، سجاح را به جنگ با بعضی از طوایف بنی‌تمیم فراخواند. سجاح نیز برابر خواسته‌ی مالک، با برخی از طوایف بنی‌تمیم، وارد جنگ شد و از آنان شکست خورد و پس از آن بود که از حمله به مدینه منصرف شد و آهنگ یمامه کرد. بسیاری از روایات تاریخی نیز، این حقیقت را روشن می‌کند.[2] بازنگاهی علمی و دقیق به روایات تاریخی در این زمینه، روشن می‌کند که تعداد افرادی که از قبیله‌ی بنی‌تمیم بر اسلام پایداری کردند، از تعداد مرتدهای آن قبیله بیش‌تر بوده و برخی از روایات، نقش طایفه‌ی رباب را در رویارویی با مرتدها کاملاً هویدا می‌سازد و نشان می‌دهد که میان این طایفه و سجاح جنگ شدیدی در گرفته و در نهایت پس از ناکامی سجاح در سرکوب مسلمانان بنی‌تمیم، به صلح طرفین انجامیده است و باعث شده تا قیس بن عاصم پشیمان گردد و به همراه اموال زکات قبیله‌اش، راهی مدینه شود و فرجام کار به ضرر سجاح و پیروانش پایان یابد.[3]

تحلیلی بر کشته شدن مالک بن نویره

در این‌که آیا مالک مظلوم و مسلمان کشته شده و یا کافر بوده و سزاوار مردن، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. بنده، از میان مباحثی که پیرامون این مطلب طرح شده، تحقیق دکتر علی عتوم را کنکاش علمی متمایزی در این موضوع یافتم. وی می‌گوید: آن‌چه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام،

۱- البداية و النهاية (۳۲۶/۶)

۲- الثابتون على الإسلام، ص۴۴

۳- مرجع سابق، ص۴۸

گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی‌تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چراکه او از گردن‌نهادن برخی از بزرگان و سرآمدان قبیله‌ی بنی‌تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاح همراه شود. پیامد دیگر ریاست‌طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق‌ﷺ شود و آن‌ها را درمیان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و هم‌چنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان.

صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد. خودداری مالک از ادای زکات، امری است که مورد تأکید تمام تاریخ‌نگاران می‌باشد. ابن‌سلام می‌گوید: در مورد این‌که خالد‌ﷺ با مالک سخن گفته تا او را متوجه اشتباهش بکند و حجت را بر او تمام نماید، درمیان تاریخ‌نگاران اجماع شده و هیچ اختلافی در این‌باره وجود ندارد که مالک ضمن سهل‌انگاری در اقامه‌ی نماز، از ادای زکات امتناع ورزیده است.[1] درمیان مرتدها، کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و از ادای آن خودداری نکردند؛ بلکه رییسان و بزرگانشان، آنان را از ادای زکات منع نمودند که از آن جمله می‌توان به بنی‌یربوع اشاره کرد که زکات اموالشان را جمع‌آوری کردند و چون می‌خواستند آن را به مدینه بفرستند، مالک بن نویره آن‌ها را از این کار بازداشت و زکات جمع‌آوری شده را درمیان افراد همان قبیله تقسیم کرد.[2]

ازدواج خالد‌ﷺ با ام‌تمیم

ام‌تمیم، همان لیلی بنت سنان منهال است که همسر مالک بن نویره بود. در مورد ازدواج خالد‌ﷺ با این زن، جر و بحث زیادی شده که در این میان برخی از افراد مغرض، سخنان ناروایی در مورد خالد‌ﷺ گفته‌اند که با بحثی علمی و بدور از غرض، می‌توان نادرستی

۱- طبقات فحول الشعراء، ص۱۷۲

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۳/۱)

اتهامات وارد شده بر خالد را دریافت. خلاصه این‌که برخی از افراد مغرض، خالد را متهم کرده‌اند که وی، از قبل به ام‌تمیم دل بسته و بلافاصله پس از دستگیری ام‌تمیم، در برابر زیباییش، نتوانسته جلوی خودش را بگیرد و با او ازدواج کرده است. این‌ها، بر همین مبنا ازدواج خالد با ام‌تمیم را نامشروع می‌پندارند. باید دانست که چنین سخنی درباره‌ی خالد تهمتی بیش نیست که پیشینه‌ی چندانی ندارد و اصلاً بی‌اعتبار می‌باشد. زیرا گذشته از آن‌که هیچ اثری از این موضوع در منابع و مصادر تاریخی قدیمی وجود ندارد، متون تاریخی به‌گونه‌ای است که دقیقاً به خلاف این موضوع تصریح می‌کند. ماوردی می‌گوید: آن‌چه خالد را بر آن داشت تا مالک را بکشد، امتناع و خودداری وی از ادای زکات بود که همین، نشانه‌ی ارتداد مالک و روا شدن ریختن خونش گشت و بدین‌سان مالک، از دین برگشت و پیمان زناشویی او با زنش ام‌تمیم باطل شد.[1] امام سرخسی گفته است: حکم شرعی زنانی که به دنبال مرتد شدن شوهرانشان، به دارالحرب و جمع ازدین‌برگشتگان بپیوندند، این است که نباید آن‌ها را کشت؛ بلکه به اسارت درمی‌آیند و حکم کنیز می‌یابند.[2] ام‌تمیم نیز درمیان زنان اسیر بود که خالد او را برای خودش برگزید و چون آن زن، از عده بیرون آمد، خالد با او ازدواج کرد.[3] شیخ احمد شاکر در توضیح این مطلب، می‌گوید: از آن‌جا که ام‌تمیم و پسرش درمیان اسیران بودند، خالد آن‌ها را برای خود به عنوان کنیز و غلام برگزید. چراکه کنیز، عده ندارد؛ البته هم‌خوابی با زن بارداری که به کنیزی درآمده، حرام است و در صورتی که کنیز، باردار نباشد، صاحبش می‌تواند پس از آن‌که کنیز، یک بار حیض شد، با او هم‌خواب شود.خالد نیز بر اساس این حکم شرعی با ام‌تمیم هم‌بستر شد و این کارش، کاملاً شرعی بوده و جای بدگویی و سرزنشی در آن نیست. تنها دشمنان و مخالفان خالد این مسأله را پر و بال داده‌اند تا به گمان خود از این فرصت برای زشت نشان دادن شخصیت خالد بهره ببرند و مدعی شوند که مالک، مسلمان بوده و خالد به خاطر طمعی که در زن مالک (ام‌تمیم) بسته، مالک را کشته است![4] برخی هم خالد را متهم کرده‌اند که او در ازدواج با ام‌تمیم، بر خلاف آداب و رسوم عرب‌ها در دوره‌ی جاهلیت و پس از ظهور اسلام، عمل کرده و ازدواج او با ام‌تمیم، با عادت مسلمانان آن روز

۱- الأحکام السلطانیة، ص۴۷؛ نگاه کنید به: حرکة الردة، ص۲۲۹

۲- المبسوط (۱۱۱/۱۰)؛ حرکة الردة، ص۲۲۹

۳- البدایة و النهایة (۳۲۶/۶)

۴- حرکة الردة،ص۲۳۰

و بلکه با دستورات و آموزه‌های دینی سازگار نبوده است![1] بدون تردید چنین گفتاری کـاملاً نادرست است؛ چراکه بررسی تاریخ عرب خلاف ایـن موضـوع را نشـان مـی‌دهـد و روشـن می‌کند که عرب‌ها، پیش از ظهور اسلام، پـس از پیـروزی بـر دشمنانشـان، زنـان اسـیر را بـه کنیزی خود در می‌آورده و بـا آنـان ازدواج مـی‌کـرده‌انـد و حتـی ایـن کـار، مایـه‌ی فخـر و افتخارشان نیز بوده است. به همین سبب نیز کنیززادگان عرب بسیار بوده‌اند. از لحاظ شـرعی نیز خالد رضی الله عنه عمل حرامی مرتکب نشده و کاری که او کرده، کاملاً شرعی بوده است؛ چراکه اشخاص بهتر از او نیز در بحبوحه‌ی جنگ یا پس از پایان آن، چنان کرده‌اند. به عنـوان مثـال رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم درباره‌ی جویریه بنت حارث رضی الله عنها کـه درمیـان اسـیران بنـی‌مصـطلق بود، همین رویـه را در پـیش گرفتنـد؛ آن حضـرت صلی الله علیه و سلم جویریـه رضـی الله عنهـا را بازخریـد کردند و با او ازدواج نمودند. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم برای آزادی جویریه رضی الله عنها یکصـد نفـر از اسیران قومش را آزاد کردند؛ چراکه آن‌ها، به خـاطر ازدواج رسـول‌خـدا صلی الله علیه و سلم بـا جویریـه رضی الله عنها، قوم و خویش ایشان شده بودنـد. ایـن کـار رسـول‌خـدا صلی الله علیه و سلم بسـیار خجسـته و فرخنـده بـود و باعـث شـد تـا پـدر جویریـه (حـارث بـن ضـرار رضی الله عنه) نیـز مسـلمان شـود.[2] رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم با صفیه بنت حیی بن اخطب نیز به دنبال جنگ خیبـر بـه همـین منـوال ازدواج کردند و در خیبر یا پس از پیمودن مقداری از مسـیر، زنـدگی زناشـویی خـود بـا او را آغـاز نمودند.[3] از آن‌جا که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به عنوان بهترین اسـوه و الگـو، چنـان کـرده‌انـد، دیگـر جایی برای سرزنش خالد رضی الله عنه باقی نمی‌ماند کـه چـرا بـا ام‌تمـیم ازدواج کـرده اسـت؟[4] دکتـر محمد حسین هیکل در دفاع از مشروعیت ازدواج خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم، شـیوه‌ی نادرسـتی را در پیش گرفته و به‌گونه‌ای سخن گفته که گویا اگر خالد رضی الله عنه اشتباهی هـم کـرده، بایـد آن را بـه حساب اسلام گذاشت. بدون تردید چنین اسلوبی در دفاع از خالد رضی الله عنه درست نیسـت؛ چراکـه خالد رضی الله عنه و تمام بشریت، در برابر اسلام محکوم هستند و هیچ چیز و هیچ کس، بالاتر و فراتـر از این دین نیست. بنابراین نباید هرگز در دفـاع از افـراد، چهـره‌ی دیـن را زشـت و نادرسـت جلوه داد. دکتر هیکل می‌گوید: «کام‌جویی از زن، حتی پیش از آن‌که پاک شود، بر خـلاف آداب و رسوم عرب نبود و اصلاً درمیان اعراب، رسم بر آن بود که پیروزِ میـدان نبـرد، زنـان

۱- عبقرية الصديق، ص۷۰

۲- سیره‌ی ابن‌هشام (۲۹۰،۲۹۵/۲)

۳- مرجع سابق (۳۳۹/۲)

۴- حركة الردة، ص۲۳۷

اسیر را به کنیزی خود درآورد! علاوه بر این پایبندی بر اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد، آن هم در شرایطی که ممکن است خطر و یا آسیبی برای حکومت اسلامی به دنبال داشته باشد، بی‌معنا و غیرقابل اجرا است!»[۱] شیخ احمد شاکر درباره‌ی این نوشتار محمد حسین هیکل می‌گوید: «گمان من این است که نگارنده (هیکل) از فسادکاری‌ها و فرومایگی‌های ناپلئون و دیگر پادشاهان اروپایی متأثر شده و از آثار و نوشته‌های نویسندگان اروپایی اثر پذیرفته که کوشیده‌اند بدکاری‌های بزرگ پادشاهان اروپایی را کوچک بنمایانند و کشورگشایی‌ها و تجاوزگری‌های ناپلئون و دیگر شاهان اروپایی را همانند فتوحات مسلمانان صدر اسلام جلوه دهند. این نوشتار آقای هیکل که اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد را، قابل انجام نمی‌داند، گفتاری است که تمام ارزش‌ها و پایه‌های اخلاقی و دینی را زیر سؤال می‌برد (و طوری نشان می‌دهد که گویا خالدﷺ فراتر از اسلام و احکام شرعی است!)»[۲]

دفاع ابوبکر صدیقﷺ از خالدﷺ

برخی از لشکریان خالدﷺ و از جمله ابوقتادهﷺ گواهی دادند که قوم مالك همانند مسلمانان اذن گفته‌اند و از این‌رو جانشان در امان است و کشتنشان روا نیست. این کشاکش میان خالدﷺ و ابوقتادهﷺ پس از آن شدت بیش‌تری گرفت که خالدﷺ با ام‌تمیم ازدواج کرد. ابوقتادهﷺ لشکر را ترك کرد و به نزد ابوبکر صدیقﷺ رفت تا از خالدﷺ شکایت کند. ابوبکرﷺ این عمل‌کرد ابوقتادهﷺ را رد نمود و برای او و هیچ کس دیگری درست ندانست که لشکر اسلام را ترك کند؛ چراکه این عمل، سبب ازهم‌پاشیدگی لشکر اسلام در خاك دشمن می‌شد. به همین خاطر نیز ابوبکر صدیقﷺ با ابوقتادهﷺ تندی کرد و او را به لشکر بازگردانید و زمانی از او خرسند شد که تحت فرماندهی خالدﷺ به انجام وظیفه پرداخت.[۳] این کار ابوبکر صدیقﷺ استراتژی جنگی درست و بجایی بود که ابوقتادهﷺ را به ادامه‌ی خدمت در لشکر خالدﷺ دستور داد.

ابوبکر صدیقﷺ موضوع کشته شدن مالك را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالدﷺ را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالك بر او وارد شده بود، بی‌تقصیر دانست.[۴] ابوبکر

۱- الصدیق ابوبکر، ص۱۴۰

۲- حرکة الردة، ص۲۳۲

۳- حرکة الردة، ص۲۳۱

۴- الخلافة و الخلفاء الراشدون از بهنساوی، ص۱۱۲؛ الخلفاء الراشدون از نجار، ص۵۸

صدیقﷺ در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگرتر از سایر صحابهﷺ بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانیش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت. از این‌رو در برخورد با خالدﷺ بر اساس سنت رسول‌خداﷺ عمل کرد. چنان‌چه رسول‌خداﷺ با وجود بروز اشتباهات و مسایلی مقطعی از سوی خالدﷺ که مورد قبول آن حضرتﷺ نبود، عزلش نکردند و بلکه عذرش را در تمام موارد پذیرفتند و حتی درباره‌اش فرمودند: (لاتؤذوا خالدًا فإنه سيفٌ من سيوف اللّهِ صبه اللّه على الكفار) یعنی: «خالد(ﷺ) را نیازارید که او، شمشیری از شمشیرهای الهی است که خدا، بر ضد کفار کشیده است.»[1]

انتخاب و بکارگیری خالدﷺ از سوی ابوبکرﷺ به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیقﷺ می‌باشد؛ چراکه ابوبکرﷺ شخصی نرم‌خو بود و خالدﷺ شدید و سخت‌گیر و بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنان‌چه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیقﷺ برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمرﷺ مشورت می‌کرد و از خالدﷺ در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول‌خداﷺ بود که در سرکوب مرتدها، شدت عمل بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروقﷺ نزدیک و همانند شد. عمر فاروقﷺ بر خلاف ابوبکر صدیقﷺ سخت‌گیر و تندمنش بود و کمال وی در زمان خلافتش بدان‌گاه نمایان می‌گردد که برای ایجاد تعادل در شدت عملش، از افرادی نرم‌خو چون سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده‌ی ثقفی، نعمان بن مقرن و سعید بن عامرﷺ کار گرفت که نسبت به خالد نرم‌خوتر و پارساتر بودند و این چنین خدای متعال، به عمر فاروقﷺ در زمان خلافتش چنان مهربانی و رأفتی ارزانی داشت که قبلاً آن‌قدر رؤوف و مهربان نبود تا به عنوان خلیفه، شخصیت کاملی بیابد و امیر مؤمنان شود.[2]

ابن تیمیه رحمه الله گفت‌آورد باارزشی دارد. وی می‌گوید: «...ابوبکر صدیقﷺ در جنگ با مرتدها و در فتوحات عراق و شام از خالدﷺ کار گرفت و با وجود اشتباهاتی که از خالدﷺ به سبب سوء تأویل رخ داد، باز هم او را عزل نکرد و به راهنمایی و توبیخش بسنده نمود؛ چراکه منفعت ماندگاری خالدﷺ در جنگ با مرتدها و فتوحات عراق و شام، بسی بیش‌تر از اشتباهاتش بود و کس دیگری نمی‌توانست جایگزین خالدﷺ شود و چون او، برای

۱- فتح الباری (۱۰۱/۷)

۲- أبوبکر الصديق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص۱۹۳و۱۹۴

لشکر اسلام مفید باشد. زیرا هنگامی که فرمانده‌ی کل، نرم‌خو باشد، چاره‌ای جز این نیست که جانشینش خلق و خوی تندی داشته باشد تا بدین‌سان تعادل، برقرار گردد و بر عکس در صورت تندخویی فرمانده‌ی اصلی، جانشینش باید اخلاق و شخصیت نرمی داشته باشد. ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه نیز از آن جهت که نرم‌خو بود، خالدرضی الله عنه را که شخصیت تند و شدیدی داشت بر لشکر گماشت تا از این تندخویی خالدرضی الله عنه اخلاق و کنش نرم خود را متعادل گرداند. عمر فاروق‌رضی الله عنه چون خالدرضی الله عنه طبع تندی داشت و ابوعبیده‌رضی الله عنه همانند ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه نرم‌خو بود. بنابراین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما انتخاب درستی در گزینش فرماندهان و مشاوران خود داشتند که همین امر نیز موجب ایجاد تعادل و توازن در رفتارهای حکومتی آنان گردید تا چون رسول‌خداصلی الله علیه وسلم معتدل و میانه‌رو باشند و بتوانند به خوبی از عهده‌ی جانشینی آن حضرت‌صلی الله علیه وسلم برآیند.[1] رسول اکرم‌صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (**أنا نبی الرحمة، أنا نبی الملحمة**) یعنی: «من، پیامبر رحمت هستم؛ من، پیامبر شدت و کارزار هستم.»[2]

مرتد شدن اهل عمان

عمانی‌ها، دعوت اسلام را پذیرفتند و رسول‌خداصلی الله علیه وسلم عمرو بن عاص‌رضی الله عنه را به نزد آنان فرستاد تا به ایشان دین و ایمان آموزش دهد. پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم شخصی از ایشان به نام لقیط بن مالک ازدی که به ذوالتاج مشهور بود، به ریاست رسید و ادعای پیغمبری کرد. جاهلان عمانی از او پیروی کردند که در پی آن بر عمان و دو فرزند جلندی غالب شد. در دوره‌ی پیش از اسلام، پادشاه عمان را جلَندی می‌نامیدند. شخصی به نام جیفر (یکی از پسران جلندی)، خبر طغیان لقیط را به ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه رساند و از ایشان درخواست لشکر کرد. ابوبکررضی الله عنه عده‌ای را به همراه دو امیر (حذیفه بن محصن غلفانی و عرفجه) به مهره گسیل کرد و به این دو فرمانده دستور داد تا به اتفاق هم، مأموریتشان را از عمان آغاز کنند و حذیفه را فرمانده تعیین نمود و فرمان داد تا پس از رسیدن به مهره، عرفجه امیر شود. ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه عکرمه‌رضی الله عنه را نیز به عنوان نیروی پشتیبانی آن‌ها اعزام کرد و به عرفجه و حذیفه نوشت تا پس از رسیدن به عمان، زیر دست عکرمه‌رضی الله عنه انجام مأموریت نمایند. آنان، پس از رسیدن به عمان، با جیفر مکاتبه کردند. لقیط بن مالک، از رسیدن لشکر اسلام باخبر شد و به همراه پیروانش

۱- الفتاوی (۱۴۴/۲۸)

۲- مسند احمد (۳۹۵،۴۰۴،۴۰۷/۴)

در محلی به نام دبا[۱]، اردو زد. آنان، اموال و دودمان (زنـان و کودکـان) خـود را در دنبالـه‌ی لشکر قرار دادند. دبا، شهر تجاری عمان بود که بـازار بزرگـی نیـز داشـت. جیفـر و عبـاد در مکانی به نام صُحار گرد هم آمدند و کسی را به نزد فرماندهان لشکر اسلام فرستادند و بـرای جنگ با لقیط، اعلام آمادگی کردند. به هر حال، لشکر اسـلام بـا لشـکر لقـیط روبـرو شـد و جنگ شدیدی درگرفت. در آغاز کار، مسلمانان، دچار سستی و شکسـت شـدند و نزدیـک بود از معرکه بدر شوند که خدای متعال، با لطـف بـی‌کـرانش آنـان را از سـوی بنـی‌ناجیـه و عبدالقیس، یاری رساند. با رسیدن نیروهای کمکی بنی‌ناجیه و عبدالقیس، فـتح و پیـروزی از آن مسلمانان شـد و مشـرکان گریختنـد. مسـلمانان، بـه تعقیبشـان پرداختنـد و ده‌هـزار نفـر از نیروهای دشمن را به هلاکت رسـاندند و عـلاوه بـر دسـت‌یـابی بـر بـازار دبـا، بـر دودمـان و دارایی‌های مشرکان نیز دست یافتند و خمس غنایم را به همراه عرفجـه بـه مدینـه فرسـتادند.[۲] یکی از زمینه‌های اصلی این پیروزی، رویارویی مسلمانان عمان به فرماندهی جیفر و برادرش عباد با لقیط بن مالک ازدی بود که پیش از رسیدن لشکر اسلام، در دژها و مناطق امن مستقر شدند تا مسلمانان به آنان بپیوندند. همین طور ماندگاری بنی‌جذید و بنی‌ناجیه و عبدالقیس بر اسلام و ورود به‌هنگامشان در لشکر مسلمانان، تأثیر به‌سزایی در پیروزی لشکر اسلام داشت.[۳]

مرتد شدن بحرینی‌ها

مسلمان شدن اهل بحرین از این قرار بود که رسول‌خداﷺ علاء حضرمی‌ﷺ را برای دعوت به نزد حاکم بحرین (منذر بن ساوی) فرستادند؛ منذر بن سـاوی دعـوت آن حضـرتﷺ را پـذیرفت و اسـلام و عـدالت را درمیـان بحرینـی‌هـا گسـترش داد. پاسـخ منـذر بـه دعـوت رسول‌خداﷺ چنین بود: «من، در قدرتی که به دست دارم، نگریسـتم و دیـدم کـه ایـن امـر، فقط دنیوی است و چیزی از آخرت در خود ندارد؛ اما چون در دین شما نگـاه کـردم، آن را برای دنیا و آخرت یافتم. لذا چیزی مرا از پذیرش دینی که در آن آسایش زندگانی و راحت مرگ است، بازنداشت. تا دیروز از کسانی تعجب می‌کردم که به این دین می‌گروند و امروز از کسانی در شگفتم که این دین را رد می‌کنند....»[۴]

۱- دبا، نام قصبه و دهستان معروف عمان است. نگاه کنید به: معجم‌البلدان یاقوت حموی. (مترجم)

۲- البدایة و النهایة (۳۳۵/۶)

۳- الثابتون علی الإسلام، ص۵۹و۶۰

۴- التراتیب الإداریة (۱۹/۱)

رسول‌خداﷺ رحلت کردند و پس از اندکی منذر نیز وفات نمود. با رحلت رسول‌خداﷺ و منذر بن ساوی، بحرینی‌ها از دین برگشتند و منذر بن نعمان را به قدرت رساندند.[1]

بحرین، باریکه‌ای از کرانه‌های خلیج فارس است که از قطیف تا عمان ادامه می‌یابد و بخشی از بیابان‌هایش به آب دریا نزدیک است. در قسمت بالایی بحرین، یمامه قرار دارد. البته تپه‌ماهورهایی در میان بحرین و یمامه فاصله انداخته است.[2]

مسلمانان بومی بحرین که بر اسلام پایداری کردند، نقش زیادی در خاموش کردن فتنه‌ی ارتداد داشتند. جارود بن معلی، تأثیر زیادی در این پهنه ایفا کرد؛ وی، با رسول‌خداﷺ مصاحبت نمود و پس از فراگیری آموزه‌های دینی به میان قومش رفت و آنان را به اسلام فراخواند. با آن‌که دعوتش پذیرفته شد، اما اندک زمانی نگذشت که رسول‌خداﷺ وفات نمودند. عبدالقیس از دین برگشتند و گفتند: اگر محمد، پیامبر بود که نباید می‌مرد. این خبر به جارود رسید؛ وی، آن‌ها را جمع کرد و چنین فرمود: «ای مردم! من از شما چیزی می‌پرسم که انتظار دارم در صورتی که پاسخش را می‌دانید، به من جواب دهید و اگر نمی‌دانید، پاسخی ندهید.» عبدالقیس گفتند: «هر آن‌چه می‌خواهی، بپرس.» جارود گفت: «آیا می‌دانید که خدای متعال، پیش از محمدﷺ نیز پیامبرانی فرستاده است؟» گفتند: آری. جارود افزود: «این پیامبران را دیده‌اید یا فقط می‌دانید که پیش از محمدﷺ پیامبرانی آمده‌اند؟» گفتند: «آن‌ها را ندیده‌ایم و فقط از آمدنشان خبر داریم.» جارودﷺ پرسید: «پس آن‌ها چه شده‌اند؟» پاسخ دادند: مرده‌اند. جارودﷺ گفت: «محمدﷺ نیز همانند آنان وفات کرده است و من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی خدا است.» عبدالقیس گفتند: «ما نیز گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی خدا است؛ تو نیز سرور و بهترین ما هستی.» بدین‌سان عبدالقیس به اسلام بازگشتند. دعوت جارودﷺ سبب شد تا قومش به اسلام بازگردند و بر اسلام پایداری کنند.[3] خدای متعال، در دل جارودﷺ انداخت تا پیامبران گذشته را برای قومش مثال بزنند که از دنیا رفته‌اند و این چنین، جارودﷺ غبار شک و دودلی را از دل‌های عبدالقیس زدود و آنان را قانع کرد که رسول‌خداﷺ نیز همانند پیامبران پیش از خود، از دنیا رحلت فرموده است. بله،

١- حروب الردة، ص١۴۶

٢- حروب الردة، ص١۴٧

٣- البداية و النهاية (٣٣٢/۶)

این چنین است که جایگاه علم و دانش در توجیه اعتقاد و رفتار دینی مردم نمایان می‌گردد و روشن می‌شود که برخورداری از دانش دینی به هنگام بروز فتنه، چقدر در روشن‌گری مؤثر است![۱]

مسلمانان جواثا[۲] بر اسلام پایداری کردند. آن‌گونه که از روایت بخاری به نقل از ابن‌عباس رضی الله عنهما بر می‌آید، جواثا نخستین قریه‌ای است که در زمان ظهور فتنه‌ی ارتداد، در آن نماز جمعه برپا شده است. مرتدها، جواثا را محاصره کردند. مسلمانان جواثا شدیداً گرسنه شدند تا این‌که خدای متعال، آنان را از این بحران رهانید. گرسنگی به قدری بر مسلمانان غلبه کرد که شخصی به نام عبدالله بن حذف از بنی‌بکر بن کلاب، چنین اشعاری سرود:

ألا أبلغ أبابكر رسولاً	و فتيان المدينة أجمعينا
فهل لكم إلى قوم كرام	قعود فى جواثا محصرينا
كأن دمائهم فى كل فج	شعاع الشمس يغشى الناظرينا
توكلنا على الرحمن إنا	وجدنا النصر للمتوكلينا[۳]

یعنی: «به ابوبکرﷺ و تمام جوان‌مردانی که در مدینه هستند، خبر بده که آیا از حال قومی گرامی که در جواثا فرونشسته و در محاصره‌اند، خبر دارید و کاری کرده‌اید؟ حالشان، چنین است که گویا خون‌هایشان در هر سو به‌سان پرتو خورشید، برای بینندگان می‌درخشد. با این حال ما بر خدای رحمن توکل کرده‌ایم و صبر و شکیبایی را بهترین چیز برای متوکلان یافته‌ایم».

آری! مسلمانان جواثا بر حق پایداری کردند و به محاصره‌ی دشمن درآمدند و از شدت گرسنگی تا سر حد نابودی پیش رفتند. در شعر عبدالله بن حذف، ژرفای ایمان این مسلمانان و میزان توکلشان به خدای متعال و امید به نصرت و یاری الهی کاملاً مشهود است.[۴]

ابوبکر صدیقﷺ لشکری را به فرماندهی علاء بن حضرمیﷺ به بحرین فرستاد. زمانی که علاءﷺ به بحرین نزدیک شد، ثمامه بن اثال با جمع زیادی از قومش (بنی‌سحم) به علاءﷺ پیوست. مسلمانان آن دیار، به خیزش بر ضد مرتدها فراخوانده شدند و جارود بن

۱- التاریخ الإسلامی(۹/۹۷)

۲- جواثا، نام منطقه و حصاری در بحرین می‌باشد.(مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۶/۳۳۲)

۴- التاریخ الاسلامی از حمیدی (۹/۹۸)

معلی رضی الله عنه نیز با تعدادی از افراد قبیله‌اش به لشکر اسلام پیوست و بدین‌سان لشکر انبوهی برای جنگ با مرتدها فراهم آمد و خدای متعال، مؤمنان را یاری رسانید. از دیگر کسانی که در سرکوب مرتدهای بحرین، به علاء پیوستند، می‌توان قیس بن عاصم منقری، عفیف بن منذر و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی را نام برد.[۱]

بروز کرامتی از علاء بن حضرمی رضی الله عنه

علاء رضی الله عنه از بزرگان صحابه و شخصی عالم، عبادت‌گزار و مستجاب الدعوه بود. علاء رضی الله عنه در بیابان دهناء به لشکر فرمان داد تا اردو بزنند. پیش از آن‌که لشکریان به طور کامل مستقر شوند و بار شترها را پایین بگذارند، شترها در حالی که هنوز توشه‌ی لشکر (خیمه‌ها و آب مورد نیاز سپاهیان) بارشان بود، رم کردند و گریختند. تنها چیزی که برای لشکریان ماند، لباس‌های تنشان بود. حتی یک شتر هم برای لشکر نماند. این اتفاق در شب روی داد و چنان غم و اندوهی بر سپاهیان چیره شد که برخی شروع به وصیت کردند. علاء رضی الله عنه دستور داد تا همه جمع شوند. پس از آن‌که همه جمع شدند، علاء رضی الله عنه فرمود: «ای‌مردم! مگر شما مسلمان نیستید و در راه خدا بیرون نشده‌اید؟ مگر نه این است که شما برای یاری دین خدا بپا خاسته‌اید؟ پس شما را مژده باد که به خدا سوگند، خدای متعال کسانی چون شما را در چنین حالی خوار و زبون نمی‌کند.» سپیده دمید و برای نماز صبح، اذان دادند. علاء رضی الله عنه برایشان امامت داد و پس از نماز دو زانو نشست و دست به دعا برداشت؛ همراهانش نیز همانند او زانو زدند و دست به دعا برداشتند تا این‌که خورشید طلوع کرد. در حالی که علاء رضی الله عنه مشغول دعا بود، مردم به سراب و پرتو پیاپی خورشید در بیابان می‌نگریستند. در آن حال چشمشان به برکه‌ی آبی افتاد که آکنده از آب گوارا بود. علاء رضی الله عنه و همراهانش از آن آب نوشیدند و خود را با آن شستند. هنوز روز بالا نیامده بود که شترها از هر سو نمایان شدند و بی‌آن‌که چیزی از بار مجاهدان گم شده باشد، کنار سپاهیان زانو زدند و هر کس، شترش را آب داد و بدین‌ترتیب مردم به چشم خود، قدرت و نصرت الهی را دیدند.[۲]

شکست مرتدهای بحرین

مرتدها، لشکر بزرگی فراهم آورده بودند. لشکر مسلمانان، در مجاورت لشکر مرتدها اردو زد. مسلمانان، شبانگاه از لشکرگاه مرتدها، هیاهو و سرو صدای زیادی شنیدند. علاء رضی الله عنه

۱- الثابتون علی الإسلام، ص۶۳

۲- البدایة و النهایة (۳۳/۶)

گفت: چه کسی برایمان خبر می‌آورد که این‌ها، چه می‌کنند؟ عبدالله بن حذف برخاست و خود را به لشکرگاه مرتدها رساند و دید که آنان، شراب نوشیده‌اند و به حال خود نیستند. عبدالله بازگشت و علاءﷺ را از ماجرا باخبر کرد. علاءﷺ این فرصت را غنیمت دانست و بلافاصله بر مرتدها شبیخون زد و آنان را کشت و تنها تعداد اندکی از مرتدها موفق به فرار شدند. مسلمانان، بر اموال، انبارها و کالاهای به‌جامانده از مرتدها دست یافتند و از آنان غنایم جنگی زیادی گرفتند. حطم بن ضبیعه برادر بنی‌قیس بن ثعلبه که از بزرگان و رییسان قبیله‌اش بود، وحشت‌زده از خواب پرید و دید که مسلمانان بر آن‌ها شبیخون زده‌اند. حطم، بی‌دست و پا و شتابان به سوی اسبش رفت تا سوار شود؛ هنگامی که پا در کاب نهاد، رکاب، پاره شد؛ حطم فریاد برآورد که آیا کسی رکاب اسبم را برایم درست می‌کند؟ شخصی از مسلمانان[1] که در تاریکی شب، حطم را شناخت، به او گفت: پایت را بالا بگیر تا رکابت را درست کنم. هنگامی که حطم، پایش را بالا گرفت، پایش را با شمشیر زد و قطع کرد. حطم از آن مسلمان خواهش کرد تا کارش را تمام کند و او را بکشد. اما آن مسلمان، حطم را نکشت. حطم، بر زمین افتاده بود و از هر مسلمانی که از آن‌جا می‌گذشت، درخواست می‌کرد که او را بکشد و چون زخمی بود، کسی حاضر نمی‌شد او را بکشد. در همان گیر و دار قیس بن عاصم از آن‌جا گذر کرد؛ حطم به قیس گفت: من، حطم هستم؛ نمی‌خواهی مرا بکشی؟ قیس، حطم را کشت و پس از آن متوجه شد که او زخمی بوده است؛ لذا گفت: افسوس**!** اگر می‌دانستم که حطم زخمی است، حرکتش نمی‌دادم و او را نمی‌کشتم. پس از آن مسلمانان به تعقیب مرتدهای گریزان پرداختند و آنان را کشتند. البته عده‌ای از آن‌هاموفق شدند خود را به دارین[2] برسانند و بر کشتی سوار شوند و بگریزند. علاءﷺ غنایم را تقسیم کرد و خمس آن را به مدینه فرستاد. وی پس از آن‌که از تقسیم غنایم فارغ شد، به مسلمانان گفت: بیایید تا به اتفاق هم به دارین برویم و با دشمنانمان در آن‌جا بجنگیم. مجاهدان نیز فرمان علاءﷺ را پذیرفتند و با هم به سمت دریا حرکت کردند تا سوار کشتی شوند. زمانی که به ساحل دریا رسیدند، دیدند که کشتی‌ها از لنگرگاه فاصله گرفته‌اند. علاءﷺ با اسبش به دریا زد و این کلمات بر زبانش جاری بود: **یا ارحم الراحمین یا حکیم یا کریم، یا احد یا صمد، یا حی یا قیوم، یا ذا الجلال و الاکرام، لا اله الا انت یا ربنا.**[3] علاءﷺ به سپاهیان نیز

۱- گویا آن شخص مسلمان، عفیف بن منذر بوده است.(مترجم)

۲- دارین، نام لنگرگاهی در بحرین می‌باشد.

۳- البدایة و النهایة (۳۳۳/۶)

دستور داد تا کلمات او را تکرار کنند و به دریا بزنند. سپاهیان نیز همان کلماتی را که علاءس بر زبان آورد، تکرار کرده و به دریا زدند. به خواست خدای متعال، دریا برایشان چون ریگزاری شد که آبش از سم اسب‌ها و شترها فراتر نمی‌رفت و بلکه پایین‌تر از سم مرکب‌هایشان بود. یک روز به طول انجامید که آن‌ها در دریا راه‌پیمایی کردند و به جای اول خود بازگشتند؛ این در حالی است که معمولاً تنها مسیر رفت یا برگشت آن مسیر با کشتی، یک شبانه‌روز طول می‌کشید! علاوه بر این مسلمانان، بی‌آن‌که در دریا چیزی از دست بدهند ـ به استثنای افسار اسب یکی از مجاهدان ـ موفق شدند شش‌هزار از سواره‌نظام‌ها و دوهزار از نیروهای پیاده را نابود کنند و فاتح و پیروز، غنایم و اسیران زیادی به دست آورند. لشکر اسلام به فرماندهی علاءس توانست دو لشکر بزرگ پیاده و سواره‌نظام مرتدها را شکست دهد. علاءس برای ابوبکر صدیقس نامه‌ای نوشت و ایشان را از پیروزی مسلمانان با خبر کرد. ابوبکر صدیقس نیز در پاسخ علاءس از تلاش و مجاهدتش قدردانی و تشکر نمود...[۱]

یکی از راهبان بحرین با دیدن منظره‌ی عبور سپاهیان اسلام از روی دریا مسلمان شد. از او علت مسلمان شدنش را جویا شدند. وی چنین پاسخ داد: «من، با دیدن نشانه‌های قدرت خدا از این ترسیدم که اگر مسلمان نشوم، خدای متعال مرا مسخ کند. سحرگاهان از آسمان دعایی شنیدم. از او پرسیدند: چه شنیدی؟ گفت: (**اللهم انت الرحمن الرحیم، لا اله غیرک و البدیع لیس قبلک شیء و الدائم غیر الغافل والذی لایموت، و خالق ما یُری و ما لایُری، و کل یوم انت فی شأن و علمت اللهم کل شیء علمًا**)؛ من، با شنیدن این دعا دانستم که مسلمانان، تنها بدان سبب مورد یاری فرشتگان قرار گرفتند که واقعاً دین حق و درستی دارند.» وی، مسلمان خوبی شد و مسلمانان، از او استفاده می‌کردند.[۲]

علاءس پس از آن‌که مرتدها را شکست داد، به بحرین بازگشت و اسلام را در آن‌جا غالب کرد و بدین‌سان اسلام و مسلمانان، پیروز و باعزت شدند و شرک و مشرکان، خوار و زبون گشتند.[۳] باید دانست که اگر دخالت نیروهای بیگانه و هم‌یاری آنان با مرتدها نبود، مرتدها نمی‌توانستند مدتی طولانی در برابر مسلمانان دوام بیاورند؛ چراکه نه‌هزار نفر از نیروهای ایرانی، مرتدها را در مقابل مسلمانان، یاری کردند. تعداد اعراب مرتد نیز سه‌هزار

۱- البدایة و النهایة (۳۳۴/۶)

۲- البدایة و النهایة (۳۳۴/۶)

۳- التاریخ الإسلامی (۱۰۵/۹)

نفر بود و مسلمانان، از چهارهزار مبارز برخوردار بودند.[۱] مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء حضرمی داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر)[۲] به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدان بحرین پشتیبانی می‌کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتدها به علاء پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیق درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی‌آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثه‌ی شیبانی و آدمی سرامد و صاحب‌نام است.»[۳]

ابوبکر صدیق به مثنی بن حارثه دستور داد تا هم‌چنان به دعوت اعراب عراق به اسلام، ادامه دهد. این اقدام مثنی در دعوت عرب‌های عراق، نخستین گام در جهت آزاد کردن عراق بود که البته لشکرکشی مسلمانان تحت فرماندهی خالد بن ولید به عراق، گام اصلی برای آزادی آن سرزمین بود.[۴]

ابوبکر صدیق همواره فرصت‌ها را غنیمت می‌دانست و می‌کوشید تا با اقداماتی مقدماتی، به نتایج بزرگ و ارزشمندی دست یابد؛ وی، برای این منظور توانمندی‌های درونی افراد را برای نابود کردن سرکشی و آشوبی که در سرِ سرکردگان کفر و طغیان، لانه کرده بود، به‌کار می‌گرفت.[۵]

۱- فتوح ابن اعثم، ص۴۷؛ الثابتون علی الإسلام، ص۶۴

۲- قطیف، شهری در کرانه‌ی خلیج فارس در ناحیه‌ی احساء می‌باشد و هجر نیز نام ناحیه‌ای از بحرین است.(مترجم)

۳- فتوح البلدان، ص۲۴۲ از بلاذری؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جاسم، ص۴۴.

۴- أبوبکر الصدیق، ص۴۴، خالد جنابی و نزار حدیثی

۵- التاریخ الإسلامی (۸۹/۹)

مبحث چهارم
مسیلمه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی‌حنیفه

مقدمه‌ای پیرامون شخصیت مسیلمه‌ی کذاب

او، مسیلمه بن ثمامه بن کبیر بن حبیب حنفی با کنیه‌ی ابوشامه است که ادعای پیغمبری کرد. او به اندازه‌ای به دروغ‌گویی زبان‌زد شده که هرگاه بخواهند دروغ‌گویی کسی را مثال بزنند، می‌گویند: دروغ‌گوتر از مسیلمه! مسیلمه، در سرزمین یمامه و روستایی که امروز جبیله نامیده می‌شود و در نزدیکی عیینه در وادی حنیفه‌ی نجد قرار دارد، زاده شد و در همان‌جا نیز پرورش یافت. او در دوران جاهلیت، رحمن نامیده می‌شد و به رحمان یمامه مشهور شد.[1] مسیلمه، به مناطق مختلف عربی و غیرعربی مسافرت کرد تا شیوه‌های مختلف عوام‌فریبی را بیاموزد و بتواند از طریق آموخته‌هایش (پیش‌گویی، فال‌گیری و جادوگری) مردم را پیرامونش جمع کند.[2] زمانی که رسول‌خدا ﷺ در مکه بودند، مسیلمه ادعای پیغمبری کرد؛ وی، عده‌ای را به مکه می‌فرستاد تا آیاتی را که بر رسول‌خدا ﷺ نازل می‌شد، حفظ کنند و سپس خودش یا نمایندگانش، آن آیات را درمیان مردم بخوانند و تبلیغ کنند که این‌ها، سخنان مسیلمه است![3] در سال نهم هجری که اسلام، تمام شبه‌جزیره‌ی عرب را فراگرفت، نمایندگانی از قبیله‌ی بنی‌حنیفه به مدینه آمدند و اظهار مسلمانی کردند که مسیلمه نیز در میانشان بود. ابن‌اسحاق می‌گوید: مسیلمه، همراه نمایندگان بنی‌حنیفه بود که به حضور رسول‌خدا ﷺ رفتند. مسیلمه،آن هنگام که به همراه دیگر نمایندگان بنی‌حنیفه روبروی رسول‌خدا ﷺ قرار گرفت، لباسی به خود پیچیده بود و خودش را نمایان نمی‌کرد. در آن هنگام شاخه‌ای از درخت خرما به دست رسول اکرم ﷺ بود؛ آن حضرت ﷺ به مسیلمه فرمودند: «اگر این شاخه را هم از من بخواهی، آن را به تو نمی‌دهم.»[4] از این روایت چنین معلوم می‌شود که مسیلمه، در آن دیدار از رسول‌خدا ﷺ درخواست کرده که در نبوت با ایشان شریک باشد یا جانشین آن حضرت ﷺ شود. البته در روایت دیگری آمده که: مسیلمه، به همراه سایر نمایندگان بنی‌حنیفه، با رسول‌خدا ﷺ روبرو نشد و با ایشان دیدار

۱- حروب الردة و بناء الدولة، نوشته‌ی احمد سعید، ص۱۳۳؛ زرکلی (۱۲۵/۲)

۲- نگاه کنید به: حرکة الردة، ص۷۱

۳- البدء و التاریخ (۱۶۰/۵)؛ حرکة الردة، ص۷۱

۴- السیرة النبویة (۵۷۶/۲و۵۷۷) از ابن‌هشام

نکرد؛ چراکه موظف به نگهبانی از بار و توشه‌ی همراهانش شده بود و از این‌رو به حضور رسول‌خدا ﷺ نرفت. زمانی که رسول‌خدا ﷺ به نمایندگان بنی‌حنیفه پاداش می‌دادند، آنان گفتند: یکی از همراهان خود را برای نگهبانی از بارهای خود گذاشته‌ایم. رسول‌خدا ﷺ برای مسیلمه نیز پاداشی به اندازه‌ی پاداش دیگران تعیین کردند و فرمودند: «او (مسیلمه) بدترین شما نیست؛ چراکه به نگهبانی بارها و اسباب شما پرداخته است.»[1]

این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ که او بدترین شما نیست، بدین معنا نمی‌باشد که او بهترین شما است؛ بلکه بر این نکته تأکید دارد که همه‌ی شما بد هستید و او نیز همانند شما بد است و با این حال او بدترین شما نیست. گذشت روزگار نیز این واقعیت را روشن کرد که بنی‌حنیفه، مردمانی شرور و بدنهاد بودند که مسیلمه، سرآمدشان در شرارت و بدی شد. روایت نخست، این نکته را نشان می‌دهد که شخص مسیلمه، به خود مشکوک بوده و از این جهت که بر خود می‌ترسیده، صورتش را پوشانده تا مبادا چهره‌اش، دروغش را برملا سازد و از درون پرتزویرش خبر دهد.

بازگشت نمایندگان بنی‌حنیفه به یمامه

پس از آن‌که نمایندگان بنی‌حنیفه به یمامه بازگشتند، مسیلمه ادعای پیغمبری کرد و مدعی شد که رسول‌خدا ﷺ او را در امر نبوت با خود شریک کرده است؛ وی برای آن‌که ادعایش را درست بنمایاند، به این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ استناد کرد که درباره‌اش فرمودند: «او، بدترین شما نیست.» مسیلمه، به هوای خود و هر طور که می‌خواست، حکم حلال و حرام می‌داد و برای قبیله‌اش سخنانی آهنگین می‌گفت و پیش‌گویی و ادعای پیغمبری می‌کرد. از جمله سخنانی که سر هم بافت و مدعی شد که آیه‌ی قرآن است، این‌که: «خداوند، بر زن باردار لطف و مرحمت کرده که از او و از میان شکم و زهدان، نوزادی بیرون می‌آورد که راه می‌رود.[2] برخی از آنان می‌میرند و به زیر خاک می‌روند؛ برخی هم تا مهلت مشخصی

۱- مرجع سابق (۵۷۷/۲)؛ در صحیح بخاری، شماره‌ی ۴۳۷۳، به روایت ابن‌عباس رضی الله عنهما بدین نکته تصریح شده که: مسیلمه‌ی کذاب در زمان رسول‌خدا ﷺ به مدینه رفت و گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من واگذار کند، از او پیروی می‌کنم. رسول‌خدا ﷺ به همراه ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه در حالی که شاخه‌ای از درخت خرما به دست داشتند، به مسیلمه فرمودند: «اگر این شاخه‌ی درخت را از من بخواهی، آن را به تو نخواهم داد و تو هرگز نمی‌توانی از حکم خدا درباره‌ی خود، تجاوز کنی...» نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی ۴۳۷۳و۴۳۷۴. (مترجم)

۲- حركة الردة، ص۷۳

می‌مانند و خداوند، از هر نهان و آشکاری با خبر است.»[۱] از دیگر اراجیفی که مسیلمه گفته است، این که: «ای قورباغه‌ای که از جفتی قورباغه شکل می‌گیری! آن‌چه تو برگزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می‌نوشد، از نوشیدن آب بازمی‌داری و نه آب را گل‌آلود می‌کنی.»[۲] مسیلمه، سعی می‌کرد تا برای شیوا نمودن کلامش، به سبک قرآن سخن بگوید و برای این منظور، سخنانی پیچیده و بی‌ربط می‌گفت. از جمله این که: «سبحان الله! آن‌گاه که هستی و زندگی بیاید، چگونه زندگی می‌کنید؟ و به سوی پادشاه آسمان بالا می‌روید. اگر زندگی اندک و ناچیز باشد، خدای دانایی که از راز سینه‌ها خبردار است، حتماً به آن رسیدگی می‌کند و البته بیشتر مردم در زندگانی، نابود می‌شوند!»[۳]

ابن‌کثیر رحمه الله آورده است که: عمرو بن عاص رضی الله عنه پیش از آن‌که مسلمان شود، مسیلمه‌ی کذاب را دید. مسیلمه از عمرو رضی الله عنه پرسید: چه چیزی از قرآن بر محمد (صلی الله علیه وسلم) نازل شده است؟ عمرو رضی الله عنه گفت: خداوند، سوره‌ی عصر را بر او فرو فرستاده است. مسیلمه گفت: بر من نیز همانند این سوره نازل شده است: **یا وبر یا وبر، انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر**[۴] عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که تو می‌دانی که من از دروغ‌گویی تو آگاهم.

ابن‌کثیر رحمه الله در توضیح این روایت می‌گوید: «مسیلمه، با این یاوه‌گویی قصد آن کرد که در برابر آیات قرآن، سخنانی بیاورد که به گمان خود با قرآن رقابت کند؛ اما سخنان مسخره‌اش را شخص بت‌پرستی هم خریدار نبود.»[۵]

ابوبکر باقلانی رحمه الله می‌گوید: اراجیف مسیلمه و آن‌چه آن را قرآن خود می‌دانست، کم‌تر و بی‌ارزش‌تر از آن است که بخواهیم به نقد و بررسی آن مشغول شویم یا درباره‌اش بیندیشیم. نمونه‌هایی که ما در این کتاب آوردیم به این قصد بود که خواننده‌ی گرامی به

۱- البدء و التاریخ از مقدسی (۱۶۲/۵)

۲- تاریخ طبری (۱۰۲/۴)

۳- حرکة الردة، ص۲۷۱؛ خودتان، اندازه‌ی حماقت این دروغ‌گوی کودن را از سخنان بی‌ربطش بسنجید.

۴- این سوره از قرآن مسیلمه به تعویذهای امروزی تعویذنویسان شباهت بیشتری دارد تا گفتاری که بتوان ذره‌ای از عقل و عقلانیت در آن یافت! چراکه همچون بسیاری از تعویذها، اندکی موزون است و البته خیلی بی‌ربط!(مترجم)

۵- تفسیر ابن‌کثیر (۵۴۷/۴)

میزان سبک‌سری و حماقت مسیلمه پی ببرد و بداند که او چه‌قدر نـادان و بـی‌خـرد بـوده کـه چنین سخنانی می‌گفته است.[۱]

نامه‌ی مسیلمه‌ی کذاب به رسول‌خدا ﷺ و پاسخ آن حضرت ﷺ

در سال دهم هجری که رسول‌خدا ﷺ مریض شدند، مسیلمه جـرأت یافـت و نامـه‌ای بـه آن حضرت ﷺ نوشت که در آن، در مورد شراکتش با رسول‌خدا ﷺ در نبوت گمانه‌زنی کرده بود. این نامه را عمرو بن جارود برایش نوشت و عبـاده بـن حـارث حنفـی کـه بـه ابـن‌نواحـه مشهور بود، نامه را به رسول‌خدا ﷺ رسانید. متن نامه این چنین بود: از مسیلمه پیامبر خـدا بـه محمد پیامبر خدا، اما بعد؛ نیمی از زمین از آن ما است و نیم دیگر از قریش و البته قریشیان به حق خود راضی نمی‌شوند.[۲]

رسول‌خدا ﷺ نامه‌ای در پاسخ مسـیلمه‌ی کـذاب نوشـتند و آن را بـا ابـی بـن کعـب رضی الله عنه فرستادند. متن نامه‌ی رسول‌خدا ﷺ چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحیم.. از محمد فرستاده‌ی خدا به مسیلمه‌ی کذاب؛ اما بعد، همانا زمین از آن خدا است و به هر کـس از بنـدگانش کـه بخواهد، می‌دهد و فرجام نیـک از آن پرهیزگـاران اسـت و درود و سـلام بـر کسـی کـه راه هدایت را در پیش بگیرد.»[۳]

مسیلمه، نامه‌اش را به همراه دو نفر که یکی از آن‌ها ابن‌نواحه بود، برای رسـول‌خـدا ﷺ فرستاد. رسول اکرم ﷺ پس از دریافت نامه‌ی مسیلمه به پیک‌های مسیلمه فرمودند: «شما چه می‌گویید؟» آن‌ها گفتند: هر آن‌چه مسیلمه گفته است. رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «به خدا قسـم که اگر رسم بر این نبود که پیک‌ها را نکشند، حتماً گردنتان را می‌زدم.»[۴]

شهید شدن پیک رسول‌خدا ﷺ توسط مسیلمه‌ی کذاب

حبیب بن زید انصاری که فرزند نسیبه بنت کعب (ام‌عماره) نیز بود، نامه‌ی رسول‌خـدا ﷺ را به مسیلمه رسانید. هنگامی که حبیب رضی الله عنه نامه را به مسیلمه داد، مسیلمه از او پرسید: آیا گواهی می‌دهی که محمد، فرستاده‌ی خدا اسـت؟ حبیـب بـن زیـد رضی الله عنه فرمـود: آری. مسـیلمه دوبـاره پرسید: آیا گواهی می‌دهی که من نیز پیامبر خدا هستم؟ حبیـب رضی الله عنه در پاسـخ مسـیلمه فرمـود:

۱- إعجاز القرآن، ص۱۵۶

۲- تاریخ طبری (۳/۳۸۶)

۳- تاریخ طبری (۳/۳۸۷)

۴- تاریخ طبری (۳/۳۸۶)

«من، ناشنوا هستم؛ نمی‌فهمم چه می گویی.» این بگومگو چند بار ادامه یافت و هر بار که مسیلمه از پیامبری خود می‌پرسید، حبیبﷺ خودش را به کری می‌زد و مسیلمه، عضوی از بدن حبیبﷺ را می‌برید. حبیبﷺ در برابر مسیلمه آن‌قدر صبر و شکیبایی کرد و به او ایمان نیاورد که اعضایش را یکی‌یکی بریدند و در نهایت حبیب بن زیدﷺ به شهادت رسید.[1]

اینک بنگرید که رسول‌خداﷺ چگونه به قراردادهای آن روز احترام می گذارند و به تعبیری پایبند معاهدات بین‌المللی بودند که نباید پیک‌ها را کشت. آن حضرتﷺ فرستاده‌های دشمن را با وجودی که آشکارا کفر می‌ورزیدند، نکشتند و به قرارداد عدم کشتن پیک‌ها و رعایت حقوق دیپلومات‌ها پایبندی کردند. از دیگر سو به مسیلمه‌ی کذاب بنگرید که حقوق نمایندگان سیاسی را پایمال می کند و نماینده (پیک) رسول‌خداﷺ را به بدترین شکل ممکن می کشد! حال میان اسلام و جاهلیت مقایسه کنید و ببینید که اسلام، چه‌قدر به حقوق انسانی بها می‌دهد و قراردادهای بین‌المللی را محترم می‌شمارد، همین طور به جاهلیت و کفر بنگرید که برای تقویت خود، هیچ ضابطه و قاعده‌ای نمی‌شناسد و از هیچ فسادی نیز حذر نمی کند![2]

نقش رجال بن عنفوه‌ی حنفی در بالا گرفتن کار مسیلمه

رجال بن عنفوه، در حضور رسول‌خداﷺ مسلمان شد و برخی از سوره‌های قرآن را حفظ کرد. رسول‌خداﷺ او را به یمامه فرستادند تا آموزه‌های دینی را به مردم آموزش دهد و پیروان مسیلمه را از طریق آموزش دینی و روشن‌گری، از پیرامون مسیلمه پراکنده سازد. رجال، زمانی که به یمامه رسید، به جای انجام مأموریتش به دروغ، گواهی داد که رسول‌خداﷺ مسیلمه را در پیامبری شریک خود کرده‌اند و این چنین، خطر و فتنه‌گری رجال، از خود مسیلمه بیش‌تر شد.[3] رسول‌خداﷺ در حیاتشان به فرجام بد رجال بن عنفوه اشاره کرده بودند. ابوهریرهﷺ می‌گوید: به همراه عده‌ای که رجال بن عنفوه نیز از آنان بود، با رسول‌خداﷺ نشسته بودیم. رسول‌خداﷺ فرمودند: «درمیان شما مردی است که دندانش در جهنم از احد نیز بزرگ‌تر است.» روزگار سپری شد و تمام آن عده که با رسول‌خداﷺ

۱- أسد الغابة، شماره‌ی۱۰۴۹

۲- حركة الردة، ص۷۴؛ نمونه‌ی این فساد و افسارگسیختگی را اینک می‌توان در آمریکای جنایتکار یافت که به بهانه‌ی دموکراسی و با ادعای گسترش حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، از خون کودکان مظلوم هم نمی‌گذرد!(مترجم)

۳- حركة الردة، ص۷۵

نشسته بودند، از دنیا رفتند و من ماندم و رجال؛ من همواره از این می‌ترسیدم که مبادا آن شخص جهنمی من باشم تا این‌که رجال با مسیلمه‌ی کذاب همراه شد و پیامبریش را پذیرفت. فتنه و خطر رجال، بسی بزرگ‌تر از فتنه‌ی مسیلمه بود.[۱]

پایداری برخی از افراد قبیله‌ی بنی‌حنیفه بر اسلام

اخباری که در مورد ارتداد مسیلمه‌ی کذاب و پیروان وی روایت شده، سرپوشی بر پایداری بسیاری از مسلمانان و برخی از افراد قبیله‌ی بنی‌حنیفه نهاده است و سبب شده تا بسیاری از تاریخ‌نگاران، کم‌تر از کسانی یاد کنند که در زمان بروز فتنه‌ی مسیلمه بر اسلام پایداری کردند و با لشکر اسلام برای رویارویی با مسیلمه همراه گشتند. بنده، روایات قابل اعتمادی در این زمینه دیده‌ام که از دید بسیاری پنهان مانده و ماندگاری بسیاری از بنی‌حنیفه و سایر مسلمانان را در زمان ظهور مسیلمه‌ی کذاب روشن می‌سازد.[۲]

یکی از کسانی که در یمامه بر اسلام پایداری کرد، ثمامه بن اثال بود. وی در زمان رسول‌خدا ﷺ به اسارت مسلمانان درآمد؛ رسول‌خدا ﷺ او را بخشیدند.[۳] ثمامه پس از آن مسلمان خوبی شد. وی از مشاهیر و سرآمدان بنی‌حنیفه بود. زمانی که بنی‌حنیفه از حرکت لشکر خالد به سوی خود باخبر شدند، پیرامون ثمامه گرد آمدند؛ چراکه او را بزرگ خود و صاحب‌نظر می‌دانستند و می‌دیدند که با مسیلمه مخالفت می‌کند. ثمامه پیروان مسیلمه را نصیحت کرد و فرمود: «وای بر شما ای بنی‌حنیفه، از من حرف‌شنوی داشته باشید تا هدایت شوید و از من پیروی کنید تا راه راست را بیابید. بدانید که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خدا است و در نبوتش هیچ شک و تردیدی نیست. آگاه باشید که مسیلمه، دروغ‌گویی بیش نیست؛ به سخنانش فریفته نشوید و دروغش را نپذیرید. شما، قرآنی را که محمد ﷺ از سوی پروردگارش آورده، شنیده‌اید که می‌گوید: ﴿ حمٓ ١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ

۱- تاریخ طبری (۱۰۶/۴)

۲- نگاه کنید به: الثابتون علی الإسلام، ص۵۱

۳- داستان مسلمان شدن ثمامه در صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۴۳۷۲ به تفصیل آمده است. (مترجم)

ٱلۡعَلِيمِ ﴿٢﴾ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٣﴾﴾[1]

این کلام، کجا و سخنان مسیلمه کجا؟! پس در کارتان بنگرید و این دین را از دست ندهید. بدانید که من، امشب نزد خالد بن ولید رضی الله عنه می‌روم تا از او برای خود و مال و همسر و فرزندم، امان بگیرم. . . .» کسانی که دعوتش را پذیرفتند، گفتند: «ای ابوعامر! بدان که ما هم با تو هستیم.» ثمامه در تاریکی شب به همراه عده‌ای از بنی‌حنیفه به نزد خالد بن ولید رضی الله عنه رفت و امان خواست. خالد بن ولید رضی الله عنه نیز پذیرفت و به آنان اطمینان داد که کاری با آن‌ها ندارد.[2] در روایت کلاعی آمده است که ثمامه در بخشی از سخنانش به بنی‌حنیفه چنین گفت: «هیچ پیامبری هم‌زمان با محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث نشده و پس از او نیز برانگیخته نخواهد شد.» و سپس بخشی از قرآن مسیلمه را برایشان خواند تا به میزان حماقت و سبک‌سری مسیلمه پی ببرند.[3] در نکوهش مسیلمه، شعری روایت شده که به ثمامه منسوب می‌باشد:

مسیلمة ارجع و لا تمحک	فإنک فی الأمر لم‌تشرک
کذبت علی الله فی وحیه	فکان هواک هوی الأنوک[4]
و منّاک قومک أن یمنعوک	و إن یأتهم خالد تترک
فما لک من‌مصعد فی‌السماء	ولا لک فی‌الأرض من‌مسلک[5]

یعنی: «ای مسیلمه! از ادعایت برگرد و سرسختی نکن که تو در نبوت، شریک پیامبر راستین نیستی. تو بر خدا دروغ بستی و مدعی شدی که بر تو وحی می‌شود و بدان که این کار تو، سرگشتگی و گمراهی ابلهانه‌ای است. پیروانت به تو وعده دادند که از تو حمایت کنند؛ اما اگر خالد برسد و بر آنان شبیخون بزنند، تنها می‌مانی و دیگر راه گریزی نداری که به آسمان فرار کنی یا راهی به درون زمین بیابی و بگریزی».

۱- غافر، آیه‌ی۱-۳: «حا، میم (از حروف مقطعه می‌باشد.) فروفرستادن این کتاب از سوی خدای غالب و دانا انجام می‌شود؛ خدایی که بخشنده، توبه‌پذیر، دارای عذاب سخت و صاحب انعام و احسان است؛ هیچ معبودی جز او نیست. بازگشت به سوی او است.»

۲- الثابتون علی الإسلام، ص۵۲

۳- حروب الردة، کلاعی، ص۱۱۷

۴- کلاعی در حروب الردة، ص۱۱۷

۵- الثابتون علی الإسلام، ص۵۳

در روایتی به این تصریح شده که ثمامه بن اثال در جنگ با مرتـدهای بحـرین بـه همـراه مسلمانان بنی‌سحیم و برخی دیگر از بنـی‌حنیفـه بـه عـلاء حضـرمیس پیوسـت و بـه‌گونـه‌ای جنگید که مایه‌ی دردسر مرتدها شد و شدت و سختی زیادی از خود در برابـر مرتـدها نشـان داد.[1]

معمر بن کـلاب رمـانی از دیگـر کسـانی بـود کـه در یمامـه بـر اسـلام پایـداری کـرد و مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش را از ارتداد برحذر داشت. وی، در جنگ یمامه بـه لشـکر خالـد بن ولیدس پیوست. برخی از بزرگان و سرآمدان یمامه، ایمان و اسلام خود را مخفی داشـتند که از آن جمله می‌توان به ابن‌عمرو یشکری اشاره کرد که از دوستان رجـال بـن عنفـوه بـود. وی، شعری سرود که در یمامه بر سر زبان‌ها افتاد:

إن دینی دین النبی و فی القو م رجال علی الهدی أمثالی

أهلک القوم محکم بن طفیـل و رجال لیسوا لنـــا برجال

إن تکن میتتـــــی علی فطرة الله حنیفاً فإننـــی لا أبـالی

یعنی: «همانا دین من، دین پیامبر خدا است و در قبیله‌ام کسان دیگری نیز هماننـد مـن بـر راه هدایت هستند. محکّم بن طفیل[2] و عده‌ای از نامردان، این قوم را به نابودی کشانده‌اند. من از این پروایی ندارم که بر فطرت خدایی و نهاد و سرشت پاک توحیدی بمیرم».

خبر مسلمانی ابن‌عمرو و سروده‌اش به مسـیلمه و محکّـم و برخـی دیگـر از سـران یمامـه رسید. آنان قصد آن کردنـد کـه ابـن‌عمـرو را دسـتگیر کننـد؛ امـا پـیش از آن‌کـه موفـق بـه دستگیری او شوند، ابن‌عمرو گریخت و خود را بـه لشـکر خالـدس رسـانید و خالـدس را از اوضاع و احوال یمامه و نقاط ضعف دشمن باخبر کرد.[3] عامر بن مسلمه و بستگانش از دیگـر کسانی بودند که در یمامه بر اسلام پایداری کردند.[4]

ابوبکر صدیقس مسلمانان ثابت‌قدم یمامه را گرامی داشت؛ چنان‌چه مطرف بن نعمان بن مسلمه را که برادرزاده‌ی عامر بن مسلمه و ثمامه بن اثال بود، والی یمامه تعیین فرمود.[5]

۱- البدایة و النهایة (۳۶۱/۶)

۲- محکم بن طفیل، یکی از سران لشکر مسیلمه بود.(مترجم)

۳- حروب الردة از کلاعی، ص۱۰۴-۱۰۶

۴- الثابتون علی الإسلام، ص۵۷

۵- مرجع سابق، ص۵۸

حرکت خالد بن ولیدرضی الله عنه و لشکرش به سوی یمامه

ابوبکر صدیقرضی الله عنه به خالدرضی الله عنه دستور داد تا پس از ختم غایله‌ی اسد و غطفان و مالک بن نویره، رو به یمامه نهد و در این باره تأکید بسیاری فرمود. شریک فزاری[1]رضی الله عنه می‌گوید: من، در جنگ بزاخه شرکت داشتم. به نزد ابوبکر صدیقرضی الله عنه رفتم؛ ابوبکر به من فرمان داد تا به نزد خالدرضی الله عنه بروم و با من نامه‌ای برای خالدرضی الله عنه فرستاد. نامه از این قرار بود: «اما بعد، در نامه‌ای که با پیکت فرستاده بودی، برایم از این نوشته بودی که خداوند، تو را بر اهل بزاخه پیروز کرده است. همین‌طور از آن‌چه با اسد و غطفان کرده‌ای، نوشته و گفته بودی که آهنگ یمامه داری؛ فرمان من نیز به تو همین است که به سوی یمامه بروی. پس از خدای یکتا و بی‌شریک بترس و با مسلمانانی که همراه تو هستند، به نرمی و مهربانی برخورد کن و برایشان همانند پدر باش. ای خالد! ملاحظه‌ی بنی‌مغیره را بکن که من، درباره‌ی تو با کسانی مخالفت کرده‌ام که پیش از این، هرگز با ایشان مخالفت نورزیده‌ام؛ پس هنگامی که به خواست خدا با بنی‌حنیفه روبرو شدی، کاملاً محتاط باش که با کسانی رویارو شده‌ای که متفاوت از گذشته هستند؛ زیرا همه‌ی آن‌ها بر ضد تو هستند و از امتیاز وسعت سرزمین نیز برخوردارند. زمانی که به یمامه رسیدی، خودت عهده‌دار کارها باش و در راست و چپ لشکرت نیز دو امیر قرار بده و یک نفر را هم به فرماندهی سواران تعیین کن و از نظرات و پیشنهادهای بزرگان اصحاب رسول‌خداصلی الله علیه وسلم ـ مهاجرین و انصار ـ که با تو هستند، استفاده کن و حرمت مقام و منزلتشان را پاس بدار. زمانی که با دشمن روبرو شدی، صف‌بندی لشکرت را در برابرشان، با توجه به چگونگی صف‌بندی آنان قرا بده؛ کمان‌داران در برابر کمان‌داران، نیزه‌داران در برابر نیزه‌داران و شمشیرزنان در مقابل شمشیرداران و بر اسیرانشان حکم شمشیر جاری کن[2] و آنان را به قتل و کشتار بترسان و با آتش بسوزان. به هوش باش که از دستوراتم نافرمانی نکنی. سلام ورحمت خدا بر تو باد.»[3]

زمانی که نامه‌ی ابوبکر صدیقرضی الله عنه به خالدرضی الله عنه رسید، خالدرضی الله عنه پس از خواندن نامه فرمود: «با جان و دل اطاعت می‌کنم.»[4]

خالدرضی الله عنه به همراه مسلمانان، عازم جنگ با مرتدهای یمامه شد. ثابت بن قیس بن شماسرضی الله عنه سرکرده‌ی آن دسته از انصاررضی الله عنهم بود که در این لشکر حضور داشتند. خالدرضی الله عنه با

۱- شریک فزاری، صحابی رسول‌خداصلی الله علیه وسلم و پیک جنگی ابوبکر و خالد رضی الله عنهما بود.

۲- حروب الردة از ابوخلیل، ص۷۸

۳- مجموعة الوثائق السیاسیة، ص۳۴۸و۳۴۹؛ حروب الردة از ابوخلیل، ص۷۹

۴- حروب الردة از ابوخلیل، ص۷۹

مرتدها به‌گونه‌ای برخورد می‌کرد که مایه‌ی عبرت دیگران شوند. ابوبکر صدیقﷺ برای پشتیبانی لشکر خالدﷺ، لشکر انبوه دیگری را نیز اعزام کرد تا مبادا لشکر خالدﷺ توسط مرتدها از پشت سر غافل‌گیر شود. خالدﷺ در راه یمامه با برخی از طوایف مرتد جنگید و آنان را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد. علاوه بر این خالدﷺ با دنباله‌ی لشکر سجاح نیز درگیر شد و آن را نابود کرد و سپس به راهش به سوی یمامه ادامه داد.[۱]

زمانی که خبر نزدیک شدن خالدﷺ به مسیلمه‌ی کذاب رسید، در ناحیه‌ای از یمامه به نام عقرباء لشکرش را گرد آورد و اردو زد و از پیروانش خواست که برای جنگ با خالدﷺ به لشکرگاهش بپیوندند. مسیلمه، محکّم بن طفیل و رجال بن عنفوه (شاهد دروغ‌گو) را بر دو طرف لشکرش گماشت. خالد و عکرمه و شرحبیلﷺ یک‌جا شدند. خالدﷺ شرحبیل بن حسنهﷺ را جلودار لشکر کرد و زید بن خطاب و ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه رضی الله عنهما را بر دو طرف لشکر گماشت.[۲]

به اسارت در آمدن مجاعه بن مراره‌ی حنفی

مجاعه، به همراه چهل یا شصت سوارکار برای خون‌خواهی و انتقام از طوایف بنی‌عامر و بنی‌تمیم بیرون شده بود که در راه بازگشت به قبیله‌اش، به اسارت مسلمانان در آمد. اسیران را به نزد خالدﷺ بردند. خالدﷺ عذرشان را نپذیرفت و دستور داد تا گردن همه‌ی آن‌ها به جز مجاعه را بزنند. خالدﷺ از آن جهت مجاعه را نکشت که او، یکی از سران بنی‌حنیفه بود و به فنون جنگی آگاه. خالدﷺ پیش از کشتن اسیران پرسید: «ای بنی‌حنیفه، چه می‌گویید؟» آن‌ها گفتند: «ما می‌گوییم که یک پیامبر از ما باشد و پیامبری هم از شما!» خالدﷺ پس از آن دستور داد تا آن‌ها را بکشند.[۳] در روایتی آمده که خالدﷺ از آنان پرسید: «چه وقت از آمدن ما باخبر شدید؟» آنان گفتند: «ما از آمدن شما خبر نداشتیم؛ بلکه برای انتقام و خون‌خواهی از بنی‌عامر و تمیم که از طوایف اطراف ما هستند، بیرون شده بودیم.» خالدﷺ حرفشان را قبول نکرد و آنان را جاسوس‌های مسیلمه دانست و دستور داد تا همه‌ی آن‌ها را بکشند. آنان به خالدﷺ گفتند: «فردا درباره‌ی اهل یمامه هر تصمیم خوب و بدی که می‌خواهی بگیر؛ اما

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۰۵

۲- حروب الردة از شوقی ابوخلیل، ص۸۰

۳- البدایة و النهایة (۳۲۸/۶)

مجاعه را نگه‌دار و او را نکش.» خالدﷺ نیز پذیرفت و همه‌ی آن‌ها به جز مجاعه بن مرار را کشت.[۱]

مجاعه بن مرار از سران بنی‌حنیفه بود و مورد احترام قبیله‌اش. خالدﷺ در هر جا که می‌ایستاد، دستور می‌داد تا مجاعه را به نزدش ببرند و با او صحبت می‌کرد و چیزی نیز با هم می‌خوردند. یک بار خالدﷺ به مجاعه گفت: «به من بگو دوستت مسیلمه به شما چه می‌گوید و آیا چیزی از قرآنش را از بر داری؟» مجاعه گفت: بله وسپس برخی از سخنان چرند مسیلمه را خواند. خالدﷺ از جا برجست و دو دستش را به هم زد و گفت: «ای مسلمانان، گوش کنید که دشمن خدا چگونه به ستیز و رقابت با قرآن خدا برخاسته است!» وانگهی رو به مجاعه کرد و فرمود: «وای بر تو ای مجاعه، من تو را عاقل و خردمند می‌پنداشتم؛ اینک ببین که خدای متعال در کتابش چه می‌فرماید؟» و سپس سوره‌ی اعلی را تلاوت کرد. مجاعه گفت: «شخصی از بحرین، کاتب مسیلمه بود؛ مسیلمه، او را به‌قدری به خود نزدیک کرده بود که هیچ کس دیگری آن‌قدر به او نزدیک نبود. کاتبش، پیش ما می‌آمد و می‌گفت: وای بر شما ای اهل یمامه، به خدا سوگند که پیشوایتان دروغ‌گو است وشما خود می‌بینید که من چه‌قدر به او نزدیک هستم و گمان نمی‌کنم که در سخنم درباره‌ی مسیلمه شک کنید. به خدا که او به شما دروغ می‌گوید و به ناحق از شما بیعت می‌گیرد.» خالدﷺ از مجاعه پرسید: «آن کاتب بحرینی چه شد؟» مجاعه گفت: «از دست مسیلمه فرار کرد. وی آن قدر از این سخنان درباره‌ی مسیلمه گفت که خبرش به مسیلمه رسید؛ لذا ترسید و گریخت.» خالدﷺ فرمود: «با این حال شما سخنانش را به حق می‌دانستید و او را تصدیق می‌کردید؟!» مجاعه پاسخ داد: «اگر ما بر حق نبودیم، فردا بیش از ده‌هزار شمشیرزن، با شما نمی‌جنگیدند...!» خالدﷺ گفت: «باشد، خدای متعال، ما را در برابر شما یاری می‌رساند و دینش را غالب می‌گرداند....»[۲] این واکنش خالدﷺ نشان‌دهنده‌ی عظمت ایمانش به خدای متعال و اعتماد و اطمینانش به نصرت و یاری الهی است. ایمان به خدا و امید و باور محکم به نصرت و یاری الهی، در شخصیت خالد، به‌سان گنجی بود که پختگی جنگی و کارآزمودگی جهادی را در درونش بارور می‌کرد. خالدﷺ با قلبی آکنده از ایمان در جنگ بزاخه با دو شمشیر می‌جنگید و به خدای یکتا و بی‌شریک می‌بالید و همین، قدرت و توان دشمن را

۱- تاریخ طبری (۱۰۶/۴)؛ الصدیق أول الخلفاء، ص۱۰۵

۲- حروب الردة، ص۸۲

درهم‌می‌شکست و ترس و هیبت خالدﷺ را در دل دشمن می‌افکند. آری، ایمان و باور راسخ و قلبی به خدای متعال، راز پیروزی خالدﷺ و شکست دشمن بود.[1]

به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن

خالدﷺ استراتژی جنگی خود را بر این مبنا قرار داد که پیش از برپایی معرکه و درگیری مستقیم با دشمن، جنگی روانی به راه اندازد تا روح و روان دشمن را از هم بپاشد. وی بدین منظور به زیاد بن لبید که از دوستان محکّم بن طفیل بود، گفت: اگر می‌توانی، سخنی به محکّم بگو تا او را در هم شکنی و روحیه‌اش را ضعیف کنی. زیادﷺ نامه‌ای برای محکم فرستاد و در آن، ابیات تهدیدآمیزی نوشت تا روحیه‌ی محکّم و پیروان مسیلمه را ضعیف کند. خالدﷺ در جنگ روانی خود بر ضد دشمن از عمیر بن صالح یشکری که از پیش مسلمان شده و ایمانش را مخفی نگه‌داشته بود، استفاده کرد. عمیر، به دستور خالدﷺ به میان قبیله‌اش رفت و گفت: «خالد(ﷺ)برای جنگ با شما به همراه مهاجرین و انصار در راه است؛ من، کسانی دیدم که اگر شما در برابرشان شکیبایی کنید و خواسته باشید از این طریق آنان را شکست دهید، آن‌ها به وسیله‌ی نصرت و یاری الهی بر شما پیروز می‌شوند و اگر گمان می‌کنید با تعداد زیاد خواهید توانست آنان را شکست دهید، بدانید که آن‌ها مورد حمایت خدا هستند و شما را شکست خواهند داد. شما و آنان، یک‌جور و برابر نیستید؛ اسلام، پیروز می‌شود و شرک، شکست می‌خورد؛ پیشوای آنان، به حق پیامبر است و راهبر شما، دروغ‌گو است. آنان، به ایمان خود می‌بالند و شادمانند و شما، به تعداد خود فریفته و مغرور هستید. اینک که هنوز شمشیرها از نیام در نیامده و تیرها، در تیردان است، از راهی که در پیش گرفته‌اید باز آیید.»[2] خالدﷺ در جنگ روانی بر ضد دشمن از ثمامه بن اثال حنفی نیز کار گرفت. ثمامه به نزد قبیله‌اش (بنی‌حنیفه) رفت تا روح جنگیشان را در هم شکند و آنان را به تسلیم شدن در برابر اسلام فرا بخواند. ثمامه به بنی‌حنیفه فرمود: «بدانید که دو پیامبر، در یک زمان و با یک مأموریت برانگیخته نمی‌شوند. محمدﷺ پیامبر خدا است و هیچ پیامبری هم‌زمان با ایشان یا پس از ایشان مبعوث نمی‌شود. ابوبکرﷺ لشکری را به فرماندهی شخصی به سوی شما اعزام کرده که آن شخص را به اسم خودش یا پدرش صدا نمی‌زنند؛ بلکه او را سیف الله (شمشیر خدا) می‌نامند. او، افراد زیادی با خود دارد؛ پس خودتان به فرجام کارتان

١- حركة الردة، ص٢١٨و٢١٩

٢- الحرب النفسية، از احمد نوفل، ص١٤٤و١٤٥

بیندیشید و تصمیم درستی بگیرید.»[۱] خالدﷺ ضمن به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن، دشمن را ناتوان و ضعیف نمی‌پنداشت و کاملاً به‌هوش بود تا مبادا از سوی دشمن غافل‌گیر گردد. درباره‌ی خالدﷺ گفته شده که نمی‌خوابید و شب‌ها را در آمادگی کامل به سر می‌برد و همواره تحرکات و فعالیت‌های دشمن را زیر نظر داشت.[۲] خالدﷺ پیش از آن‌که با مسیلمه وارد جنگ شود، مکنف بن زید و برادرش حریث را جلوتر فرستاد تا اطلاعات لازم را از تحرکات دشمن به دست آورند. جنگ شدیدی در پیش بود و خالدﷺ باید اقدامات لازم را انجام می‌داد. پرچم‌دار لشکر در این جنگ، عبدالله بن حفص بن غانم بود و پس از او سالم (آزادشده‌ی ابوحذیفه) پرچم را به دست گرفت.[۳]

می‌دانیم که در جنگ‌های آن روز، برافراشتگی پرچم، نشانه‌ی پایداری لشکر و ادامه‌ی جنگ بود و با افتادن پرچمِ هر یک از طرفین درگیر، معلوم می‌شد که آن طرف، شکست خورده است. خالدﷺ شرحبیل بن حسنهﷺ را جلوتر فرستاد و سپس لشکر را پنج دسته کرد: جلودار لشکر، خالد مخزومی بود؛ سمت راست لشکر، ابوحذیفه و در چپ لشکر، شجاع قرار داشتند؛ زید بن خطاب نیز در مرکز لشکر جای گرفت و اسامه بن زید، بر سواره‌نظامان گماشته شد. در انتهای لشکر نیز برای زنان خیمه‌هایی برافراشتند.[۴]

جنگ سرنوشت‌ساز

زمانی که لشکر اسلام و لشکر مسیلمه، رویاروی هم قرار گرفتند، مسیلمه، به سپاهیانش گفت: امروز، روز غیرت است؛ اگر امروز فرار کنید و شکست بخورید، زنانتان را به اسیری می‌برند و کنیز خود می‌کنند و کارشان را می‌سازند؛ پس به خاطر آبرویتان بجنگید و از زنانتان دفاع کنید.[۵]

خالدﷺ در ریگزاری که مشرف به یمامه بود، اردو زد. در آن روز پرچم مهاجرین به دست سالمﷺ بود و پرچم انصار را ثابت بن قیس بن شماسﷺ به دست داشت. دیگر گروه‌های عرب نیز زیر پرچم خود بودند. مجاعه بن مرار حنفی را در خیمه‌ای که ام‌تمیم (همسر خالد) بود، بسته بودند. مسلمانان و کفار با هم درگیر شدند و جنگ شدیدی

۱- الحرب النفسیة (۱۴۵/۲)

۲- حرکة الردة، ص۱۹۹

۳- مرجع سابق، ص۲۰۰

۴- مرجع سابق، ص۲۰۰

۵- البدایة و النهایة (۳۲۸/۶)

درگرفت. اما اعراب گریختند و بنی‌حنیفه به خیمه‌ی خالد رضی الله عنه راه یافتند و خواستند ام‌تمیم را بکشند؛ اما مجاعه، آنان را از کشتن ام‌تمیم بازداشت و گفت: «من، او را پناه داده‌ام که او بانوی آزاده‌ی خوبی است.» در همین دور از جنگ، رجال بن عنفوه توسط زید بن خطاب رضی الله عنه کشته شد. مسلمانان، یکدیگر را فرامی‌خواندند و فریاد می‌زدند: ای خالد! ما را نجات بده. ثابت بن قیس رضی الله عنه بانگ برآورد: «ای مسلمانان! چه کار بدی کردید که گریختید». جمع زیادی از مهاجرین و انصار گردآمدند. براء بن معرور معمولاً با دیدن صحنه‌ی جنگ، ابتدا دچار رعشه و لرز می‌شد که پس از ادرار کردن، لَرزَش تمام می‌شد و همانند شیر هژبر در میدان جنگ می‌خروشید. صحابه رضی الله عنهم یکدیگر را به صبر و مقاومت فرامی‌خواندند و می‌گفتند: «ای اصحاب سوره‌ی بقره! افسون و جادوگری، امروز باطل شد.» ثابت بن قیس رضی الله عنه که پرچم انصار را به دست داشت، پایش را از دست داد و در همان حال که پایش قطع شده بود، جنگید تا به شهادت رسید. مهاجرین به سالم (آزادکرده‌ی ابوحذیفه) که پرچم‌دارشان بود، گفتند: «نکند از کار خودت بر ما هراس داری و می‌ترسی که از سوی تو شکست بخوریم؟» سالم رضی الله عنه فرمود: «در آن صورت حافظ قرآن بدی خواهم بود.» زید بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! پشت، قوی دارید و همت، بلند کنید و با خشم و قدرت به پیش روید و به میان دشمن بزنید.» و سپس فرمود: «به خدا سوگند که صحبت نمی‌کنم تا این‌که خدای متعال، دشمن را شکست دهد یا شهید شوم و در پیش‌گاه خدا عرض کنم که من، در راه تو کشته شدم.» ثابت رضی الله عنه در آن روز به شهادت رسید. ابوحذیفه رضی الله عنه نیز فرمود: «ای اهل قرآن! قرآن را به کردار نیکتان بیارایید» و سپس به میان دشمن زد تا این‌که شهید شد. خالد رضی الله عنه به میان دشمن زد تا بلکه مسیلمه را گیر آورد و کارش را تمام کند. خالد رضی الله عنه هماورد و مبارز طلبید و هر کس را که به او نزدیک شد، کشت. خالد رضی الله عنه به مسیلمه پیشنهاد داد تا تسلیم شود و مسیلمه هر بار که می‌خواست جواب خالد رضی الله عنه را بدهد، شیطانش، او را از پذیرش پیشنهاد خالد رضی الله عنه بازمی‌داشت و رویش را برمی‌گرداند. خالد رضی الله عنه برای آن‌که بفهمد لشکر اسلام از کدامین سو شکست می خورد، دستور داد تا مهاجرین و انصار و هر یک از گروه‌ها جدا شوند و بدین‌ترتیب دریابد که نقطه‌ی ضعف لشکر کجاست؟ پس از آن صحابه مقاومت و بلکه جنگ بی‌نظیری کردند و به قدری در قلب دشمن پیش رفتند که دشمن ناگزیر به فرار شد و خداوند، فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان کرد. محکم بن طفیل بانگ برآورد که به باغ الموت پناه ببرید. عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما، خودش را به محکم بن طفیل

رساند و تیری در گردنش زد و او را کشت. بنی‌حنیفه به باغ پناه بردند و در را بستند. صحابهﷺ نیز آنان را از هر سو محاصره کردند.[۱]

جلوه‌هایی از شجاعت و حماسه‌سازی مسلمانان در جنگ یمامه

۱ـ براء بن مالکﷺ

براء بن مالکﷺ گفت: «مرا از بالای دیوار در باغ بیفکنید.» مسلمانان، او را در سپری نهادند و با نیز بالا دادند تا این‌که موفق شد خود را از بالای دیوار به درون باغ بیندازد. او، کنار در شروع به جنگ کرد و در را بازنمود. مسلمانان، از دری که براءﷺ گشوده بود، وارد باغ شدند و درهای دیگر را نیز بازکرده و مرتدها را به محاصره درآوردند و این بود که مرتدها دانستند کارشان تمام است و حق، بر باطلشان پیروز شده است.[۲]

۲ـ کشته شدن مسیلمه‌ی کذاب توسط وحشی بن حربﷺ

مسلمانان، خود را به نزدیکی مسیلمه رساندند. مسیلمه، کنار دیواری ایستاده و دهانش کف کرده بود و از شدت ناراحتی به حال خود نبود. هرگاه شیطان مسیلمه به نزدش می‌رفت، از دهان مسیلمه کف بیرون می‌شد. وحشی بن حرب آزادکرده‌ی جبیر بن مطعم و قاتل حمزه، خود را به مسیلمه رسانید و او را با نیزه‌اش زد که از سوی دیگر بدنش درآمد. سماک بن خرشه (ابودجانه) ضربه‌ی شمشیری به مسیلمه زد و او را به زمین افکند. زنی از درون کاخ جیغ کشید و گفت: «ای وای، غلامی سیاه، امیر سفیدچهره را کشت!» مجموع کسانی که در باغ و بیرون باغ کشته شدند، حدود بیست یا بیست و یک‌هزار جنگجو بود. از مسلمانان نیز پانصد یا ششصد نفر شهید شدند که برخی از بزرگان صحابه نیز در میانشان بودند. خالدﷺ مجاعه را که در زنجیر بود، با خود به میان کشته‌ها برد تا مسیلمه را به او نشان بدهد. هنگامی که گذرشان بر جسد رجال بن عنفوه افتاد، خالدﷺ پرسید: «همین، پیامبر شما است؟» مجاعه پاسخ داد: «نه، این، جسد رجال بن عنفوه است و به خدا سوگند که مجاعه از مسیلمه بهتر بود.» سپس گذرشان بر جسد فردی افتاد که بینی فرورفته و چهره‌ی زردی داشت. مجاعه

۱- البدایة و النهایة (۳۲۹/۶)

۲- حروب الردة، ص۹۲ از شوقی ابوخلیل

گفت: «مسیلمه، همین است.» خالدﷺ فرمود: «خاك بـر سـرتان کـه از چنـین فـردی پیـروی کردید.» خالدﷺ پس از آن لشکریان را به اطراف دژها فرستاد تا اموال و اسیرانی بگیرند.[۱]

۳ـ عبدالرحمن بن عبدالله بلوی اوسی

ابوعقیل عبدالرحمن بن عبدالله، از نخستین کسانی بود که در جنگ یمامه زخمی شـد. تیـری به سینه‌اش اصابت کرد و او را زخمی نمـود. ابوعقیـلﷺ تیـر را بیـرون کشـید و پـس از آن، نیم‌تنه‌ی چپش فلج شد. ابوعقیلﷺ خودش را به لشکرگاه مسلمانان رسانید و در همین گیر و دار، صدای معن بن عدیﷺ را شنید که فریاد می‌زد: «ای انصار! از خدا بترسید و دوباره و بـا یاد خدا بر دشمن بتازید.» عبدالرحمن انصاریﷺ با شنیدن صـدای معـن بـن عـدیﷺ رو بـه میدان نهاد. برخی از مسلمانان به او گفتند: «ای ابوعقیل! دیگر بر تو لازم نیست که بجنگـی.» ابوعقیل انصاریﷺ فرمود: «مگر نشنیدید که مرا صدا زدند.» به او گفته شد: «تو را کـه صـدا نکردند؛ بلکه انصار را صدا زدند.» ابوعقیلﷺ پاسخ داد: «من، انصاری هستم و این نـدا را بـه خزیدن هم که شده، لبیک می‌گویم.» وی، شمشیری به دست راست گرفت و فریاد بـرآورد: «ای انصار! مانند جنگ حنین دوباره بـه میـدان بازگردیـد.» پیامـد سلحشـوری ابوعقیـلﷺ و امثالش، این شد که مسلمانان دوباره جمع شوند و با روحیه‌ی ایمانی و معنوی قـوی و بـالایی به قصد پیروزی یا شهادت به میدان نبرد بازگردند و بتوانند دشمن را ناگزیر به عقب‌نشـینی و فرار کنند. در این یورش ، دست ابوعقیـلﷺ از شـانه قطـع شـد. ابـن‌عمـر رضـی الله عنهمـا، خودش را در واپسین لحظات حیات ابوعقیلﷺ به او رسانید و صدایش زد؛ ابوعقیـلﷺ کـه رمق چندانی نداشت، با زبانی سنگین پاسخ ابن‌عمر را داد. ابن‌عمـر رضـی الله عنهمـا فرمـود: «ای ابوعقیل! مژده که دشمن خدا کشته شد.» ابوعقیلﷺ انگشتش را به نشان شـکر و سـپاس از خدا به آسمان بلند کرد و جان به جان‌آفرین سپرد. ابـن‌عمـر رضـی الله عنهمـا دربـاره‌اش فرمـوده اسـت: «او کـه همـواره آرزو داشـت در راه خـدا شـهید شـود، از بهتـرین یـاران رسول‌خداﷺ بود.»[۲]

٤ـ نسیبه بنت کعب انصاری رضی الله عنها

نسیبه رضی الله عنها با لشکر خالدﷺ به سوی یمامه حرکت کرد و قسم خـورد کـه تـا دجـال بنی‌حنیفه را نکشد، سلاحش را به زمین نگذارد. او، به فضل الهی از سوگندش موفـق بیـرون

۱- البداية و النهاية (۳۳۰/۶)

۲- حروب الردة، ص۹۳و۹۴ به نقل از الإکتفاء (۱۳/۲)

آمد و پس از کشته‌شدن مسیلمه‌ی کذاب در حالی بـه مدینـه بازگشـت کـه دوازده جراحـت شمشیر و نیزه برداشته بود. جراحاتی که هر یک از آن‌ها، نشان افتخاری است برای این بانوی مبارز و جهادگر تا برای همیشه، الگوی زنان مسلمان در دفاع از دین و عقیده‌ی اسلامی باشد. آری، این بزرگ‌بانوی مسلمان، به همگان آموخت و ثابت کرد که در دفاع از شرف دیـن و عقیده، باید قوی بود و به قدری رنج و اذیت کشید که از عهده‌ی زنان نازپرورده و بـی‌حـال ساخته نیست.[1] خالد بن ولیدؓ پس از این جنگ، به نسیبه رضی الله عنها رسیدگی مـی‌کـرد. نسیبه بنت کعب رضی الله عنها می‌گوید: «زمانی که جنگ پایان یافت و به خانـه‌ام بازگشـتم، خالدؓ برایم طبیبی آورد که مرا مداوا کند. خالدؓ به خوبی بـه مـن رسـیدگی مـی‌کـرد و حق‌شناس ما بود. او سفارش رسول‌خداﷺ را درباره‌ی ما رعایت می کرد.»[2]

برخی از شهدای جنگ یمامه

۱ـ ثابت بن قیس شماسؓ

کنیـه‌اش، ابومحمـد بـود و بـه او خطیـب انصـار و بلکـه خطیـب پیـامبرﷺ مـی‌گفتنـد. رسول‌خداﷺ به او مژده دادند که در راه خدا شهید می‌شود و همین طور نیز شد و بعدها در جنگ یمامه در حالی که پرچم‌دار انصار بود، به شـهادت رسـید. یکـی از مسـلمانان، پـس از شهادت ثابتؓ او را در خواب دید که می‌گفت: «دیروز که من، کشته شدم، گذر مسلمانی بر من افتاد و زره گران‌بها و ارزنده‌ی مرا برداشت؛ خیمه‌اش در انتهای لشکرگاه است و کنار خیمه‌اش اسبی را بسته و زره را در دیگی سنگی گذاشته و زین اسب را روی آن نهاده است. پیش خالدؓ برو و به او بگو کسی را بفرستد و زره مرا پس بگیرد. زمانی که به مدینه رفتید، پیش خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ برو و بگو که این مقدار قرض دارم و این مقـدار هـم از خـودم مال و دارایی گذاشته‌ام تا قرضم را ادا کند؛ فلان برده‌ی من نیز آزاد است. به‌هوش بـاش کـه این خواب را الکی و بیهوده نپنداری.» مرد مسلمانی که این خواب را دیده بود، پیش خالدؓ رفت؛ خالدؓ نیز کسی را فرستاد تا زره ثابتؓ را پس بگیرد و همان‌طور کـه ثابـتؓ در خواب گفته بود، زرهش را یافتند. زمانی که این خـواب را بـرای ابـوبکر صـدیقؓ تعریـف

۱- حرکة الردة، ص۳۰۹

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۹۰

کردند، ابوبکرؓ وصیت ثابتؓ را اجرا کرد. ما، کسی جز ثابتؓ را نمی‌شناسیم که بدین شکل وصیتش را انجام داده باشند.[۱]

۲ـ زید بن خطابؓ

زید، برادر بزرگ عمر فاروقؓ بود. او، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و در جنگ بدر و دیگر غزوه‌ها حضور یافت. رسول‌خداﷺ میان زید و معن بن عدی انصاری رضی الله عنهما پیمان برادری برقرار کردند. زید و معن رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. پرچم مهاجرین در جنگ یمامه به دست زید بن خطابؓ بود و به قدری جنگید که به شهادت رسید و پس از او سالمؓ پرچم‌دار مهاجرین شد. رجال بن عنفوه را زید بن خطابؓ به هلاکت رساند. می‌دانیم که رجال، قبلاً مسلمان شده و سوره‌ی بقره را یاد گرفته بود؛ اما زمانی که رسول‌خداﷺ او را به یمامه فرستادند، مرتد شد و به مسیلمه گروید و به دروغ گواهی داد که رسول‌خداﷺ مسیلمه را در نبوت، با خود شریک کرده‌اند و این چنین، مایه‌ی فتنه شد. خدای متعال به زیدؓ توفیق داد تا این دروغ‌گوی مرتد را به هلاکت برساند. زیدؓ پس از کشتن رجال، به دست شخصی به نام ابومریم حنفی به شهادت رسید. گفته شده که ابومریم، مسلمان شد و در زمان خلافت عمر فاروقؓ به ایشان گفت: «خدای متعال، برادرت زیدؓ را به دست من گرامی داشت (که او را کشتم و به مقام شهادت نایل شد) و مرا به دست زیدؓ خوار و زبون نکرد (که اگر در حالت کفر کشته می‌شدم، جهنمی بودم.)» ابوعمر بن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: زیدؓ توسط سلمه بن صبیح بن عمر به شهادت رسیده است. گفته‌ی ابن عبدالبر با روایت نخست تعارضی ندارد؛ چراکه سلمه بن صبیح نیز ابومریم نامیده می‌شده است. زمانی که خبر شهادت زیدؓ به برادرش عمرؓ رسید، عمر فرمود: «برادرم، در دو نیکی از من پیش افتاد؛ پیش از من مسلمان شد و پیش از من نیز به شهادت رسید.» زمانی که متمم بن نویره در رثای برادرش شعر می‌سرود، عمر فاروقؓ فرمود: «اگر من هم می‌توانستم خوب شعر بگویم، همانند تو برای برادرم مرثیه می‌سرودم.» متمم گفت: «اگر برادر من نیز بر همان حال می‌رفت که برادر تو رفت، این قدر ناراحت نبودم.» عمرؓ به متمم گفت: «تا حالا کسی همانند تو به من تسلیت نگفته بود.» عمرؓ همواره می‌گفت: «هر نسیمی که می‌وزد، مرا به یاد زیدؓ می‌اندازد.»[۲]

۱- البداية و النهاية (۳۳۹/۶)

۲- البداية و النهاية (۳۴۰/۶)

۳ـ معن بن عدی بلویرضی الله عنه

او، برادر عاصم بن عدی بود و در پیمان عقبه حضور داشت و در جنگ‌های بدر، احد، خندق و... شرکت کرد. رسول‌خداصلی الله علیه وسلم میان او و زید بن خطابرضی الله عنه پیمان برادری بست. معن و زید رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. زمانی که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم رحلت نمودند، معن بن عدیرضی الله عنه حالت متمایزی داشت؛ وی، آن هنگام که مردم بر وفات رسول اکرمصلی الله علیه وسلم می‌گریستند، گفته‌ی شگفت‌انگیزی بر زبان آورد. مردم می‌گفتند: «به خدا سوگند که ما دوست داشتیم پیش‌مرگ رسول‌خداصلی الله علیه وسلم شویم و از این می‌ترسیدیم که پس از ایشان در فتنه بیفتیم.» اما معنرضی الله عنه می‌گفت: «به خدا سوگند که من هرگز دوست نداشتم که پیش از رسول‌خداصلی الله علیه وسلم بمیرم تا ایشان را آن‌گونه که در حیاتشان تصدیق کردم، پس از وفاتشان نیز تصدیق کنم!»[1]

٤ـ عبدالله بن سهیل بن عمرورضی الله عنه

وی، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و البته به خاطر ممنوعیت از سوی کفار قریش موفق نشد به مدینه هجرت کند تا این‌که در جنگ بدر به همراه کفار از مکه بیرون شد و همین که لشکر مسلمانان و لشکر قریش رویاروی هم قرار گرفتند، از میان کفار گریخت و به مسلمانان پیوست و همراه آنان بر ضد مشرکان شمشیر زد. عبدالله بن سهیل رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شد. زمانی که ابوبکر صدیقرضی الله عنه به حج رفت، با سهیل ملاقات کرد تا کشته شدن پسرش را به او تسلیت بگوید. سهیلرضی الله عنه گفت: «من، از رسول‌خداصلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که: (إن الشهیدَ لیشفعُ لِسبعینَ مِن أهله) یعنی: «شهید، برای هفتاد نفر از خانواده (و بستگانش) شفاعت می‌کند»[2] و من، امیدوارم که عبداللهرضی الله عنه شفاعتش را از من آغاز کند.[3] خود سهیل بن عمرورضی الله عنه نیز پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نقش زیادی در ماندگاری اهل مکه بر اسلام داشت. پس از وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم چیزی نمانده بود که اهل مکه نیز از دین برگردند. سهیل بن عمرورضی الله عنه برای ارشاد و راهنمایی اهل مکه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و یادآوری وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم چنین گفت: با وفات رسول اکرمصلی الله علیه وسلم اسلام، هم‌چنان، قوی و استوار است و هر کس که بخواهد بر سر اسلام با ما درگیر شود، گردنش را می‌زنیم.»

۱- البدایة و النهایة (۳۴۳/۶و۳۴۴)

۲- سنن أبی‌داود، کتاب الجهاد، باب الشهید یشفع، ۲۵۲۲

۳- تاریخ ذهبی، الخلفاء الراشدون، ص۶۱

مردم، با شنیدن سخنان سهیل بن عمرو از دین برنگشتند و بر اسلام پایداری کردند. خوب است بدانیم که سهیل در جنگ بدر در صف مشرکان قرار داشت و به اسارت مسلمانان درآمد؛ عمر بن خطاب پیشنهاد داد تا گردنش را بزنند. اما رسول‌خدا فرمودند: «او را نکشید که شاید در مقام (خدمت به اسلام) قرار بگیرد.»[۱]

۵ ـ ابودجانه سماک بن خرشه

ابودجانه در جنگ بدر عمامه‌ی قرمزی بر سر داشت. رسول‌خدا میان او و عتبه بن غزوان، پیمان برادری بستند. ابودجانه در جنگ احد حضور یافت و با رسول‌خدا بیعت کرد که تا سرحد مرگ بجنگد. در جنگ یمامه شرکت نمود و به شهادت رسید. زید بن اسلم می‌گوید: عده‌ای به عیادت ابودجانه رفتند که مریض بود و چهره‌اش نیز از شادمانی می‌درخشید. از او پرسیدند: «چرا چهره‌ات می‌درخشد؟» فرمود: «به دو تا از اعمالم بیش از بقیه دل بسته‌ام (که امیدوارم مایه‌ی نجاتم باشد): از سخن بیهوده پرهیز می‌کردم و دیگر، این‌که قلبم، همیشه نسبت به مسلمانان، پاک بود.»[۲] ابودجانه در جنگ یمامه از مسلمانانی بود که حماسه آفرید و خود را در باغ انداخت که به سبب آن پایش شکست؛ او با پای شکسته آن‌قدر جنگید که به شهادت رسید.[۳]

٦ـ عبّاد بن بشر

عباد از صحابه‌ی فاضل رسول‌خدا بود و چهل و پنج سال عمر کرد. او، همان کسی است که عصایش در شبی تاریک، همانند ماه نور گرفت و راهش را روشن کرد.[۴] عباد به دعوت مصعب بن عمیر مسلمان شد و در سریه‌ی کشتن کعب بن اشرف نیز حضور یافت.[۵] رسول‌خدا برای جمع‌آوری زکات مزینه و بنی‌سلیم، عباد را به‌کار گرفتند و در جنگ تبوک نیز او را در زمره‌ی محافظان خود قرار دادند. عباد در جنگ یمامه، نقش فعالی داشت و ضربات زیادی بر دشمن وارد کرد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچ کس بر سه نفر از انصار که همه‌ی آن‌ها از بنی‌عبدالاشهل هستند، برتری و فضیلتی

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، خلافة أبی‌بکر، ص۸۲

۲- عهد الخلفاء الراشدین از ذهبی، ص۷۰

۳- مرجع سابق، ص۷۱

۴- نگاه کنید به: صحیح بخاری، مناقب الأنصار، شماره‌ی۳۸۰۵

۵- نگاه کنید به: بخاری، در المغازی، شماره‌ی۴۰۳۷

ندارد: سعد بن معاذ، اسید بن حضیر و عباد بن بشر.» ام‌المؤمنین علاوه بر این فرموده است: «رسول اکرم در خانه‌ام مشغول خواندن نماز تهجد بودند که که صدای عباد بن بشر را شنیدند؛ فرمودند: «ای عایشه، آیا این صدای عباد است؟» گفتم: آری؛ فرمودند: «خداوندا، عباد را بیامرز.»[۱] عباد در جنگ یمامه به شهادت رسید. ابوسعید خدری می‌گوید: پس از جنگ بزاخه از عباد شنیدم که می‌گفت: «ای ابوسعید، شب در خواب دیدم که آسمان گشوده شد و مرا به کلی در خود گرفت؛ من این خواب را چنین تعبیر کردم که ان شاء الله شهید می‌شوم.» به او گفتم: به خدا قسم که خواب خوبی دیده‌ای.[۲] عباد در روز یمامه شجاعت و سلحشوری زیادی از خود نشان داد. وی، در آن روز بر فراز مکانی بلند رفت و بانگ برآورد که: «من، عباد بن بشر هستم؛ ای انصار، ای انصار، به سوی من بیایید؛ زود باشید، پیش من بیایید.» همه، به سویش شتافتند... عباد غلاف شمشیرش را شکست و آن را به زمین انداخت و فرمود: «دنبال من بیایید تا یک‌دست به دشمن یورش ببریم.» انصار نیز همانند عباد غلاف شمشیرهایشان را شکستند و همراه عباد به بنی‌حنیفه حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند. بنی‌حنیفه ناگزیر شدند به باغ فرار کنند و درها را ببندند.[۳] مسلمانان، موفق شدند درهای باغ را باز کنند؛ عباد سپرش را کنار یکی از درها انداخت و با شمشیر وارد باغ شد و به قدری با مرتدها جنگید که به شهادت رسید. عباد در سن چهل و پنج سالگی شهید شد. وی به قدری جراحت برداشته بود که او را با علامت خاصی که در سرش بود، شناسایی کردند.[۴] جان‌فشانی عباد در جنگ یمامه به اندازه‌ای بوده که او را در رشادت و شجاعت، زبان‌زد کرده است.[۵] عباد با آن همه شلحشوری و رشادتش که در روز یمامه در برابر بنی‌حنیفه از خود نشان داد، یاد و خاطره‌اش را برای بنی‌حنیفه طوری ماندگار کرد که بنی‌حنیفه با دیدن شخصی که زخم‌های کاری برداشته بود، می‌گفتند: این شخص مانند عباد بن بشر مجروح شده است![۶]

نقش انصار در سرکوب مرتدها و به ویژه در جنگ یمامه، بی‌نظیر بوده است. آن‌ها به‌قدری در جنگ یمامه جان‌فشانی نمودند که مجاعه در حضور ابوبکر صدیق به

۱- بخاری، شماره‌ی۲۶۵۵

۲- طبقات ابن‌سعد (۲۳۴/۲)

۳- غزوات ابن‌حبیش (۱۲۱/۱)

۴- الإکتفاء از کلاعی (۵۳/۳)

۵- الأنصار فی العهد الراشدی، ص۱۸۶

۶- الإکتفاء (۵۳/۳)

جان‌باختگی و رشادت انصار بدین‌گونه اذعان کرد که: «ای جانشین رسول‌خدا، من، هیچ قومی ندیده‌ام که همانند انصار در برابر شمشیرها مقاومت کنند یا چون انصار بی‌باک و صادقانه، به دشمنشان حمله‌ور شوند... من، همراه خالد به میان کشته‌ها رفتم تا کشته‌های بنی‌حنیفه را به او معرفی کنم؛ من، در آن هنگام به کشته‌های انصار می‌نگریستم که نقش زمین شده و افتاده بودند.» ابوبکر صدیق با شنیدن این سخن، به قدری گریست که ریشش خیس شد.[1]

۷ـ طفیل بن عمرو دوسی

طفیل مردی نجیب و خردمند بود که در جنگ یمامه شهید شد. وی پیش از شهادتش خوابی دیده بود که آن را چنین تعریف کرده است: «در خواب دیدم که به همراه پسرم عمرو بیرون شده‌ام؛ سرم تراشیده بود و از دهانم پرنده‌ای بیرون شد و زمین دهان باز کرد و مرا در خود فرو برد. خوابم را این‌گونه تعبیر کردم که سر تراشیده، نشانه‌ی این است که سرم را می‌بُرند؛ بیرون شدن پرنده از دهانم، خروج روحم از تن می‌باشد و قسمت آخر هم، نشانه‌ی این است که در زمین دفن می‌شوم.» همین طور نیز شد و در جنگ یمامه به شهادت رسید.[2]

در جنگ یمامه تعداد زیادی از مهاجرین و انصار شهید شدند. مدینه گرچه باید از پیروزی مسلمانان شادمان می‌بود، اما غم از دست دادن جمع زیادی از مسلمانان، بر فضای شهر چیره شده بود؛ چراکه در جنگ یمامه هزار و دویست مسلمان که تعدادی از مهاجرین و انصار نیز در میانشان وجود داشتند، به شهادت رسیدند که البته بیش‌تر شهدای مهاجرین و انصار، حافظان قرآن بودند. آری حدود چهل حافظ و قاری قرآن در جنگ یمامه شهید شدند و فضای مدینه آکنده از غم و اندوه شد و اشک این مصیبت، خنده‌های پیروزی را در خود فرو برد؛ بار اندوه، بر سینه‌ها سنگینی می‌کرد و دل‌ها گرفته بود....[3]

نیرنگ مجاعه در برقراری صلح

پس از پیروزی مسلمانان در باغ، خالد سوارانی به اطراف فرستاد تا هر چه مال و زن و بچه بیابند، بگیرند. پس از گشت‌زنی و جمع‌آوری اسیران و اموال غنیمت، خالد قصد آن کرد

۱- مرجع سابق (۶۵/۳)

۲- عهد الخلفاء الراشدین از ذهبی، ص۶۲و۶۳

۳- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۱۷

که به قلعه‌ها و دژهای بنی‌حنیفه حمله کند. در دژها کودکان، زنـان و مـردان سـال‌خـورده و فرتوت پناه گرفته بودند. مجاعه به دروغ گفت: «ای خالد، قلعه‌ها پر از مردان جنگی است. بیا تا از طرف آنان با تو صلح کنم.» خالدﷺ که دید مسـلمانان از ایـن جنـگ، سـخت خسـته و درمانده شده‌اند، مصلحت را در آن دید که پیشنهاد صلح را بپذیرد. خالدﷺ به مجاعه اجـازه داد تا به درون دژ برود و با بنی‌حنیفه درباره‌ی صلح مشورت نماید. زمانی که مجاعه وارد دژ شد، به زنان دستور داد تا زره بپوشند و بر روی دیوارهای قلعه بایستند. خالـدﷺ دیـد کـه بـر فراز دیوارهای دژ، تعداد زیادی ایستاده‌اند. نیرنگ مجاعه گرفت و خالدﷺ پنداشت که آنان که بر روی دیوارهای دژ ایستاده‌اند، واقعاً مردان جنگی هستند. لذا خالدﷺ در پذیرش صـلح مصمم شد و آنان را به اسلام فراخواند که پس از خودداری‌هایی پذیرفتند و مسلمان شـدند.[1] خالدﷺ تعدادی از اسیران (زنان و کودکان) را آزاد کرد و بقیه را به مدینه فرستاد. علـی بـن ابی‌طالبﷺ از میان این‌ها، کنیزی خرید که پسرش محمد که به محمد بن حنفیـهﷺ مشـهور است، از او زاده شد.[2]

جنگ یمامه در سال یـازدهم هجـری روی داده اسـت. واقـدی، ایـن رخ‌داد را در سـال دوازدهم دانسته که با روایت نخست، قابل جمع است؛ بدین ترتیب که جنگ یمامه در اواخر سال یازدهم آغاز شد و پس از گذشت چند روز از سال دوازدهم پایان یافت.[3]

ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه

خالدﷺ پس از آن‌که با آن‌ها صلح کرد، به مجاعه گفـت: «دختـرت را بـه همسـری درآور» مجاعه گفت: بی‌خیال شو که تو، هم مرا و هم خودت را نزد ابوبکرﷺ به دردسر می‌اندازی.» اما خالدﷺ پافشاری کرد و مجاعه نیز پذیرفت و دخترش را به همسری خالدﷺ درآورد.[4]

ابوبکر صدیقﷺ سلمه بن وقش را نزد خالدﷺ فرستاد و دستور داد تا آن دسته از اسیران بنی‌حنیفه را که بالغ شده‌اند، بکشد. اما خالد ﷺ که قبلاً با آنـان صـلح کـرده بـود، بـه پیمـان صلح وفا کرد.[5]

۱- باید دانست که یکی از شرایط صلح، این بود که بنی‌حنیفه مسلمان شوند. (مترجم)

۲- ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، خلافة أبی‌بكر، ص۱۱۵

۳- مرجع سابق.

۴- الصديق أول الخلفاء، ص۱۱۰

۵- الكامل (۳۸/۲)

ابوبکر صدیقﷺ منتظر بود تا پیک خالدﷺ از یمامه برسد و از اوضاع و احوال آن‌جا گزارش دهد. روزی ابوبکر به همراه عده‌ای از مهاجرین و انصار ﷺ به بیرون مدینه و مکانی به نام حره رفته بود که چشمش به پیک خالدﷺ ـ ابوخیثمه‌ی نجاریﷺـ افتاد که به سوی مدینه می‌رفت. ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «ای اباخیثمه، چه خبری با خودت داری؟» ابوخیثمهﷺ گفت: «خبر خوبی دارم ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! خدای متعال، ما را در یمامه پیروز کرد. این، نامه‌ی خالدﷺ است.» ابوبکر صدیقﷺ با شنیدن خبر پیروزی، برای سپاس‌گزاری از خدای متعال سجده کرد و سپس از ابوخیثمهﷺ خواست تا ماجرا را کاملاً برایش شرح دهد. ابوخیثمهﷺ برای ابوبکر صدیقﷺ از عمل‌کرد خالدﷺ و چگونگی آرایش نظامی لشکر گزارش داد و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! از طرف اعراب شکست می‌خوردیم و تا نقطه‌ی ضعف خود را برطرف نکردیم، هم‌چنان ضربه خورده، آسیب می‌دیدیم.»[1]

زمانی که ابوبکر صدیقﷺ از ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه باخبر شد، نامه‌ای بدین شرح برای خالدﷺ فرستاد که: «ای پسر مادر خالد! تو آسوده‌خاطری و در حالی که هنوز خون هزار و دویست شهید در کنار خیمه‌ات تازه است، با زنان هم‌بستر می‌شوی؟! مجاعه، تو را فریفت و در حالی که خدای متعال، شما را بر بنی‌حنیفه پیروز کرده بود، به نیرنگ مجاعه فریفته شدی و با بنی‌حنیفه صلح کردی.»[2]

پس از آن‌که خالدﷺ نامه‌ی تند و تیز ابوبکر صدیقﷺ را دریافت کرد، نامه‌ای با ابوبرزه‌ی اسلمیﷺ به مدینه فرستاد تا با منطق و ارائه‌ی دلایل محکم از خود دفاع کند.[3] خالدﷺ در دفاع از خود، چنین نوشت: «سوگند می‌خورم که با زنان تنها پس از آن ازدواج کردم که (از نتیجه‌ی جنگ و پیروزی مسلمانان) خاطرجمع و آسوده‌دل شدم... اگر شما ازدواجم با دختر مجاعه را از جهتی دینی یا دنیوی نادرست می‌دانید، حاضرم برای خرسند کردن شما، دست از او بدارم. علاوه بر این بر مسلمانان به خوبی سوگواری کردم و غصه خوردم؛ به خدا سوگند که اگر غم و اندوه، زنده‌ای را حفظ می‌کرد یا مرده‌ای را بازمی‌گردانید، آن‌قدر غصه خوردم که زنده‌ها بمانند و مرده‌ها بازگردند. من، به‌قدری به قتال و کارزار پرداختم و درگیر چنان جنگ شدید و سختی شدم که به کلی از زندگی ناامید

۱- حروب الردة، شوقی ابوخلیل، ص۹۷

۲- حروب الردة، ص۹۷؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (۱۴/۲)

۳- حرکة الردة، از عتوم، ص۲۳۳

شده، مرگ خود را قطعی می‌دانستم. اما بر این‌که مجاعه مرا فریفت، سرزنشم نکن که من، از غیب خبر نداشتم؛ با این حال خدای متعال، برای مسلمانان خیر کرد و آنان را بر یمامه مسلط نمود. پایان نیک از آن پرهیزکاران است.»[۱]

ابوبکر صدیقﷺ پس از آن‌که نامه‌ی خالدﷺ را خواند، توجیه شد و عذرش را پذیرفت. برخی از قریشیان و از جمله ابوبرزه‌ی اسلمیﷺ نیز به حضور ابوبکر صدیقﷺ رفتند تا در مورد عمل‌کرد خالدﷺ با خلیفه صحبت کنند. ابوبرزهﷺ گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! خالدﷺ نه شخص ترسویی است و نه فرد خیانت‌کاری؛ او، در آرزوی شهادت جنگ سختی کرد و به‌قدری جنگید و در برابر دشمن مقاومت نمود که ظفر یافت و روشن شد که در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نکرده است. او، به رضای خود و مصلحت مسلمانان، صلح کرد؛ زیرا زنانی را که بر فراز قلعه‌ها بودند، مردان جنگی پنداشت.»

ابوبکر صدیقﷺ سخنان ابوبرزهﷺ را تأیید کرد و فرمود: «این سخنان تو، بیش از نامه‌ی خود خالدﷺ قانع‌کننده است.»[۲]

در نامه‌ی خالدﷺ به ابوبکر صدیقﷺ نکات زیر درخور توجه می‌باشد:

۱ـ خالدﷺ پس از آن ازدواج کرد که کاملاً پیروز شد و اطمینان یافت که دیگر خطری متوجه مسلمانان نیست.

۲ـ او با خانوده‌ای وصلت کرد که از سران و بزرگان قبیله بود.

۳ـ خالدﷺ در ازدواج با دختر مجاعه، با هیچ مشکلی روبرو نشد و کوچک‌ترین سختی و مشقتی نیز برداشت نکرد.

۴ـ ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه، هیچ مانع شرعی یا دنیوی نداشت.

۵ ـ دست کشیدن از روزمرگی‌ها در غم و اندوه شهدا و کشته‌های مسلمانان، کار غیرمعقولی است که نه سبب ماندگاری زنده‌ها می‌شود و نه مرده‌ای را بازمی‌گرداند.

۶ ـ خالدﷺ هیچ کاری را بر جهاد در راه خدا مقدم نداشت و آن‌چنان در راه خدا جنگید که فاصله‌ای میان او و مرگ نبود.

۷ـ گرچه پیشنهاد صلحی که مجاعه مطرح کرد، آمیخته به مکر و فریب بود، اما پذیرش آن از سوی خالدﷺ به خیر مسلمانان شد. مجاعه، قدرت نظامی قومش را آن‌چنان بزرگ وانمود کرد که با توجه به شرایط آن هنگام مسلمانان، مصلحت نیز همان بود که خالدﷺ

۱- حروب الردة، از شوقی ابوخلیل، ص۹۸؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (۱۵/۲)

۲- حروب الردة، ص۹۸

پیشنهاد صلح را بپذیرد؛ چراکه از غیب و حقیقت امر خبر نداشت که افراد درون قلعه‌ها زنان و کودکان هستند و نه مردان جنگی. به هر حال، مسلمانان پیروز نبرد یمامه شدند و بر سرزمین بنی‌حنیفه تسلط کامل یافتند و بی‌آن‌که جنگ ادامه یابد و خون دیگری به زمین بریزد، بازماندگان بنی‌حنیفه مسلمان شدند. بنابراین ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه، امری کاملاً عادی و طبیعی بود و هیچ‌گونه ایرادی در این مورد بر خالدﷺ وارد نیست. این گفتار آقای عقاد که: خالدﷺ از غیرت و حمیت قومی و قبیله‌ای مجاعه، خوشش آمد و او را بر آن داشت تا با دخترش ازدواج کند و از طریق چنین پیوندی، رابطه‌ی دینی را تقویت نماید، درست نیست.[1] چراکه خالدﷺ هیچ‌گونه پیوندی را بر روابط و ارزش‌های دینی مقدم نمی‌دانست و در تعامل با مردم، تنها مبانی دینی را مد نظر داشت و هیچ چیزی را با روابط دینی نمی‌آمیخت تا چه رسد به این‌که خواسته باشد رابطه‌ای را بر روابط دینی ترجیح دهد.[2]

گفتار آقای دکتر محمد حسین هیکل نیز درباره‌ی ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه، درست نیست و با آموزه‌های دینی مغایرت دارد. وی می‌گوید: «دختر مجاعه، (به عنوان خون‌بست) به پای فاتح بزرگ و پیروز (خالدﷺ) قربانی شد تا بلکه آن همه خونی که توسط خالدﷺ در یمامه ریخته شد، با این ازدواج به فراموشی سپرده شود و از یادها برود!»[3]

این نوشتار، چنان سیمایی از صحابی بزرگوار رسول‌خداﷺ یعنی خالدﷺ، به تصویر می‌کشد که او را هم‌سان و در تراز قهرمانان اسطوره‌ای و جنگی یونان از قبیل آخیلّیوس(Akhilleus) و هکتور(Hektor) قرار می‌دهد که شخصیت‌هایی چپاول‌گر بودند و تنها به خاطر سیطره‌طلبی و فزون‌خواهی کشت و کشتار به راه می‌انداختند! سیمایی که از خالدﷺ در نوشتار هیکل ارائه می‌شود، همانند رود نیل است که به پندار مصریان گذشته، برای مهار و جلوگیری از سیلاب و طغیانش، باید دختری زیبا را به پایش قربانی می‌کردند! قطعاً خالد بزرگوارﷺ از چنین روحیه‌ای بدور بوده است. او، مؤمنی یکتاپرست بود که تنها برای اعلای شریعت خدا جهاد می‌کرد و از خلق خدا مزد و پاداشی نمی‌خواست.

آن‌چه ژنرال پاکستانی ـ اکرم ـ در تحلیل و بررسی ماجرای ازدواج خالدﷺ با دختر مجاعه نگاشته و آن را به سبب قدرت و توان جسمی خالدﷺ دانسته، نادرست و غیرقابل

۱- عبقرية خالد (عبقريات الإسلامية) ص۹۲۲
۲- نگاه کنید به: حركة الردة از عتوم، ص۲۳۵
۳- الصديق أبوبكر، ص۱۵۷

قبول است. وی، توان جسمی و جنسی خالدرضی الله عنه را سبب بروز مشکلات زیادی برای خالدرضی الله عنه در پیروزی‌های شبه‌جزیره‌ی عربستان دانسته است![۱]

این گفتار ژنرال پاکستانی، از خالدرضی الله عنه شخصیتی پردازش می‌کند که گویا وی، دل‌باخته‌ی زنان بوده و آن‌چنان شهوت‌ران که با دیدن زنی، دست و پایش را گم می‌کرده است! چگونه می‌توان در حالی چنین گفتاری را پذیرفت که خالدرضی الله عنه تنها به جهاد در راه خدای متعال و اعلای دین و شریعت اسلام می‌اندیشید. چنین توجیهاتی درباره‌ی سیف‌الله، تفسیر و تحلیل نادرستی از طبیعت و شرایط مسلمانان آن روز ارائه می‌دهد که با شواهد تاریخی در مورد باورها و عمل‌کرد آن بزرگواران متفاوت و بلکه کاملاً متعارض می‌باشد.[۲] خالدرضی الله عنه برای گسترش دین خدا می‌جنگید و مزد و پاداش جهادش را تنها از خدای متعال می‌خواست. او، جنگاور و مجاهد دلیری بود که در خطوط مقدم جنگ و جهاد حاضر می‌شد؛ در بیان ویژگی جنگاوری خالدرضی الله عنه گفته شده که او، در میدان نبرد، آوا و غوغایی چون گربه داشت و همانند شیر هژبر، خیز برمی‌داشت.[۳]

خالدرضی الله عنه هیچ‌گاه خودش را بهتر از هم‌رزمانش نمی دانست و همواره پیشاپیش سربازانش می‌جنگید. در جنگ بزاخه با اسبش به میان دشمن زد؛ به او گفتند: «تو فرمانده‌ی لشکر هستی؛ تو را به خدا به عقب برگرد که برای تو با چنین موقعیتی درست نیست که به قلب دشمن بزنی.» خالدرضی الله عنه در پاسخشان فرمود: «به خدا سوگند که من می‌فهمم شما چه می‌گویید؛ اما تاب ایستادن ندارم. از این می‌ترسم که مسلمانان، شکست بخورند و یا عقب‌نشینی کنند.»[۴] خالدرضی الله عنه در جنگ یمامه و پس از آن‌که درگیری شدت گرفت، شخصاً وارد میدان شد و مبارز و هماورد طلبید و هر کس را که برای مبارزه با او جلو آمد، از پا درآورد....[۵] خالدرضی الله عنه پیوسته به پیروزی امید داشت و همیشه آرزومند شهادت در راه خدا بود. خالدرضی الله عنه از چگونگی درگیریش با یکی از سربازان مسیلمه می‌گوید: «وارد باغ شدم و رویارویی یکی از پیروان مسیلمه قرار گرفتم؛ هر دویمان سوار اسب بودیم. از اسب پایین آمدیم و با هم درگیر شدیم؛ او، مرا از هفت جا زخمی کرد. من، چنان ضربه‌ای بر او وارد

۱- نگاه کنید به: سیف‌الله خالد بن ولید، نوشته‌ی اکرم و برگردان آن به زبان عربی توسط سرهنگ صبحی جابی، ص۲۰

۲- نگاه کنید به: حركة الردة، از عتوم، ص۲۳۶

۳- تاریخ یعقوبی (۱۰۸/۲)

۴- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص۷۴۴

۵- البداية و النهاية (۳۲۹/۶)

کردم که زخمی شد و در دستانم افتاد. من، از شدت جراحت توان حرکت نداشتم و خون زیادی از من رفته بود. اما الحمدلله کار آن جنگاور تمام شد و مرد.»[۱] خالد درباره‌ی قدرت جنگی بنی‌حنیفه فرموده است: «من، در بیست حمله‌ی جنگی شرکت کرده و در هیچ جنگی ندیده‌ام که قبیله‌ای بتواند همانند بنی‌حنیفه در برابرمان مقاومت کند و آن‌قدر خوب شمشیر بزند.... من، در جنگ (یمامه) به اندازه‌ای مجروح شدم که توان حرکت نداشتم و از زندگی ناامید شده، مرگ خود را قطعی می‌دانستم.»[۲]

تعصب سلمه بن عمیر حنفی بر جاهلیت

به‌رغم آشکار شدن بطلان و ناراستی جاهلیت، باز هم عده‌ای بر آن سرسختی می‌کردند و به راحتی از آن دست نمی‌کشیدند. چراکه جاهلیت در آنان ریشه دوانده و پاینده شده بود. چنین کسانی به سبب همین سرسختی و تعصب ابلهانه به هنگام رویارویی جاهلیت با حقیقت، تنها به زور است که دست از شمشیر و جانب‌داری جاهلانه‌ی خود برمی‌دارد.[۳] سرسختی بر جاهلیت، سلمه بن عمیر حنفی را بر آن داشت تا از هیچ چاره‌اندیشی و دسیسه‌ای کوتاهی نکند و راهی را که برای حفظ و ماندگاری جاهلیت در پیش گرفته بود، درست بداند. او پس از برقراری صلح، در پی کشتن خالد بن ولید برآمد. او که کینه‌ی زیادی از مسلمانان به دل داشت، صلح با آنان را که از طرف مجاعه مطرح شده بود، نابجا می‌پنداشت و از همین‌رو نیز به قصد بر هم زدن پیمان صلح، قصد کشتن خالد را نمود که در اجرای نقشه‌اش ناکام ماند؛ او را بستند تا از خیانتش در امان باشند تا این‌که یک شب خود را رهانید و به لشکرگاه خالد رفت. نگهبانان، به او ایست دادند. بنی‌حنیفه که از گریز سلمه، نگران شده بودند، به دنبالش رفتند و او را در یکی از باغ‌ها یافتند. سلمه، بر آن‌ها شمشیر کشید؛ او را با سنگ می‌زدند و در همان گیر و دار شمشیری نیز به گردن سلمه خورد که رگ‌های گردنش بریده شد و در چاهی افتاد و مرد.[۴] این، نمونه‌ای از سرسختی جاهلان در دفاع از جاهلیت و ناراستی آن است.[۵]

۱- خالد بن ولید، از صادق عرجون، ص۱۸۰

۲- مرجع سابق.

۳- حركة الردة، ص۲۹۲

۴- تاریخ طبری (۱۱۷/۴و۱۱۸)

۵- حركة الردة، ص۲۹۲ تا۲۹۵

نمایندگان بنی‌حنیفه در حضور ابوبکر صدیقﷺ

عده‌ای از نمایندگان بنی‌حنیفه به حضور ابوبکر صدیقﷺ رفتند. ابوبکر صدیقﷺ به آنان فرمود: «برایمان قسمتی از قرآن مسیلمه را بخوانید.» گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ، ما را معذور بدارید.» فرمود: «نه، باید این کار را بکنید.» گفتند: مسیلمه چنین می‌گفت: «ای قورباغه‌ای که از جفتی قورباغه شکل می‌گیری! آن‌چه تو برگزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می‌نوشد، از نوشیدن آب بازمی‌داری و نه آب را گل‌آلود می‌کنی.» هم‌چنین می‌گفت: «سوگند به آنان‌که برای کشت و زراعت، بذر می‌پاشند؛ سوگند به دروکنندگان و کشاورزان گندم؛ سوگند به آسیاکنندگان آرد و خمیرکنندگان و نانوایان و سوگند به آنان که نان را ترید می‌کنند و لقمه می‌سازند و با پیه و روغن می‌خورند که شما بر بیابان‌نشینان، برتری دارید و شهرنشینان نیز بر شما سبقت نگرفته‌اند؛ از روستا و کشتزارهای خود دفاع کنید و بینوا را پناه دهید و ستم‌گر را از بین ببرید.»[1] بنی‌حنیفه، مقداری از سخنان کودکانه (و بلکه احمقانه)ی مسیلمه را برای ابوبکر صدیقﷺ نقل کردند. ابوبکر صدیقﷺ پس از شنیدن این اراجیف فرمود: «خاک بر سرتان؛ این‌ها، سخن هیچ خدایی نیست و چنین سخنانی، از دهان هیچ خردمندی بدر نمی‌شود. او، عقلتان را به کجا می‌برد؟!»[2]

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که مسیلمه، سعی می‌کرد همان کارهایی را بکند که رسول‌خداﷺ کرده بودند. به‌طور مثال به او گفته بودند که رسول‌خداﷺ مقداری از آب دهانشان را در چاهی انداختند که در پی آن، آب چاه زیاد شد. او نیز به تقلید از آن حضرتﷺ و به قصد بزرگ‌نمایی خود، مقداری از آب دهانش را چاهی انداخت که در پی آن آب چاه به کلی خشک شد. در چاه دیگری نیز آب دهانش را انداخت و آب چاه تلخ شد. باری با آب وضویش، درخت خرمایی را آب داد که پس از آن درخت خشکید و از بین رفت. گفته شده که به تقلید از رسول‌خداﷺ دست بر سر کودکان کشید که در نتیجه برخی از بچه‌ها کچل شدند و موی سرشان ریخت و بعضی هم گنگ شدند و زبانشان بند آمد و لکنت زبان گرفتند. گفته شده که یک بار برای مردی دعا کرد که چشمانش درد می‌کرد؛ اما پس از دعای مسیلمه، آن مرد به‌کلی نابینا شد![3]

۱- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۰۲/۴و۱۰۳)

۲- تاریخ طبری (۱۱۸/۴)؛ البدایة و النهایة (۳۳۱/۶)

۳- البدایة و النهایة (۳۳۱/۶)

جمع‌آوری قرآن کریم

تعدای از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیقؓ را بر آن داشت تا در مورد جمع‌آوری قرآن با عمر فاروقؓ مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود.[1] ابوبکر صدیقؓ مسؤولیت جمع‌آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول‌خداﷺ زید بن ثابت انصاریؓ واگذار کرد. زیدؓ می‌گوید: ابوبکر صدیقؓ مرا (در زمره‌ی مجاهدان) برای جنگ با اهل یمامه (مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش) فرستاد. ابوبکر صدیقؓ می‌فرماید: عمرؓ پیشم آمد و گفت: «تعداد زیادی از حافظان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من از این می‌ترسم که در جنگ با سایر کفار نیز حافظان بیش‌تری کشته شوند و بدین‌سان بخش زیادی از قرآن نابود شود. لذا پیشنهاد می‌کنم دستور بدهی که قرآن را گردآوری کنند.» به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول‌خداﷺ نکرده‌اند؟![2] عمرؓ گفت: «به خدا قسم که اگر قرآن جمع شود، خیلی بهتر است.» ابوبکر صدیقؓ می‌افزاید: عمر به‌قدری پیشم آمد و بر پیشنهادش تأکید کرد که خدای متعال، سینه‌ام را همانند سینه‌ی عمرؓ (برای گردآوری قرآن) گشود و به همان نتیجه رسیدم که عمرؓ پیشنهاد کرده بود. زیدؓ می‌گوید: ابوبکر صدیقؓ به من فرمود: «تو، جوان و خردمند هستی و در راستی تو تردیدی نداریم؛ تو در زمان رسول‌خداﷺ کاتب وحی بودی؛ پس برای جمع‌آوری قرآن اقدام کن و آن را گردآور.» زید می‌گوید: «به خدا سوگند اگر به من دستور می‌دادند که کوهی را جابه‌جا کنم، برایم آسان‌تر از این بود که مرا مأمور جمع‌آوری قرآن کنند. من، در پی جمع‌آوری قرآن برآمدم و آیاتی را که در سینه‌ها، شاخه‌های خرما، صفحه‌های سنگی، پوستین‌های چرمی و کتف شتر و گوسفند پراکنده بود، گرد آوردم. آخر سوره‌ی توبه (از لَقَدْ جَاءَكُمْ تا انتهای سوره) را تنها نزد ابوخزیمه‌ی انصاریؓ یافتم. مصحف‌های جمع‌آوری شده تا پایان حیات ابوبکر صدیقؓ نزد ایشان بود و پس از وفاتشان به عمر فاروقؓ و پس

۱- حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية، نوشته‌ی احمد سعید، ص۱۴۵

۲- شاید رسول‌خداﷺ از آن جهت قرآن را در مصحفی گرد نیاوردند که بیم آن می‌رفت که بعدها چیزی از احکام یا حتی الفاظ قرآن منسوخ شود و آیه یا بخش منسوخ‌شده، هم‌چنان در مصحف بماند. با وفات رسول‌خداﷺ که وحی منقطع شد، خدای متعال در دل صحابه انداخت تا برای حفظ و ماندگاری قرآن، آن را جمع کنند. (سیرة و حیاة الصدیق، ص۱۲۰)

از عمر﵁ به دخترش حفصه رضی الله عنها سپرده شد.[۱] بغوی، در توضیح این روایت می‌گوید: از این روایت، معلوم می‌شود که صحابه﵃ قرآنی را که خدای متعال بر پیامبرش نازل کرده‌است، از جاهای مختلف گردآورده و بر آن چیزی نیفزوده و یا از آن چیزی کم نکرده‌اند. بنابراین، قرآن در شاخه‌های خرما، صفحه‌های سنگی و سینه‌های حافظان پراکنده بوده و صحابه﵃ از این نگران بوده‌اند که با از بین رفتن هر یک از این‌ها، بخشی از قرآن از دست می‌رود و همین نگرانی، آنان را بر آن داشت تا با اتفاق نظر همدیگر قرآن را یک‌جا گردآورند و آن را همان‌گونه که از رسول‌خدا ﷺ شنیده بودند و بی‌آن‌که چیزی از آن را پس و پیش کنند، بنویسند. صحابه﵃ در نوشتن قرآن، همان ترتیبی را رعایت کردند که از رسول‌خدا ﷺ فراگرفته بودند؛ جبرئیل﵇ هنگام نزول هر آیه، ترتیب و جایش را به رسول‌خدا ﷺ نشان می‌داد و می‌گفت که این آیه، پس از فلان آیه در فلان سوره قرار می‌گیرد. آن حضرت ﷺ نیز قرآن را به صحابه به همان ترتیبی آموزش می‌دادند که جبرئیل به ایشان گفته بود و اینک قرآنی که در دست ما است، به همان ترتیب می‌باشد.[۲] آری، این یکی از امتیازات و فضایل ابوبکر صدیق﵁ است که او، نخستین کسی است که به جمع‌آوری قرآن همت گماشت. صعصعه بن صوحان رحمه الله می‌گوید: نخستین کسی که به جمع‌آوری قرآن اقدام کرد و کلاله[۳] را ارث‌گذار قرار داد، ابوبکر صدیق﵁ بود.[۴] علی بن ابی‌طالب﵁ نیز فرموده است: خداوند متعال، ابوبکر صدیق﵁ را مورد رحمتش قرار دهد که او، نخستین کسی است قرآن را جمع‌آوری کرد.[۵]

ابوبکر صدیق﵁ زید بن ثابت﵁ را از آن جهت مأمور انجام چنین کار بزرگی کرد که زید﵁ دارای ویژگی‌ها و توانمندی‌های خاصی بود:

۱- بخاری، شماره‌ی۴۹۸۶

۲- شرح السنة (۵۲۲/۴) از بغوی

۳- کلاله، از دیدگاه ابوبکر صدیق﵁ به کسی می‌گویند که مرده است و پدر و یا فرزندی ندارد. در آیه‌ی۱۷۶ سوره‌ی نساء، حکم میراث کلاله، بیان شده و کلاله را میت ارث‌گذاری معرفی کرده که بدون فرزند بوده و تنها خواهر و یا برادری پس از او مانده باشد. ابوبکر صدیق علاوه بر نداشتن فرزند، نداشتن پدر را نیز در تعریف کلاله داخل کرد و فرمود: «در مورد کلاله نظری دادم که اگر درست باشد، از جانب خدا است و اگر درست نباشد، از جانب من و شیطان می‌باشد. نگاه کنید به: موسوعة فقه أبی‌بکر، ص۳۶

۴- این روایت را ابن‌ابی‌شیبه (۱۹۶/۷) با اسناد صحیح نقل کرده است.

۵- مرجع سابق.

۱ـ زید رضی الله عنه جوانی بیست‌ویک‌ساله بود که برای انجام مأموریتش، نشاط و توان بیش‌تری داشت.

۲ـ زید رضی الله عنه از فراست و هوش بالایی برخوردار بود که او را شایسته‌ی انجام کار بزرگی چون جمع‌آوری قرآن، قرار داد.

۳ـ زید، جوانی مؤمن و قابل اعتماد بود و هیچ شکی در درستی و راستی وی وجود نداشت که سبب سلب اطمینان از او گردد.

۴ـ زید رضی الله عنه در کتابت وحی پیشینه داشت و همین سابقه، کارورزی و تجربه‌ای عملی برای زید رضی الله عنه در نوشتن قرآن بود و سبب می‌شد تا نوشتن قرآن، برایش کار تازه‌ای نباشد.[۱]

این ویژگی‌های باارزش زید رضی الله عنه ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا مسؤولیت جمع‌آوری قرآن را به زید رضی الله عنه بسپارد و او را در انجام چنین کار بزرگی، شایسته و خبره بداند.

۵ ـ علاوه بر این زید رضی الله عنه یکی از چهار نفری بود که در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع‌آوری کردند. قتاده می‌گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم: چه کسی در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع‌آوری کرد؟ انس رضی الله عنه فرمود: «چهار نفر که همه‌ی آن‌ها از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید رضی الله عنهم»[۲]

شیوه‌ای که زید رضی الله عنه برای جمع‌آوری قرآن در پیش گرفت، این بود که تنها آن دسته از دست‌نوشته‌های قرآنی را می‌پذیرفت که در حضور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده بود و آن‌چه را که صحابه از آیات قرآن حفظ داشتند، می‌پذیرفت و البته از ترس این‌که مبادا در حفظ، اشتباهی وجود داشته باشد، تنها به محفوظات بسنده نمی‌کرد و آن‌ها را با دست‌نوشته‌ها، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌داد. او تنها دست‌نوشته‌ای را می‌پذیرفت که آورنده‌ی آن دست‌نوشته، با خود دو شاهد داشت که گواهی دهند آیات دست‌نوشته در حضور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کتابت در آمده است.[۳] بنابراین زید رضی الله عنه در جمع‌آوری قرآن به‌قدری باریک‌بین و حساس بود که هشیارانه و با دقت کامل مسؤولیتش را انجام داد. زید رضی الله عنه در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه نیز طلیعه‌دار جمع‌آوری قرآن شد.[۴]

۱- التفوق و النجابة علی نهج الصحابة، نوشته‌ی حمد عجمی، ص۷۳

۲- سیر أعلام النبلاء (۴۳۱/۲)

۳- التفوق و النجابة علی نهج الصحابة، ص۷۴

۴- مرجع سابق.

مبحث پنجم
تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق﷛ در رویارویی با مرتدها

ویژگی‌های مجاهدان و شرایط پیروزی در جنگ

پیروزی اسلام، شکل‌گیری حاکمیت دینی و استقرار امنیت و آرامش، وعده‌ای است که خدای متعال تحقق آن را منوط به انجام برخی از شرایط از سوی مسلمانان دانسته و در قرآن کریم، با وضوح تمام پیش‌زمینه‌ها و شرایط شوکت و قدرت مسلمانان و عوامل تداوم و ماندگاری آن را بیان نموده است: ((وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٥٦)) (نور:۵۵-۵۶)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن‌گونه که پیشینیان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان فاسقان (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند) و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و از پیامبر اطاعت کنید تا (از سوی خدا) بر شما رحم شود (و مشمول رضایت خدا قرار بگیرید و مجد و شوکت بیابید.)»

در این آیات، شرایط دست‌یابی مسلمانان به قدرت و خلافت، کاملاً روشن و واضح شده که این شرایط، عبارتند از: ایمان به تمام ارزش‌ها و اصول و پایه‌های دینی و انجام اعمال شایسته با توجه به گوناگونی و گستردگی نیکی‌ها و فرمان‌برداری فراگیر و همه‌جانبه از خدای متعال و مبارزه با انواع شرک و خرافه. این آیات، ابزار تحقق خلافت را نیز روشن

کرده که عبارتند از: برپاداشتن نماز، ادای زکات و پیروی بی‌چون و چرا از پیامبر خداص.[1] شرایط مذکور در دوران ابوبکر صدیقس و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیقس، یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط دست‌یابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامهس تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچك و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به‌طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد. عبدالله بن مسعودس می‌گوید: «پس از رسول‌خداص چنان وضعی پیدا کردیم که تا سرحد نابودی پیش رفتیم و اگر خدای متعال از طریق ابوبکرس بر ما منت نمی‌نهاد، نابود می‌شدیم؛ چراکه همه‌ی ما بر این باور بودیم که به خاطر گرفتن زکات (بنت‌مخاض و بنت‌لبون)[2] جنگ نکنیم و تا زمان مرگمان به عبادت و پرستش خدای متعال، بسنده نماییم. اما خدای متعال، ابوبکرس را بر این مصمم کرد که برای گرفتن زکات جهاد کند؛ به خدا سوگند که او جز به این راضی نشد که طرحی خفت‌بار یا جنگی سخت فراروی مرتدها قرار دهد.»[3]

لزوم زمینه‌سازی برای تشکیل خلافت اسلامی

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٦٠﴾ (انفال: ۶۰)

یعنی: «برای مبارزه با آنان (یعنی کفار از هر نوعی که باشند) تا آن‌جا که می‌توانید نیرو(ی مادی و معنوی) و اسب‌های ورزیده (و ساز و برگ جنگی) آماده سازید تا بدین‌وسیله در دل دشمن خدا و دشمن خویش وحشت بیافرینید و کسان دیگری را نیز به هراس بیندازید که آن‌ها را نمی‌شناسید و خدا، آنان را می‌شناسد (و از عداوتشان به شما و اسلام باخبر است.) و آن‌چه در راه خدا (برای تقویت بنیه‌ی جنگی اسلام هزینه و) صرف کنید، پاداشش، به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ ستمی نمی‌بینید.»

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، از نویسنده‌ی همین کتاب (صلابی)، ص۱۵۷

۲- بنت‌مخاض، به شتری گویند که یک سالش تمام شده و بنت‌لبون، شتری است که دو سالش کامل شده باشد.(مترجم)

۳- الکامل فی التاریخ (۲۱/۲)

در مباحث گذشته کاملاً روشن شد که ابوبکر صدیق‌ﷺ برای رویارویی با کفار و مرتدها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویاروی ازدین‌برگشته‌ها ایستاد. آن حضرت‌ﷺ برای مبارزه با مرتدها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآزموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتدها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح، مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه، مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآزمودگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابت‌ﷺ برای جمع‌آوری قرآن و هم‌چنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمی‌ﷺ به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکر‌ﷺ در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

پیامدهای حکومت الهی

پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیق‌ﷺ کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان بپادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشانید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾

(انعام:۸۲)

یعنی: «کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را با ظلم (و شرک) نیامیخته باشند (و برای غیر خدا کرنش نکنند)، آنان امنیت و آرامش دارند و ره‌یافتگان (واقعی) هستند.»

خدای متعال، آن‌گونه که وعده فرموده ناصران دینش را یاری می‌رساند، صحابه‌ﷺ را نیز یاری کرد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

﴿ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤١﴾ ﴾ (حج:۴۰و۴۱)

یعنی: «همانا خداوند، یاری می‌کند کسانی را که (از دینش دفاع می‌کنند و دینِ) خدا را یاری می‌رسانند. به تحقیق که خداوند، نیرومند و چیره است. کسانی(مشمول این وعده‌ی الهی هستند) که اگر ایشان را در زمین قدرت دهیم، نماز را بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها (و رسیدگی به تمام امور) از آن خدا است (و به خدا برمی‌گردد.)» خدای متعال، بر اساس همین وعده‌اش، صحابه‌ش را در برابر دشمنانشان یاری کرد. تاریخ، گواه است که هر گروه یا مجموعه‌ای که در طول زمان بر دین و هدایت الهی استقامت کرده، در نهایت، قوت و نیرو گرفته و به نهایتِ قدرت دست یافته است.[۱]

در دوران ابوبکر صدیقؓ خوبی‌ها گسترش یافت و رذایل و بدی‌ها اندک و ناچیز شد.

ویژگی‌های طلایه‌داران خلافت اسلامی

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ ﴾

(مائده:۵۴)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که خداوند ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که کسی چنین ویژگی‌هایی داشته باشد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان است و آگاه.»

ابوبکر صدیقؓ نخستین کسی است که ویژگی‌های مذکور در این آیه، بر او و سپاهیانش که با مرتدها جنگیدند، منطبق می‌گردد. خدای متعال، در این آیه مجاهدانی را که

۱- فی ظلال القرآن (۲۷۰/۴)

با مرتدها جهاد کردند، به صفات و ویژگی‌های والا و ارزشمندی می‌ستاید و به بهترین نحو از صحابه تعریف می‌کند که با مرتدها جنگیدند:

الف) ((يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ))

سلف صالح درباره‌ی اطلاق صفت محبت و دوست داشتن، به خدای متعال بر این باور بودند که این صفت، برای خدای متعال بدون بیان کیفیت است و نباید در این مورد خودسرانه تأویل و تفسیر نمود؛ بلکه خدای متعال، در صفاتش بی‌انباز و بی‌همتا است و هیچ مخلوقی با او در صفاتش شریک نمی‌باشد.[۱]

خدای متعال، در این آیه بیان فرمود که تلاش‌ها و مساعی نسلی را که به خاطر دینش جهاد و مجاهدت می‌کنند، می‌پسندد و آنان را دوست می‌دارد. چراکه آنان، برای تقرب و نزدیکی به خدای متعال و از روی محبت با رسول‌خداﷺ بیش‌تر از توان و مسؤولیتشان عمل کردند و علاوه بر پرداختن به فرایض و تکالیف شرعی، خود را ملزم و موظف به انجام اعمال مستحب نیز می‌دانستند.[۲] نسل مجاهد دوران ابوبکر صدیق‌ﷺ دارای صفات و ویژگی‌هایی از قبیل احسان و نیکوکاری، صبر و شکیبایی و تقوا و خداترسی بودند؛ چراکه خدای متعال، با آنان اظهار محبت و دوستی فرموده و در آیات دیگر بیان نموده که پرهیزکاران و نیکوکاران، سزاوار محبت و دوستی خداوند هستند: ((ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤)) (آل‌عمران:۱۳۴)

۱- تفسیر قاسمی (۲۵۳/۶)؛ برای بسیاری همواره این پرسش وجود دارد که چه تفاوتی میان اسماء و صفات الهی وجود دارد؟ صفات، از اسماء مشتق می‌شود؛ مثلاً رحمت و مهربانی، یکی از صفات الهی است که از نام (الرحمن) مشتق می‌گردد. اما اسماء، از صفات مشتق نمی‌شود؛ به طور مثال، یکی از صفاتی که در قرآن برای خدای متعال بیان شده، صفت (استواء) می‌باشد؛ ولی با این حال (المستوی) از اسماء الهی شمرده نمی‌شود. تفاوت دیگر اسماء و صفات در این است که صفات، از افعال گرفته می‌شود و اسماء، از افعال مشتق نمی‌گردد؛ مثلاً خداوند متعال خشم و غضب می‌گیرد و از این‌رو (غضب) صفت است و در عین حال نمی‌توان (الغاضب: خشم‌گیرنده) را در اسماء الهی برشمرد. استعاذه (پناه‌بردن) و سوگند به اسماء و صفات الهی به‌طور مشترک جایز است. اما در دعا و عبادت و اظهار بندگی تنها می‌توان به اسماء الهی متوسل شد: نمی‌توان عبدالکرم گفت؛ اما عبدالکریم درست است. همین طور در دعا می‌توان خدا را به اسماء حسنی ندا داد و گفت: یا کریم! و گفتن یا کرم الله جایز نیست.(مترجم)

۲- کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ از محمد قطب، ص۹۰

یعنی: «(پرهیزکاران) کسانی (هستند) که در خوشی و ناخوشی و ثروت و تنگ‌دستی، بذل و بخشش می‌کنند و آنان که خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» خدای متعال می‌فرماید: ﴿ بَلَىٰ مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧٦ ﴾ (آل‌عمران:۷۶)

یعنی: «آری، کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و تقوا و پرهیزکاری پیشه نماید، (محبت خدا را به دست آورده) و همانا خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد.»

صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را به اندازه‌ای دوست داشتند که محبتش را بر هر چیزی مقدم می‌داشتند و با دشمنان خدا دشمنی می‌کردند. آنان، دوستان خدا را دوست داشتند و از دشمنان خدا بیزار بودند و همواره از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم اطاعت می‌کردند و راهش را ادامه می‌دادند. صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را دوست داشتند؛ چراکه آن‌ها، این حقیقت را همواره به یاد داشتند که خداوند متعال، خالق و رازقشان می‌باشد و به آن‌ها نعمت‌ها و نیکی‌های زیادی ارزانی داشته است. روح و روان انسان به‌گونه‌ای است که هر کس را که به او نیکی کند، دوست می‌دارد و چه نیکی و احسانی بالاتر از این‌که خدای متعال، آدمی را در بهترین شکل آفریده و راه را به او نشان داده و وعده فرموده است که هر کس از او اطاعت نماید، به بهشت پرنعمتی می‌رود که آن‌قدر خوب است که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی تعریفش را آن‌گونه که هست، شنیده و بلکه در قلب هیچ بشری نیز چنان بهشتی خطور نکرده است. صحابه رضی الله عنهم خدایشان را شناختند و او را به نحوی دوست داشتند که تاریخ، مانندش را به خود ندیده است. دلیلش این‌که صحابه رضی الله عنهم بدون هیچ منت و درنگی داشته‌های جانی، مالی و خانوادگی خود را در راه خدا قربان می‌کردند و بلکه جان‌فشانی‌ها و قربانی‌های خود را فضل و رحمت خدای متعال بر خود می‌دانستند که در جهاد و شهادت‌طلبی را بر آنان گشوده و اسباب و زمینه‌های شهادت در راه خدا را برایشان فراهم نموده است و از همین جهت نیز به خوبی از عهده‌ی وظیفه‌شان در قبال جهاد برآمدند.[۱]

ب) ﴿ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾

یکی از صفات برجسته و نشانه‌های کمال مؤمن، این است که در برابر مؤمنان، فروتن و متواضع و در برابر دشمن، شدید و سرسخت باشد و از خود هیبت و عزت نشان دهد.[۲] بر

۱- الإيمان و أثره في الحياة، نوشته‌ی استاد قرضاوی، ص۵-۱۲

۲- تفسیر قاسمی (۲۵۵/۶)

اساس همین ویژگی بود که ابوبکر صدیقﷺ با مرتدها وارد جنگ شد و یازده پرچم و لوای جنگی بست تا ظلم و ستم را از مؤمنان بردارد و قدرت و شوکت مرتدها را درهم‌شکند و انتقام مسلمانان را از مرتدها بگیرد و با آنان همان‌گونه برخورد نماید که با مسلمانان طوایف و قبایل خود برخورد کردند. ابوبکرﷺ از یک‌سو با مرتدها برابر جرایمی که مرتکب شده بودند، به شدت برخورد نمود و از دیگر سو همواره به اوضاع و احوال مسلمانان رسیدگی می‌کرد. طرز برخورد ابوبکر با کنیزان و سالخوردگان، دلیل مهر و عطوفتش می‌باشد. مسلمانان آن دوران نسبت به هم‌دیگر عطوفت و مهربانی می‌ورزیدند و در برابر دشمنان سرسخت و نیرومند بودند و اصل مهرورزی به مسلمانان و شدت و سختی نسبت به کافران در زندگیشان نمودار بود.

ج) ((يُجَـٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٍ)) (مائده : ۵۴)

جهاد مسلمانان با مرتدها و جنگ با دشمنان خارجی و گسترش فتوحات اسلامی، جلوه‌ای از مجاهدت‌های بی‌نظیر صحابه و مسلمانان دوران ابوبکر صدیقﷺ می‌باشد. آنان، برای اعلای کلمه‌ی الله، با دشمنان خدا جنگیدند تا نظام و شریعت اسلامی حاکم گردد و خدای متعال، بدون هیچ شریک و انبازی پرستش شود. مجاهدان، جهاد کردند تا مرتدها را نابود کنند و جور و ستم را ریشه‌کن نمایند. آنان، جهاد کردند و عزت و سرافرازی را به مسلمانان هدیه نمودند و به مرتدها و دشمنان خدا، خفت و خواری چشاندند تا مردم، به اسلام بازگردند. تلاش و مجاهدت صحابه و مسلمانان به رهبری ابوبکر صدیقﷺ، از شبه‌جزیره‌ی عرب، مرکزی برای فتح دنیا ساخت که از آن چشمه‌ی صاف و گوارایی به نام اسلام جوشید تا توسط دلاورمردانی که زندگانی، آنان را مجاهد و رزم‌آور بار آورده بود، به تمام قسمت‌های زمین برسد. زندگانی ایمانی، صحابهﷺ را کارآزمودگانی بار آورده بود که در تمام پهنه‌های تربیتی، آموزشی و جهادی سرآمد شدند و توانستند دین جهان‌شمول و آسمانی اسلام را به بنی‌نوع انسان در اقصی نقاط دنیا هدیه کنند و انسانیت را به مسیر سعادت و رستگاری سوق دهند.[۱]

جهاد صحابهﷺ با مرتدها، مقدمه و زمینه‌ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویشان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرتدها، توانایی‌های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم‌آورانی صاحب‌نام و کارآزموده ساخت و شایستگی‌های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص۴۹۱

می‌کردند و می‌دانستند که برای چه می‌جنگند و چرا ازخودگذشتگی و جان‌فشانی می‌کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می‌شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.[1]

به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و هم‌یاری و هم‌کاری آنان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبه‌جزیره‌ی عرب به‌طور کامل و یک‌پارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه‌جزیره را در برگرفت تا همه‌ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار بگیرند که بر اساس اسلام حکم می‌راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتدها، پیروزی اسلام بود و باعث می‌شد تا وحدت و یک‌پارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب‌های قومی و تفرقه‌افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌تواند بر سخت‌ترین و شدیدترین بحران‌ها فائق گردد.[2]

صحابه رضی الله عنهم در راه خدا جهاد می‌کردند و از آن‌جا که راهشان را درست می‌دانستند از هیچ سرزنش و خرده‌ای نمی‌هراسیدند و به راستی باور داشتند که برای احقاق حق و نابودی باطل قیام کرده‌اند.[3]

د) ﴿ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ ﴾

در این قسمت از آیه به این نکته اشاره می‌شود که محبت خدا با مجاهدان و همین‌طور دوستی صحابه با خدای متعال، فروتنی و تواضع در برابر مؤمنان و شدت و سرسختی در مقابل کفار، جهاد در راه خدا و عدم اثرپذیری از خرده‌گیری و سرزنش دیگران، همه از فضل الهی است که به هر کس از بندگان و دوستانش که بخواهد، عطا می‌کند و به هر کس که بخواهد از فضل بی‌کرانش بیش‌تر از دیگران ارزانی می‌دارد.

این‌که می‌فرماید: ﴿ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴾، یعنی خداوند، دارای فضل فراوان است[4] و می‌داند که چه کسی سزاوار برخورداری از چنین ویژگی‌هایی است.[5]

۱- تاریخ صدر الإسلام، نوشته‌ی شجاع، ص۱۴۲و۱۴۳
۲- تاریخ الدعوة الإسلامية، از دکتر جمیل مصری، ص۲۵۶
۳- تفسیر المنیر (۲۳۳/۶)
۴- تفسیر قاسمی (۲۵۸/۶)
۵- تفسیر المنیر (۲۳۳/۶)

بررسی جامعه‌شناختی دوران ابوبکر صدیقﷺ

با تحلیل و بررسی جامعه‌ی اسلامی دوران ابوبکر صدیقﷺ به این نتیجه می‌رسیم که:

۱ـ جامعه‌ی صدر خلافت اسلامی، جامعه‌ای به تمام معنا اسلامی بوده که مردمانش، ایمانی محکم به خدای متعال و روز قیامت داشته و از این‌رو به طور کامل آموزه‌های دینی و اسلامی را به‌کار می‌گرفته و به قدری پایبند دین و اسلام بوده‌اند که کم‌ترین میزان جرایم را در طول تاریخ جوامع به خود اختصاص داده و دین، در متن زندگانی مردم قرار داشته است و چیزی حاشیه‌ای نبوده که گاهی به آن توجه شود و گاهی بـه آن بـی‌تـوجهی گـردد؛ بلکه دین، روح و نهاد زندگانی مردمان آن زمان بوده و در تمام شؤون زندگیشان حضور داشته و این‌طور نبوده که دین را تنها انجام پاره‌ای از عبادات ظاهری بپندارند. بلکه مسلمانان آن دوران، دین را در تمام عرصه‌های زندگانی (در روابط اجتماعی، خانوادگی و در تعامل با همسایگان و دوستانشان، در معاملات و باورهایشان، در کسب و کارشان، در سرپرستی از بینوایان، در امر به معروف و نهی از منکر و در نظارت بر کاردارانشان) به‌کار گرفتند و دین و ارزش‌های دینی را بر منش‌های فردی و اجتماعی خود حاکم نمودند. این، بدین معنا نیست که آحاد و یکایک افراد آن دوران چنین وضعی داشته‌اند؛ چراکه چنین حالتی در زندگانی دنیا و در هیچ جامعه‌ای، قابل تحقق نیست. بنا بر شهادت قرآن در جامعه‌ی رسول‌خداﷺ نیز منافقانی بوده‌اند که به اسلام تظاهر می‌کرده و از درون، با دین و اسلام کینه و دشمنی داشته‌اند. در همان زمان، برخی عناصر سست‌ایمان، خیانت‌کار، تنبل و تن‌پرور وجود داشتند که همواره مایه‌ی دردسر می‌شدند. البته چنین افرادی در جامعه‌ی رسول‌خداﷺ اندک و ناچیز بودند و هیچ عددی به شمار نمی‌آمدند که بتوانند جریان جامعه‌ی اسلامی و شایسته‌ی آن روز را منحرف کنند. چراکه جریان فکری و عملی آن روز، همان جریان مؤمنان راستینی بود که با جان و مالشان در راه خدا جهاد می‌کردند و به تعالیم و آموزه‌های اسلام پایبند بودند.[1]

۲ـ جامعه‌ی دوران ابوبکر صدیقﷺ به بالاترین سطح ارزشی و معنوی رسیده بود و چنان جامعه‌ای نبود که ارزش‌های جاهلی از قبیل هم‌نواختی زبان، منافع مشترک و پیوند جغرافیایی، عامل اتحاد و یک‌پارچگی افراد آن و شکل‌گیری جامعه شده باشد. چراکه هر آن جامعه‌ای که بر مبنای چنین عواملی شکل گرفته، از جامعه‌ی آرمانی و اسلامی بدور است و در واقع جامعه‌ای جاهلی می‌باشد. جامعه‌ی دینی، جامعه‌ای است که بر اساس ارزش‌های

۱- کیف نکتب التاریخ الإسلامي؟ ص۱۰۰

دینی و بدون نظرداشت زبان، جنس و نژاد شکل گرفته است. نگاهی به گذشته، نشان می‌دهد که اسلام، تنها مکتبی است که امت را معنا کرد و جامعه‌ای تشکیل داد که در آن منافع جغرافیایی و نژادی مطرح نبود و بلکه بر پایه‌ی ارزش‌ها و باورهایی دینی، رنگ‌ها و نژادهای مختلف عربی، حبشی، رومی و ایرانی را با هم پیوند داد و امت فاتح و پیروز را بر پایه‌ی اخوت و برادری دینی با مردمان سرزمین‌های فتح‌شده، مرتبط نمود. صدر اسلام، پرافتخارترین دورانی است که تمام ارزش‌های دینی و اسلامی در آن زمان تحقق یافت و چنان جامعه‌ای به وجود آمد که تاریخ، هرگز همانند آن را به خود ندیده است.[۱]

۳ـ در جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر به عنوان یک جامعه‌ی اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی بر پایه‌ی رهنمودها و دستورات دینی به‌گونه‌ای نهادینه شده بود که روابط زنان و مردان را عاری از هرگونه خودآرایی و فریب جنس مخالف و بدور از هرزگی و هرگونه منش، رفتار و اشاره‌ای کرده بود که به حیا و آزرم آسیب می‌رساند و یا خدشه وارد می‌کند. در آن جامعه بدکاری و هرزگی به پایین‌ترین مقدار ممکن رسیده بود و آن‌چه هم از هرزگی و فساد رخ می‌داد، اندک و ناچیز بود که البته هیچ جامعه‌ای کاملاً بدان اندازه پاک نمی‌شود که به‌طور مطلق در آن هرزگی و فسادی اتفاق نیفتد. به هر حال، مبانی رفتاری و اخلاقی آن دوران، بسی فراتر از روابط زنان و مردان بود و تمام جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری و آموزشی را در بر می‌گرفت و اخلاق و منش توده‌ی مردم در تمام جنبه‌ها از تجارت و معامله گرفته تا تمام روابط اجتماعی دیگر، بر اساس رهنمودهای اسلامی بود و صداقت، امانت‌داری، مودت و دوستی، تعاون و هم‌کاری و خلوص و بی‌غل و غش بودن، شاخص‌های رفتاری و اخلاقی مردمان آن زمان محسوب می‌شد و بدگویی، سخن‌چینی، تهمت و ریختن آبروی دیگران در آن جامعه هیچ جایی نداشت.[۲]

۴ـ جامعه‌ی صدر اسلام و دوران خلافت ابوبکر صدیق جامعه‌ای کوشا و پرتکاپو بود که خود را به امور سطحی و بی‌ارزش مشغول نمی‌کرد و همواره به انجام کارهای بزرگ می‌پرداخت. جدیت و کوشش، بدین معنا نیست که انسان همیشه روی در هم کشد و چهره‌ای عبوس و درهم‌کشیده از خود به نمایش بگذارد؛ بلکه تلاش و جدیت، درون‌مایه‌ای است که مردم را به خیزش و تکاپو وامی‌دارد و آنان را پرنشاط و بالنده می‌کند و فعالیت انسان را به‌گونه‌ای قرار می‌دهد که فراتر و جلوتر از واقعیت‌های موجود هر زمان باشد و

۱- مرجع سابق، ص۱۰۱

۲- مرجع سابق، ص۱۰۲

تلاش و تکاپو را برای بلندمدت، کارساز و مفید می‌گرداند. در جامعه‌ی پرنشاط و بالنده، نشانی از سستی و بی‌حالی دیده نمی‌شود که افراد، در خانه و بیرون از خانه از کثرت بی‌کاری، به فکر وقت‌کشی و گذراندن زمان باشند.[1]

۵ ـ جامعه‌ی بالنده‌ی دوره‌ی صدیقی، جامعه‌ای بود که به‌سان سربازی همیشه آماده و فعال، دست در کار و فعالیت بود و سرشت و نهادی سربازگونه داشت و با وجودی که جنگ و جهاد، بخش عظیمی از زندگانی و حیاتش را گرفته بود، تنها به جنگ و جهاد در راه خدا نمی‌اندیشید و ضمن پرداختن به چنین کار ستبر و بزرگی، از سایر جنبه‌ها نیز غفلت نمی‌کرد. هر یک از افراد آن جامعه، در هر موقعیتی آماده بود تا به انجام وظیفه‌ای بپردازد که به او محول می‌شد و از این‌رو نیز جامعه‌ی آن زمان، نیازمند تشکیلات اداری و نظامی خاصی نبود؛ چراکه آن جامعه، به خودی خود برای دفاع از عقیده و آرمان اسلام، احساس مسؤولیت می‌کرد و در آحاد افراد جامعه، سرزندگی و بالندگی و مسؤولیت‌پذیری در عرصه‌های مختلف موج می‌زد.[2]

۶ ـ جامعه‌ی زمان خلیفه‌ی اول، جامعه‌ای عبادت‌گزار بود که روح عبادت و بندگی خدای متعال، در آن کاملاً نمودار بود و عبادت را تنها انجام فرایض شرعی یا پرداختن به برخی از نوافل و مستحبات نمی‌دانست و عبادت را به گستردگی تمام اعمال و کردار نیک می‌شناخت و هر کوشش و تلاشی را که به رضای خداوند انجام می‌داد، عبادت می‌دانست. حاکم آن جامعه، مردمانش را به عبادت فرامی‌خواند و معلم قرآن و آموزگار فقه و معارف نیز روح عبادت را در مردم پرورش می‌داد؛ بازرگانش، در خرید و فروش، حکم خدا را در نظر می‌گرفت و تجارتش از روح عبادت و بندگی برخوردار بود. زنان و بانوان آن جامعه نیز روح عبادت را در خانه‌هایشان دمیده بودند. آحاد جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه خود را در قبال دیگران مسؤول می‌دانستند و همواره به ارشاد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم توجه داشتند که: «هر یک از شما نگهبان و مسؤول زیردستانش می‌باشد.»[3]

آن‌چه برشمردیم، مهم‌ترین ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که آن جامعه را بهترین نمونه‌ی جامعه‌ی دینی و آن دوران را دوران نمونه و الگوساز تاریخ اسلام قرار داد و سبب شد تا دین اسلام با شتاب و سرعت شگفت‌انگیزی گسترش یابد. حرکت فتوحات

۱- مرجع سابق، ص۱۰۲

۲- نگاه کنید به مرجع پیشین.

۳- همان منبع.

اسلامی که در عصر ابوبکر صدیقؓ آغاز شد، سریع‌ترین حرکتی بود که در کم‌تر از پنج سال قلمرو اسلامی را از غرب تا اقیانوس و ازشرق تا هند گسترش داد که قطعاً چنین پیشرفتی در خور افتخار و یادآوری است. پذیرش اسلام از سوی مردم مناطق فتح‌شده، بدون هیچ فشار و اجباری از ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیقؓ است. خوبی‌ها و نشانه‌های جامعه‌ی اسلامی که در دید مردم تازگی و زیبایی بی‌نظیری داشت، سبب می‌شد تا به اسلام علاقه‌مند شوند و در برابر اسلام گردن نهند.[1]

استراتژی ابوبکر صدیقؓ برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان

در جریان سرکوبی مرتدها، بسیاری از قبایل عرب به همسایگان قدرتمند خود یعنی ایران و روم پناهنده شدند. قبایلی که در همسایگی قلمرو حکومت ایران یا روم قرار داشتند، با وفات رسول‌خدا ﷺ کوشیدند تا خود را به یکی از این دو قدرت نزدیک کنند. ایران و روم نیز این قبایل را به نفع خود به استثمار کشیدند و آنان را به شورش بر ضد حکومت اسلامی فرا خواندند و از آنان در برابر خلافت اسلامی پشتیبانی کردند.[2] نخستین اقدام ابوبکر صدیقؓ برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان، این بود که لشکر اسامه بن زیدؓ را برابر دستور رسول‌خدا ﷺ به شام اعزام کرد؛ این اقدام خلیفه‌ی اولؓ قبایل عرب را ضعیف کرد و آنان را سر جایشان نشاند. ابوبکر صدیقؓ خالد بن سعید بن عاص را در رأس لشکری به حمقتین که از مناطق مرزی شام بود، فرستاد و عمرو بن عاصؓ را به تبوک و دومه‌الجندل گسیل کرد؛ علاء حضرمیؓ را به بحرین و سواحل خلیج فارس اعزام کرد. مثنی بن حارثه‌ی شیبانی نیز پس از سرکوب مرتدهای بحرین به جنوب عراق رفت. سجاح بنت حارث تمیمی که از قبایل مسیحی عرب در عراق و زیر سلطه‌ی ایران بود، با دیدن توان و قدرت مسلمانان ترسید و به عراق بازگشت. مسلمانان، به رهبری ابوبکر صدیقؓ در کمال هوشیاری و آمادگی قرار داشتند و از مرزهای شمالی به خوبی پاس‌داری کردند. علاء حضرمیؓ امتداد شرق تا غرب مرزهای شمالی را که در مجاورت قلمرو ایران و روم قرار داشت، حفظ نمود و خالد بن ولیدؓ در شمال نجد مستقر شد؛ عمرو بن عاصؓ در دومة الجندل و خالد بن سعیدؓ در اطراف شام به صیانت از مرزها پرداختند.[3]

۱- کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ ص۱۰۳

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۳۱۱

۳- حروب الردة، ص۱۷۴و۱۷۵

ایرانیان که می‌دیدند اسلام در حال پیشرفت است و تمام نیروهای طغیان‌گر را از پیش رویش برمی‌دارد، همانند افعی در کمین و در پی فرصتی بودند که اسلام را از بین ببرند. با مرتد شدن برخی از قبایل عرب، فرصت را برای اجرای نقشه‌ی شومشان مناسب دانستند. قبیله‌ی بکر بن وائل با وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در امارت بحرین طمع بست و به کسری پیوست. پیشنهاد بنی‌بکر بن وائل در مورد امارت بحرین مورد قبول کسری واقع شد و کسری، منذر بن نعمان را با هفت‌هزار سوارکار و پیاده‌نظام با بنی‌بکر بن وائل همراه کرد و یک‌صد دسته از سواران را در اختیارشان گذاشت تا به جنگ مسلمانان بروند؛ اما به گفته‌ی کلاعی، این‌ها گروه ناچیزی بودند که برای مسلمانان هیچ عددی به شمار نمی‌رفتند.[۱] مسیلمه‌ی کذاب نیز از همکاری‌های شاه و درباریان ایرانی بی‌بهره نبود.[۲]

دکتر محمد حسین هیکل می‌گوید: سجاح، به همراه پیروانش به تحریک ایرانیان و عمالشان ، از عراق به سوی شبه‌جزیره‌ی عربستان روان شد تا بدین‌سان آتش فتنه و آشوب در بلاد عربی گسترش یابد.[۳]

نقش ایرانیان، در گسترش فتنه و دسیسه‌گری بر ضد مسلمانان نمایان شد. رومی‌ها، خطر و تهدید بزرگ‌تری بر ضد اسلام بودند. چراکه آنان دارای عقیده‌ای بودند که آن را آسمانی و به‌حق می‌دانستند و از این‌رو در برابر اسلام نسبت به ایرانی‌ها سرسختی بیش‌تری می‌کردند. آنان، در پهنه‌ی حکومت، ساختار پیشرفته‌تری داشتند و از توان و قدرت بیش‌تری برخوردار بودند و روابطشان با متحدان و بسیاری از قبایل و حکومت‌های محلی خوب بود.[۴] رومی‌ها از همان روزی که نامه‌ی دعوتی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را دریافت کردند، در پی چاره‌اندیشی برای رویارویی با مسلمانان برآمدند که دو جنگ مؤته و تبوک از نمونه‌های آن می‌باشد. آنان، در این دو جنگ این واقعیت را دریافتند که به راحتی نمی‌توانند با مسلمانان درگیر شوند و یا نیروهای مسلمان را بخرند و جذب خود کنند. مسلمانان نیز در جنگ‌های مؤته و تبوک به میزان اخلاص و دل‌دادگی عرب‌های مسیحی به هم‌کیشانشان پی بردند و فهمیدند که آنان، تا آن‌جا که بتوانند با رومی‌ها در برابر اسلام می‌ایستند. علی‌رغم توافقات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پس از جنگ تبوک با امیران شام که دست‌نشانده‌ی رومیان بودند، باز هم حکومت روم از

۱- الإکتفاء فی تاریخ المصطفی و الثلاثة الخلفاء (۳/۳۱۸و۳۱۹)

۲- نگاه کنید به: الإسلام و حرکات المضادة، ص۱۴۶، نوشته‌ی دکتر خربوطلی.

۳- حرکة الردة، ص۱۴۶

۴- حرکة الردة، از عتوم، ص۱۴۶

کشمکش و درگیری با مسلمانان به قصد نابودی اسلام، دست نکشید. ابوبکر صدیق این واقعیت را به خوبی درک کرده بود که رومی‌ها در پی براندازی اسلام هستند و این، یکی از دلایلی بود که او را بر آن داشت تا لشکر اسامه را بی‌چون و چرا اعزام کند. قبایلی از قبیل لخم، غسان، جذام، بلی، قضاعه، عذره و کلب در شمال شبه‌جزیره عهدشکنی کردند و قطعاً در پس این عهدشکنی، از حمایت‌های نظامی و مالی و دسیسه‌های حکومت روم برخوردار بودند. ابوبکر صدیق با زبان حال به رومی‌ها فهمانید که به‌رغم شورش برخی از قبایل عرب، چیزی از عزم و توانمان کم نشده و می‌توانیم از اسلاممان در برابر بزرگ‌ترین هجوم نیز دفاع کنیم و در برابر تجاوز قدرتی چون شما بایستیم.[1]

هرج و مرج در شبه‌جزیره‌ی عربستان، آرزویی بود که دو قدرت ایران و روم در سر می‌پروراندند تا از این طریق کار اسلام، خاتمه یابد. با همین پندار خام بود که ایران و روم از هیچ همکاری و مساعدتی با شورشیان و مرتدها فروگذار نکردند و بلکه فراریان مرتد را پناه دادند. همکاری‌های این دولت‌ها با مرتدها، سبب شد تا مسلمانان با درک دسیسه‌گری‌های بیگانگان پس از سامان‌دهی اوضاع و احوال شبه‌جزیره، به جنگ با دو ابرقدرت فارس و روم بپردازند.[2]

ابوبکر صدیق از مرکز اسلام، لشکرها را اعزام کرد و آن‌ها را از هر جهت تجهیز نمود تا در چشم دشمنان، بزرگ و قدرتمند جلوه کنند و در دل دشمن ترس و دلهره بیندازند. ابوبکر صدیق موفق شد اسلام را بر تمام شبه‌جزیره حاکم کند. وی پس از برقراری امنیت در شبه‌جزیره و گردن‌نهادن همگان در برابر اسلام، متوجه فتح عراق و شام شد. برقراری امنیت و ایجاد آرامش در شبه‌جزیره، دست‌آوردی بود که می‌توان آن را پیامد عزم و اراده‌ی خلیفه‌ی بزرگوار رسول‌خدا ﷺ در جهاد با مرتدها و همین طور ایمان راسخ و تدبر وی دانست که با خلوص و وارستگی صحابه (مهاجرین و انصار) همراه شد و به پاک‌سازی شبه‌جزیره از آلودگی‌های شرک و ارتداد انجامید و ساختار حکومت اسلامی را آن‌چنان قوت بخشید که به شهرها و آبادی‌های عراق و شام نفوذ کرد و در اندک زمانی دو قدرت فارس و روم را به زانو درآورد. عمده‌ترین دلیل این پیروزی پرافتخار، یک‌پارچگی

۱- حركة الردة از عتوم، ص۱۵۰

۲- موسوعة التاريخ الإسلامي، دکتر احمد شلبی (۳۸۸/۱)

عملیاتی و فکری و عقیدتی شبه‌جزیره بود که زیر یک پرچم و با پشت‌گرمی و اطمینان خاطر از پشت جبهه، دو قدرت آن روز را شکست داد.[۱]

دستاوردهای جهاد با مرتدها

جنگ با مرتدها، چنان دستاوردهایی به دنبال داشت که به مرحله‌ی زمانی و مکانی خاصی محدود نشد و آثار وپیامدهایش، باورها و اندیشه‌های تمام نسل‌ها را در بلندمدت تحت تأثیر قرار داد و بر منش‌ها و جریان‌های پس از خود در طول تاریخ به اندازه‌ای اثر گذاشت که نسل‌های مختلف هم‌چنان از آن، بهره‌ی فکری و عملی می‌برند. جنگ‌های دوران ارتداد، نشان داد که:

۱ـ اسلام، از تمام جریان‌ها و باورهای فکری و عملی برتر است

پس از وفات رسول‌خداﷺ بسیاری از اعراب از دین برگشتند. عمده‌ی کسانی که مرتد شدند، تازه‌مسلمانانی بودند که هنوز اسلام و ایمان در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود یا منافقانی بودند که وفات آن حضرتﷺ را بهترین فرصت بروز درون خود دانستند. کسانی که تحت فشار و در واپسین ایام دوره‌ی رسول‌خداﷺ مسلمان شدند، و همین‌طور آنان‌که به کلی اسلام نیاورده بودند، بخش عظیمی از آشوب‌گران را تشکیل می‌دادند. از آن دست کسانی که اسلام، در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود و با وفات رسول‌خداﷺ از دین برگشتند، می‌توان به عیینه بن حصن فزاری اشاره کرد که با نخستین جرقه‌ی فتنه، دست از اسلام کشید و مرتد شد و دینش را به دنیای طلیحه‌ی اسدی فروخت. او، در جریان جنگ به اسارت مسلمانان درآمد؛ دست و پایش را بستند و او را به مدینه فرستادند. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسربچه‌های مدینه او را با شاخه‌های خرما می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟!» او زیر کتک بچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.»[۲] قبیله‌ی یمنی عنس که طلیحه‌ی اسدی درمیانشان ادعای پیغمبری کرد، از آشوب‌گرانی بودند که اصلاً مسلمان نشده و در یمن جنایت‌های زیادی کرده و مسلمانان زیادی را کشته بودند. قرائت و برداشت نادرست از نصوص قرآن، برخی را در باتلاق کفر فرو برد. چنان‌چه عده‌ای از آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه

۱- حرکة الردة، ص۳۲۳

۲- تاریخ طبری (۲۶۰/۳)؛ حرکة الردة، ص۱۱۴

که خداوند متعال، به رسول‌خدا ﷺ دستور می‌دهد: ﴿ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةً ﴾[۱] چنین برداشت کردند که گرفتن زکات مخصوص رسول‌خدا ﷺ بوده و بدین جهت از ادای زکات امتناع کردند.

در شرح این آیه در تفسیر ابن‌کثیر رحمه الله آمده است: برخی از کسانی که از ادای زکات امتناع کردند، بر این باور بودند که ادای زکات مخصوص رسول‌خدا ﷺ بوده و به حاکم اسلامی یا جانشین او زکات داده نمی‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با نظر مورد اجماع صحابه رضی الله عنهم این برداشت نادرست از آیه را رد کرد و بر سر ادای زکات با آنان جنگید و مجبورشان کرد در برابر حکم اسلام گردن نهند و آن‌گونه که به رسول‌خدا ﷺ زکات اموالشان را می‌پرداختند، به جانشین آن حضرت ﷺ نیز زکات مالشان را بپردازند.[۲]

یکی دیگر از زمینه‌های ظهور ارتداد، تعصبات قومی بود. مسیلمه‌ی کذاب با تکیه بر تعصب قومی وقبیله‌ای، بنی‌حنیفه را به پیروی از خود و انکار نبوت پیامبر قریشی فراخواند و گفت: «به من بگویید چرا قریش در نبوت و فرمانروایی از شما بهتر باشد؟ به خدا سوگند که آن‌ها نه از شما بهترند و نه بیش‌تر؛ سرزمین شما، از سرزمین آن‌ها گسترده‌تر است و ثروت و دارایی‌شما افزون از ثروت آنان می‌باشد.»[۳]

رجال بن عنفوه پس از آن‌که قرآن و فقه آموخت، راه ضلالت را در پیش گرفت و درباره‌ی پیامبری رسول‌خدا ﷺ و ادعای مسیلمه گفت: «این دو، بزرگ و مهتر دو جماعتند که چون دو قوچ با هم رقابت می‌کنند و ما نیز قوچ خود را بیش‌تر از آن یکی می‌خواهیم.»[۴]
طلحه‌ی نمری نیز از روی تعصب قومی، ادعای مسیلمه را پذیرفت؛ روایت شده پس از آن‌که طلحه‌ی نمری به نزد مسیلمه رفت و از گفته‌های مسیلمه دانست که او دروغ‌گویی بیش نیست، رو به مسیلمه کرد و گفت: «گواهی می‌دهم که تو دروغ‌گو هستی و محمد(ﷺ) راست‌گو است؛ اما دروغ‌گوی ربیعه در نزد من از راست‌گوی مضر دوست‌داشتنی‌تر است!»[۵]

خود مسیلمه نیز در صداقت محمد مصطفی ﷺ و کذب و فریب خودش، هیچ تردیدی نداشت. در جنگ یمامه که مسلمانان، زمام پیروزی را به دست گرفته بودند، پیروان مسیلمه

۱- یعنی: «(ای پیامبر! بخشی) از اموال آنان (را به عنوان) زکات بگیر...»
۲- تفسیر ابن‌کثیر (۳۸۶/۲)
۳- حركة الردة، ص۱۲۴
۴- الإصابة از ابن‌حجر، شماره‌ی ۲۷۶۱
۵- تاریخ طبری (۱۰۴/۴)

به او زار می‌زدند که مگر تو به ما وعده‌ی پیروزی نمی‌دادی و آیات نصر و ظفر را از قرآنت نمی‌خواندی؟ مسیلمه گفت: «به خاطر آبرویتان بجنگید که اصلاً اینک بحث دین و دیانت نیست.»[1] مرتدها، به قصد نابودی اسلام، به اندیشه‌ها و اعمال پوچ و بی‌خودی روی آوردند و بر همین اساس نیز نیروهای شر و شرارت گرد هم آمدند؛ اما شکست خوردند و تمام نقشه‌هایشان با وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان به رهبری و مرکزیت ابوبکر صدیقؓ که پرورده‌ی دست رسول‌خداﷺ بود، خنثی شد. ابوبکر صدیقؓ به‌سان آهن‌ربایی قوی، در آن موقعیت تمام نیروهای کارآمد را پیرامون خود جمع کرد و قوت و شوکت اسلام را به همگان ثابت کرد؛ منظورمان از هیبت و شوکت اسلام، توان بالای نظامی یا برخورداری از تعداد زیاد نیست. بلکه ابوبکرؓ نشان داد که اسلام، دارای زیرساخت‌های فکری، تربیتی و کاربردی استوار و بی‌نظیری می‌باشد که ساختار اسلام را محکم و استوار نموده است. این ویژگی منحصر به فرد اسلام، آن‌جا نمود بیش‌تری می‌یابد که با موضعی روشن و استوار و بدون هیچ درنگی در بحرانی‌ترین موقعیت‌ها در گفتار ابوبکر صدیقؓ جلوه می‌کند که: «کسی که محمدﷺ را عبادت می‌کرده، بداند که محمدﷺ وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.»[2]

یکی از پیامدهای جریان ارتداد، این بود که اسلام از هرگونه تحریف و دگرگونی مصون ماند و درفش اسلام از تعصب جاهلی متمایز و جدا گردید و قاعده‌ی ولاء و براء[3]، تحقق عینی یافت. در جریان ارتداد، معلوم شد که هرگاه مسلمانان، یک‌دست، هم‌سان و متحد باشند، اسلام و باورهای اسلامی کاربردی می‌گردد و در برابر هیچ ساخت و پاختی تسلیم نمی‌شود؛ جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، این حقیقت را روشن کرد که توان و قدرت اسلامی، تنها به اسباب مادی قدرت نیست و قدرت ایمانی و معنوی، اصلی‌ترین ابزار قدرت و شوکت اسلام است. در اسلام، اصل بر جنگ و ستیز با کفار نمی‌باشد و غایت و هدف

۱- مرجع سابق (۱۱۲/۴)

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۳۲۳

۳- مسأله‌ی ولاء و براء که به معنای دوستی با مسلمانان و دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اسلام و دشمنان مسلمانان می‌باشد، یکی از کلیدی‌ترین باورهای اسلامی است که باید در تمام پهنه‌های زندگی اجتماعی مسلمانان، هویدا باشد. کاربری این آموزه‌ی مهم دینی، فتح باب عزت و شوکت مسلمانان است و بیش از هر چیزی در بازیابی هیبت و خلافت اسلامی مؤثر می‌باشد.(مترجم)

نهایی جهاد اسلامی نیز، دعوت همگان به اسلام است و دعوت و فراخوان عموم انسان‌ها به اسلام، بر هر چیزی مقدم می‌باشد.[۱]

۲ـ رهبری مرکزی به عنوان پایگاهی استوار، ضرورت گریزناپذیر جامعه‌ی اسلامی است

در جریان ارتداد، کانِ وجودی افراد به عنوان زیرساخت‌های تشکیل دولت و خلافت اسلامی، نمایان شد و چهره‌های استوار عرصه‌ی دین و جهاد، رو شدند. این افراد، پراکنده نبودند و با توان ایمانی خود، زیرساخت‌های تشکیل جامعه و دولت اسلامی را فراهم کردند و پیشوایی فهیم و مدبر برگزیدند که سست و شکننده، ساده و بُل و ناتوان نبود؛ بلکه به‌سان ستونی محکم و استوار، تکیه‌گاه حل مشکلات جامعه بود و با واقع‌نگری و شناخت توانایی‌های خلافت اسلامی و توان و قدرت دشمن، آگاهانه و بیدار به دفع خطرها و رفع مشکلات فراروی اسلام و مسلمانان، می‌پرداخت. آن ستون و پایگاه محکم و استوار، با پیوندی که با خدای قوی و نیرومند داشت، بر دشمنان پیروز شد و تمام موانع را از سر راهش برداشت و حافظ و پاس‌دار اسلام و شوکت اسلامی گشت و با بسیج عمومی مسلمانان و راهبری فرزانه‌وارش، توان و شوکت مرتدها را درهم‌شکست و انبوه مرتدها را پراکنده و ناتوان ساخت و بدین‌سان کیان اسلامی، به فضل خدای متعال و تلاش و کوشش ابوبکر صدیق، از گزند کفر و ارتداد، مصون ماند و با ماندگاری اسلام و نظام اسلامی، امت، راه رشد و تعالی را در پیش گرفت.[۲]

۳ـ شبه‌جزیره‌ی عربستان، مرکز گسترش اسلام شد

بلافاصله پس از وفات رسول‌خدا بسیاری از قبایل عرب بر ضد اسلام و خلافت اسلامی شوریدند. ابوبکر صدیق و صحابه پس از تلاش و مجاهدت زیاد، توانستند قبایل عرب را در برابر حکومت اسلام فرمان‌پذیر کنند. ابوبکر صدیق در همان شرایط سخت و بحرانی و پس از آن توانست برنامه‌های آموزشی، اداری و جنگیش را با موفقیت کامل به اجرا درآورد. قبایل عرب، در برابر حکومت اسلامی گردن نهادند و شبه‌جزیره، مرکز

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۳۲۴

۲- مرجع سابق، ص۳۲۵

گسترش اسلام و بلکه به‌سان چشمه‌ای شد که اسلام از آن جوشید تا به تمام قسمت‌های زمین برود و معلم و مربی انسان و انسانیت گردد.[۱]

٤ـ جنگ‌های ارتداد، میدانی برای پرورش فرماندهان فتوحات اسلامی

در خلال جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، توانمندی‌ها سنجیده شد و نقاط ضعف و قوت شناسایی گردید و افراد و چهره‌های توانمند، برای به دست گرفتن قیادت و فرماندهی فتوحات اسلامی رو شدند. منابع تاریخی، نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان فتوحات اسلامی، از زمره‌ی صحابهﷺ نبوده‌اند و در جریان جنگ‌های ارتداد، پرورش یافته و طوری عمل کرده‌اند که از دیگران متمایز شده و بعدها در رأس لشکرهای اسلامی قرار گرفته و سایر مسلمانان نیز به صداقت و راستی ایمان و کارآزمودگی جنگی و احساس مسؤولیت این عده از فرماندهان گواهی داده‌اند.

مرکز فرماندهی، در مدینه قرار داشت و فرماندهان لشکری در میدان جهاد، در کمال تفاهم و دوستی، انجام مسؤولیت می‌کردند. به‌رغم دوری میادین نبرد از مرکز فرماندهی، کاملاً روشن است که نقش فرمانده‌ی کل و فرماندهان لشکرها در اداره‌ی امور جنگی، هم‌سنگ و شکوهمند بوده است.[۲]

۵ ـ شناخت درست و اصولی از جریان ارتداد

بسیاری از آیات قرآن و احادیث رسول اکرمﷺ به بیان این موضوع پرداخته که ارتداد و از دین برگشتن، دامن‌گیر برخی از مسلمانان می‌شود. آن‌چه در کتاب و سنت به عنوان تئوری ارتداد عده‌ای مطرح شد، در عصر رسول‌خداﷺ به شکلی عمومی که در عهد ابوبکر صدیقﷺ روی داد، وجود عینی نیافت و مسلمانان، در دوران ابوبکر صدیقﷺ به شکلی گسترده با جریان ارتداد برخی از قبایل عرب مواجه شدند و احکام مربوط به آن را از آموزه‌های روشن کتاب و سنت استنباط کردند. استنباط صحابهﷺ از کتاب و سنت درباره‌ی ارتداد، از آن‌جا معلوم می‌شود که آن‌ها، با یکدیگر به بررسی نصوص وارد شده در مورد مرتدها پرداختند و در اندک‌زمانی به اتفاق نظر رسیدند و از همین‌رو نیز رویکردی یک‌سان در قبال جریان ارتداد و مبارزه با آن داشتند. روی‌کرد صحابهﷺ در قبال جریان ارتداد و

۱- مرجع سابق، ص۳۲۶؛ برای بررسی بیش‌تر جایگاه شبه‌جزیره‌ی عرب در گسترش اسلام، نگاه کنید به: الطریق إلی المدائن، نوشته‌ی احمد عادل کمال، ص۱۸۲

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۳۲۸

شرح عملی آنان از نصوص وارد شده در این باره، باعث شده تا در کتاب‌های فقه اسلامی، باب‌هایی در این موضوع باز شود و احکام ارتداد، به تفصیل مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد و بلکه عمل صحابه در برخورد با ارتداد، منبع و پیشینه‌ای فقهی در باب صدور فتوا پیرامون قضیه‌ی ارتداد گردد.[1]

٦ـ «حیله‌گری‌های زشت، تنها دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود»[2]

هرگونه دسیسه و حیله‌گری بر ضد اسلام ـ چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی ـ کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چراکه خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه‌پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آنِ پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزی می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زند و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.[3]

٧ ـ استقرار تشکیلات اداری و برقراری ثبات و آرامش

ابوبکر صدیق پس از فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، تشکیلات اداری خلافت اسلامی را بر اساس تقسیم‌بندی شبه‌جزیره به مناطق حکومتی زیر قرار داد:

مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول‌خدا بدین سِمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکر بر پُستش باقی ماند.

طائف: عثمان بن ابی‌العاص در زمان رسول‌خدا به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیق او را بر این منصب باقی گذاشت.

صنعاء: مهاجر ابی‌امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن‌جا منصوب شد.

حضرموت: فرماندارش، زیاد بن لبید بود.

زبید و رفع: فرماندار این مناطق، ابوموسی اشعری بود.

١- مرجع سابق، ص٣٢٩

٢- بخشی از آیه‌ی ٤٣ سوره‌ی فاطر.

٣- نگاه کنید به: حرکة الردة از عتوم، ص٣٣٤

خولان: یعلی بن ابی‌امیه به امارت آن گماشته شد.

جند یمن: معاذ بن جبل‌ﷺ والی آن بود.

نجران: امیر آن، جریر بن عبدالله‌ﷺ بود.

بحرین: علاء بن حضرمی‌ﷺ والی آن بود.

جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.

عمان: حذیفه بن محصن‌ﷺ والی آن بود.

یمامه: که سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.[١]

١- الدول العربیة الإسلامیة از منصور حرابی، ص٩٦و٩٧

فصل چهارم
فتوحات ابوبکر صدیق، وفات وی و به خلافت رسیدن عمر فاروق

۱ـ فتوحات ابوبکر صدیق در عراق

۲ـ فتوحات ابوبکر صدیق در شام

۳ـ تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق

۴ـ وفات ابوبکر صدیق و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق

اشاره:

هدف اصلی و نهایی از پیدایش امت مسلمان، این است که خدای متعال در این دنیا به یگانگی پرستیده شود و بندگی همه‌جانبه برای خالق هستی تحقق یابد: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (ذاریات:۵۶)

یعنی: «من، جن‌ها و انسان‌ها را نیافریده‌ام جز برای این‌که مرا پرستش کنند.»

از آن‌جا که مقصود نهایی از خلقت انسان‌ها و جن‌ها، پرستش خدای یگانه می‌باشد، این وظیفه فراروی امت مسلمان قرار می‌گیرد که برای تحقق این امر و پذیرش این مسؤولیت و رساندن آن به تمام مردم از طریق دعوت الی الله و آموزش و پرورش همگان بر اساس شریعت و منهج الهی بکوشند و موانعی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از بین ببرند تا شریعت آکنده از رحمت و حکمت الهی، بر نوع بشر حاکم گردد و بدین‌سان همگان، در برابر شریعت خدا و حاکمیت الهی گردن نهند.[1] خدای متعال، جهاد را از آن جهت مشروع و بلکه وظیفه‌ای دینی قرار داده که تمام موانع و عوامل بازدارنده، از سر راه دعوت برداشته شود تا دینی که ریشه در فطرت مردم دارد، به همگان برسد. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «از آن‌جا که مقصود از جنگ شرعی یا جهاد، اعلای کلمة الله است تا دین خدا حاکم گردد و مؤمنان آزادانه و بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای خدا را عبادت کنند، مسلمانان بر این اتفاق کرده‌اند که باید با کسانی که بر سر راه دعوت قرار می‌گیرند، جنگید و آنان را نابود کرد.»[2] رسول‌خدا ﷺ برای تبلیغ دعوت اسلام، پیک‌ها و نامه‌هایی به سوی سران قبایل و پادشاهان، فرستادند و برای حمایت از دعوت، لشکرهایی گسیل فرمودند تا موانع سر راه دعوت را بردارند و عوامل مادی، جاهلی و نفسانی را که مانع شنیدن دعوت اسلام و شناخت درست آن می‌شد، از بین برند. آن حضرت ﷺ در راستای همین هدف، شخصاً فرماندهی برخی از لشکرها را عهده‌دار شدند که از آن جمله می‌توان به جنگ تبوک اشاره کرد که در سال نهم هجری روی داد. در تمام جنگ‌ها، به دشمن اجازه داده می‌شد تا یکی از این امور را برگزینند: پذیرش بی‌چون و چرای اسلام تا هم‌چون دیگر مسلمانان شوند؛ پرداخت جزیه و در صورت عدم پذیرش هر یک از این شرایط، شمشیر، درمیان کفر و اسلام قرار می‌گرفت.[3]

۱- صفحات من تاریخ لیبیا الإسلامی، نوشته‌ی صلابی، ص۱۶۷

۲- السیاسة الشرعیة از ابن‌تیمیه، ص۱۸

۳- صفحات من تاریخ لیبیا الإسلامی، ص۱۶۸

ابوبکر صدیق نیز راه رسول‌خدا را ادامه داد و برای تحقق بشارت‌ها و مژده‌های رسول‌خدا در مورد گشودن سرزمین‌هایی از قبیل عراق، لشکرهایی را گسیل کرد. باری رسول‌خدا به عدی بن حاتم فرمودند: (**فوالّذی نفسی بیدهِ لیتمن اللّهُ هذا الأمر حتی تخرج الظعینة من الحیرةِ حتی تطوف بالبیتِ فی غیر جوار أحدٍ و لتفتحن کنوز کسری بن هرمز.**) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم به دست اوست، خدای متعال، این امر را به آن حد به کمال می‌رساند (و گسترش می‌دهد) که زنی به تنهایی از حیره به طواف خانه‌ی خدا می‌رود و گنجینه‌های کسری[1] پسر هرمز فتح می‌شود.»[2]

رسول‌خدا با بیان چنین بشارت‌ها و مژده‌هایی، اسباب و زمینه‌های مادی و معنوی خیزش مسلمانان را برای گسترش قلمرو اسلامی، فراهم نمودند. البته خاورشناسان و دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا فتوحات اسلامی را عاری از اهداف والا و انگیزه‌های دعوتی آن جلوه دهند و تهمت‌های ناروایی بر فتوحات اسلامی وارد کنند که در چارچوب دلایل و مباحث علمی و منطقی، نادرستی برچسب‌هایی که از سوی دشمنان اسلام بر فتوحات اسلامی وارد شده، هویدا می‌گردد.

هدف نهایی فتوحات دوران خلیفه‌ی اول، گسترش اسلام و نابودی طاغوت‌هایی بود که بر گردن مردم سنگینی می‌کرد. ابوبکر صدیق و بلکه عموم مسلمانان بنا بر وعده‌های خدای متعال و رسول اکرم باور کامل داشتند که نصرت و پیروزی، از آن اسلام و مسلمانان می‌باشد و از همین‌رو نیز آن نسل را نسل پیروزی می‌دانیم که وعده‌ی الهی را حق و تخلف‌ناپذیر می‌دانستند:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩ ﴾ (صف:۹)

یعنی: «خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و دین راستین (اسلام) فرستاده تا این آیین را بر سایر ادیان چیره گرداند؛ هرچند که مشرکان دوست نداشته باشند (و چیرگی اسلام، بر آنان، ناگوار باشد.)»

﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١ ﴾ (غافر:۵۱)

۱- کسری، معرب خسرو و لقب شاهان ایران بود و نام پسر هرمز، پرویز بوده است.(مترجم)

۲- صحیح السیرة النبویة، ص۵۸۰

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (هم‌چنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، به‌پا خیزند، یاری می‌کنیم.»

مبحث اول
فتوحات ابوبکر صدیقﷺ در عراق

هم‌زمان با پایان سرکوب مرتدها و برقراری امنیت و آرامش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیقﷺ بنا بر رهنمودهای رسول اکرمﷺ به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظور، دو لشکر را برای فتح عراق گسیل کرد:

الف) لشکری به فرماندهی خالد بن ولیدﷺ برای فتح عراق اعزام کرد. خالدﷺ در یمامه بود که ابوبکر صدیقﷺ برای فتح عراق به او نامه نوشت و دستورش داد از جنوب غربی، آغاز کند: خلیفه در فرمانش به خالدﷺ چنین نوشت: «راه عراق را در پیش بگیر تا به عراق برسی و از فرج‌الهند ـ که همان ابله[1] است ـ آغاز کن.» ابوبکر صدیقﷺ به خالدﷺ دستور داد تا با مردم به مهربانی برخورد کند و آنان را به اسلام دعوت دهد؛ اگر نپذیرفتند، از آن‌ها جزیه بگیرد و اگر از پرداخت جزیه نیز امتناع کردند، با آنان بجنگد. فرمان دیگر ابوبکرﷺ به خالدﷺ این بود که کسی را به زور با خود همراه نکند و از کسانی که پیشینه‌ی ارتداد دارند، کار نگیرد و از مسلمانانی که در مسیر حرکتش قرار دارند، بخواهد که داوطلبانه و به میل خود او را همراهی کنند. ابوبکرﷺ برای پشتیبانی از خالدﷺ سپاهیانی را فراهم کرد و آنان را به کمک خالدﷺ فرستاد.[2]

ب) دومین لشکری که ابوبکرﷺ برای فتح عراق گسیل کرد، لشکری به فرماندهی عیاض بن غنمﷺ بود. عیاضﷺ در میانه‌ی راه نباج[3] و حجاز بود که نامه‌ی ابوبکر صدیقﷺ را دریافت کرد و فرمان یافت تا از شمال شرقی به عراق برود و از ناحیه‌ی مصیخ[4] آغاز کند. ابوبکر صدیقﷺ به عیاضﷺ دستور داد: «به سوی مصیخ برو و از آن‌جا آغاز کن و سپس از

۱- ابله، شهری کهن در کنار بصره بود که دیده‌بان‌های کسری در آن‌جا قرار داشت.

۲- نگاه کنید به: البدایة و النهایة (۳۴۷/۶)

۳- نباج، نام روستایی در صحرای بصره بر سر راه مکه می‌باشد.

۴- مصیخ، نام مکانی بین شام و عراق (میان سرزمین‌های حوران و قلت) است؛ نگاه کنید به: معجم البلدان، ج۸، ص۷۹(مترجم)

بالای عراق به آن وارد شو تا به خالد برسی.» ابوبکر رضی الله عنه در فرمانش به عیاض رضی الله عنه افزود: «به هر کس که خواهان بازگشت می‌باشد، اجازه بده بازگردد. کسی را بـه همراهی خـود مجبـور نکنید؛ هر کس که دوست دارد، با شما بیاید و هر که می‌خواهد، بازگردد.»[1] ابـوبکر رضی الله عنه در نامه‌ای به خالد و عیاض دستور داد که به سوی حیره بشتابند و هر کس کـه زودتـر بـه حیـره برسد، فرمانده است: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر بـه حیـره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیـده‌بـان‌هـای پارسـیان را در هـم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل‌گیر نمی‌شـوند، یکـی از شـما در حیره برای پشتیبانی از همکارش و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی کـه دشـمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته‌اند، شبیخون بزند.»[2]

مثنی بن حارثه، پیش ابوبکر رضی الله عنه رفت و ایشان را برای جنگ با ایرانی‌ها تشویق کرد. وی، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «مرا فرمانده‌ی قوم خودم قرار بده.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پذیرفت. مثنی رضی الله عنه بازگشت و جهاد عراق را آغاز نمود. پس از مدتی برادرش مسعود بن حارثه را پیش ابوبکر فرستاد و نیروی کمکی خواست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مثنی رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و با مسعود فرستاد؛ در بخشی از این نامه آمده بود: «...من، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظرانش مخالفت نکن و از فرمانش سر نتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا﴾[3] تا زمانی که خالد با توست، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»[4]

شخصی از قوم مثنی بن حارثه به نام مذعور بن عدی از لشکر مثنی جدا شد و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «من، از طایفه‌ی بنی‌عجل هستم و از پیش‌قراولان لشکر و با من، مردانی از طایفه‌ام هستند که هر یک از آن‌ها بهتر از صد مرد جنگی است؛ من، این منطقه را

۱- الفن العسکری الإسلامی، نوشته‌ی دکتر یاسین سوید، ص۸۳؛ تاریخ طبری (۱۶۲/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- سوره‌ی فتح، آیه‌ی۲۹: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی کـه بـا او هسـتند، در برابـر کـافران، شـدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

۴- الوثائق السیاسیة، حمیدالله، ص۳۷۱

خوب می‌شناسم و تجربه‌ی جنگی نیز دارم؛ بنابراین کار سواد[1] را به من واگذار تا به خواست خدا، امور آن‌جا را (پس از فتح) به دست گیرم.» مثنی بن حارثهﷺ نیز در نامه‌ای، ابوبکر صدیقﷺ را از ماجرای مذعور باخبر کرد و به ابوبکر صدیقﷺ نامه نوشت که: «من، خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ را از این باخبر می‌کنم که شخصی از قبیله‌ام به نام مذعور بن عدی که از طایفه‌ی بنی‌عجل می‌باشد، با تعداد اندکی به نزاع و مخالفت با من برخاسته است؛ بنابراین صلاح دیدم که شما را از این ماجرا باخبر کنم تا در این‌باره هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید.»[2]

ابوبکر صدیقﷺ در پاسخ مذعور بن عدی، چنین نوشت: «نامه‌ات به دستم رسید و از خواسته‌ات آگاه شدم؛ آری؛ تو همان گونه هستی که گفته بودی و طایفه‌ات، طایفه‌ی خوبی است. من، برای تو پیشنهاد می‌کنم که به خالد بن ولیدﷺ بپیوندی و با او همراه شوی و تا زمانی که او در عراق است، با او باشی و چون از عراق رفت، تو نیز با او عراق را ترک کنی.»[3] ابوبکر صدیقﷺ پاسخ مثنی بن حارثهﷺ را این چنین داد: «آن شخص عجلی به من نامه نوشت و از من چیزهایی درخواست کرد؛ من، نیز پاسخش را نوشتم و به او دستور دادم به خالدﷺ بپیوندد تا ببینم چه می‌شود و فرمان من، به تو این است که تا خالد بن ولیدﷺ از عراق بیرون نرفته، تو نیز عراق را ترک نکنی؛ زمانی که خالد عراق را ترک کرد، تو در جایت بمان که بیش از این شایسته و سزاواری.»[4] از سطور گذشته، موارد ذیل واضح می‌شود:

تاریخ اعزام لشکر خالدﷺ به عراق

تاریخ اعزام لشکر خالدﷺ به عراق، در ماه رجب یا محرم سال دوازدهم هجری بوده است.[5]

دانش نظامی و تاکتیک جهادی ابوبکر صدیقﷺ

دستورات ابوبکر صدیقﷺ به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیقﷺ و کیفیت بالا و توانمند تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر

۱- سواد، نام شهر یا منطقه‌ای در عراق که به سبب نخلستان‌های پردرخت، به سیاهی می‌زده است. نگاه کنید به فتوح البلدان بلاذری.(مترجم)

۲- مجموعة الوثائق السیاسیة، ص۳۷۲

۳- مرجع سابق.

۴- مرجع سابق، ص۳۷۳

۵- البدایة و النهایة (۳۴۷/۶)

صدیقؓ با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی‌نظیری، نقـاط عملیـاتی هـر یک از فرماندهان مسلمان را برای ورود به عراق به‌گونه‌ای مشخص کـرد کـه گویـا در اتـاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عراق را فرماندهی می‌کرده است. ابوبکر صدیقؓ به خالدؓ دستور داد تا از (ابله) در جنوب غربی وارد عـراق شـود و به عیاض فرمان داد تا از شمال شرقی (مصیخ) وارد عراق شود؛ دستور دیگر ابوبکر صدیقؓ به خالد و عیاض رضی الله عنهما، این بود که در وسط عراق به هم بپیوندند. خلیفه، گذشته از این، فرماندهان را از سربازگیری اجباری منع نمود و به آنان دستور داد که هیچ کس را برای جنگ، به ماندن در لشکر خود مجبـور نکننـد؛ چراکـه بـه خـدمت گـرفتن سـربازها از نگـاه ابوبکرؓ داوطلبانه و غیراجباری بود.[1]

موقعیت استراتژیک حیره در فتح عراق

تعیین حیره به عنوان نقطـه‌ی سـوق‌الجیشـی و اهمیـت نظـامی آن، شـگرد دیگـری از ابـوبکر صدیقؓ در فتح عراق بود. چراکه حیره، در سه میلی جنوب کوفه و در جنوب شرقی نجف قرار دارد و در نخستین نگاه به نقشه، می‌توان اهیمت حیره را به عنوان منطقـه‌ای اسـتراتژیک دریافت. حیره، از هر سو در نقطه‌ی مرکزی راه‌های ارتباطی عراق بود؛ از شرق و کرانه‌هـای رود فرات به مدائن وصل می‌شد و از شمال، به (هیت). علاوه بر این، حیره بر سر راه انبار نیز قرار داشت و از سمت غرب به شام می‌رسـید. راهـی از حیـره مـی‌گذشـت کـه بـه (ابلـه) در منطقه‌ی (بصره) و (کسکر)[2] در (سواد) و همین‌طور (نعمانیه) منتهی می‌شد. بنابراین موقعیـت استراتژیک حیره سبب شد تا ابوبکر صدیقؓ آن‌جا را به درستی، هدف دو لشکر اعزامی به عراق قرار دهد؛ چراکه حیره، برای عراق، حکم قلب و مرکزیـت را داشـت و نزدیـک‌تـرین نقطه به مدائن -پایتخت امپراطوری ایران- بود. قدرت مرکزی ایران از اهمیت حیره باخبر بود و به همین خاطر نیز همیشه نیروهایی برای حفاظت از این منطقه‌ی مهم در حیره مستقر بودند. سیطره بر حیره به معنای چیرگی کامل بر بخش غربی فرات بود و از دیگر سو، موقعیت حیره به‌گونه‌ای بود که برای مسلمانان در نبرد با رومی‌ها به قصد فتح شام، اهمیت زیادی داشت.[3]

برنامه‌ای که ابوبکر صدیقؓ برای ورود به عراق و فتح حیره فراروی سپاهیان اسلام قرار داد، از پیشرفته‌ترین و مؤثرترین شیوه‌های جنگی است و پوشش عملیاتی آن به شـیوه‌ای کـه

۱- الفن العسکری الإسلامی، ص۸۳و۸۴

۲- کسکر، نام مکانی است میان کوفه و بصره؛ (معجم‌البلدان، ج۷، ص۲۵۱).[مترجم]

۳- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، نوشته‌ی عبدالجبار سامرائی، ص۳۵

گفته شد، به خوبی نشان می‌دهد که عملیات فتح عراق و گسترش قلمرو اسلامی از طریق جهاد، تصادفی و از روی اتفاق نبوده است.[١] بازنگاهی به برنامه‌ی عملیاتی فتح عراق، دانش جنگی ابوبکر صدیق‌ﷺ را برای هر پژوهنده‌ای روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق‌ﷺ برای سامان‌دهی سپاهیان و ایجاد هماهنگی و توازن درمیان آن‌ها در صحنه‌ی عملیات، توجه خاصی به تبیین وظایف و اهداف لشکرها داشته و در عین حال آزادی عمل را در میدان نبرد از فرماندهان سلب نمی‌کرده تا به صلاح‌دید خود و با توجه به شرایطی که با آن روبرو می‌شوند، عملیات جهادی را مناسب اوضاع و احوال به پیش ببرند.[٢]

عدم خودپسندی مثنی بن حارثه

از نکات دیگر قابل یادآوری در جریان فتح عراق، عدم خودپسندی مثنی بن حارثه می‌باشد. مثنی، به همراه قومش در عراق با دشمنان می‌جنگید که این عمل، باعث خرسندی ابوبکر صدیق‌ﷺ شد و ایشان را بر آن داشت تا مثنی را پیش از اعزام خالدﷺ به عراق، به فرماندهی منصوب کند. پس از آن‌که ابوبکر صدیق‌ﷺ مصمم به فتح عراق شد، خالد بن ولیدﷺ را برای این منظور شایسته دید و از همین‌رو نامه‌ای به مثنی فرستاد و به او دستور داد به خالدﷺ بپیوندد و تحت فرماندهی خالدﷺ انجام وظیفه نماید. مثنی رحمه الله نیز بلافاصله پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق‌ﷺ به همراه سپاهیانش به لشکر خالدﷺ پیوست؛ او، به کثرت سپاهیانش یا این‌که پیش از خالد نسبت به فتح عراق اقدام کرده، فریفته نشد که خود را به چنین بهانه‌هایی سزاوارتر از خالد برای فرماندهی لشکر اسلام در فتح عراق بداند.[٣]

احتیاط ابوبکر صدیق‌ﷺ در به خدمت گرفتن سپاهیان

در نامه‌ای که ابوبکر صدیق‌ﷺ برای خالد بن ولید و عیاض بن غنم فرستاد، دستور داد که: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فرابخوانید که پس از رسول‌خداﷺ بر اسلام ثبات ورزیده و با مرتدها جنگیده‌اند؛ هیچ یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکنید تا بعداً ببینم چه می‌شود.» بنابراین در ابتدا به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه داده نشد لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند.[٤] البته بعدها که

١- نگاه کنید به: کتاب أبوبکر الصدیق، نوشته‌ی نزار حدیثی و خالد جنابی، ص٤٥

٢- مشاهیر الخلفاء و الأمراء، بسام عسلی، ص١٢٧

٣- التاریخ الإسلامی (١٣٠/٩)

٤- تاریخ طبری (١٦٣/٤)

اوضاع و احوال تغییر کرد و صداقت و راستی این افراد ثابت شد، اجازه یافتند لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیقس برخاسته از احتیاط و هشیاری در امر جهاد در راه خدا بود تا دنیاطلبان در صف مجاهدان نفوذ نکنند و سبب شکست مسلمانان و نابسامانی صفوف مجاهدان نشوند. رویه‌ای که ابوبکر صدیقس در مورد مرتدها در جریان فتوحات در پیش گرفت، برگرفته از آموزه‌های ارزشمند رسول‌خداص در مورد پالودن صفوف اسلامی از هرگونه ناخالصی و یک‌سان نمودن هدف در جهت رضای خدای متعال بود تا جریان جهاد، به سبب تعدد اهداف، دچار آسیب‌های جدی و شکست و ناکامی نشود. ابوبکر صدیقس زمانی این رویه را در پیش گرفت که لشکر اسلام شدیداً نیازمند نیروهای انسانی و مردان جنگاور بود و بدین ترتیب مشخص شد که قوت و نیروی واقعی در جهاد به خلوص و راستی در نظرداشت رضای خدا است و نه به کثرت و تعداد زیاد.[1]

خوش‌رفتاری با مردم و کشاورزان عراقی

ابوبکر صدیقس به خالد بن ولیدس دستور داد با ایرانیان و ملت‌هایی که زیر سلطه‌ی ایشان بوده‌اند، مهربانی و خوش‌رفتاری کند.[2] این فرموده‌ی ابوبکر صدیقس بیان‌گر هدف و هویت جهاد در بیرون از مرزهای اسلامی است و نشان می‌دهد که چنین جهادی، به قصد دعوت و فراخوان مردم به اسلام انجام می‌شود و چنان‌چه پرداختن به دعوت، با ماندگاری حکومتی غیر قابل انجام باشد، باید آن حکومت را از بین برد تا ملت زیر سلطه، به راحتی و بدون هیچ مانعی دعوت اسلام را بشنود و مسلمان شود. این هدف در تمام جنگ‌هایی که صحابه انجام دادند، کاملاً نمودار است؛ مجاهدان پیش از آن‌که با دشمنان وارد جنگ شوند، آنان را به اسلام فرا می‌خواندند و آن‌ها را در برابر حقوق و وظایفشان قرار می‌دادند و در صورت عدم پذیرش اسلام از سوی دشمن، آنان را مکلف به پرداخت جزیه در برابر حمایت مسلمانان می‌کردند و چنان‌چه از پرداخت جزیه نیز طفره می‌رفتند، چاره‌ای جز جنگ و کارزار با دشمن را نمی‌دیدند تا دین و شریعت خدا غالب گردد.[3] ابوبکر صدیقس به خاطر اشتیاق وافری که به هدایت مردم داشت، به فرماندهان لشکری سفارش کرد تا رعایت حال کشاورزان را بکنند و از نابود کردن منابع ثروت خودداری نمایند. ابوبکرس خوب

۱- التاریخ الإسلامی (۱۳۱/۹)

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۴)

۳- التاریخ الإسلامی (۱۳۰/۹)

می‌دانست که عمران و آبادی، شرط اساسی شکل‌گیری و ماندگاری حکومت عدل است و کشاورزی به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع مالی، رابطه‌ای مستقیم با زندگانی و معیشت مردم دارد.[۱]

جلوه‌ای دیگر از ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیق

خالد بن ولیدﷺ از ابوبکر صدیقﷺ درخواست نیروی امدادی کرد و ابوبکر صدیقﷺ نیز قعقاع بن عمرو تمیمی را به عنوان نیروی پشتیبانی به سوی خالد فرستاد. به ابوبکرﷺ گفتند: «آیا چنین شخصی را در حالی به عنوان نیروی امدادی گسیل می‌کنی که سربازان خالدﷺ دچار پریشانی شده‌اند؟» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی‌خورد.»[۲] اتفاقاتی که بعدها در جریان فتح عراق روی داد، فراست و ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیقﷺ را نمایان کرد. ابوبکر صدیقﷺ توانایی‌ها و شایستگی‌های افراد را خوب می‌شناخت.[۳]

جنگ‌های خالد بن ولیدﷺ در عراق

خالدﷺ برای فتح عراق، دو هزار از مجاهدانی را که با مرتدها جنگیده بودند، با خود داشت و هشت‌هزار نفر از قبایل ربیعه را نیز با خود همراه ساخت و با سه تا از فرماندهانی که سپاهیانی را برای جهاد، با خود همراه کرده بودند، مکاتبه نمود و از آنان خواست به او بپیوندند. این فرماندهان که عبارت بودند از: مذعور بن عدی عجلی، سلمی بن قین تمیمی و حرمله بن مریطه‌ی تمیمی، درخواست خالدﷺ را پاسخ گفتند و با سپاهیانشان که با لشکریان مثنی بن حارثه به هشت‌هزار نفر می‌رسیدند، به لشکر خالد پیوستند و بدین‌سان مجموع لشکر اسلام، به هجده‌هزار نفر رسید.[۴] آنان، ابله را محل تجمع لشکرها اعلام کردند.[۵] خالدﷺ نامه‌ای تهدیدآمیز به هرمز که مرزبان منطقه‌ی ابله بود، نوشت. متن نامه‌ی خالدﷺ چنین بود: «...اسلام بیاور تا در امان باشی یا این‌که با پرداخت جزیه، ذمی بودن خود و قومت را بپذیر و گرنه، کسی جز خودت را ملامت و سرزنش نکن؛ چراکه من به همراه کسانی به سراغت

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۴۲
۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)
۳- التاریخ الإسلامی (۱۲۹/۹)
۴- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)
۵- أبوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص۴۶

آمده‌ام که مرگ (در راه خدا) را آن‌چنان دوست دارند که شما، زندگی را دوست دارید.»[1]
خالد از طریق این نامه و به‌راه‌اندازی جنگ روانی، روحیه‌ی دشمن را درهم‌شکست و پس از آن‌که به دشمن نزدیک شد، سپاه را به سه دسته تقسیم کرد و فرمان داد که هر دسته‌ای، از یک راه به سوی دشمن برود تا از این طریق، امنیت بیش‌تری ایجاد کند و در مسیر راه با مشکل و یا آسیبی جدی و ناگهانی از سوی دشمن مواجه نشوند. خالد مثنی بن حارثه را پیش‌قراول کرد و سپس عدی بن حاتم را با عده‌ی دیگری روانه ساخت و خودش نیز پس از آن‌ها حرکت کرد و با آنان قرار گذاشت تا در (حضیر)[2] گرد هم آیند و به دشمن حمله کنند.[3]

جنگ ذات‌السلاسل

هرمز از قصد خالد و این‌که با مسلمانان قرار گذاشته تا در حضیر جمع شوند، باخبر شد و از این‌رو خودش را به حضیر رسانید و (قباد) و (انوشگان) را جلودار لشکرش کرد. به خالد خبر رسید که دشمن، به حضیر رفته و از این‌رو خالد رو به (کاظمه) نهاد. هرمز از قصد خالد باخبر شد و خودش را پیش از سپاهیان اسلام به آن‌جا رسانید و بر آب و مکان مناسب آن منطقه دست یافت و خالد بدون آب در کاظمه اردو زد و به سپاهیان اسلام فرمود: «بارهایتان را پایین کنید و برای به دست آوردن آب با دشمن بجنگید که سرانجام، این آب، از آن لشکری است که شکیباتر است و سربازان بهتری دارد.»[4] مسلمانان، بارهایشان را به زمین گذاشتند و سواران صف بستند و به دشمن حمله‌ور شدند؛ خدای متعال، به فضل و کرمش بر مسلمانان منت نهاد و ابری فرستاد که در پشت صفوف مسلمانان باران بارید و آبگیرها پرآب شد و مسلمانان از آن سیر نوشیدند. این، نمونه‌ای از نصرت و یاری خدای متعال است که شامل حال مؤمنان و دوستان خدا می‌شود. هرمز که به پستی و حقه‌بازی مشهور بود، بر ضد خالد نیرنگ کرد و با همراهانش قرار گذاشت که چون خالد را به مبارزه‌ی تن به تن بطلبد، به او یورش ببرند و او را بکشند! هرمز وسط دو لشکر رفت و

۱- تاریخ طبری (۱۶۴/۴)

۲- حضیر، نام آبی است در چهار میلی بصره. (معجم البلدان، یاقوت، ۲۷۷/۲)؛ در البدایة و النهایة، به جای حضیر، نام حفیر آمده است. راهنمای مثنی در مسیر حرکت، ظفر بوده و مالک بن عباد و سالم بن نصر، راهنمایان عدی بن حاتم و عاصم بن عمرو بودند. راهنمای خالد نیز رافع بود.(مترجم)

۳- أبوبکر الصدیق، خالد جنابی، ص۴۶

۴- الکامل ابن‌اثیر (۵۱/۲)؛ تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

خالدؓ را به مبارزه طلبید؛ خالد نیز از سپاه جدا شد و به سوی هرمز رفت و با او درگیر شد و او را به سینه گرفت و قصد کشتنش را نمود که نگهبانان هرمز به خالد حمله‌ور شدند و او را احاطه کردند؛ اما این مسأله مانع از آن نشد که خالدؓ هرمز را بکشد و بدین‌سان خالدؓ هرمز را به هلاکت رساند. در همین گیر و دار قعقاع بن عمرو به نگهبانان هرمز حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت.[1] مسلمانان نیز پس از قعقاع به ایرانی‌ها حمله‌ور شدند و آنان را فراری داده و به تعقیبشان پرداختند. آری، این چنین فراست و ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیقؓ هویدا گشت که درباره‌ی قعقاع فرموده بود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی‌خورد.»[2] خالدؓ نیز نمونه‌ی کاملی از شجاعت و مردانگی بود و یک‌تن در برابر نگهبانان هرمز ایستاد و چنان پایداری کرد که آن حقه‌بازان حیله‌گر نتوانستند سالارشان را از دست خالدؓ برهانند تا این‌که قعقاع خودش را به آن‌جا رسانید و دشمنان را پراکنده کرد. ایرانی‌ها، در این جنگ خود را با سلاسل (زنجیر) بسته بودند تا فکر فرار از جنگ، از سرشان بدَر شود و از همین‌رو نیز این جنگ را ذات‌السلاسل نامیده‌اند و البته این راه‌کارشان در برابر مسلمانان قهرمان، کارساز نشد.[3]

مسلمانان، در این جنگ بار هزار شتر را به غنیمت گرفتند. خالدؓ برای گشودن دژهای اطراف حیره، عده‌ای از سپاهیان را گسیل کرد و آن‌ها توانستند اموال زیادی را به غنیمت بگیرند. خالدؓ با کشاورزانی که در جنگ بر ضد مسلمانان شرکت نکردند، کاری نگرفت و مطابق فرمان ابوبکر صدیقؓ با آنان خوش‌رفتاری و مهربانی کرد و زمین‌هایشان را همچنان در اختیارشان گذاشت تا چون گذشته کشاورزی کنند و محصولش را برای خود بردارند؛ برای آن دسته از کشاورزان که مسلمان شدند، حد زکات را تعیین کرد و برای آنان‌که اسلام نیاوردند، بی‌آن‌که زمین‌هایشان را بگیرد، پرداخت جزیه را به اندازه‌ای مقرر نمود که از مالیات حکومت ایران بسیار کم‌تر بود تا بدین‌سان آنان دریابند که پس از آن پیروزی شکوهمند مسلمانان، زیر فرمان گونه‌ای جدید از حکومت درآمده‌اند که عدالت و رعایت حقوق انسان، شاخص اصلی آن می‌باشد. خالد خمس غنایم را به مدینه فرستاد و بقیه را درمیان مجاهدان تقسیم کرد. کلاه هرمز نیز از جمله غنایمی بود که به مدینه فرستاده شد؛ اما ابوبکر صدیقؓ برای قدردانی از تلاش و مجاهدت خالد، آن کلاه را به خالدؓ هدیه

۱- تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- التاریخ الإسلامی (۱۳۳/۹)؛ تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

کرد.[1] آن کلاه صدهزار درهمی، نگین‌کاری شده بود. ایرانیان عادت داشتند به میزان جایگاه اجتماعی و به تعبیر بهتر بر اساس سطح طبقاتی خود، کلاه‌های گران‌بهایی را بـر سـر کننـد و هر ایرانی که به بالاترین سطح طبقاتی می‌رسید، کلاه صدهزار درهمی بر سر می‌کرد و هرمز نیز از آن دست مردمانی بود که درمیان ایرانی‌ها به آن حد و سطح طبقاتی رسیده بود.[2]

جنگ مذار (ثنی)

هرمز، به کسری (اردشیر)[3] نامه نوشـت و خبـر آمـدن خالـدؓ را بـه او اطـلاع داد. کسـری، لشکری را به فرماندهی (قارن) به کمک هرمز فرستاد. هرمز که لشـکر مسـلمانان را نـاتوان و کم‌قدرت می‌پنداشت، پیش از رسیدن قارن، به مسلمانان یـورش بـرد و بـه نکبـت و خـواری شکست خورد؛ سپاهیانش گریختند و در مسیر فرارشان به لشکر قارن برخوردند؛ همدیگر را به جنگ تشویق کرده و همراه آنان برگشتند و در مکانی به نام (مـذار) اردو زدنـد. خالـدؓ مثنی بن حارثه و برادرش معنّی را بـه تعقیـب فراریـان لشـکر هرمـز فرسـتاده بـود کـه ضـمن گشودن تعدادی از قلعه‌ها و دژهایشان، از آمدن دوباره‌ی لشکر ایرانی‌ها اطلاع یافته و خبر را به آگاهی خالدؓ رسانیدند. خالدؓ نیز در قالب نامه‌ای بـه ابـوبکر صـدیقؓ خبـر داد کـه قصد رویارویی با لشکر دشمن را دارد و اقدامات و آمادگی های لازم را انجام داد تا از سوی دشمن غافل‌گیر نگردد. مسلمانان و ایرانی‌ها در مذار با هم درگیر شـدند و ایرانـی‌هـا کـه در صدد انتقام شکست قبلی خود بودند، به شدت می‌جنگیدند و جنگ سختی درگرفت. قارن به میدان رفت و هماورد خواست. خالدؓ برای مبارزه با قارن جلو رفت که معقل بن اعمش بن نباش، پیش از خالد به مبارزه‌ی قارن رفت و او را کشـت. قـارن، قبـاد و انوشـگان را کـه در جنگ اول نیز حضور داشته و گریخته بودند، در راست و چپ لشکرش قرار داده بود که دو نفر از مسلمانان حماسه‌ساز به آن‌ها حمله‌ور شدند و عاصم بن عمرو تمیمی، قباد را کشت[4] و پس از جنگ شدیدی که درگرفت و فرمانده‌ی سپاهیان ایران (قارن) و سی‌هـزار از افـرادش به هلاکت رسیدند، ایرانی‌ها بـه سـوی کشـتی‌هایشـان گریختنـد و آب، مـانع از آن شـد کـه

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۳۱

۲- تاریخ طبری (۱۶۶/۴)

۳- پیش از این یادآوری کردیم که کسری، لقب شاهان ایرانی بوده و بنا بر گزارش تاریخ، نامه‌نگاری مـذکور در متن فوق، میان هرمز و اردشیر صورت گرفته است.(مترجم)

۴- در برخی از منابع تاریخی تصریح شده که قباد، توسط عدی به هلاکت رسید و انوشگان، به دست عاصم کشته شد.(مترجم)

مجاهـدان، بـه تعقیـب فراریـان دشـمن بپردازنـد. خالـدؓ در مـذار مانـد و غنـایم را پـس از جداکردن خمس و ارسال آن به مدینه، درمیان مجاهدان تقسیم کرد.[۱]

جنگ ولجه

خبر شکست مذار، بـه کسـری (اردشـیر) رسـید؛ کسـری، انـدرزگر را در رأس لشـکری بـه مقابلهی خالدؓ فرستاد و بهمن جادویه را نیـز در پـی او روان کـرد. انـدرزگر، از مـدائن بـه کسکر و از آنجا به ولجه رفت و همـانجـا اردو زد. بهمـن جادویـه نیـز از سـواد بـه سـوی مسلمانان رفت تا آنان را دور بزند و آنها را درمیان لشکر خود و لشکر اندرزگر، به محاصره درآورد. بهمن، در مسیر حرکتش تعدادی از دهقانان را با خود همراه ساخت. پـس از آنکـه نیروهای ایرانی، در ولجه جمع شدند و اندرزگر احساس کرد که قدرتش بالا گرفتـه اسـت، فرمان حمله داد. خالدؓ که در مکانی به نام (ثنی) در نزدیکی بصره بود، از تجمع ایرانـیهـا در ولجه و قصدشان باخبر شد و تصمیم گرفت از سه جهت بر لشکر انبـوه ایرانیـان حملـهور شود و آنان را آشفته و غافلگیر سازد. فرماندهی سپاه اسلام، پیش از آغاز عملیات، سوید بن مقرن را دستور داد که در حضیر بماند تا مسلمانان از پشت مورد تهاجم واقع نشوند و خودش به سوی ولجه حرکـت کـرد و پـس از بررسـی موقعیـت ولجـه دریافـت کـه همـوار بـودن و گستردگی منطقه، این امکان را به مجاهدان میدهد کـه از تـوان عملیـاتی و حرکتـی زیـادی برخوردار باشند. خالدؓ در اجرای طرح حملهی سهجانبه به دشـمن، دو گـروه را بـه کمـین فرستاد تا از دو طرف و پشت سر به دشمن شبیخون بزننـد. جنـگ شـروع شـد و خالـدؓ از روبرو به ایرانیها حمله کرد. افرادی که در کمین بودند، در وقت مناسبی، دشمن را از پشت سر غافلگیر کردند و آنـان را شکسـت سـختی دادنـد؛ انـدرزگر و سـپاهیانی کـه همـراهش گریخته بودند، از تشنگی هلاک شدند.[۲] خالـدؓ بـرای سـپاهیان مسـلمان سـخنرانی کـرد و فرمود: «آیا به غذاها و خوراکیهایی که در این سرزمینها است، نمینگرید؟! به خدا سوگند که اگر هدف بزرگی چون جهـاد در راه خـدا و دعـوت بـه اسـلام نبـود، عقـل چنـین حکـم میکرد که برای به دست آوردن زندگانی فراخ و بارفاه هم که شده، بجنگیم و گرسـنگی و تنگدستی را پشت سر بگذاریم....»

خالدؓ غنایم را پـنج قسـمت کـرد و خمـس آن را بـه مدینـه فرسـتاد و بقیـه را درمیـان مجاهدان تقسیم نمود و ضمن به اسارت گرفتن زنان و فرزندان جنگجویان، برای کشـاورزان

۱- تاریخ طبری (۱۶۸/۴)؛ التاریخ الإسلامی (۱۳۴/۹)

۲- الکامل ابناثیر (۵۲/۲)؛ أبوبکر الصدیق، خالد جنابی، ص۴۸

پرداخت جزیه را مقرر نمود.[۱] در سخنرانی خالد بن ولیدﷺ به این نکته اشاره می‌شود که: ما خواهان آخرت هستیم و هدف بزرگی در پیش داریم؛ اما به فرض این‌که ما هدفی این‌چنین بزرگ هم نداشتیم که به خاطر آن جنگ و جهاد کنیم، عقل چنین حکم می‌کرد که برای اصلاح وضع زندگانی خود هم که شده، بجنگیم. خالدﷺ بهبود وضع معیشتی را با هدف بزرگ جهاد که همان دعوت به اسلام است نمی‌آمیزد و بلکه به بیان این فرضیه می‌پردازد تا به هدفمند کردن جهاد در راستای گسترش اسلام بپردازد و با زبان حال این را بگوید که: «وقتی یک هدف دنیوی و گیتیانه، می‌تواند سبب و زمینه‌ی جنگیدن با چنین دشمنانی باشد، پس چرا به خاطر رضای خدا و هدفی بس بزرگ و اخروی جهاد نکنیم؟» این سخنان خالد برانگیزنده‌ی همت و توان سربازان اسلام و احیاگر قوت قلب و عزم و اراده‌ی درونی مجاهدان بود و سبب شد تا مجاهدان، تمام امکانات و توان و نیروی خود را در راه خدای متعال به‌کار بگیرند.[۲]

در روایتی چنین آمده است که: خالدﷺ در جنگ ولجه یکی از افراد دشمن را به مبارزه طلبید که با هزار مرد برابری می‌کرد و او را کشت و سپس بر جنازه‌اش تکیه داد و خواست که برایش غذا ببرند تا در همان حال میل کند.[۳] این کار خالد بن ولید (سیف‌الله) روحیه‌ی ایرانیان را درهم شکست و خفت و خواری آنان را به نمایش گذاشت.

جنگ الیّس[۴] و فتح امغیشیا

برخی از مسیحیان عرب به سرکردگی عبدالاسود عجلی به ایرانی‌ها پیوستند و آنان را در برابر مسلمانان یاری رساندند. بهمن جادویه به جابان که فرمانده‌ی سپاهیان ایران بود دستور داد که با مسلمانان وارد جنگ نشود مگر آن‌که مسلمانان، به او حمله‌ور شوند. پس از آن‌که خالدﷺ باخبر شد که مسیحیان عرب و گروهی از روستاییان عرب حیره برای جنگ با مسلمانان جمع شده‌اند، به سراغشان رفت و از پیوستن سپاهیان ایرانی به مسیحیان عرب بی‌خبر بود. زمانی که لشکر اسلام با دشمن روبرو شد، جابان به سربازانش فرمان حمله داد؛ سپاهیان جابان که قدرت جنگی لشکر اسلام را ناچیز و بی‌اهمیت می‌پنداشتند، یکدیگر را به خوردن غذا فراخواندند که خالدﷺ بر آنان حمله‌ور شد؛ ایرانی‌ها که منتظر نیروی پشتیبانی

۱- البداية و النهاية (۳۵۰/۶)

۲- التاريخ الإسلامی (۱۳۹/۹)

۳- البداية و النهاية (۳۵۰/۶)

۴- الیس، نام نخستین آبادی عراق از سمت صحرا می‌باشد. نگاه کنید به: معجم‌البلدان یاقوت حموی.(مترجم)

بهمن جادویه بودند، با تمام تـوان جنگیدنـد و مسـلمانان نیـز، در آن جنـگ سـخت، صـبر و شکیبایی زیادی نمودند. خالدﷺ گفت: «خدایا! اگر ما را بر این‌ها پیروز کنی، بـر مـن اسـت که کسی از ایشان را باقی نگذارم و به هر کس که دست یافتم، بکشم تا آن‌که نهر خـونی از آن‌ها جاری کنم.» خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد و منادی خالدﷺ بانگ بـرآورد کـه: تا می‌توانید اسیر بگیرید و کسی را نکشید مگر آن‌که تن به اسارت ندهـد.. مسـلمانان، تعـداد زیادی را اسیر کردند و آوردند. خالد افرادی را گماشت تا اسـیران را گـردن بزننـد و آنـان، شب و روز گردن می‌زدند. قعقاع به خالدﷺ گفت: «اگر تمام اهل زمین را هـم بکشـی، نهـر خون راه نمی‌افتد؛ پس بر روی خون آب جاری کن تا خون، جاری شود و سـوگندت را ادا کرده باشی.» خالدﷺ نیز چنان کرد و خون‌ها روان شد و به همین خاطر نیز آن نهر، نهر خون نام گرفت.[1]

پس از آن‌که دشمن شکست خورد و اردوگاهش به تصرف مسلمانان درآمـد، خالـدﷺ گفت: «هرگاه رسول‌خداﷺ به غذای آماده‌ای دسـت مـی‌یافتنـد، آن را در اختیـار دیگـران می‌گذاشتند و من، نیز این غذاها را به شما دادم.» هنگامی که مسـلمانان، بـرای خـوردن شـام نشستند، عده‌ای از آن‌ها که غذاهای آن‌چنانی و نان نرم و تـازه ندیـده بودنـد، مـی‌پرسـیدند: این‌ها چیست؟ و آنان‌که نان لواش و تازه را می‌شناختند، به شوخی و لبخند مـی‌گفتنـد: «آیـا چیزی از زندگانی راحت شنیده‌اید؟ آن زندگی، همین است که می‌بینید!»[2]

خالدﷺ پس از الیس، آهنگ امغیشیا[3] کرد و زمانی به امغیشیا رسید که ساکنانش، آن‌جا را ترک کرده و در منطقه‌ی سواد پراکنـده شـده بودنـد. خالـد، دسـتور داد آن‌جـا را خـراب کنند. مسلمانان، در امغیشیا به قدری غنیمت به دست آوردند کـه هـیچ‌جـا چنـان غنیمتـی بـه دست نیاورده بودند و یک‌صد و پنجاه درهم، سهم هر سوارکار شد. زمانی که خبر پیـروزی و خمس غنایم به ابوبکر صدیقﷺ رسید، فرمود: «زن‌ها، از این‌که کسـی ماننـد خالـدﷺ را بزایند، ناتوان و عاجز هستند.»[4] خالد، خبر پیروزی را با شخصـی بـه نـام جنـدل از بنـی‌عجـل فرستاد که راهنمای کارآزموده‌ای بود. وی، با خبر پیروزی، فتح الیس، خمـس غنـایم و تنـی چند از اسیران، به حضور ابوبکر صدیقﷺ رسید؛ ابوبکر صدیقﷺ که با دیدن جنـدل فهمیـد

۱- تاریخ طبری (۱۷۳/۴)

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۷۴/۴)

۳- نام شهری در عراق بوده است. در تاریخ طبری و الکامل، نام این سرزمین، منیشیا آمده است.(مترجم)

۴- تاریخ طبری (۱۷۵/۴)

که او شخص کاردان و باتجربه‌ای است، نامش را پرسید. جندل، خودش را معرفی کرد؛ ابوبکر صدیق رضي الله عنه دستور داد که یکی از کنیزان را به عنوان پاداش به او بدهند که بعدها همان کنیز برایش فرزندی به دنیا آورد.[1]

گفته‌ی ابوبکر صدیق رضي الله عنه درباره‌ی خالد، نشان افتخاری است برای خالد رضي الله عنه که به زیبایی هرچه تمام، شایستگی‌های خالد را هویدا می‌کند و به بیان منزلت برجسته‌ی کسانی می‌پردازد که دارای همت‌ها و اراده‌های والایی هستند و سبب می‌شود تا افرادی که از همت کم‌تری برخوردارند به خود بیایند و برای رسیدن به بلندای همت و مجاهدت تلاش نمایند.[2] فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضي الله عنه درباره‌ی خالد رضي الله عنه بهترین تقدیر و بزرگ‌داشتی بود که در تاریخ اسلام از بزرگواری چون خالد رضي الله عنه به عمل آمد؛ چراکه ابوبکر صدیق رضي الله عنه به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان و کسی که در مردم‌شناسی، توانمند و خبره بود، اظهار می‌کند که کسی را در شجاعت و دلاوری سراغ ندارد که همانند خالد رضي الله عنه باشد و او را در حماسه‌سازی، فوق‌العاده و بی‌نظیر می‌داند.[3]

فتح حیره

مرزبان حیره[4] از پیروزی خالد رضي الله عنه در امغیشیا باخبر شد و هجوم لشکر اسلام به حیره را قطعی دانست و به همین خاطر نیز برای مبارزه با مسلمانان، دست به‌کار شد و لشکری را به فرماندهی پسرش فرستاد و دستور داد که آب فرات را ببندد تا قایق‌های مسلمانان به گل نشیند و مسلمانان را غافل‌گیر و درمانده کنند. خالد به قصد پسر مرزبان به راه افتاد و با گروهی از سربازانش درگیر شد و آنان را در دم کشت و با شتاب به مسیرش ادامه داد تا پیش از رسیدن خبر به مرزبان، کار را یک‌سره کند که در دهانه‌ی فرات با پسر آزادبه روبرو شد و جنگی درگرفت که به شکست و کشته شدن پسر مرزبان انجامید. خالد به راهش به سوی حیره ادامه داد و چون به مرزبان حیره خبر رسید که پسرش کشته شده است و در همان اثنا از مرگ اردشیر نیز اطلاع یافت، روحیه‌اش را باخت و بی‌آن‌که بجنگد، پا به فرار گذاشت و بدین‌سان خالد رضي الله عنه محل اردوی مرزبان[5] را فتح کرد و همان‌جا اردو زد؛ مردم

۱- مرجع سابق (۱۷۴/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۱۴۴/۹)

۳- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص۲۱۶

۴- نام مرزبان حیره، آزادبه بوده است. (مترجم)

۵- محل اردوی آزادبه، مکانی به نام غریین بوده که شهر نجف در آن‌جا بنا شده است.(مترجم)

حیره به دژها پناه بردند؛ مسلمانان، به فرمان خالد کاخ‌ها و قلعه‌های حیره را به ترتیب ذیل محاصره کردند:

- ضرار بن ازورﷺ، کاخ سفید را که ایاس بن قبیصه‌ی طائی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن خطابﷺ، قصر عدسی‌ها را که عدی بن عدی عبادی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن مقرنﷺ، قصر بنی‌مازن را به محاصره درآورد که حیری پسر اکال در آن بود.
- مثنی بن حارثهﷺ، کاخ ابن‌بقیله را محاصره کرد که عمرو بن عبدالمسیح در این کاخ، جای گرفته بود.

خالدﷺ به فرماندهانش دستور داد که مردم را به اسلام دعوت دهند و اگر مردم، مسلمان شدند، از آنان بپذیرند و اگر از پذیرش اسلام سر تافتند، یک روز به آن‌ها مهلت بدهند. خالد، فرماندهان را از این‌که مسلمانی را از جنگ با دشمن باز بدارند، منع کرد و دستور داد که در جنگ با افراد دشمن درنگ نکنند تا فرصت تجدید قوا برای دشمن فراهم نشود. مردم، گذشته از عدم پذیرش دعوت اسلام، به مسلمانان اعلان جنگ کردند و از فراز دژها، آنان را هدف سنگ قرار دادند. مسلمانان، به سوی دشمن تیر انداختند و شروع به گشودن درها و خانه‌ها کردند. راهبان و کشیش‌ها فریاد برآوردند: ای کسانی که در کاخ‌ها هستید، کسی غیر از شما ما را به کشتن نمی‌دهد.. کسانی که در کاخ‌ها پناه گرفته بودند، رو به مجاهدان فریاد زدند که یکی از شرایط سه‌گانه ی شما را می‌پذیریم و بدین‌سان سران کاخ‌ها بیرون آمدند تا به شرط پرداخت جزیه به مبلغ یک‌صد و نودهزار درهم صلح کنند. خالد، هدایایی را که ایرانی‌ها به میل و اختیار خود داده بودند، با خبر پیروزی به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیقﷺ هدایا را پذیرفت و آن را در جزیه به حساب آورد تا از یک‌سو شک و شبهه‌ای درباره‌ی حکم شرعیش نباشد و از دیگرسو شیوه‌های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی‌هایی مردم را به زور تصاحب می‌کردند، ریشه‌کن نماید.[۱]

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۴۸

خالدﷺ عهدنامه‌ای بدین شرح برای اهل حیره نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

این، عهدنامه‌ای است که خالد بن ولید بـا عـدی و عمـر بـن عـدی، عمـرو بـن عبدالمسیح، ایاس بن قبیصه و حیری بن اکال که سران حیـره هسـتند، بسـته و مـردم حیره نیز آن را پذیرفته‌اند؛ خالد، اهل حیره را به رعایت این پیمان، ملزم می‌داند و از آنان عهد می‌گیرد که (در برابر حمایت از آن‌ها) سالیانه یک‌صد و نودهزار درهم به دست خود بپردازند و آن دسته از راهبان و کشیشانشان که دسـت از دنیـا کشـیده و آن را رها کرده‌اند، (از پرداخت جزیه) مستثنی هستند و اگر به کـردار یـا گفتـاری، خیانت کنند، این پیمان باطل است و هیچ ضمانتی متوجه ایشان نیست. این عهدنامـه در ماه ربیع‌الاول سال دوازدهم هجری نوشته شد.[1]

در روایتی آمده است: خالدﷺ به مردم حیره سه پیشنهاد کرد: «دین ما را بپذیرید کـه در این صورت چه در دیارتان بمانید و چه با ما هجـرت کنیـد، تمـام حقـوق و وظـایفی کـه مـا داریم، متوجه شما نیز می‌شود؛ راه دوم این‌که جزیه بپردازیـد و در غیـر ایـن صـورت اعـلان جنگ کرده‌اید و باید بدانید که من، به همراه کسانی به سراغ شما آمده‌ام کـه بـه مـرگ (در راه خدا) آن گونه عشق می‌ورزند که شما به زندگی، حرص و اشتیاق وافر دارید.» اهل حیره پرداخت جزیه را پذیرفتند. خالدﷺ فرمود: «نیست و زیان‌بار شـدید؛ وای بـر شـما کـه کفـر، به‌سان صحرای خشک و بی‌آبی است که انسان کودن و نادان به آن قدم می‌گذارد.»[2]

گفتار خالدﷺ نمادی از ویژگی‌های ایمانی است که در لشکر فتح عراق نهادینـه شـده و خیزش و تلاش آن لشکر را در راستای هدفی بس بزرگ قرار داده بـود. دعـوت و فراخـوان مردم به اسلام و رساندن برنامه‌ی کامل و هدایت‌گر ایـن دیـن آسـمانی بـه بشـریت، هـدف لشکرکشی به عراق بود و مجاهدان، هرگز به دنبال سیطره‌جویی، دنیاطلبی و گسترش قلمـرو حکومت و تحمیل قدرت بر انسان‌ها نبودند و به بیان خالد بن ولیدﷺ، آن‌چه مسلمانان را در جنگ‌هایشان پیروز می‌کرد، شهادت‌طلبی و آرزوی مرگ در راه خدا و کسب رضایش بود. صحابه با میل و رغبت قلبی برای اجرای کامل سنت‌های رسول‌خـداﷺ و هـدایت بشـریت، تلاش و مجاهدت می‌کردند. خالدﷺ اهل حیره را توبیخ و سرزنش کرد که به جای پذیرش اسلام، ماندگاری بر کفر و پرداخت جزیه را با وجودی که منفعتی مـالی بـرای مسـلمانان بـه

١- تاریخ طبری (١٨١/۴)

٢- تاریخ طبری (١٧٨/۴)

شمار می‌رفت، ترجیح دادند و چرا خالدؓ چنین نمی‌کرد که او، از کسانی بود که دنیا را در چشمشان حقیر و ناچیز دانستند و آخرت و نعمت‌های الهی را بر کالای فانی و زودگذر دنیا برتری داده و از رسول‌خدا ﷺ یاد گرفتند که همواره این رویه (ترجیح دین و آخرت بر دنیا) را هدف زندگانی خود قرار دهند.[1] رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (**لأن یهدی اللّهُ بک رجلاً واحدًا خیرٌ لک من حمر النعم**) یعنی: «اگر خدای متعال به وسیله‌ی تو، یک نفر را هدایت کند، برایت از به دست آوردن شترهای سرخ بهتر است.»[2]

اهل حیره به میل و خواسته‌ی خود، هدایایی به لشکر اسلام دادند که ابوبکر صدیقؓ نیز آن را پذیرفت و جزو جزیه به حساب آورد تا از یک‌سو شک و شبهه‌ای درباره‌ی حکم شرعیش نباشد و از دیگر سو شیوه‌های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی‌هایی مردم را به زور تصاحب می‌کردند، ریشه‌کن نماید و بدین‌سان به مردم حیره به عنوان اهل ذمه، ظلم و ستمی نشود. قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیقؓ نشان‌دهنده‌ی عدالت و دادگری اسلام و حکومت اسلامی است. آقای علی طنطاوی، به مقایسه‌ی استعمار اروپا و فتوحات اسلامی پرداخته و برجستگی و تمایز اسلام بر حرکت‌های استعمارگر اروپا را در قالب اشعار زیر به تصویر کشیده است:

ملکنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم أبطح
و حللتم قتل الأساری و طالما	غدونا علی‌الأسری نمن و نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا	فکل إناء بالذی فیه ینضح[3]

ترجمه: «آن‌گاه که ما حکومت و قدرت یافتیم، عفو و گذشت، عادت و پیشیه‌ی ما بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون به راه انداختید و کشتن اسیران را روا دانستید؛ اما ما همواره اسیران را مورد بخشش و احسان قرار می‌دادیم و همین تفاوتی که درمیان ما و شما است، بیان‌گر اصل و ریشه‌ی شما است که از کوزه همان تراود که در اوست».

حیره از موقعیتی استراتژیک برخوردار بود و به همین جهت نیز فتح حیره، اهمیت نظامی بالایی داشت و سبب شد تا مسلمانان به فتح سایر مناطقی که زیر حکومت ایران بود، امیدوارتر شوند. فرمانده‌ی کل نیروهای مسلمان، حیره را مقر فرماندهی و مرکز سامان‌دهی، دفاع و پشتیبانی و گسیل نیروها به مناطق عملیاتی قرار داد. از حیره به عنوان مرکز اداری

١- التاریخ الإسلامی (١٤٨/٩)

٢- روایت بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ٤٢١٠

٣- أبوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص٣٣

سرزمین‌های تازه فتح‌شده نیز استفاده شد و خالد بن ولید‬رضي الله عنه کارگزاران و مرزبانان را از حیره به مناطقی که باید انجام وظیفه می‌کردند، گسیل نمود و خودش تا برقراری نظم و امنیت کامل در حیره ماند. خبر پیروزی خالد‬رضي الله عنه به دهقانان و سران اطراف حیره نیز رسید؛ آنان، برای صلح به نزد خالد‬رضي الله عنه رفتند و در روستاهای منطقه‌ی سواد و اطرافش کسی نماند که زیر عهد و پیمان مسلمانان در نیاید.[1] کارگزاران منطقه‌ای خالد‬رضي الله عنه عبارتند از:

- عبدالله بن وثیمه‌ی نصری، کارگزار فلالیج.
- جریر بن عبدالله، کارگزار بانقیا.
- بشیر بن خصاصیه، کارگزار نهرین.
- سوید بن مقرن مزنی، کارگزار تستر (شوشتر)
- اط بن ابی‌اط، کارگزار رودستان.

مرزبانانی که از سوی خالد برای پاسداری از مناطق مرزی تعیین شدند، عبارتند از:

- ضرار بن ازور.
- مثنی بن حارثه‌ی شیبانی.
- ضرار بن خطاب.
- ضرار بن مقرن.
- قعقاع بن عمرو.
- بسر بن ابی‌رهم.
- قتیبه بن نهاس.[2]

خالد‬رضي الله عنه پس از مناسب شدن شرایط عراق و هنگامی که حد فاصل حیره و دجله از زیر سلطه‌ی حکومت ایران درآمد، برای شکست ایرانیان در مناطق تحت سلطه‌ی آن‌ها مصمم شد. در همان زمان اردشیر مُرد و اختلاف شدیدی درمیان ایرانیان بر سر پادشاهی به وجود آمد. خالد‬رضي الله عنه این فرصت را غنیمت دانست و نامه‌ای به شرح ذیل برای سران ایرانی نوشت:

«از خالد بن ولید به سران ایران؛

سپاس و ستایش، مخصوص خدا است که حکومت شما را به‌سر آورد و جمعتان را پراکنده ساخت و حیله و مکرتان را ضعیف و ناتوان نمود؛ سپاس خدای متعال را که قوت شما را درهم شکست و اموال و قدرتتان را از دستتان بیرون آورد و حکومتتان را به نابودی

۱- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص۲۲۲

۲- أبوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص۵۱و۵۲

کشانید. زمانی که نامه‌ام به دستتان رسید، مسلمان شوید تا در امان باشید یا این‌که ذمی بودن خود را بپذیرید و جزیه بپردازید و گرنه با کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را به گونه‌ای دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید و به آخرت، طوری عشق می‌ورزند که شما به دنیا حرص و اشتیاق می‌ورزید.»[1] خالد نامه‌ای به همین مضمون به مرزبانان ایرانی نیز نوشت.[2]

با فتح حیره که از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بود، بخشی از آرزوی ابوبکر صدیقﷺ برای فتح عراق تحقق یافت. خالد بن ولیدﷺ در مناسب‌ترین زمان، وارد عمل شد و در محرم سال دوازدهم هجری جنگ با دشمن را در نبرد کاظمه آغاز کرد. فتح حیره در ربیع‌الاول سال دوازدهم پایان یافت.[3]

کرامتی از خالد بن ولید در فتح حیره

امام طبری چنین روایت کرده است: ...ابن‌قبیله که همان عمرو بن عبدالمسیح می‌باشد، خادمی به همراه خود داشت که کیسه‌ای بر کمرش آویزان کرده بود. خالدﷺ کیسه را گرفت و پرسید:« ای عمرو! این چیست؟» عمرو گفت:«این، سمی است که همان لحظه تأثیر می گذارد و انسان را از پا در می‌آورد.»خالدﷺ دوباره سؤال کرد: «چرا با خودت سم (زهر) به همراه داری؟» عمرو پاسخ داد: «من، از این نگران بودم که شما بر خلاف آن‌چه دیدم، باشید و غیر از آن رفتار کنید که انتظارش را از قبل داشتم. مرگ، در نزد من از این‌که به قبیله و اهل روستایم امر ناگواری برسد، دوست‌داشتنی‌تر است و به همین خاطر نیز با خودم سم برداشتم تا چنان‌چه به روستایم آسیبی برسانید، خودکشی کنم.» خالدﷺ فرمود: «هیچ کس تا اجلش نرسد، نمی‌میرد.» و سپس این کلمات را بر زبان جاری کرد: «**بسم الله خیر الأسماء، رب الأرض و رب السماء الذی لیس یضر مع اسمه داء الرحمن الرحیم**» وانگهی زهر را سر کشید و فرو برد. البته پیش از آن‌که زهر را سر کشد، اطرافیانش به سویش شتافتند تا او را از خوردن سم باز بدارند. عمرو با دیدن آن صحنه گفت: «ای عرب‌هایی که اینک اینجایید، تا زمانی که یکی از شما این چنین باشد، حتماً پیروز می‌شوید.» و سپس رو به مردم حیره کرد و گفت: «هرگز چنین چیزی ندیده‌ام.»[4]

۱- تاریخ طبری (۱۸۶/۴)

۲- رجوع کنید به مرجع سابق.

۳- التاریخ الإسلامی (۱۵۰/۹)

۴- تاریخ طبری (۱۸۰/۴)

حافظ ابن‌کثیر و حافظ ابن‌حجر این روایت را ضعیف ندانسته‌اند؛ ابن‌حجر گفته است: «ابویعلی و ابن‌سعد به دو طریق دیگر این ماجرا را روایت کرده‌اند.»[۱] ابن‌تیمیه رحمه الله نیز این را از مصادیق کرامت دانسته است.[۲] برخی از نویسندگان معاصر، این روایت را انکار کرده و آن را بافته‌ی ذهن و خیال راویان درباره‌ی شخصیت خالد رضی الله عنه دانسته‌اند. این روایت، از جهت سند صحیح و ثابت است و طبری، ابن‌سعد، ابن‌کثیر، ابن‌حجر و ابن‌تیمیه رحمهم الله که از دانش و انصاف بیش‌تری نسبت به نویسندگان معاصر برخوردارند، سندش را ضعیف ندانسته‌اند.

زمانی که خالد رضی الله عنه زهر را نوشید، در بالاترین سطح ایمانی قرار داشت و به یقین می‌دانست که خدای متعال، هر چیزی را آفریده و ویژگی‌هایی در آن گذاشته که هرگاه بخواهد می‌تواند آن ویژگی‌ها را به حکمت و هدف بزرگی بردارد. چنان‌چه خاصیت آتش را گرفت و آن را بر ابراهیم خلیل علیه السلام سرد و سلامت نمود و ابومسلم خولانی رحمه الله را که ادعای دروغین اسود عنسی کذاب را نپذیرفت، به‌سان ابراهیم پیامبر در آتش سوزان، محافظت کرد و ابومسلم را دیدند که در آتش نماز می‌گزارد.[۳] خالد رضی الله عنه به‌هنگام نوشیدن سم، ذره‌ای خودنمایی به خود راه نداد؛ خالد به خوبی می‌دانست که اگر اندکی شائبه و ناخالصی به خاطر نوشیدن زهر به دل راه دهد، حتماً خدای متعال، او را تنها می‌گذارد و هیچ توان و نیرویی برای از بین بردن خاصیت زهر نمی‌یابد. کاری که خالد کرد، برای مسلمان دیگری هرچند با همان هدف خالد باشد، درست نیست؛ چراکه کم‌تر کسی می‌تواند به سطح ایمان و یقینی برسد که خالد رضی الله عنه رسیده بود.[۴] خالد رضی الله عنه پس از فتح حیره، به یک سلام هشت رکعت نماز گزارد.[۵]

فتح انبار (جنگ ذات‌العیون)

خالد رضی الله عنه پس از آن‌که قعقاع بن عمرو را بر حیره گماشت، حیره را ترک کرد تا به کمک عیاض بن غنم برود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را مأمور فتح عراق از جانب شمال کرده بود. خالد رضی الله عنه به انبار رسید و دید که مردم آن‌جا پیرامون خود خندق حفر کرده و به دژها و قلعه‌ها

۱- نگاه کنید به: البداية و النهاية (۶/۲۵۱)

۲- الإصابة از ابن‌حجر (۲/۲۱۸)، شماره‌ی ۲۲۰۶

۳- التاريخ الإسلامی(۹/۱۵۳)

۴- مرجع سابق(۹/۱۵۴)

۵- البداية و النهاية(۴/۳۵۲)

پناه برده‌اند. خالد﷛ به سپاهیان دستور داد تا آنان را محاصره کنند و چشمانشان را هدف قرار دهند. با آغاز نبرد، یک‌هزار چشم هدف قرار گرفت و به همین سبب نیز این جنگ، ذات‌العیون نامیده شد.[۱] خالد﷛ با زیرکی و فراست، از خندقی که پیرامون انبار حفر کرده بودند، عبور کرد. وی برای این کار، دستور داد تا تعدادی از شترها را بکشند و در باریک‌ترین قسمت خندق روی هم بگذارند تا بدین طریق پلی از شترهای مرده، ساخته و از روی آن رد شوند و به دشمن در پشت خندق دست یابند. دشمن به قلعه گریخت.[۲] شیرزاد که چنین دید، تقاضای صلح کرد و خالد﷛ پذیرفت که شیرزاد بدون هیچ مال و کالایی به همراه تعدادی از سواران نگهبانش، آن‌جا را ترک کند.[۳] صحابه از عرب‌های آن‌جا نوشتن عربی را آموختند. عرب‌های انبار، نوشتن را از بنی‌ایاد فرا گرفته بودند. بنی‌ایاد در زمان بختنصر در انبار اجازه‌ی سکونت یافته بودند.

فتح عین‌التمر[۴]

خالد﷛ پس از آن‌که از کار انبار فارغ شد، زبرقان بن بدر را آن‌جا گماشت و آهنگ عین‌التمر کرد که مهران پسر بهرام چوبین به همراه تعداد زیادی از عرب‌ها و طوایف تمر، تغلب و ایاد و پیروان و زیردستان عقه بن ابی‌عقه آن‌جا بود. با فرارسیدن خالد﷛، عقه به مهران گفت: «عرب به جنگ با عرب واردتر است؛ خالد را به ما واگذار.» مهران نیز پذیرفت و گفت: «اگر به ما نیاز پیدا کردید، شما را یاری می‌دهیم.» ایرانی‌ها، مهران را سرزنش کردند که چرا چنین کردی؟ مهران گفت: «آن‌ها را بگذارید که اگر بر خالد پیروز شوند، گویا شما پیروز شده‌اید و اگر شکست هم بخورند، آن وقت به جنگ سپاهیان خالد می‌رویم که ما قوی هستیم و آنان، ضعیف و خسته شده‌اند.» سپاهیان مهران با شنیدن سخنان فرمانده، او را تحسین کردند. عقه به سراغ خالد﷛ رفت و مشغول آراستن صف‌های لشکرش شد. خالد﷛ به افرادی که در راست و چپ لشکرش بودند دستور داد تا سر جایشان بمانند و برخی دیگر را مأمور کرد تا از پشت سرش مراقب باشند و به همراه آنان، عقه را که هم‌چنان در حال آراستن صف‌ها بود، احاطه و اسیر کرد و بدین‌سان یاران و سپاهیان عقه، بدون

۱- البدایة و النهایة(۳۵۳/۶)

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۵۰

۳- تاریخ طبری(۱۹۱/۴)

۴- عین‌التمر، شهری در نزدیکی انبار که به سبب فراوانی خرما به این اسم، نامیده شده است. تمر، به معنای خرما می‌باشد.(مترجم)

جنگ گریختند و بیش‌ترشان اسیر شدند. خالد آهنگ قصر عین‌التمر را نمود. مهران با شنیدن خبر شکست عقه، با سپاهیانش گریخت و حصار را ترک کرد. مسیحیانی که از جنگ گریخته بودند، با دیدن درهای باز حصار ، وارد حصار شدند. خالد از راه رسید و آنان را محاصره کرد. آن‌ها از خالد امان خواستند؛ اما خالد نپذیرفت و از آنان خواست که خود را تسلیم کنند. افرادی که در حصار بودند، پایین آمدند و حصار به دست مسلمانان افتاد و تمام اموالی که در حصار بود، به غنیمت مسلمانان درآمد. خالد دستور داد گردن عقه را بزنند و مردان اسیر را بکشند. در معبدشان چهل کودک دیدند که انجیل می‌آموختند و در، بر رویشان بسته بود. خالد در را شکست و آنان را درمیان مسلمانان تقسیم کرد. حمران، غلام عثمان بن عفان و سیرین، پدر محمد بن سیرین که نصیب انس بن مالک شد، از آن جمله هستند. عده‌ی دیگری هم از این غلامان یا کسانی از نسل و دودمانشان به شهرت رسیده‌اند.[1] ولید بن عقبه خمس غنایم را به حضور ابوبکر صدیق برد و از آن‌جا که عیاض بن غنم در دومه‌الجندل محاصره شده و از ابوبکر صدیق نیروی کمکی خواسته بود، ابوبکر ولید بن عقبه را به کمک عیاض فرستاد. زمانی که ولید به عراق رسید، عیاض را دید که از یک سو عده‌ای را محاصره کرده و از سوی دیگر دشمنان، راه‌ها را بر او بسته و او را در محاصره گرفته‌اند. عیاض به ولید گفت: «یک فکر دست و حساب‌شده، کارسازتر از لشکری انبوه و نیرومند، است؛ اینک نظر تو چیست و با شرایطی که در آن هستیم، چه کنیم؟» ولید گفت: «نامه‌ای به خالد بفرست و از او درخواست کمک کن.» عیاض به پیشنهاد ولید، نامه‌ای به خالد نوشت و از او درخواست کمک کرد. نامه‌ی عیاض پس از واقعه‌ی عین‌التمر به خالد رسید. خالد به کمک عیاض شتافت و برایش نامه نوشت که: «از خالد به عیاض؛ اندکی صبر کن که دسته‌های اسب‌ها پشت سر هم قرار گرفته و افراد شیرمانندی بر خود سوار دارند که شمشیرهای زهرآلودی به دست گرفته و با شتاب به سوی تو می‌آیند.»[2]

۱- ابوعمره، جد عبدالله بن عبدالاعلی شاعر و نضیر، پدر موسی بن نضیر در زمره‌ی همین کودکان بودند. (مترجم)؛ نگاه کنید به تاریخ طبری و البدایة و النهایة.

۲- البدایة و النهایة(۳۵۴/۶)

جنگ دومه‌الجندل

خالدؓ پس از آن‌که از عین‌التمر فارغ شد، عویمر بن کاهن اسلمی[١] را بر عین‌التمر گماشت و آهنگ دومه‌الجندل کرد. مردم دومه الجندل که از حرکت خالدؓ اطلاع یافتند، با قبایل بهراء[٢]، تنوخ، کلب، غسان و ضجاعم مکاتبه کردند و آنان را به رویارویی با خالدؓ فراخواندند. ابن‌ایهم، سالار غسان و تنوخ بود و ابن‌حدرجان نیز سرکرده‌ی ضجاعم. دومه‌الجندل در آن زمان دو سالار داشت: یکی اکیدر بن عبدالملک و دیگری جودی بن ربیعه. این دو سردار، با هم اختلاف پیدا کردند. اکیدر گفت: «من، خالدؓ را از همه بیش‌تر می‌شناسم. کسی، در جنگ از او خوش‌اقبال‌تر نیست و هر جمع کم و زیادی که با او مواجه شوند، حتماً از او شکست می‌خورند؛ پس به حرفم گوش کنید و با خالد صلح نمایید.» اما اهل دومه‌الجندل پیشنهاد اکیدر را نپذیرفتند. اکیدر از آن‌ها جدا شد و گفت: شما را در جنگ با خالدؓ یاری نمی‌کنم.[٣]

دشمن، درباره‌ی خالدؓ چنین گواهی و شهادتی می‌دهد که واقعاً به‌حق و درست می‌باشد. اکیدر قبلاً در جنگ تبوک -در زمان رسول‌خدا- به اسارت خالد درآمده بود. خالدؓ او را با خود به حضور پیامبر اکرمﷺ برد و آن حضرت نیز برایش امان‌نامه‌ای نوشتند. اکیدر بعدها عهدشکنی کرد و همین باعث شد تا پس از آن‌که دوباره به اسارت خالدؓ درآمد، بر خود بیمناک باشد؛ چراکه خبر هم‌کاری و هم‌یاری او با عرب‌ها و ایرانی‌ها در برابر مسلمانان به گوش خالدؓ رسیده بود. خالدؓ که در راه دومه بود، از جدا شدن اکیدر باخبر شد و عاصم بن عمرو را برای دستگیریش فرستاد. عاصم، او را دستگیر کرد. اکیدر گفت: من، برای مذاکره و دیدار خالدؓ می‌آمدم. اما خیانت و عهدشکنی اکیدر، سبب شد تا خالد در موردش حکم اعدام صادر کند و بدین‌سان اکیدر به سبب عهدشکنی کشته شد و نتوانست از سرنوشت خود فرار کند.[٤]

خالدؓ در دومه‌الجندل فرود آمد و برای شروع عملیات، آن را میان خود و لشکر عیاض بن غنم به دو قسمت کرد. جودی بن ربیعه با سربازانش به لشکر خالدؓ حمله‌ور شد و ابن‌حدرجان و ابن‌ایهم به همراه سربازانشان با عیاض درگیر شدند. خالدؓ جودی را

١- در تاریخ طبری، به جای عویمر، اسم عویم آمده است.(مترجم)

٢- در البدایة و النهایة، به جای نام بهراء، نام قبیله‌ای به اسم غیرا آمده است.(مترجم)

٣- البدایة و النهایة (٣٥٥/٦)؛ تاریخ طبری(١٩٥/۴)

۴- التاریخ الإسلامی (١۶٣/٩)

شکست داد و عیاض نیز به سختی موفق شد سپاهیان ابن‌حدرجان را شکست دهد. سپاهیان دشمن، پا به فرار گذاشته و به قلعه پناه بردند و چون قلعه، پر شد و دیگر جا نداشت، درش را بستند و دیگر یارانشان را داخل حصار جا ندادند و بدین ترتیب جمع زیادی از آنان کشته شدند.[1] دومه‌الجندل با موقعیت استراتژیکی که داشت، به تصرف مسلمانان درآمد. دومه‌الجندل از آن جهت دارای اهمیت زیادی بود که سه راه اصلی از آن می‌گذشت: شبه‌جزیره‌ی عربستان در جنوب آن قرار داشت و عراق، در شمال شرقی آن؛ شام نیز در شمال غربی دومه‌الجندل بود. موقعیت استراتژیک دومه‌الجندل سبب شد تا خلیفه توجه خاصی به آن داشته باشد و به همین سبب نیز عیاض بن غنم از آن‌جا به شدت پاسداری کرد تا این‌که خالد رضی الله عنه به کمکش رفت. اگر دومه‌الجندل به تصرف مسلمانان در نمی‌آمد، آنان در جنگ‌های عراق با خطرها و مشکلاتی جدی مواجه می‌شدند.[2]

خالد رضی الله عنه به ترتیبی که گفتیم، موفق شد عیاض را در فتح دومه‌الجندل یاری دهد. جنگ‌های خالد رضی الله عنه در جنوب عراق بیان‌گر قدرت تهاجمی لشکر اسلام و ایجاد رعب و وحشت در صفوف دشمن است. از سوی دیگر پایداری همه‌جانبه‌ی لشکر عیاض رضی الله عنه در برابر دشمن نیز، نشان‌دهنده‌ی شکیبایی و امید مسلمانان به نصرت و یاری الهی می‌باشد. عیاض رضی الله عنه از بزرگان مهاجرین و از مهتران قریش بود و به بخشندگی و بزرگ‌منشی شهرت داشت. وی، مورد توجه خلفای دیگر نیز قرار گرفت و یکی از فرماندهان جنگ یرموک و پیش‌قراول لشکر ابوعبیده رضی الله عنه شد. عیاض رضی الله عنه، موفق به فتح جزیره ـ مناطق میان عراق و شام ـ شد. ابوعبیده رضی الله عنه که مرگش را نزدیک می‌دید، عیاض رضی الله عنه را به جای خود بر شام گماشت و عمر فاروق رضی الله عنه نیز با درگذشت ابوعبیده رضی الله عنه، عیاض رضی الله عنه را هم‌چنان بر امارت شام گذاشت تا این‌که به حضور وی در فتوحات اسلامی نیاز پیدا شد.[3]

واقعه‌ی حصید[4]

خالد رضی الله عنه به اقرع بن حابس دستور داد تا به انبار بازگردد و خودش در دومه‌الجندل ماند. ایرانی‌ها دوباره طمع بستند و عرب‌های منطقه نیز که هنوز کشته شدن عقه را از یاد نبرده بودند، با ایرانی‌ها هم‌پیمان شدند تا انتقام خون عقه را بگیرند. زرمهر و روزبه از بغداد به قصد

۱- تاریخ طبری (۱۹۶/۴)؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی، ص۵۴

۲- ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص۵۴

۳- التاریخ الإسلامی (۱۶۴/۹)

۴- حصید، نام ناحیه‌ای بیابانی میان کوفه و شام است.(مترجم)

انبار حرکت کردند و با هم قرار گذاشتند در (حصید) و (خنافس) حاضر شوند. خبرشان به زبرقان بن بدر که والی انبار بود، رسید. زبرقان از قعقاع بن عمرو که جانشین خالدﷺ در حیره بود، کمک خواست. قعقاع، اعبد بن فدکی سعدی (ابولیلی) را به کمک زبرقان فرستاد تا در حصید با دشمن بجنگد و عروه بن جعد بارقی را نیز به خنافس گسیل کرد. پس از آن‌که خالدﷺ از قصد برخی از قبایل برای پیوستن به روزبه اطلاع یافت، قعقاع بن عمرو را امیر مردم در حصید قرار داد و چون روزبه از قصد قعقاع مطلع شد، از زرمهر کمک خواست و بدین ترتیب زرمهر در حصید به روزبه پیوست. مسلمانان در حصید با ایرانی‌ها درگیر شدند و تعداد زیادی از آنان و از جمله روزبه و زرمهر را کشتند وغنایم زیادی به دست آوردند.[1]

جنگ مصیخ[2]

خالدﷺ پس از دریافت خبر مسلمانان در حصید، با فرماندهانش (قعقاع و ابولیلی) قرار گذاشت تا در وقت مشخصی در مصیخ در نزدیکی حورات حاضر باشند. پس از آن‌که مسلمانان، در مصیخ جمع شدند، بر دشمن و کسانی که به آنان پناهنده شده بودند، از سه طرف شبیخون زدند و تلفات زیادی بر دشمن وارد کردند.[3] پس از این ماجرا خالدﷺ اطلاع یافت که برخی از قبایل در مثنی[4] که در نزدیکی رقه قرار داشت و در زمیل در دیار بکر، برای جنگ با مسلمانان گرد هم آمده‌اند. خالدﷺ آنان را در مثنی از سه طرف مورد هجوم قرار داد و آنان را شکست داد. همین طور به آنان که در زمیل جمع شده بودند، حمله‌ور شد و خسارات زیادی بر آنان وارد کرد.[5]

عدی بن حاتم می‌گوید: در این شبیخون به مردی به نام حرقوص بن نعمان نمری برخوردیم که دختران، پسران و همسرش را پیرامون خود گرد آورده و ظرف بزرگی از شراب جلوی آن‌ها نهاده بود. خانواده‌اش می‌گفتند: «چه کسی در چنین موقعیتی که خالدﷺ با لشکرش حمله‌ور شده، شراب می‌نوشد؟!» حرقوص گفت: «این شراب خداحافظی است و بدانید که پس از این هرگز نخواهید توانست شراب بنوشید.» آنان، از آن شراب نوشیدند. به

١- البدایة و النهایة (٣٥٥/٦)

٢- این جنگ، در البدایة و النهایة، به نام مضیح ثبت شده است.(مترجم)

٣- ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص٥٥

۴- در البدایة و النهایة به جای مثنی، ثنی ثبت شده است.(مترجم)

۵- تاریخ طبری (١٩٩/۴)

آنان حمله کردیم و سرش را زدیم که در ظرف شراب افتاد؛ پسرانش را کشتیم و دختـرانش را گرفتیم.[1]

در این جنگ دو نفر به نام عبدالعزی بن ابی‌رهم بـن قـرواش و لبیـد بـن جریـر کـه قـبلاً مسلمان شده و از ابوبکر صدیقﷺ امان‌نامه گرفته بودند، کشته شدند.جریر بن عبدالله بجلـی، عبدالعزی را کشت و لبید به دست مسلمان دیگری کشته شد و هیچ یک از ایـن مسـلمانان از جریان مسلمانی و امان‌نامه‌ی عبدالعزی و لبید خبر نداشتند. ابوبکر صـدیقﷺ پـس از شـنیدن این خبر، ضمن پرداخت دیه‌ی آن‌ها به فرزندانشان، فرمود: «بروز چنین اتفاقی برای مسلمانی که در دیار دشمن، زندگی کند، دور از امکان نیست.» آن دو به این اشتباه کـه در بـلاد کفـر زیستند، کشته شدند.[2]

جنگ فراض

خالدﷺ پس از آن‌که پرچم اسلام را برافراشت و قبایل عرب، در برابرش تسلیم شدند، قصد فراض کرد که حد فاصل شام و عراق و جزیره بود تا از پشت سر در امان باشد و هنگام گذر از منطقه‌ی سواد، بیم نفـوذ دشـمن از آن نباشـد. حضـور مسـلمانان در فـراض، خشـم روم را برانگیخت و باعث شد تا از ایرانیان اطراف برای جنگ با مسلمانان یاری بخواهند. ایرانیان که از شکست خود در برابر مسلمانان، هم‌چنان خشمگین بودند، در کمک به رومی‌ها در مقابـل مسلمانان درنگ نکردند. قبایـل عـرب (تغلـب، ایـاد و نمـر) نیـز کـه کشـته شـدن بزرگـان و سرانشان را از یاد نبرده بودند، به درخواست رومیان، آماده‌ی جنگ با لشـکر اسـلام شـدند و بدین ترتیب ایرانیان، رومیان و قبایل مذکور، برای جنـگ بـا مسـلمانان بـا هـم متحـد شـدند. زمانی که قشون متحدان به فرات رسیدند، از مسلمانان پرسیدند: «شما از فرات می‌گذرید و به سوی ما می‌آیید یا ما بگذریم و به سراغ شما بیاییم؟» خالدﷺ گفت: «شـما بیاییـد.» آنـان، بـه مسلمانان گفتنـد: «کنـار برویـد تـا بیـاییم.» خالـدﷺ گفـت: «کنـار نمـی‌رویـم؛ از پـایین رود بگذرید.» این واقعه، در نیمـه‌ی ذی‌قعـده‌ی سـال دوازدهـم اتفـاق افتـاد. ایرانیـان و رومـی‌هـا همدیگر را به پاسداری از حکومت خود فرامی‌خواندند و مـی‌گفتنـد: «از حکومـت و شـرف خود دفاع کنید . بدانید که این مرد (خالد) به خاطر دینش با شما مـی‌جنگـد و آدم زرنـگ و

۱- تاریخ طبری (۱۹۹/۴)

۲- البداية و النهاية (۳۵۶/۶)؛ در حدیثی که نسائی و ابوداود روایت کرده‌اند، رسول‌خداﷺ فرموده‌اند: «مـن، از هر مسلمانی که در دیار مشرکان زندگی کند، بیزارم.» ابوبکر صدیقﷺ به همین گناه آن دو مسلمان اشاره کرد که در جوار مشرکان زیستند و به اشتباه و به خاطر عدم آگاهی مجاهدان از اسلامشان، کشته شدند.(مترجم)

خردمندی است. به خدا که (اگر خوب نجنگید،) او پیروز خواهد شد و ما، شکست خواهیم خورد.»

لشکر دشمن از پایین‌دست لشکر خالدﷺ از فرات گذشت و جنگ طولانی و سختی درگرفت و سرانجام دشمن، مجبور به فرار شد. خالدﷺ فرمود: «آنان را دنبال کنید و شمشیر را از ایشان برندارید.» مسلمانان، در نبرد و تعقیبی که انجام دادند، ده‌ها هزار از افراد دشمن را به هلاکت رساندند. خالد ده روز در فراض ماند و سپس فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد.[1]

جنگ فراض، نخستین رویارویی لشکر اسلام با لشکری مرکب از دو قدرت شرق و غرب یعنی ایران و روم بود که هر کدامشان برخی از قبایل عرب را نیز با خود همراه کرده بودند. به هر حال مسلمانان، از این جنگ نیز پیروز و سربلند بیرون شدند. البته که جنگ فراض، از جنگ‌های مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد،هر چند که به شهرت سایر جنگ‌ها نرسیده است، زیرا در این جنگ همه مشرکان روحیه خود را بدلیل شکست سختی که خورده بودند کاملااز دست دادند. جنگ فراض، آخرین جنگ سیف‌الله (خالد بن ولید) در عراق می‌باشد[2].شوکت و قدرت ایرانیان در جنگ فراض درهم‌شکست و دیگر چنان توان و قدرتی برایشان باقی نماند که اسلام و مسلمانان را تهدید کند.[3]

حج گزاردن خالد و فرمان ابوبکر به او برای حرکت به سوی شام

خالدﷺ ده روز در فراض ماند و پنج روز مانده به پایان ذی‌قعده، فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد و به عاصم بن عمرو دستور داد تا جلوتر از او حرکت کند و شجره بن اعز را دنباله‌دار لشکر نمود. خالد چنان وانمود کرد که از پشت سر خواهد آمد و به همراه تعدادی از یارانش، از بی‌راهه، به قصد حج، رو به مکه نهاد و حج سال دوازدهم را دریافت. وی، پس از مراسم حج به سوی حیره حرکت کرد و خود را پیش از آن‌که قشون دنباله‌ی لشکر به حیره برسند، به آنان رسانید. پس از بازگشت حاجیان به مدینه، ابوبکر صدیقﷺ از جریان حج گزاردن خالدﷺ اطلاع یافت و نامه‌ای توبیخی به او نوشت که چرا لشکرش را تنها گذاشته و آن را ترک کرده است؟[4] ابوبکر صدیقﷺ در این نامه به خالدﷺ دستور داد تا به

۱- تاریخ طبری (۲۰۱/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۱۷۳/۹)

۳- خالد بن ولید، صادق عرجون، ص۳۶

۴- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، عبدالجبار سامرائی، ص۱۲۳

سوی شام حرکت کند. در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیقﷺ به خالدﷺ چنین آمده بود: «به سوی شام حرکت کن و به مسلمانانی بپیوند که به آن‌جا گسیل شده‌اند.تو را از انجام دوباره‌ی چنین کاری (که بدون اجازه لشکر را ترک کنی،) برحذر می‌دارم. کارت را به خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سرمنزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می‌خوری و خوار و زبون می‌گردی. به خاطر کاری که می‌کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می‌نهد و او صاحب جزا می‌باشد.»[1]

در فرمان ابوبکر صدیقﷺ، میزان توجه خلیفه‌ی فرزانه به فرماندهان مسلمان نمودار است و روشن می‌شود که آن بزرگوار چگونه از طریق راهنمایی و نصیحت، دست فرماندهان را می‌گرفت و آنان را به سوی پیروزی و موفقیت به پیش می‌برد:

۱ـ ابوبکر صدیقﷺ به خالدﷺ دستور داد تا عراق را ترک کند و به سوی شام حرکت نماید تا بلکه خدای متعال، او را سبب گشودن آن‌جا قرار دهد.

۲ـ ابوبکر صدیقﷺ، خالدﷺ را نصیحت کرد که دوباره بدون اجازه لشکر را تنها نگذارد. فرمان دیگر ابوبکرﷺ به خالدﷺ این بود که با اخلاص و راستی برای رضای خدا بکوشد.

۳ـ ابوبکر صدیقﷺ، خالدﷺ را از خودبینی و غرور نابجا برحذر داشت و به او هشدار داد که خودبینی، عمل انسان را به تباهی می‌کشاند. هشدار دیگر ابوبکرﷺ به خالد، این بود که از به رخ کشیدن کارهایش پرهیز کند و بداند که خدای متعال بر او منت نهاده که او را به انجام کارهای شایسته موفق نموده است.[2]

توانایی قشون اسلامی در جریان فتح عراق در جنبه‌های مختلف فنون جنگی و رویارویی با دشمن و کسب اطلاعات لازم و اجرای بی‌نظیز برنامه‌های عملیاتی کاملاً نمودار است. خالدﷺ زمانی به جنگ رومی‌ها در شام رفت که در جریان فتح عراق برای عملیات نظامی برون‌مرزی آب‌دیده شده بود. مثنی بن حارثهﷺ جانشین خالدﷺ در عراق شد؛ چراکه مثنی سرزمین عراق را به خوبی می‌شناخت و برای جنگ با ایرانیان، تجربه‌ی زیادی داشت. بازبینی فتوحات عراق، نشان می‌دهد که خالدﷺ پس از توکل بر خدای متعال، به جمع‌آوری اطلاعات دقیقی پرداخت که بیان‌گر توان تجسسی و اطلاعاتی وی از موقعیت عراق و

۱- تاریخ طبری (۲۰۲/۴)

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص۲۹۵

تحرکات دشمن می‌باشد. مثنی بن حارثه، نقشی اساسی و کلیدی در پهنه‌ی جمع‌آوری اطلاعات داشت و از توان بالایی در کسب و سامان‌دهی اطلاعات برخوردار بود. نسبت خانوادگی مثنی، به طایفه‌ی بنی‌شیبان از قبیله‌ی بکر بن وائل می‌رسید. محل سکونت بکر بن وائل، در مرزهای عراق و در حوزه‌ی آبی فرات قرار داشت که از شمال به (هیت) منتهی می‌شد و از همین‌رو نیز، موقعیت منطقه‌ی مسکونی این قبیله، زمینه‌ی مناسبی برای کسب اطلاعات، فراهم آورده بود. تمام تحرکات نیروهای ایرانی (حکومت ساسانی) از همان آغاز به مثنی می‌رسید و بدین‌سان او نیز لشکر اسلام را در بهترین زمان، از فعالیت‌های دشمن باخبر می‌ساخت و هیچ فعالیت کوچک و بزرگی نبود که در دربار و قلمرو ایرانیان اتفاق بیفتد و مثنی از آن بی‌خبر باشد.[1]

در فرمان ابوبکر صدیقؓ به خالدؓ آمده بود: «عراق را ترک کن و مسؤولیت آن را به همان کسی واگذار کن که قبلاً مسؤولیت آن‌جا با او بوده است. تعدادی از کسانی را که با تو از یمامه و حجاز به عراق آمده و یا در راه به تو پیوسته‌اند، با خود همراه کن و به سوی شام برو و به ابوعبیده و مسلمانان همراهش بپیوند و آن‌گاه که به ابوعبیده رسیدی، تو فرمانده هستی. درود و رحمت خدا بر تو باد.»[2] خالدؓ برای حرکت به سوی شام آماده شد و لشکر را دو قسمت کرد: نیمی از لشکریان را برای مثنی نگه داشت و نیم دیگر لشکر و از جمله تمام صحابه‌ای را که در آن بودند، در سپاهی قرار داد که می‌خواست با آن به سوی شام برود. مثنی به خالد گفت: «به خدا این را نمی‌پذیرم که تمام صحابه را با خود همراه کنی؛ از تو می‌خواهم که مطابق فرمان ابوبکر صدیقؓ نیمی از صحابه را با خود ببری و بقیه را برای من بگذاری که به خدا سوگند این‌ها، تنها امید من برای نصرت و یاری الهی هستند و تو می‌خواهی آن‌ها را از من بگیری!» قبل از آن‌که خالدؓ به سوی شام حرکت کند، نامه‌ی ابوبکر صدیقؓ به او رسیده و کیفیت و چگونگی تقسیم لشکر را میان خالد و مثنی بیان نموده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت‌کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن‌که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری. هرگاه خداوند، تو را پیروز کرد، به همراه سپاهیانت به عراق بازگرد و در مسؤولیت گذشته‌ات انجام وظیفه کن.»[3]

١- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، ص١٤٣

٢- الصدیق اول الخلفاء، ص١٦٩

٣- الصدیق أول الخلفاء، ص١٧٠

خالدرضی الله عنه به گونه‌ای لشکر را میان خود و مثنی تقسیم کرد که رضایت مثنی را جلب نمود و به جای هر صحابی که در سپاه مثنی می‌گذاشت، جنگاورانی از سران و بزرگان لشکر، در سپاه خود قرار می‌داد و در نهایت مثنی به چگونگی تقسیم لشکر درمیان خود و خالد راضی شد.[1] خالدرضی الله عنه که می‌خواست رومیان را غافل‌گیر کند، چاره‌ای جز این نداشت که برای رفتن به شام، بیابان‌های خشک و وسیعی را در پیش بگیرد. او از راهنمایان و کسانی که منطقه را خوب می‌شناختند، پرسید: «من، از چه راهی می‌توانم به شام بروم که با رومیان برخورد نکنم و از پشتشان درآیم؟ چراکه اگر با آن‌ها روبرو شوم، از کمک‌رسانی به مسلمانان باز می‌مانم.» به او گفتند: «ما چنین راهی نمی‌شناسیم و تنها یک راه را یاد داریم که عبور لشکر از آن ممکن نیست؛ چراکه یک سوار تنها نیز بر خود بیمناک است که از آن راه عبور کند و عبور تو به همراه لشکری انبوه که بار زیادی با خود دارند، امکان‌پذیر نیست. وسعت این مسیر خشک، طوری است که تا پنج روز راه‌پیمایی نکنید، هیچ آبی نمی‌یابید.» خالدرضی الله عنه گفت: «چاره‌ای نداریم؛ باید از آن سوی نیروهای رومی، خود را به شام برسانیم.»

بدین ترتیب خالدرضی الله عنه تصمیم گرفت از راه خشک و پرخطر بیابان به شام برود. رافع بن عمیر که راهنما بود، پیشنهاد کرد: «تا می‌توانید با خود آب بردارید.» خالدرضی الله عنه به سپاهیانش دستور داد که در شکم شترهای تشنه آب ذخیره کنند و دهان‌هایشان را ببندند تا نشخوار نکرده و آب زیادی در خود نگه دارند.[2] خالدرضی الله عنه به سپاهیانش چنین فرمود: «برای مسلمان سزاوار نیست که درباره‌ی چیزی غصه بخورد و دل‌نگران باشد که با آن، مورد معیت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرد.»[3] رافع بن عمیر، راهنمای لشکر خالد برای عبور از این مسیر پرخطر شد که خالی از سکنه بود و هیچ آب و نشانی نداشت؛ پرخطرترین بخش این راه، ناحیه‌ی میان قراقر و سوی[4] بود و البته کوتاه‌ترین مسیر ممکن. خالدرضی الله عنه از سپاهیانش خواست که با شتاب، این بیابان را پشت سر بگذارند و دور از چشم دشمن، خود را به مقصد برسانند و آنان را غافل‌گیر کنند. رافع از خالدرضی الله عنه درخواست کرد که بیست شتر بزرگ به او بدهند و پس از گرفتن شترها، آن‌ها را چندین روز تشنه نگه داشت و سپس به آنان آب داد و شکم‌هایشان آکنده از آب شد؛ رافع، دهان شترها را بست تا از نشخوار شترها و هدر رفتن

۱- همان منبع.

۲- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۷۱

۳- الحرب النفسیة، نوشته‌ی دکتر اجمد نوفل (۱۵۵/۲)

۴- قراقر، آب قبیله‌ی کلب در سماوه است و سوی، نام چاه آبی از قبیله‌ی بهراء می‌باشد.

آب ذخیره‌شده در شکمشان، جلوگیری کند. رافع پس از ذخیره‌ی آب در شکم شترها به خالدؓ گفت: «اینک با سپاهیان حرکت کن و در هر منزلی، یکی از شترها را بکشید و از آب ذخیره شده در شکمش استفاده کنید.» لشکر حرکت کرد و به قراقر که آخرین منطقه‌ی مرزی عراق در کناره‌ی صحرا و ابتدای منطقه‌ی سوی که قلمرو رومیان در شام بود، رسید. حد فاصل قراقر و سوی، راه‌پیمایی پنج شب می‌باشد. لشکر اسلام، روزها استراحت می‌کرد و شب‌ها حرکت می‌نمود. خالدؓ به رافع بن عمیر که راهنمای باتجربه‌ای بود، اطمینان کرد و محرز محاربی را نیز که از طریق ستاره‌ها، ره‌یابی می‌کرد، به‌کار گرفت. سپاه اسلام، شب‌ها و صبح‌ها تا برآمدن خورشید حرکت می‌کرد و پس از بالا آمدن روز به استراحت می‌پرداخت و بدین ترتیب در هر روز دو مرحله[1] از مسیر را پشت سر می‌گذاشت. خالدؓ هیچ یک از سربازانش را نگذاشت که مسیر را پیاده بپیماید تا توان و قدرت بدنی سربازان نکاهد. خالدؓ به همان ترتیبی که رافع پیشنهاد کرده بود، در هر منزلی به سپاهیان آب می‌داد تا این‌که در روز پنجم بی‌آب شدند. خالدؓ که از تشنگی سپاهیانش نگران شده بود، به رافع گفت: «چه کار کنیم؟» رافع از مردم خواست تا به جستجوی درخت عوسج (خولان) ـ درخت کوچک و خارداری که در آن منطقه می‌رویید ـ بپردازند. پس از جستجوی زیاد، ساقه‌ای از این درخت پیدا شد. رافع خواست تا همان‌جا را حفر کنند. آن‌جا را کندند و چشمه‌ی آبی نمایان شد و سپاهیان، از آن سیر نوشیدند و خود را به مقصد رساندند.[2] برخی از عرب‌ها به خالدؓ گفتند: «اگر هنگام صبح تو و هراهانت به درخت جولان رسیدید نجات میابید واگر این درخت را پیدا نکردید، حتماً همه‌ی شما هلاک می شوید » مسلمانان با یافتن آب خشنود شدند و خالدؓ گفت: «صبح که می‌شود، مردم، به تعریف از شب‌روی و راه‌پیمایی شبانه می‌پردازند.» و این سخن، ضرب‌المثل شد و خالدؓ نخستین کسی بود که آن را گفت.[3]

این ماجرا، نشان می‌دهد که خالدؓ از هیچ خطری در راه خدا نهراسید و برای عبور از صحرا و رسیدن به مقصدش چاره‌اندیشی، کرد و روز پنجم به (سوی) رسید. سوی، ابتدای قلمرو روم در شام بود و مرزبانان رومی که بر سر راه‌های عراق مستقر بودند، از فرارسیدن

١- مرحله، به مسافتی گفته می‌شود که مسافر، با راه‌پیمایی معمولی در یک روز طی می‌کند.

٢- أبوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص٦٨

٣- البدایة و النهایة (٧/٧)؛ (چون به مقصد می‌رسی، وصف تلاشت می‌کنی.)

لشکر خالدﷺ باخبر نشدند. عبور خالدﷺ در مدت پنج روز از بیابان خشک، یکی از اعجوبه‌هایی بود که با اراده و ایمان فرمانده‌ی لشکر اسلام به بار نشست.[۱]

خالدﷺ به (ادک)[۲] رسید و آن‌جا را به محاصره درآورده و بدون جنگ فتح نمود. خالد پس از ادک به (تدمر)[۳] رفت؛ مردم تدمر به حصار پناهنده شدند و درخواست امان نمودند. خالدﷺ نیز با آنان صلح کرد و رو به (قریتین) نهاد و با مردم آن‌جا جنگید و پیروز شد و سپس آهنگ (حوارین)[۴] کرد و به گردنه‌ای رسید که پرچم خود را در آن‌جا برافراشت و چون پرچم خالد، عقاب نامیده می‌شد و متعلق به رسول‌خداﷺ بود، آن گردنه به نام گردنه‌ی عقاب نامیده شده است.[۵] گذر خالدﷺ به (عذراء) افتاد و با غسانی‌ها درگیر شد و از آنان غنایم زیادی به دست آورده و از شرق دمشق گذشت و خود را در بصری به صحابه و فرماندهان لشکر اسلام رسانید. آنان، مشغول جنگ برای فتح بصری بودند. امیر بصری، با خالدﷺ صلح کرد و آن‌جا را به او تسلیم نمود و بدین ترتیب بصری، نخستین شهری بود که در شام، فتح شد. خالدﷺ خمس غنیامی را که از قبیله‌ی غسان گرفته بود، با بلال بن حارث مزنی به مدینه فرستاد. خالدﷺ به همراه ابوعبیده، مرثد و شرحبیل بن حسنه، به قصد کمک به عمرو بن عاصﷺ (در فلسطین) حرکت کرد که رومی‌ها، در منطقه‌ی (عربا)[۶] آهنگ مسلمانان کردند و جنگ اجنادین درگرفت.[۷]

ژنرال محمود خطاب می‌گوید: «خالدﷺ به طرز شگفت‌انگیز و بی‌نظیری از صحرا گذشت و پس از پشت سر گذاشتن بیابان پرخطر، خود را طوری به شام رسانید که بنده، همانند آن را در تاریخ جنگ‌ها سراغ ندارم. من، عبور هانیبال و ناپلئون از کوه‌های آلپ را از لحاظ نظامی هم‌پایه‌ی گذر خالدﷺ از این بیابان پرخطر نمی‌دانم و بر این باورم که گذشتن ناپلئون از صحرای سینا یا عبور قشون انگلیسی از این بیابان در جنگ جهانی اول، قابل مقایسه با کاری که خالدﷺ کرد، نمی‌باشد. عبور از رشته‌کوه آلپ و صحرای سینا، کار چندان

۱- البدایة و النهایة (۷/۷)

۲- در متن ادک آمده و طبری، در تاریخش ارک ثبت کرده و نام یکی از شهرهای کوچک ناحیه‌ی بیابانی حلب بوده است.(مترجم)

۳- تدمر، شهری قدیمی در ناحیه‌ی بیابانی شام می‌باشد.(مترجم)

۴- قریتین و حوارین از دهکده‌ها و حصارهای معروف حلب بوده‌اند.(مترجم)

۵- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص۶۸

۶- در البدایة و النهایة، (عرمات) و در تاریخ طبری، (عربات) ثبت شده است.(مترجم)

۷- البدایة و النهایة (۶/۷و۷)

دشواری نبوده است؛ چراکه در کوه‌های آلپ، آب زیادی وجود دارد و در صحرای سینا نیز چاه‌ها و آبادی‌هایی یافت می‌شود؛ اما گذر خالدﷺ از صحرای خشک و بی‌آب، کار سترگی بود که نیروهای رومی را غافل‌گیر کرد. رومی‌ها اصلاً انتظار نداشتند که لشکری بتواند با موفقیت از صحرا بگذرد.»[1] عبور موفقیت‌آمیز لشکر خالدﷺ از صحرا، رومی‌ها را به‌گونه‌ای غافل‌گیر کرد که جنگ چندانی نکردند و اغلب دشمنان، بدون جنگ تسلیم شدند. آن‌ها اصلاً انتظار نداشتند که در آن موقعیت با لشکری قوی از سوی صحرا روبرو شوند.[2]

با گذشت روزگار زیادی از زمان خالدﷺ، بسیاری از فرماندهان نظامی، همواره در طول تاریخ از شگرد جنگی خالدﷺ متحیر و شگفت‌زده شده‌اند. ژنرال آلمانی (فون درگولتیس) که یکی از فرماندهان آلمانی در جریان جنگ جهانی اول بوده، می‌گوید: «خالد، استاد من در فنون نظامی است.»[3]

خبر مثنی بن حارثه در عراق پس از رفتن خالد

مثنی بن حارثهﷺ فردی دلیر و بی‌باک، قوی، غیور، نیک‌سرشت، درست‌اندیش و دورنگر بود. وی، ایمان و اعتمادی راسخ به خدای متعال داشت و همواره مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. مثنی، در سخت‌ترین شرایط، بهترین تصمیم‌ها را می‌گرفت و از قدرت تصمیم‌گیری بالایی برخوردار بود. در همه حال با یارانش همکاری می‌کرد و اعتمادی دوطرفه درمیان او و سپاهیانش، حاکم بود و همین، فضایی دوستانه درمیان آن‌ها ایجاد کرده بود که مثنیﷺ سپاهیانش را دوست داشت و آنان نیز به او محبت وافری داشتند. مثنی در فنون جنگی به قدری توانمند بود که او را بر سختی‌های کارزار فایق می‌کرد. او، معمولاً نخستین کسی بود که به دشمن حمله‌ور می‌شد و آخرتر از همه دست از نبرد برمی‌داشت. سرزمین عراق را به خوبی می‌شناخت و در جنگ با ایرانیان کارآزموده و مجرب بود. مثنی نخستین مسلمانی بود که بر ضد ایرانیان بپاخاست و سایر مسلمانان را برای جنگ با آنان برانگیخت. او، در جنگ‌های عراق به‌قدری شهامت به خرج داد که کم‌تر کسی همانند او حماسه آفرید. دلاوری مثنیﷺ در جنگ با ایرانیان، روحیه‌ی سپاهیان دشمن را درهم می‌شکست و مسلمانان را بیش از پیش قوی و نیرومند می‌کرد.[4]

١- قادة فتح العراق و الجزیرة، ص١٩٣؛ نگاه کنید به: الحرب النفسیة(١٦٣/٢)

٢- الحرب النفسیة، نوشته‌ی دکتر احمد نوفل (١٦٢/٢)

٣- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، ص١٦٧

٤- الحرب النفسیة (١٦٤/٢)

مثنی بن حارثه درباره‌ی قشون ایرانی گفته است: «من، در دوران جاهلیت و پس از اسلام، بارها با عرب‌ها و غیرعرب‌ها جنگیده‌ام؛ به خدا سوگند که پیش از اسلام، هر صد جنگجوی عجم (غیرعرب) بر هزار جنگاور عرب برتری داشت و امروز هر صد جنگاور عرب، بر هزار جنگجوی عجم، برتری دارد. چراکه خدای متعال، توان و نیروی آنان را درهم شکسته و حیله و مکرشان را خنثی نموده است. امروز از دیدن جمع انبوه دشمن نهراسید و دیدن عِده و عُده‌ی دشمن، شما را نترساند که آنان با از دست دادن توانشان، همانند چارپایانی می‌شوند که آنان را به هر سو که هَی کنید، می‌روند.»[1]

انتخاب مثنی از سوی ابوبکر صدیقﷺ در جریان فتح عراق، نشان‌دهنده‌ی شناخت ابوبکر صدیقﷺ نسبت به توانایی‌ها و کانِ وجودی افراد می‌باشد. خالدﷺ هنگامی که می‌خواست عراق را ترک کند، با مثنی خداحافظی کرد و گفت: «اینک چون گذشته فرماندهی لشکر را در حالی عهده‌دار شو که در آن کوتاهی و سستی نمی‌کنی.»[2] مثنی با رفتن خالدﷺ دوباره فرمانده‌ی لشکر اسلام در عراق شد و چون کسری از رفتن خالدﷺ اطلاع یافت، لشکری انبوه به فرماندهی بهمن جادویه گرد آورد و نامه‌ی تهدیدآمیزی به مثنی نوشت و به او چنین گفت: «من، لشکری درنده‌خو از ایرانیان را به سوی تو گسیل کرده‌ام که با تو بجنگند؛ آنان، گله‌چران خوک‌ها هستند و یا کاری جز پرورش مرغ نداشته‌اند (و چون رذل و وحش‌گونه‌اند،) آنان را به جنگ تو فرستاده‌ام.»

مثنی بن حارثهﷺ با شجاعت و فراست تمام، نامه‌ی مجوسی را پاسخ داد و به او گفت: «تو، از دو حالت بیرون نیستی؛ یا ستم‌گری هستی که سر برآورده‌ای که این، به نفع ما و ضرر تو خواهد بود و یا دروغ‌گویی بیش نیستی که بدترین و رسواترین دروغ‌گوها در نزد خدا و مردم، پادشاهان هستند. گمان ما این است که شما برای جنگ با ما از روی ناچاری به اراذل و فرومایگان رو انداخته‌اید؛ سپاس خدایی را که شما را برای عملی کردن مکرتان، به خوک‌چرانان و مرغ‌داران، ناگزیر کرده است.»[3]

نامه‌ی مثنی، به قدری شکننده بود که خشم ایرانیان را برانگیخت و سبب شد تا شاهشان را سرزنش کنند که چرا چنان نامه‌ای به مسلمانان نوشته است! مثنیﷺ از حیره به سوی بابل حرکت کرد و زمانی که به رود صراة رسید، جنگ شدیدی میان لشکر اسلام و ایرانیان

۱- من ذی‌قار إلی القادسیة، صالح عماش، ص۱۲۴؛ الحرب النفسیة (۱۶۸/۲)

۲- عصر الصحابة، عبدالمنعم هاشمی، ص۱۸۹

۳- الکامل ابن‌اثیر (۷۳/۲)

درگرفت. ایرانی‌ها، فیلی را به میدان آورده بودند تا صفوف مسلمانان را پراکنده کند. مثنی بن حارثه بر فیل حمله‌ور شد و یک‌تن او را از پای درآورد. مسلمانان، آن‌چنان به سپاهیان دشمن حمله کردند که آنان را فراری داده و جمع زیادی از آن‌ها را کشتند و اموال زیادی به غنیمت گرفتند. ایرانیانی که گریخته بودند، به بدترین وضع به مدائن رسیدند و دیدند که شاهشان مرده است.[1] مثنی، دشمنان خدا را تا دروازه‌های مدائن به عقب راند و آشفتگی، دربار حکومت ساسانی را فراگرفت.

مثنی در نامه‌ای خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق‌ﷺ فرستاد و از ایشان اجازه خواست تا به صلاح‌دید ایشان، کسانی را که پس از ارتداد، توبه کرده‌اند، در لشکر اسلام به خدمت بگیرد. در آن زمان حرکت فتوحات در شام به راه افتاده بود و ابوبکر صدیق‌ﷺ فرصت نیافت جواب نامه‌ی مثنی را بفرستد. مثنی پس از انتظاری طولانی برای دریافت پاسخ ابوبکرﷺ، بشیر بن خصاصیه را به جای خود در عراق گماشت و سعید بن مره‌ی عجلی را مرزبان قرار داد و خودش به سوی مدینه حرکت کرد و زمانی که به مدینه رسید، ابوبکر صدیق‌ﷺ بر بستر بیماری بود و واپسین روزهای حیاتش را سپری می‌کرد.

ابوبکر صدیق‌ﷺ مثنی را به گرمی به حضور پذیرفت و پس از شنیدن سخنانش، نظرش را تأیید کرد و سپس عمر فاروق‌ﷺ را به حضور خواست و به او فرمود: «ای عمر، به آن‌چه به تو می‌گویم، توجه نما و آن را اجرا کن؛ من، گمان می‌کنم امروز خواهم مُرد. اگر چنین شد و وفات کردم، همین امروز مردم را با مثنی همراه کن و هیچ مصیبتی، شما را از پرداختن به امور دینی و فرمان پروردگارتان باز ندارد. هیچ مصیبتی بزرگ‌تر از وفات رسول‌خداﷺ نیست و تو دیدی که من هنگام وفات آن حضرت چه کردم... اگر خدای متعال، فرماندهان مسلمان را در شام پیروز کرد، یاران خالدﷺ را به عراق برگردان که آنان، شایسته‌اند کارگزار و مرزبان آن‌جا باشند....»[2]

١- البداية و النهاية (١٨/٧)

٢- الکامل ابن‌اثیر (٧۴/٢)

مبحث دوم
فتوحات ابوبکر صدیقس در شام

توجه مسلمانان، از آن زمان به شام معطوف شد که رسول‌خداص نامه‌ای به هرقل نوشتند و او را به اسلام فراخواندند. آن حضرتص نامه‌ای به حارث بن ابی‌شمّر غسانی ـ بزرگ غسان در بلقاء و کارگزار رومی‌ها بر عرب‌ها ـ نیز نوشتند و او را به اسلام دعوت دادند. حارث، آهنگ جنگ با رسول‌خداص را نمودکه حکومت روم، او را از این کار بازداشت. رسول‌خداص لشکری به فرماندهی زید بن حارثهس گسیل کردند و جنگ مؤته، رخ داد و زید و سایر فرماندهان لشکر اسلام یعنی جعفر بن ابی‌طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهما به شهادت رسیدند و خالد بن ولیدس پس از شهادت این بزرگوران، فرماندهی لشکر اسلام را به‌دست گرفت و به‌گونه‌ای با دشمن جنگید که تأثیر درازمدتی بر مردم آن منطقه گذاشت. رسول‌خداص با گسیل آن لشکر، برنامه‌ی روشنی فراروی مسلمانان برای جنگ با دولت روم گذاشتند.دولت روم در آن زمان سرزمین شام را به زور زیر سیطره گرفته و عرب‌ها را طوری به هراس انداخته بود که در برابر حکومت ستم‌گرانه‌اش سر تسلیم فرود آورده و دم نمی‌زدند. سریه‌ی مؤته وغزوه‌ی تبوک، زمینه‌ی اقدامات بعدی مسلمانان برای رویارویی با رومی‌ها شد و از این طریق مسلمانان توان و شیوه‌ی جنگی رومیان را محک زدند و میزان قدرت نظامی رومی‌ها را دریافتند. این جنگ‌ها، فرصت مناسبی برای مردم شام فراهم آورد تا اسلام و اهداف و آموزه‌های این دین را بشناسند و بسیاری از آنان به این دین راستین بگروند. ابوبکر صدیقس در ادامه‌ی راه رسول‌خداص و در راستای فرمان آن حضرتص، در مورد گسیل لشکر اسامهس جدیت نشان داد. زمانی که ابوبکر صدیقس از ذی‌قصه لوای جنگی فرماندهان را می‌بست، درفشی برای خالد بن سعیدس بست تا او را به اطراف شام گسیل کند و سپس او را به عنوان نیروی پشتیبانی مسلمانان به (تیماء)[1] فرستاد و به او دستور داد که جز به فرمان خلیفه، تیماء را ترک نکند و تنها زمانی وارد جنگ شود که دشمن، جنگ را آغاز نماید. هنگامی که خبر خالد بن سعیدس به هرقل رسید، لشکری از عرب‌های تابع روم (بهراء، سلیح، کلب، لخم، جذام و غسان) فراهم آورد. خالد بن سعیدس به سوی آن‌ها حرکت کرد و چون به اردوگاه‌های دشمن رسید، همه‌ی آن‌ها، پراکنده شدند. خالد بن سعیدس خبر پراکندگی

۱- تیماء، نام یک آبادی درمیان شام و وادی‌القری است.

دشمن را برای ابوبکر صدیقﷺ فرستاد و در پی آن از سوی ایشان فرمان یافت که وارد عمل شود[۱] و پیش از آن‌که رومیان، به صفوفشان سر و سامانی بدهند، بر آنان حمله کند.

ابوبکر صدیقﷺ به خالد بن سعیدﷺ هشدار داد که مراقب مسیر برگشتش نیز باشد و در خاک دشمن زیاد پیشروی نکند. در فرمان ابوبکرﷺ به خالدﷺ چنین آمده بود: «بی‌درنگ وارد عمل شو و تأخیر نکن و از خدای متعال، درخواست نصرت و یاری نما.» خالد در قسطل که در ساحل شرقی بحرالمیت قرار داشت، با لشکری از روم درگیر شد و پس از شکست دشمن به راهش ادامه داد. در همان زمان رومیان، لشکر بزرگ‌تری از لشکر تیماء فراهم آوردند. خالدﷺ، ابوبکر صدیقﷺ را از این ماجرا باخبر کرد و از ایشان درخواست نیروی کمکی نمود. ابوبکر صدیقﷺ، عکرمهﷺ پسر ابوجهل را به عنوان نیروی کمکی به سوی خالد بن سعیدﷺ اعزام کرد و لشکر دیگری نیز به فرماندهی ولید بن عقبه به همین منظور گسیل فرمود. خالد بن سعیدﷺ پس از رسیدن نیروهای کمکی، فرمان حمله داد و راه (مرج‌الصفر)[۲] را در پیش گرفت. لشکر روم به فرماندهی باهان[۳] به قصد لشکر اسلام که رو به جنوب بحرالمیت نهاده و به مرج الصفر رسیده بود، حرکت کرد. رومیان در فرصت مناسبی بر مسلمانان شبیخون زدند و سعید بن خالد بن سعید و همراهانش را که جلودار لشکر بودند، به شهادت رساندند. خالدﷺ پس از آن‌که از شهادت پسرش اطلاع یافت و خود را در محاصره می‌دید، عقب‌نشینی کرد. عکرمهﷺ نیز موفق شد لشکریان را به‌سلامت، به مرزهای شام به عقب بکشد.[۴]

تصمیم ابوبکر صدیقﷺ برای جنگ با رومیان

ابوبکر صدیقﷺ در اندیشه‌ی جنگ با رومیان بود که شرحبیل بن حسنهﷺ به نزد ایشان رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! آیا به این فکر نیفتاده‌ای که لشکری را به سوی رومیان در شام گسیل کنی؟» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «چرا، من در این فکر بوده‌ام که لشکری به شام اعزام کنم؛ اما در این‌باره با کسی سخن نگفته‌ام؛ چرا چنین سؤالی کردی؟» شرحبیلﷺ گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا، در خواب دیدم که شما به همراه یارانتان، در راهی سخت و

۱- نگاه کنید به: تمام الوفاء، ۵۴

۲- نام مرغزار معروفی در شام می‌باشد.(مترجم)

۳- در تاریخ طبری و الکامل ابن‌اثیر، باهان ذکر شده و در البدایة و النهایة، فتوح‌الشام واقدی و فتوح البلدان بلاذری، نام ماهان آمده است.(مترجم)

۴- أبوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص۵۸

کوهستانی می‌رفتید تا این‌که به بالای قله‌ی کوهی رسیدید و سپس از آن پایین آمدید وخود را به زمین نرم و هموارى رساندید که قلعه‌ها و کشتزارها و آبادی‌های زیادی داشت؛ شما به مسلمانان گفتید: به دشمنان خدا حمله‌ور شوید که من ضمانت می‌کنم شما پیروز می‌شوید و غنیمت زیادی به‌دست می‌آورید. من نیز در لشکر شما بودم و پرچمی به دست داشتم. قصد حمله به مردم روستایی را کردم که از من امان خواستند و من نیز امانشان دادم. بازگشتم و دیدم که به حصار بزرگی دست یافته‌اید؛ برای شما تختی گذاشتند و شما بر آن نشستید. در همان حال به شما گفته شد: خداوند، تو را یاری داد و پیروزت نمود؛ پس پروردگارت را شاکر باش و در اطاعتش بکوش. و سپس سوره‌ی نصر را بر شما خواندند. پس از آن بیدار شدم.» ابوبکر صدیقؓ در تعبیر خواب شرحبیلؓ چنین فرمود: «همیشه خواب‌های خوب ببینی؛ خواب خوبی دیده‌ای و ان شاء الله خیر باشد. در این خواب تو، خبر پیروزی و وفاتم آمده است.» ابوبکر صدیقؓ گریست و سپس ادامه داد: «راه کوهستانی و ناهمواری که دیدی و ما بر فراز کوهی رفتیم و بالاتر از همه‌ی مردم قرار گرفتیم، حاکی از آن است که ما در رویارویی با دشمن، مشقت زیادی متحمل می‌گردیم و سپس پیروز می‌شویم و دشمن، تلفات زیادی می‌بیند. پایین آمدنمان از فراز کوه به زمین نرم و هموارى که آبادی‌ها و حصارهای زیادی داشت، حکایت از آن دارد که ما از زندگانی سخت و پرمشقت به معیشتی آسان و فراخ دست می‌یابیم. تعبیر این گفته‌ام به مسلمانان که: بر دشمن خدا حمله‌ور شوید؛ من برای شما غنیمت و پیروزی را ضمانت می‌کنم، این است که مسلمانان به خاک مشرکان نزدیک می‌شوند و من آنان را به جهاد ترغیب می‌دهم و آن‌ها نیز می‌پذیرند و غنایم زیادی به دست می‌آورند. این‌که تو در خواب دیدی پرچم‌دار هستی و به روستایی حمله می‌کنی، نشان‌دهنده‌ی این است که تو، یکی از فرماندهان این جنگ‌ها خواهی بود و پیروز نیز خواهی شد. گشوده شدن حصار برای من، بیان‌گر پیروزی و فتحی است که خدای متعال به من ارزانی می‌دارد و تختی که بر آن نشستم، نشانه‌ی این است که خدای متعال، مرا گرامی می‌دارد. خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾[1] و اما این‌که فرمان یافتم در اطاعت خداوند، بکوشم و سوره‌ی نصر بر من خوانده شد، خبر از وفاتم می‌دهد؛ زیرا با نزول این سوره، رسول‌خداﷺ از نزدیک شدن زمان وفاتشان اطلاع یافتند و دانستند که به زودی وفات می‌کنند.» اشک از چشمان ابوبکرؓ جاری شد و فرمود: «حتماً امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم و با آن کس که دین و فرمان خدا را واگذارد، می‌جنگم و سربازان اسلام را به شرق و

١- سوره‌ی یوسف – آیه‌ی ١٠٠: «یوسف، پدر و مادرش را (به نشان احترام بالا برد و) بر تخت نشاند.»

غرب زمین اعزام می‌نمایم که با مشرکان بجنگند تا آنان نیز بگویند: الله، یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و یا با خفت و خواری مالیات بپردازند که این، فرمان خدای متعال و سنت رسول اکرمص می‌باشد. این کار را می‌کنم تا آن‌گاه که بمیرم، تهی‌دست و ناتوان به دیدار خدا نرفته باشم و از ثواب مجاهدان بی‌بهره نباشم.»[1]

خوابی که شرحبیل بن حسنهس دید، از نوع بشارت‌ها و خواب‌های صادقی است که رسول‌خداص درباره‌اش فرموده‌اند: (لم‌يبقَ مِن النبوةِ إلاّ المبشرات) یعنی: «چیزی از نبوت، جز بشارت‌دهنده‌ها(مژده‌ها) نمی‌ماند.» عرض کردند: «مبشرات چیست؟» رسول اکرمص فرمودند: «خواب خوب.»[2]

خوابی که شرحبیلس دید و برای ابوبکر صدیقس تعریف کرد، باعث شد تا ایشان از عزم و اراده‌ی خود درباره‌ی جهاد با رومیان خبر دهد و به همین منظور مجلسی مشورتی با صحابه ترتیب داد تا با آنان در مورد اعزام مجاهدان به شام مشورت و رایزنی نماید.

نظرخواهی ابوبکر صدیقس از صحابه در مورد جهاد با روم

هنگامی که ابوبکر صدیقس تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، بزرگان مهاجرین و انصار و اهل بدر و دیگر یاران پیامبر اکرمص و از جمله عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و ابوعبیده بن جراحش را به حضور خواست. ابوبکر صدیقس پس از گردهمایی این بزرگواران، خطاب به آنان فرمود: «نعمت‌های خدای متعال، بی‌شمار است و اعمال ما در برابر آن ناچیز می‌باشد و با آن همه نعمت برابری نمی‌کند. بنابراین سپاس و ستایش تنها مخصوص خدا است که شما را به اسلام هدایت فرمود و روابط میان شما را بهبود بخشید و شیطان را از شما دور کرد و به همین خاطر نیز شیطان از شما ناامید شده که دوباره و بعد از این، به خدا شرک بورزید و کسی غیر از خدای یگانه را بپرستید. عرب‌ها، اینک طوری یک‌دست شده‌اند که گویا فرزندان یک پدر و مادر هستند و من تصمیم گرفته‌ام شما را به جهاد با رومیان بفرستم. هر کس کشته شود، شهید است و هر آن کس که زنده بماند، مدافع و پشتیبان دین خدا محسوب می‌گردد و از سوی خدای متعال سزاوار اجر و پاداش مجاهدان می‌باشد. این، نظر من است؛ اینک هر یک از شما نظرش را بگوید.» عمر فاروقس برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول‌خداص چنین فرمود:

۱- تاریخ دمشق از ابن‌عساکر (۶۱/۲و۶۲)؛ فتوح الشام ازدی، ص۱۴؛ نگاه کنید به: التاریخ الإسلامی (۱۷۹/۹)

۲- بخاری، کتاب التعبیر، شماره‌ی ۶۹۹۰

«سپاس و ستایش، تنها خدایی را سزاوار است که هر یک از بندگانش را که بخواهد به خیر و نیکی مخصوص می‌گرداند. سوگند به خدا، ما به سوی هیچ کار نیکی نشتافتیم مگر آن‌که شما دؤ آن از ما سبقت گرفتید و این، فضل و عنایت خدا است که به هر کس که بخواهد، می‌دهد. به خدا که من نیز در همین اندیشه بودم و می‌خواستم این موضوع را با شما درمیان بگذارم اما خداوند چنین خواست که شما اینک این موضوع را مطرح کنید. نظر شما کاملاً درست است؛ خدای متعال، همیشه شما را به راه‌های درست رهنمود فرماید. شما، دسته‌های سواره‌نظام و پیاده را یکی پس از دیگری و به دنبال هم به سوی رومیان اعزام کنید و مردان جنگی و لشکرها را پشت سر هم گسیل نمایید که خداوند، دینش را یاری می‌رساند و اسلام و مسلمانان را عزت می‌بخشد.» سپس عبدالرحمن بن عوفﷺ برخاست و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا، این‌ها که پیش رو دارید، نژاد روم هستند و همانند آهن تیز و به‌سان ستون، محکم می‌باشند؛ از این‌رو من، مناسب نمی‌دانم که همه‌ی ما به یک‌باره به آنان حمله کنیم؛ بلکه ابتدا دسته‌هایی از مسلمانان را به سوی آنان گسیل کنید تا در کناره‌ها و بخشی از قلمروشان شبیخون بزنند و بازگردند. اگر این کار به همین منوال ادامه یابد، تلفاتی به دشمن وارد می‌شود و کناره‌هایی از خاکشان به تصرف ما در می‌آید و بدین ترتیب مسلمانان، برای جنگ با روم قدرت و توان می‌یابند. افرادی به سوی یمن و قبایل ربیعه و مضر نیز بفرستید و آنان را جمع کنید تا در زمان مناسب، خود شما فرماندهی قشون را عهده‌دار شوید و یا شخص دیگری را به همراه آن‌ها به جنگ با رومی‌ها بفرستید. » پس از این‌که عبدالرحمن بن عوفﷺ پیشنهادش را ارائه کرد و نشست، حاضران جلسه ساکت بودند و چیزی نمی‌گفتند. ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «خداوند، همیشه شما را به رحمتش بنوازد؛ نظرات خود را بگویید.» عثمان بن عفانﷺ برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول‌خداﷺ فرمود: «به گمان من، شما خیرخواه مسلمانان هستید و بر آنان دل‌سوز و مهربان. پس هر تصمیمی که به خیر و صلاح می‌دانید، اجرا کنید که هیچ گمان بدی در مورد شما وجود ندارد.» طلحه، زبیر، سعد، سعید بن زید، ابوعبیدهﷺ و دیگر بزرگانی که آن‌جا حضور داشتند، سخنان عثمانﷺ را تأیید کردند و گفتند: «عثمان، درست می‌گوید؛ آن‌چه خود مصلحت می‌بینید، انجام دهید که ما هیچ‌گونه مخالفتی نداریم و بی‌آن‌که به شما بدگمان باشیم، از شما اطاعت می‌کنیم.» بزرگان صحابه، سخنانی از این قبیل گفتند. علی بن ابی‌طالبﷺ نیز آن‌جا حضور داشتند و تا آن موقع چیزی نگفته بودند. ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟» علیﷺ فرمود: «من، کار و نظر شما را خجسته می‌دانم؛ به نظر من چه خود شما به سوی آن‌ها بروید و چه کس دیگری را بفرستید، حتماً به خواست خدای متعال پیروز

می‌شوید.» ابوبکر صدیق‌ پرسید: « خداوند، همیشه به تو خیر و نیکی برساند؛ از کجا می‌دانی که ما حتماً پیروز می‌شویم؟» علی‌ چنین پاسخ داد: من از رسول‌خدا شنیدم که فرمودند: « این دین، همیشه بر دشمنانش پیروز است تا این‌که دین، قایم و پابرجا گردد و مسلمانان، پیروز و سرافراز گردند.»[1] ابوبکر صدیق‌ فرمود: «سبحان الله! این حدیث، چه‌قدر خوب است! خداوند، تو را در دنیا و آخرت شادمان گرداند که مرا این چنین شاد کردی». و سپس ابوبکر درمیان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای خدای متعال و درود و سلام بر رسول‌خدا چنین سخن گفت «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله‌ی این دین، بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی‌ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می‌گمارم و پرچم‌هایی می‌بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نورزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و کار نیک انجام می‌دهند.» ابوبکر صدیق‌ به بلال‌ دستور داد تا درمیان مردم بانگ برآورد که برای جهاد با روم بسیج شوید.[2]

از این نظرخواهی ابوبکر صدیق‌ چنین برمی‌آید که ایشان، مطابق سنت رسول‌خدا در مورد کارهای مهم و بزرگ، با صاحب‌نظران رایزنی می‌کرد و پیش از آن‌که به کار مهمی دست بزند، آن را با اهل شورا درمیان می‌گذاشت و مورد بررسی قرار می‌داد. بازنگاهی به نظرخواهی ابوبکر صدیق‌ از صحابه در مورد جهاد با روم، نشان می‌دهد که تمام صحابه با کلیت پیشنهاد ابوبکر صدیق‌ موافق بودند و تنها درباره‌ی کیفیت و چگونگی گسیل لشکر اسلام به شام، اختلاف نظر وجود داشت. نظر عمر فاروق‌، این بود که لشکرهایی به طور متوالی و پشت سر هم به شام گسیل شوند تا به‌تدریج مسلمانان در شام قوت بگیرند و با دشمن بجنگند. پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف‌، این بود که ابوبکر صدیق‌ دسته‌هایی را به طور جداگانه به شام اعزام کنند و چون هر دسته‌ای به خاک دشمن، پاتک زد، به مدینه برگردد و دسته‌ی دیگری اعزام شود تا به این ترتیب دشمن، ضعیف و ناتوان شود و در یک حمله‌ی همه‌جانبه در برابر مسلمانان شکست بخورد. ابوبکر صدیق‌ به نظر عمر فاروق‌

۱- بخاری، کتاب الاعتصام، شماره‌ی۷۳۱۱؛ مسلم، کتاب الامارة، شماره‌ی۱۵۳۳

۲- تاریخ دمشق، از ابن‌عساکر (۲/۶۳-۶۵)

عمل کرد و بنا بر پیشنهاد عبدالرحمن بن عوفؓ، قبایل عرب و به‌ویژه اهل یمن را به جنگ با رومیان فراخواند.[۱]

نامه‌ی ابوبکر صدیقؓ به اهالی یمن و فراخوان آن‌ها برای جهاد با روم

ابوبکر صدیقؓ نامه‌ای به مردم یمن نوشت و آنان را به جهاد در راه خدا فراخواند. متن نامه‌ی ایشان بدین شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

ـ از خلیفه‌ی رسول‌خدا، به مؤمنان و مسلمانان یمن.

السلام علیکم

من، شما را گواه می‌گیرم که خدای یگانه و بی‌همتا را می‌ستایم. اما بعد: خدای متعال، جهاد را بر مؤمنان فرض کرده و به آنان دستور داده تا در هر حال ـ سبک‌بار و سنگین‌بار ـ در راه خدا خارج شوند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کنند. جهاد، فریضه‌ی بزرگی است که پاداش بزرگی در نزد خدا دارد. ما از مسلمانان خواستیم که برای جهاد با روم بسیج شوند و آنان نیز بی‌درنگ پذیرفتند و با نیت درست و بزرگی برای این کار شتافتند. اینک شما نیز ای بندگان خدا! برای همان کاری شتاب کنید که سایر مسلمانان شتافتند و نیت‌هایتان را نیک گردانید و بدانید که به یکی از دو خوبی دست می یابید؛ یا شهادت در راه خدا و یا پیروزی بر دشمن و کسب غنیمت. خداوند، این را از بندگانش نمی‌پسندد که به زبان بگویند و عمل نکنند. جهاد با دشمنان خدا، همواره ادامه دارد تا آن‌که آن‌ها، دین حق را بپذیرند و در برابر حکم و فرمان کتاب خدا گردن نهند.خدای متعال، دینتان را مصون بدارد و دل‌هایتان را هدایت گرداند و اعمالتان را نیک و پاکیزه فرماید و پاداش مجاهدان شکیبا را نصیبتان نماید.[۲]

ابوبکر صدیقؓ این نامه را با انس بن مالکؓ به یمن فرستاد. از این نامه کاملاً نمایان است که ابوبکر صدیقؓ مسلمانان را برای جهاد در راه خدا تشویق می‌کرده است. این روی‌کرد ابوبکر صدیقؓ را می‌توان فراخوان عمومی یا بسیج عمومی نامید.[۳]

۱- التاریخ الإسلامی (۱۸۸/۹)

۲- تاریخ فتوح الشام ازدی، ص۸؛ تهذیب تاریخ دمشق (۱۲۹/۱)

۳- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۲۹۴

در نامه‌ی ابوبکر صدیقؓ اهداف جهاد هویدا مـی‌شـود: *رو شـدن مسـلمانان راسـتین؛ چراکه خدای متعال گفته‌ی بدون عمل را نمی‌پسندد. *کارزار با دشمنان خدا بدین قصـد کـه در برابر دین حق گردن نهند و حکم و قضاوت کتاب خدا را بپذیرند. اهالی یمن، با آمـادگی کامل و میل و رغبت خود، فراخوان ابوبکر صدیقؓ را برای جهاد با روم لبیک گفتند و هیچ خبر موثقی در دست نیست که بر خروج اجباری یمنی‌ها برای جنگ با رومی‌ها دلالـت کنـد. مردم یمن، داوطلبانه ندای جهاد را پاسخ دادند و با زنان و فرزندانشان به مدینه رفتند. انس بـن مالکؓ که به تمام قبایل یمن سر کشـید و نامـه‌ی ابـوبکر صـدیقؓ را بـرای آن‌هـا خوانـد، می‌گوید: «برای هر کس که نامه‌ی ابوبکر را خواندم، با پاسخ و واکنش مناسبی روبـرو شـدم. هر کس که فراخوان ابوبکرؓ را می‌شنید، می‌گفت: ما این کار را مـی‌کنـیم و بـرای اجـرای خواسته‌ی ابوبکر به راه می‌افتیم.» انسؓ می‌افزاید: « هنگـامی کـه نامـه‌ی ابـوبکرؓ را بـرای ذی‌کلاع خواندم، همان دم فرمان داد تا اسب و سلاحش را بیاورند و بـا قبیلـه‌اش برخاسـت و درنگ نکرد و دستور داد تا اردو بزنند و مردم در اردوگاه جمع شـوند و بـدین ترتیـب جمـع زیادی از یمنی‌ها با او همراه شدند و ذی‌کلاع برخاست و خطاب به آنان چنین گفت: برادران نیکوکارتان، شما را به جنگ با مشرکان و کسب پاداش بزرگ فراخوانـده‌انـد. هـر کـس کـه می‌خواهد، اینک با من به‌راه بیفتد.»[1]

انس بن مالکؓ یازدهم رجب سال دوازدهـم هجـری بـه مدینـه بازگشـت و بـه ابـوبکر صدیقؓ، خبر حرکت یمنی‌ها را رسـانید و گفـت: « دلاوران و پهلوانـان یمـن و سـواره‌نظـام آن‌ها، غبار سفر به خود خریده تا به نزدت بیایند و زنان و فرزندان و اموالشـان را نیـز بـا خـود برداشته‌اند.» مدت زیادی نگذشت که ذی‌کلاع حمیری و قبیله‌اش در شانزدهم رجب به مدینه رسیدند.[2]

باید دانست که تنها حمیری‌ها نبودند کـه فراخـوان ابـوبکر صـدیقؓ را داوطلبانـه پاسـخ گفتند؛ بلکه هر یک از طوایف و قبایل یمن در حد توان خود برای حضور در جبهه‌ی نبرد بـا رومیان آماده شدند. به‌طور مثال بیش از دوهزار از همدانی‌ها به سرکردگی حمـزه بـن مالـک همدانی در پاسخ درخواست ابوبکر صدیقؓ به مدینه رفتند.[3] یمنی‌ها پس از رسیدن به مدینه در مسجد با ابوبکر صدیقؓ ملاقات کردند؛ آیـاتی از قـرآن کـریم تـلاوت شـد و خـوف و

۱- الکامل ابن‌اثیر (۶۴/۲)؛ الیمن فی صدر الاسلام، ص۳۰۱و۳۰۲

۲- الیمن فی صدر الاسلام، ص۳۰۲

۳- الیمن فی صدر الاسلام، ص۳۰۲

خشیت الهی در یمنی‌ها، جانی دوباره گرفت و روح و روانشان را طوری تکان داد که گریستند. ابوبکر صدیقﷺ در حال گریه فرمود: «قبلاً این‌گونه بودیم؛ اما دل‌ها سخت شد.»[۱] ذوالکلاع حمیری، ابوبکر صدیقﷺ را که دید مردی سال‌خورده و نحیف است و لباس ساده و زبری به تن دارد، تعجب کرد. لباس ابوبکر صدیقﷺ، اصلاً در چشم نمی‌آمد و زهد و ورع، از چهره‌ی سفید و نورانیش نمایان بود. ذوالکلاع، در حالی به مدینه رفته بود که هزار غلامِ سوار، او را همراهی می‌کردند و تاجی به سر داشت و لباس تنش، زردوزی شده بود و می‌درخشید؛ عبایش نیز رشته‌های زر و یاقوت و مرجان داشت. ذی‌کلاع و همراهانش، با دیدن وضع ابوبکر صدیقﷺ و فروتنی و تواضعش، به قدری متأثر شدند که لباس‌های گران‌بها را درآوردند و همانند ابوبکر صدیقﷺ لباس‌های ساده‌ای پوشیدند. بزرگ حمیری‌ها (ذوالکلاع) به قدری متأثر شده بود که روزی او را در حالی در بازار مدینه دیدند که بر شانه‌اش پوست گوسفندی انداخته بود. افراد قبیله‌اش ناراحت شده، به او گفتند: «تو، ما را درمیان مهاجرین و انصار به فضیحت کشانده‌ای!» ذوالکلاع گفت: «آیا می‌خواهید آن گونه که در دوران جاهلیت، متکبر بودم، در دوره‌ی اسلام نیز تکبر کنم؟ نه، به‌خدا سوگند که تنها به زهد و فروتنی در این دنیا، می‌توان از خدای متعال اطاعت و فرمانبرداری کرد.»[۲]

سایر سران یمن نیز رویه‌ی ذوالکلاع را در پیش گرفتند و تاج‌های سنگین طلا را کنار گذاشتند و خود را از لباس‌های فاخر و گران‌بهای زردوخت رهانیدند. آن‌ها، لباس‌ها و تاج‌های گران‌بهای خود را به بیت‌المال بخشیدند و از بازار مدینه برای خود لباس‌های ساده‌ای خریدند.[۳]

ابوبکر صدیقﷺ پس از رسول‌خداﷺ بهترین کسی بود که از اسلام، تصویری عملی ارائه کرد و سراسر وجودش، دعوتی عملی به سوی اسلام بود. او، بیش از آن‌که بگوید، عمل می‌کرد و از این‌رو اثرگذارترین دعوت‌گری بود که مردم، با دیدنش متأثر می‌شدند و از او سخنان عاری از عمل نمی‌شنیدند. زمانی که سران یمن، خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ و به عبارتی فرمانروای خود را دیدند که با فروتنی و تواضع، همانند مردم عادی لباس می‌پوشد و در اجتماع و بازار، رفت و آمد می‌کند، دانستند که چیزی فراتر از لباس‌های زرین و گران‌بها نیز وجود دارد و آن، عزت نفس و درون‌مایه‌ی عزتمند است. سران یمن، با دیدن ابوبکرﷺ

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۱۴؛ أبوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص۲۱۸

۲- مروج‌الذهب از مسعودی (۳۰۵/۲)

۳- الصدیق أول الخلفاء، ص۱۳۷و۱۳۸

خجالت‌زده شدند و از خدا و مردم شرم کردند که با چه حال و رویی، با خلیفه‌ی ساده‌پوش، روبرو شوند که تاج زرین بر سر دارند و لباس فاخر و گران‌بها بر تن؟! این‌چنین بود که آب شده و احساس حقارت کردند و بزرگی و هیجان درونیشان فروریخت و به مصداق «چو آفتاب برآید، ستاره ننماید»، تمام بزرگی و جاهشان، در مقابل عظمت آن بزرگ‌مرد، فروپاشید! خدای متعال، ابوبکر صدیقﷺ را مورد رحمت خویش قرار دهد که این‌چنین در فروتنی، بزرگ بود و در بزرگی و قدرت، فروتن.[۱]

لشکرهای اعزامی ابوبکر صدیقﷺ به شام

ابوبکر صدیقﷺ پس از آن‌که برای لشکرکشی به شام مصمم شد و مردم را برای جهاد با رومیان، بسیج کرد، چهار لشکر را به سوی شام روانه فرمود:

لشکر یزید بن ابوسفیانﷺ

لشکر یزید بن ابوسفیانﷺ، نخستین لشکری بود که به سوی شام اعزام شد و مأموریتش، این بود که دمشق را فتح کند و به هنگام ضرورت به عنوان نیروی پشتیبانی سایر لشکرها وارد عمل شود. لشکر یزیدﷺ، ابتدا سه‌هزار نفر رزمنده داشت؛ اما ابوبکر صدیقﷺ نیروهای کمکی دیگری نیز به لشکر افزود و لشکر یزید، به حدود هفت‌هزار نفز افزایش یافت. ابوبکر صدیقﷺ با پای پیاده، لشکر یزیدﷺ را بدرقه نمود. ایشان هنگام بدرقه‌ی یزیدﷺ به او چنین فرمود: «من، تو را امیر کرده‌ام تا تو را بیازمایم؛ اگر به خوبی از عهده‌ی کار برآمدی، تو را بر مسؤولیت ماندگار می‌کنم و بلکه کار بزرگ‌تر و بیش‌تری به تو وامی‌گذارم و اگر بد عمل کردی، تو را عزل می‌نمایم. من، تو را سفارش می‌کنم به این‌که تقوای الهی پیشه کنی؛ چراکه خدای متعال، از درونت همانند ظاهرت باخبر می‌باشد. نزدیک‌ترین مردم به خدا، کسی است که بیش از همه او را دوست بدارد و با اعمال نیک به او نزدیکی بجوید. من، مسؤولیت خالد بن سعید را به تو واگذار کردم؛ پس به‌هوش باش که از عادات و تفاخر جاهلیت دوری کنی که خدای متعال، این رویه را نمی‌پسندد و بر کسانی که آن را در پیش بگیرند، خشم می‌گیرد. با سربازانت به خوبی برخورد نما و چون به حضورشان رسیدی، با آنان به نیکی آغاز کن و به آن‌ها مژده‌های خوبی بده. هرگاه که آنان را نصیحت می‌کنی، کوتاه و مختصر نصیحت کن که سخن زیاد، باعث می‌شود بخشی از سخنان، فراموش شود. تو خودت را اصلاح کن تا مردم به صلاح تو رفتار کنند. نمازها را به وقتش و با رعایت کامل رکوع، سجده و خضوع و

۱- ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص۲۱۹

خشوع ادا کن. اگر پیک‌های دشمن، پیشت آمدند، آنان را گرامی بدار و البته آن‌ها را زیاد پیش خود نگه ندار تا در حالی اردوگاهت را ترک کنند که چیزی (از اسرار جنگی و نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفتان پی می‌برند و از برنامه‌هایتان مطلع می‌شوند. با آن‌ها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). شخص دیگری را سخن‌گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیانت مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران، پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفتگی می‌کشد. شبانگاهان با یارانت به گفتگو بنشین تا از اوضاع و احوالشان اطلاع یابی و نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن و هر که را در حال غفلت یافتی، به خوبی و بدون افراط تنبیه کن و در شب، نوبت پاسبانی بگذار و اولین نوبت را طولانی‌تر نما که نوبت اول نگهبانی، آسان‌تر است. از این‌که کسی را به‌حق، عقوبت و بازخواست کنی، نترس و در عین حال از حد نگذر و از عجله و شتاب‌زدگی در بازخواست، بپرهیز و طوری هم عمل نکن که سبب نفرت و بیزاری شوی. از وضع سپاهیانت غفلت نکن (و آن‌قدر نسبت به آن‌ها بی‌خیال نباش) که سبب تباهیشان می‌شوی و در پی تجسس و خرده‌گیری بر آنان نیز مباش که آن‌ها را به رسوایی می‌کشی و هیچ‌گاه اسرارشان را فاش نکن و به ظاهرشان بسنده نما. از هم‌نشینی با شوخ‌بازان بپرهیز و با اهل صدق و وفا هم‌نشین باش. هنگام رویارویی با دشمن، شجاعانه برخورد کن و ترس و بزدلی به خود راه نده که مردم نیز بزدل و ترسو می‌شوند و از خیانت در غنایم بپرهیز که مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند. شما با مردمی مواجه می‌شوید که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند؛ آن‌ها را به حالشان واگذارید و کاری به کارشان نداشته باشید.» ابن‌اثیر می‌گوید: «این وصیت ابوبکر صدیق‌ از بهترین و مفیدترین وصایا برای کارگزاران می‌باشد.»[1] نکات زیر در سفارش ابوبکر صدیق‌ قابل توجه و در خور بررسی است:

۱ـ پست‌ها و منصب‌ها، حق ثابت و همیشگی صاحب‌منصبان و مسؤولان نیست و ماندگاریشان بر مقام و منصبشان، منوط به درستی عملکرد و میزان موفقیتشان می‌باشد. از همین‌رو بالاترین مقام اجرایی حکومت اسلامی وظیفه دارد تا مسؤولان بدکار یا کم‌کار را عزل نماید. درک این موضوع، کارگزاران و مسؤولان را در انجام هرچه بهتر وظایفشان

۱- الکامل ابن‌اثیر (۶۴/۲و۶۵)

برمی‌انگیزد و باعث می‌شود تا تمام تلاش خود را در راستای دست‌یابی به بالاترین سطح موفقیت کاری به‌کار بگیرند. اگر مسؤولی، خودش را همیشه بر منصبش ماندگار بداند، در انجام وظایفش کوتاهی می‌کند و به ساخت و پاخت‌های گیتیانه و منفعت‌طلبی‌های شخصی می‌پردازد و بدین‌سان مردم را به انواع و اقسام هرج و مرج‌ها و فسادها گرفتار می‌سازد.

۲ـ تقوا، مهم‌ترین عامل موفقیت است. چراکه خدای متعال از درون و برون انسان به یک‌سان آگاه است و بنده‌ای که از درون خود تقوا دارد، در ظاهر نیز از خدا می‌ترسد و به همین خاطر هم از فساد و مصادیق فساد و تبه‌کاری اجتناب می‌کند. فساد و تبهکاری، عمدتاً نتیجه‌ی هوا و هوسی است که اصلاً با تقوای الهی سازگار و همگرا نیست.

۳ـ پرهیز از تعصب قبیله‌ای و دوری از جانب‌داری متعصبانه از آبا و اجداد، اصل دیگری بود که ابوبکر صدیق بر آن تأکید فرمود. از آن‌جا که ممکن است عادات و رسوم آبا و اجداد، با حق و آموزه‌های دینی مغایر باشد، تعصب و سرسختی بر جانبداری از آن‌ها، سبب انحراف انسان از راه راست می‌شود. چراکه روابط اسلامی، مبتنی بر اخوت و برادری اسلامی است و تعصب، مایه‌ی تضعیف این روابط می‌گردد.

۴ـ همواره باید کوتاه و مختصر سخن گفت و نصیحت کرد؛ چراکه طولانی کردن سخن، گذشته از آن‌که ممکن است انسان را از ادای مقصود باز بدارد، باعث می‌شود که انسان، بسیاری از سخنان را از یاد ببرد و یا در صورت بلاغت کلامی گوینده، مخاطب را در شگفت اندازد و مانعی برای درک مقصود واعظ شود و در صورت عدم بلاغت، فهم و شناخت درستی از گفته‌ها برداشت نگردد.

۵ـ اگر مسؤولان، شایسته باشند و به رفع عیوب و کاستی‌های خود بپردازند، سبب اصلاح و بهبود عملکرد مردم می‌شوند.

۶ـ نماز کامل، نمازی است که هم از لحاظ ظاهری یعنی چگونگی ادای رکوع و سجده و هم از نظر درونی کامل باشد و با خشوع و خضوع هرچه تمام‌تر ادا شود. با نماز کامل است که نام و یاد خدا در زمین برپا می‌گردد و رفتار و کردار انسان بهبود می‌یابد. نماز کامل، دل‌ها را قوت می‌بخشد و مایه‌ی راحتی و آرامش است و به هنگام بروز مشکلات، برای مسلمان، حکم پناهگاه می‌یابد.

۷ـ برخورد محترمانه با قاصدان دشمن و فراهم آوردن شرایطی که از چند و چون لشکر اسلام، آگاهی نیابند، نکته‌ی مورد تأکید دیگر ابوبکر صدیق بود. استقبال محترمانه از قاصدان دشمن، نوعی دعوت عملی به اسلام است تا دشمنان، به ارزش‌های اخلاقی مسلمانان پی ببرند. البته گرامی‌داشت پیک‌های دشمن، بدین معنا نیست که آن‌قدر به آنان رو داده

شود که از چند و چون لشکر اسلام آگاهی یابند؛ بلکه باید توان و قدرت مسلمانان را طوری به رخ قاصدان دشمن کشید که ترس و هراس، آنان را بردارد.[1]

۸ ـ رازداری و عدم افشای اطلاعات و اسرار نظامی، یکی از نکات مورد تأکید ابوبکر صدیقﷺ می‌باشد. قطعاً رازداری، در پهنه‌ی منافع و مسایل عمومی امت، اهمیت بیشتری دارد. انسان فرزانه، با دگرگونی اوضاع دستپاچه نمی‌شود و راز درونش را برملا نمی‌کند که بدین‌سان کنترل اوضاع از دستش خارج می‌شود و با مشکلات زیادی روبرو می‌گردد.

۹ـ درست مشورت کردن، بر نتایج و پیامدهای مشورت مقدم است؛ چراکه مشاور، هرچند هم که باتجربه و درست‌اندیش باشد، در صورتی می‌تواند مشورت درستی ارائه دهد که از چند و چون مسأله‌ی مورد بحث آگاه باشد و در غیر این صورت بدون آگاهی کافی از مسأله، پسشنهادی ارائه می‌دهد که پیامدهای منفی زیادی به دنبال خواهد داشت.

۱۰ـ هر مسؤولی موظف است با طبقات مختلف مردمی که در قبالشان مسؤولیت دارد، نشست و برخاست داشته باشد تا از اوضاع و احوالشان آگاهی یابد و با شناخت مشکلات، نسبت به رفع آن اقدام نماید. مسؤولی که از مردم دوری می‌کند، از اوضاع و احوال مردمش بی‌خبر می‌ماند و تنها پل ارتباطی او با مردم، بزرگانی هستند که مشکلات، تنها از طریق آنان به گوشش می‌رسد و به همین خاطر نیز نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید از تمام مشکلات باخبر شود و برای رفع آن‌ها اقدام کند.به خصوص که ممکن است سران و بزرگان مردم، تنها بازگوکننده‌ی مشکلاتی باشند که در رابطه با خودشان می‌باشد و یا طوری مشکلات را مطرح کنند که اقدام اصولی و درستی برای رفع کاستی‌ها صورت نگیرد.

۱۱ـ توجه به حراست و پاسبانی از مردم و به‌کارگیری پاسبانان توانمند، اصل مهمی در ساختار جمعی و اجتماعی مسلمانان است تا آن‌ها را از خطرات احتمالی، محافظت کنند. البته نباید پاسبانان را به حال خود واگذاشت؛ بلکه فرمانده و امیر موظف است که همواره از نگهبانان سرکشی کند تا از انجام مسؤولیتشان غافل نشوند و از سوی دشمن غافل‌گیر نگردند.

۱۲ـ فرمانده و هر مسؤولی، وظیفه دارد برای تنبیه کسانی که از آنان اشتباهی سر می‌زند، معتدلانه برخورد کند و در عین حال در مجازات و بازخواستشان کوتاهی ننماید که گذشت بی‌مورد، جسارت افرادی را که تخلف کرده‌اند، برمی‌انگیزد و سبب گستاخی دیگران نیز می‌شود و بدین‌سان هرج و مرج به وجود می‌آید. در بازخواست یا مجازات افراد نباید از حد گذشت؛ چراکه این کار، مایه‌ی خشم و نفرت می‌شود؛ در مجازات‌ها باید رویه‌ای را در

۱- التاریخ الاسلامی (۱۹۴/۹)

پیش گرفت که به اصلاح و تربیت بینجامد و بدون آثار منفی و آسیب‌های رفتاری و یا خشم و نفرت افراد، هدف تربیتی مجازات تحقق یابد.[1]

۱۳ـ هر مسؤولی، باید در حیطه‌ی مسؤولیتش به آن‌چه مـی‌گـذرد، کـاملاً آگـاه باشـد تـا توده‌ی افراد، چنین احساسی داشته باشند که کسی هسـت کـه بـه امـور و مسایلشـان توجـه و رسیدگی می‌کند. پیامد این طرز عمل چنین خواهد شد که خوبی‌ها، افزون گردد و از بدی‌ها کاسته شود. البته آگاهی و بیداری از آن‌چه در جامعه می‌گذرد، بدین معنا نیست که مسـؤول در پی تجسس افراد باشد که با این کار، رسوایی به بار می‌آیـد و رشـته‌ی روابـط دوسـتانه و قدرشناسانه‌ی میان مردم و مسؤولین، پاره می‌شود. آگـاهی از وضـع جامعـه و وجـود روابـط اصولی و درست مـردم و مسـؤولان، جنـاح‌هـا و گـروه‌هـای مختلـف جامعـه را از تخلـف و قانون‌شکنی باز می‌دارد و مانع بروز هرج و مرج می‌شود و با گسستن روابط مردم و مسؤولان و نبود تقوای الهی به عنـوان مهـم‌تـرین عامـل بازدارنـده، هـوا و هـوس و منفعـت‌طلبـی‌هـای شخصی و گروهی، جامعـه را فـرا مـی‌گیـرد و رفـع مشـکلات را مشـکل مـی‌نمایـد؛ چراکـه پرداختن به مسایل عمومی و رفع مشکلات و کاستی‌ها، توان بالایی مـی‌طلبـد کـه در جریـان تخلف و بروز هرج و مرج، ناچیز می‌گردد.

۱۴ـ مسؤولان، باید با صاحب‌نظران و اندیشمندان متعهد، نشست و برخاست داشته باشند و به انتقادها و پیشنهادهایشان که ممکن است گاهی تلخ و مرارت‌بار نیز باشـد، توجـه کننـد. چراکه پیامدهای مفید نقد و انتقاد سازنده، بر کسی پوشیده نیست و نفعـش، متوجـه همگـان می‌شود. بر عکس مجالست مسؤولان و صاحب‌منصبان با شـوخ‌بـازانی کـه دنیـا، تمـام هـم و غمشان می‌باشد، مسؤولان را از پرداختن به امور مهم و اساسی ملت بـازمی‌دارد و کـار را بـه جایی می‌کشاند که اصلاح امور، مشکل و حتی ناممکن می‌شود و تبعات آن، دامن‌گیر مردم و مسؤولان می‌گردد.

۱۵ـ فرمانده‌ی نظامی مسلمانان، باید در رویارویی با دشمن، شجاع و دلاور باشد و بداند که ترس و بزدلی فرمانده، به سربازان و سپاهیان نیـز سـرایت مـی‌کنـد و لشـکر اسـلام را بـه شکست می‌کشاند. این، در صحنه‌ی نبرد اسـت و در مـورد زمـان صـلح و در پهنـه‌ی اداره‌ی امور نیز مسؤولان، موظفند در برابـر مسـایل و مشـکلات، مواضـع شـجاعانه‌ای اتخـاذ کننـد؛ چراکه ضعف در تصمیم‌گیری‌ها، به کارگزاران زیردست مسؤولان بلندمرتبه سرایت می‌کند

۱- التاريخ الإسلامي (۱۹۵/۹)

و آنان را در انجام وظیفه، ضعیف مـی‌گردانـد و در نتیجـه سـبب بـازدهی انـدک فعالیـت‌هـا می‌شود.

۱۶ـ فرمانده‌ی جنگی مسلمانان، باید از خیانـت در غنـایم بپرهیـزد. ایـن بحـث، در سـایر عرصـه‌هـای اجتمـاعی مسـلمانان نیـز مطـرح مـی‌باشـد. مسـؤولان اداری، همـواره بایـد از منفعت‌طلبی‌های شخصی در انجام مسؤولیت‌ها و وظایفشان خودداری کنند. به‌طور مثال هیچ کارمند و مسؤولی نباید، در حیطه‌ی انجام مسـؤولیتش، هدیـه‌ی کسـی را بپـذیرد. چراکـه از چنین هدیه‌ای، بوی رشوه و خیانت می‌آید و آن‌گونه که در گفتار ابـوبکر صـدیقؓ نمایـان شد: «خیانت، مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند.»

۱۷ـ بازبینی سفارش‌های ابوبکر صدیقؓ به یزید بن ابوسـفیانؓ، عظمـت اندیشـه‌هـای ابوبکر را هویدا می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صـدیقؓ، همـواره بـه مسـایل مسـلمانان فکر می‌کرده و از همین‌رو نیز با تصور مشکلات و مسایلی که ممکن است فراروی فرمانده‌ی مسلمانان، قرار بگیرد، به بیان پاره‌ای از دستورات و سفارش‌ها می‌پردازد تا فرمانده‌ی مسلمان را در رویارویی با مشکلات و مسایل احتمالی و حل و فصل آن‌ها، یاری داده باشد. وصایای ابوبکر صدیقؓ به یزید بـن ابوسـفیانؓ، سـند دیگـری از مواضـع تحسـین برانگیـز ابـوبکر صدیقؓ می‌باشد که در پرونده‌ی درخشانش افزوده می‌گردد. اگر بـه حکمرانـی ابـوبکرؓ بنگریم، او را در صحنه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مسلمانان، ورزیده و بی‌نظیر می‌یابیم؛ اگر به شیوه‌ی نظامی ابوبکرؓ در گسیل لشکرها توجه کنیم، او را در پهنه‌ی امـور نظـامی، طـوری پخته و کارآزموده می‌بینیم که گویا در تمام میـادین نبـرد بـا فرمانـدهان جنگـی همـراه بـوده است؛ و چون به مهرو عطوفتش بنگریم که چگونه دل‌ها را گـرد مـی‌آورد، درمـی‌یـابیم کـه ابوبکر صدیقؓ نمونه‌ی کاملی از یک دعوت‌گر بوده است. او، نسبت به مؤمنـان دل‌سـوز و مهربان بود و احترام زیادی به مجاهدان راه حق می‌گذاشت و از شایستگان، در اداراه‌ی امـور مختلف به‌خوبی کار می‌گرفت. ابوبکر صدیقؓ بـر دشـمنان خـدا اعـم از کفـار و منافقـان، سخت و شدید بود.[1]

لشکر شرحبیل بن حسنهؓ

ابوبکر صدیقؓ سه روز پس از حرکت لشکر یزید بـن ابوسـفیانؓ، لشـکری بـه فرمانـدهی شرحبیل بن حسنهؓ به سوی شام گسیل کرد و هنگام بدرقه‌ی شرحبیل فرمود: «ای شـرحبیل!

۱- التاریخ الاسلامی (۹/۱۹۶و۱۹۷)

آیا سفارشم به یزید را شنیدی؟» شرحبیل رضی الله عنه گفت: بله. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «سفارشم به تو، همانند سفارشی است که به یزید کردم و افزون بر آن، تو را به چیزهایی سفارش می‌کنم که هنگام سفارش به یزید از یاد بردم. تو را سفارش می‌کنم به این‌که نماز را در وقتش بپا داری و در جنگ، صبر و شکیبایی پیشه کنی تا پیروز شوی و یا به شهادت برسی. احوال‌پرس بیماران باش و در تشییع جنازه‌ها حاضر شو و خدای متعال را در هر حال، به کثرت یاد کن.» شرحبیل رضی الله عنه عرض کرد: «تنها از خدا، یاری می‌خواهیم که آن‌چه خدا بخواهد، همان می‌شود.»[1] لشکر شرحبیل رضی الله عنه متشکل از سه تا چهارهزار نفر بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به شرحبیل رضی الله عنه دستور داد به تبوک و بلقاء و سپس به بصری برود. شرحبیل بی‌آن‌که با مقاومت قابل توجهی از سوی دشمن مواجه شود، به بلقاء رسید. لشکر شرحبیل رضی الله عنه که در سمت چپ لشکر ابوعبیده رضی الله عنه و در سمت راست لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه قرار داشت، پس از پشت سر گذاشتن بلقاء، به بصری رسید و آن را محاصره کرد؛ اما از آن‌جا که بصری، از شهرهای نظامی و جزو مراکزی بود که به شدت حراست می‌شد، شرحبیل رضی الله عنه نتوانست آن را فتح کند.[2]

لشکر ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون آهنگ اعزام لشکر ابوعبیده را نمود، او را به حضور خواست و فرمود: «مانند کسی به سخنانم گوش کن که قصد فهمیدن و عمل کردن دارد. افرادی از بزرگان و سران عرب و مسلمانان شایسته، با تو هستند که در دوره‌ی جاهلیت سوارکارانی بوده‌اند که از روی حمیت و تعصب می‌جنگیده‌اند و اینک با نیت درست و به امید کسب پاداش جهاد می‌کنند. با همراهانت برخورد خوبی داشته باش و همه را در حق، برابر بدان. تنها از خدای متعال، یاری بخواه که خدای متعال برای یاری کافی است. بر خدای متعال توکل کن و کارت را به او واگذار که کافی است خدای متعال، حافظ و مراقبت باشد. ان شاء الله فردا حرکت کن.»[3] هدف لشکر سه تا چهارهزار نفری ابوعبیده رضی الله عنه حمص[4] بود. ابوعبیده رضی الله عنه پس از پشت سر گذاشتن وادی‌القری و حجر (شهر صالح) به ذات‌منار رفت و از آن‌جا به زیزا و سپس مأمؤاب[5] رسید و در آن‌جا با عده‌ای از دشمنان درگیر شد و سپس با آنان صلح نمود که

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۱۵

۲- ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص۶۲

۳- فتوح‌الشام ازدی، ص۱۷

۴- حمص، از شهرهای کهن شام می‌باشد.(مترجم)

۵- در تاریخ طبری، به جای مأمؤاب، مآب، آمده که نام روستایی در منطقه‌ی بلقاء می‌باشد.(مترجم)

این، نخستین پیمان صلحی بود که در شام صورت گرفت.[1] لشکر ابوعبیدهﷺ سپس به جابیه رسید.[2] این لشکر، در سمت چپ لشکر یزید بن ابوسفیانﷺ و در سمت راست لشکر شرحبیل بن حسنهﷺ قرار داشت.[3] یکی از سرآمدان و سوارکاران مشهور عرب بنام قیس بن هبیره بن مسعود مرادی، در لشکر ابوعبیده بود. ابوبکر صدیقﷺ به ابوعبیدهﷺ درباره‌ی قیس بن هبیره سفارش کرد و فرمود: «شخص بزرگ و سرآمدی با تو همراه است که از سوارکاران به‌نام عرب می‌باشد. مسلمانان، از نظرات و جنگاوری وی بی‌نیاز نیستند. او را به خودت نزدیک کن و رفتار محترمانه‌ای با او داشته باش و طوری با او برخورد کن که بفهمد، تو خود را از او بی‌نیاز نمی‌دانی و به نظراتش اهمیت می‌دهی. اگر این رویه را با او در پیش بگیری، می‌توانی از تلاش و توانمندی وی در رویارویی با دشمن بهره‌مند شوی.» ابوبکر صدیقﷺ به قیس بن هبیره نیز فرمود: «من، تو را با امین امت ابوعبیده (در راه خدا) می‌فرستم. ابوعبیده، فردی است که اگر مورد ظلم و ستم هم قرار بگیرد، ستم نمی‌کند و چون به او بدی شود، درمی‌گذرد. او، چنان آدمی است که اگر با او قطع رابطه شود، باز هم روابطش را ادمه می‌دهد؛ ابوعبیدهﷺ نسبت به مؤمنان مهربان و نسبت به کفار، شدید است. بنابراین از او نافرمانی نکن و نظراتش را بپذیر که او، تو را تنها به خیر و نیکی فرمان می‌دهد. من، به ابوعبیده نیز سفارش کرده‌ام که از تو حرف‌شنوی داشته باشد؛ لذا او را جز به تقوای الهی فرمان نده که ما شنیده‌ایم تو، در دوران جاهلیت از سرامدان و جنگاوران بنامی بوده‌ای که در آنان جز گناه و معصیت نبوده است. اینک شدت و جنگاوریت را در اسلام بر ضد کفار قرار بده و بر ضد کسانی که به خدا کفر می‌ورزند یا کس دیگری را با خدا شریک می‌کنند، شدید و دلاور باش که خدای متعال، در این رویه، پاداش بزرگی قرار داده است. عزت و پیروزی، از آن مسلمانان است.» قیس در پاسخ ابوبکر صدیقﷺ چنین گفت: «اگر زنده ماندم و خداوند متعال، تو را حیات بخشید، درباره‌ام به تو خبر خواهد رسید که نسبت به مسلمانان، آن‌گونه مهربان و نسبت به کفار، به‌قدری سرسخت و شدید بوده‌ام که تو را خرسند کند و مایه‌ی خشنودیت گردد.» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «خداوند متعال، تو را به رحمتش بنوازد؛ همین گونه عمل کن.» روایت شده زمانی که به ابوبکر صدیقﷺ خبر رسید که قیس بن هبیره در جابیه با دو تا از

۱- بنا بر گزارش تاریخ، نخستین جنگی هم که در سرزمین شام، صورت گرفت، جنگ عربه‌ی عربات در منطقه‌ی فلسطین بود. نگاه کنید به: البدایة و النهایة ج۷، ص۶ (مترجم)

۲- الکامل ابن‌اثیر (۶۶/۲)

۳- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین از نهاد عباس، ص۱۴۱

جنگاوران رومی جنگیده و آنان را از پا درآورده است، فرمود: «قیس، راست گفت و راستیش را نشان داد و وعده‌اش را ادا کرد.»[1]

پرواضح است که ابوبکر صدیقؓ همت و توان درونی قیس را برانگیخت و طوری با او سخن گفت که تمام توانش را در خدمت به اسلام و جهاد درراه خدا به‌کار گرفت. بنابراین بیان فضایل و قابلیت‌های افراد، عواطف و نیروهای درونیشان را برمی‌انگیزد و آن‌ها را برای جان‌فشانی آماده می‌سازد.[2]

لشکر عمرو بن عاصؓ

ابوبکر صدیقؓ، عمرو بن عاصؓ را در رأس لشکری، به سوی فلسطین اعزام نمود. ابوبکر صدیقؓ به عمروؓ اجازه‌ی انتخاب داد که یا همان مسؤولیتی را که رسول‌خداﷺ به او واگذار کرده بودند، ادامه دهد و یا به انتخاب خود، کاری بکند که برای دنیا و آخرتش بهتر می‌باشد.[3] عمرو بن عاصؓ در پاسخ ابوبکر صدیقؓ چنین نوشت: «من، تیری از تیرهای اسلام هستم و تو، کسی هستی که پس از خداوند، می‌توانی آن را به هر جا که بخواهی پرتاب کنی. بنابراین، این تیر را به جایی بینداز که بهتر و برتر است.»[4] زمانی که عمروؓ به مدینه رسید، از سوی ابوبکر صدیقؓ مأموریت یافت که بیرون مدینه اردو بزنند تا مردم به او بپیوندند. برخی از بزرگان قریش از قبیل حارث بن هشام، سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابوجهل با او همراه شدند. ابوبکر صدیقؓ هنگام بدرقه‌ی عمروؓ چنین فرمود: «ای عمرو! تو، در اداره‌ی امور، صاحب‌نظر و در جنگ، مجرب و کارآزموده هستی. با تو بزرگان قومت و مسلمانان شایسته‌ای هستند و اینک که تو فرمانده هستی، در نصیحتشان کوتاهی نکن و

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۲۶

۲- التاریخ الاسلامی (۲۰۶/۹)

۳- در البدایة و النهایة چنین آمده است: ابوبکرؓ پس از آن‌که آهنگ شام کرد، امیرانی را که در شبه‌جزیره پراکنده بودند، گرد آورد. ابوبکر صدیقؓ عمرو بن عاصؓ را مأمور جمع‌آوری زکات قبیله‌ی قضاعه کرده بود و این، از آن دست مسؤولیت‌هایی بود که عمروؓ از سوی رسول‌خداﷺ نیز بدان مأمور شده بود. ابوبکرؓ نامه‌ای به عمروؓ نوشت و او را برای حرکت به سوی شام فراخواند. نامه چنین بود: «من، تو را به همان کاری بازگرداندم که رسول‌خداﷺ آن را به تو واگذار کرده بودند. اینک می‌خواهم به تو مأموریت دیگری بدهم که برای زندگانی و آخرتت بهتر است؛ مگر این‌که همین کار را بیش‌تر دوست باشی.» نگاه کنید به: البدایة و النهایة، ج۷، ص۵، چاپ دار احیاءالتراث العربی به سال ۱۴۱۷هجری.(مترجم)

۴- اتمام الوفاء بسیرة الخلفاء، ص۵۵

مشورت‌های خوب را از آنان دریغ منما که چه بسا نظر خوبی درباره‌ی جنگ داشته باشی که در پایان کار، خجسته و فرخنده واقع شود.» عمروؓ گفت: «منش خوبی برای اثبات درستی گمانتان در پیش خواهم گرفت و نشان خواهم داد که نظر شما درباره‌ی من، درست بوده است.»[1] عمروؓ به همراه لشکری که شش تا هفت‌هزار نفر نیرو داشت، به قصد فلسطین حرکت کرد و کرانه‌های دریای سرخ را پیمود تا به وادی عربه[2] در بحرالمیت رسید. عمروؓ دسته‌ای هزار نفری به فرماندهی عبدالله بن عمر بن خطابؓ پیشاپیش فرستاد تا با خط مقدم روم، روبرو شود. این دسته، بر رومی‌ها پیروز شد و اسیرانی گرفت که عمرو بن عاصؓ در بازجویی از آن‌ها متوجه شد که رومی‌ها، لشکری به فرماندهی رویس فراهم آورده‌اند تا مسلمانان را غافل‌گیر کنند. عمروؓ بر اساس اطلاعات جدیدی که به دست آورده بود، به تنظیم و سامان‌دهی دوباره‌ی لشکرش پرداخت. رومی‌ها، بر مسلمانان حمله‌ور شدند؛ لشکریان عمروؓ به خوبی در برابر رومی‌ها ایستادگی کردند و دشمن را به عقب راندند و سپس در یک ضد حمله، توان و قدرت دشمن را درهم‌شکستند و بدین‌سان رومی‌ها، پا به فرار گذاشتند و جنگ، با کشته شدن هزاران نفر از نیروهای دشمن پایان یافت.[3]

ابوبکر صدیقؓ بنابر مصلحت، به فرماندهان دستور داد که از مسیرهای متفاوتی حرکت کنند و در صدور این فرمان به یعقوب پیامبر؈ اقتدا کرد که به پسرانش این‌چنین دستور داد: ((يَٰبَنِيَّ لَا تَدۡخُلُواْ مِنۢ بَابٖ وَٰحِدٖ وَٱدۡخُلُواْ مِنۡ أَبۡوَٰبٖ مُّتَفَرِّقَةٖۖ وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَعَلَيۡهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٦٧))[4]

شرایط سخت فراروی مسلمانان در فتح شام

لشکرهایی که مأمور فتح شام شده بودند، در انجام مأموریتشان با سختی‌های زیادی روبرو شدند؛ چراکه قشون رومی، توان و تعداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۴۸-۵۱

۲- در البدایة و النهایة، به جای عربه، عریه ثبت شده است.(مترجم)

۳- العملیات التعرضیة الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۳

۴- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی۶۷: «ای فرزندانم! از یک دروازه (به مصر) داخل نشوید و از درهای مختلف وارد شوید (تا از هر آسیبی در امان بمانید. ولی بدانید که من، با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خداوند، مقرر کرده، از شما دور سازم (و آن‌چه خدا بخواهد، همان می‌شود.) حکم و فرمان، تنها از آن خداست و من، بر او توکل می‌کنم و باید توکل‌کنندگان، به او توکل نمایند (و کار خود را به او بسپارند.)»

پیرامون شهرها ساخته بودند. آرایش نظامی رومی‌ها به‌گونه‌ای بود که لشکرشان را دسته‌دسته کرده و قشونشان را به واحدهای کوچک‌تری از قبیل گروهان و گردان تقسیم‌بندی نموده بودند. آن‌ها، دو لشکر بزرگ در شام داشتند که یکی، در فلسطین مستقر بود و دیگری در انطاکیه قرار داشت. این دو لشکر رومی در مناطق زیر متمرکز شده بودند:

۱ـ انطاکیه: پایتخت شام در دوران تسلط رومی‌ها بود.

۲ـ قنسرین: در حد فاصل حلب و حماة و در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی حلب واقع می‌شود که از شمال غربی با ایران هم‌مرز بود.

۳ـ حمص: محدوده‌ی نظامی آن، به تدمر و صحرای شام می‌رسید و از شمال شرقی با ایران هم‌مرز بود.

۴ـ عمان: قلعه‌ی بزرگی داشت و مرکز ولایت بلقاء بود.

۵ـ اجنادین: مرکز نظامی رومیان در فلسطین بود و در مرز مصر قرار داشت.

۶ـ قیساریه: در شمال فلسطین و در سیزده کیلومتری حیفا قرار دارد و آثار دژها و قلعه‌هایش هنوز موجود است.

مرکز فرماندهی قشون رومی، در انطاکیه یا حمص قرار داشت. هرقل با دیدن لشکر مسلمانان که به قلمروش نفوذ کرده بودند، دستوراتی برای نابودی لشکر اسلام صادر کرد که از قرار زیر بود:

الف) رومی‌ها از مقابل مسلمانان عقب نشینند و مرزهای شام و حجاز را به آنان واگذارند.

ب) تمامی گردان‌های لشکر اول به فرماندهی سرجون در فلسطین متمرکز شوند.

جـ) گردان‌های لشکر دوم به فرماندهی تیدور در انطاکیه جمع شوند.

د) دو لشکر، یک‌دست و هم‌زمان به چهار لشکر مسلمانان، یکی پس از دیگری حمله کنند تا برچیدن و نابودی مسلمانان، آسان‌تر صورت بگیرد. بر اساس همین فرمان هرقل، قشون رومی به ترتیب زیر برای رویارویی با مسلمانان حرکت کردند:

۱ـ برادر هرقل که تذارق نام داشت با نودهزار نفر، مسؤول رویارویی با لشکر عمرو بن عاصؓ شد.

۲ـ پسر توذر[1] مأموریت یافت با لشکر یزید بن ابوسفیانؓ بجنگد.

۱- در الکامل، پسر توذر آمده و در تاریخ طبری توذرا؛ در البداية و النهاية، آمده است که جرجه مأمور رویارویی با یزید بن ابوسفیان شده بود. جرجه مسلمان شد و به شهادت رسید که داستانش در صفحات بعدی همین کتاب آمده است.(مترجم)

۳ـ قبقار[۱] پسر نطوس به همراه شصت‌هزار نفر به جنگ ابوعبیدهﷺ رفت.

۴ـ دارقص نیز مأمور شد با شرحبیل بن حسنهﷺ رویارو شود.[۲]

مسلمانان، اطلاعات دقیقی از اهداف و برنامه‌های این لشکرها به‌دست آوردند. فرماندهان قشون اسلام با ابوبکر صدیقﷺ مکاتبه کردند. ابوعبیدهﷺ در نامه‌ای که برای ابوبکر صدیقﷺ فرستاد، ایشان را از اهداف هرقل و قشون روم باخبر کرد. متن نامه‌اش چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

به ابوبکر خلیفه‌ی رسول‌خدا، از ابوعبیده بن جراح.

سلام علیک

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد:

ما، از خدای متعال می‌خواهیم که به اسلام و مسلمانان، سرافرازی و عزتی بزرگ و استوار عنایت کند و به آنان، پیروزی و گشایشی آسان ارزانی بدارد. به من خبر رسیده که هرقل در یکی از آبادی‌های شام به نام انطاکیه منزل کرده و مردمانش را به اجتماع فراخوانده است و دسته‌ها و تعداد زیادی نیز پیرامونش گرد آمده‌اند. بنابراین صلاح دیدم که شما را از این موضوع باخبر کنم تا هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

ابوبکر صدیقﷺ در پاسخ نامه‌ی ابوعبیدهﷺ چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد: نامه‌ات به من رسید و بنابر آن‌چه نوشته بودی، از فعالیت‌های هرقل اطلاع یافتم. این‌که او در انطاکیه منزل کرده، مقدمه‌ای برای شکست او و یارانش و پیروزی و گشایشی از سوی خدا بر تو و مسلمانان می‌باشد. اما این‌که گفته بودی هرقل، جمع زیادی را بر ضد شما، گرد آورده، مسأله‌ای است که خود ما و شما انتظارش را داشتیم؛ چراکه هیچ قومی، شاهشان را تنها نمی‌گذارند و سرزمینشان را بدون مقاومت و جنگ رها نمی‌کنند و الحمد لله که خودت، این را می‌دانی که مردان زیادی از مسلمانان با آن‌ها می‌جنگند که مرگ (در راه خدا) را آن‌گونه

۱- در تاریخ طبری قیقار و در الکامل، نام قیقلان آمده است.(مترجم)

۲- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۷

دوست دارند که دشمن، زندگانی را دوست دارد. مجاهدان، در جنگ با دشمنان، به پاداش بزرگی از سوی خدا دل بسته و جهاد در راه خدا را از هم‌بستری با دوشیزگان و از دارایی‌های گران‌بهایشان بیش‌تر دوست دارند. یک مجاهد، به وقت پیروزی از هزار مشرک برتر است؛ بنابراین به همراه سپاهیانت با آنان پیکار کن و از این‌که برخی از مسلمانان، با تو نیستند، نترس که خدای متعال با تو است و من نیز به خواست خدا آن‌قدر نیروی کمکی برایت می‌فرستم که دیگر نیازی به نیروی بیش‌تر نداشته باشی و خواهان قوای بیش‌تری نشوی. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.[1]

یزید بن ابوسفیان‌رضی الله عنه نیز نامه‌ای به مضمون نامه‌ی ابوعبیده‌رضی الله عنه به ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه نوشت. ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه در پاسخ یزید‌رضی الله عنه چنین نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد: نامه‌ای که برایم فرستاده و در آن از نقل مکان هرقل شاه روم به انطاکیه خبر داده بودی، به دستم رسید و از این گفته بودی که خدای متعال، در دلش از لشکرهای مسلمانان هراس انداخته است. تنها خدای متعال را حمد و ثنا سزاوار است که ما را در حالی که با ترس و هراس در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بودیم، نصرت فرمود و فرشتگان بزرگوارش را به یاریمان فرستاد. دینی که خدای متعال، ما را به خاطرش نصرت نمود، همان دینی است که اینک مردم را به سویش فرا می‌خوانیم. سوگند به خدایت که پروردگار متعال، مسلمانان را همانند و همسان مجرمان، قرار نمی‌دهد و کسی را که به یگانگی خدا اقرار می‌کند، با آن کس که غیر خدا را می‌پرستد، همانند نمی‌شمارد. پس هرگاه با آنان که به پرستش غیر خدا می‌پردازند، رویارو شدی، با یارانت به سویشان بتاز و با آن‌ها بجنگ که خدای متعال، تو را خواری نمی‌چشاند و شکستت نمی‌دهد. خدای متعال، به ما خبر داده که چه بسا گروهی اندک، بر جمع زیادی به اذن الهی غلبه می‌کند. من نیز به خواست خدا مردمانی را پشت سر هم به کمکت می‌فرستم که قانع شوید و به نیروی بیش‌تری نیاز پیدا نکنید. سلام و رحمت خدا بر شما باد.

١- التاریخ الاسلامی (٢١٣/٩)؛ نگاه کنید به: فتوح‌الشام ازدی، ص٣٠و٣١

عبدالله بن قرط که نامه‌بر ابوبکر صدیقس بود، نامه را برای سپاهیان یزیدس خواند و بدین ترتیب مسلمانان، خرسند و شادمان شدند.[1] نامه‌ای از عمرو بن عاصس نیز در مورد سپاهیان روم به ابوبکر صدیقس رسید که خلیفه‌رسول‌خداص جوابش را به شرح زیر داد:

السلام علیکم

نامه‌ات که در آن از اجتماع انبوه لشکریان روم خبر داده بودی، به دستم رسید. خدای متعال، ما را در رکاب پیامبرش به کثرت و زیادی تعدادمان یاری نداد. چه بسیار اتفاق افتاد که ما در حالی به همراه رسول‌خداص جهاد کردیم که تنها دو اسب داشتیم و یا (به سبب کمبود شتر) به نوبت سوار شترها می‌شدیم. در جنگ احد فقط یک اسب داشتیم که رسول‌خداص بر آن سوار می‌شد... ای عمرو! بدان که فرمان‌بردارترین بنده‌ی خدا، کسی است که بیش‌تر از همه از معاصی بدش آید؛ بنابراین از خدا اطاعت کن و یارانت را به اطاعت و فرمان‌برداری از خدا دستور بده.[2]

ابوبکر صدیقس برای قشون اسلامی، نیروهای کمکی به شام گسیل کرد و برایشان اسلحه و اسبان جنگی و سایر ابزار مورد نیازشان را فرستاد. ابوبکر صدیقس هاشم بن عتبه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای هاشم! این از خوشبختی جدت هست که تو، از آن دست افرادی شده‌ای که به عنوان نیروی پشتیبانی به یاری مسلمانان در جهاد با مشرکان گسیل می‌شوی و در زمره‌ی کسانی قرار می‌گیری که خلیفه، به وفاداری، پرهیختگی و جنگاوریشان اعتماد می‌کند. مسلمانان از من درخواست نیروی کمکی بر ضد کفار کرده‌اند؛ بنابراین با یارانت به یاریشان بشتاب و خود را به ابوعبیدهس یا یزیدس برسان که من، مردم را به همراهی با تو فرا می‌خوانم.» هاشمس گفت: «به کمک ابوعبیده می‌روم.» ابوبکر صدیقس فرمود: «باشد؛ خود را به ابوعبیده برسان.» ابوبکرس در میان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش الهی، سخنانی بدین مضمون ایراد فرمود: «...خدای متعال، ترس برادرانتان را طوری در دل کفار افکنده که به قلعه‌هایشان فراری شده و درها را بسته‌اند. پیک‌هایی از برادران مجاهدتان به نزدم آمده و به من خبر داده‌اند که هرقل شاه رومیان، از پیش رویشان گریخته و به یک آبادی در کناره‌های شام رفته و از آن‌جا قشونی به سوی مسلمانان گسیل کرده است. بنابراین تصمیم گرفته‌ام عده‌ای از شما را به کمک برادرانتان بفرستم تا خدای متعال به

---

[1]- فتوح‌الشام ازدی، ص ۳۰-۳۳

[2]- خطب ابی‌بکر الصدیق، محمد احمد عاشور، ص۹۲

وسیله‌ی این نیروی پشتیبانی، پشتشان را قوی بدارد و در دل دشمنان، هراس بیفکند و آنان را خوار و ذلیل بگرداند. خدای متعال، بر شما رحم بفرماید؛ اینک با هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاص (برای کمک به برادران مجاهدتان) همراه شوید و با انجام این کار، به خیر و پاداش بزرگی امیدوار باشید که پیروزیتان در این راه، فتح و غنیمت است و کشته شدنتان، شهادت و کرامت.»

ابوبکر پس از ایراد این سخنان به خانه‌اش رفت و مردم پیرامون هاشم بن عتبه گرد آمدند و چون به هزار نفر رسیدند، ابوبکر به آنان فرمان حرکت داد و آن‌ها را بدرقه نمود. ابوبکر صدیق به هاشم فرمود: «ای هاشم! ما همواره از تجربه‌ها، نظرات و حسن تدبیر سال‌خوردگان و همین‌طور از شکیبایی، جنگاوری و نشاط و بالندگی جوانان بهره می‌بردیم. خدای متعال، این ویژگی‌ها و توانایی‌ها را در تو جمع کرده و تو کم‌سن و سال هستی و آینده‌ی خوبی داری؛ بنابراین هنگام رویارویی با دشمن، شکیبا باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برایت عمل نیکی ثبت می‌فرماید و او، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» هاشم گفت: «اگر خدای متعال، برایم اراده‌ی خوبی کرده باشد، مرا همین‌گونه که گفتید، خواهد نمود و من نیز تلاش خودم را می‌کنم و هیچ قوت و توانی جز به خواست و قدرت خدا نیست. من، امیدوارم که اگر همان ابتدا شهید نشوم، ان شاء الله عده‌ای از دشمنان را بکشم و سپس به شهادت برسم.» سعد بن ابی‌وقاص که عموی هاشم بود، فرمود: «ای برادرزاده‌ام! هر نیزه‌ای که می‌اندازی و هر شمشیری که می‌زنی، تنها رضای خدا را در نظر بگیر و بدان که تو، ره‌یافته از این دنیا می‌روی و به سوی خدایت بازمی‌گردی. هیچ چیزی از دنیا با تو به آخرت نمی‌آید مگر قدمی که از روی صدق و راستی برداشته و یا عملی که جلوتر فرستاده‌ای.» هاشم گفت: «ای عمو! غیر از این هم از من انتظار نداشته باش. من، می‌دانم که اگر حرکت و خروجم و شمشیر زدن و تیراندازیم را به قصد خودنمایی قرار دهم، از زیان‌کاران خواهم بود.» هاشم به راه افتاد و خود را به لشکر ابوعبیده رسانید. مسلمانان با دیدن نیروی پشتیبانی هاشم، خوشحال شدند.[1] مدتی پس از حرکت هاشم، ابوبکر صدیق به بلال دستور داد تا درمیان مردم بانگ برآورد که همراه سعید بن عامر بن حذیم آماده‌ی حرکت به سوی شام شوید. هفت‌صد نفر در مدت زمان کوتاهی آماده شدند. اندکی پیش از حرکت سعید بن

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۳۳-۳۵

عامرؓ، بلالؓ نزد ابوبکر صدیقؓ رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! اگر شما، مرا آزاد کردید که با شما باشم و مرا از کاری که خودم می‌خواهم، باز می‌دارید، نزد شما می‌مانم و اگر مرا به خاطر خدا آزاد کردید تا خودم تصمیم بگیرم و همان کاری را بکنم که به مصلحت خود می‌دانم، کاری به من نداشته باشید تا برای جهاد در راه خدا بیرون شوم که من، جهاد را از ماندن در این‌جا بیش‌تر دوست دارم.» ابوبکر صدیقؓ فرمود: «اینک که تو دوست داری برای جهاد بیرون شوی، من تو را منع نمی‌کنم. من، فقط می‌خواستم که تو این‌جا بمانی و اذان‌گو باشی. من، از جدایی و دوری تو اندوهگین می‌شوم؛ اما گویا چاره‌ای جز فراق و جدایی نیست. آن هم جدایی و فراقی که تا قیامت همدیگر را نخواهیم دید. پس ای بلال! نیکوکاری پیشه کن تا زاد و توشه‌ات از دنیا باشد و خداوند، تو را در حیاتت به خیر و نیکی یاد کند و چون مرگت فرا رسد، به تو پاداش نیکی عنایت فرماید.» بلالؓ فرمود: «خداوند، به تو جزای خیر دهد؛ به خدا سوگند نخستین بار نیست که ما را به صبر و شکیبایی در اطاعت خدا و پایبندی بر حق و انجام عمل صالح دستور می‌دهی. اما نمی‌خواهم پس از رسول‌خداﷺ برای کس دیگری اذان بدهم.» بلالؓ به همراه سعید بن عامر بن حذیمؓ برای شرکت در جهاد، مدینه را ترک کرد. مأموریت سعیدؓ این بود که به یزید بن ابوسفیانؓ ملحق شود و همین کار را هم کرد و در جنگ‌های عربه[1] و داشنه در رکاب یزید بن ابوسفیان جنگید.[2]

گروه‌های زیادی از اطراف، به مدینه می‌آمدند تا در جهاد شرکت کنند. ابوبکر صدیقؓ نیز آنان را به جبهه‌ها اعزام می‌کرد و چون بسیاری از آن‌ها تازه‌مسلمان بودند و هنوز به طور کامل به تعالیم اسلامی آراسته نشده بودند، مشکلاتی را برای مردم مدینه اعم از صحابه و تابعین به وجود می‌آوردند و همین، باعث می‌شد تا صحابه و تابعین به حضور ابوبکر صدیقؓ شکوه و گلایه کنند. البته با وجود گروه‌های زیادی که به مدینه می‌آمدند، هیچ‌گاه نزاع و کشاکشی در میانشان رخ نداد. ابوبکر صدیقؓ مردم مدینه را توجیه نمود[3] و به آنان چنین فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که کاری به این‌ها نداشته باشید و هر کس که بر او حقی دارم، زخم زبان‌ها و کارهای ناگوار این‌ها را تحمل کند که خدای

١- در البداية و النهاية به جای عربه، جنگ عریه ذکر شده و در طبری، عربه آمده است که یاقوت، آن را نام مکانی در فلسطین دانسته است. (مترجم)

٢- فتوح‌الشام ازدی، ص٣٥-٣٨

٣- التاريخ الاسلامی (٢٢٤/٩)

متعال، دشمنانمان را به وسیله‌ی این‌ها هلاک می‌کند و قشون روم را پریشان می‌سازد. این‌ها، برادران شما هستند و چنان‌چه یکی از شما،از سوی آن‌ها متحمل امر ناگواری شد، شکیبایی ورزد که آیا غیر از این است که شکیبایی و خویشتن‌داری، بهترین کار است و فرجام بهتری دارد و آنان را هم‌چنان مایه‌ی قوت و پیروزی ما قرار می‌دهد؟» مسلمانان، فرموده‌ی ابوبکر صدیق‌ﷺ را تأیید کردند. ابوبکرﷺ ادامه داد: «آنان، برادران دینی شما هستند و شما را در برابر دشمنانتان یاری می‌کنند و بر گردن شما حق زیادی دارند؛ بنابراین کوتاهی‌هایشان را تحمل کنید.»[1]

اعزام خالد بن ولید به سوی شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک

فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به طور کامل زیر نظر داشتند و دریافتند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابوعبیده‌ﷺ در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق‌ﷺ گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح‌شده، عقب نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یک‌پارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص‌ﷺ پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق‌ﷺ نیز مطابق پیشنهاد عمروﷺ، رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. قرار بر آن شد که مسلمانان بدون درگیری با دشمن، عقب‌نشینی کنند؛ ابوعبیده‌ﷺ از حمص عقب نشست و شرحبیل‌ﷺ از اردن؛ یزید بن ابوسفیان‌ﷺ نیز دمشق را ترک کرد و عمرو بن عاص‌ﷺ هم به طور تدریجی شروع به عقب‌نشینی از فلسطین کرد.[2] ولی موفق به عقب‌نشینی نشد و با کمک خالد بن ولیدﷺ توانست پیش از جنگ یرموک، فلسطین را ترک کند. در همین گیر و دار بود که جنگ اجنادین اتفاق افتاد.[3]

ابوبکر صدیق‌ﷺ پس از آن‌که نامه‌ی ابوعبیده‌ﷺ را دریافت کرد، به ابوعبیده‌ﷺ دستور داد که به سوی یرموک عقب‌نشینی کند و در همان‌جا با سایر فرماندهان، جمع شود. ابوبکر صدیق‌ﷺ در فرمانش به ابوعبیده‌ﷺ چنین نوشت: «سوارانت را در روستاها پراکنده کن و با قطع رسیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آن‌ها را در تنگنا قرار بده و از محاصره‌ی شهرها خودداری کن تا این‌که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با

۱- التاریخ الإسلامی (۲۲۳/۹)

۲- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۸

۳- حروب الإسلام فی الشام، احمد محمد، ص۴۵

آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من نیز همان‌گونه که بـرای آن‌هـا نیروی کمکی می‌آید، برایت نیروی کمکی می‌فرستم.»[۱] در روایت دیگری چنین آمده است: «امثال شما، به سبب کمی افراد شکست نمی‌خورند. بلکه بدانید که ده‌ها هـزار نفـر بـه سـبب پرداختن به معاصی و گناهان شکست می‌خورند؛ پس آگاه باشـید کـه از معاصـی و گناهـان دوری کنید؛ همه‌ی شما در یرموک جمع شوید و هر یک از فرماندهان، برای همراهانش در نماز امامت بدهد.» فرمان ابوبکر صدیقؓ بر این اساس بود که تمام قشون اسلامی یک‌جا و متحد شوند و به یـک دفعـه بـا دشـمن وارد کـارزار شـده و آنـان را شکسـت دهنـد. ابـوبکر صدیقؓ خطاب به مجاهدان چنین نوشت: «شما، برای یاری دین خدا بپا خاسته‌اید و خـدای متعـال، یـاری‌گـران دیـنش را نصـرت مـی‌کنـد و دشـمنان دیـنش را شکسـت و خـواری می‌چشاند.»[۲]

ابوبکر صدیقؓ در نامه‌اش روشن کرد که نصرت و پیروزی در جهاد، منوط به اطاعت از خدای متعال است و شکست در جنگ، نسبت مستقیمی بـا معصـیت و نافرمـانی خداونـد دارد. ابوبکر صدیقؓ قشون اسلامی را موظف نمود تا در یـک‌جـا گـرد آینـد و بـدین‌سـان نیروی بزرگی فراهم آورند تا دشمن، از پراکندگی قوای مسـلمان، بهـره‌بـرداری نکنـد و در نتیجه در برابر قدرت یک‌جا و بزرگ مسلمانان ضعیف و ناتوان شود. تعیین یرموک از سوی ابوبکر صدیقؓ به عنوان مرکـز گردهمـایی قشـون اسـلامی، نشـان‌دهنـده‌ی شـناخت دقیـق ابوبکر صدیقؓ از موقعیت جغرافیایی منطقه می‌باشد. پختگی نظامی خلیفـه، آن‌جـا بـیش از پیش هویدا می‌شود که خالد بن ولیدؓ را از عراق به شام گسـیل کـرد تـا فرمانـدهی قشـون اسلامی را عهده‌دار گردد؛ چراکه شرایط شام چنین ایجاب مـی‌کـرد کـه شخصـی عهـده‌دار فرماندهی قشون اسلامی شود که توانایی‌های تمام فرمانـدهان مسـلمان را یـک‌جـا، در خـود داشته باشد. خالد بن ولیدؓ قدرت ابوعبیدهؓ، فراسـت و نکتـه‌سـنجی عمـروؓ، تجربـه‌ی عکرمهؓ و بی‌باکی یزیدؓ را در خود جمع داشت و همین، او را در امور جنگـی و نظـامی پخته و سرآمد کرده بود. خالدؓ در پهنه‌ی نبرد، تصمیم‌های درست و به‌جایی مـی‌گرفـت و تجربه‌ی زیادی نیز از میادین جنگ به‌دست آورده بود.[۳] قابلیـت‌هـا و توانـایی‌هـای خالـدؓ، گزینش فرمانده‌ی ارشد فتوحات شام را برای ابوبکر صدیقؓ آسان کـرد. خالـدؓ پـس از

۱- نگاه کنید به: العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۸

۲- تاریخ طبری (۲۱۱/۴)

۳- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۵۹و۳۶۰

دریافت حکمش، خودش را از بیابان به شام رسانید و به اجـرای دسـتورات خلیفـه پرداخـت. نیروهای کمکی و پشتیبانی نیز پشت سر هم به شام اعـزام مـی‌شـدند تـا دسـتورات راهبـردی ابوبکر رضی الله عنه را در خنثی‌سازی شیوه‌های تاکتیکی و تدابیر جنگـی دشـمن، اجـرا کننـد. رومیـان می‌خواستند با تدابیر مختلف، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از رسیدن به اهـدافش بازدارنـد. چنـان‌چـه یکی از فرماندهان رومی به این نکته تصریح کرده است که: «به خدا سوگند، ما ابـوبکر را از وارد کردن قشونش به خاکمان باز می‌داریم.» واکنش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال ایـن گفتـه‌ی فرمانده‌ی رومی، این بود که: «به خدا سوگند، نصاری را به خالد بن ولید رضی الله عنه گرفتار می‌کنم تا به جای پرداختن به وسوسه‌های شیطان، به خالد مشغول و گرفتار شوند.»[1] رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیل یکی کردن لشکرها در شام تحت فرماندهی خالـد بـن ولیـد رضی الله عنه و مشـخص کردن محل گردهمایی قشون، تحقق یافت. حرکت لشکرها از مدینه به سوی مناطق عملیاتی از راه‌های جداگانه و به شـکل کمـانی و پیکـانی بـود کـه در اصـطلاح جنگـی بـه ایـن نـوع حرکت، حرکت پراکنده یا نامنظم[2] گفته می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شرایط مناسـبی، تمـام قشون را یک‌جا کـرد و تـوان نظـامی خـود را کـه امـروزه در پهنـه‌ی علـوم نظـامی از آن بـه استراتژی[3] یاد می‌شود، بـه نمـایش گذاشـت.[4] ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه بـه عنـوان فرمانـده‌ی کـل، حضوری معنوی در میـادین نبـرد داشـت و همـواره فرمانـدهان لشـکری اسـلام را بـا صـدور فرمـان‌هـای بـه‌موقـع راهنمـایی مـی‌کـرد. وی، بـا شـناخت موقعیـت جغرافیـایی منـاطق و بـا ژرف‌اندیشی و دورنگری بی‌نظیرش، در خیزاندن قشون در بهترین زمان و وضع، موفق بود و از همـین‌رو نیـز گـزینش درسـتی در تعیـین فرمانـدهان داشـت و فرمانـدهانی را بـر لشـکرها می‌گماشت که به خوبی از عهده‌ی انجام مأموریتشـان بـر مـی‌آمدنـد و طـوری خواسـته‌هـا و دستورات فرمانده‌ی کل را اجرا می‌کردند که گویا شخص خلیفه، آن را اجـرا کـرده اسـت.

۱- البدایة و النهایة (۵/۷)

۲- حرکت نامنظم، نوعی شیوه‌ی حرکتی در انتقال رزمندگان به مناطق عملیاتی می‌باشد که شـباهت بسـیاری بـا شیوه‌ی حرکت جنگجویان چریک دارد و از آن به حرکت گـوریلایی نیـز یـاد مـی‌شـود. گـوریلا، واژه‌ای اسـت اسپانیایی به معنای جنگ پراکنده.(مترجم)

۳- استراتژی، واژه‌ای است یونانی به معنای سرداری و سپه‌سالاری و در اصل اصطلاحی است نظامی بـه معنـای سنجیدن وضع خود و دشمن و طرح نقشه به قصد رویارویی با حریف در بهترین و مناسب‌ترین وضع ممکن. البته این واژه، مفهومی گسترده‌تر یافته و اینک به هر روش کلی برای رسـیدن بـه هـدفی مشـخص و کلـی اسـتراتژی می‌گویند.(مترجم)

۴- الفن العسکری الاسلامی، ص۸۹؛ أبوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص۶۰

اعتماد دوطرفه‌ای که میان خلیفه و فرماندهان لشکری قرار داشت، باعث می‌شد تا فرماندهان، اهداف خلیفه را به درستی در مخیله‌ی خود شناسایی و در پهنه‌ی عمل اجرا کنند. به همین سبب نیز جبهه‌های جهاد، طوری اداره شد که گویا خود ابوبکر صدیقؓ به عنوان فرمانده‌ی کل در تمام نبردها حضور داشته و از نزدیک، جریان جنگ را رهبری می‌کرده است. چراکه عملکرد مجاهدان، دقیقاً با خواست‌ها، اهداف و رهنمودهای خلیفه هماهنگ بود.[1]

ابوبکر صدیقؓ علاوه بر نامه‌ای که برای خالدؓ فرستاد و او را به فرماندهی قشون اسلامی در شام گماشت، نامه‌ای نیز به ابوعبیدهؓ نوشت و به او خبر داد که خالدؓ را به فرماندهی لشکر شام منصوب کرده و از ابوعبیدهؓ خواست که از خالدؓ حرف‌شنوی داشته باشد. ابوبکر صدیقؓ علت انتصاب خالدؓ به فرماندهی قشون شام را هم برای ابوعبیدهؓ بیان فرمود: «من، خالد را به فرماندهی نبرد با رومیان در شام برگزیده‌ام؛ پس با او مخالفت نکن و از او حرف‌شنوی داشته باش که من، او را در حالی بر تو امیر کرده‌ام که می‌دانم تو، از او بهتری؛ اما او، از تو جنگاورتر است و تجربه‌ی جنگی بیش‌تری دارد. خدای متعال، ما و تو را به رشد و کمال رهنمون گردد. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد.»[2]

خالد بن ولیدؓ نیز از عراق نامه‌ای برای ابوعبیدهؓ در شام فرستاد که به شرح زیر بود:

ـ به ابوعبیده بن جراح از خالد بن ولید.

السلام علیکم

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد، از خدای متعال می‌خواهم که ما و شما را در روز هراس، در پناه خود قرار دهد و در دنیا محافظت فرماید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ به دستم رسیده که مرا مأمور کرده به سوی شام حرکت کنم و خودم را به سپاهیان اسلام برسانم و فرماندهی آنان را عهده‌دار شوم؛ به خدا سوگند که من، هرگز خواهان این نبودم که فرمانده شوم و هیچ‌گاه این پست را درخواست نکردم و نامه‌ای هم به ابوبکر نفرستادم که از او چنین تقاضایی بکنم. تو، هم‌چنان بر همان وضع گذشته‌ات خواهی بود و با هیچ یک از دستورات و پیشنهادهایت مخالفت نخواهد شد که تو، از بزرگان و سرآمدان مسلمانان هستی و برتری و فضلت، بر کسی پوشیده نیست و کسی هم از نظرات و راهنمایی‌هایت بی‌نیاز

۱- الفن العسکری الإسلامی، ص۹۸

۲- مجموعة الوثائق السیاسیة، ص۳۹۲و۳۹۳

نمی‌باشد. خداوند، نعمت‌هایش را بر ما و شما کامل گرداند و همه‌ی ما را به رحمتش، از عذاب جهنم رهایی بخشد. والسلام علیک و رحمة الله.»[1]

خالد رضی الله عنه نامه‌ای برای سپاهیان مسلمان در شام نیز نوشت و آن را با همان نامه‌بر، به شام فرستاد. در نامه‌ی خالد رضی الله عنه به عموم مسلمانانی که در شام بودند، چنین آمده بود: «من، از خدایی که ما را به وسیله‌ی اسلام عزت بخشید، با دینش شرافت داد، با پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم گرامی داشت و با ایمان، کرامتمان بخشید، می‌خواهم که به رحمت گسترده و نعمت بیکرانش، نعمتش را بر ما و شما کامل گرداند. ای بندگان خدا! پروردگارتان را شاکر باشید تا نعمت‌هایش را بر شما بیفزاید و به او روی آورید تا احسان و نیکیش را بر شما تداوم بخشد. ای بندگان خدا! همواره سپاس‌گزار نعمت‌های خدا باشید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به من رسیده و مرا فرمان داده تا به سوی شما حرکت کنم. من، نیز به قصد پیوستن به شما حرکت کرده‌ام و به زودی با سپاهیانم به شما می‌رسم. مژده باد شما را که تحقق وعده‌ی الهی نزدیک است و شادمان باشید که از سوی خدا بهترین پاداش را می‌یابید. خدای متعال، ایمان ما و شما را مصون بدارد و همه‌ی ما را بر اسلام، ثابت‌قدم بفرماید و بهترین پاداش مجاهدان را به ما ارزانی نماید. و السلام علیکم.»[2]

عمرو بن طفیل رضی الله عنه که نامه‌بر خالد رضی الله عنه بود، نامه‌ی عموم مسلمانان را در جابیه بر آنان خواند. ابوعبیده رضی الله عنه نیز پس از خواندن نامه‌اش فرمود: «خدای متعال، نظر خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را فرخنده و مبارک بگرداند و خالد رضی الله عنه را زنده و سالم نگه دارد.»[3] این تعامل ارزنده میان ابوعبیده و خالد، اخوت و برادری را معنا می‌کند و نشان می‌دهد که روابط میان صحابه، برگرفته از توحید درست و اخلاق پسندیده و سترگی بود که تمام یاران رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به آن آراسته بودند.خالد رضی الله عنه تغییر نکرد و به خاطر موفقیتش در فتوحات عراق و اعتمادی که خلیفه به او داشت، خود را بزرگ‌تر و برتر از برادرانش نپنداشت؛ بلکه به جایگاه والای اهل فضیلت اذعان نمود و به صراحت بیان کرد که هم‌چنان از ابوعبیده رضی الله عنه حرف‌شنوی خواهد داشت. ابوعبیده رضی الله عنه نیز که مأموریت یافت زیر نظر و فرماندهی خالد رضی الله عنه انجام مسؤولیت کند، برای خالد رضی الله عنه آرزوی موفقیت و سلامتی نمود و دعا کرد که خدای متعال، فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرخنده و مبارک گرداند. رویکرد خالد و ابوعبیده در این

١- مجموعة الوثائق السياسية، ص٣٩٢

٢- فتوح‌الشام ازدی، ص٦٨-٧٢

٣- منبع سابق.

جریان، دلیلی است بر این‌که آن‌ها از خودخواهی بدور بودنـد و همـواره بـه مصـلحت امـت می‌اندیشیدند و در کارهایشان تنها رضای خدا را در نظر مـی‌گرفتنـد.[١] آری، آن‌چـه خالـد و ابوعبیده کردند، آموزه‌ی بزرگی برای همه‌ی افـراد امـت اعـم از دعـوت‌گـران، فرمانـدهان، سران و بزرگان در تمام طبقات و سطوح حکومتی و جنبشی، می‌باشد تـا در مقـاطع مختلـف کاری، همین رویه را در پیش بگیرند و به هنگام عزل و نصب، این چنین تعاملی بـا یکـدیگر داشته باشند.

جنگ اجنادین

خالدﷺ به شام رسید و بصری را فتح کرد و با سایر فرماندهان مسلمانان (ابوعبیده، شرحبیل و یزید) یک‌جا شد و به بررسی مسایل و مواضع نظامی پرداخـت. وی، پـس از وارسـی چنـد و چون مسایل نظامی، باخبر شد که لشکر عمرو بن عاصﷺ از کناره‌هـای رود اردن بـه سـوی سایر قشون اسلامی در حرکت است و لشکر رومیان نیز در تعقیب لشکر عمـروﷺ مـی‌باشـد. هدف رومیان، این بود که با سپاهیان عمروﷺ درگیر شوند و کار این دسته از قشون مسـلمان را یک‌سره کنند. اما عمروﷺ نیز کاملاً هشیار بود که در آن شرایط نبایـد بـا رومیـان درگیـر شود؛ چراکه فقط هفت‌هزار نیرو در اختیار داشـت و رومـی‌هـا، لشـکری فراتـر از ایـن گـرد آورده بودند. خالدﷺ پس از بررسی شرایط جنگی، به این نتیجه رسید کـه یـا خـودش را بـه لشکر عمروﷺ برساند و به همراه افراد عمروﷺ با رومیان بجنگد و بدین‌سان خـط بازگشـت مسلمانان را به مواضع پیشین، از وجود رومـی‌هـا پـاک کنـد و از طریـق پشـتیبانی مسـلمانان، موضعشان را در فلسطین تثبیت نماید و یا سر جایش بماند و به عمروﷺ خبر دهد کـه زودتـر خودش را به لشکر او برسـاند تـا بـه اتفـاق عمـروﷺ، بـا رومیـانی کـه از دمشـق بـه تعقیـبش پرداخته‌اند، وارد جنگ شود. خالدﷺ گزینه‌ی اول را انتخاب کرد تا خط بازگشت مسلمانان را از وجود رومی‌ها پاک کند و مواضع مسـلمانان را در فلسـطین تثبیـت نمایـد. خالـدﷺ بـه خوبی می‌دانست که شکست رومیان در این جبهه، سبب می‌شود که قشون اسلامی، این ناحیه را پوشش دهند و بدین ترتیب نیروی مهاجم دشمن را از حالت تهاجمی درآورده و به دفـاع مجبور کنند. خالدﷺ به اتفـاق قشـون اسـلامی از یرمـوک بـه کمـک عمـروﷺ در فلسـطین شتافت و به عمروﷺ نیز فرمان نوشت که طوری عقب‌نشینی کند که بدون درگیری با رومیان آن‌ها را به دنبال خود بکشد تا این‌که به لشکر خالدﷺ برسد تا به اتفاق هـم، کـار رومیـان را

١- التاریخ الاسلامی (٢٣١/٩)

بسازند. عمرو به اجنادین[1] رفت و خالد نیز خودش را همان‌جا به او رسانید و جمع سپاهیان اسلام به حدود سی‌هزار نفر رسید. خالد در زمان مناسبی که سپاهیان عمرو و رومیان با هم درگیر شده بودند، به اجنادین رسید و بدین ترتیب جنگ شدیدی درگرفت؛ تجربه‌ی جنگی عمرو و خالد، نقش مهمی در شکست رومیان داشت؛ طوری که تعدادی از مجاهدان، به صفوف دشمن نفوذ کرده و فرمانده‌ی رومیان را کشتند و بدین‌سان سپاهیان دشمن، توانشان را از دست داده و گریختند.[2]

جنگ اجنادین، نخستین جنگ بزرگی بود که میان رومی‌ها و مسلمانان در شام روی داد و چون خبر شکست، به هرقل در ـ حمص ـ رسید، دانست که به مصیبت بزرگی گرفتار شده است.[3] خالد خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق نوشت. متن نامه‌اش بدین شرح بود:

ـ به ابوبکر خلیفه‌ی رسول‌خدا، از خالد بن ولید، شمشیر آخته‌ی خدا بر مشرکان. اما بعد:

سلام علیکم.

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. ای صدیق! گزارشم، به شما این است که ما با مشرکان در اجنادین درگیر شدیم. آن‌ها، قشون زیادی فراهم آورده، صلیب‌هایشان را برافراشته و کتاب‌های مقدسشان را گشوده بودند (تا سپاهیانشان را به جنگ بر ضد ما تشویق کنند و) با این سوگند به میدان نبرد وارد شده بودند که از میدان بِدَر نشوند و رویارویمان ایستادگی کنند و ما را از خاکشان بیرون نمایند. ما هم با اعتماد

۱- اجنادین، نام منطقه‌ی معروفی در فلسطین است. نگاه کنید به: المعجم یاقوت، ج۱، ص۲۰۳

۲- ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص۷۰؛ ابن‌اسحاق و مداینی، جنگ اجنادین را پیش از جنگ یرموک دانسته‌اند. در این جنگ تعدادی از صحابه شهید شدند. فرمانده‌ی رومیان، شخصی به نام ابن هزارف را که از قضاعه بود، برای بررسی وضع مسلمانان فرستاد و چون ابن‌هزارف بازگشت، به رومیان این چنین گزارش داد که: مسلمانان در شب همانند راهبان عابدند و در روز مجاهدان یکه‌سوار؛ اگر پسر پادشاه این‌ها هم دزدی کند، دستش را قطع می‌کنند و اگر زنا نماید، سنگ‌سارش می‌نمایند. فرمانده‌ی رومیان با شنیدن گزارش جاسوسش گفت: اگر راست بگویی، مردن و زیر زمین رفتن، بهتر از رویارویی با چنین افرادی است. فرمانده‌ی رومیان در این جنگ بنا بر آن‌چه در البدایة و النهایة آمده، قیقلان بوده است. طبری، قبقلار را نام فرمانده‌ی رومیان در جنگ اجنادین آورده و گفته است: علمای شام، تذارق برادر هرقل را فرمانده‌ی رومیان در این جنگ دانسته‌اند و ابن‌اثیر نیز در الکامل، تذارق را فرمانده‌ی رومی‌ها گفته است.(مترجم)

۳- ابوبکر الصدق، نزار حدیثی، ص۷۰

و توکل بر خدا بر آنان حمله‌ور شدیم و آن‌ها را با نیزه هدف قرار داده، سپس با شمشیرها زدیم و آنان را درمیان هر دره، کوه و سرزمینی شکست دادیم. اینک خدا را می‌ستایم که دینش را پیروز نمود و دشمنش را شکست و خواری داد و با دوستانش خوب و نیک، تا کرد. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

ابوبکر صدیقﷺ با شنیدن خبر پیروزی شادمان شد و فرمود: «سپاس خدا را که مسلمانان را یاری نمود و چشمانم را به این پیروزی، شاد فرمود.»[1]

جنگ یرموک

پیروزی مسلمانان، با پیروزی در جنگ اجنادین و شکست رومیان آغاز شد و مسلمانان، به فرمان ابوبکر صدیقﷺ در یرموک جمع شدند. رومیان، به فرماندهی تیدور در منطقه‌ای که امکان دفع نیروهای حریف زیاد بود و راه گریز را تنگ می‌نمود، اردو زدند. اردوگاه قشون رومی، در واقوصه[2] در نزدیکی یرموک بود.

تعداد مسلمانان و رومی‌ها در جنگ یرموک

مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولیدﷺ، چهل یا چهل و پنج‌هزار نفر بودند.[3]

تعداد رومی‌ها به فرماندهی تیدور، به دویست و چهل‌هزار نفر می‌رسید.

مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولیدﷺ در یرموک اردو زدند و رومی‌ها در کرانه‌ی جنوبی رود اردن جمع شدند. عمرو بن عاصﷺ فرمود: «ای مسلمانان! شما را بشارت باد که من، رومی‌ها را محاصره کردم و هر که در محاصره قرار بگیرد، به ندرت عاقبت به‌خیر می‌شود.»[4]

خالدﷺ در آرایش نظامی لشکر اسلام، شیوه‌ی جدیدی به‌کار برد که پیش از آن درمیان عرب‌ها رایج نبود. او، قشون اسلامی را به چند واحد نظامی تقسیم کرد و با سی و شش گردان وارد عمل شد. تقسیم‌بندی واحدهای نظامی قشون اسلامی به ترتیب زیر بود:

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۸۴-۹۳

۲- در تاریخ طبری، واقواصه ثبت شده و در البداية و النهاية، واقوصه آمده است که نام رود و صحرایی در منطقه‌ی حوران شام می‌باشد.(مترجم)

۳- حافظ عمادالدین اسماعیل ابن‌کثیر، در البداية و النهاية تعداد مجاهدان را سی و شش تا چهل‌هزار نفر ذکر کرده است.(مترجم)

۴- العمليات التعرضية و الدفاعية، ص۱۶۳

ـ چند فوج که هر یک متشکل از ده تا بیست گردان بود و فرمانده‌ی جدایی داشت.

ـ چندین گردان که از هزار رزمنده تشکیل می‌شد و هر گردانی، فرمانده‌ی جدایی داشت.[1] آرایش لشکر مسلمانان که از چهل گردان تشکیل شده بود، به ترتیب زیر بود:

ـ **سپاه مرکزی:** از ۱۸ گردان به فرماندهی ابوعبیده بن جراحؓ تشکیل شده بود و عکرمهؓ پسر ابوجهل و قعقاع بن عمروؓ در این فوج حضور داشتند.

ـ **سپاه راست:** متشکل از ۱۰ گردان بود و تحت فرماندهی عمرو بن عاصؓ قرار داشت و شرحبیل بن حسنهؓ نیز با او بود.

ـ **سپاه چپ:** ۱۰ گردان داشت و تحت فرماندهی یزید بن ابوسفیانؓ بود.

ـ **دسته‌ی پیشگامان:** دسته‌ی کوچکی از سوارکاران و نگهبانان در خط مقدم بود که بررسی تحرکات دشمن، کسب اطلاعات و برخورد با جاسوس‌های احتمالی دشمن را بر عهده داشت.[2]

ـ **دنباله‌داران لشکر:** از پنج گردان (۵۰۰۰ نفر) به فرماندهی سعید بن زیدؓ تشکیل یافته بود و رسیدگی به امور سپاهیان را بر عهده داشت. ابودرداءؓ در همین واحد، به عنوان قاضی خدمت می‌کرد و عبدالله بن مسعودؓ نیز انباردار بود و مسؤولیت تدارکات را بر عهده داشت. مقداد بن اسودؓ از افراد این دسته بود و درمیان مجاهدان دور می‌زد و سوره‌ی انفال و آیات جهاد را تلاوت می‌کرد تا عواطف ایمانی و جهادی صحابه را برانگیزد. ابوسفیان بن حربؓ نیز به عنوان واعظ درمیان صفوف می‌گشت و سربازان اسلام را به جهاد و جان‌فشانی تشویق می‌نمود.[3] خالد بن ولیدؓ به عنوان فرمانده‌ی ارشد لشکر اسلام با تعدادی از صحابه درمیان سپاهیان بود. به هر حال لشکر اسلام برای رویارویی با دشمن به آمادگی نسبی، دست یافت؛ هر یک از فرماندهان، افرادش را به جهاد، جان‌فشانی و صبر و شکیبایی در راه خدا فرا می‌خواند. مسلمانان و فرماندهانشان خوب می‌دانستند که این جنگ، جنگ سرنوشت‌سازی است و به عقب راندن دشمن، پیروزی بزرگی می‌باشد و چنان‌چه نتوانند دشمن را شکست بدهند، در ادامه‌ی کارشان با مشکل و بلکه شکست مواجه می‌شوند. عقب‌نشینی و شکست روم در یرموک، به معنای فتح شام و آزادسازی آن از دست رومیان

۱- العملیات التعرضیة و الدفاعیة، ص۱۶۳

۲- در البدایة و النهایة آمده است که قباب بن اشیم، امیر این دسته بود و طبری، نام قباث را ذکر کرده است.(مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۸/۷)

بود و این، گشایش دروازه‌های شام و برچیده شدن موانع و عوامل بازدارنده‌ی فراروی مسلمانان و ره‌یابی به مصر و پس از آن،گسترش اسلام به آسیا و اروپا به شمار می‌رفت.[1]

آمادگی ایمانی مسلمانان برای رویارویی با دشمن

زمانی که مسلمانان و رومیان، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، ابوعبیدهﷺ خطاب به مسلمان فرمود: «ای بندگان خدا! دین خدا را یاری کنید تا خدای متعال، شما را نصرت دهد و گام‌هایتان را استوار و ثابت بدارد که وعده‌ی الهی، حق است. ای مسلمانان! صبر و شکیبایی ورزید که صبر، مایه‌ی خشنودی خدا، رهایی از کفر و دوری از ننگ و عار است. وقتی که دشمن، تیراندازی را آغاز کرد، از صف‌هایتان جدا نشوید و به سوی دشمن، گام برندارید و جنگ را شروع نکنید؛ بلکه پشت سپرها پناه بگیرید؛ ساکت باشید و تنها خدا را یاد کنید تا به خواست خدا به شما فرمان حمله بدهم.»

معاذ بن جبلﷺ نیز خطاب به مسلمانان فرمود: «ای اهل قرآن و ای نگهبانان و حافظان کتاب خدا! ای انصار هدایت و ای دوستان حق! دست‌یابی به رحمت الهی و ورود به بهشت، به آرزو نیست و تنها راستان و وفاداران به حق، به مغفرت و رحمت گسترده‌ی الهی دست می‌یابند. مگر فرموده‌ی الهی را نشنیده‌اید که: ﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ ﴾[2] خدا، شما را بیامرزد؛ از خدایتان حیا کنید که مبادا شما را در حال گریز ببیند و بدانید که شما، در قبضه و مشت خدایید و پناهی، جز او ندارید و فقط او، شما را عزت و سرافرازی می‌بخشد.»

عمرو بن عاصﷺ مسلمانان را بدین شکل نصیحت و آماده‌ی جهاد کرد: «ای مسلمانان! چشمانتان را فرو اندازید[3] و روی زانوهای خود بنشینید و تیراندازی کنید و وقتی سپاهیان دشمن، بر شما حمله‌ور شدند، کاری نداشته باشید تا به شما نزدیک شوند و آن موقع، همانند شیر به آن‌ها حمله کنید که سوگند به آن کس که از صدق و راستی خشنود می‌شود و به آن پاداش می‌دهد و دروغ را گناه می‌شمارد و بندگانش را به خاطر دروغ‌گویی، مجازات

١- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص١۶۴

٢- (نور ـ ۵۵) یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان گونه که پیشینیان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم‌گران) پیش از آن‌ها کرد...»

٣- یعنی: درست هدف بگیرید و...(مترجم)

می‌کند و در ازای نیکی، بذل و احسان می‌فرماید که من این (وعده‌ی خدا و رسول) را شنیده‌ام که مسلمانان، آبادی‌ها و قصرهای شام را یک به یک فتح می‌کنند؛ بنابراین قشون و کثرت دشمن، شما را در هراس نیندازد. چراکه اگر شما با آنان به شدت برخورد کنید، جفتک می‌زنند و می‌گریزند.» ابوسفیان ﷺ مجاهدان را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای مسلمانان! اینک شما، دور از امیر مؤمنان و پشتیبانی مسلمانان و در سرزمینی غیرعربی هستید و از خانواده‌هایتان دور افتاده‌اید و به خدا قسم که با دشمنانی روبرو شده‌اید که کینه‌ی زیادی درباره‌ی خودشان، فرزندانشان، زنانشان و اموال و سرزمینشان، از شما به دل دارند. به خدا سوگند که تنها شجاعت و شکیبایی در کارزار فردا، شما را از این‌ها می‌رهاند و خشنودی و رضایت الهی را نصیبتان می‌کند. پس به شمشیرها و جهادتان، قوی و پشت‌گرم باشید و از آن برای (نجات و رستگاری) خود کار بگیرید و آن را سنگر و ابزار دفاع از خود قرار دهید.» ابوسفیان ﷺ به میان زنان نیز رفت و آنان را نیز نصیحت کرد و دوباره به میان مجاهدان بازگشت و فرمود: «ای مسلمانان! می‌بینید که چه در پیش رو دارید. اینک رسول‌خدا ﷺ و بهشت، پیش رویتان هستند و شیطان و جهنم پشت سرتان.»[1]

ابوهریره ﷺ نیز مسلمانان را نصیحت کرد و فرمود: «به سوی زنان بهشتی و هم‌جواری با پروردگارتان در بهشت‌های پرنعمت بشتابید. شما در هیچ محلی این قدر به خدایتان نزدیک نمی‌شوید که اینک در این محل (برای رویارویی با دشمنان خدا) ایستاده‌اید. بدانید که صبرپیشگان، (بر دیگران) برتری دارند.» ابوسفیان ﷺ کنار هر دسته‌ای می‌ایستاد و می‌گفت: «از خدا بترسید؛ خدا را به یاد داشته باشید. شما، بزرگان اسلام و انصار اسلام هستید و این‌ها، اشراف روم و انصار شرکند. خدایا! امروز، یکی از روزهای تو است؛ خدایا! پیروزی را بر بندگانت نازل فرما.» یکی از عرب‌های مسیحی، به خالد ﷺ گفت: «رومی‌ها، چه‌قدر زیادند و مسلمانان، چه اندک!» خالد ﷺ فرمود: «وای بر تو؛ مرا از رومی‌ها می‌ترسانی؟ کثرت و توان لشکر، به نصرت الهی بستگی دارد و چون، نصرت خدا نباشد، لشکر انبوه نیز اندک و ناتوان است و به تعداد مردان ربطی ندارد. به خدا سوگند که دوست دارم اسبم بهبود یابد و(هر چه سریع‌تر وارد عمل شوم تا) رومیان، ناتوان و اندک شوند.» پای اسب خالد ﷺ در مسیر عراق به شام، آماس کرده و آسیب دیده بود.[2]

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص۱۶۳

۲- البدایة و النهایة (۱۰/۷)

معاذ بن جبلﷺ هر بار که صدای راهبان و کشیش‌ها را می‌شنید، می‌فرمود: «خدایا! قدم‌هایشان را بلرزان و در دل‌هایشان، وحشت و هراس بیفکن؛ بر ما آرامش و سکینه نازل فرما و ما را به تقواپیشگی، پایدار و ثابت بدار؛ جهاد را بر ما گوارا و خوشایند فرما و ما را به آن‌چه مقدر می‌کنی، راضی بگردان.»[۱]

چگونگی آرایش نظامی رومیان در جنگ یرموک

دسته‌های رومیان، طوری در محل خود مستقر شده بودند که به‌سان ابر سیاهی به نظر می‌رسیدند و با صدای بلند فریاد می‌زدند؛ کشیش‌ها و راهبانشان، انجیل می‌خواندند و سپاهیان روم را به جنگ تشویق می‌کردند.[۲] رومیان در محلی در نزدیکی یرموک به نام واقوصه اردو زدند و رودخانه‌ی آن‌جا همانند خندقی برای آنان بود. رومیان، قشون خود را به چند واحد تقسیم کرده و طوری آرایش داده بودند که در هر واحد، پنج گردان قرار گرفته بود و با واحد اول مقداری فاصله داشت. آرایش قشون رومی به ترتیب زیر بود:

ـ تیراندازان، جلوتر از همه قرار داشتند و وظیفه‌شان، این بود که به سوی مسلمانان تیراندازی کنند و سپس عقب بروند.

ـ سوارکاران، در دو طرف لشکر عهده‌دار پشتیبانی از تیراندازان بودند.

ـ گردان‌ها، موظف بودند به میان صفوف مسلمانان، حمله‌ور شوند.

ـ فرمانده‌ی جلوداران (پیشگامان) لشکر، جرجه بود.

فرماندهان دسته‌های پشتیبانی که در دو طرف قشون روم قرار داشتند، ماهان و دراقص بودند.[۳]

آن‌چه پیش از جنگ رخ داد...

ابوعبیده و یزید بن ابوسفیان به همراه ضرار بن ازور و حارث بن هشام به سپاه روم نزدیک شدند و بانگ برآوردند که می‌خواهیم با فرمانده‌ی شما صحبت کنیم. به آنان اجازه دادند تا به نزد تذارق بروند که در خیمه‌ای از پرنیان و ابریشم، نشسته بود. صحابه گفتند: «ما ورود به چنین جایی را روا نمی‌دانیم.» تذارق دستور داد تا فرشی ابریشمی برایشان پهن کنند. بزرگان مسلمان باز هم از نشستن بر فرش ابریشمی امتناع کردند و بدین ترتیب تذارق به همان شکلی

۱- ابوبکر رجل الدولة، ص۸۸

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص۱۶۳

۳- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۶۷

که مسلمانان دوست داشتند، با آن‌ها نشست تا بـا هـم مـذاکره کننـد. صـحابه پـس از آن‌کـه رومیان را بـه سـوی خـدا دعـوت دادنـد و بـه نتیجـه‌ای نرسـیدند، بـه اردوگـاه لشـکر اسـلام بازگشتند. ماهان، خالد را به میان دو صف خواست تا همان‌جا با او مذاکره و گفتگو کند. ماهان گفت: «ما می‌دانیم که گرسنگی و سختی زندگانی، شما را از دیارتان به این‌جا کشانده است: پس بیایید تا به هر کدامتان ده دینار و لباس و مقداری غـذا بـدهم و بـه سـرزمین خـود بازگردید. سال بعد هم همین مقدار بـه شـما خـواهیم داد.» خالـد در پاسـخ ماهـان، چنـین فرمود: «آن‌چه تو گفتی، ما را از دیارمان به این‌جا نکشانده است؛ بلکه مـا قـوم خـون‌آشـامی هستیم که شنیده‌ایم هیچ خونی، بهتر از خون رومیان نیست و به همـین خـاطر هـم بـه ایـن‌جـا آمده‌ایم (تا خون شما را بیاشامیم).» یاران ماهان که از شنیدن این سخنان یکه خورده بودنـد، گفتند: «به خدا که چنین چیزی درباره‌ی عرب‌ها به ما گفته نشده بود.»[1]

آغاز جنگ

پس از آمادگی کامل و بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، خالد بن ولید به عکرمـه بـن ابوجهـل و قعقاع بن عمرو که در دو پهلـوی لشـکر بودنـد، فرمـان شـروع جنـگ داد. آن دو شـروع بـه رجزخوانی کردند و هماورد خواستند. تعدادی از جنگاوران دو طرف، با هم درگیر شـدند و شعله‌ی جنگ بالا گرفت و تمام سپاهیان در هم آمیختند و جنگ شدیدی آغاز شد. خالد به همراه گردانی از مجاهدان، پیشاپیش لشکر قرار داشـت و بـا پیشـروی مجاهـدان و بـه هـم پیوستن دسته‌ها، هر یک را متناسب با قابلیت‌هایش به کار می‌گرفـت و جریـان جنـگ را بـه بهترین شکل رهبری می‌نمود.[2]

مسلمان شدن یکی از فرماندهان رومی در میدان نبرد

یکی از فرماندهان و بزرگان سپاه روم به نـام جرجـه از لشـکرش جـدا شـد و خالـد را بـه حضور خود فراخواند. خالـد پـیش او رفـت و طـوری بـه هـم نزدیـک شـدند کـه گـردن اسب‌هایشان به هم می‌خورد. جرجه به خالد گفـت: «ای خالـد! بـه سـؤالات مـن، درسـت پاسخ بده و دروغ نگو که انسان آزاده، دروغ نمی‌گوید؛ به مـن مکـر و فریـب هـم نـزن کـه انسان شرافتمند، فریب‌کار و حقه‌باز نیست. آیا این، درست است که خداونـد، شمشـیری بـر پیامبرتان از آسمان نازل کرده و پیامبرتان نیز آن را به تو داده است و تو، آن شمشیر را بر هـر

۱- البدایة و النهایة (۱۰/۷)

۲- البدایة و النهایة (۱۰/۷)

که در جنگ بلند کنی، حتماً شکستشان می‌دهی؟» خالدؓ گفت: «نه؛ (این طور نیست.)» جرجه دوباره پرسید: «پس چرا به تو سیف‌الله (شمشیر خدا) می‌گویند؟» خالدؓ فرمود: «خدای متعال، در میان ما پیامبری برانگیخت که ما را به سوی خدا فراخواند؛ اما همگی ما از او فرار کرده و فاصله می‌گرفتیم تا این‌که برخی از ما او را تصدیق نموده و از او پیروی کردند و بعضی نیز هم‌چنان او را تکذیب کرده و از او دوری می‌جستند. من، از آن دست کسانی بودم که پیامبر خدا را تکذیب نموده و از او دوری می‌کردند؛ سپس خدای متعال، قلوب و موهای پیشانیمان را گرفت و به سوی خود هدایت نمود و ما، با آن حضرت بیعت کردیم. آن‌جا بود که رسول‌خداﷺ به من فرمود: (تو، شمشیری از شمشیرهای خدا هستی که تو را بر ضد مشرکان از نیام بیرون کشیده است.) رسول‌خداﷺ برایم دعای پیروزی فرمود و از همان روز، سیف‌الله نامیده شدم و به همین سبب نیز من، از میان تمام مسلمانان، نسبت به مشرکان سخت‌تر و شدیدترم.» جرجه گفت: ای خالد! شما، به چه چیزی دعوت می‌دهید؟» خالدؓ فرمود: «شما را به گفتن کلمه‌ی شهادت (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ الله وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ) فرا می‌خوانیم و شما را به این دعوت می‌دهیم که به تمام احکام و آورده های پیامبرﷺ از سوی خدا اقرار کنید.» جرجه دوباره سؤال کرد: «اگر کسی دین شما را نپذیرد، چه می‌کنید؟» خالدؓ پاسخ داد: «باید به ما جزیه بدهند تا کاری به کارشان نداشته و از آن‌ها حمایت بکنیم.» جرجه پرسید: «اگر جزیه هم ندادند؟» خالدؓ فرمود: «با آن‌ها اعلان جنگ کرده و با آنان می‌جنگیم.» جرجه سؤال کرد: «جایگاه و منزلت کسی که امروز دینتان را بپذیرد، چگونه خواهد بود؟» خالدؓ گفت: «جایگاه همه‌ی ما در اجرای دستورات الهی، یک‌سان است و همه اعم از بزرگان و سایر افراد و همین طور آنان‌که قبلاً مسلمان شده یا بعدها ایمان آورده‌اند، برابرند.» جرجه از خالدؓ پرسید: «آیا کسی که امروز مسلمان شود، در اجر و پاداش نیز با شما هم‌سان و مساوی خواهد بود؟» خالدؓ فرمود: «بله و بلکه اجر و پاداش بیش‌تری خواهد یافت.» جرجه گفت: «چگونه چنین چیزی امکان دارد که شما قبلاً مسلمان شده و پیشینه‌ی شما در اسلام بیش‌تر است؟!» خالدؓ فرمود: «علتش، این است که ما، این دین را پس از سرسختی و تحت فشار پذیرفتیم و زمانی با رسول‌خداﷺ بیعت کردیم که ایشان، درمیان ما بودند و از آسمان بر ایشان، وحی می‌شد و از کتاب خدا برایمان سخن می‌گفت. ما، باید به او ایمان می‌آوردیم؛ چراکه به ما معجزاتی نشان می‌داد و ما، دلایل و چیزهای شگفت‌انگیزی دیده و شنیده‌ایم که شما ندیده و نشنیده‌اید. بنابراین هر یک از شما که به‌حق و صادقانه، این دین را بپذیرد، از ما برتر خواهد بود.» جرجه گفت: «به

خدا سوگند که به من، راست گفتی و فریبم ندادی.» خالدﷺ فرمود: «واللّه که بـه تـو راسـت گفتم و خدا، گواه است که هر یک از پرسش‌هایت را درست پاسخ دادم.» جرجه سپرش را کنار گذاشت و همراه خالد حرکت کرد و گفت: «اسلام را به من بیاموز.» خالدﷺ جرجـه را به خیمه‌اش برد و مشک آبی بر سرش ریخت تـا او را غسـل دهـد و دو رکعـت نمـاز بـرای جرجه امامت داد (تا چگونگی نماز را نیز فرا بگیرد.) رومی‌ها که رفتن جرجه بـا خالـدﷺ را نوعی فریب و حمله از سوی او پنداشتند، به مسلمانان یورش بردند و صفوف مجاهدان را در هم شکستند. اما نیروهای پشتیبانی به فرماندهی عکرمه بن ابوجهل و حارث بن هشام در برابر حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی دشمن، پایداری کردند.[1]

یورش دسته‌ی چپ لشکر روم به دسته‌ی راست سپاه اسلام

سپاهیان روم که از فزونی و انبوه، به‌سان پاره‌ی شب، سیاهی می‌زدند، بر لشکر اسلام حمله‌ور شدند؛ قسمت چپ سپاه روم با بخش راست لشکر اسلام[2] درآمیخـت و قلـب سـپاه اسـلام از ناحیه‌ی راست دچار مشکل شد و بدین ترتیب رومیان موفق شـدند صـفوف مسـلمانان را در هم شکنند و به دنباله‌ی لشکر اسـلام برسـند. معـاذ بـن جبـلﷺ بانـگ بـرآورد: «ای بنـدگان مسلمان خدا! این‌ها به شما حمله کرده‌انـد تـا شـما را نـابود کننـد؛ بـه خـدا سـوگند کـه تنهـا شجاعت در رویارویی با دشمن و صبر و شکیبایی در سختی‌های مبـارزه، آن‌هـا را بـه عقـب می‌راند.» معاذﷺ از اسبش پیاده شد و فرمود: «هر که می‌خواهد اسبم را بگیرد و سوار بـر آن بجنگد و بهتر آن می‌بینم که با پای پیاده با پیادگان بجنگد.»[3] قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در برابر دشمنان خدا پایداری کردند. جمع انبوهی از سـواره‌نظامـان رومـی، حملـه‌ور شدند و مسلمانان از ناحیه‌ی راست لشکر به قلب سپاه عقب نشستند و برخی هم بـه اردوگـاه گریختند. بعضی از مسلمانان، که پایداری کرده بودند، یک‌تن و هماهنگ بانگ بـرآورده و با رومیان پیش رویشان درآمیختنـد و آنـان را از تعقیـب مسـلمانان گریـزان بازداشـتند. زنـان

۱- البداية و النهاية (۱۳/۷)

۲- قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در راست سپاه اسلام قرار داشتند. نگـاه کنیـد بـه: البدایـة و النهایـة. فرمانده‌ی دسته‌ی چپ سپاه روم شخصی به نام دیرجان بود که به گفته‌ی واقدی فرماندار بصری بوده و بـا خالـد جنگیده بود. وی، به دست عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق به هلاکت رسید.(مترجم)

۳- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين، ص۱۶۹

مسلمان نیز، افرادی را که در حال گریز بودند، با سنگ و چوب می‌زدند تا آن‌ها را به میدان نبرد باز گردانند که بدین ترتیب مسلمانان گریزان، به میدان بازگشتند.[١]

عکرمه بن ابوجهل فرمود: «من با رسول‌خداﷺ جنگ‌ها کرده‌ام و اینک از شما بگریزم؟!» و سپس بانگ برآورد که: «چه کسی تا پای مرگ مرا همراهی می‌کند؟» عمویش حارث بن هشام و همین طور ضرار بن ازور با چهارصد نفر از بزرگان و سواران مسلمان، با او همراه شدند و جلوی خیمه‌ی خالدﷺ به جنگ پرداختند و همه‌ی آن‌ها زخمی شدند و برخی هم از جمله ضرار بن ازور به شهادت رسیدند.[٢] واقدی رحمه الله می‌گوید: این‌ها که به شدت مجروح شده بودند، درخواست آب کردند. وقتی برای هر یک از آن‌ها آب آوردند، آب را حواله‌ی مجروح دیگر کرد و به همین منوال هر یک از مجاهدان زخمی، آب را به مجروح کناری، حواله می‌کرد تا برادرش سیراب شود و بدین‌سان یکایک آن‌ها، بی‌آن‌که آب بنوشند، شهید شدند. گفته شده که نخستین مسلمانی که در یرموک شهید شد، شخصی بود که نزد ابوعبیدهﷺ رفت و گفت: «من، آماده‌ی شهادت هستم؛ با رسول‌خداﷺ کاری که نداری؟» ابوعبیدهﷺ فرمود: «چرا؛ سلام مرا به ایشان برسان و بگو: ای رسول‌خدا! ما، همه‌ی آن‌چه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، حق یافتیم.» این شخص پا در میدان نبرد نهاد و به شهادت رسید. دسته‌های مختلف سپاه اسلام طوری پایداری کردند که سپاهیان روم، همانند آسیاب به دور خود می‌چرخیدند؛ در آن روز به هر کجای میدان نبرد که نگاه می‌کردید، جز مخ‌ها و مغزهای ریخته، مچ‌های جداشده و دست‌های پریده و افتاده، چیز دیگری دیده نمی‌شد.[٣]

یورش دسته‌ی راست سپاه روم به دسته‌ی چپ لشکر اسلام

دسته‌ی راست سپاه روم به فرماندهی قناطر بر دسته‌ی چپ لشکر اسلام که از قبایل کنانه، قیس، خثم، جذام، قضاعه، عامله و غسان تشکیل یافته بود، حمله‌ور شد. این ناحیه از سپاه اسلام از مواضع خود عقب نشست. رومیان، به تعقیب مسلمانان فراری پرداختند و بخش

١- فتوح‌الشام ازدی، ص٢٢٢؛ در البداية و النهاية آمده است که ابوسفیان پیش از آغاز جنگ به زنان گفته بود: «هر که را گریزان دیدید، با سنگ بزنید تا به میدان باز گردد.» البته در یرموک برخی از زنان مسلمان نیز جنگیدند و تعداد زیادی از رومی‌ها را به هلاکت رساندند؛ از زنان رزمنده می‌توان، اشاره کرد به: خوله بنت ازور، خوله بنت ثعلبه‌ی انصاری، کعوب بنت مالک بن عاصم، سلمی بنت هاشم، هند بنت عتبه بن ربیعه و...(مترجم)

٢- ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، ص١٧٠

٣- البداية و النهاية (١٢/٧)

مرکزی لشکر مسلمانان، با مشکل مواجه شد. مسلمانان گریزان، به اردوگاه لشکر اسلام وارد شدند و زنان مسلمان، آن‌ها را با سنگ و پایه‌های خیمه‌ها زدند و به آنان گفتند: «عزت اسلام و شرف مادران و زنانتان چه شده که این‌چنین می‌گریزید و ما را با کافران تنها می‌گذارید؟» مسلمانان فراری با شنیدن این سخنان توبیخ‌آمیز به خود آمده و به میدان نبرد بازگشتند و تعداد زیادی از رومی‌ها را به هلاکت رسانیدند. سعید بن زیدؓ نیز در همین گیر و دار به شهادت رسید. دسته‌ی چپ سپاه روم، بار دیگر به بخش راست لشکر اسلام حمله کرد تا از طریق شکست دسته‌ی تحت فرمان عمرو بن عاصؓ و نفوذ به صفوف سپاهیان مسلمان، لشکر اسلام را به‌طور کامل محاصره کنند. مسلمانان، در ابتدای امر عقب نشستند و چون به اردوگاه لشکر وارد شدند، زنان از تپه‌ها پایین آمدند و شروع به زدن مسلمانان فراری کردند. دختر عمروؓ بانگ برآورد: «خداوند متعال، مردانی را که زنانشان را تنها می‌گذارند و از کرامتشان دفاع نمی‌کنند، زشت بدارد و از خیر و نیکی دورشان کند.» دیگر زنان مسلمان نیز می‌گفتند: «اگر از ما دفاع نکنید، دیگر شوهرانمان نیستید.» مسلمانان گریزان با شنیدن این حرف‌ها، عزم و اراده‌ی دوباره یافتند و به میدان نبرد بازگشتند و از نو، به رومیان حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند.[1]

حمله‌ی نهایی مسلمانان و شکست رومی‌ها

خالد بن ولیدؓ به همراه عده‌ای از سواران، به آن دسته از سپاه روم حمله کرد که به ناحیه‌ی راست لشکر اسلام یورش برده بودند. خالدؓ به کمک همرهانش در این حمله، حدود شش‌هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رسانید و سپس فرمود: «به خدا سوگند که دیگر توانی، برایشان نمانده است و من، امیدوارم که خدای متعال، آن‌ها را شکست دهد.» خالدؓ به همراه صد سوار از مجاهدان، به یک‌صد هزار نفر از نیروهای دشمن حمله کرد و همه‌ی آنان را در هم کوبید و پس از آن، تمام مسلمانان، هماهنگ و یک‌تن حمله نمودند و با فرار رومی‌ها، به تعقیبشان پرداختند.[2] ناحیه‌ی راست سپاه اسلام نیز به ترمیم صفوف خود پرداخت و رومی‌ها را درمیان وادی یرموک و نهر زرقاء[3] محاصره کردند و توانستند میان سواره‌نظام و پیاده‌نظام دشمن فاصله بیندازند. مسلمانان، بر رومی‌ها حمله‌ور شدند و آنان را به زیر کشاندند. سواران رومی در پی فرار برآمدند؛ خالدؓ به عمروؓ دستور داد تا

۱- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۷۴

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص۱۷۱؛ فتوح‌البلدان ازدی، ص۱۷۱

۳- این نهر به نام یرموک نیز نامیده شده و در منطقه‌ی یرموک به نهر اردن می‌ریزد.(مترجم)

گریزگاهی برای سواران رومی باز کند. سواران رومـی گریختنـد و بـدین ترتیـب پیـاده‌نظـام دشمن در حالی که پاهایشان را به قصد پایداری در جنگ، با زنجیر بسته بودنـد، بـدون هـیچ پوششی به خندق گریختند و چنان درهم‌کوفته شدند که همانند دیواری به نظر مـی‌رسـیدند که گویی خراب شده است. مسلمانان، در تاریکی شب به پیاده‌نظـام دشـمن حملـه کردنـد و چون آن‌ها، یک‌دیگر را به زنجیر بسته بودند، جلودارشان را که در رود می‌انداختند، دیگران نیز به همراهش در رود افتـاده و هـلاک مـی‌شـدند. در ایـن مرحلـه از جنـگ حـدود صـد و بیست‌هزار نفر از نیروهای دشمن هلاک شدند و آن دسـته از کسـانی کـه نجـات یافتنـد، بـه فحل[1] در شام گریختند و برخی هم به دمشق فرار کردند.[2]

یزید بن ابوسفیان نیز در جنـگ یرمـوک خـوب پایـداری کـرد و بـه خـوبی جنگیـد. پدرش بر او گـذر نمـود و فرمـود: «ای پسـرم! تقـوای الهـی را بـر خـود لازم بگیـر و صـبر و شکیبایی پیشه کن؛ چراکه هیچ مسلمانی در این وادی نیسـت مگـر آن‌کـه شایسـته و سـزاوار جنگ می‌باشد (و باید خوب بجنگد). پس تو و امثالت که فرمانده‌ی مسلمانان هستید، چگونه باید باشید؟ قطعاً چنـین کسـانی بـیش از دیگـران بایـد شـکیبا باشـند و از همـه بـه نصـیحت سزاوارترند. بنابراین از خدا بترس و تقوا پسشه کن و طوری باش کـه هـیچ یـک از یارانـت، بیش از تو علاقه‌مند به پاداش جهاد نباشد و مجاهد شکیباتری از تو یافت نشود. تو به‌گونه‌ای باش که هیچ مسلمانی به شجاعت و سختی تو در برابر دشمن اسلام نرسـد.» یزیـد کـه در دسته‌ی مرکزی سپاه قرار داشت، فرمود: «ان شاء الله همین‌گونه عمل می‌کنم.» وی، در جنگ یرموک جنگ سخت و خوبی کرد.[3] سعید بن مسیب از پـدرش چنـین نقـل کـرده اسـت: در روز یرموک، اندکی سر و صداها فرو نشست؛ در همان حال صدای بلندی که گویی به تمام لشکر می‌رسید، شنیدیم که می‌گفت: «ای یاری‌دهندگان دین خدا! به هم نزدیک شـوید؛ ای مسلمانان! پایداری کنید، پایداری کنید.» نگاه کردیم و دیدیم که ابوسفیان است که تحت فرماندهی پسرش یزید قرار دارد و بانگ می‌زند. مسلمانان، نماز عشاء را به تأخیر انداختند و هم‌چنان جنگیدند تا پیروز شدند. خالد آن شب را در خیمه‌ی تذارق که بـرادر هرقـل و فرمانده‌ی لشکر رومیان بود، به‌سر برد. تذارق گریخته بود و سواران مسلمان، پیرامون خیمه‌ی خالد تا صبح گشت می‌زدند و رومیانی را که می‌دیدند، می‌کشتند. در این میان تذارق نیز

۱- فِحْل: نام شهر و موضعی در شام می‌باشد. (مترجم)

۲- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۷۵

۳- فتوح‌البلدان ازدی، ص۲۲۸

کشته شد و از او سی چادر و سراپرده‌ی ابریشمی بر جای ماند که در آن فرش‌های نفیس و ابریشم بود. مسلمانان، هنگام صبح غنایم را جمع‌آوری و تقسیم کردند.[۱] سه‌هزار نفر از مسلمانان که تعدادی از صحابه‌ی پیامبر و بزرگان و سرآمدان مسلمانان نیز در میانشان بودند، شهید شدند. از شهدای یرموک، می‌توان عکرمه بن ابوجهل و پسرش عمرو، سلمه بن هشام، عمرو بن سعید و ابان بن سعید و... را نام برد. کشته‌های رومی‌ها هم به صد و بیست‌هزار نفر می‌رسید که هشتادهزارشان در زنجیر و چهل‌هزار از آن‌ها آزاد بودند و در رودخانه افتادند.[۲] مسلمانان، از این پیروزی بزرگ خشنود شدند؛ اما دیری نپایید که خبر ناگوار وفات ابوبکر صدیق، این شادی را به غم تبدیل کرد و مسلمانان را در غم و اندوه بزرگی فرو برد؛ خدای متعال، بر مسلمانان منت نهاد و عمر فاروق را به جای ابوبکر صدیق به خلافت مسلمانان گماشت.[۳] خبر وفات ابوبکر صدیق زمانی به خالد رسید که مسلمانان در مصاف رومیان قرار داشتند و خالد مسلمانان را از این ماجرا باخبر نکرد تا ضعف و سستی، مجاهدان را در بر نگیرد. عمر فاروق در این نامه ابوعبیده را به جای خالد به فرماندهی لشکر منصوب کرده بود؛ خالد نیز با سینه‌ای فراخ و پرحوصله فرمان عمر فاروق را پذیرفت[۴] و وفات ابوبکر صدیق را به مسلمانان تسلیت گفت و ضمن حمد و ثنای الهی فرمود: «خدای متعال، ابوبکر را از میان ما برد و الحمد لله که او، برای من از عمر دوست‌داشتنی‌تر بود. خدا را شکر که اینک عمر را خلیفه کرده و محبتش را در دلم انداخته است.»[۵]

هرقل از شکست سپاهیانش در یرموک بسیار ناراحت شد و چون بازماندگان سپاهش در انطاکیه به حضورش رفتند، از آنان پرسید: «وای بر شما؛ به من درباره‌ی این‌ها که با شما می‌جنگند، گزارش دهید و بگویید که مگر آن‌ها مانند شما بشر نیستند؟» گفتند: بله. هرقل

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایه، ص۱۷۳

۲- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۷۹؛ در البدایة و النهایة و نهایة الارب آمده است که این تعداد از کشته‌های دشمن، غیر از سواران و پیاده‌هایی است که در میدان جنگ کشته شدند.(مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۱۴/۷)؛ در البدایة و النهایة بدین نکته تصریح شده که خبر وفات ابوبکر صدیق در اثنای جنگ به خالد رسید و او نامه را در تیردانش گذاشت و به مسلمانان چیزی از وفات ابوبکر نگفت تا روحیه‌ی مسلمانان ضعیف نشود. ابن‌کثیر، منجمه بن زنیم را پیک حجاز به یرموک به هنگام وفات ابوبکر ذکر کرده و طبری، نام محمیه را آورده است.(مترجم)

۴- البدایة و النهایة (۱۶/۷)

۵- البدایة و النهایه (۱۴/۷)

گفت: «شما بیش‌تر هستید یا آن‌ها؟» گفتند: «ما، همه جا از آن‌ها بیش‌تریم.» هرقل پرسید: «پس چرا از آن‌ها شکست می‌خورید؟» پیرمردی برخاست و گفت: «آنان، به این خاطر پیروز می‌شوند که شب‌زنده‌دارند و روزها روزه می‌گیرند؛ به عهد و پیمانشان وفا می‌کنند؛ به نیکی فرا می‌خوانند و از بدی باز می‌دارند و درمیان خود عدل و انصاف را رعایت می‌کنند. ولی ما، بدین جهت شکست می‌خوریم که شراب می‌نوشیم؛ زنا می‌کنیم؛ مرتکب حرام می‌شویم؛ عهدشکنی و ظلم و ستم می‌کنیم؛ به نافرمانی خدا فرا می‌خوانیم و از آن‌چه مایه‌ی خشنودی خدا است، باز می‌داریم و در زمین فساد می‌کنیم.» هرقل گفت: «تو، راستش را به من گفتی.»[1]

۱- البدایة و النهایة (۱۵/۷)

مبحث سوم
تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیقرضی الله عنه

شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکررضی الله عنه

در دوران خلافت ابوبکر صدیقرضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گزاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

۱ـ ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها

استراتژی ابوبکررضی الله عنه در تحقق این هدف، به روش‌های زیر به اجرا درآمد:

الف) خبر پیروزی مسلمانان، در رویارویی با جریان ارتداد و آشوب فتنه‌گران که به فروکش کردن آتش فتنه و تثبیت پایه‌های حکومت اسلامی انجامید، به حکومت‌های مجاور خلافت اسلامی رسید. تحولات قلمرو اسلامی در آن زمان زیر نگاه دو قدرت ایران و روم بود و چون خبر پیروزی مسلمانان در این جریان به ایران و روم رسید، دانستند که این قدرت جدید، دسیسه‌ها و چالش‌ها را به راحتی پشت سر می‌گذارد و همین، جلوه‌ی قدرتمند و باشکوهی از اسلام به نمایش گذاشت.

ب) لشکر اسامه: گسیل لشکر اسامه نقش مهمی در ایجاد وحشت در دل دشمنان اسلام و ارائه‌ی تصویری قدرتمند از اسلام داشت و طوری شده بود که بازگشت پیروزمندانه‌ی لشکر اسلام به مدینه، رومی‌ها را به سؤال و شگفت واداشته و آنان را به قدری در هراس انداخته بود که هرقل را بر آن داشت تا ده‌ها هزار از نیروهایش را در مرزها مستقر کند. با انتشار این خبر و رسیدن آن به ایرانی‌ها، هیبت و شوکت اسلام و مسلمانان، بیش از هر زمانی در این قدرت‌ها رخنه کرد.[1]

۲ـ پیگیری فرمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم درباره‌ی جهاد

ابوبکر صدیقرضی الله عنه برای تأمین دعوت و رساندن آن به مردم، راه جهاد را ادامه داد و برای گسترش دعوت حق، عموم مسلمانان را به جهاد و خروج در راه خدا فراخواند تا طاغوتیانی را که دعوت رسول‌خداصلی الله علیه وسلم را رد کرده و نور حق را از ملت‌هایشان دریغ نموده بودند، نابود کند. عموم مسلمانان نیز فراخوان ابوبکر صدیقرضی الله عنه را لبیک گفتند تا زیر پرچم جنگاوران

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۲۵۹و۲۶۰

مجاهدی چون خالد، ابوعبیده، عمرو، شرحبیل و یزیدﷺ انجام وظیفه نمایند. این فرماندهان از سوی خلیفه‌ی باتجربه و کارآزموده‌ای منصوب شده بودند که دانش نظامی شگفت‌انگیزی داشت؛ دانشی که در شرایط بحرانی و چالش‌های فراروی مردمش، به دست آورده و او را در گزینش بهترین فرماندهان لشکری به نحو احسن یاری داده بود. ابوبکر صدیقﷺ علاوه بر گزینش درست فرماندهان، همواره آنان را راهنمایی می‌کرد و همین، باعث شد تا شام و عراق در کوتاه‌ترین زمان ممکن و در حداقل تلفات و سختی‌ها فتح شوند.[1]

۳ـ عدالت‌گستری و مهرورزی درمیان مردم مناطق فتح‌شده

سیاست خارجی ابوبکر صدیقﷺ مبتنی بر عدل‌گستری، برقراری امنیت و ایجاد اطمینان و آرامش خاطر برای توده‌ی مردمان مناطق فتح شده بود تا بتوانند به‌وضوح تفاوت حکومت حق و حکومت باطل را دریابند و در پی آن چنین نپندارند که حکومت ستم‌پیشه‌ای نابود شده تا حکومت ستم‌گر دیگری و یا ظالم‌تر از آن، روی کار بیاید. ابوبکر صدیقﷺ به فرماندهانش سفارش نمود که رفتار عادلانه و محبت‌آمیزی با مردم داشته باشند؛ چراکه شکست‌خورده، بیش از هر کس دیگری نیازمند مهر و عطوفت است تا انگیزه‌های جنگ و شورش، از او برداشته شود. مسلمانان فاتح نیز این رویه را با مردم مناطق فتح شده در پیش گرفتند و توجه ویژه‌ای به سازندگی و عمران نمودند. توده‌ی ملت‌ها، با برپایی ترازوی عدل، منش نوینی از انسانیت راستین دیدند که باعث انتشار نور اسلام و شکار دل‌ها شد و بدین‌سان همه، در برابر اسلام گردن نهادند. سپاهیان فارس و روم، به هر جا که قدم می‌گذاشتند، خرابی به راه می‌انداختند و با هتک حرمت و تجاوزگری، آن‌چنان وحشت و هراس شدیدی ایجاد می‌کردند که خاطره‌ی تلخش، سینه به سینه و نسل به نسل می‌گشت. اما ورود سپاهیان اسلام به قلمرو فارس و روم، جلوه‌ی زیبایی از عدالت و مهرورزی را نمایان کرد و جایگاه انسانی آحاد ملت‌ها را که در اثر ظلم و خفقان حکام ستم‌پیشه‌ی فارس و روم، به نابودی کشیده شده بود، به آنان باز گردانید. ابوبکر صدیقﷺ به این استراتژی، توجه ویژه‌ای داشت و همواره به رفع اشتباهات و کجی‌ها می‌پرداخت. بیهقی رحمه الله می‌گوید: عجم‌ها، پس از هر پیروزی، به غارت‌گری پرداخته و هر طور که می‌خواستند با بزرگان و سرآمدان حریف شکست‌خورده، برخورد می‌کردند و سرِ کشته‌های دشمن را جهت افتخار و به‌نشان پیروزی، برای شاهانشان می‌فرستادند. مسلمانان در جنگ با رومیان، به قصد مقابله به‌مثل، همین رویه

١- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص٢٦٠

را در پیش گرفتند که از آن جمله می‌توان به کار عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه اشاره کرد که سر یکی از فرماندهان رومی به نام بنان را با عقبه بن عامرﷺ به مدینه فرستادند. اما ابوبکر صدیقﷺ این کارشان را نکوهش کرد. عقبهﷺ عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! دشمن، با ما همین کار را می‌کند.» ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «آیا می‌خواهید روش فارس و روم را در پیش بگیرید؟! پس از این، هیچ سری را برایم نفرستید و به نامه و گزارش کارتان بسنده کنید.»[1]

٤ـ برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم

یکی از شاخص‌ترین سیاست‌های خارجی ابوبکر صدیقﷺ برداشتن زور و اجبار از مردم مناطق فتح‌شده بود و هیچ کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی‌کرد؛ این رویه‌اش، برخاسته از فرموده‌ی الهی بود که: ﴿ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴾ (یونس:۹۹)

یعنی: «آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی به این‌که ایمان بیاورند؟!»

هدف مسلمانان از جهاد برون‌مرزی و فتح سرزمین‌ها، نابودی سرکشان و در پی آن گشایش درها به سوی ملت‌ها بود تا کابوس ستم را از بین ببرند و شرافت و انسانیت راستین را به مردم هدیه کنند؛ نور اسلام را ببینند و آزادانه تصمیم بگیرند. آری! مسلمانان، کسی را به پذیرش اسلام، مجبور نکردند و تا زمانی که با آن‌ها عهدشکنی نشد، بر پیمان خود به ترتیب زیر پایبند ماندند:

الف) پرداخت جزیه از سوی کسانی که اسلام را قبول نکردند.

ب) عدم به‌کارگیری و استخدام غیرمسلمانان در کارهای کلیدی از قبیل فعالیت‌های لشکری و نظامی.

ج) اخذ پیمان از غیرمسلمانان قلمرو حکومت اسلامی مبنی بر این‌که از فعالیت‌های ضد اسلامی بپرهیزند.

د) در صورتی که هر غیرمسلمانی، خواسته باشد دینش را تغییر دهد، تنها باید مسلمان شود.

١- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص١٢٣

با توجه به این‌که به زور و اجبار نمی‌توان عقیده‌ای را بر کسی تحمیل کرد، اسلام و حکومت اسلامی، برای غیرمسلمانان از طریق شرح عملی و تئوری به‌گونه‌ای تبیین شد که به میل خود این دین را بپذیرند و مسلمان شوند.[۱]

اساسی‌ترین برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیقﷺ

بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیقﷺ این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

۱ـ پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن

ابوبکر صدیقﷺ به شدت مسلمانان را از ورود پرشتاب و نسنجیده به قلمرو دشمن پیش از فتح کامل برحذر می‌داشت که این امر، در جریان فتح عراق و شام کاملاً واضح می‌باشد. ابوبکر صدیقﷺ در جریان فتح عراق به خالد و عیاض دستور داد تا به‌طور جداگانه از شمال و جنوب وارد عراق شوند. در فرمان ابوبکرﷺ به این دو فرمانده آمده بود: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر به حیره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیده‌بان‌های پارسیان را در هم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل‌گیر نمی‌شوند، یکی از شما در حیره برای پشتیبانی از همکارش و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی که دشمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته‌اند، شبیخون بزند. با آن‌ها بجنگید تا آن‌چه را که در دست دارند، فراچنگ آورید و از خدای متعال بترسید و از او یاری بخواهید. آخرت را بر دنیا ترجیح دهید تا هر دو، نصیبتان گردد و دنیا را بر آخرت مقدم نشمارید که هم دنیا و هم آخرت را از دست می‌دهید. از طریق دوری از گناهان و شتاب در توبه ، از نواهی خداوند، باز آیید و از پافشاری بر گناه و به تأخیر انداختن توبه جداً بپرهیزید.»[۲]

این نامه‌ی پرمحتوای ابوبکر صدیقﷺ نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی والای وی و باریک‌بینیش در راهنمایی فرماندهان لشکری است و البته توفیق الهی بر این توانمندی ابوبکرﷺ مقدم می‌باشد. برنامه‌ی جنگی ابوبکر صدیقﷺ در کمال تناسب و سازگاری با مصالح قشون

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۶۳

۲- تاریخ طبری (۱۸۸،۱۸۹/۴)

اسلامی در جریان عملیاتی کردن این رهنمود قرار داشت و به قدری پخته و کامل بود که جنگاورانی چون خالدﷺ به ژرف‌اندیشی نظامی ابوبکرﷺ گواهی داده‌اند. چنان‌چه خالدﷺ در جریان انجام مأموریتش که در ادامه‌ی کار عیاضﷺ در فتح شمال عراق بود، به کربلاء رسید و مسلمانان از انبوه مگس‌های پرآزار آن‌جا به ستوه آمدند. خالدﷺ به عبدالله بن وثم فرمود: «صبر کن که من، می‌خواهم قلعه‌هایی را که عیاضﷺ مأمور فتح آن شده، از نیروها و دیده‌بان‌های دشمن خالی کنم تا مسلمانان در آن مستقر شوند و قشون اسلامی از این ناحیه در امان باشند و عرب‌ها با اطمینان خاطر و بدون آشفتگی به نزد ما بیایند که این، فرمان خلیفه است و نظرش، با توانایی و کارآیی تمام امت برابری می‌کند.»[1] مثنی بن حارثهﷺ نیز در جریان فتح عراق بر اساس همین رهنمود، انجام وظیفه می‌کرد که فرمانده‌ی کل دستور داده بود: «با ایرانی‌ها در نزدیک‌ترین نقطه‌ی مرزیشان با سرزمین عرب‌ها بجنگید و در نقاط مرکزی و اندرونی خاکشان وارد جنگ نشوید که اگر خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد از پشت سر ایمن هستند و اگر نتیجه عکس این بود، باز هم در بازگشت مشکلی ندارند که راهشان را خوب می‌شناسند و در خاکشان بی‌باک‌ترند تا این‌که خدای متعال، آن‌ها را در یورشی دوباره موفق کند.»[2] در فتح شام نیز بیابانی که پشت سر مسلمانان بود، آنان را از پشت سر در امان قرار می‌داد. البته باز هم مسلمانان هرگونه زمینه‌ای را که به دشمن امید می‌داد تا مسلمانان را از پشت غافل‌گیر کنند، برچیدند و با بستن همه‌ی شکاف‌هایی که از آن احتمال حمله‌ی دشمن می‌رفت، به فتح شهرها پرداختند و توجه ویژه‌ای به رعایت این اصل جنگی نمودند.[3]

۲ـ بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا

ابوبکر صدیقﷺ پس از آن‌که به خلافت رسید، فراخوان یا بسیج عمومی را یکی از اصلی‌ترین ابزار آمادگی نظامی حکومت اسلامی قرار داد و مسلمانان را برای رویارویی با جریان ارتداد و همین طور حضور در حرکت فتوحات به خدمت فراخواند که از آن جمله می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که به یمنی‌ها نوشت و آنان را به خروج در راه خدا فرا خواند.[4]

۱- تاریخ طبری (۱۸۹/۴)

۲- الإصابة (۵۶۸/۵) شماره‌ی۷۷۳۶؛ تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۳۱

۳- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۳۱

۴- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۳۲

۳ـ تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی

زمانی که جبهه‌ی شرق، شدید شد و خالد و مثنی احساس کردند که نیروهایشان برای انجام مأموریتشان کافی نیستند و به نیروی انسانی بیش‌تری نیاز دارند، به ابوبکر صدیقﷺ نامه نوشتند و از وی درخواست نیروی کمکی کردند. ابوبکر صدیقﷺ در پاسخشان چنین نوشت: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فرابخوانید که پس از رسول‌خداﷺ بر اسلام ثبات ورزیده و با مرتدها جنگیده‌اند؛ هیچ یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکنید تا بعداً ببینم چه می‌شود.»[1] ابوبکرﷺ تا واپسین لحظات حیاتش از گسیل نیروهای کمکی و پشتیبانی به جبهه‌های عراق و شام دریغ نکرد.

٤ـ هدفمند کردن جنگ

هدف مشخصی در جریان فتوحات اسلامی، فراروی مجاهدان بود تا عملیات هدفمند جهادی، کوششی همگانی در راستای دست‌یابی به مقصود ایجاد کند. ابوبکر صدیقﷺ بر همین اساس، برنامه‌اش را بر این مبنا قرار داد که هر رزمنده‌ای بداند که هدف نهایی مسلمانان از فتوحات، گسترش اسلام و رساندن آن به تمام ملت‌ها از طریق نابودی حکام و سرکشانی است که مردمشان را از این خیر عمومی و فراگیر محروم می‌کنند. فرماندهان مسلمان، پیش از آغاز جنگ سه انتخاب فراروی دشمن قرار می‌دادند که عبارتند از: *پذیرش اسلام؛ *پرداخت جزیه *و یا جنگ.[2]

٥ ـ اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی

ابوبکر صدیقﷺ شخصاً عملیات سرکوبی مرتدها را در ابتدا عهده‌دار شد و سپس سپاهیانی برای این امر فراهم آورد و در عین حال از سایر صحنه‌های نبرد نیز غفلت نکرد و اسامهﷺ را برابر فرمان رسول‌خداﷺ به شام گسیل نمود. ابوبکرﷺ در سال نخست خلافتش، فعالیت جهادی را در سرکوبی مرتدها متمرکز کرد و پس از یک‌سان سازی شبه‌جزیره و برقراری امنیت، دو جبهه‌ی عراق و شام را فعال کرد و چون جبهه‌ی شام به نیروی کمکی و پشتیبانی نیاز پیدا کرد، خالدﷺ را از عراق به شام فرستاد و مثنیﷺ را در عراق گذاشت و بدین ترتیب به حسب شرایط، جهاد برون‌مرزی را در شام فعال‌تر نمود.

۱- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۲- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۳۲

۶ـ عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب

ابوبکر صدیقؓ پس از فراخوان مردم برای خروج در راه خدا بـه قصـد جنـگ بـا رومیـان، خالد بن سعیدؓ را به تبوک فرستاد تا در آن‌جا که مرکز پیشروی بود، سپاهیانی فراهم آورد و به عنوان نیروی پشتیبانی انجام وظیفه نماید و چون خالد بن سـعیدؓ بـه خـوبی از عهـده‌ی مأموریتش بر نیامد، ابوبکر صدیقؓ عزلش نمود و عکرمه بن ابوجهل را به جای او بـه مقـام فرماندهی منصوب کرد.[1]

۷ـ ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط

زمانی که ابوبکر صدیقؓ از پیشروی رومی‌ها و پیوستن مردم دمشق به آن‌هـا اطـلاع یافـت، در فرمانی به ابوعبیدهؓ نوشـت: «سـوارانت را در روسـتاها پراکنـده کـن و بـا قطـع رسـیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آن‌ها را در تنگنا قرار بـده و از محاصـره‌ی شـهرها خـودداری کن تا این‌که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من، نیز آن‌گونه که بـرای آنـان نیـروی کمکـی می‌آید، برایت نیروی کمکی می‌فرستم.»[2]

۸ ـ بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری

خطوط ارتباطی ابوبکر صدیقؓ با فرماندهان قشون اسلامی به‌گونه‌ای منظم و بی‌نقـص بـود که گزارش‌های فرماندهان، در سلامت و امنیت کامل به خلیفه می‌رسـید و پاسـخ خلیفـه نیـز مخفیانه و بدور از دسترسی دشمن به آن و در سریع‌ترین وقت ممکن، در اختیـار فرمانـدهان قرار می‌گرفت و مجالی به دشمن نمی‌داد کـه مسـلمانان را غافل‌گیـر کننـد و بـدین ترتیـب مکاتبات خلیفه و فرماندهان، در سلامت و ظرافت بی‌نظیری به انجام می‌رسید و همین، یکـی از عوامل شکست دشمن در جریان فتوحات اسلامی بود.[3]

۹ـ فراست و تیزبینی خلیفه

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیقؓ و اندیشه‌ی استوار وی بود که مـی‌تـوان آن را پیامـد همراهـی ابـوبکرؓ بـا رسـول‌خـداﷺ

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۳۴

۲- نگاه کنید به: العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۸

۳- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۳۳۴

دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرتﷺ بهره گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول‌خداﷺ در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گرشان باشد.[۱]

تبیین حقوق الهی، فرماندهان و سربازان در دستورات و رهنمودهای ابوبکر صدیقﷺ

۱ـ حقوق الهی

ابوبکر صدیقﷺ در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف)شکیبایی در برابر دشمن:

از جمله رهنمودهایی که ابوبکر صدیقﷺ به هنگام گسیل عکرمه بن ابوجهل به عمان ایراد نمود، این بود که: «تقوای الهی پیشه کن و به وقت رویارویی با دشمن، شکیبا باش.»[۲] ابوبکر صدیقﷺ هنگام اعزام هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاصﷺ به شام، او را این چنین راهنمایی کرد که: «...هنگام رویارویی با دشمن، شکیبا باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برایت عمل نیکی ثبت می‌فرماید و او، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.»[۳]

ب) نصرت دین، هدف و انگیزه اصلی مجاهد باشد:

این رهنمود، در فرمان ابوبکرﷺ به خالدﷺ کاملاً نمایان است. ابوبکر صدیقﷺ هنگام اعزام خالدﷺ به شام، به او تذکر داد که تمام تلاشش را به‌کار بگیرد و نیتش را تنها در جهت رضای خدای متعال، قرار دهد و از غرور و خودبینی بپرهیزد که چنین غروری، نوعی خودخواهی است و باعث تباهی عمل انسان می‌شود. ابوبکر صدیقﷺ، خالدﷺ را منت‌گزاری نیز برحذر داشت و به او یادآوری کرد که خدای متعال، بر او منت نهاده که او

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۳۶
۲- عیون الاخبار (۱۸۸/۱)
۳- فتوح‌الشام ازدی، ص۳۴

را به کار بزرگی چون جهاد توفیق داده است.[1] در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیق به خالد آمده بود: «...کارت را به‌خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سرمنزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می‌خوری و خوار و زبون می‌گردی. به خاطر کاری که می‌کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می‌نهد و او صاحب جزا می‌باشد.»[2]

جـ) امانت‌داری

امانت‌داری در غنایم جنگی، یکی از اشارات روشن ابوبکر صدیق در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری می‌باشد و به این نکته تأکید می‌کند که هیچ کس، در غنایم خیانت نکند و دستور می‌دهد که غنایم را یک‌جا کرده و سپس درمیان مجاهدان تقسیم نمایند و در برابر دشمن، یک‌سان و چون دست واحدی باشند.[3] به‌طور مثال می‌توان به سفارش ابوبکر صدیق به یزید بن ابوسفیان اشاره کرد که او را از خیانت در غنایم برحذر می‌دارد.[4] این‌ها بخشی از رهنمودهای ابوبکر صدیق به فرماندهان و سپاهیان اسلام در مورد رعایت حقوق الهی بود.

۲ـ حقوق فرماندهان

ابوبکر صدیق در نامه‌هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) حرف‌شنوی و اطاعت از فرمانده

ابوبکر صدیق در نخستین سخنرانی خود پس از آن‌که در مقام خلافت قرار گرفت، بر این نکته تأکید کرد که راه رسول‌خدا ﷺ را ادامه خواهد داد و بر مردم است که از او اطاعت کنند. وی در بخشی از خطبه‌اش چنین فرمود: «بدانید از جمله اعمالی که می‌توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می‌کنید.»[5] ابوبکر صدیق برخی از فرماندهان را نیز دستور داد تا تحت فرمان فرمانده‌ی دیگر انجام وظیفه نمایند و از او حرف‌شنوی داشته باشند. از این دست می‌توان به فرمان

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۲۹۵

۲- تاریخ طبری (۲۰۲/۴)

۳- الإدارة العسكرية في دولة الصديق (۴۶/۱)

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص۱۲۱

۵- تاریخ طبری (۴۴/۴)

ابوبکر صدیق به مثنی بن حارثه‌ی شیبانی اشاره کرد که: «...من، خالد بن ولید را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظرانش مخالفت نکن و از فرمانش سر نتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است:

﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا ﴾[1]

تا زمانی که خالد با توست، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»[2]

ابوبکر صدیق سپاهیان اسلام را نیز هنگام گسیلشان به شام، به اطاعت و حرف‌شنوی از فرماندهان فراخواند و فرمود: «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله‌ی این دین بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی‌ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می‌گمارم و پرچم‌هایی می‌بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نورزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و کار نیک انجام می‌دهند.»[3] مسلمانان، در پاسخ ابوبکر صدیق گفتند: «تو، امیر ما هستی و ما، رعیت تو می‌باشیم؛ تو، فرمان می‌دهی و از ما اطاعت و حرف‌شنوی است و ما، مطیع دستور تو هستیم. به هر کجا که ما را بفرستی، می‌رویم.»[4] زمانی که ابوبکر صدیق خالد بن ولید را برای ادره‌ی قشون اسلامی به شام فرستاد، از ابوعبیده خواست تا به خاطر تجربه‌ی جنگی خالد از او اطاعت کند و چون خالد به شام رسید، از ابوعبیده خواست تا کسی را به دسته‌های مختلف قشون اسلامی بفرستد و آنان را از فرمانده‌ی جدید باخبر کند و به اطاعت از وی دستور دهد. ابوعبیده ضحاک بن قیس را مأمور این کار کرد و ضحاک نیز به میان

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی۲۹: «محمد، فرستاده‌ی خدا است و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر، مهربان و دل‌سوزند. تو، ایشان را (همواره) در حال رکوع و سجود می‌بینی...»

۲- الوثائق السیاسیة، حمیدالله، ص۳۷۱؛ فتوح‌الشام ازدی، ص۶۰

۳- فتوح‌الشام ازدی، ص۵

۴- الفتوح ابن‌اعثم (۸۲/۱)

سپاهیان رفت و از آنان خواست که از فرمانده‌ی جدید اطاعت کنند. سپاهیان اسلام نیز بی‌چون و چرا پذیرفتند و از خالدس اطاعت نمودند.[۱]

ب) واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٣﴾ (نساء:۸۳)

یعنی: «و هنگامی که کاری (از قبیل: جنگ یا صلح، شکست یا پیروزی و...) که موجب ترسیدن یا نترسیدن است، به آنان (مسلمانان ضعیف‌الایمان) پیش آید، خبرش را پخش می‌کنند (و همین، باعث می‌شود تا دشمنان از چند و چون مسایل مسلمانان آگاهی یابند.) اگر این امور (و تصمیم‌گیری درباره‌اش) را به پیامبر و فرماندهان، واگذارند، تنها این دسته از ایشان (که کارشناس و صاحب‌نظرند،) آن را باید و شاید درک کرده (و به آن رسیدگی می‌کنند.) اگر فضل و رحمت خدا، بر شما نبود، جز اندکی از شما، همه از شیطان پیروی می‌کردید.»

خدای متعال، در این آیه واگذاری امور را به فرماندهان، زمینه‌ای برای دست‌یابی به تصمیم درست و به‌جا معرفی کرده و بر همین اساس است که اگر چیزی به ذهن عموم مردم یا سپاهیان رسید که بر مسؤول یا فرمانده پوشیده می‌باشد، باید آن را با وی درمیان بگذارند تا از طریق رایزنی و مشورت، تصمیم درست و شایسته‌ای بگیرد.[۲] ابوبکر صدیقس هنگام گسیل قشون اسلامی به شام، رسیدگی به امور لشکریان را به فرماندهان واگذار کرد و خطاب به آن‌ها فرمود: «ای ابوعبیده، ای معاذ، ای شرحبیل و ای یزید! شما، از حامیان و پاسداران این دین هستید و من، فرماندهی این لشکرها را به شما واگذار کرده‌ام. پس در کارتان بکوشید و استقامت کنید و در رویارویی با دشمن، یک‌دست باشید.»[۳] ابوبکر صدیقس علاوه بر این به فرماندهان دستور داد که به امور لشکریان رسیدگی کنند و با خلوص و یک‌پارچگی، انجام مسؤولیت نمایند تا دچار اختلاف و تفرقه نشوند.[۴] ایشان

۱- فتوح‌الشام ازدی، ص۱۸۹

۲- الاحکام السلطانیة از ماوردی، ص۴۸

۳- فتوح‌الشام ازدی، ص۷

۴- الفتوح ابن‌اعثم (۸۴/۱)

خطاب به فرماندهان افزود: «زمانی که به خاک دشمن رسیدید و با دشمن روبرو شدید و همه‌ی شما برای جنگ با آن‌ها گرد آمدید، ابوعبیده رضی الله عنه فرمانده‌ی شما است و چنان‌چه او به شما نرسیده بود و شرایط جنگ پیش آمد، یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمانده‌ی شما می‌باشد.»[1] ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسؤولیت رسیدگی به امور لشکریان را به یکی از فرماندهان واگذار کرد تا در انجام مسؤولیتشان دچار تفرقه و چنددستگی نشوند. خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمود: «تو، یکی از فرماندهان ما، در آن‌جا هستی و چون جنگ، شما را گرد آورد، ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه فرمانده‌ی شما است.»[2]

ابوبکر رضی الله عنه در مورد فرماندهان عراق نیز همین رویه را در پیش گرفت و خطاب به مثنی بن حارثه چنین نوشت: «...من، خالد بن ولید را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی... تا زمانی که خالد با تو است، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»[3]

جـ) اجرای فوری دستور فرمانده

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، نامه‌ای به خالد بن ولید رضی الله عنه نوشت و به او دستور داد عازم جنگ با مسیلمه‌ی کذاب شود. خالد رضی الله عنه سپاهیانش را جمع کرد و فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برایشان خواند و نظرشان را پرسید. یاران خالد رضی الله عنه گفتند: «نظر، نظر شما است؛ هیچ یک از ما از دستورات شما سرپیچی نمی‌کند.»[4] پیش از این فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه را آوردیم که هنگام اعزام خالد از عراق به شام، به او دستور داد: نیمی از سپاهیان را با خود به شام ببرد و نیم دیگر را در عراق بگذارد تا تحت فرماندهی مثنی انجام وظیفه کنند. در بخشی از فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه آمده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت‌کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن‌که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری.» خالد رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا کرد و لشکر را میان خود و مثنی دو قسمت نمود.[5] ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمان نوشت که از قضاعه به یرموک برود و عمرو رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور خلیفه را اجرا کرد. ابوعبیده و یزید نیز که از سوی خلیفه مأموریت یافته بودند، به خاک دشمن در شام یورش

۱- فتوح‌الشام، ص۷

۲- فتوح‌الشام، ص۴۸

۳- الوثائق السیاسیة، حمیدالله، ص۳۷۱؛ فتوح‌الشام ازدی، ص۶۰

۴- الفتوح ابن‌اعثم (۲۹/۱)

۵- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة، نوشته‌ی سلیمان آل کمال (۱۱۲/۱)

ببرند و در آن، زیاد پیشروی نکنند تا دشمن از پشت سر غافل‌گیرشان نکند، مطابق فرمان و رهنمودهای ابوبکر صدیقؓ مأموریتشان را انجام دادند.[۱]

د) عدم نزاع و کشاکش با فرمانده به‌هنگام تقسیم غنایم

ابوبکر صدیقؓ در تقسیم غنایم جنگی، به روش رسول‌خدا ﷺ عمل کرد. خالد بن ولیدؓ پس از پایان جنگ یمامه نامه‌ای به ابوبکر صدیقؓ فرستاد و به ایشان گزارش داد که خدای متعال، مسلمانان را پیروز نموده و غنایم زیادی نصیبشان کرده است. ابوبکر صدیقؓ در پاسخ خالدؓ چنین نوشت: «غنایم و اسیران بنی‌حنیفه را جمع کن و حق هر کسی را بده و خمسش را جدا کرده و به مدینه بفرست تا درمیان مسمانانی که این‌جا هستند، تقسیم شود. والسلام.» البته تمام فرماندهان، همین کار را می‌کردند و پس از کنار گذاشتن خمس، غنایم را تقسیم می‌نمودند و هیچ یک از مجاهدان و سپاهیان نیز به فرمانده در مورد چگونگی تقسیم غنایم اعتراض نمی‌کرد.[۲]

۳ـ حقوق سربازان و سپاهیان (وظایف فرماندهان)

ابوبکر صدیقؓ از خلال دستورات و نامه‌هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را تبیین نموده که به شرح آن به ترتیب زیر می‌پردازیم:

الف) بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان

زمانی که مرتدها، رو به مدینه‌ی منوره نهادند، ابوبکر صدیقؓ مردم را در مسجد جمع کرد تا برای رویارویی با حمله‌ی احتمالی مرتدها در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیقؓ در این جریان، خطاب به مردم فرمود: «اینک، کفر همه جا را گرفته و نماینده‌گان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند و نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شبیخون می‌زنند؟! فاصله‌ی چندانی هم با شما ندارند.» ابوبکر صدیق ضمن بازدید از یارانش، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.[۳] زمانی که جمع انبوهی از مسلمانان گرد آمده بودند تا در خدمت لشکر اسلام به فتح شام بروند، ابوبکر صدیقؓ بالای اسبش ایستاد و به آنان نگریست و شادی در چهره‌اش نمایان شد. وی پیش از حرکت سپاهیان اسلام از آنان، سان دید و برای پیروزیشان دعا کرد؛

۱- منبع سابق (۱۱۳/۱)

۲- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۲۰/۱)

۳- تاریخ طبری (۶۴/۴)

رهنمودهایی ایراد فرمود و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌های قشون، مجاهدان را با پای پیاده بدرقه نمود.[۱]

ب) مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت‌گیری بر ایشان

ابـوبکر صـدیق‌ﷺ در جریـان جنـگ‌هـای دوران ارتـداد، بـه خالـد بـن ولیـدﷺ و سـایر فرماندهان سفارش کرد که با همراهانشان برخورد نرمی داشته باشـند و در مسـیر حرکتشـان، عده‌ای را به عنوان راهنما به‌کار گیرند.[۲] در جریان فتح عراق، معاهده‌ای میـان خالـد و مـردم الیس[۳] بسته شد که یکی از شرایطش، این بود که مردم الیس، ضـمن گـزارش اخبـار بـه نفـع مسلمانان، آن‌ها را راهنمایی کنند و یاری‌گرشان در برابر حکومت ایران باشند؛ چراکـه اهـل الیس، راه‌های آن منطقه را بیش از هر کس دیگری می‌شناختند.[۴] زمانی که خالدﷺ از سوی ابوبکر صدیق‌ﷺ مأموریت یافت که به کمک مجاهدان در شام برود، راهنمایان را به حضور خواست و با آن‌ها درباره‌ی مسیر حرکت به شام مشـورت و رایزنـی کـرد تـا زمینـه‌ی یـاری مجاهدان شام در سریع‌ترین وقت ممکن، فراهم شود و بدین منظور رافع بن عمیر طائی را بـه عنوان راهنما، در مسیر عراق به شام را به‌کار گرفت.[۵] ابوبکر صدیق‌ﷺ به هنگام اعـزام یزیـد بن ابوسفیانﷺ به شام، به او چنین فرمود: «در مسیر حرکت، بر خود و یارانت، سخت نگیـر.» هنگامی کـه سـپاهیان یزیـدﷺ، در مسـیر حرکـت بـه سـوی مقصـد، دچـار مشـکل شـدند و راه‌پیمایی بر آنان دشوار شد، یکی از افراد یزید، سفارش ابوبکرﷺ را به او یادآوری کرد که نباید یارانش را در مشقت بیندازد.[۶] ابـوبکر صـدیق‌ﷺ زمـانی کـه عمـرو بـن عـاصﷺ را بـه فلسطین اعزام کرد، به او چنین فرمود: «بـرای همراهانـت هماننـد پـدر بـاش و در راه‌پیمـایی، میانه‌روی کن که برخی از ایشان ضعیفند (و نمی‌توانند مسیر زیادی راه برونـد.)»[۷] فرمانـدهان قشون، برابر فرمان ابوبکر صدیق‌ﷺ سپاهیانشان را در مسیر حرکت به سوی منطقه‌ی عملیات، در مشقت نمی‌انداختند و به همین خـاطر نیـز راهنمایـانی بـه خـدمت مـی‌گرفتنـد تـا مسـیری

۱- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۳۶/۰۱)

۲- منبع سابق (۱۴۷/۱)؛ مآثر الأناقة از قلقشندی (۱۴۰/۳)

۳- الیس، نام یکی از روستاهای انبار عراق می‌باشد. نگاه کنید به معجم‌البلدان (۲۴۸/۱)

۴- الخراج از ابویوسف، ص۲۹۴

۵- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۴۸/۱)

۶- فتوح‌الشام واقدی (۲۳/۱)

۷- فتوح‌الشام (۱۳۰/۱)

انتخاب کنند که آب و آبادی بیش‌تری داشته باشد و مجاهدان به‌راحتی، بـه مقصـد برسـند و در نتیجه توان جسمی و روحیشان برای رویارویی با دشمن، حفظ شود و تحلیل نرود.[1]

جـ) وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌هـای فعـال در لشکر

شعار لشکر اسامه‌رضی الله عنه در جنگ با رومیان، «**یا منصور أمت**»[2] بود. شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کـذاب «**یا محمداه، یا محمداه**»[3] بـود. قبیلـه‌ی تنـوخ در فـتح عـراق چنـین بانـگ برمی‌آوردند که: «**یا آل عباد الله**» در جنگ یرموک نیز هر قبیله و دسته‌ای، شعار مخصوصـی داشت که با آن شناخته می‌شد تا افرادش، بهتر آن را در گیر و دار جنگ بیابنـد و یـک‌جـا و یک‌دست باشند. از جمله شعارهای دسته‌ها و طوایف مختلف در جنـگ یرمـوک، مـی‌تـوان اشاره کرد به: شعار ابوعبیـده‌رضی الله عنه و زیردسـتانش: «**أمـت، أمـت**»[4]؛ شـعار خالـد بـن ولیـد‌رضی الله عنه و همراهانش: «**یا حزب‌الله**»؛ شعار قبیله‌ی عبس: «**یا لعبس**»[5]؛ شعار حمیر: «**الفتح**»؛ نشـانِ طوایـف دارم و سکاسک: «**الصبر، الصبر**» و شعار بنی‌مراد: «**یا نصرالله انزل**».[6]

د) وارسی سربازان و دقت نظر در به‌خدمت گرفتن سربازان جدید

یکی از سفارش‌های ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه به فرماندهان لشکری در جریان جنگ با مرتـدها، این بود که یاران و همرزمانشان را از شتاب‌زدگی و تبه‌کـاری بـاز دارنـد و افـراد ناشـناس را بدون شناخت قبلی، درمیان سپاهیان وارد نکنند که مبادا جاسـوس باشـند و خطـری از سـوی

۱- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۴۹/۱)

۲- یعنی: ای یاری داده شده! بمیران.

۳- قابل یادآوری است که این شعار، بـه معنـای مـددخواهی از محمـد مصـطفی‌صلی الله علیه وسلم نیسـت؛ بلکـه بـه چنـین ترکیب‌هایی در اصطلاح، ندبه می‌گویند که برانگیزنده‌ی عواطف و احساسات درونی است؛ از این‌رو «یا محمداه»، از آن جهت شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب بود که عواطف درونی مجاهدان را بـرای دفـاع از دیـن محمدصلی الله علیه وسلم برانگیزد و سبب خیزش قوای درونی آن‌ها برای دلسوزی به آیین محمدی و در نتیجه، جان‌فشـانی در راه دفاع از اسلام گردد.(مترجم)

۴- یعنی: بمیران، بمیران.

۵- جملات و کلماتی از این دست که در آن، پس از حرف ندا، «ل» تعجب می‌آید، چنین معنا می‌یابد که: شـگفتا از عبس که عجیب قبیله‌ای است و در واقع یادآور حماسه‌های قومی به قصد خیزش احساسات دینی در راسـتای قتال و جهاد فی سبیل الله می‌باشد.(مترجم)

۶- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۷۴/۱)

آن‌ها متوجه مسلمانان شود.[۱] ابوبکر صدیق هم‌چنین فرماندهان را از به خدمت گرفتن کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، منع کرد تا هیچ خطری از سوی آن‌ها متوجه سپاهیان اسلام نشود.[۲] ابوبکر صدیق در جریان فتح شام به فرماندهان لشکری سفارش کرد که هنگام مذاکره با قاصدان و نمایندگان دشمن، محتاط و هشیارانه عمل کنند؛ چنان‌چه به یزید بن ابوسفیان فرمود: «اگر پیک‌های دشمن، پیشت آمدند، آنان را گرامی بدار و البته آن‌ها را زیاد، نزد خود نگه ندار تا در حالی اردوگاهت را ترک کنند که چیزی (از اطلاعات جنگی و اسرار نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفتان پی می‌برند و از برنامه‌هایتان مطلع می‌شوند. با آن‌ها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). کس دیگری را سخن‌گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیانت مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفتگی می‌کشد.»[۳]

هـ) احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شبیخون احتمالی دشمن

ابوبکر صدیق عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. ایشان به هنگام اعزام خالد بن ولید به جنگ با مرتدها، به او درباره‌ی فریب و شبیخون عرب‌ها هشدار دادند و فرمودند: «نسبت به شبیخون عرب‌ها هشیار و آماده باش.»[۴] ابوبکر صدیق به فرماندهان لشکرها سفارش کرد که عده‌ای را به نگهبانی و پاسبانی در اطراف لشکرشان بگمارند و برخی را هم به گشت‌زنی بفرستند تا با حملات احتمالی و نابهنگام دشمن، مقابله کنند و بدین ترتیب در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیق به فرماندهانش دستور داد که گاهی به نگهبانان، سر بزنند و ببینند که در انجام مسؤولیتشان، کوتاهی نمی‌کنند. چنانچه به یزید بن ابوسفیان فرمود: «نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و شب و روز، به طور ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن.»[۵] و به عمرو بن عاص چنین فرمود: «یارانت را به نگهبانی و پاسبانی، دستور بده و

۱- تاریخ طبری (۷۱/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- مروج الذهب از مسعودی (۳۰۹/۲)

۴- نهایة الأرب از نویری (۱۶۸/۶)

۵- مروج الذهب (۳۰۹/۲)

خودت، به آنان سر بزن....»[۱] فرماندهان لشکرها، مطابق دستور ابوبکر صدیق﷜ عده‌ای را در مسیر حرکت و در اردوگاه‌ها، به نگهبانی و پاسبانی می‌گماشتند.[۲]

و) تأمین نیازمندی‌های لشکر

ابوبکر صدیق﷜ شتر، اسب و سلاح و جنگ‌افزار می‌خرید و در عرصه‌ی جهاد به‌کار می‌گرفت[۳] و غنایمی را که در جنگ، به‌دست مسلمانان می‌افتاد، در اختیارشان قرار می‌داد تا در میدان نبرد بر ضد دشمن، استفاده شود.[۴] یکی از دستورات ابوبکر صدیق﷜ به خالد﷜ در جریان جهاد با مرتدها، این بود که با زاد و توشه‌ی کافی به سوی دشمن برود.[۵] هرگاه که فرماندهان لشکر اسلام، با دشمن، صلح می‌کردند، یکی از شرایط سازش را این ماده قرار می‌دادند که آن‌ها، با خوراکی‌های حلالی که دارند، از مسلمانان پذیرایی نمایند.[۶] ابوبکر صدیق﷜ فرماندهان و سپاهیان اسلام را از کشتن گوسفندها و شترهای دشمن، منع کرد مگر آن‌که قصد خوردنش را داشته باشند.[۷]

ز) آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان

ابوبکر صدیق﷜ در جنگ‌ها، شیوه‌ی دسته‌بندی سپاهیان را اجرا کرد که دسته‌ها به مقتضای موقعیت جنگ یا به صلاح‌دید فرمانده، کم و زیاد می‌شدند.[۸] خالد بن ولید﷜ نیز در جنگ یرموک، لشکر اسلام را به چندین دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر اسلام را به ترتیبی آرایش داد که چند مجاهد، در صفوفِ جداگانه و البته به‌هم‌پیوسته به طرزی قرار می‌گرفتند که گنجایش حرکت و انتشار داشته باشند. خالد﷜ در جنگ یرموک خطاب به سپاهیان اسلام چنین فرمود: «دشمنان شما، انبوه و بیدادگرند و از این‌رو آرایش سپاه به چند دسته، آن را در چشم دشمن، بیش‌تر می‌نمایاند.» خالد﷜ سپاه اسلام را به ترتیبی که در صفحات گذشته، بیان کردیم، به سی و شش تا چهل دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر را آرایش خاصی داد که تا آن زمان درمیان عرب‌ها بی‌سابقه بود و ضمن تعیین امیری برای هر

۱- فتوح‌الشام واقدی (۲۳/۱)

۲- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۱۹۶/۱)

۳- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۱۵/۱)

۴- الخراج از ابویوسف، ص۲۸۶

۵- نگاه کنید به: نهایة الأرب (۱۶۸/۶)

۶- الخراج، ص۲۸۹

۷- نهایة الأرب (۱۶۸/۶)

۸- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۳۱/۱)

دسته، حیطه‌ی کاری و مسؤولیت فرماندهان را تشریح نمود.[۱] سیستم صف‌بندی و آرایش نظامی به ترتیب مذکور، پس از جنگ یرموک در جنگ‌های اسلامی، معمول شد.[۲]

ح) تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره مسلمانان را به جهاد در راه خدا تشویق می‌کرد و با یادآوری اسباب و زمینه‌های پیروزی به مجاهدان و ایجاد امید به پیروزی در آنان، روحیه‌شان را برای جهاد تقویت می‌نمود تا دشمن را در نگاهشان ناچیز و ناتوان بنمایاند و مجاهدان را در رویارویی با دشمن، جسور و شجاع بار بیاورد؛ چراکه جرأت و بی‌باکی، دست‌یابی به پیروزی را آسان‌تر می‌کند.[۳] ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید رضی الله عنه را به جان‌فشانی در راه خدا تشویق نمود و به او چنین فرمود: «مشتاق مرگ در راه خدا باش تا زندگانی، به تو ارزانی گردد.»[۴] خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به هنگام گسیل لشکریان اسلام به شام، آنان را به جهاد و جان‌فشانی در راه خدا تشویق کرد و برایشان دعای نصرت و پیروزی نمود.[۵]

ط) یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سپاهیانی که عازم شام بودند، چنین فرمود: «بدانید که در قرآن کریم درباره‌ی جهاد در راه خدا چنان ثوابی بیان شده که هر مسلمانی، باید آرزومند آن باشد؛ همان ثوابی که خدای متعال، آن را تجارتی بیان نموده که نجات‌بخش انسان از عذاب الهی است و مسلمان را به کرامت دنیا و آخرت می‌رساند.»[۶]

ی) نظرخواهی از افراد صاحب‌نظر

نظرخواهی از صاحب‌نظران، همان رویه‌ای است که از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جربان جهاد با مرتدها و در فتوحات شام و در بسیاری از مسایل و پیشامدهای جامعه‌ی اسلامی، کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان نیز دستور داد که با یکدیگر در مسایل و مصالح مسلمانان، مشورت و رایزنی کنند.[۷] خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمونه‌ی کامل و برجسته‌ای در پهنه‌ی مشورت و رایزنی می‌باشد. وی، در زمان ارتداد برخی از افراد و قبایل، عمرو بن

۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری (۲۱۵/۴)

۲- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۳۲/۱)

۳- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۳۲/۱)

۴- االدارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۳۸/۱)

۵- فتوح الشام ازدی، ص۱۱-۱۵

۶- تاریخ طبری (۲۰۸/۴)

۷- العملیات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص۱۴۳

عاصﷺ را بحضور خواست و به او فرمود: «ای عمرو! تو درمیان قریشیان، اندیشمند و صاحب‌نظر هستی. اینک که طلیحه، ادعای پیغمبری کرده، چه نظری داری؟» ابوبکرﷺ در مورد انتخاب فرماندهان لشکری نیز با عمروﷺ مشورت کرد و از وی در مورد خالدﷺ نظر خواست. عمروﷺ گفت: «او، در دل انسان، هوای جنگ و جهاد می‌اندازد و برای مرگ، داوطلب و آماده است؛ در میدان نبرد، صدایی چون صدای گربه و خروشی چون خروش شیر دارد.» و بدین ترتیب ابوبکر صدیقﷺ خالدﷺ را به فرماندهی لشکر اسلام گماشت.[1] خالدﷺ برای انجام مأموریتش عازم شد و همواره از سپاهیانش نیز در جریان جهاد با مرتدها، نظرخواهی می‌کرد و نتیجه‌ی مشورت‌ها و رایزنی‌هایش را به فرمانده‌ی کل گزارش می‌داد.[2] هنگامی که ابوبکر صدیقﷺ تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، با گروهی از صحابه مشورت کرد و پس از اتفاق نظر صحابه در مورد جهاد با رومیان در شام، لشکری فراهم آورد تا به شام گسیل شوند.[3] یکی از دستورات و سفارش‌های ابوبکر صدیقﷺ به فرماندهان لشکرهایی که به شام اعزام شدند، این بود که همواره به مسأله‌ی مشورت، توجه داشته باشند. چنان‌چه به یزید بن ابوسفیانﷺ فرمود: «من، ربیعه بن عامر را با تو همراه کرده‌ام و تو خودت، از توان و قدرتش آگاهی؛ پس او را پیشاپیش خود قرار بده و با او مشورت نما و با او مخالفت نکن.» یزیدﷺ گفت: «باشد؛ با او، با احترام و محبت رفتار می‌کنم.» ابوبکر صدیقﷺ افزود: «در مسیر حرکت، خودت و یارانت را در مشقت نینداز و بر قوم و یارانت خشم نگیر؛ در کارها، با آنان مشورت کن و عدل و عدالت را پیشه نما.»[4] ابوبکر صدیقﷺ علاوه بر این، به یزیدﷺ فرمود: «هرگاه از سپاهیانت مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، از سوی خودت به خرابی و آشفتگی می‌کشد.»[5] ابوبکر صدیقﷺ نکات دیگری نیز درباره‌ی شورا و مشورت به یزیدﷺ و دیگر فرماندهان اعزامی به شام گفت که از اصل پایبندی به شورا و مشورت بیرون نیست.[6] فرماندهان قشون اسلامی نیز فرمان ابوبکر صدیقﷺ را در مورد مشورت و رایزنی با یکدیگر، اجرا کردند که از آن جمله می‌توان به گفته‌ی ابوعبیده

۱- تاریخ یعقوبی (۱۲۹/۲)

۲- الفتوح ابن‌اعثم (۲۹/۱)

۳- تاریخ فتوح‌الشام، ص۲؛ الفتوح ابن‌اعثم (۸۱/۱)

۴- فتوح‌الشام واقدی (۲۲/۱)

۵- مروج الذهب (۳۰۹/۲)

۶- رجوع کنید به: تاریخ فتوح الشام ازدی، صفحات۱۳، ۱۵، ۲۰و۲۱

بن جراحﷺ به عمرو بـن عـاصﷺ اشـاره کـرد کـه بـه او فرمـود: «ای عمـرو! در بسـیاری از صحنه‌ها، حضور داشته‌ای و پیشنهادهای تو، برای مسلمانان مایه‌ی خیـر و خجسـتگی شـده و اینک که من، فرمانده‌ی شما هستم، باز هم فرمان قطعی و بی‌چون و چرایی نمی‌دهم و خودم را فردی همانند شما می‌دانم. بنابراین هر نظر و پیشنهادی را که درست می‌دانی، بـه مـن بگـو که من، خودم را از تو بی‌نیاز نمی‌پندارم.»[۱] فرماندهان قشـون اسـلامی، عـلاوه بـر مشـورت و گمانه‌زنی با یکدیگر، با فرمانـده‌ی کـل نیـز مکاتبـه مـی‌کردنـد تـا آن‌هـا را در مشـکلات و چالش‌هایی که در مورد اداره‌ی امور نظامی و چگونگی عملیاتی کـردن برنامـه‌هـای جنگـی فرارویشان قرار می‌گرفت، راهنمایی کند.[۲]

ک) ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی

یکی از دستورات اساسی ابوبکر صدیقﷺ به فرماندهان لشکری و سپاهیان اسلام، توجه کامل به حقوق الهی بود. چنان‌چه وی، به هنگام گسیل عمرو بن عاصﷺ به فلسطین، به او این چنین فرمود: «در نهان و آشکار، از خدای متعال بترس و در خلوت و تنهایی از او شرم و آزرم داشته باش که او، تو را در حال انجام هر کاری که باشی، می‌بیند. من، تو را جلودار و فرمانده‌ی کسانی قرار داده‌ام که پیش از تو مسلمان شده و حرمت و جایگاه والاتری دارند؛ بنابراین از کسانی باش که برای آخرت، کار و کوشش می‌کنند و در کارت تنها رضای خدا را هدف قرار بده و برای همراهانت به منزله‌ی پدر باش. تأکید می‌کنم که به نماز توجه زیادی داشته باشی و چون وقت نماز فرا رسد، اذان بدهی و هیچ نمازی نخوانی مگر آن‌که چنان اذانی داده شود که به گوش تمام لشکریان برسد. هنگام رویارویی با دشمن نیز تقوای الهی پیشه کن و یارانت را به تلاوت قرآن، ملزم نما و آن‌ها را از یادآوری دوران جاهلیت و آن‌چه از جنس آن دوره می‌باشد، منع کن که پرداختن به مسایل دوران جاهلیت، در میانشان عداوت و دشمنی می‌افکند. از خوشی‌ها و نعمت‌های موقت و گذرای دنیا روی بگردان تا به کسانی بپیوندی که پیش از تو درگذشته‌اند و از آن دست راهبرانی باش که در قرآن ستوده شده‌اند؛ خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴾[۳] (انبیاء:۷۳)

۱- تاریخ فتوح الشام، ص۸۴،۵۱

۲- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۷۲/۱)

۳- الادارة العسکریة فی الدولة الاسلامیة (۲۵۱/۱)

یعنی: «ما، آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور و رهنمود ما (مردم را به انجام کارهای نیک رهبری و) راهنمایی می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم و آنان، عبادت‌گزار ما بودند.»

دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان در برابر فارس و روم

اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می‌کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیقﷺ شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم‌گیری در عراق و شام به دست آورند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمان اندکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان را در دو دسته باید مورد بررسی قرار داد:

الف) عوامل و زمینه‌هایی که با خود مسلمانان در رابطه است.

ب) اسباب و عواملی که به وضعیت مناطق فتح‌شده مربوط می‌شود.

عوامل دسته‌ی اول، عبارتند از:

۱ـ ایمان و باور راستین مسلمانان به حق و حقیقتی که به خاطرش می‌جنگیدند.

۲ـ یقین کامل مسلمانان به پروردگارشان در مسایلی از قبیل چند و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این‌که همه چیز، به اذن و خواست خدای متعال می‌باشد.

۳ـ ریشه‌دار بودن اصول و اندیشه‌های درست و استوار جنگی و جهادی در مسلمانان.

۴ـ مهرورزی و عدالت‌گستری مسلمانان درمیان مردم مناطق فتح شده.

۵ ـ آسان‌گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پایبندیشان به توافق‌نامه‌ها و پیمان‌ها.

۶ ـ برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

۷ـ رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد.[۱]

مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های دسته‌ی دوم در پیرورزی مسلمانان، عبارتند از:

* ضعف و ناتوانی روم و ایران که پیامد ظلم و ستم و فساد و تبهکاری، در میانشان بود. انحراف و کج‌روی در بین فارس و روم گسترش یافته و تمدنشان، رو به پیری و فرسودگی نهاده بود. شاهانشان از حق دور شده و جور و ستمشان، سر به فلک کشیده بود تا بدین

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۲۲۲-۲۲۷

ترتیب قانون و سنت تغییرناپذیر الهی در موردشان تحقق یابد که فرجام هر ظلم و ستمی، نابودی و بربادی است. اما خدای متعال، مسلمانان را به چنان راه و روشی گرامی داشته بود که با در پیش گرفتن منهج و شریعت الهی، زمینه‌ها و اسباب نصرت و پیروزی مسلمانان، تحقق یافت. مسلمانان، در برخورد با مردم مناطق فتح‌شده و بنای حکومت، بر اساس دستورات و رهنمودهای الهی عمل کردند و به اصلاح و بهکرد جوامع پرداختند. این نوشتار بنده در مورد ضعف و ناتوانی فارس و روم، بدین معنا نیست که این مسأله، عامل مهمی در جریان پیروزی مسلمانان بوده است. بلکه ضعف و ناتوانی فارس و روم، تنها یکی از دلایلی بود که در کنار سایر عوامل، آن‌ها را در رویارویی با مسلمانان ناتوان کرده بود. چراکه آن‌ها از لحاظ قدرت نظامی و اسباب ظاهری قدرت، چیزی کم نداشتند و بلکه صدها هزار نیروی جنگی کارآزموده که بسی بیش از تعداد مسلمانان بود، در اختیار داشتند. آن‌ها در میادین نبرد از سلاح‌هایی برخوردار بودند که برای مسلمانان تازگی داشت. فیل‌ها و سگ‌های پرورش‌یافته‌ای که آن‌ها را از پشت دژها برای له کردن و شکار مسلمانان می‌فرستادند، تنها نمونه‌ای از امکاناتی است که فارسیان و رومیان داشتند و مسلمانان، از آن بی‌بهره بودند. آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند، چنین نبوده که دشمنان اسلام، مسلمانان را اندک و ناتوان بپندارند و برای رویارویی با مسلمانان هیچ گونه آمادگی و اقدام پیش‌گیرانه‌ای اتخاذ نکنند. چنان‌چه در روایت ابن‌عساکر آمده است: هرقل، فرماندهان لشکریش را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهیانی را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این‌که سپاهیان اسلام در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند.[1]

١- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص٣٣٨

مبحث چهارم
وفات ابوبکر صدیق و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق

چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق ﷺ

ابوبکر صدیق ﷺ در ماه جمادی الآخر سال سیزدهم هجری بـه شـدت مـریض شـد.[1] ابـوبکر صدیق ﷺ که مرگش را نزدیک می‌دانست، به مردمی که پیرامونش جمع شده بودند، فرمود: «شما، حال بیمار مرا می‌بینید و گمان خودم، این است که در اثر ایـن بیمـاری خـواهم مُـرد و خدای متعال، (با مرگ من) شما را از بیعت و پیمانی که با من بسته‌اید، بیرون خواهد آورد و کارتان را به شما باز خواهد گرداند. پس هر که را می‌خواهید، امیر خود قرار دهید و اگر این کار را در زندگانیم انجام دهید، بهتر است تا پس از من، با هم اختلاف پیدا نکنیـد.»[2] ابـوبکر صدیق ﷺ برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

۱ـ ابوبکر صدیق ﷺ با بزرگان مهاجرین و انصار، درباره‌ی جانشین پس از خود مشـورت و رایزنی کرد. هر یک از صحابه خودش را از پذیرش مسؤولیت خلافت، دور مـی‌گرفـت و یکی از برادران مسلمانش را کـه شایسـته‌ی ایـن منصـب مـی‌دانسـت، بـرای عهـده‌دار شـدن خلافت، پیشنهاد می‌کرد. نظرات صحابه به قدری گسترده و پراکنـده بـود کـه بـه ایـن نتیجـه رسیدند که انتخاب جانشین ابوبکر ﷺ را به خود ایشان واگذار کنند. بنـابراین بـه نـزد ابـوبکر صدیق ﷺ رفتند و گفتند: «ما، به این نتیجه رسیدیم که هـر کـس را کـه شـما پیشـنهاد کنیـد، همان شخص خلیفه باشد.» ابوبکر ﷺ فرمود: «پـس بـه مـن مهلـت بدهیـد تـا جوانـب کـار را بررسی کنم و نظری بدهم که به رضای خدا و مصلحت دین و بندگان خدا باشد.»

ابوبکر صدیق ﷺ عبـدالرحمن بـن عـوف ﷺ را احضـار کـرد و بـه او فرمـود: «نظـرت را درباره‌ی عمر بن خطاب ﷺ به من بگو.» عبدالرحمن ﷺ گفت: «از من، چیزی مـی‌پرسـی کـه خودت از آن آگاه‌تری.» ابوبکر فرمود: «باشد؛ نظرت را بگو.» عبدالرحمن ﷺ فرمود: «به خدا سوگند که عمر، بیش از تصور شما آدم خوبی است.» ابوبکر ﷺ عثمان بن عفان ﷺ را نیـز بـه حضور خواست و به او فرمود: «مرا از ویژگی‌هـای عمـر بـن خطـاب بـاخبر کـن.» عثمـان ﷺ فرمود: «تو، از ما نسبت به ویژگی‌های عمر، آگاه‌تری.» ابوبکر ﷺ فرمود: «با این حال بـاز هـم

۱- البدایة و النهایة (۱۸/۷)؛ تاریخ طبری (۲۳۸/۴)

۲- التاریخ الاسلامی (۲۵۸/۹)

نظرت را درباره‌ی عمر بگو.» عثمان فرمود: «خدا می‌داند که به گمان من، باطن عمر از ظاهرش خیلی بهتر است و کسی چون او، درمیان ما نیست.» ابوبکر صدیق فرمود: «خداوند، تو را مورد رحمت خود قرار دهد؛ به خدا سوگند که اگر عمر خلافت را نپذیرد، دست از تو برنخواهم داشت.» ابوبکر صدیق اسید بن حضیر را نیز به حضور خواست و نظرش را درباره‌ی عمر پرسید. اسید فرمود: «خداوند، عمر را پس از تو، بهترین قرار داده؛ او، به رضای خدا خشنود می‌شود و آن‌چه، مایه‌ی ناخرسندی و خشم خدا است، او را به خشم می‌آورد. باطنش، از ظاهرش بهتر است و کسی به قوت او نیست که کار خلافت را عهده‌دار شود.» ابوبکر صدیق با سعید بن زید و برخی دیگر از بزرگان مهاجرین و انصار نیز مشورت کرد که همه‌ی آن‌ها غیر از طلحه، نظر یک‌سانی درباره‌ی عمر داشتند. طلحه از این می‌ترسید که شدت و سرسختی عمر فاروق، مشکل‌ساز شود. وی به ابوبکر صدیق فرمود: «تو که عمر را این چنین شدید و سخت‌گیر می‌بینی و می خواهی او را جانشین خود کنی، در پاسخ این کارت به خدا چه خواهی گفت؟» ابوبکر فرمود: « مرا بنشانید» و چون او را نشاندند، به طلحه چنین فرمود: «آیا مرا از خدا می‌ترسانی؟ ناکام باد آن کس که در اداره‌ی امورتان، ظلم و ستم کند. در پاسخ خدا خواهم گفت: خدایا! من، بهترین بنده‌ات را خلیفه ساختم.»[1] ابوبکر صدیق در پاسخ کسی که عمر را در کمال خوبی، خشن معرفی کرد، فرمود: «دلیلش، این است که او (عمر) مرا بسیار ملایم می‌بیند و چون عهده‌دار کار خلافت شود، بسیاری از سخت‌گیری‌هایش را ترک می‌کند.»[2]

۲ـ ابوبکر پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر، حکمی در این‌باره نوشت تا در مدینه و درمیان سپاهیان اسلام خوانده شود. متن حکم، به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

این، حکم ابوبکر صدیق در واپسین لحظات زندگانیش و در زمانی است که در حال ترک دنیا و رفتن به آخرت می‌باشد؛ شرایطی که کافر، مسلمان می‌شود و دروغ‌گو، رو به صداقت و راستی می‌نهد. من، عمر را جانشین پس از خود بر شما ساختم؛ پس از او حرف‌شنوی و اطاعت کنید. من، در جهت رضای خدا و رسولش

١- الکامل ابن‌اثیر (٧٩/٢)؛ التاریخ الاسلامی (الخلفاء الراشدون)، محمود شاکر، ص١٠١

٢- الکامل (٧٩/٢)؛ نویری در نهایة الأرب، گفته‌ی ابوبکر را بیش از این آورده که: «... عمر، در پاره‌ای از موارد که از کسی خشمگین می‌شدم، مرا به ملایمت و گذشت فرا می‌خواند و برخی اوقات که مرا می‌دید، بیش از حد نرمی و ملایمت می‌کنم، مرا به شدت و سخت‌گیری وادار می‌کرد.»(مترجم)

و در راه منافع دین، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و قصدی جز خیر و نیکی برای شما نداشته‌ام. بنابراین با شناختی که من، از عمر دارم، گمان من، این است که عمر، عدل و داد پیشه سازد و اگر غیر از این کند، هر کسی پیامد کارش را می‌بیند. من، خواهان خیر و نیکی بودم و از غیب خبر ندارم. ﴿ وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ﴾[1] (شعراء:۲۲۷)

یعنی: «و کسانی که ستم می‌کنند، خواهند دانست که بازگشتشان، به کجا است و چگونه سرنوشتی دارند؟»

آخرین نظر و راهنمایی ابوبکر صدیقؓ این بود که عمرؓ عهده‌دار امور خلافت شود. چراکه دنیا، به مسلمانان رو نهاده بود و ابوبکر می‌دانست که اگر مردم، به دنیا دل ببندند، غرق خواسته‌ها و مظاهر فریبنده‌ی دنیا می‌شوند و بدین‌سان دنیا، بر آنان چیره گشته و آن‌ها را اسیر خود می‌کند. چراکه رسول‌خداﷺ فرموده‌اند: (**فواللّهِ لا الفقرَ أخشى عليكم و لكن أخشى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا كما بُسِطت على مَن كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما أهلكتهم**) یعنی: «به خدا که من، بر شما از فقر و تنگ‌دستی بیمناک نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دنیا، همان‌طور که بر پیشینیان شما گشوده شد، بر شما نیز گشوده گردد و همانند آنان، در دنیاطلبی زیاده‌روی کنید و بدین ترتیب دنیا، آن‌گونه که پیشینیان شما را نابود کرد، شما را نیز به هلاکت و نابودی بیفکند.»[2]

ابوبکرؓ با درک آگاهانه‌ی این مسأله، کسی را عهده‌دار امور مردم کرد که مانند دارویی مفید، این مرض را درمان کند و به‌سان کوهی استوار در برابر دنیاطلبی بایستد تا پیامدهای شوم دنیاطلبی، از مردم دور شود. عمرؓ شخصیتی بود که رسول‌خداﷺ درباره‌اش فرموده‌اند: (**...والّذى نفسى بيدِهِ ما لقيكَ الشيطانُ سالكًا فجًّا قط إلاّ سلک فجًّا غير فجِّک**) یعنی: «...قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، شیطان، تو را (ای عمر) در حال گذر از راهی نمی‌بیند مگر آن‌که راهی غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد.»[3] به خاطر

۱- تاریخ الاسلام از ذهبی – عهد الخلفاء – ص۱۱۷،۱۱۶

۲- بخاری، کتاب الجزیة و الموادعة، شماره‌ی۳۱۵۸

۳- بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، شماره‌ی۳۶۸۳؛ شاید منظور از این فرموده‌ی رسول‌خدا این باشد که شیطان، همواره از فریب عمر ناتوان است و راهی که عمر برود، شیطان به آن راه ندارد و از این‌رو کار عمر، پیوسته درست می‌باشد. والله اعلم.(مترجم)

همین پختگی عمر فاروقؓ بود که با شهادتش، خلأ بزرگی در امت ایجاد شد و حوادث ناگوار و فتنه‌های زیادی شکل گرفت. این، از فراست و خبرگی ابوبکر صدیقؓ بود که شخصیتی چون عمر فاروقؓ را جانشین خود و عهده‌دار اداره‌ی امور مسلمانان کرد. عبدالله بن مسعودؓ می‌گوید: سه نفر از همه زیرک‌تر و هشیارتر بوده‌اند:

۱ـ دختر شعیب که به پدرش گفت: «این شخص (موسی) را استخدام کن که بهترین شخصی را که باید به‌کار بگیری، شخصی است که نیرومند و درست‌کار باشد.»

۲ـ کسی که یوسف را در مصر خریداری کرد و به همسرش گفت: «او را گرامی بدار که شاید برای ما مفید باشد یا حتی او را به فرزندی بگیریم.»

۳ـ ابوبکرؓ که عمرؓ را جانشین خود کرد.[۱]

عمر فاروقؓ مانع بزرگی میان امواج فتنه‌ها و امت اسلامی بود.[۲]

۳ـ عمر فاروقؓ به حضور ابوبکر صدیقؓ رفت و چون ابوبکرؓ، عمرؓ را از این قصد باخبر کرد که می‌خواهد او را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمرؓ نپذیرفت. ابوبکر صدیقؓ او را با شمشیر تهدید کرد و عمرؓ که راهی جز پذیرش مسؤولیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.[۳]

۴ـ ابوبکرؓ برای آن‌که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمرؓ باقی نماند، شخصاً به مردم فرمود: «آیا به این شخص که خلیفه‌ی شما کردم، راضی هستید؟ به خدا سوگند که من، در این مورد بسیار اندیشیدم و هیچ یک از نزدیکان و خویشان خود را خلیفه نکردم و عمر بن خطابؓ را خلیفه‌ی شما نمودم؛ پس از او اطاعت کنید و سخنش را گوش دهید.» مردم گفتند: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.[۴]

۵ ـ ابوبکر صدیقؓ با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهترینشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به

۱- مجمع الزوائد (۲۶۸/۱۰)؛ هیثمی گفته است: طبرانی، این روایت را به دو سند، نقل کرده که مردان یکی از این دو سند، صحیح هستند. حاکم نیز ضمن نقل این روایت (۹۰/۳)، صحیحش دانسته و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص۱۰۰

۳- مآثر الاناقة (۴۹/۱)

۴- تاریخ طبری (۲۴۸/۴)

خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد.)»[۱]

۶ ـ ابوبکر صدیقﷺ که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروقﷺ بود، به عثمان بن عفانﷺ دستور داد که حکم خلافت عمرﷺ را برای مردم بخواند و برای عمرﷺ بیعت بگیرد. عثمانﷺ همین کار را کرد و خطاب به مردم فرمود: «آیا با کسی که در این حکم، مشخص شده، بیعت می‌کنید؟» مردم گفتند: بله. و بدین ترتیب همه، خلافت عمرﷺ را پذیرفتند و به آن راضی شدند.[۲]

۷ـ پس از ابلاغ حکم خلافت عمرﷺ و قرائت آن درمیان مردم، پیش از وفات ابوبکر صدیقﷺ، با عمرﷺ بیعت شد و بی‌آن‌که بیعت دیگری صورت بگیرد، عمرﷺ بلافاصله پس از وفات ابوبکر صدیقﷺ زمام امور خلافت را به‌دست گرفت.[۳] بازنگاهی در چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروقﷺ نشان می‌دهد که عمرﷺ به اتفاق خبرگان و صاحب‌نظران به خلافت رسیده است؛ چراکه خبرگان و بزرگان صحابه، مسأله‌ی انتخاب خلیفه را به شخص ابوبکر صدیقﷺ واگذار کردند. ابوبکر صدیقﷺ نیز پس از مشورت و رایزنی با مسلمانان، عمرﷺ را به عنوان جانشین خود معرفی کرد که این امر، مورد پذیرش عموم مسلمانان قرار گرفت. به هر حال خبرگان و صاحب‌نظران هر جامعه‌ای، نمایندگان مردم به شمار می‌روند و بدین ترتیب انتخاب عمرﷺ به عنوان خلیفه بر اساس صحیح‌ترین شیوه‌های انتخاباتی و مشورتی، انجام شده است.[۴] هرچند که کارهای انجام شده در انتخاب عمرﷺ به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیقﷺ صورت گرفت، متفاوت می‌باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیقﷺ برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست.[۵] عمر فاروقﷺ بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ‌گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمرﷺ به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمرﷺ مدعی منصب

۱- طبقات ابن‌سعد (۱۹۹/۳)؛ تاریخ المدینة از ابن‌ابی‌شبة (۶۶۵/۲-۶۶۹)

۲- طبقات ابن‌سعد (۲۰۰/۳)

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۲۷۳

۴- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص۲۳۷

۵- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشده، ص۲۷۳

خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمر به اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به‌طور کامل حرف‌شنوی داشته‌اند.[1]

۸ـ وصیت ابوبکر صدیق به عمر فاروق:

ابوبکر صدیق، عمر را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردنش بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.[2] در وصیت ابوبکر به عمر آمده است: «ای عمر! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند در شب، حقوقی است که اگر روز انجام شود، پذیرفته نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال، آن را نمی‌پذیرد. او، عمل مستحب را تا آن‌گاه که به فرایض و واجبات رسیدگی نشود، قبول نمی‌کند. سنجه و ترازوی اعمال در روز قیامت ، به پیروی حق بستگی دارد و ترازوی کسانی که در دنیا از حق پیروی می‌کنند، سنگین می‌باشد و سزاوار است که ترازویی که فردای قیامت در آن، حق سنجیده می‌شود، سنگین باشد. ترازوی کسانی که در دنیا از باطل پیروی کرده‌اند، بسیار سبک می‌باشد و باید ترازویی که فردای قیامت در آن، باطل، نهاده و سنجیده می‌شود، سبک باشد. خدای متعال، یادی از بهشتیان به میان آورده که در ازای بهترین اعمالشان، به آنان پاداش می‌دهد و از بدترین کرده‌هایشان درگذر می‌فرماید. پس هرگاه که این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، از این می‌ترسم که مبادا در زمره‌ی این افراد نباشم. خدای متعال جهنمی‌ها را یاد کرده که نتیجه‌ی بدترین اعمالشان را می‌چشند. هرگاه این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، امیدوارم که از جمله‌ی این افراد نباشم؛ چراکه هر بنده‌ای باید هم از خدا بترسد و هم به رحمتش امیدوار باشد؛ بی‌خودی و بدون عمل به این دل نبندد که خدا نجاتش می‌دهد و در عین حال از رحمت خداوند، ناامید نیز نباشد. بنابراین اگر به وصیتم عمل کنی، مرگِ نخواستنی که راه فراری از آن نداری و از آن بدت می‌آید، برایت دوست‌داشتنی می‌شود.»[3]

رحلت ابوبکر صدیق

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «ابوبکر در یک روزِ سرد، آب‌تنی کرد و پس از آن پانزده روز تب نمود و بیمار شد و چون نمی‌توانست به مسجد برود، عمر را امام کرده

۱- النظرية السياسية الاسلاميه، ضياء الريس، ص۱۸۱

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۲۷۲

۳- صفة الصفوة (۲۶۴،۲۶۵/۱)

بود. مردم برای عیادت ابوبکرﷺ می‌آمدند و عثمانﷺ بیش از همه در دوره‌ی بیماری ابوبکرﷺ به دیدنش می‌آمد.»[۱] هنگامی که بیماری ابوبکرﷺ شدید شد، به او گفتند: آیا برایت طبیب بیاوریم؟ ابوبکرﷺ فرمود: «مرا دیده و گفته است که من، هر کاری که بخواهم انجام می دهم.»[۲] عایشه رضی الله عنها می گوید: ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «نگاه کنید و ببینید که از زمانی که به خلافت رسیده‌ام، چه‌قدر در مال و دارایی من ، افزوده شده و آن را به جانشین من بازپس دهید.» بررسی کردیم و دیدیم که یک غلام سودانی که پرستار بچه‌هایش بوده و یک شتر که در آبیاری باغش از آن استفاده می‌کرده، در این مدت به داراییش افزوده شده است. آن‌ها را پیش عمرﷺ فرستادیم. عمرﷺ آن‌ها را در حساب بیت‌المال منظور کرد و در حال گریه فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، کسانی را که پس از او عهده‌دار امور باشند، به زحمت انداخت.»[۳]

عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در بیماری وفات ابوبکرﷺ بر بالینش حاضر شده و چون دیدم که او، محتضر است و نفس، در سینه دارد، این بیت را خواندم:

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی   إذا حشرجت یوماً و ضاق بها الصدر

یعنی: «قسم می‌خورم که چون جان جوان‌مرد، به گلویش رسد و سینه‌اش، تنگ شود، مال و ثروت هیچ سودی ندارد.»

عایشه رضی الله عنها می‌افزاید: ابوبکرﷺ طوری به من نگریست که گویا خشمگین است و سپس فرمود: «ای مادر مؤمنان! این طور نیست؛ بلکه فرموده‌ی خداوند، حق و راست‌تر است که: ﴿ وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩ ﴾ (ق:۱۹)

یعنی: «سکرات و سختی‌های موت (سرانجام فرا می‌رسد و) حقیقت را به همراه می‌آورد (و صحنه‌های سخت آخرت را کم و بیش به شما نشان می‌دهد و) این، همان چیزی است که از آن می گریختی.»

ابوبکرﷺ سپس فرمود: «من، هیچ یک از افراد خانواده‌ام را به اندازه‌ی تو دوست ندارم و قبلاً فلان نخلستان را به تو بخشیده‌ام؛ اما اینک درباره‌ی این باغ در اندیشه‌ام و می‌خواهم آن را هم جزو میراث، منظور کنی.» عایشه رضی الله عنها گفت: باشد و سپس باغ اهدایی پدرش را در مال میراث قرار داد. ابوبکرﷺ علاوه بر این فرمود: «من، از زمانی که عهده‌دار امور

۱- اصحاب الرسول، نوشته‌ی محمود مصری (۱۰۴/۱)

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص۳۳

۳- صفة الصفوة (۲۶۵/۱)

مسلمانان شده‌ام، هیچ درهم و دیناری از ایشان نخورده‌ام؛ بلکه از باقی‌مانده‌ی خوراک ایشان می‌خوردم و خشن‌ترین لباس را می‌پوشیدم. از اموال عمومی، چیزی جز این غلام حبشی[۱]، این شتر و این قطیفه، پیش من نیست. این‌ها را پس از وفاتم، به عمر تحویل بده.» عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها پس از وفات ابوبکرﷺ، غلام، شتر و قطیفه را پیش عمرﷺ فرستاد و چون قاصد عایشه، آن‌ها را به عمرﷺ تحویل داد، عمر فاروقﷺ به‌شدت گریست و سه بار فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، جانشینان خود را به زحمت انداخت.»[۲] در روایتی آمده است: ابوبکرﷺ در بیماری وفاتش فرمود: «من، از بیت‌المال شش‌هزار درهم برای خود (به عنوان حقوقی که برایم تعیین شده بود،) هزینه کرده‌ام و باغی در فلان‌جا دارم.»[۳] پس از وفات ابوبکرﷺ این ماجرا را برای عمرﷺ بازگو کردند. عمر فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند. او، دوست داشت که پس از خود، برای هیچ کس جای قیل و قالی به‌جا نگذارد.»[۴]

آری! از آن‌چه گذشت، میزان توجه و پرهیختگی ابوبکر صدیقﷺ نسبت به بیت‌المال و اموال عمومی، نمایان می‌شود. ابوبکر صدیقﷺ با آن‌که برای رسیدگی به امور مسلمانان ناگزیر شد دست از کار و تجارتش بدارد، باز هم به تأمین هزینه‌های ضروریش از بیت‌المال در حد رفع گرسنگی و پوشش ساده‌ای که بدنش را بپوشاند، بسنده کرد و در عین حال چنان خدماتی به مسلمانان ارائه داد که هیچ خزانه‌ای، قادر به انجام و به عبارتی پرداخت هزینه‌های چنان خدماتی نیست. ابوبکرﷺ به هنگام وفاتش که مقدار اندکی از اموال عمومی را در اختیار داشت، دستور داد آن را به‌طور کامل به خزانه‌ی مسلمانان مسترد کنند تا سبک‌بار و آسوده‌خاطر به دیدار خدایش برود و تنها تقوای الهی و ایمانی کامل،توشه‌ی سفرش باشد.

۱- در روایت نخست، آمده بود که غلامی سودانی، جزو مانده‌های مالی ابوبکر صدیق، بوده و در این روایت، به غلامی حبشی اشاره شده است. میان این دو روایت، هیچ تعارضی وجود ندارد. در متن روایت نخست، به غلامی از منطقه‌ی (نوبه) اشاره شده که اینک در کشور سودان واقع شده و از این جهت در ترجمه، غلامی سودانی نوشته شد. منطقه و رشته‌کوه نوبه، در آن زمان جزو قلمرو حبشه بوده است و به همین خاطر نیز در روایت بعدی، به حبشی بودن غلام ابوبکر اشاره شده است.(مترجم)

۲- طبقات ابن‌سعد (۱۴۶/۳)

۳- نویری در نهایة الارب، این روایت را به شکل کامل‌تری روایت کرده که از این قرار است: «اموالی را که پیش من است، به بیت‌المال بازگردانید و فلان باغم را در اموال عمومی به حساب آورید تا به عوض استفاده‌ای که از بیت‌المال کرده‌ام، از مسلمانان باشد.»(مترجم)

۴- المنتظم از ابن‌جوزی (۱۲۷/۴)؛ اصحاب الرسول (۱۰۵/۱)

قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیقؓ، آموزه‌ای برای خردمندان است.[۱] این که ابوبکر صدیقؓ در ازای میزان برداشتش از بیت‌المال، زمین شخصی خود را به حساب اموال عمومی منظور کرد، نشانه‌ی زهد و تقواپیشگی وی می‌باشد که می‌خواست بدور از دنیاطلبی و هر منفعت گیتیانه و تنها به رضای خدای متعال، به امور مسلمانان رسیدگی کند.

بیماری ابوبکر صدیقؓ مدت پانزده روز طول کشید تا این که روز دوشنبه ۲۲ جمادی الثانی سپری شد و شب سه‌شنبه فرا رسید. ابوبکرؓ از عایشه رضی الله عنها پرسید: «رسول‌خداﷺ در چه روزی وفات کردند؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: «روز دوشنبه.» ابوبکرؓ، ابراز امیدواری کرد که همان شب به دیدار حق برود و سپس پرسید: «رسول‌خداﷺ را در چه کفن کردید؟» عایشه فرمود: «رسول‌خداﷺ را در سه پارچه‌ی سفید که بافت سحول یمن بود، کفن کردند و پیراهن و عمامه‌ای در آن نبود.» ابوبکرؓ فرمود: «این جامه‌ام را ببین؛ آن را شسته و دو پارچه‌ی دیگر به آن اضافه کن.» به ابوبکرؓ گفتند: «اینک خدای متعال، فراخی نعمت داده است. شما را در پارچه‌ای نو کفن می‌کنیم.» ابوبکرؓ در پاسخ این پیشنهاد فرمود: «شخص زنده برای نگهداری از خود، به لباس نو و جدید ، نیازمندتر است؛ چراکه مرده، چرکین شده و می‌پوسد و (نیازی به لباس نو ندارد.)»[۲] ابوبکرؓ وصیت کرد که همسرش اسماء بنت عمیس[۳] او را غسل دهد و در کنار قبر رسول‌خداﷺ او را دفن کنند. آخرین سخن ابوبکرؓ این بود: «خدایا! مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران ملحق فرما.»[۴]

مدینه که از وفات ابوبکر صدیقؓ یکه خورده بود، از زمان وفات رسول‌خداﷺ چنان غم و اندوهی به خود ندیده و آکنده از غم و اندوه شده بود. علی بن ابی‌طالبؓ در حالی که گریه می‌کرد و کلمه‌ی استرجاع ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ بر زبانش بود، به خانه‌ی ابوبکرؓ رفت و فرمود: «ای ابوبکر! خدا تو را بیامرزد. تو، رفیق و مونس رسول‌خداﷺ بودی؛ تو، دل‌آرام و مورد اعتماد رسول‌خداﷺ بودی و آن حضرتﷺ رازش را با تو

۱- اشهر مشاهیر الاسلام (۹۴/۱)

۲- التاریخ الاسلامی، نوشته‌ی محمود شاکر، الخلفاء الراشدون، ص۱۰۴

۳- در نهایة الارب آمده است که ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء و پسرش عبدالرحمن، او را غسل دهند.(مترجم)

۴- الشیخان ابوبکر الصدیق و عمر بن الخطاب بروایة البلاذری فی انساب الاشراف، به تحقیق احسان صدقی العمد، ص۶۹

درمیان می‌گذاشت و از تو نظر می‌خواست؛ تو، خالصانه‌تر و پیش از همه مسلمان شدی و ایمان و یقینت، از همه محکم‌تر بود. بیش از همه خداترس و دین‌دار بودی؛تو، بیش‌تر و بهتر از همه رسول‌خداص را همراهی کردی و به خاطر اسلام، سختی‌های زیادی کشیدی. مناقب و فضایل تو، از همه بیش‌تر است و جایگاهت، رفیع و والاتر از همگان؛ راه و روش تو، از راه‌ها و شیوه‌های دیگر مسلمانان، همانندی و شباهت بیش‌تری به رهنمودهای رسول‌خداص دارد و منزلت و مقامت در پیش رسول‌خداص از همه فراتر بود. خدای متعال، به تو پاداش نیکی از طرف رسول‌خداص و اسلام، عنایت کند؛ چراکه تو، در زمانی رسول‌خداص را تصدیق کردی که مردم، تکذیبش کردند و برای آن حضرتص به منزله‌ی گوش و دیده بودی.[1] الله‌ﻷ تو را در قرآن، صدیق و راست‌گو نامید و فرمود: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾[2] تو، در آن زمان که مردم، بخل ورزیدند، رسول‌خداص را با اموالت یاری رساندی و بدان‌گاه که مردم از یاری او خودداری کرده و نشستند، تو به همراه آن حضرتص در برابر سختی‌ها ایستادی و در شرایط سخت، به بهترین شکل، او را همراهی نمودی. تو، در سفر هجرت با رسول‌خداص همراه شدی و آن‌گاه که در غار بودید، سکینه و آرامش نازل شد. تو، جانشین خوبی برای رسول‌خداص در دفاع از دین و رسیدگی به امور امت بودی و هنگام ارتداد و از دین برگشتن مردم، به بهترین شکل، خلافت کردی و طوری امور را سر و سامان دادی که خلیفه و جانشین هیچ پیامبری، چنان عملکردی نداشته است. زمانی که صحابه‌ش سستی کردند، تو بپا خاستی و به‌هنگام سستی و ضعفشان، قوی و قدرتمند ظاهر شدی و راه رسول‌خداص را محکم و استوار پیمودی. تو، همان‌گونه که رسول‌خداص درباره‌ات فرموده‌اند، از لحاظ جسمی نحیف و لاغر بودی و در امر دین، قوی و استوار؛ تو در نگاه خود کوچک بودی و فروتنی می‌ورزیدی؛ اما نزد خدا و در چشم مردم، بزرگ و قابل احترام بودی. نه تو از کسی

۱- نویری در نهایة الارب حدیثی از عمرو بن عاص در فضیلت ابوبکر صدیق آورده کـه بـه همـین گفتـار علـی مرتضی شباهت دارد که ابوبکر برای رسول‌خداص به منزله‌ی چشم و گوش بوده است. عمرو بن عاص مـی‌گویـد: رسول‌خداص فرمودند: «می‌خواهم چند نفر از یارانم را نزد پادشاهان بفرستم تا همانند حواریون عیسی، آنان را به اسلام دعوت دهند.» صحابه عرض کردند: «آیا ابوبکر و عمر را هم با ما می‌فرستید که آن‌ها بلیغ‌تر و آگاه‌ترند؟» رسول‌خدا فرمودند: «به آن‌ها نیاز دارم که همین‌جا باشند؛ آنان، به منزله‌ی چشم و گوش دین هستند.»(مترجم)

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی۳۳: «کسانی که حقیقت و صداقت را (از سوی خدا با خود) آورده و کسانی کـه حقیقـت و صداقت (تبلیغ شده از سوی پیامبران را) تصدیق کرده‌اند، پرهیزکاران واقعی هستند.»

عیب‌جویی می‌کردی و نه در تو، برای دیگران جای طعن و عیب‌جویی بود. هیچ مخلوقی، نزد تو خوار و زبون نبود. انسان ضعیف و حق‌باخته را گرامی می‌داشتی و حقش را ستانده، به او بازپس می‌دادی. هر دور و نزدیکی در چشم تو یک‌سان بود. کسی به تو نزدیک‌تر بود که بیش از دیگران فرمان‌بردارتر و متقی‌تر بود. حال و وضع تو، حقیقت، صداقت و مهرورزی بود. گفتارت، آکنده از دانش و دوراندیشی و کردارت، مملو از صبر، استواری و نظم بود. اندیشه‌ی استوار و آگاهی داشتی. دین و ایمان، به وسیله‌ی تو قوت و نیرو یافت و بدین ترتیب دین خدا، نمایان شد و پیروز گشت. به خدا سوگند که تو، از همگان پیشی گرفتی و (آن‌چنان کارنامه‌ی درخشانی از خود باقی گذاشتی که) جانشینان پس از خود را در زحمت و مشقت انداختی و به خیر و نیکی آشکاری، دست یافتی. همه، از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. به قضای الهی راضی هستیم و کارمان را به او واگذار می‌کنیم. به‌خدا سوگند که مسلمانان، پس از رسول‌خدا ﷺ کسی چون تو را نمی‌یابند که تو، مایه‌ی عزت دین بودی و برای اسلام، حکم سنگر و پناهگاه را داشتی. اینک که خدای متعال، تو را به پیامبرش ملحق کرده، از او می‌خواهیم که ما را از خیر و نیکی‌هایت محروم نکند و ما را پس از تو، از ضلالت و گمراهی مصون بدارد.»

مردم ساکت بودند و به سخنان علی مرتضیؓ گوش می‌دادند تا این‌که سخنانش تمام شد و صدای گریه برخاست و به علیؓ گفتند: «راست گفتی.»[1]

در روایتی آمده است: پس از آن‌که ابوبکرؓ را کفن کردند، علیؓ کنار جنازه‌ی ابوبکر صدیقؓ رفت و فرمود: «کسی، نزد من دوست‌داشتنی‌تر از ابوبکر که اینک در کفن پیچیده شده، نبود؛ هیچ کس، نمی‌توانست همانند ابوبکر، درباره‌ی خدا، از قرآن سخنرانی کند.»[2]

در این مورد که ابوبکر صدیقؓ همانند رسول‌خدا ﷺ در سن ۶۳ سالگی وفات نمود، اتفاق نظر وجود دارد. همسرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها بنا بر وصیت خود ابوبکر صدیقؓ ایشان را غسل داد.[3] ابوبکر در کنار قبر رسول‌خدا ﷺ طوری دفن شد که سرش برابر شانه‌ی آن حضرت ﷺ قرار گرفت.[4] عمر بن خطابؓ نماز جنازه‌اش را امامت داد و

۱- التبصرة از ابن‌جوزی (۱/۴۷۷-۴۷۹)؛ نگاه کنید به: اصحاب الرسول ﷺ (۱/۱۰۸)

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدین، ص۱۲۰

۳- طبقات ابن‌سعد (۳/۲۰۳)

۴- تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدین، ص۱۲۰

عثمان، طلحه و عبدالرحمن پسر ابوبکر به همراه عمرس برای خاک‌سپاری ابوبکرس وارد قبر شدند و لحد (شکاف کنار قبر) ابوبکرس متصل به قبر رسول‌خدا ج قرار گرفت.[1]

ابوبکر صدیقس پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این بزرگ‌مرد تاریخ است که پرچم‌دار دعوت رسول‌خدا ج پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرم ج را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان والامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی‌نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان‌خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیقس باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح‌گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

۱- اصحاب الرسول ج (۱۰۶/۱)

خلاصه‌ی کتاب

۱ـ سیرت خلفای راشدین، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. امت اسلامی، هم‌چنان از تاریخ شکوهمند آن دوران، انوار ایمان برمی‌گیرد و از آن، به عنوان زاد و توشه‌ی دعوت، بهره می‌برد تا پرتو حق را در قلوب مردم، بتاباند و حق و حقیقت را در برابر طوفان دسیسه‌گری دشمنان امت بر ضد دعوت و تاریخ مسلمانان، مصون و محفوظ بدارد.

۲ـ اینک مسلمانان و بلکه تمام انسانیت، نیازمند شناخت فضایل یاران پیامبر ﷺ و کانِ وجودی آن‌ها هستند و باید به میزان اثرپذیری آنان از آموزه‌های رسول‌خدا ﷺ پی برده و به بازشناسی دلایلی بپردازند که صحابه را در چنان جایگاهی قرار داد که به عنوان نسلی نمونه و بی‌نظیر در تاریخ بشریت، مطرح شدند.

۳ـ دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسحیان، مادی‌گرایان و... به تأثیر عمیق و وافر تاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و هم‌چنین خیزش و فوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک وشبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و هم‌چنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پسِ این تلاش شوم، هویدا است. بنابراین از آن‌جا که تاریخ اسلام، همواره به‌طور عمومی و تاریخ صدر اسلام، به‌طور خاص و ویژه از طریق کم و زیاد کردن گزارش‌های تاریخی، در معرض تحریف و زشت‌نمایی قرار گرفته، این وظیفه فراروی اهل علم و کارشناسان متعهد تاریخی و مذهبی، قرار می‌گیرد که به تصحیح تاریخ صدر اسلام پرداخته و بازنگاری درست و اصولی

تاریخ را از برترین عبادت‌ها به شمار آورند تا تصویری درست و الگوساز از پیشینیان نیک این امت، در برابر دیدگان مسلمانان قرار بگیرد و بدین ترتیب، آحاد امت، بتوانند با الگوگزینی از سیرت نیکان گذشته، به پویایی و بالندگی برسند.

٤- سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نشان می‌دهد: ابوبکر رضی الله عنه برترین فرد این امت، پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم است. ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام نیز از صفات و ویژگی‌های پسندیده‌ای برخوردار بود که از آن جمله می‌توان به عدم باده‌نوشی و یا عدم سجده در برابر بت‌ها اشاره کرد.

٥ - ابوبکر رضی الله عنه یکی از نسب‌شناسان و تاریخ‌دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم‌گیری داشت که او را در رتبه‌ی استادی نسب‌شناسانی چون عقیل بن ابی‌طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب‌ها، محبوب و دوست‌داشتنی می‌کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی‌گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب‌جویی و عیب‌گویی نمی‌کرد. تجارت و بازرگانی و هم‌چنین سخاوت و گشاده‌دستی از دیگر عوامل شهرت و چیرگی ابوبکر رضی الله عنه در دوران جاهلیت بود.

٦ - ابوبکر رضی الله عنه گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛ خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به‌گونه‌ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند.

٧- تلاش و فعالیت ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی دعوت الی الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می‌کند و این حقیقت را روشن می‌سازد که پذیرش دین‌خدا، قرار و آرام مؤمن را می‌گیرد و او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد تا

این‌که در دنیای مردم، آن‌چه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکرﷺ در پهنه‌ی دعوت تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.

۸ ـ ابوبکرﷺ به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاک و خاکستر ریختند و در مسجدالحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که درمیان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.

۹ـ جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکرﷺ بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و همچنین حمایت و پشتیبانی از رسول‌خداﷺ، از هیچ سرزنش و توبیخی، متأثر نمی‌شد.

۱۰ـ ابوبکر صدیقﷺ استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین‌سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکرﷺ، بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می‌کرد.

۱۱ـ ابوبکر صدیقﷺ از دانش نسب‌شناسی خود در عرصه‌ی دعوت استفاده می‌کرد. چنان‌چه همراه رسول‌خداﷺ به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به‌کار می‌گرفت.

۱۲ـ صدیقﷺ از هنگام طلوع دعوت تا وفات رسول اکرمﷺ و در سفر هجرت، بازوی آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به‌خوبی از منابع و چشمه‌های نبوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هم‌نشینی و همراهی ابوبکرﷺ با رسول‌خداﷺ،

ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستی، آگاهی و بیداری، صفا و صمیمیت، عزم و اراده‌ی آهنین، اخلاص و فهم درست از دین و.... واکنش‌های درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جریان وقایع پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم (در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه و جنگ با مرتدها)، نمادِ تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکر رضی الله عنه را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و هم‌بستگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند.

۱۳ـ ابوبکر رضی الله عنه به عنوان وزیر باصداقت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی، به‌هنگام گریز مسلمانان در جنگ احد، در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم ثابت‌قدم ماند و مقاومت نمود.

۱٤ـ زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در مدینه، سرشار از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نمونه‌ای زنده از فهم دین و اجرای آن در دنیای مردم را جلوه‌گر می‌سازد. شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پایه‌ی صفات و ویژگی‌های منحصر به فردش، بر دیگران تمایز و برتری می‌یابد. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در بسیاری از احادیث، به بیان فضایل ابوبکر و برتری او بر سایر صحابه رضی الله عنهم پرداخته‌اند.

۱۵ـ باور و ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت وکلمه‌ی توحید، به‌گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربرگرفت که نشانه‌هایش، در عمل‌کرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر رضی الله عنه بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از کُنش پست و فرومایه، در او یافت نمی‌شد. ابوبکر رضی الله عنه همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه وسلم تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش، سبب

حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرافرازی بود. او، از یقین وایمان بی‌مانندی برخوردار بود که هیچ یک از صحابه‌ﷺ را نمی‌توان در ایمان و یقین، در حد و پایه‌ی او دانست.

١٦ـ ابوبکرﷺ از عالم‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترساترین آن‌ها بود و بیش از همه از خدا می‌ترسید. اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکرﷺ عالم‌ترین شخص امت است. دلیلش، این‌که ابوبکرﷺ همواره ملازم و همراه رسول‌خداﷺ بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول‌خداﷺ می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرتﷺ مجلس می‌کرد و با ایشان به‌قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می‌گفت که کم‌تر کسی به این افتخار مشرف می‌شد. رسول‌خداﷺ، ابوبکرﷺ را به عنوان امیرحج در سال ۹ هجری به مکه فرستادند؛ می‌دانیم که احکام حج، مسایل باریکی دارد که دانش زیادی می‌طلبد. از این‌رو اگر ابوبکرﷺ از دانش زیادی برخوردار نبود، به سرپرستی چنین حج مهمی گماشته نمی‌شد. رسول‌خداﷺ، ابوبکرﷺ را پیش‌نماز نیز کردند و او، تنها کسی است که رسول‌خداﷺ او را در نماز و حج، جایگزین خود فرمودند. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انسﷺ از ابوبکرﷺ فرا گرفته است. چراکه ابوبکر بیش ازدیگران به آموزه‌های پیامبرﷺ و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انسﷺ از ابوبکرﷺ را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است. دانش ابوبکرﷺ در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی‌توان از ابوبکرﷺ حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت.

۱۷ـ با وفات رسول‌خدا ﷺ، وضعیت آشفته‌ای به وجود آمد. اما خدای متعال، مسلمانان را به وسیله‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه آرام گردانید و ابوبکر، درمیان مردم برخاست و فرمود: «کسی که محمد ﷺ را عبادت می‌کرده، بداند که محمد ﷺ وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» موضع ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده نیز، تحسین برانگیز است؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه توانست در درون و روان انصار رضی الله عنهم نفوذ کند و بی‌آن‌که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت و سپس فرموده‌های صریح رسول‌خدا ﷺ را در مورد حقانیت خلافت قریش، تبیین نمود.

۱۸ـ سعد بن عباده رضی الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضی الله عنه (پسرعموی سعد بن عباده رضی الله عنه) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ‌نگاران، بیان‌گر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی درمیان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت.

۱۹ـ در برخی از آیات قرآن و احادیث رسول اکرم ﷺ به حقانیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه اشاره شده است. صحابه رضی الله عنهم و هم‌چنین اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.

۲۰ـ شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده

است. گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.. تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.

۲۱ـ علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است.

۲۲ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن‌که عموم مردم با او بیعت کردند، درمیان آن‌ها برخاست و خطبه‌ی شکوهمندی ایراد فرمود. این سخنرانی، با آن‌که مختصر و کوتاه می‌باشد، از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی‌امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان‌بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.

۲۳ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولتش، از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم برای اجرای برنامه‌هایش، کمک گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه امین این امت

(ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه) را مسؤول امـور مـالی (وزیـر دارایـی) قـرار داد؛ مسؤولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب رضی الله عنه سـپرد و خود نیز قضاوت می‌کرد؛ زید بن ثابت رضی الله عنه نیز عهده‌دار پست و ارتباطـات شد؛ برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابـی‌طالـب و عثمـان بـن عفـان رضـی الله عنهمـا نیـز نامـه‌هـا و دسـتورات حکـومتی را مـی‌نگاشـتند. مسلمانان، لقب خلیفةالنبی صلی الله علیه وسلم را بر ابوبکر رضی الله عنه نهادند و چنین صلاح دیدنـد که ابوبکر رضی الله عنه تمام‌وقت، به اداره‌ی امور بپـردازد و کـار دیگـری نکنـد. از این‌رو قرار بر آن شد که مسلمانان، خرجی ابوبکر رضی الله عنه را تأمین کنند.

٢٤ـ ابوبکر رضی الله عنه پس از آن‌که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشـانش درمیان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانسـت تـا تعـالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکر رضی الله عنه بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند.

٢٥ـ دوره‌ی خلافت ابوبکر صـدیق رضی الله عنه از آن جهـت کـه آغـاز دوره‌ی خلافـت راشده و متصل به دوران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌باشد، از اهمیت و جایگـاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشـده بـه‌طـور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به طـور کامـل تـداوم یافـت و نصـوص و مصـادیق قضـایی دوران رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشده بـه اجرا درآمد.

٢٦ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مناطق مختلف، کـارگزارانی تعیـین کـرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سـپرد. ابـوبکر رضی الله عنه در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسـول اکـرم صلی الله علیه وسلم پـیش از وفاتشـان بـر منـاطق مختلف گماشته بودند، هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ یک را برکنار

نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود. استراتژی ابوبکرﷺ در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤولیت‌های کارداران زمان رسول‌خداﷺ بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکرﷺ در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤولیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول‌خداﷺ آنان را تعیین و نصب نموده بودند.

۲۷ـ روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی‌طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما با ابوبکر نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت صحیحی از ابن‌عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرمﷺ بودند، از بیعت با ابوبکرﷺ عقب ماندند.» جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابهﷺ در آن شرایط مصیبت‌بار وفات رسول‌خداﷺ در خانه‌ی دختر آن حضرتﷺ امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می‌گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی‌طالبﷺ در تدارک غسل و خاک‌سپاری رسول اکرمﷺ بودند؛ از روایت سالم بن عبیدﷺ نیز همین نکته روشن می‌شود که ابوبکرﷺ از خانواده‌ی رسول‌خداﷺ و از جمله علیﷺ خواست تا آن حضرتﷺ را غسل دهند و برای خاک‌سپاری آماده کنند. زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول‌خداﷺ یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکرﷺ بیعت کردند.

۲۸ـ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما به نزد ابوبکرﷺ رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خداﷺ خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکرﷺ در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمودند: (لانورث، ما ترکنا صدقة، إنّما یأکل

آل‌محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد(ﷺ) فقط از این مال می‌خورند.» به روایتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول‌خدا ﷺ انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت ﷺ را رهاکنم، گمراه شوم.» علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آن‌که بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ احکام میراث را در اموال فدک یا باقی‌مانده‌ی خمس خیبر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر ﷺ (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است.

۲۹ـ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یکی از سخنرانی‌هایش، به‌صراحت بیان کرد که: خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ در مقام جانشینی آن حضرت ﷺ است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیرمعصوم که یارای آن‌چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه به این نکته اشاره نمود که در سیاستش راه رسول‌خدا ﷺ را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم ﷺ را به اجرا خواهد گذاشت.

۳۰ـ آموزه‌ها و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه عبارتند از: *مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی بازنمی‌دارند. چنان‌چه رحلت رسول‌خدا ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی بازنداشت. *تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول‌خدا ﷺ در هر شرایطی واجب است. *به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی دیگری است که از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه روشن می‌شود. *جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در

نصیحت ابوبکر صدیق به مجاهدان کاملاً نمودار می‌گردد. *جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق آگاهی و توانایی بیش‌تری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.

۳۱ـ چرایی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکه‌خوردن افراد به مصیبت ناگهانی وفات رسول‌خدا؛ عدم شناخت درست و اصولی از اسلام؛ وجود زمینه‌های جاهلیت، در قبایل و عدم گسیختگی کامل از آداب و باورهای دوره‌ی جاهلی؛ خروج و برون‌رفت از پذیرش حکومت اسلامی و شورش و خیزش بر ضد آن؛ تعصب قومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان.

۳۲ـ ارتداد، چند نوع و گونه‌ی متفاوت داشت: برخی، اسلام را کاملاً رها کردند و به بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فروگذاشتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نماز هم می‌گزاردند؛ اما از ادای زکات امتناع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول‌خدا به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند. با وفات رسول اکرم عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.

۳۳ـ دیدگاه ابوبکر در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق به

خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.

۳٤ـ باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه‌گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفت، هم‌چنان بر اسلام ماندگار ماندند.

۳۵ـ در جریان جهاد با مرتدهای یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام، به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاک‌دامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دخترعموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. شکل کریه و ظلمت‌بار زن در یمن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آن‌ها بودند، به تصویر کشیده شد. این تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم اظهار شادمانی کردند؛ آن‌ها، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودند و بی‌شرمانه، به فساد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه با زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر این‌که برخی از مردم، از اسلام دست کشیده‌اند، ابراز سرور و شادمانی کنند.

۳٦ـ برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد برحذر

داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکمرانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوتگرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. یکی دیگر از دعوتگران یمنی، عبدالله بن مالک ارحبی رضی الله عنه بود. وی، از اصحاب و یاران رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم است. شرحبیل بن سمط و پسرش نیز بنی‌معاویه از کنده را به اسلام فراخواندند.

۳۷ـ پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم اداری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.

۳۸ـ سرکوبی طلیحه‌اسدی (یکی از بزرگ‌ترین مدعیان پیغمبری) و بازگشت دوباره‌ی جمع زیادی از اعراب به دایره‌ی اسلام، از مهم‌ترین پیامدهای جنگ بزاخه می‌باشد. چنان‌چه بنی‌عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی‌گردیم که از آن خارج شده‌ایم.» خالد رضی الله عنه نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی‌اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی‌عامر نیز بیعت گرفت.

۳۹ـ آن‌چه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام، گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی‌تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چراکه او از گردن‌نهادن برخی از بزرگان و

سرآمدان قبیله‌ی بنی‌تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاح همراه شود. پیامد دیگر ریاست‌طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه شود و آن‌ها را درمیان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و همچنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان. صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد.

٤٠ـ ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه موضوع کشته شدن مالک بن نویره را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالدرضي الله عنه را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالک بر او وارد شده بود، بی‌تقصیر دانست. ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگرتر از سایر صحابه‌رضي الله عنهم بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانیش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت.

٤١ـ انتخاب و بکارگیری خالدرضي الله عنه از سوی ابوبکررضي الله عنه به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکررضي الله عنه شخصی نرم‌خو بود و خالدرضي الله عنه شدید و سخت‌گیر؛ بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنان‌چه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمررضي الله عنه مشورت می‌کرد و از خالدرضي الله عنه در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم بود که در سرکوب مرتدها، شدت عمل

بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروقؓ نزدیک و همانند شد.

٤٢ـ مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء حضرمیؓ داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر) به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدین بحرین پشتیبانی می‌کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتدها به علاءؓ پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیقؓ درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی‌آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثه‌ی شیبانی و آدمی سرامد و صاحب‌نام است.

٤٣ـ شکست بنی‌حنیفه در برابر سپاه خالدؓ در جنگ یمامه، پایان کار جریان ارتداد بود. تعدای از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیقؓ را بر آن داشت تا در مورد جمع‌آوری قرآن با عمر فاروقؓ مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود. ابوبکر صدیقؓ مسؤولیت جمع‌آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول‌خداﷺ زید بن ثابت انصاریؓ واگذار کرد.

٤٤ـ شرایط دست‌یابی مسلمانان به قدرت و خلافت، در دوران ابوبکر صدیقؓ و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیقؓ، یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط

دست‌یابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامهﷺ تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچک و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به‌طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد.

٤٥ـ ابوبکر صدیقﷺ برای رویارویی با کفار و مرتدها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویاروی ازدین‌برگشته‌ها ایستاد. آن حضرتﷺ برای مبارزه با مرتدها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآزموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتدها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح، مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه، مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآزمودگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابتﷺ برای جمع‌آوری قرآن و هم‌چنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمیﷺ به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکرﷺ در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

٤٦ـ پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیقﷺ کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان بپادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز

خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشانید.

٤٧ـ جهاد صحابهﷺ با مرتدها، مقدمه و زمینه‌ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویشان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرتدها، توانایی‌های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم‌آورانی صاحب‌نام و کارآزموده ساخت و شایستگی‌های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت می‌کردند و می‌دانستند که برای چه می‌جنگند و چرا ازخودگذشتگی و جان‌فشانی می‌کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می‌شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.

٤٨ـ به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و همیاری و همکاری آنان با ابوبکر صدیقﷺ شبه‌جزیره‌ی عرب به‌طور کامل و یکپارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه‌جزیره را در برگرفت تا همه‌ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار بگیرند که بر اساس اسلام حکم می‌راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتدها، پیروزی اسلام بود و باعث می‌شد تا وحدت و یکپارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب‌های قومی و تفرقه‌افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیقﷺ می‌تواند بر سخت‌ترین و شدیدترین بحران‌ها فائق گردد.

٤٩ـ هرگونه دسیسه و حیله‌گری بر ضد اسلام -چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی- کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چراکه خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه‌پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آنِ پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً

فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزی می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زنـد و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.

۵۰ـ هـم‌زمـان بـا پایـان سـرکوب مرتـدها و برقـراری امنیـت و آرامـش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیقرضي الله عنه بنا بر رهنمودهای رسول اکـرمصلى الله عليه وسلم به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظـور، لشـکریانی بـرای فتح عراق و هم‌چنین شام گسیل کرد.

۵۱ ـ دستورات ابوبکر صدیقرضي الله عنه به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیقرضي الله عنه و کیفیت بالا و توانمنـد تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر صدیقرضي الله عنه با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی‌نظیری، نقاط عملیاتی هـر یـک از فرمانـدهان مسلمان را برای ورود به عراق به‌گونه‌ای مشخص کرد که گویا در اتاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عـراق را فرماندهی می‌کرده است.

۵۲ ـ خالدرضي الله عنه در مجموعه‌ای از جنگ‌ها، زمینه‌های فتح عـراق را فـراهم نمـود. جنگ‌هایی از قبیل: ذات‌السلاسل، مذار، ولجـه، الـیس، فـتح حیـره، انبـار، عین‌التمر، دومه الجندل و جنگ‌های حصید، مصیخ و فراض.

۵۳ ـ هنگامی که ابوبکر صدیقرضي الله عنه آهنـگ فـتح شـام را نمـود، در ایـن‌بـاره از بزرگان صحابه نظر خواست، اهل یمن را بـه حضـور در لشـکر اسـلام فراخواند و سپس چهار لشکر را به سوی شام گسـیل کـرد. فرمانـدهان لشکری فتح شام عبارت بودند از: یزید بن ابوسفیان، ابوعبیده بن جراح، عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنهرضي الله عنهم

۵۴ ـ لشکرهایی که مأمور فتح شام شـده بودنـد، در انجـام مأموریتشـان بـا سختی‌های زیادی روبرو شـدند؛ چراکـه قشـون رومـی، تـوان و تعـداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز پیرامون شهرها ساخته بودند. فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به‌طور کامل زیـر

نظر داشتند و دریافتند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابوعبیده رضی الله عنه در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح‌شده، عقب نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یک‌پارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق پیشنهاد عمرو رضی الله عنه، رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم‌چنین به خالد رضی الله عنه که در آن زمان در عراق بود دستور داد تا به همراه نیمی از سپاهیانش عازم شام شود و فرماندهی قشون اسلامی را بر عهده بگیرد.

٥٥ ـ خالد رضی الله عنه به پیروزی‌های چشم‌گیری در برابر رومی‌ها دست یافت که از آن جمله می‌توان به پیروزی در جنگ‌های اجنادین و یرموک اشاره کرد.

٥٦ ـ در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی بدین شرح، تبیین شد: *ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها، *پیگیری فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌ی جهاد، *عدالت‌گستری و مهرورزی درمیان مردم مناطق فتح‌شده، *برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم، *برچیدن موانع فراروی دعوت تا دعوت اسلام به عموم انسان‌ها برسد.

٥٧ ـ بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گردد و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارت بودند از: *پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن،

*بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا، *تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی، *هدفمند کردن جنگ، *اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی، *عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب بود. *ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط *بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری، *فراست و تیزبینی خلیفه.

۵۸ ـ ابوبکر صدیق در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: *شکیبایی در برابر دشمن، *هدف قرار دادن نصرت دین، در عرصه‌ی جهاد، *امانت‌داری. ابوبکر صدیق در نامه‌هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می‌توان این موارد را نام برد: *حرف‌شنوی و اطاعت از فرمانده، *واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده، *اجرای فوری دستور فرمانده، *عدم کشاکش با فرمانده به‌هنگام تقسیم غنایم.. ابوبکر صدیق از خلال دستورات و نامه‌هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را نیز بدین شرح تبیین نموده است: *بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان، *مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت‌گیری بر ایشان، *وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌های فعال در لشکر، *وارسی سربازان و دقت نظر در به‌خدمت گرفتن سربازان جدید، *احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شبیخون احتمالی دشمن، *تأمین نیازمندی‌های لشکر، *آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان، *تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا، *یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان، *نظرخواهی و از افراد صاحب‌نظر، *ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی.

۵۹ ـ اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می‌کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیق شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم‌گیری در عراق و

شام به‌دست آورند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمـان انـدکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. مهم‌ترین دلایل و زمینه‌های پیـروزی مسـلمانان عبارتند از:

أ- ایمان و باور راستین مسلمانان به حـق و حقیقتـی کـه بـه خـاطرش می‌جنگیدند.

ب- یقین کامل مسلمانان به پروردگارشـان در مسـایلی از قبیـل چنـد و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این‌که همـه چیـز، بـه اذن و خواست خدای متعال می‌باشد.

ج- ریشه‌دار بـودن اصـول و اندیشـه‌هـای درسـت و اسـتوار جنگـی و جهادی در مسلمانان.

د- مهرورزی و عدالت‌گستری مسلمانان درمیان مردم مناطق فتح‌شده.

ه- آسان‌گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پایبندیشان به توافق‌نامه‌ها و پیمان‌ها.

و- برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

ز- رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد.

٦٠ـ هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مریض شد و وفاتش را حتمی دانست، برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

أ- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بزرگان مهاجرین و انصـار، دربـاره‌ی جانشـین پس از خود مشورت و رایزنی کرد.

ب- ابوبکر رضی الله عنه پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه، حکمی در این‌باره نوشت تا در مدینـه و درمیـان سـپاهیان اسـلام خوانـده شود.

ج- عمر فاروق رضی الله عنه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفـت و چـون ابـوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را از این قصـد بـاخبر کـرد کـه مـی‌خواهـد او را بـه عنـوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمر رضی الله عنه نپذیرفت. ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه او را با شمشیر تهدید کرد و عمر رضی الله عنه که راهی جز پذیرش مسؤولیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.

د- ابوبکرﷺ برای آن‌که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمرﷺ باقی نماند، شخصاً به میان مردم رفت و حکم خلافت عمرﷺ را به آن‌ها ابلاغ کرد.

ه- ابوبکر صدیقﷺ با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهترینشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد.)»

و- ابوبکر صدیقﷺ که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروقﷺ بود، به عثمان بن عفانﷺ دستور داد که حکم خلافت عمرﷺ را برای مردم بخواند و برای عمرﷺ بیعت بگیرد.

ز- ابوبکر صدیقﷺ، عمرﷺ را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردن خود بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.

٦١ـ هرچند که کارهای انجام شده در انتخاب عمرﷺ به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیقﷺ صورت گرفت، متفاوت می‌باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیقﷺ برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست. عمر فاروقﷺ بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ‌گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمرﷺ به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمرﷺ مدعی منصب خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمرﷺ به

اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به‌طور کامل حرف‌شنوی داشته‌اند.

۶۲ـ ابوبکر صدیقس پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این برگ‌مرد تاریخ است که پرچم‌دار دعوت رسول‌خداص پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرمص را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان والامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی‌نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان‌خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیقس باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح‌گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

۶۳ـ آن‌چه پیش رو دارید، کوششی است در جهت بازشناسی حقیقت دوران خلافت راشده تا بلکه از آن، در مسیر دعوت الی الله و گسترش اسلام در دنیای مردم، بهره‌ی کافی ببریم.به‌هر حال این اثر نیز از اصل انتقاد، مستثنی نمی‌باشد و راهنمایی‌های اهل علم را می‌طلبد. چراکه تنها خدای بلندمرتبه و حکیم، بی‌نقص و بدون عیب است.

از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را جزو نیکی‌های بنده به‌شمار آورده، آن را بپذیرد و در آن خجستگی و برکت ارزانی دارد و من و تمام برادرانی که در تکمیل این نوشتار، مرا یاری کردند (و مترجم و ناشر این کتاب) را از پاداش بی‌کرانش و همراهی با پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، بی‌بهره نگرداند.

پایان کتابم را این دعا قرار می‌دهم که: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾ (حشر:۱۰)

یعنی: «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای نده؛ پروردگارا! تو، دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

(سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك)

(و ءاخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين)

کتاب‌نامه‌ی مؤلف

۱- **أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ**: دكتر ابراهيم علي شعوط، المكتب الاسلامي، چاپ ششم، ۱٤۰۸ه/۱۹۹۸م.

۲- **أبوبكر الصديق، أول الخلفاء الراشدين**: محمد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱٤۰۳ه/۱۹۸۳م.

۳- **أبوبكر الصديق، أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة**: محمد عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، دارالقاسم، چاپ اول،۱٤۱۷ه/۱۹۹٦م.

٤- **أبوبكر الصديق**: دكتر نزار حديثي و دكتر خالد جاسم جنابي، دار الشؤون الثقافية العامة، عراق، چاپ اول، ۱۹۹۸م.

٥- **أبوبكر الصديق**: علي طنطاوي، دارالمنارة، جده عربستان، چاپ سوم، ۱٤۰٦/۱۹۸٦م.

٦- **أبوبكر الصديق**: محمد مال الله، انتشارات ابن‌تيمية، چاپ اول، ۱٤۱۰ه/۱۹۸۹م.

۷- **ابوبكر رجل الدولة**: مجدي حمدي، دار طيبة، رياض، چاپ اول، ۱٤۱٥ه.

۸- **الأحكام السلطانية**: ابوالحسن ماوردي، دارالكتب العلمية، بيروت.

۹- **أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ، إستخلاف أبي‌بكر الصديق**: دكتر جمال عبدالهادي محمد مسعود و دكتر محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول، ۱٤۰٦ه/۱۹۸٦م.

۱۰- **الأساس في السنة**: سعيد حوي، دارالسلام مصر، چاپ اول، ۱٤۰۹ه/۱۹۸۹م.

۱۱- **أسد الغابة في معرفة الصحابة**: ابوالحسن علي بن محمد جزري، دار إحياء التراث العربي، چاپ۱٤۱۷ه/۱۹۹٦م.

۱۲- **أشهر مشاهير الإسلام في الحرب و السياسة**: رفيق العظم، دار الرائد العربي، بيروت، چاپ ششم، ۱٤۰۳ه/۱۹۸۳م.

۱۳- **أصحاب الرسول**ص: محمود مصري، مكتبة أبوحذيفه، چاپ اول، ۱٤۲۰ه/۱۹۹۹م.

۱٤- **أضواء البيان في ايضاح القرآن بالقرآن**: محمد امين بن محمد مختار جنكي شنقيطي، چاپ‌خانه‌ي مدني، ۱۳۸٦ه.

۱٥- **أضواء علي الهجرة**: توفيق محمد سبع، چاپ الهيئة العامة لشؤون المطابع الأميرية، ۱۳۹۳ه/۱۹۷۳م.

١٦- **الأنصار في العصر الراشدي (سياسيًا و عسكريًا و فكريًا)**: پایان‌نامه‌ي دكتراي حامد محمد خليفه از دانشكده‌ي ادبيات دانشگاه بغداد. چاپ نشده است.

١٧- **الإبانة عن أصول الديانة**: ابوالحسن اشعري، چاپ الجامعة الإسلامية، ١٩٧٥م.

١٨- **الإحسان في صحيح ابن‌حبان**: علاءالدين علي بن بلبان فارسي، مؤسسه‌ي الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢هـ/١٩٩١م.

١٩- **الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية نشأتها و تطورها**: دكتر سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، دانشگاه ام‌القري، چاپ اول، ١٤١٩هـ/١٩٩٨م.

٢٠- **الإصابة في تمييز الصحابة**: احمد بن علي بن حجر، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.

٢١- **الإمامة العظمي عند أهل السنة و الجماعة**: عبدالله بن عمر بن سليمان دميجي، دار طيبة، چاپ دوم، ١٤٠٩هـ.

٢٢- **الإيمان و أثره في الحياة**: دكتر يوسف قرضاوي، مؤسسه‌ي الرسالة، بيروت، چاپ دهم، ١٤٠٥هـ/١٩٨٤م.

٢٣- **الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن في الإسلام**: مصطفي محمود منجود، مجتمع عالي انديشه اسلامي، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

٢٤- **إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء**: محمود خضري، دارالمعرفة بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

٢٥- **أحكام المرتد في الشريعة الإسلامية**: نعمان عبدالرزاق سامرائي، دارالعربية، ١٩٦٨م.

٢٦- **الاستيعاب في معرفة الأصحاب**- ابوعمر بن عبدالبر، دارالكتاب العربي، بيروت.

٢٧- **الإعتقاد علي مذهب سلف أهل السنة و الجماعة**: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، پاكستان.

٢٨- **الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول‌الله و الثلاثة الخلفاء**: ابوربيع سليمان كلاعي اندلسي، عالم الكتب بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٧م.

٢٩- **البداية و النهاية**: ابوالفداء حافظ ابن‌كثير دمشقي، دارالريان قاهره، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م.

٣٠- **تاريخ الأمم و الملوك**: ابوجعفر طبري، دارالفكر بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.

٣١- **تاريخ الأنصار السياسي**: دكتر عبدالمنعم دسوقي، دارالخلفاء مصر.

۳۲- **تـاریخ الإسـلام (عهـد الخلفـاء الراشـدین)**: ذهـبي، داارکتـاب العـربي، چـاپ اول، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.

۳۳- **التاریخ الاسلامي، الخلفاء الراشدون**: محمود شاکر، المکتب الاسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م.

۳۴- **التاریخ الاسلامي، مواقف و عبر**: دکتر عبدالعزیز عبدالله حمیدي، دارالدعوة اسکندریه، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م.

۳۵- **تاریخ الخلافة الراشدة**: محمد بن احمد کنعان، مؤسسه‌ي معارف بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.

۳۶- **تاریخ الخلفاء**: امام جلال الدین سیوطي، به تحقیق: ابراهیم صالح، دار صادر بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.

۳۷- **تاریخ الدعوة إلي الإسلام في عهد الخلفاء الراشدین**: دکتر یسري محمد هاني، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ، دانشگاه امالقري.

۳۸- **تاریخ الدعوة الاسلامیة في زمن الرسول ﷺ و الخلفاء الراشدین**: دکتر جمیل عبدالله مصري، مکتبهالدار مدینه‌ي منوره، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.

۳۹- **التاریخ السیاسي و العسکري**: دکتر علي معطي، مؤسسه‌ي معارف بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.

۴۰- **تاریخ القضاء في الاسلام**: دکتر محمد زحیلي، دارالفکر المعاصر، بیروت؛ دارالفکر دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.

۴۱- **تاریخ یعقوبي**، دار بیروت، چاپ۱۴۰۰هـ/۱۹۸۰م.

۴۲- **تاریخ بغداد (مدینة السلام)**: ابوبکر احمد بن علي خطیب بغدادي، دارالکتب العلمیة، بیروت.

۴۳- **تاریخ صدر الاسلام و فجره**: دکتر شحاته علي ناطور. ۱۹۹۵م.

۴۴- **تاریخ فتوح الشام**: ابوزکریا یزید بن محمد ازدي، به تحقیق: عبدالمنعم عبدالله عامر، مؤسسه‌ي قاهره، ۱۹۷۰م.

۴۵- **التبیین في أنساب القرشیین**: ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسي، عالم الکتب، بیروت.

۴۶- **التحالف السیاسي في الإسلام**: منیر غضبان، دار السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ/۱۹۹۸م.

٤٧- **تحفة الأحوذي بشرح الترمذي**: عبدالرحمن عبدالرحیم مبارکپوری، دار الاتحاد العربی، چاپ دوم، ١٣٨٥هـ/١٩٦٥م.

٤٨- **ثراث الخلفاء الراشدین فی الفقه الإسلامی**: صبحی محمصانی، دارالعلم، چاپ اول، ١٩٨٤م.

٤٩- **التربیة القیادیة**: غضبان، دارالوفاء المنصورة، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٨م.

٥٠- **ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة (خلافة ابی‌بکر الصدیق)**: دکتر محمد بن صامل سلمی، دار الوطن ریاض، چاپ اول، ١٤١٨هـ/ ١٩٩٧م.

٥١- **تفسیر ابن‌کثیر**: دارالفکر بیروت، چاپ دوم، ١٣٨٩هـ/١٩٧٠م.

٥٢- **تفسیر آلوسی (روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم و السبع المثانی)**: محمود آلوسی بغدادی.

٥٣- **تفسیر رازی**، دار إحیاء التراث العربی بیروت، چاپ دوم.

٥٤- **تفسیر قاسمی (محاسن التأویل)**: محمد جمال‌الدین قاسمی، دارالفکر بیروت، چاپ دوم، ١٣٩٨هـ/١٩٧٨م.

٥٥- **تفسیر قرطبی**: ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی بیروت، ١٩٦٥م.

٥٦- **التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج**: دکتر وهبة الزحیلی، دارالفکر بیروت، دارالفکر دمشق، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩١م.

٥٧- **التفوق و النجابة علی نهج الصحابة**: حمد بن بلیة بن مرهان عجمی، نشر عبیکان ریاض، چاپ اول.

٥٨- **التمکین للأمة الإسلامیة فی ضوء القرآن الکریم**: محمد سید محمد یوسف، دارالسلام مصر، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

٥٩- **تهذیب تاریخ دمشق الکبیر**: ابن‌عساکر، داراحیاء التراث العربی بیروت، چاپ سوم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.

٦٠- **الثابتون علی الاسلام أیام فتنة الردة فی عهد الخلیفة أبی‌بکر الصدیق**: دکتر مهدی رزق‌الله احمد، دار طیبة، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

٦١- **جامع الأصول فی أحادیث الرسول**: مبارك بن محمد جزری، به تحقیق: عبدالقادر ارناؤوط، نشر حلوانی سوریه و معارف ریاض، ١٣٩٢هـ.

٦٢- **الجامع لأخلاق الراوي و آداب السامع**: خطيب بغدادي، نشر معارف رياض، ١٤٠٣هـ/١٩٨٣م.

٦٣- **الجهاد و القتال في السياسة الشرعية**: محمد خير هيكل، دار البيارق عمان، چاپ اول، ١٤١٤هـ/١٩٩٣م.

٦٤- **الحجاز و الدولة الإسلامية**: دكتر ابراهيم بيضون، دارالنهضة العربية، ١٤١٦هـ/١٩٩٥م.

٦٥- **الحرب النفسية من منظور إسلامي**: دكتر احمد نوفل، دار الفرقان عمان، چاپ دوم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.

٦٦- **حركة الردة**: دكتر علي عتوم، الرسالة عمان، چاپ دوم، ١٩٩٧م.

٦٧- **الحركة السنوسية في ليبيا**: دكتر علي محمد صلابي، دار البيارق عمان، چاپ اول، ١٩٩٩م.

٦٨- **حركة الفتح الإسلامي**: شكري فيصل، دار العلم، چاپ ششم، ١٩٨٢م.

٦٩- **حروب الإسلام في الشام**: محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٠هـ/١٩٨٠م.

٧٠- **حروب الردة من قيادة النبيﷺ إلي إمرة أبي‌بكرﷺ**: شوقي ابوخليل، دارالفكر دمشق.

٧١- **حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية**: احمد سعيد بن سالم، دار المنار، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.

٧٢- **حروب الردة**- محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، ١٣٩٩هـ/١٩٧٩م.

٧٣- **الحكم بغير ما أنزل الله، أحواله و أحكامه**: دكتر عبدالرحمن بن صالح محمود، دار طيبة رياض، چاپ اول، ١٤٢٠هـ/١٩٩٩م.

٧٤- **حلية الأولياء و طبقات الأصفياء**: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتب العلمية بيروت.

٧٥- **حياة أبي‌بكر**: محمود شلبي، دار الجيل بيروت، چاپ اول، ١٩٧٩م.

٧٦- **خاتم النبيين ابوزهره**: چاپ اول، دارالفكر بيروت، ١٩٧٢م.

٧٧- **خالد بن وليد**: صادق عرجون، دار السعودية، چاپ چهارم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.

٧٨- **الخراج**: ابويوسف.

٧٩- **خطب ابي‌بكر الصديق**: دكتر محمد احمد عاشور، جمال عبدالمنعم كومي، دار الاعتصام.

٨٠- **الخلافة الراشدة و الدولة الأموية من فتح‌الباري**: دكتر يحيي ابراهيم يحيي، دار الهجرة عربستان، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

٨١- **الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشوري و الديمقراطية**: سالم بهنساوي، نشر اسلامي المنار کویت، چاپ دوم، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

٨٢- **الخلفاء الراشدون بين الإستخلاف و الإستشهاد**: صلاح عبدالفتاح خالدي، دار القلم دمشق، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٥م.

٨٣- **الخلفاء الراشدون**: عبدالوهاب نجار، دار القلم بيروت، چاپ اول، ١٤٠٦هـ/١٩٨٦م.

٨٤- **خلفاء الرسول** صلى الله عليه وسلم: خالد محمد خالد، دار ثابت قاهره، دار الفكر دمشق، چاپ اول، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.

٨٥- **الدر المنثور في التفسير بالمأثور**: امام جلال الدين سيوطي، ناشر: محمد امين دمج، بيروت.

٨٦- **دراسات في الحضارة الإسلامية**: احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربي.

٨٧- **دراسات في السيرة النبوية**: عماد الدين خليل، چاپ یازدهم، ١٤٠٩هـ/١٩٨٩م، بیروت.

٨٨- **دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة**: دکتر عبدالرحمن شجاع، دار الفکر، چاپ اول، ١٤١٩هـ/١٩٩٩م.

٨٩- **دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة**: ابوبکر احمد بیهقي، به تحقیق: عبدالمعطي قلعجي، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤٠٥هـ.

٩٠- **دواعي الفتوحات الإسلامية و دواعي المستشرقين**: دکتر جمیل عبدالله مصري، دار القلم دمشق و الدار الشاميه بيروت، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩١م.

٩١- **دور الحجاز في الحياة السياسية العامة في القرنين الأول و الثاني للهجرة**: دکتر احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربي، چاپ دوم، ١٩٧٧م.

٩٢- **الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام**: سيد عمر، چاپ ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

٩٣- **الدولة العربية الإسلامية الأولي**: عصام محمد شاپور، دار النهضة العربية بيروت، چاپ سوم، ١٩٩٥م.

٩٤- **الدولة العربية الإسلامية**: منصور حرابي، از منشورات جماعت دعوت اسلامي ليبي، چاپ دوم، ١٣٩٦هـ.

٩٥- **ديوان الردة**: دکتر علي عتوم، نشر الرسالة عمان، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٧م.

٩٦- **ديوان حسان بن ثابت**- به تحقیق: ولید عرفات.

٩٧- **الرياض النضرة في مناقب العشرة**- ابوجعفر مشهور به محب طبري درگذشته به‌سال: ٦٩٤هـ.

٩٨- **السلسلة الأحاديث الصحيحة**- محمد ناصر الدين آلباني.

٩٩- **سنن أبي‌داود**- سليمان سجستاني، به تحقيق و تعليق: عزت دعاس.

١٠٠- **سنن ترمذي**- ابوعيسي محمد بن عيسي ترمذي، دارالفكر.

١٠١- **السياسة الشرعية** -شيخ‌الاسلام ابن‌تيميه.

١٠٢- **سير أعلام النبلاء**- محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ ششم، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.

١٠٣- **السيرة الحلبية في سيرة الأمين و المأمون**- علي بن برهان‌الدين حلبي، دار المعرفة.

١٠٤- **السيرة النبوية عرض لوقائعها و تحليل لأحداثها**- دكتر علي محمد صلابي.

١٠٥- **السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية**- دكتر مهدي رزق‌الله احمد.

١٠٦- **السيرة النبوية**- ابوشهبه، دار القلم دمشق، چاپ دوم، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

١٠٧- **السيرة النبوية**- ابن‌هشام، دار احياء التراث، چاپ دوم، ١٤١٧هـ/١٩٩٧م.

١٠٨- **السيرة النبوية دروس و عبر**- دكتر مصطفي سباعي، المكتب الاسلامي بيروت، چاپ نهم، ١٤٠٦هـ/١٩٨٦م.

١٠٩- **السيرة النبوية**- ابن‌كثير (ابوالفداء اسماعيل)، به تحقيق: مصطفي عبدالواحد، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٨هـ.

١١٠- **سيرة و حياة الصديق**- مجدي فتحي سيد، دار الصحابه طنطا، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

١١١- **الشوري بين الإصالة و المعاصرة**- عزالدين تميمي، دار البشير، چاپ اول، ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م.

١١٢- **الشيخان ابوبكر الصديق و عمر بن الخطاب برواية البلاذري في أنساب الأشراف**- دكتر احسان صدقي عمد، چاپ سوم، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

١١٣- **صحيح البخاري**- امام ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دارالفكر، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩١م.

۱۱۴– **صحيح الجامع الصغير و زيادته**– محمد ناصرالدين آلباني، المكتب الاسلامي بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۸هـ/۱۹۹۸م.

۱۱۵– **صحيح السيرة النبوية**– ابراهيم صالح علي، دار النفائس، چاپ سوم، ۱۴۰۸هـ/۱۹۹۸م.

۱۱۶– **الصحيح المسند من فضائل الصحابة**– ابوعبدالله مصطفي عدوي، دار ابن‌عفان عربستان، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ/۱۹۹۵م.

۱۱۷– **صحيح ابن‌ماجة**– محمد ناصر الدين آلباني، المكتب الاسلامي.

۱۱۸– **صحيح سنن ابي‌داود**– محمد ناصر الدين آلباني، المكتب الاسلامي.

۱۱۹– **صحيح مسلم بشرح النووي.**

۱۲۰– **صحيح امام مسلم**– به تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث بيروت، چاپ دوم، ۱۹۷۲م.

۱۲۱– **الصديق أول الخلفاء**– عبدالرحمن شرقاوي، دار الكتاب العربي، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م.

۱۲۲– **الصديق، أبوبكر**– محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، ۱۹۷۱م.

۱۲۳– **صفة الصفوة**– امام ابوالفرج ابن‌جوزي، دار المعرفة بيروت.

۱۲۴– **صفحات من تاريخ ليبيا الاسلامي**– دكتر علي محمد صلابي، دارالبيارق عمان، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م.

۱۲۵– **صور من جهاد الصحابة عمليات جهاديه خاصة تنفذها مجموعات خاصة من الصحابة**– دكتر عبدالفتاح خالدي، دار القلم دمشق، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ/۲۰۰۰م.

۱۲۶– **الطبقات الكبري**– ابن‌سعد، دار صادر بيروت.

۱۲۷– **عبقرية الصديق**– عباس محمود عقاد.

۱۲۸– **عتيق العتقاء الإمام أبوبكر الصديق**– محمود علي بغدادي، دار الندوة بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م.

۱۲۹– **العشرة المبشرون بالجنة**– دكتر سيد جميلي، دار الريان بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ.

۱۳۰– **عصر الخلافة الراشدة**– دكتر اكرم ضياء عمري، مكتبة العلوم و الحكم مدينه‌ي منوره، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م.

۱۳۱– **عصر الخلفاء الراشدين**– خانم دكتر فتحية عبدالفتاح نبراوي، الدار السعودية، چاپ سوم، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۴م.

١٣٢- **عصر الصحابة**- عبدالمنعم هاشمي، دار ابن‌کثير، چاپ سوم، ١٤٢١هـ.

١٣٣- **عقيدة أهل السنة و الجماعة في الصحابة الكرام**- دكتر ناصر بن علي عائض بن حسن، نشر رشد رياض، چاپ اول، ١٤١٣هـ.

١٣٤- **العقيدة في أهل البيت بين الإفراط و التفريط**- دكتر سليمان بن سالم بن رجاء سحيمي، نشر امام بخاري، چاپ اول، ١٤٢٠هـ./٢٠٠٠م.

١٣٥- **العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين**- نهاد عباس شهاب، دار الحرية بغداد.

١٣٦- **العواصم من القواصم**- به تحقيق: محب‌الدين خطيب، دار الثقافة دوحه، چاپ دوم، ١٩٨٩م.

١٣٧- **عيون الأخبار**- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، دار الكتب العلمية، چاپ اول،١٤٠٦هـ/١٩٨٦م.

١٣٨- **فتح‌الباري**.

١٣٩- **فتوح‌البلدان**- ابوالعباس احمد بن يحيي بلاذري، مؤسسه‌ي معارف بيروت، ١٤٠٧هـ.

١٤٠- **فتوح الشام**- محمد بن عمر واقدي، دار ابن‌خلدون.

١٤١- **فرائد الكلام للخلفاء الكرام**- قاسم عاشور، دار طويق عربستان، چاپ اول، ١٤١٩هـ.

١٤٢- **الفصل في الملل و الأهواء و النحل**- ابومحمد بن حزم ظاهري، نشر خانجي مصر.

١٤٣- **فضائل الصحابة**- ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن‌جوزي عربستان، چاپ دوم. ١٤٢٠هـ/١٩٩٩م.

١٤٤- **فقه التمكين في القرآن الكريم**- دكتر علي محمد صلابي، دار الوفاء المنصورة، چاپ اول، ١٤٢١هـ/٢٠٠١م.

١٤٥- **فقه الشوري و الإستشارة**- دكتر توفيق شاوي، دار الوفاء، چاپ دوم، ١٤١٣هـ/١٩٩٢م.

١٤٦- **الفن العسكري الإسلامي**- دكتز ياسين سويد، شركت چاپ، نشر وتوزيع لبنان، چاپ اول، ١٤٠٩هـ/١٩٨٨م.

١٤٧- **في التاريخ الإسلامي**- دكتر شوقي ابوخليل، دار الفكر بيروت، چاپ دوم، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

١٤٨- **في ظلال القرآن**- سيد قطب، دار الشروق، چاپ نهم، ١٤٠٠هـ/١٩٨٠م.

١٤٩- **قـراءة سياسـية للسـيرة النبويـة**- محمـد قلعجـي، دار النفـائس بـيروت، چـاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٦م.

١٥٠- **قصـة بعـث جـيش أسـامه**- دكـتر فضـل الهـي، دار ابن‌حـزم بـيروت، چـاپ دوم، ١٤٢٠هـ/٢٠٠٠م.

١٥١- **القيادة العسكرية في عهد الرسول**صلى الله عليه وسلم- دكتر عبدالله محمد رشيد، دار القلم دمشق، چاپ اول، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.

١٥٢- **الكامل في التاريخ**- ابوالحسن علي بن ابي‌المكارم شيباني معروف به ابن‌اثير، به تحقيق: علي شيري، دار احياء التراث بيروت، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٩م.

١٥٣- **كيف نكتب التاريخ الإسلامي؟**- محمد قطب، دار الوطن عربستان، چاپ اول، ١٤١٢هـ.

١٥٤- **لطائف المعارف**- ابن‌رجب حنبلي.

١٥٥- **مآثر الأناقة في معالم الخلافة**- قلقشندي، به تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب بيروت.

١٥٦- **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**- نورالدين علي بن ابوبكر هيثمي، دار الريان قاهره و دار الكتاب بيروت.

١٥٧- **مجموعـة الفتـاوي**- تقي‌الـدين احمـد بـن تيميـه‌ي حـراني، دار الوفـاء، چـاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

١٥٨- **مجموعـة الوثـائق السياسـية للعهـد النبـوي و الخلافـة الراشـدة**- محمـد حميـد اللّـه، دار النفائس، چاپ پنجم، ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م.

١٥٩- **محمد رسول اللّه**صلى الله عليه وسلم- محمد صادق عرجون، دار القلم، چاپ دوم، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.

١٦٠- **محنة المسلمين في العهد المكي**- دكتر سليمان سويكت، نشر توبه رياض، چاپ اول، ١٤١٢هـ/١٩٩٢م.

١٦١- **المرتضي، سيرة أميرالمؤمنين علي بن ابي‌طالب**- ابوالحسن علي ندوي، دار القلم دمشق، چاپ دوم، ١٤١٩هـ/١٩٩٨م.

١٦٢- **مـرض النبـي**صلى الله عليه وسلم **و وفاتـه و أثـره علـي الأمـة**- خالـد ابوصـالح، دار الـوطن، چـاپ اول، ١٤١٤هـ.

١٦٣- **مروج الذهب و معادن الجواهر**- ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي، دار المعرفة بيروت، ١٤٠٣هـ/١٩٨٢م.

١٦٤- **مرويات ابي‌مخنف في تاريخ الطبري، عصر الخلافة الراشدة**- دكتر يحيي ابراهيم يحيي، دار العاصمة رياض، چاپ اول، ١٤١٠هـ.

١٦٥- **المستدرك علي الصحيحين**- ابوعبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩٠م.

١٦٦- **المستفاد من قصص القرآن**- عبدالكريم زيدان، مؤسسه رسالة، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

١٦٧- **المسلمون و الروم في عصر النبوة**- دكتر عبدالرحمن احمد سالم، دار الفكر العربي، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

١٦٨- **معارك خالد بن الوليد ضد الفرس**- عبدالجبار محمود سامرائي، چاپ اول، ١٩٨٤م.

١٦٩- **معارك خالد بن الوليد**- دكتر ياسين سويد، چاپ ١٩٨٩م.

١٧٠- **معجم‌البلدان ياقوت حموي**، دار صادر بيروت، ١٣٩٧هـ/١٩٧٧م.

١٧١- **المعجم الكبير**- ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، دار مكتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم، ١٤٠٦هـ/١٩٨٥م.

١٧٢- **المغازي** واقدي (محمد بن عمر)- عالم الكتب بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م.

١٧٣- **مقدمه‌ي** ابن‌خلدون.

١٧٤- **مقومات النصر في ضوء القرآن و السنة**- دكتر احمد ابوالشباب، المكتبة العصرية بيروت، چاپ اول، ١٤٢٠هـ/١٩٩٩م.

١٧٥- **ملامح الشوري في الدعوة الإسلامية**- عدنان علي رضا نحوي، چاپ دوم، ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م.

١٧٦- **من دولة عمر إلي دولة عبدالملك**- ابراهيم بيضون، دار النهضة العربية بيروت، ١٤١١هـ/١٩٩١م.

١٧٧- **من معين السيرة**- صالح احمد شامي، المكتب الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٣هـ/١٩٩٢م.

١٧٨- **منهاج السنة**- ابن‌تيمية، به تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه.

١٧٩- **منهج كتابة التاريخ الإسلامي**- محمد صامل علياني، دار طيبة، چاپ اول، ١٤٠٦هـ/١٩٨٦م.

١٨٠- **مواقف الصديق مع النبيص في مكة**- دکتر عاطف لماضه، دار الصحابه و التراث طنطا (مصر)، چاپ اول، ١٤١٣هـ/١٩٩٣.

١٨١- **مواقف الصديق مع النبيﷺ في المدينة**- دکتر عاطف لماضه، دار الصحابة، چاپ اول، ١٤١٣هـ/١٩٩٣م.

١٨٢- **موسوعة التاريخ الإسلامي**- دکتر احمد شاکر، مکتبة النهضة قاهره، چاپ سیزدهم، ١٩٨٧م.

١٨٣- **موسوعة فقه أبي‌بکر**- دکتر محمد رواس قلعجي، دار النفائس، چاپ دوم، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.

١٨٤- **موسوعة نظرة النعيم في مكارم أخلاق الرسول الكريمﷺ**- نوشته‌ي جمعي از علما با نظارت و سرپرستي صالح عبدالله بن حميد (امام و خطيب مسجدالحرام)، دار الوسيله جده، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٨م.

١٨٥- **نسب قريش**- ابوعبدالله مصعب بن عبدالله بم مصعب زبيري، دار المعارف قاهره.

١٨٦- **نظام الحكم في الإسلام**- عارف ابوعيد، دار النفائس اردن، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٦م.

١٨٧- **نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي**- ظافر قاسمي، دارالنفائس بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.

١٨٨- **نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين**- حمد محمد عمد، چاپ اول، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.

١٨٩- **نظام الحكومة النبوية (التراتيب الإدارية)**- محمد عبدالحي كتاني ادريسي، چاپ شركت ارقم بن ابي‌الارقم بيروت.

١٩٠- **نقد علمي لكتاب الإسلام و أصول الحكم**- محمد طاهر بن عاشور.

١٩١- **النهايه في غريب الحديث**- ابن‌اثير، به تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناحي.

١٩٢- **نونية القحطاني**- ابومحمد عبدالله بن محمد اندلسي قحطاني، دار السوادي عربستان، چاپ سوم، ١٤١٠هـ/١٩٨٩م.

١٩٣- **الهجرة النبوية المباركة**- دكتر عبدالرحمن بر، دار الكلمة المنصورة، مصر، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.

١٩٤- **الهجرة في القرآن الكريم**- احزمي سامعون جزولي، نشر راشد رياض، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

١٩٥- **الوحي و تبليغ الرسالة**-دكتر يحيي يحيي.

١٩٦- **وقائع ندوة النظم الإسلامية**، ابوظبي، ١٤٠٥هـ/١٩٨٤م.

١٩٧- **ولاية الشرط في الإسلام**- سرهنگ دكتر نمر بن محمد حميداني، عالم الكتب رياض، چاپ دوم، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.

١٩٨- **الولاية علي البلدان في عصر الخلفاء الراشدين**- دكتر عبدالعزير ابراهيم عمري، چاپ اول، ١٤٠٩هـ.

١٩٩- **اليمن في صدر الإسلام**- دكتر عبدالرحمن شجاع، دار الفكر دمشق.